کتاب دیار بکریه

از تواریخ قراقوینلو و چغاتای

نوشته:

ابوبکر طهرانی

به تصحیح و اهتمام:

نجاتی لوغال و فاروق سومه



زبان و فرهنگ ایران

۸۴

ابوبکر طهرانی

کتاب دیار بکریه

تاریخ

ن بیک آق قوینلو و اسلاف او و آنچه بدان متعلق است

از تواریخ قرا قوینلو و چغاتای

جزء اوّل ، جزء ثانی

بتصحیح واهتمام

نجاتی لوغال   فاروق سومر

با مقدّمه وحواشی

فاروق سومر

ناشر

کتابخانه طهوری

خیابان شاهرضا ـ مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۰ — ۶۶۸۲۳۵

چاپ دوم ۲۵۳۶ شاهنشاهی

برابر

۱۳۵۶ شمسی

۱۳۹۷ هجری

۱۹۷۷ میلادی

چاپخانه رشدیه

مقـــدمـــه

۱ ـ موءلف

دربارهٔ زندگی ابوبکر طهرانی اطلاعات کمتری دردست است کـــه ایـــن اطلاعات کم نیز منحصربه نوشتهٔ خوددراین کتاب می باشد . موءلف خودرابـه عنوان ابوبکر الطهرانی الاصفهانی معرفی کرده است . بنابراین نام ابـوبکـربوده ودریکی ازدهات اصفهان که اسمش طهران می باشدتولدیافته است . این ده بگفته یاقوت زادگاه بعضی ازمحدثین معروف می باشد (۱)

ابوبکرطهرانی ازخوداولین بارضمن بحث مرگ شاهرخ بن تیمورکه درتاریخ ۸۵۰ هـ.ق (۱۴۴۶م) درشهرری اتفاق افتاد سخن بمیان آورده است .

سلطان محمدبن بای سنغرکه ازتاریخ ۸۴۶ هـ . ق (۱۴۴۲ م) حاکم شهر ری وقم بودباشنیدن بیماری جد ۷۱ساله اش شاهرخ وبنابه گفتهٔ ارکان وامرای دربار خودکه مبتنی برعلاج ناپذیر بودن بیماری شاهرخ بوده است درتاریخ ۸۵۰ هـ.ق . (۱۴۴۶م) راهی عراق وفارس شده اصفهان رابدست آوردوبزرگان اصفهان راگرامی و برای آنان منصبهای دولتی ارزانی داشت وبه شیرازکه حاکمش میرزا عبداله پسرعموی

---

۱ ـ معجم البلدان ، ف . وستنفلد (F. Wustenfeld.) لایپ زیگ (Leipzig) ، ۱۹۶۸ ، ج ۲ ، ص ۵۶۵

خود بود حمله ورشد ولی درنزدیکی های شیراز شنید که از طرفی ، میرزا عبداله برای دفاع ازشهر ، خودرا آماده ساخته و ازطرفی نیز شاهرخ ، برای تاءدیب او ازهرات براه افتاده و ازاصفهان نیزلشکری روانه کرده است . این خبر غیر منتظره سلطان محمد را هراسان ساخت ووی به سوی کردستان فرار کرد .

شاهرخ که گمان برد اقدام نوه اش باهمدستی بزرگان اصفهان انجام گرفته است آنها را همراه خود به ساوه برده برخی را بقتل رسانیده و بقیه را نیز زندانی ساخت و عازم فشابویه درجواررری شده زمستان را درآن محل گذراند و دربهار آن سال برای زیارت مقبرهٔ شاه عبدالعظیم راهی ری شد .

ابوبکر طهرانی درآن اوان دراردوگاه شاهرخ بسرمی برد . شاهرخ ، وقتی که باهمراهی ارکان دولت وامرای خود براه افتاد درویشی ازمریدان شیخ علاء الدوله سمنانی دربارهٔ پادشاه به موءلف چنین گفت . " این شخص عجب پادشاهیست من امشب چنان بخواب دیدم که حضرت رسالت پناه صلعم گرداز جامه های او دورمی کرد " (۲) موءلف ما ، بی درنگ این پاسخ راداد . " این واقعه روءیای صادقه

---

۲ ــ متن کتاب حاضر ، ص ۹۰

است . گردازوافشاندن عبارتست از جداکردن بدن خاکی ازروح روان (۳) درویش از تعبیر موءلف ناراحت شده ازآن مجلس دورشدواماکمی بعدباشنیدن فریاد و فغان اطرافیان پادشاه بازگشت . شاهرخ درآن موقع سخت مریض بودودرحالت بی هوشی باکجاوه حمل می شد وبرای حفظ آرامش اوضاع ، وحال بسیار وخیم پادشاه را مبتنی بردندان درد وی وانمود می کردند .موءلف بادیدن این حال گفت ، "دندان طمع می بایدکندن" (۴) ازاین گفتار چنین برمی آیدکه وی ازدست شاهرخ بعلت کشته وگرفتارشدن بزرگان اصفهان ناراحت بوده است .

شاهرخ ، کمی بعددرتاریخ ۲۵ ذی الحجه ۸۵۰ (۱۳ مارس ۱۴۴۷م) در گذشت وبافوت شاهرخ بزرگان اصفهان آزادگشتند ، دراین میان ابوبکرطهرانی وبزرگان آزادشدهٔ اصفهان به قم رفته منتظرسلطان محمدشدندتاوی ازکردستان بازگردد . پس ازچندی سلطان محمدبازگشته بزرگان اصفهان رامورد لطف ومحبت خویش قرارداد .

زمانیکه سلطان محمدازطرف برادرش بابرمیرزا درتاریخ ۸۵۵ هـ.ق (۱۴۵۱

---

۳ ــ متن کتاب حاضر ، ص ۲۹۰

۴ ــ متن کتاب حاضر ، ص ۲۹۱

م) در خراسان کشته شدابوبکرطهرانی دراصفهان بسرمی برد . پس ازکشته شدن سلطان‌محمد ، شیخزاده ، یکی‌ازامراء ،که‌حاکم اصفها ن شده‌بودبا دادن‌خلعتها بزرگان‌اصفهان‌راگرامی داشته‌فرمان‌دادکه‌بجزمعمم‌ها تمام‌اهالی ریششان رابتراشند ابوبکردرآن احوال‌این بیت راسروده‌است .

" زدی درتیغ راندن لاف مردی

بریش‌آوردی‌آن‌دعوی (که) کردی " (۵)

مانندديگرشهرهای‌عراق ، اصفهان‌نیزدرتاریخ ۸۵۶ هـ.ق (۱۴۵۲م)به دست جهانشاه پادشاه قراقوینلوافتاده‌بود جهانشاه ، محمدی میرزایکی از فرزندان‌خودرابعنوان حاکم اصفهان نصب کرد . دراین میان‌مشاهده می‌کنیم که ابوبکرطهرانی به‌محمدی میرزا پیوسته ودردیوان اوشروع به‌کارکرده است .

جهانشاه درتاریخ ۸۶۱ هـ . ق (۱۴۵۷م) پسرش محمدی میرزا را بالشگری‌به‌فتح دامغان ماءمورکرد . ابوبکر طهرانی‌نیزدراین سفرهمراه وی بود . امیرناصرالدین که از قبل بابر میرزاحاکم دامغان شده‌بوداهالی شهررابه‌قلعه‌برده خودرابرای دفاع آماده ساخت . موءلف تصورمی‌کردکه‌اگرقلعه باجنگ فتح شود

---

۵ ــ متن کتاب حاضر ، ص ۳۲۵

مردم ازاین اتفاق سخت رنج خواهند برد برای جلوگیری ازجنگ دست بکارشده ودر اقدامش موفق شدوخطرجنگ را برطرف کرد .

درسال ۸۶۲هـ .ق (۱۴۵۸م) جهانشاه به‌خراسان لشکرکشی کردو ابو بکر طهرانی نیزدراین سفرهمراه اوبود . لشکر قراقوینلو پس ازفتح جرجان ومشهد وطوس ونیشابورواردهرات شد . جهانشاه فرمان دادکه بااهالی خوب رفتارشده‌اشراف وعلمای شهر نیز تلطیف شود . درآن روزها علمای زیادی مدارس خودراترک وازآن دیار فرارکرده‌بودند ، مؤلف مابجای آنان استادان دیگری بکارگمارده خود نیز درمدرسه غیاثیه شروع به تدریس کرد . دراین میان نیزسرفرصت تاریخ جهان شاه‌را تحریرمی‌کرد .

دراواخرهمان سال بین جهانشاه وابوسعید پادشاه‌ترکستان معاهدهٔ صلح به امضاء رسیدکه‌این عقدنامه رامؤلف مانگاشته است .

پیربوداق پسرجهانشاه که درآن اوان حاکم فارس بود ازفرمان‌های پدرش سرپیچی کرده مانند یک پادشاه‌مستقل حکمرانی می‌کرد . جهانشاه‌برای‌گوشمالی پسرسرکش خوددرسال ۸۶۷ هـ .ق (۱۴۶۲ م) عازم فارس شد . دراین سفر ابوبکرطهرانی وسلمان وزیرمحمدی میرزاهمراه وی‌بودند وبرای‌آینده پیربوداق از دیوان حافظ فال می‌گرفتند . چند روزدیگر نیزمشغول تفال درباره‌اوضاع شهر

شیرازبودندکه این بیت درآمد .

خوشا شیراز ووضع بی مثـــالش

خداوندانگهداراززوالش" (۶)

پس ازمدتی درمجلس امراء دربارهٔ فـال حافظ سخن می رفت کـه مؤلف ما چنین گفته بود . " زوال شیراز موقوف فتحست" (۷) درمقابل این سخن امیر ابوالفتح نیزچنین پاسخ داد . " غلط مکن زوال شیراز بناء خیرفتحست غالبـــا" که دراین دو روزببرکت دعای حافظ فتح خواهدشد . " (۸)

جهانشاه درتاریخ ۸۷۱ هـ . ق (۱۴۶۷م) بجنگ اوزون حسن بیـــگ آق قوینلورفت وباشکست روبروشد . اما برای ما معلوم نیست که ابوبکرطهرانی نیـز دراین جنگ همراه جهانشاه بوده است یاخیر ؟ فقط اطلاع ما مبتنی براین است که دراثناء جنگی که درتاریخ ۸۷۳ هـ . ق (۱۴۶۹م) بین حسن بیک آق قوینلـو و ابوسعید تیموری درگرفته بود مؤلف درقزوین اقامت داشت . ولی علت اقامت وی در

---

۶ ـ متن کتاب حاضر ، ص ۳۶۴

۷ ـ متن کتاب حاضر ، ص ۳۶۴

۸ ـ متن کتاب حاضر ، ص ۳۶۴

درآن شهر به درستی معلوم نیست .

موءلف موقعی‌که درقزوین‌بودسیدعلی‌حاکم‌فارس برای بیان‌داشتن‌تبعیت خودازسلطان‌ابوسعیدکه‌در اردبیل‌به سرمی‌برد سفرائی‌به‌دربار او فرستاد .ایشان وقتی‌به‌شهرقزوین‌رسیدند موءلف مابادوست‌خود مولاناشمس‌الدین که‌یکی‌از سفرای مذکوربود ملاقات‌کرده وبطورغیرمستقیم‌به‌اوفهماندکه‌پادشاه جغتای‌شکست خواهد خوردوسعی‌کردکه‌او را از رفتن باز دارد .در واقع طولی نکشید که خبر قتل‌پادشاه جغتای شنیده شد و لشکر او پراکنده شدند .

اوزون‌حسن‌بیک‌پس ازشکست‌دادن ابوسعید به‌اردبیل‌آمد وابوبکرطهرانی راازقزوین‌به‌دربار خویش‌دعوت‌نمود . ابوبکرطهرانی‌نیز این‌دعوت راقبول‌کرده و درشوال‌سال ۸۷۳ هـ.ق (۱۴۶۹م) از راه‌سلطانیه‌به اردوگاه اوزون‌حسن‌در اردبیل آمد .این‌دعوت به‌مانشان‌می‌دهدکه‌ابوبکرطهرانی‌شخصی‌سرشناس ومورداحترام‌بوده است .اوزون‌حسن‌بیک نیز اورا محترم‌شمرده‌ویکی‌ازمقربان خویش ساخته است .

اوزون‌حسن‌بیک‌درسال ۸۷۴ هـ.ق (۱۴۶۹م) به‌تبریز رفت وبعلت‌شکایت اهالی از ارتفاء و ارتشاء قضات و متولیان همهٔ آنها را عزل کرده به‌توصیه‌موءلف یکی از موالی ترک را بعنوان قاضی تعیین کرد .

تمام اطلاعاتی که‌از نوشتهٔ ابوبکر طهرانی برمی‌آیدشامل‌عبارات فوق الذکر می‌باشد .

مولاناجامی شاعرمعروف موقع‌مراجعت ازسفر حج ۸۷۸ هـ.ق (۱۴۷۳ م) در تبریز مورد استقبال قاضی‌حسن ومولانا ابوبکرطهرانی‌و درویش قاسم شقاول‌که از نزدیکان اوزون‌حسن‌بیک بودندقرار گرفته‌وبا مراسم‌خاصی‌به‌پادشاه معرفی‌شد .

تاریخ‌وفات ابوبکرطهرانی برای‌ما معلوم نیست . تنها چیزی که‌برای‌ما آشکار است‌وی ، درموقع مرگ اوزون حسن دراول شوال ۸۸۲ هـ.ق (۱۴۷۸م) در حال حیات بوده است .حتی می‌توان‌گفت که‌وی‌بعدازسال ۸۸۶ هـ.ق (۱۴۸۱–۱۴۸۲م) وفات یافته است . (۹) .

شغل اصلی ابوبکرطهرانی دردربارهای قراقوینلووآق قوینلوبی‌شک‌منشی‌گری‌بوده است . همانطوری که‌قبلا" نیزاشاره شد عقدنامهٔ صلح‌جهانشاه‌و ابوسعیدتیموری ومنشورازون‌حسن‌بیک که بموجب این منشور حکومت خراسان‌در اختیاریادگارمحمدمیرزا قرارگرفت بوسیله ابوبکرطهرانی نگاشته‌شده(۱۰) وهم چنین نامه‌ای‌به‌عربی‌ازطرف ازون‌حسن بیک به قایتبای‌سلطان‌مصرونامهٔ دیگری‌که

---

۹ ــ طوماری‌مربوط به‌وقف سلطان محمد بن‌بای‌سنغرتیموری‌دراصفهان ، بامهرموءلف وامضای‌جلال‌الدین دوانی‌بتاریخ ۸۸۶ هـ . ق (۱۴۸۱ ــ ۱۴۸۲ م) موجود است . رک به

Jean.Aubin Notes Surquelaques Decuments. Ag. goyunlu, Extrait. Des.Melanges Leuis. Mo Sigueu, Instetut Francais. de. Damas. 1956. S/35 Note. 3

۱۰ ــ برای رونوشت این‌منشور ،رک : حسین‌هروی ، جامع الانشاء ، کتابخانه نورعثمانیه ، شمارهٔ ثبت . ۴۳۰۱ برگ ۷۱ الف ۷۶ ب

به‌فارسی به‌پیراحمدقرمانی فرستاده شده‌بوسیله‌همین‌موءلف‌نوشته شده‌است . (۱۱) منشی‌گری‌ابوبکرطهرانی‌حتی‌درهندوستان‌نیزشهرت یافته‌وبرای‌گذراندن‌حداقل یک‌سال‌ازطرف محمودغاوان‌به‌دکان‌دعوت شد (۱۲) ولی‌اواین‌دعوت‌را قبول‌نکرد برای‌اینکه‌وی‌نه‌تنها سمت‌منشی‌گری‌داشته‌بلکه یکی‌ازارکان قابل اعتماد اوزون‌حسن بیک شده‌بود (۱۳) . اودرآغازکتاب خودمی‌گویدکه‌برای‌نوشتن اثرش" مشاغل مذاکرات مدارس" (۱۴) راترک کرده است ولی‌برای‌ماروشن‌نیست که‌اوکی‌وکجا

---

۱۱ ــ مجموعهٔ منشآت ، کتابخانهٔ آیاصوفیه ، شمارهٔ ثبت ۳۹۸۶ برگ ، ۴۵ب ــ ۴۶ الف ، ۴۶ب ــ ۴۷ ب

۱۲ ــ محمود غاوان ، ریاض‌الانشاء ، ناشر. شیخ جاندبن‌حسین وغلام یزدانی‌حیدرآباد ، ۱۹۴۸ ص ۱۷۵ ــ ۱۷۶ .

۱۳ ــ مولاناابوبکرطهرانی وقاضی‌مصلح‌الدین علی ساوجی‌وامیرظهیرالدین‌ابراهیم شاه‌ازجملهٔ مقربان‌آن‌درگاه‌بودندومهمات‌رعایاوبرایاوحوایج‌ایشانرا همواره‌عرض میمودند . (تاریخ ایلچی نظام‌شاه ، کتابخانهٔ ملت ، کتابهای‌علی امیری شماره ثبت ۷۵۶ ورق ۱۱ ب .

۱۴ ــ متن کتاب حاضر ، ص ۸

تدریس کرده است .

حسن بیک روملوازموءلف‌بعنوان قاضی یاد می‌کندولی نه درکتاب‌اوونه در کتابهای‌دیگر باین‌موضوع اشاره نشده است .

بطوری‌که‌ملاحظه‌می شود درباره‌ٔ شرح‌حال‌ابوبکرطهرانی اطلاعات بسیار کمی در دست است ،پس ، با این‌معلومات کم نمی توان در بارهٔ شخصیت او اظهار نظر کرد ، ولی می‌توان‌گفت که‌موءلف ، یک‌مردنیکمنش و پسندیده خصال بود و همیشه مورد احترام مردم قرار می‌گرفت .

محمدی‌میرزای‌آق‌قوینلو پس از شکست دادن الوندمیرزا درسال ۹۰۴هـ.ق (۱۴۹۸ـ ۱۴۹۹ م) مولانا شاه‌محمودبن شمس‌الدین‌بن‌ابوبکرطهرانی و خواجه علای اصفهانی‌را به مقام صدارت برگزید (۱۵) ، این شخص احتمالا نوه موءلف می‌باشد (۱۶) .

---

۱۵ ــ تاریخ ایلچی نظام شاه ، برگ ۱۸ ب و ۱۹ الف

۱۶ ــ درسندی‌که‌مربوط به دوران رستم بیک‌آق قوینلومیباشدودرتاریخ ۱۰شعبان ۹۰۰ هـ.ق (۱۴۹۵م) در اصفهان‌تنظیم شده‌است اسامی‌حسن‌الشریف بن‌ابوبکرطهرانی ومحمدبن‌ابوبکربن‌احمدطهرانی بعنوان‌شاهد ذکر شده است .

۲ ـ کتاب دیار بکریه .

موءلف دربارهٔ اسم کتاب خودگوید ، چـون " لفظ بکرهم درلقب محرر جزء ثانی‌وهم دراسم مملکتی که‌مولدومنشاء ومحل‌ایالت‌حضرت‌صاحب‌قرانی (حسن بیک‌آق‌قوینلو) جزء ثانی‌واقع شده‌بودلذاموسوم شدبه‌کتاب دیاربکریه " (۱۷) .

ومی افزایدکه‌این‌اسم برحسب تصادف‌باحساب ابجدبه ۸۷۵ هـ.ق (۱۴۷۰ ـ ۱۴۷۱م) که بیشترموضوع این‌کتاب درتاریخ مذکورنوشته شده است دلالت مـی کند ، بااین همه نسخه‌ای‌که‌دردست داریم قسمت عمدهٔ‌آن پس از سال ۸۷۵هـ.ق نوشته شده‌وکتاب بعداز فوت اوزون‌حسن بیک به‌اتمام رسیده‌است .

ابوبکرطهرانی قبل‌ازروی‌کارآمدن‌اوزون‌حسن بیک مایل بود کتابی را کـه حوادث زمانه رادربرداشته باشدومورد پسندهمه واقع شود بنویسدولی‌درانجـام این‌آرزوموفق نشد ، خوددربارهٔ‌این‌امرچنین گوید ، " بنابراین‌مدتها درخاطـر فاطرچنان خطورمیکردکه چیزی چندازنوادرزمان که‌مستحسن‌طباع و مقبول آذان‌و اسماع باشددرسلک تحریر ورشتهٔ تقریر درآوردبواسطهٔ تراکم سموم هموم‌وتصادم موانع ازآن‌متقاعدمی‌بودومترصدکه‌ازاطراف سرابستان‌الطاف پادشاهی‌که اغصـان

۱۷ـ متن کتاب حاضر ، ص ۸

دولتش ازجویبارمعارف الهی وسلامت طبع واستقامت قریحه نشوونما یافته باشد نسیم اشارتی وزیدن گیرد تا .... " (۱۸) .

درواقع این انتظار بی نتیجه نماندو اوزون حسن بیک فرمان داد که ابوبکر طهرانی تاریخ وی را بنویسید . موءلف بنا برفرمان پادشاهی کارتدریس را ترک کرده به تاءلیف کتاب همت گماشت .

الف : محتوای کتاب دیار بکریه :

ازگفتار فوق نیزبخوبی دریافت می شود که کتاب دیاربکریه درواقع تاریخ دولت آق قوینلوها می باشد . موءلف دراین کتاب پس ازمقدمه ، جدحضرت صاحب قرآن یعنی اوزون حسن راکه به حضرت آدم علیه السلام می رساندیکی یکی شمرده ودرباره آنها معلوماتی داده است . درمیان اینها طورعلی بیک که پدر بزرگ جداوزون حسن بیک می باشدازشخصیت های تاریخی قرن هشتم هـ . ق (قرن چهاردهم میلادی) است . پس ازطورعلی بیک . ازپهلون بیک وازدی بیک وسپس نیزازادریس بیک سخن بمیان آورده است که این اطلاعات ، قابل قبول نیست وحتی این سه شخص بطوری که بعدها دربارهٔ آنها سخن خواهیم گفت ممکن است که شخصیت های تخیلی باشند .

۱۸ــ متن کتاب حاضر ، ص ۵ ــ ۶

طورعلی بیک همانطوری که بدان اشاره شد یک شخصیت تاریخی است (متوفی بسال ۷۶۵ هـ.ق ۱۳۶۳م) اما اطلاعاتی که دربارهٔ او داده شده است ارزش تاریخی ندارد وهمچنین معلوماتی که دربارهٔ کوتلوبیک (متوفی بین سال ۷۸۹–۷۹۱ هـ.ق ، ۱۳۸۷ – ۱۳۸۹م) فرزند طورعلی بیک و پدرقرایولوک عثمان بیک بانـــی دولت آق قوینلو ، ازاین کتاب حاصل می شود بسیارکم وافسانه وار است . بنابراین تاریخ حوادثی که صدسال پیش ازتقریرکتاب مزبوررخ داده است تقریبا " فراموش شده و قسمتی ازآن که درخاطرها مانده مبهم یا مقرون بهاشتباه می باشـدکه این حال یک امر طبیعی است .

پس ازنسب نامهٔ سلسله درباره قرایولوک عثمان بیک بانی دولت آق قوینلو اطلاعاتی داده شده است که اتفاقات دوران عثمان بیک بتفصیل بیان شده ولی بعضی از اتفاقاتی که رخ داده ودرمنابع دیگرآمده ذکرنشده است . گمان می رودکه علت ذکـــر نشدن این اتفاقات برای آن خاندان ناگواربودن آن وقایع بوده است . پـــس ازآن از فرزندان ونوادگان عثمان بیک سخن به میان آمده وازدیدگاه تاریخ آق قوینلونیزدوران های حمزه بیک ، جهانگیربیک وحسن بیک رادربردارد ، قسمت اول کتاب ، باذکر جنگ اوزون حسن بارستم ترخـــان یکی ازامرای جهانشاه قراقوینلودر تاریخ ۸۶۱هـ.ق (۱۴۵۷ م) بپایان رسیده است .

درباب اول قسمت دوم دربارهٔ جهانشاه قراقوینلو بحث مهمی بمیان آمده و اتفاقاتی که پس از ۸۵۰ هـ.ق (۱۴۴۶م) درعراق وفارس وخراسان وماوراءالنهر رخ داده بوضوح بیان شده ومؤلف ، باز دربارهٔ حوادث دوران حسن بیک بتفصیل سخن رانده است .

نسخهٔ منحصربفرد این کتاب که درچاپ حاضربکاررفته اتفاقاتی راکه تا بسال ۸۷۶ هـ.ق (۱۴۷۲ م) رخ داده دربرداردوناقص است . حسن بیک روملوو منجم باشی که ازکتاب دیاربکریه استفاده کرده اندودربارهٔ آق قوینلوها اطلاعاتی داده اند ازمقایسهٔ کتابهایشان چنین برمی آیدکه نقص این کتاب چندان زیاد نیست . یعنی کتاب ، بارسیدن حسن بیک دراواخر همان سال ۸۷۶ هـ.ق به آله داغ واقع در شمال دریاچهٔ وان خاتمه پیداکرده است .

ب : ارزش کتاب دیاربکریــه :

ازنظرتاریخ دولت آق قو ینلو کتاب دیاربکریه ارزش بسزائی داردزیرا غیراز کتاب مذکور هیچ ماٴخذ اختصاصی دیگری دردست نیست که این دوره ازتاریخ دولت آق قوینلورا دربرداشته باشـد . به علاوه دراین کـتاب حوادثی که می توان گفت چندان ارزش تاریخی ندارند بتفصیل بیان شده است . موضوعهائی که مربوط بـه دولت های قراقوینلوها و جغتائیها می باشد بازمان مؤلف مصادف بوده وبیشترحوادثی

که دراین قسمت بیان شده مبتنی برمشاهدات خودمؤلف است . بدین سبب کتاب دیاربکریه بعلت نداشتن هیچگونه وقایع نامهٔ رسمی وخصوصی قراقوینلوها ، بخصوص دربارهٔ دورانهای اسکندر ، جهانشاه وحسن علی ، مهم ترین مأخذمی باشد . گذشته ازاین برای تاریخ دوران تیموریان نیزمأخذقابل ملاحظه ای است .

بعلاوه کتاب دیاربکریه ازلحاظ تاریخ ترکیه وتاریخ ایران درقرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) هم یک کتاب پرارزشی است . برای قسمت عمدهٔ قرن نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) بخصوص دربارهٔ تاریخ قسمت مرکزی و غربی ایران کتاب یگانه ایست .بدین سبب کتاب دیاربکریه یکی از حلقه های زنجیرآثارتاریخی ایران می باشد .

ج : مؤلفان قدیمی که ازاین کتاب استفاده کرده اند :

کتاب دیاربکریه درمیان مورخین قدیمی چندان شناخته شده نیست درصورتی که ابوبکر طهرانی همانطوری که اشاره کردیم یک منشی بسیارمعروفی بوده که شهرتش تا به هندوستان رسیده ویکی ازمقربان اوزون حسن بیک بوده است . خواندمیرازوجود

کتاب ابوبکرطهرانی خبرداشته ولی ازآن استفاده نکرده است . (۱۹)

فضل الله بن روزبهان کتاب دیاربکریه را می شناخته ولی معلوم نیست که به چه علتی حتی نام مؤلف آن را نیز ذکرنکرده است . (۲۰)

---

۱۹ — وازاهل تصنیف وتألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصرامیرحسن بیک بود ودرایام دولتش تاریخ وقایع واحوال اورا انشاء نمود وچون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را درسلک تحریر نتوانست کشید . . . (حبیب السیر ، بمبای ، ۱۲۷۳ ، ج۴ص ۱۵—۱۶) .

۲۰— چون درکتاب دیاربکریه دراحوال وواقعات عالیحضرت صاحب قران ماضی انارالله برهانه مسطور است . . . (عالم آرای امینی ، کتابخانه فاتح ، شماره ثبت ۴۴۲۱ ورق ۱۴ الف . برای ترجمه مختصر انگلیسی این کتاب . رک .

V.Minorsky.Persia IM.AD.1478-1490 AN.Oleridyad Translatien.of.Fedlullah LE.Ruzbihan.Khunji's. Tarikh-i Alam Aray Amini Lenden 1975, Page : 20

کتاب عالم آرای امینی فضل اله روزبهان که یکی ازحلقه های زنجیرآثار تاریخی ایران می باشد هنوزبچاپ نرسیده وبه توصیه اینجانب ازطرف یکی ازشاگردان ایرانیم برای چاپ آماده می شود .

ازاین‌کتاب سه‌مؤلف استفاده‌کرده است که این سه‌مؤلف عبارتند از غفاری ، حسن بیک روملو ومنجم باشی .

غفاری (متوفی بسال ۹۷۵ هـ . ق ، ۱۵۶۷ – ۱۵۶۸ م) نگارستان را که‌درتاریخ ۹۵۹ هـ .ق (۱۵۵۱– ۱۵۵۲ م)تاءلیف نموده‌وکتاب‌جهان‌آرا را که پس ازآن نگاشته ازکتاب دیاربکریه استفاده‌کرده است .

ازکتاب دیاربکریه بیشترازهمه حسن بیک روملودرکتاب‌احسن التواریخ استفاده‌کرده‌واطلاعاتی‌راکه‌ازکتاب دیاربکریه‌گرفته مطالب آنراکاه‌عیناًگاهی اختصاراً وگاهی نیزباتغییرجملات‌وعبارات آورده‌وقسمت های ادبی‌راخواه منظوم‌خواه منثور حذف کرده است . حسن بیک روملوبعلت اینکه یکی از بهترین‌نسخ‌کتاب دیار بکریه استفاده‌کرده‌درتصحیح کتاب حاضرازکتاب‌اوباندازهٔ قابل‌ملاحظه‌ای‌استفاده شده‌وبعضی عبارات آن ازاحسن التواریخ‌نقل گردیده است .

یکی ازمؤلفان دیگری که‌ازکتاب دیاربکریه استفاده‌کرده منجم‌باشی شیخ احمد افندی (متوفی بسال ۱۱۱۳ هـ.ق – ۱۷۰۲م)می‌باشد . منجم‌باشی که‌در نوشتن تاریخ دول‌اصولاً " ازمآخذومنابع دست‌اول‌استفاده‌کرده‌وبااین‌کارش‌شهرت یافته است در قسمت تاریخ آق‌قوینلوهاازکتابهای دیابکریه‌وعالم‌آرای‌امینی و لب التواریخ یحییٰ قزوینی استفاده‌کرده است .

اسکندربیک ترکمان مورخ معروف صفوی نیزکتاب دیاربکریه را دیده است (۲۱) .

د : نسخهٔ کتاب دیاربکریه ومشخصات آن :

ازکتاب دیاربکریه تاکنون تنها یک نسخه بدست آمده است که این نسخه منحصربه‌فرد نیزمتعلق به‌کتابخانه‌خصوصی آقای وکیل محمد امین در بصرهٔ عراق می‌باشد . این نسخه به خط تعلیق زیباو در ۲۱۵ ورق ۱۹سطری وبقطع ۱۵۵×۲۶۶ (۷۲×۱۶۵) میلی متر است . عناوین و اسامی بعضی ازاشخاص مانند نام پادشاهان نظم وبرخی ازکلمات دیگر وخط و نقطه‌ها با مرکب قرمز نوشته شده است . از آخر کتاب پنج ورق سپیدمی باشد . این نسخه متاء سفانه نسخه اصلی یعنی نسخه موءلف نیست ، علاوه‌براین مستنسخ یک انسان پریشان حواس و کم دقت و جاهل بنظر می‌رسد . گمان می‌رود که قسمت عمدهٔ کتاب را بصورت استماع تحریر کرده‌است . بدین‌سبب این نسخه در بسیاری ازجاها اغلاط دستوری واملائی دارد و تقدیم

۲۱ــ وامیرحسن بیک بنوعی که‌مولاناابوبکرطهرانی موءلف تاریخ‌احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته‌تخت سلطنت را وداع نمود (تاریخ‌عالم‌آرای‌عباسی ، تهران ، ۱۳۳۴ ، ج ۱ ص ۱۹) .

تاء خیرها ، افتادگی عبارات وجاهای سپید زیاد بچشم می خورد . با اینکه مصححین باندازهٔ قدرت خود برای تصحیح این کتاب ارزنده کوششی بخرج داده اند باز قسمت هایی را که نتوانسته اند تصحیح بکنند عینا آورده اند و ممکن است در بعضی از تصحیحات نیز اشتباه کرده باشند .

امید است که این خدمت مصححین نزد خوانندگان گرامی مفید واقع شود و درآن بچشم عنایت نگرند و از سهوهای آن چشم پوشیده اشتباهات چاپی را نادیده بگیرند .

این مقدمه را که آقای دکتر عبدالرحمن ناجی طوقماق اختصارا " بزبان شیرین فارسی برگردانیده است از زحمات ایشان نیز تشکر می کنیم .

استانبول ۱۹۷۶/۸/۱۰

فاروق سومه ر

فهرست مندرجات الکتاب

صحیفه

صحیفه

صحیفه

صحیفه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،
حمدی که اشعهٔ شوارقِ جمالش منازل و رباعِ «أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[1] مُنَوَّر سازد و بوارقِ جلالش بدور باشِ «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» دار الامانِ ایمان و دار السّلامِ اسلام <را> از فئهٔ باغیهٔ «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ» پَرْدازد بر آن پادشاهی که آفتابِ ملكِ بی زوال و سلطنتِ بلا انتقالش لواء «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ»[2] بر مفارقِ عالم و جاهل و صامت و ناطق برافراشته و بنداء

هَدَايَايَ عَمَّتْ عَطَايَايَ جَمَّتْ
تَوَالَى الْوَظَايِفُ تَعَالَى الْمَنَاصِبُ

همه را بخوانِ احسانِ خویش دعوت مینماید

نظم

سپاسی فزون از قیاس و بیان — برون از مضیقِ یقین و گمان
سپاسی که پشت فلك خم ازوست — دو عالم مسلّم بر آدم ازوست
بران مَالِكِ الْمُلْكِ را کاختلال — ندارد در ایوانِ قدرش مجال
گدای درش هر کجا حاتمی — زخاكِ رهش هر کجا آدمی

سُبْحَانَكَ «اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ

---

[1] Nisā sûresi (IV), 62. âyet.
[2] Furḳān sûresi (XXV), 47.

ٱلْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ
بِيَدِكَ ٱلْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ[1] پادشاهی که در تیّارِ
3 بحارِ خونخوارِ محامدش سفاينِ الفاظ وعبارات[2] با وجودِ شراعِ باد
پیمای زبان که شارعِ مشارعِ شرایع است بتلاطمِ امواجِ «لاَ اُحْصِي
ثَنَاءً عَلَيْكَ» در گردابِ[3] هایلِ «أَيْنَ ٱلطَّرِيقُ اِلَيْكَ» (2 a)
6 می افتد وسبّاحِ[4] آشنای دل که در یك طرفة العين دُررِ عوارف از
عمّانِ معارف بساحلِ نطق وبیان می[5] آورد دران محیط مرکز وار ازجای
خود نمی جنبد ، حکیمی که عالمِ صغیر وکبیر را در کنفِ حفظ
9 وحراست وقانونِ سیاست وریاست قرار داد ولواء ملك وولایت
وعلَمِ علم ودرایت بر دوشِ سلاطینِ نامدار وعلماء دیندار نهاد
تا روی زمین بإمدادِ فریقِ اوّل از وسمتِ[6] اختلال مصون وپشتِ دین
12 بإرشادِ فرقهٔ ثانیه از وصمتِ انکسار مأمون ماند وکلا الفریقین بوساطتِ
طریقین اعنی بدستیاریٔ تیغِ آبدار وبسخن گذاریٔ زبانِ خوش گفتار
عباد را بمسلكِ سداد ورشاد آرند وبلاد را از مهلكِ فتنه وفساد
15 نگاه دارند

نظم

زبان را حق از بهرِ ارشاد داد زبان شد کلیدِ کنوزِ مراد
18 بهایم ازان هایم و بی بهاست که از پرتوِ گفتگوبی ضیاست

---

[1] Āl ʿİmrān sûresi (III), 25. âyet.
[2] N : عبارت
[3] N : کراب
[4] N : سیاح
[5] N : نطق بیان
[6] N : سمت

پس آنگه فرستاد تیغ دو دم بر آرنده یکدم جهانی بهم
که تا از زبان هرکه نگرفت پند نهد بر زبانش ز شمشیر بند

3 واین دو گروه با شکوه را منقاد اوامر ونواهئ حضرت رسالتپناهی
ساخت یعنی ینبوع زلال آسمانی، عمّان دُرَر حقایق سبع المثانی،
مصر جامع مکارم اخلاق، مدینهٔ محروسه از شرك و نفاق

6 کعبهٔ روی زمین قبلهٔ اهل زمان
قیصر مسند نشین خسرو کسری نشان

آن سیّدی که سلطنت دنیا وعقبی جز در ظلّ محبّت وولای او نتوان
9 یافت، سورهٔ والضحی وصّاف تاریخ جهانگشای او وقَصص انبیا، تذکره
وتبصرهٔ صدق و صفای اوست و سیر ملوك اگر نه موافق سیر وسلوك
او بُوَد نامرضی وعادات سادات اگر نه بر نهج عبادات او باشد نا صوابست
12 آوازهٔ ندای حیّ علی الصّلاة او گوشه گیران زوایای کفرو فجور را
بصدای

باز گو بار دگر تا بگسلم زنّار را

15 در عمل آورده،

آهنگ حجاز کرده از شام وعراق (2 b) صد قافله بیش از تحیّات وسلام

نغمهٔ شهادت سرای مبشّران خوش نوای قدومش دستك زنان شرك
18 ونفاق را بترانهٔ

کو عید ایّام عرب کو صبح نوروز عجم
کو ماه طه روی ما کو آفتاب والضحی

دست افشان و پای کوبان ساخته خورشیدی که چون صبح صادق
نبوتش علم ..... [1] برکشید ، اطراف و اکناف عالم در ظلّ ظلیل
3 اوشتافته جانها نثار وار برطبق اخلاص نهاده ..... [2] روی بحریم
اجلال اوکه قبلهٔ اقبال وکعبهٔ آمال ومحطّ رحال [3] فضل و افضال
وتکمیل واکمال بود آوردند

6 نظم

عَلَيْهِ مِنَ اللهِ السَّلَامِ صَلَوَتُهُ
وَ تَسْلِيمُهُ فِي كلّ طَرْفٍ وَ لَمْحَةٍ

9 و بر آل عظام که لشکرکشان هدایت وصفّ شکنان کفر وغوایت اند باد

نظم

و مَنْ فَازَ الْمَقَامَاتِ الْعَلِيَّة عَلَى قَدْرِ العَلَا فِي الْاعْتِصَامِ
12 فرضْوَانٌ عَلَى سِبْطَيْنِ مَادَا مَ وَجْهُ الْكَرْبَلَا بِالْكَرْبِ دَامِى [4]
وعباسٍ وحمزةَ ثُمَّ أَتْبَا عِهِمْ طُرّاً الى يَوْمِ الْقِيامِ

چنین گوید فقیر قلیل البضاعة، حقیر عدیم الاستطاعه، الراجی
15 مِن‌اللهِ ، نَيْلَ الامانى، ابوبكر [5] الطهرانی الاصفهانی که چون در تکرار

[1] Boşluk. Bu ve yine eserin dibaçesindeki öteki boş yerlerden hemen hepsinin âyet ve hadîs gibi sözleri ihtiva ettiği, müstensihin bunları sonra kırmızı mürekkep ile yazmak için yerlerini boş bıraktığı anlaşılıyor.

[2] Boşluk.

[3] N : رجال

[4] N : مادم

[5] N : ابی بکر

وتذکارِ وقایعِ روزکار وغرایب وبدایعِ لیل و نهار اعتبار وتذکّرِ اولی الابصاراست واشتمالِ کلامِ آسمانی وتنزیلِ ربّانی بر قصص وحکایات بنابر چنین فواید وغایاتست وهر آینه صاحب دولتان بمشاعلِ انوارِ آن اخبار راه بمصالحِ دینیّه ومقاصدِ دنیویّه توانند برد واگر چنانچه بچیزی چند ازان مشکوة الانوار اقتباس و اهتدا وازان نُصَبْ وعلامات استهدا واستدلال نمایند، بارقهٔ قهر الٓهی که در اسباب ووسایط تعبیه رفته[1] در جولان آید، گاه در قورخانهٔ سلاطین سرفرو برده عیّار وار در لباسِ تیرِ سینه‌گذار (3 a) در آید وچون آتش که در سنگ وآهن پنهان باشد برسرِ سمندِ باد پیمای پیکان از کمینگاهِ کمان بیرون جهد وآن خون گرفتگان را بخاکِ مذلّت اندازد وزمانی چون صیّاد بر لبِ دریای خونخوارِ شمشیر که چندین هزار کشتیٔ بدن طعمهٔ ماهیانِ نهنگ آشامِ اویند

دمِ او ره گشایِ راهِ عدم قبضهٔ اوست قابض الارواح

حلق وگریبانِ آن گمراهانِ بادیهٔ حرص وآز گرفته از ساحلِ حیات بسرابِ هلاك افگند

گر تیغ کند قبای تن چاك ور تیر بدوخت سینه بر خاك
استاد برید ودوخت، بیشك چه تیر وچه تیغ ونیزه خاشاك

بنابرین مدّتها در خاطرِ فاطر چنان خطور میکرد که چیزی چند از نوادرِ زمان که مستحسنِ طباع ومقبولِ آذان واسماع باشد در سلكِ تحریر ورشتهٔ تقریر در آورد بواسطهٔ تراکمِ سمومِ همومِ وتصادمِ

[1] N : نفسه رفته

موانع ازان متقاعد می بود و مترصّد که از اطرافِ سرا بستانِ الطافِ
پادشاهی که اغصانِ دولتش از جویبارِ معارفِ الّهی و سلامتِ طبع
3 و استقامتِ قریحه نشو و نما یافته باشد نسیمِ اشارتی و زیدن گیرد تا بمیامنِ
تربیتش فکرِ فکار و خیالِ مختلّ از کدوراتِ موانع صفا و انجلایی
یابد که بدان امر قیام و اقدام تواند نمود ، درین انتظار روزگاری
6 می گذرانید

مهلتی بایست تاخون شیر شد

ناگاه کوکبِ مقصود از افقِ توفیق درخشیدن گرفت ، نسیمِ عنبر
9 شمیمِ مراد از جانب اقبال در وزیدن آمد و از صفحاتِ کارنامهٔ دولتِ
خورشید پیکرِ حضرتِ خاقانی ، سلیمان مکانی ، خلافت پناهی ، امامت
دستگاهی ، ظلّ الّهی آنکه چون ندای .... [1] از منهیانِ عالمِ (3b) قدس
12 بمسامع علیّه اش رسید و بعطای «أَنَّا نَأْتِي لأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ
أَطْرَافِهَا» [2] بهره‌مند گشت دایم الاوقات گوشِ هوش بر سروشِ
عالمِ غیب گذاشته در ممالكِ دل حاکمی عادل از ولایت .... [3] گماشته
15 و عمّالِ جوارح و ارکانرا < برای > ضبط و تحصیلِ اموال .... [4] بحدود
و اطرافِ مساعئ جمیله و مبرّاتِ جزیله فرستاده تا هر روز خزاین
و جواهرِ معارف بدار العیار .... [5]
18 رسانند از پایهٔ سریرِ اعلی .... [6] نشانِ فتحِ .... [7] ولایتی
بطغرای .... [8] و بتوقیعِ .... [9] بدستِ ایلچیانِ توفیق بمطالعهٔ علیّه
اش رسانند

[1] Boşluk. Âyet veya hadîs yazılacaktı.
[2] Ra'd sûresi (XIII), 41. âyet.
[3] Boşluk. [4] Boşluk. [5] Boşluk. [6] Boşluk.
[7] Boşluk. [8] Boşluk. [9] Boşluk.

نظم

شهِ ملك بخشِ فروزنده بخت[1] طرازندهٔ کشورِ تاج و تخت
ستاننده باج از شهِ هند وچین دهنده دو چندان ببیك خوشه چین 3
هنوز این که گفتم بغایت کم است که با جودِ او بحر یك شبنم است
سنانش چو ثعبانِ موسی دمار بر آرنده از دشمنان صد هزار
بمالِ حلال و بجبرِ تمام ازو باز شد راهِ بیت الحرام 6
بر افراشت رایت بکفار تاخت کنایس بکند و مساجد بساخت
بهر شهر ازو یادگاری بماند بهر بوم و برّ تخمِ احسان فشاند
بربطِ رباطات و تعمیرِ پل بر اهلِ سفر کرد آسان سبُل 9
بنا کرد از بهرِ اطعامِ عام بهر جا خوانق چو دار السلام
بهر مرزو بومی که آورد رو گریزان شد از بهر قهرش عدو
بتأییدِ ایزد ممالك گشاد فرو بست ابوابِ جورِ وفساد 12

(4a) ابو النصر و الظفر غیاثُ السلطنة معینُ الخلافة المنتظرُ امامتهُ فی الاسلام من سالفِ الاوان المترقّبُ عدالتهُ بین الانام فی آخر الزمان < سلطان حسن بهادرِ صاحب قران >[2] مطالعهٔ آن مقصود نمود 15 و بحکمِ واجبِ الاذعانِ فرمانِ قضا جریانش از کنجِ انقطاع بآستانِ عالم اقطاع وسریرِ جهان مطاعِ او شتافت واحرامِ بساط بوسیٔ درگاهِ جهان پناهش را لبیك گویان بسر پویان گشت مرجوّ از حضرتِ 18 فیّاضِ بی علّت ووهّابِ بیمنّت آنکه ابوابِ حصولِ این اُمْنیت مفتوح وبه نیلِ آن مقصود این شکسته را فایز و محظوظ گرداند انّهُ

[1] N: تخت

[2] Nushada yeri boş olup, anlaşıldığı üzere, tarafımızdan konmuştur.

علی ما یشاء قدیر و من الله الاستعانة وعليه التكلان وهو حسبي ونعم الوكيل .

3 وچون بميامن بخت فيروز وطالع خير اندوز دولت وصول
بخلعت قبول وسعادت انتظام در سلك بندگان عالی مقام در يافت
وبشارت اشارت عليه بنظم وترتيب احوال دولت همايون و ذكر
6 وقايع وحوادث که از ابتداء طلوع كوكب دولت روز افزونش
در عرصهٔ روزگار روی نموده بگوش هوش اين بندهٔ
حقير رسيد از مشاغل مذاكرات مدارس وقيل وقال محافل
9 و مجالس كه توجه طلاب وسخن انگیزیٔ اذكيا در هرباب باعث بران
بود متقاعد گشت وروى عزيمت بصوب فرمان واجب الاذعان آورده
بضبط وتحرير آن بدايع وغرايب اشتغال نمود وهر طائفه را از كلام
12 چنانچه دأب مؤلفانست ببابی امتیاز داد ودر هر باب تمیز بذکری چند
كما يقتضيه الحال كرد وچون درسال هشتصد وهفتاد وپنج هجرى معظم
امور مرتبه درين كتاب محرر و منقح گشت ولفظ بكر هم درلقب محرر
15 جزء ثانی وهم در اسم مملکتی که مولد ومنشأ ومحل ایالت حضرت صاحب
قرانی است (4b) جزء ثانی واقع شده بود موسوم شد به کتاب
ديار بكريه كه جمع حروف آن از روی حساب هشتصد وهفتاد وپنج
18 است واين نيز از لطايف غيبيه است که بیمن ترتیب این کتاب بيفكرى
وتدبرى مؤلف را روی نموده وچون حضرت صاحب قران مغفرت
پناه ..... [1] بسمع جان رسيد وشهباز بلند پرواز روح قدوسيش

---

[1] **Boşluk.**

بهوای ..... [1] بآشیانِ «لَهُمْ و حُسْنُ مَآبٍ» [2] طیران یافت وخلفِ
صدقِ او شاه وشهزادهٔ عالمیان وارث الملك والخلافة بالعدل والرأفة
<سلطان خلیل بهادر> [3] برسریرِ سلطنت بتاجِ خلافت سرافراز گشت 3
وعالم را ازفرِّ دولت وزیبِ ملك واُبَّهَتِ او زینتی بی اندازه
بحصول پیوست

نظم 6

جهان گشت یکبار دیگر جوان   چو صحنِ ارم شد زمین وزمان
تو گویی ابو النصر سلطان حسن   جوان گشت وآمد بکشتِ چمن
تو بیدارِ عدلی وفاروق وش   جهانی زعدلِ تو در خوابِ خوش 9
زعدلت بود گرك چوبانِ میش   کند داروی ریش را نوكِ نیش
سمندت چو جولان کند گاهِ رزم   برفتن شود کوه را عزم وجزم
شها سایهٔ حقّ تعالی تویی   کجا سایهٔ حقّ پذیرد دویی 12
بجز یك دگرها سرابست وبس   کجا تشنه را باشد این غوررس
خیالیست باطل وجودِ سراب   وجودیست عاطل وجودِ حباب
کند ژاله بردشت وبستان امید   نداند که خورشید خواهد دمید 15
(5a) زند برفِ دی خیمه برکوهسار   بتفِ تموزی شود تارومار
ستاره بشب مشعل افروز شد   ولیکن فرومرد چون روز شد
زبان در مدیحت ندارد مجال   بسوی دعایت گراید مقال 18
خدایا که این شاهِ گیتی پناه   فلك آستان وملایك سپاه

[1] Boşluk.

[2] Ra'd sûresi (XIII), 28. âyet.

[3] Tarafımızdan konmuştur.

ممالك ز احسانش آباد باد دلِ خلق از لطفِ او شاد باد
ملوكِ جهان سر بسر رامِ او بزیر لواء جهان کامِ او
دلش باد شادان چو فصلِ بهار بفضل خداوندِ پروردگار
جهان کام و فرّخ رخ وکام یاب ملوكِ جهان را ملاذ ومآب

من بنده را بطریقِ سابق بترتیبِ وقایعی که در زمانِ حیاتِ حضرتِ
مغفرت پناه بسلكِ تحریر اندراج نیافته بود اشارت فرمود واین حقیر
بسمعِ طوع وامتثال تلقّی واستقبال نموده لسانِ قلم را ببیانِ آنچه
از تتقِ غیب بافقِ مشاهده وعیان طلوع می‌کرد جاری گردانید والآن
وقت الشروع فی المقصود بعونِ الله الملكِ المعبود .

< ذکرِ اجداد و انسابِ حضرتِ صاحب قران >

بر وجهِ تحقیق و نظرِ دقیق که ثقات بضبطِ آن اقدام و روات علی ترتیبِ طبقات کابراً عن کابر بذکرِ آن قیام نموده اند پدرِ بزرگوارش علی بیاك بن عثمان بیك است واو ولی العهد بود از جانبِ پدر و ذکرِ احوالش بعد ازین مفصّل ومبیّن خواهد شد إن شاء الله وازو تا بابو البشر خلیفة الله فی الارض ولطیفته یوم العرض آدمِ صفی علیه وعلی نبینا وعلی سائر الانبیا والمرسلین صلوات الله وسلامه هفتاد واسطه (5 b) در سلسله وتوالدست اول عثمان بیك واو در ایّامِ سلطنتِ صاحب قرانِ اعظم پادشاهِ گیتی پناه تیمور کورگان طاب ثراه استیلائی عظیم یافت واز جانبِ صاحب قرانی تربیت وتقویتِ پادشاهانه پذیرفت ودر یورشِ صاحب قران بجانبِ روم وغلبه واستیلا بر ایلدرم بایزید منقلایِ لشکر بود ، بدّها وشجاعت وحسنِ تدبیر وعدالت از اقران امتیاز داشت عرقِ عریقِ امارت وسروریٔ این خانوادهٔ بزرگوار که پیش ازو فتوری یافته بود در شخصِ دولتِ او ضربان یافت وآتشِ میهمان جوییٔ این دودمانِ قدیم درکانونِ قانونِ ایالتِ او اشتعال یافت صمصامِ خصم آشام که در نیامِ تقالیبِ لیالی وایّام کالنیامِ فی المراقد والصیامِ فی المعابد سرفرو برده بود ببازوی صولت دوستِ دولتِ او ذوالفقار وار از خلوتِ غلاف روی بمعرکهٔ خلاف وجدال نهاده هرکس را از مخالفان که در مقامِ سرگردانی وگردنکشی راسخ یافت از پای در آورد وبنیانِ امارت در شهرستانِ عدالت استوار وپایدار ساخت

نظم

باستادئ دولتِ هوشمند بمعماری همّتِ سر بلند
3 بنا کرد قصری بروی زمین نه از آب وگل بلکه از ملك و دین
بآلات و اسبابِ عهدِ قدیم مؤسس بارکانِ شرعِ قویم
همه خشتش از عدل واز داد زد نه از قالبِ آدمی زاد زد
6 ز آسایشِ خلق اساسش نهاد درِ جودش از شش جهت برگشاد
پس از سعیِ بسیار وجدِّ مدام بشد در جهان آن بناها تمام
شد آن قصر در عصرِ این پادشاه گذشته برفعت ز ایوانِ ماه
9 (6a) زمین توده خاك در سایه اش نهم بامِ افلاك یك پایه اش

و ذکرِ احوالِ او علی سبیلِ التفصیل در بابی علیحده مبیّن خواهد گشت إن شا الله تعالی .

12 دویم: قتلو بیك[1] و او امیری بود پرهیزکارِ دین دار که بناء امرِ او بر اتّباعِ شرع وجدّ واجتهاد در صلاحِ عباد وحرب وجهاد با مخالفانِ دین که برحواشيِ آن بلاد است نهاده بود وپیوسته بسدِّ ثغورِ آن دیار
15 درپیشِ کفّار و فتحِ ولایتِ ایشان کمر بسته برفعِ رایتِ اسلام وکسرِ دشمنانِ دین قیام واقدام داشت ودر زمانی که لشکرِ طرابزون که بمخالفتِ اسلام درغایتِ تصلّب اند یوسفِ دوخاری[2] را بقتل آورده
18 بودند وایل واحشامِ اورا پایمالِ نهب وغارت ساخته ودستِ اسر بر زنان وفرزندانِ ایشان باسرهم واجمعهم کشیده نایرهٔ جمعیّتِ اسلام وصرصرِ قهر وغضب در عصبیّتِ دین ازو بالتهاب و اضطراب آمد

[1] G (161b) ve Mb (630b) : قتلغ
[2] İleride görüleceği üzere Kara-koyunlu ulusuna mensup bir boydur.

نظم

به پیچد بر خویش چون گردباد فروزان چو آتش که در نی فتاد
چو غرّنده شیر و چو ببرِ دلیر چو رودی که آید ز کوهی بزیر 3
ز پی رفت و پی کرد اسبِ عدو بیفگند شان چون درختِ کدو

از برای نصرتِ اسلام و انتقامِ دشمنِ بیسر انجام تیغ انتقام کشیده با لشکرِ
جرّار و دلیرانِ خونخوار بلشکرِ طرابزون روی آورده مجموعِ آن طایفه را 6
بدلالتِ پیکانِ سینه گذار و رهنمائیٔ سرِ نیزه‌های راست رفتار و پیش
نمائیٔ شمشیر های آتشبار از بیابانِ حیاتِ بی اعتبار رهنمونی کرده بملكِ
عدم و دیارِ ادبار و اندمار فرستاد چنان غارتی در آنقوم انداخت که یك 9
کس را ازیشان سر بر گردن (6 b) و خون در بدن وجان در تن نماند
و دوخاریانرا از زیانِ مال ومفارقتِ اهل وعیال بیرون آورد وتسبینه [1]
نام دخترِ تکفورِ طرابزونرا اسیر ساخته مراجعت نمود [2] وازجملهٔ فتحهای 12
اوآن بود که از موادّ غضب بر مخالفانِ دین لشکری انگیزی کرده
بریکی از ملوكِ گرجستان کشید از طرفین صفّین استوا یافت لشکرِ
کفر و اسلام چون شب و روز در مقابل آمدند ناگاه طلیعهٔ آفتابِ اسلام 15
تیغ کشیده از لشکرگاه بیرون آمد وچترِ سایه گسترِ خورشیدِ انور
از مشرقِ هدایت سر بر آورده قرا الُوسِ ظلمانیٔ کفر را شمع و چراغ منطفی

[1] N : تشبیه , yani Despina. Aşağıdaki nota bk.

[2] Kutlu Beg'in 1352 yılında Trabzon imparatoru III. Alexis'-nin kız kardeşi Maria ile evlenmesi olayı (Paneratos, Vekayinâme, Lebeau, Histoire du Bas-Empire, Paris, 1836, XX. cild, s. 491), müellife böyle destanî bir mahiyet alarak ulaşmıştır. Trabzon prensesi Kutlu Beg ile evlendikten sonra Despina Hâtun olarak tanınmıştır (aynı eser, s. 499; M. H. Yinanç, Akkoyunlular. İ. A., I, s. 254).

گشت بدم باد صبح صادق هجوم اسلاميان خواب آلودگان كفر از جامه
خواب غرور بيرون افتادند پرده پندار از سرهاى ايشان كشيده گشت
3 بيك صدمه امير دين پرور آن لشكر مخذول انهزام يافت و شهر
احسخا [1] در تحت تصرّف آمد غنايم فراوان گرفتند بردنى بردند
و خوردنى خوردند و آن شهر را چون كاسهٔ خالى پيش سگان انداختند [2]

6 سيم: طور على بيك و او نيز اميرى بود بزرگ، دانا، عاليمقدار بعد
از پدرش پهلوان بيك ايل و احشام آق‌قوينلو برو گرد آمدند بطوع
و انقياد خدمت اورا قبول كردند قريب سى هزار خانه در فرمان
9 او بودند و سالها در دياربكر از حدود روم تا بديار شام و حدود
مصر و جزاير [3] و عراق عرب سردار و سپهسلار بود و با اطراف
و جوانب محاربها و مضاربها كرد و اكثر اوقات غلبه و استيلا اورا
12 بود و در وقتى كه سلطان عادل غازان خان طاب ثراه بطرف شام
توجّه نمود طور على بيك را صبح شباب در نشو و نما بود دران يورش
ملازم شده بسى (7a) جلادت و مردانگى ازو بظهور پيوست و بانواع
15 نوازشهاى پادشاهانه فايز گشت و پايهٔ امارت و علوّ قدر او بدرجهٔ

[1] N: اخسخار, yani bugün Gürcistan'a dahil olan Tiflis-Batum arasındaki ünlü Aḫısḫā (Akıska) kalesi ve şehri.

[2] Ak-koyunlu ailesinin ikinci tarihî şahsiyeti olan Kutlu Beg hakkında çağdaş kaynaklarda pek az bir bilgi vardır ki, bunun esasları M. H. Yinanç'ın yazısında (Ak-koyunlular, İ. A., I., s. 254-255) görülebilir. Kutlu Beg'in ölümü, bize göre, 1389 yılından önce, 1387 civarında olmalıdır.

[3] Basra'nın kuzey tarafına denilmekte olup, bu yöre bekli Huvayza'yadek uzanıyordu. al-Ġiyāsī de (s. 236, 249, 250) al-Cazāyir olarak buradan sık, sık bahsedilir. Kâtib Çelebi de (s. 353) bu yöreye dair bilgi vermektedir.

رسید که در اطرافِ عالم تعیّن یافت چنانچه در دیارِ مصر و شام
آق‌قوینلو را بطور علی خوانند.

چهارم: پهلوان بیك پدرِ طورعلی و او در عهدِ مستعصم امیری بود 3
بزرگ و شجاع و از غایتِ شجاعت او را پهلوان بیك می گفتند بغلبهٔ
استعمالِ این اسمِ اصلی متروك و منسی ماند، قلعهٔ النجق در تصرّفِ
او بود وبا جرماغون نویان که منقلای هلاکو خان بود محاربه کرد 6
و او را منهزم ساخت و از انجا بروم توجّه نمود و باتّفاقِ ولدِ عجم
شیر[1] در حدودِ بورسا با لشکرِ روم حربی عظیم نمود ولشکرِ کفّار را
درهم شکست وبسیاری بقتل آورده معاودت نمود وطویِ عظیم داد 9
و امارتِ او بلند گشت و بعد از مدتی در شهرِ آمد دعوت حقّ را
اجابت نمود ودر عصرِ او از سلجوقیان سلطان رکن الدّین وسلطان
غیاث الدّین پادشاه بودند. 12

پنجم: ازدی بیك بن ادریس و در عصرِ او مستنصر و ظاهر خلیفه
و از سلاچقه سلطان عزّالدّین وسلطان غیاث الدّین پادشاه بودند.

ششم: ادریس بیك او نیز بر قرارِ پدران بامارتِ آق قوینلو 15
و بسرداریٔ ایشان < در > بعضی از بلاد و قلاعِ دیاربکر روزگار
گذرانید و طریقِ استقامت و صلاح و امن و امان مسلوك بود

[1] Müellifin nüshasında bu, belki ولد علی عشیر idi. Çünkü, bilindiği üzere Germiyan oğulları, bu ailenin başı 'Alişîr'in adına izafetle, eski kaynaklarda veled-i 'Alî Şîr adiyle anılmıştır (İbn Bîbî, tıpkıbasım, T. T. Kurumu, Ankara, 1956, s. 726, 728; Aflâkî, Manâḳıb al-'ârifîn, yayınlayan Tahsin Yazıcı, T. T. K., Ankara, 1961, II, s. 945). Müellif herhalde bu aileyi kasdediyordu.

و درين ايّام خلافت ناصر ومستضى و سلطنت سلطان علاء الدّين وسلطان عزّالدّين را بود .

3 هفتم : سنقر بيك وزمانِ امارتِ او بخلافتِ مستظهر و مقتدى وسلطنتِ قزل ارسلان [1] وسلطان سليمانشاه مقرون بود .

هشتم : بابل بيك ، زمانِ امارتِ او بعهدِ خلافتِ مستنجد و مقتفى [2]
6 و مسترشد [3] و سلطنتِ سلطان ركن الدّين سلچوقى (7b) بود .

نهم : هابيل بيك ، امارتِ او بعصرِ خلافتِ قايم و قادر و سلطنتِ سلطان مسعود و طغرل بيك پيوسته بود .

9 دهم : قرا چالى [4] بيك بعهدِ خلافتِ طايع ومطيع و مستكفى و سلطنتِ سلطان محمود و محمّدِ ملكشاه وارثِ امرِ امارتِ آبا واجداد بود .

يازدهم : قراجه بيك بخلافتِ متّقى وراضى و قاهر و مقتدر و مكتفى
12 و سلطنتِ ركن الدّين بركيارق بن ملكشاه و انتهاء جلال الدّين ملكشاه پيوسته بود .

دوازدهم : اورخان [5] بعهدِ خلافتِ معتضد ومعتمد و مهتدى
15 و سلطنتِ الب ارسلان بن چقر بيك وسلطان ركن الدّين طغرل امارتى بزرگ داشت .

---

[1] قليج آرسلان olacak. Eski müelliflerden bazılarının bu iki adı birbirine karıştırdıkları malûmdur.

[2] N : مكتفى

[3] Abbasî halifelerinin adları da, Ak[illegible] ı şeceresi ile muvazi olarak sondan başa doğru gittiğine [illegible], Müstencid, Muktefî ve Müsterşid'in, Sungur Beg'in; Müstazhir ve Muhtedî'nin de Babîl'in çağdaşları olması gerekir.

[4] G (161 b) ve Mb (630 b) böyle; N: قراجانى

[5] G (161 b) ve Mb (630 b) böyle; N : اوزخان

سیزدهم: قیدوخان سبیل امارت داشت بعهد خلافت معتزّ و مستعین و منتصر [1] و متوکّل، و دولت غزنویان که اول ایشان سلطان محمود و آخر ایشان سلطان خسروشاه بود بعدد پانزده نفر بودند. 3

چهاردهم: جادلتو خان بعصر خلافت واثق و معتصم و دولت دیلمیان که ایشان را آل بویه می گفتند اول ایشان عمادالدّوله و آخر ایشان ابوعلی. 6

پانزدهم: شکتور خان بخلافت مأمون و أمین و دولت سامانیان.

شانزدهم: قبچاق خان و او پادشاهی بود بزرگ با رفعت و شوکت و اورا فتحهای عظیم دست داد و ملکی بزرگ روی نمود و ازان جمله 9 شهر اُترار تا خجند و ینگی کنت و اندگان تا سر حدّ خطای و دشت قبچاق مسخّر گردانید و قلعهٔ النجق را که در دست گرجیان بود فتح کرد و دویست هزار از افرنج بقتل آورد و در زمان او هارون و هادی در 12 بغداد خلیفه بودند.

هفدهم: آلتان خان [2] و او نیز پادشاهی بود بزرگ با شوکت و فرزندان و اقوام و قبایل داشت و فتحهای بسیار کرد و دایم با کفّار 15 شرق مقاتله و مقابله میکرد و پادشاه خطای ببندگیٔ او (8 a) بسرحدّ خطای آمد و دولت او بمعاونت آلتان [3] قوی بلند گشت و در زمان او مهدی ابن منصور خلیفه بود. 18

هجدهم: طوغانچوق [4] در عصر او منصور و سفّاح بودند، ابومسلم درین عهد خروج کرد و منصور خلیفه اورا بقتل آورد.

---

[1] N: مستنصر

[2] G (161 b) ve Mb (630 b) böyle; N: اولتاخان

[3] N: اولتان [4] G (161 b): طوغان خان

نوزدهم: طغاچار بیك[1] در عهدِ خلافتِ بنی امیّه بود.

بیستم: یول قتلغ و او هم در عهدِ خلافتِ بنی امیّه بود.

بیست و یکم: آق بالیق بیك[2] بعهدِ بعضی از خلفاء خمسه امیر بود. و خلافتِ خلفاء < راشدین > رضوان الله علیهم سی سال بود برحسبِ فرموده‌ٔ حضرتِ رسالت پناه «الخِلافَةُ بَعْدِی ثَلاثُون <عاماً> ثُمَّ یکون < بعدَ ذَلكَ المُلك» .... > چهار سال و نه ماه امیرالمؤمنین و امام المتّقین علیّ ابن ابی طالب علیه السّلام و ما بقی امیرالمؤمنین حسن را.

بیست و دوم: اغرقجی بیك، او نیز در عهدِ خلفاء خمسه بود.

بیست و سوم: سنغر بیك واو در عهدِ خاتم النبیّین سیّد الانبیا محمّد بن عبدالله بن عبد المطّلب صلّی الله علیه و آله بود و بر دینِ توحید و لکن دعوتِ اسلام بدو نرسیده بود و دایم با کفّار محاربه و مقاتله میکرد و ایل و احشام و قبایلِ بسیار داشت و در بلادِ ترکستان هفتاد سال امارت کرد و از انجا بدشتِ قبچاق آمد و بیست سال در ییلاق و قشلاقِ آنجا نزول و ارتحال مینمود و بعد ازان بطرفِ ییلاقِ الاکیز[3] و کوکجه دنگیز[4] آمد و دران سرحدّ با لشکرِ کفّار محاربه میکرد و در بعضی محاربات تیری بدو رسید دعوتِ حقّ را اجابت نمود.

---

[1] G (162 b) ve Mb (630 b) böyle; N: طغایرجا بیك

[2] G (162 b) böyle; Mb (630 b) : آق بالیغ ; N : آق بالیق بیك

[3] N: الاکیر. Alagez, Arpa Çay'ın doğusunda ve Gökçe Göl'ün batısında bulunan ünlü bir dağdır.

[4] Bugünkü Gökçe Göl. Bu ada ilk önce Moğol devri kaynaklarında rastgeliniyor (F. Sümer, Âzerbaycan'ın türkleşmesi tarihine umumî bir bakış, Belleten, sayı 83, s. 435).

بیست‌و چهارم: بیردی بیك، او در قراختای‌و ماچین پادشاه بود و با کفّار جهادی نمود و در زمانِ انوشیروان بر سریرِ عدالت اقامت داشت و در عهدِ او حضرتِ رسالتپناه صلّی‌الله عَلَیْهِ وآلِهِ تولّد نمود و مدتِ عمرِ او هشتاد و هفت سال تمام شد. 3

بیست و پنجم: ادریس بیك و او مردی عالم و کیمیادان و موحّد و خدا خوان بود و در زمانِ قباد بن فیروز و جاماس بن فیروز امارت داشت، مدّتِ پادشاهیٔ او چهل و شش سال و عمرش نود و سه سال کشید. 6

بیست و ششم: مودود طغان و او بعد از پدر سه سال در شکمِ مادر ماند و درین (8 b) عهد شاپور بن شاپور و یزدجرد بن بهرام گور پادشاهی کردند مدّتِ عمرِ او هشتاد و چهار بود. 9

بیست‌و هفتم: آق طوغان چون از ما در بزاد بغایت سفید بود و ازین جهت او را آق طوغان گفتند مدتِ عمرش نود و شش سال بود بعهدِ او بهرام بن بهرام و نرسی بن بهرام و هرمز بن بهرام و هرمز بن نرسی پادشاهی کردند. 12 15

بیست‌و هشتم: ایلکان خان و او شصت‌و یك سال امارت کرد، درین عهد شاپور بن هرمز و اردشیر بن هرمز پادشاهی کردند. 18

بیست‌و نهم: ایله‌کان و او بر دینِ عیسی بود و در عصرِ او هیچ پیغمبر نبود و در زمانِ او ساسانیان پادشاه بودند.

سی ام: بیله کن و او شصت‌و سه سال امارت کرد مدّتِ حیاتش صد و بیست سال بود و در زمانِ او عیسی و یحیی پیغمبر 21

بودند و در زمانِ او اصحابِ کهف زنده شدند و عیسی در زمانِ او صعود کرد و اصحابِ کهف پیش از عیسی سیصد و نه سال در غار بودند.

3 سی و یکم: شکتور، او نیز دین دار و خدا پرست بود و در زمانِ زکریاء نبی از فرزندانِ رجعیم بن سلیمان علیه السّلام بود، مدتِ حیاتش شصت سال کشید.

6 سی و دوم: بای سنغور و او را قضایا و حکایاتِ غریبه بسیارست، پیشِ اتراک و مغول ناموس و اعتبارِ تمام دارد و همه ملك او را بود الّا دیو و پری.

9 سی و سوم: سالور خان و او را قضای ترکستان می بود صد و پنجاه سال پادشاهی کرد و در زمانِ او سلیمان پیغمبر بود و کاووس نیز معاصر بود.

12 سی و چهارم: بوکدوز خان و او پادشاهی بود موحّد و خدا پرست و عمرِ او صد سال بود و در زمانِ او طالوت و جالوت متعارض بودند و داودِ نبی به پیغمبری مبعوث شد و جالوت بر دستِ او کشته شد. 15

سی و پنجم: اوریاوت [1] و او نیز پادشاهی خدا پرست < بود > بر دینِ انبیا علیه السّلام.

18 سی و ششم: بیات خان و او پادشاهی بود بغایت دلاور چنانکه از لشکرهای گران روی بر نمی تافت (9 a) و جدا از لشکرِ خود بر قلبِ لشکرها میزد و اکثرِ فتح او را می بود مدّتِ هشتاد سال سلطنت کرد.

---

[1] N: اوزناوت ; G (162a): اورمادت ; Mb (630b): اوزماوت . Aslında Moğol boylarından birisi (Raşīd al-dīn, Cāmiʿ al-tavārīḫ, yayımlayan Berezin, Petersburg, 1861, s. 11).

سی و هفتم : اُیغور خان ، پادشاهی بود با مهابت و صلابت و دیندار صد و بیست سال سلطنت کرد با قوم قونغورات[1] که بتپرست بودند محاربات نمود تا ایشان را باطاعت و انقیاد و عبادت و عرفان و رشاد و سداد[2] رهنمون شد و درعهد او کیقباد از فرزندان منوچهر پادشاه بود و اواخر عهد موسی و بنی‌اسرائیل اوایل ملك او بود و چون موسی رحلت کرد یوشع در زمان او پیغمبری داشت و بعد از و ذوالکفل .

سی و هشتم : ایلدورکین و او نیز پادشاهی بود بدین انبیا و اندك زمانی بر سریر سلطنت بود .

سی و نهم : بیسوت خان و او صد و بیست سال بامر سلطنت قیام نمود و در وقتی که لشکر مغول بخانهٔ پدرش تاختند مادرش بوی آبستن بود بر سر فرار اورا وضع حمل شد و مادر او را بر سر راه انداخت و گریخت پیر زنی اورا برداشت و بحضانت و نگهداشت او قیام نمود و چهار ماه اورا بشیر گاو پرورش کرد ، چون پدرش بر سریر ملك عاید شد ازو خبر یافت از پیر زن بازستد و نامش بیسوت کرد و درزمان او منوچهر پادشاه بود و موسی علیه‌السّلام درین عصر صاحب دعوت نبوّت بود و افراسیاب نیز معاصر و پادشاهیٔ مشرق و توران زمین داشت و سرحدّ ایران و توران دران زمان متعیّن شد ایران بمنوچهر و توران بافراسیاب قرار داشت .

چهلم : یکندور خان و او بعد از پنجاه برادر از مادر زاد و بغایت خوب صورت و از همه برادران بجمال فائق بود ، سه سال

[1] N : قویغورات . Kongrat, bilindiği üzere öz Moğol boylarından birisidir. [2] N : رساد

در قرا قروم پادشاهی[1] داشت و دیندار و خدا پرست و نیکو اخلاق
بود و صد و چهل سال عمرِ او بود و دران زمان شعیب بن مدین بن
3 ابراهیم علیه السّلام به نبوّت بعثت داشت و قومِ او کیل و پیمان و میزان
کم داشتندی هر چند ایشانرا دعوت کرد و نصیحت فرمود نگرویدند
تا بگرما هلاك شدند (9 b)

6 چهل و یکم: ییلدوز خان و او چون از مادر تولّد یافت هر بنِ[2]
مویِ او چون ستاره درخشان و تابنده بود ازین جهت اورا ییلدوز
نام کردند، پادشاهی بود بزرگ و اورا دویست حرب و جهاد با مغول
9 واقع شد ، اکثرِ اوقات فتح و غلبه اورا بود و دران زمان ایّوبِ بنِ
انوشِ بنِ دعرِ بن عیص پیغمبر و صاحب دعوت بود و او دو پسر
داشت ذوالکفل و بشر و بعد از ایشان از نسلِ عیص هیچ پیغمبر
12 برنخاست و ایّوب نود وسه سال بزیست .

چهل و دوم : ایلوك خان و او پادشاهی بود موحّد و خدا
پرست و مملکتِ دشتِ قبچاق وی را بود و روی زمین از معاندان و مخالفان
15 بپرداخت ، و خلق در زمانِ او مرفّه الحال بودند ازاین جهت اورا ایلوك
گفتند و در زمانِ او یوسف و یعقوب پیغمبر بودند .

چهل و سوم : بُغراخان[3] و او نیز در مملکتِ ترکستان پادشاهی
18 بود و شجاعت بکمال داشت و دین دار و عادل بود و اکثرِ اوقات باقومِ
قونغرات که آتش پرست بودند محاربات و مضاربات مینمود و اکثرِ
آن قوم را در ربقهٔ طاعت آورد و در قوّت بمرتبهٔ بود که یك شترِ

[1] N : پادشاه
[2] N : از هر بن
[3] N: بغرخان

بختی بر زمین میزد و ازین جهت اورا بغرا خان گفتند و در عصر < او > یعقوب پیغمبر بود .

3 چهل و چهارم: طغان خان و.او نیز بهمان دین و روش و اخلاق بود مملکتِ ترکستان و صیرام تا سرحدّ هند و کشمیر اورا بود ، سالها باکفّار محاربه کرد و ابراهیم بن آزر دران زمان مبعوث
6 بود و نمرود علیه اللعنه پادشاه و بت پرست و ستمکار در زمینِ بابل آنجا که امروز بغداد و عراقِ عربست اورا بود منجّمان اورا گفتند که درین سال فرزندِ نرینه متولّد شود که بتانرا بشکنند و هلاکِ تو در
9 دستِ او باشد ، نمرود بهر خانه زنان گذاشت که چون پسری آید اورا آگاه کنند ، چون مادرِ ابراهیم را وضعِ حمل شد ابراهیم را بمغاره برد و پنهان ساخت و با شوهر گفت که مرا پسری شد و مرد و
12 اورا دفن کردم و این حکایت تا بآخر معروف (10 a) و مشهور است .

چهل و پنجم : ایمرخان یعنی نیکو توانگر ، مدّتِ دویست سال پادشاهی کرد .

15 چهل و ششم : چاولدور خان یعنی بانام و بلند آوازه ، مدّتِ هشتاد سال در مملکتِ پدران پادشاهی کرد و اکثرِ اوقات باکفّارِ هند مخاصمت و محاربت میکرد .

18 چهل و هفتم : بکدوز خان یعنی همیشه نیکوکار ، او نیز یزدان پرست بود مدّتِ عمرش نود و شش سال در تلاس[1] پادشاهی کرد .

21 چهل و هشتم : بای سنقر و اورا ایل و احشامِ بسیار بوده و

[1] N: تلاش

اموالِ بیحساب از هر نوع داشته و در ولایتِ بورقوچین توکوم[1] و قوری[2] و قیرقیز ییلامیشی و قیشلامیشی <می کرد> و بشکارِ جانور مولّع بود چنان نقل کنند که پنج هزار از هر نوع مرغِ شکاری داشت ازین جهت اورا بای سنقر گفتند .

چهل و نهم : ایلکان خان[3] یعنی مملکت دار و او نیز یزدان پرست بود چنان نقل کنند که سیصد پاره شهر در تصرّف داشت و اکثرِ لشکرِ مغول را[4] در تحتِ تصرّف آورد و صد و بیست سال پادشاهی کرد .

پنجاهم : ایلك خان[5] و او موحّد بوده یکصد و سیزده سال امارت کرد .

پنجاه و یکم : بکندر[6] خان یعنی از همه خویشاوندان بهادرتر و دلاورتر بود مدّتهای مدید در مملکتِ خطا باکفّار محاربه و مقاتله کرد و شصت و دو سال پادشاهی کرد .

پنجاه و دوم : پادشاه بایندر خان و او در زمانِ پادشاهیٔ خود مجموعِ ممالكِ ایران و توران و روم و شام و مصر و افرنج و خطا و

---

[1] بورقوچین توکوم Cāmiʿ al-tavārīḫ'de geçen bir yer adı olub, Cengiz Han zamanında Selenge ırmağı bölgesine deniliyordu (bk. Raşīd al-dīn, Berezin, s. 109, 111).

[2] Yukarıda adı geçen yerde oturan bir Moğol boyu (Raşīd al-dīn, s. 108).

[3] Celayirliler'in Hülagü ile İran'a gelmiş olan atasının adı kaynaklarda bazan böyle, bazan da ایلکای şeklinde yazılıyor.

[4] N : مغلوك

[5] G (162a) ve Mb (630b) da böyle ; N : الك

[6] Mb (630b) böyle; N : بکندر ; G (162a) : بکتدر

دشتِ قبچاق را مسخّر کرد[1]، و بجناق[2] برادرِ کهینِ او بود در
صیرام قایم مقامِ خود ساخت و خود بقشلاقِ قرا باغ و ییلاقهای
کوکجه دنکیز توجّه نمود و قرلتایِ بزرگ کرد و جمعیّتِ عظیم ساخت و 3
طویِ بزرگ کرد و خرگاهی زرین بغایت بزرگ زد که بلغتِ ترك
بان ایو گویند و دران طوی یکصد و بیست هزار گوسفندِ آرْکیج[3] و نه
هزار مادیان و هجده هزار گاوکشت و سه (10 b) آبگیر را که 6
بلغتِ ترك گول میگویند یکی را پر از شربت و یکی را پر از شیر و
یکی را پر از عسلِ صافی ساخته مُسبّل و مباح گردانید و زر و نقرهٔ
بیرون از حدّ و شمار با پانصد کمرِ مرصّع و بسیاری از کمر شمشیر های 9
طلا و نقره درخورِ آن بخشش کرد و ممالك بفرزندانِ خود علی حسبِ
قابلیاتهم گذاشت و دران چند روزه دعوتِ حقّ را اجابت فرمود .

پنجاه و سوم : کون خان و او پادشاهی بود موحّد بعداز 12
اُغوز سلطنت بوَیْ رسید، مدّتِ نود و سه سال برسریرِ ملك بود و
همه اقارب از اعمام و ذوی الارحام را درکنفِ تعظیم و احترام و مراعات و
اکرام داشت، و اکثرِ ممالك که اغوز فتح کرده بود در تحتِ فرمانِ 15
خویش آورد متغلّبان را بطاعت و انقیاد طوعاً و کرهاً قرار داد .

پنجاه و چهارم : اُغوز و او پادشاهی بود خداترس و پرهیزگار
مجموعِ ممالك ایران و توران و شام و مصر و دشتِ قبچاق و هند و کشمیر و 18
خطا و ترکستان و دیگر ممالكِ روی زمین را در حوزهٔ ملكِ خویش
گرفت و مدّتِ شصت سال جهان پیمود و قلعهای حصین را در تحتِ رایتِ

[1] N : مجموع را مسخر کرد . Bu cümledeki ikinci مجموع kelimesi **fazla görülerek metne alınmadı.**

[2] N: بجاق

[3] N : اوکیج

تسخیر و ربقتِ رای و تدبیرآورد بعد از احاطهٔ بلاد و اماطهٔ اذیو جور و
فساد ازکافّهٔ عباد بشهرِ صیرام که مسکنِ اصلیٔ او بود معاودت نمود و
3 جمعیّتي عظیم ساخت و خرگاهي زرین که لمعانِ انوارش آتش در خرمنِ
ماه می‌انداخت و درخاك اندازِ متاعش از دیدهٔ سحاب آب میریخت فرّاشِ
خیال در وقتِ استخوان بندیٔ آن از غایتِ چستی و چالاکی زنجیر درچنبرِ
6 چرخ وطناب در گردنِ گردون می‌افگند و بنوارِ اشعهٔ انوارش مداراتِ
ثابت و سیّار بر هم می‌بست با سایه بانی بفلكِ اطلس ممثّل و در زیب و زینت
چون فلك البروج مُحلّی و مجدوّل در صحرائی که لاله قدحهای ژاله
9 در صحنِ ارم بهواداریٔ آب و هوایِ صفا بخشِ دلگشای او بر کف
نهاده در پیش جوانانِ (11 a) چمن بخدمت قیام مینمود از برای اطعامِ
عام و انعامِ تام

12 نظم

بیك پهن دشتی چو صحنِ ارم فزاینده شادی زداینده غم
ندیده درو هیچکس خاك وسنگ دمیده ریاحین درو رنگ رنگ
15 زمانش همیشه چو اردی بهشت زمینش همیشه چو سقفِ بهشت
طوبی ساخت مانندِ فصلِ بهار حجر نعمت آرو شجر میوه بار

بر بساطِ زمین زدن و برسمتِ سماك کشیدن گرفت

18 ندای صلا بر رؤوس الملا بر آمد ز داعیٔ جود و عطا
بگسترد خوانی‌که[1] جرمِ قمر چو نانی برو بود بل جرمِ خور[2]
درِ گنج و نعمت چنان برگشاد که بر بسته شد دستِ جور و فساد

[1] N: خانی چو [2] N: خر

یکصد و بیست هزار گوسفندِ ارکچ و نه هزار اسبِ مادیان و هجده هزار
سر گاو دران طوی بشیلان داد و از زرِ نقد و نقرهٔ مالا یُعَدّ ولا یحصی
بلشکریان و رؤوسِ اقوام انعام کرد و ممالك را بفرزندان داد و در حدودِ 3
کوکجه دنکیز داعیٔ « إنّ أَجَلَ اللهِ لآتٍ » [1] اسبِ اجل بر درِ بارگاهِ
او کشید و او را از دارِ فنا بدارِ بقا رسانید

قطرهٔ بود بدریا پیوست 6

پنجاه و پنجم : قرا خان و او نیز پادشاهی بود بس بزرگ و
برادران و لشکرِ فراوان داشت و مملکتِ ترکستان از تلاس
تا صیرام و بخارا او را بود و در زمینِ حجر نشستند میانِ حجاز و شام و 9
مردمی بقوّت بودند و حقّ عزّ وعلا صالح پیغمبر علیه السّلام که از
فرزندانِ ثمود بن حاسد بن ارم بن سام بن نوح بود بدیشان فرستاد
تا آن قوم را بخدای دعوت کند ایشان برهان خواستند صالح گفت 12
هر چه اختیار کنید بإصدارِ آن قیام نمایم گفتند اکر خدای تو از
برایِ ما شتری (11 b) با بچه از سنگ بیرون آرد که مارا شیر دهد
ما بتو بگرویم صالح دعا کرد شتری بدان گونه که خواسته بودند از 15
سنگِ خارا بیرون آمد چون این حال مشاهده کردند او را بسحر
نسبت کردند و قصدِ شتر کردند چون شتر را هلاك کردند [2] بچهٔ او
بکوه بر آمد و سه < بار > بانگ زد صالح قوم را گفت که بعد از 18
سه روز قاهرُ ذوالجلال [3] شمارا بعذاب و نکال گرفتار خواهد کرد روزِ
چهارم بانگی از صوبِ آسمان بر آمد و همه را بیك بار هلاك گردانید

[1] ʻAnkebūt sûresi (XXIX), 4. âyet.
[2] N: کرد
[3] N: قاهرهٔ جلال

پنجاه و ششم: دیب با قوی[1] قومِ عاد و ثمود نیز معاصرِ او بودند و
هودِ نبی قومِ عاد را پنجاه سال دعوت کرد نگرویدند حضرتِ
3 حقّ ایشانرا بباد هلاك کرد، بزمینِ شام گروهی دیگر بودند
هم از فرزندانِ عاد، ایشان را مهتری بود سدید بن عاد بن عملاق و
هود علیه السّلام او را دعوت کرد نگروید مدتِّ سیصد سال
6 پادشاهی کرد و در کفر مرد، برادرش شدّاد بجایِ او نشست و ببت
پرستی قیام می‌نمود و هودِ نبی او را دعوت کرد شدّاد گفت: اگر ترا
فرمان بردار شوم خدای تو چه کند گفت: ترا به بهشتِ جاوید جای
9 دهد و ملکی که هرگز زوال پذیر نباشد ترا کرامت کند و بعضی از
صفاتِ بهشت برو شمرد او در ازای آن گفت که من بهشتی بسازم که
بصد خوبی و طراوت و زیبائی و نضارتِ آن باشد فرمود تا از تمامِ
12 معموره زر و سیم و جواهر و عنبر و زعفران هرچه از نفایس بود جمع
کرد و در نواحیِ شام بهشتی بنا کرد خشتی از زر و خشتی از سیم
< و > دوازده هزار کنگره از زر و سیم بر باروی او ساختند و
15 درختها از زر و شاخها از هرگونه جوهر تعبیه کردند[2] بجای خاك مشك و
زعفران و بجای سنگ لعل و یاقوت و فیروزه و مرجان ریختند[3] پانصد
سال هنرمندانِ روزگار دران کار سعیها کردند تا باتمام رسانیدند چون
18 بانجام رسید او را اعلام نمودند خواست که بتفرّجِ آن توجّه نماید

[1] Farsça ve türkçe eserlerde hemen daima böyle yazılmakta olan bu kelime, asıl kaynak eser olan Raşīd al-dīn'in eski yazmalarında دیب یاوقوی olarak geçiyor ki, doğrusu da budur.

[2] N : از کوهرنه جوهر

[3] N : ریخت

بانگی از آسمان < آمد و > اورا (12 a) با مجموعِ اعوان و انصار
دلالت بدار البوار کرد .

3 پنجاه و هفتم : ابولجه خان [1] او نیز بهمان طریق مدّتی دران
بلاد پادشاهی کرد .

پنجاه و هشتم : یافث بن نوح یك برادرش سام بود که انبیا
6 ازو منشعب بودند و یك برادرش حام که پدرِ سودان است .

پنجاه و نهم : نوح پیغمبر علیه السّلام و در زمانِ او پادشاهی
پیدا شد نامِ او بیوراسب از جانبِ مشرق سپاهی عظیم فراهم آورد و
9 جمشید را کشت و پادشاهیٔ او گرفت و این کس بت پرست بود نوحِ
نبی او را نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و اقوامِ او را بخدای خواند
هیچکس نگروید الاّ هشتاد تن که ایشان را باخود بکشتی برد باقی
12 بطوفان هلاك شدند .

شصتم : ملك و او جمشید بود بعد از هوشنگ پادشاه شد و
سلاح از آهن چون حربه و شمشیر و کارد او ساخت و کرباس و
15 ابریشم و رنگها او پیدا کرد و دیو انرا امر فرمود تا حمّام ساختند و
غوّاصی کردند و جوهرها از دریا بیرون آوردند و بمردم درآموز انیدند و
راهها نهادند و بویهای خوش چون مشك و عود و غالیه و غیرها
18 او پیدا کرد و مردم را چهار گروه ساخت یکی دانایان و دبیران دوم
لشکریان سیوم برزیگران و اربابِ زرع و غرس چهارم اربابِ حرف و
صنایع . و ایّام و شهورِ قدیم چون نیروز و فروردین و اردی بهشت
21 او نهاد هفتصد سال مدتِ حیاتش بود هرگز دردِ سر نکشید و هیچ

---

[1] Farsça ve türkçe eserlerde umumiyetle böyle. Fakat kaynak Raşīd al-dīn'de : اولجای .

عارضهٔ مزاجی پیرامون ِ صحّت ِ او نگشت بعد از ان بغرور ِ نفس و شیطان منخدع و گمراه شد و غائلهٔ استدراج او < را > از صراط ِ مستقیم انداخت سر ِ طغیان بر بام ِ دعویٔ الوهیّت برافراشت و بر دست ِ بیوراسپ هلاك شد .

شصت و یکم: متوشلخ هم نبی بود و هم سلطان مدّت ِ عمرش هزارو نود سال کشید .

شصت و دوم : اخنوخ و او ادریس نبی است علیه السّلام که الیوم زنده است (12 b) و بر آسمانست چون سیصد و شصت سال از مدّت ِ حیاتش آمد حضرت ِ حقّ عزّ و علا اورا بر آسمان برآورد .

شصت و سوم : برد بن مهلائیل پیغمبر بود مدّت ِ عمرش نهصد و بیست و دو سال بود .

شصت و چهارم : مهلائیل بن قینان، او نیز پیغمبر بود نهصد و بیست و شش سال زیست[1] .

شصت و پنجم: قینان بن انوش او نیز پیغمبر بود مدّت ِ عمرش ششصد و نود و پنج سال بود و خلق را دعوت میکرد .

شصت و ششم: انوش پیغمبر بود مدّت ِ عمرش نهصد و دوازده سال بود .

شصت و هفتم: شیث ِ نبی مدّت ِ عمرش ششصد سال بود .

شصت و هشتم: آدم ِ نبی علیه < وعلی > نبینا وعلی سایر الانبیاء والمرسلین و آل کلهم[2] وسایر الصالحین بود، و پیغمبر[3] و ابوالبشر، اخبار ِ او مشهور ترست از انکه اخبار ازو کنند .

---

[1] N : مهلائیل بن انوش قینان اونیز پیغمبر بود مدت عمرش ششصد ونود وپنج ، نهصد و بیست و شش سال زیست . Burada müstensihin dalgınlığı açıkça görülüyor. [2] N : کل

< ذکرِ احوالِ امیرِ نامدار عثمان بیك >

امیرِ نکو فالِ فرخنده پی — فروزندهٔ ملكِ فغفور < و > کیْ
سرِ فخر بر فرقِ خورشید سای — جهاندارِ بیدارِ جمشید رای
درختِ جهان سایه شاخِ بلند — که باقدرش الوند باشد نژند
علی منقبت درسخا و کرم — امیرِ عرب نامدارِ عجم

امیر بهاء الدین عثمان بیك بن امیر قتلو بیك که شمّهٔ از القابِ او در صدرِ انساب مزبور گشته اورا از ابتدای نشو و نما تا بوقتِ انقراض < و > بیرون شدن از دنیا قربِ سیصد مقاتله با دشمن روی نموده بودو بمددِ کاری و تأییدِ ربّانی و همعنانیٔ توفیقِ سبحانی دراکثر مظفرو منصورو اعادیٔ دولتش مقهورو مکسور می بودند همیشه رایتِ فتح آیتش بر مفارقِ اعوان و انصار سر افرازو ولای او بر ولایتِ دلها سایه انداز گشته[1] دنیا و عقبی بدولت و بسعادت

زهی حیاتِ نکونام و مردنی بشهادت

یکی از اعدای دولتش امیر قرا[2] یوسف برانی[3] (13 a) بود که چندین سال باعلوّ قدرو رفعتِ شان با او عداوت داشت و برو دست

---

[1] N : کرفته

[2] N : قره . Fakat bir çok yerlerde de, diğer farsça eserlerde olduğu gibi : قرا .

[3] Farsça eserlerde: بارانی ve bizim Neşrī tarihinde: بارانلو (Baranlu). Kara-koyunluların aile adı olan bu kelimenin aslı, anlamı ve ailenin bu adı ne gibi bir sebeble almış olduğu anlaşılamamıştır. Bu hususta yapılan araştırmalar için, Faruk Sümer, Kara-koyunlular (basılmak üzeredir).

نيافت و از جاى خودش بر نتوانست كندن با انكه بر سرير سلطنت تبريز و
سايرِ ولاياتِ آذربيجان و عراقِ عرب با تمام توابع و از عراقِ عجم
تا قزوين و حدودِ همدان و از ديار بكر ارزنجان و ترجان و اسپير[1] و 3
قرا حصار كه[2] حكومتِ آن به پير عمر كه از بهادرانِ عصرِ خود
بود رجوع كرده بود و سى و دو قلعه از كردستان و ماردين و مزرين[3] و
موصل و سنجار و اسعرد هم گرفته بود و باينياق محمود داده و اكرادِ 6
سليمانى و زرقى[4] و امير شمس الدين حاكمِ بدليس كه دخترش حليلهٔ

---

[1] N : اسپهر. İspir : Erzurum'un kuzeyinde, Bayburd'un az kuzey doğusunda, şimdi bir kaza merkezidir.

[2] Karahisar, Gümüşhâne'nin batısındaki Giresun iline bağlı olan Şebin (Şarkî) Karahisar'dır.

[3] Burasının yeri tayin edilemedi. Erzen olabilir mi, yoksa bununla Mardin mi kasdolunuyor? Çünkü, aynı eserde bazı yerlerde Mardin, مردين olarak yazılmıştır ki bu, Mardin'in o zamanki türkçe söyleniş şeklidir. Dede Korkut destanlarında da Mardin, مردين. olarak yazılıyor (M. Ergin yayımı, T. D. K., Faksimile, s. 60.)

[4] Bu Kürd boyları Meyyâfarikin (Silvan) ve Siird arasında yaşıyorlardı. Bunlardan Zırkîler, Siird'in kuzey ve kuzey doğusundaki yerlerde yaşıyorlardı. Süleymanîler'e gelince, bunlar XIV. yüzyılda Erzen ve Hısn-ı Keyfa yörelerindeki inlerde ve kovuklarda kışlarlar ve Meyyâfârikin kuzeyinde ve Kulb yöresinde yaylarlardı. Bunların tarihleri Erzen ve Hısn-ı Keyfa beylerinin tarihleri ile sıkı sıkıya ilgilidir. Hısn-ı Keyfa hâkimlerinin tarihinde bu iki boyun adları çok geçer (Viyana Millî Kütüphânesi, nr. mxt 355, bu eserin güzel bir tanıtması Cl. Cahen tarafından yapılmıştır: Contribution à l'histoire du Diyâr Bakr au quatorzième siècle, Journal Asiatique, 1955, s. 65-100). Bu iki boyun yurtları Musul-Sincar bölgesinde kışlayan ve Van gölü kuzeyi ile Erzurum dolaylarında yaylayan Kara-koyunlular'ın yolu üzerinde bulunuyordu. Bundan dolayı, bu iki boy, Cezîre, Hısn-ı Keyfâ beyleri gibi, eskiden beri Kara-koyunlular'ın yüksek hâkimiyetlerini tanımışlar ve onlara sâdık bir surette bağlanmış-

او بود و امیرِ خیزان[1] مجموعِ توابعِ او بودند و عثمان بیك را از ولایت
ییلاقِ کماخ و از دیار بکر آمد و ارغنی بود و زیاده ازین در تحتِ
ایالت نداشت و کماخ را امیرِ بزرگ تیمور کورکان بمیرزا شمس الدین 3
سیورغال داده بود و بعد از اوقات امیرِ بزرگ چون او را با امیر
یوسف عداوت و با امیر عثمان صداقت بود آن قلعه را بعثمان بیك سپرد و
امیرِ مغفور نیز او را بعنایت و تلطّفِ نوازش فرمود و ولایتِ 6
کوجوگیر[2] < را > اولکای او مقرّر کرد و امیر یوسف را در آخرِ
زمانِ امیرِ کبیر تیمور کورکان نهالِ امارت درحریمِ سرابستانِ ملك
دمیدن گرفت و بأزدیاد در اطراف و اقطار و تولیدِ مثل بمثابتی قوّت 9
یافت که صاحب قران بعزمِ استیصال و قطعِ شاخ و بالِ او بشدِّ رِحال و
تجهیزِ رجال اشتغال نمود و بر گرفتنِ آن ظفر نیافت و بعد ازو
حضرتِ خاقانِ سعید شاهرخ میرزا از اقصیٔ ماوراء النهر و حدودِ 12

lardır. Bu iki boy hakkında daha fazla bilgi için, Cahen'in Hısn-ı Keyfâ Eyyublular'ı tarihi üzerindeki tanıtma yazısına ve bizim Kara koyunlular'a bk.

[1] N: امیر حبران . Bu şekilde ne bir yer, ne de bir şahıs adı görülemediğinden bunun خیزان olacağına kanaat getirilerek düzeltildi. Ḫ i z ā n, Bitlis'in güneyinde bir kasaba ve yörenin adıdır (Ḫizān hâkimleri hakkında bk. Şeref Han, s. 272 ve devamı).

[2] Burasının Kemah bölgesine yakın bir yerde olması muhtemeldir. Bugünkü Zara kazasının eski adı Koçgiri (قوچکیری) olduğu gibi (Ali Cevad, Memâlik-i Osmaniye'nin tarih ve coğrafya luğatı, İstanbul, 1316, II, s. 361), Erzincan'a bağlı Refahiye ve Kuruçay kazaları arasında yine bu adda bir köy vardır. Aradığımız yerin bu sonuncusu olması belki daha fazla ihtimal verilebilir. Çünkü, Kemah'a daha yakındır.

خطای و هند و اعماقِ خراسان و عراق و دار المرزِ شروان لشکرِ طویل الاذیال بکثرتِ رجال بآذربیجان کشید

نظم

بآئینِ شاهانِ توران زمین ظفر همعنان وسعادت قرین
(13b) بهرجانبی کرده سر بر هوا یکی چترِ زرین چو شمسِ ضحی
یکی شاهزاده برخ چون قمر روان در پناهش ز تأثیر خور
ملوکِ جهان بر یمین و یسار همه سر فرازان[1] عالی تبار
همه شاهزاده پدر بر پدر همه خوب اخلاق و نیکو سیر
یکی ازبدخشان و ختلان یکی یکی از سجستان و شروان[2] یکی
به پیشش هزبران بروزِ مصاف همه کرده شمشیرِ خود از[3] غلاف

چنانچه در محلِّ خود مذکور خواهد شد این مقدار بیان از برای آنست که شوکت و اُبُّهتِ امیر یوسف در اوایلِ بحث معلوم شود تا ازان جاه و جلال و مناعتِ قدر و استقلالِ امیر عثمان پوشیده و پنهان نماند و باوجودِ آنکه سلطانِ مصر و شام و روم دشمنِ او بودند و اندك ولایتی داشت دایما با او معارضه می کرد و در اوّلِ حال امیر یوسف در دفعِ خصما و اعادی از عثمان بیك استمداد می نمود و بامداد و اسعادِ او أمرِ امارتش متین و بنیانِ عمارتش حصین میبود چنانچه امیر پیر حسن که بر قرا محمد پدرِ امیر یوسف غالب گشت و اورا بقتل آورد و ایل و احشامِ اورا خداوندی کرد امیر یوسف از امیرِ نیکو تدبیر در انتزاعِ ایل و احشام از پیر حسن استعانت نمود ، بر حسبِ

---

[1] N: فراون
[2] N: سروان
[3] N: در

التماس او عثمان بیك فرزند خود را ابراهیم بیك با جمعی از دلاوران
شیرشکار ببر پیکار ایلغار فرستاد، پیرحسن خبردار شده لشکر مرتّب
ساخت و در مقابله صفّ آراست، امیر زاده چون شیر غرّان بآن 3
بهادران حمله آوردند و لشکر پیرحسن را بانهزام و انعدام رسانیدند و
اورا دستگیر کرده بامیر تیمور فرستاد و امیر او را بقتل آورد و بدین
واسطه امارت بیوسف بیك رسید و بر مسنقرّ ایالت پدر راسخ و 6
متمکّن گشت، چون مدّتی در امارت قرار یافت با اعادیٔ ملك عثمان
بیك وفاق و اتّفاق پیش گرفت و بامیر طهرتن پیوست و (14 a)
مشارالیه دران زمان امیری بزرگ بود و ارزنجان و بایبرت[1] و کماخ و 9
اسپیر[2] و ارزن الروم و ترجان[3] مملکت او بود و چمشکزك و قرا حصار
نیز تابع او بودند و از طرابزون نیز خراج می گرفت و با وجود کثرت
حشمت و اُبَّهَتْ تحمّل بار گران ارتفاع شان امیر نامدار 12
نداشت چه در بساط دولت او نزول قوافل جلال و وصول وفود
سعادت و اقبال مشاهد و معاین یافت و بر قلمرو فکر و خیال و
شهربند عیش و فراغ بال لشکر خوف و بیم زوال ملك و مال 15
ایلغار کرده دید لاجرم ایلچیان و رسایل که از جانب امیر یوسف
بموافقت و مصادقت میرسیدند بدان مبتهج و شادمان گشته در
مظاهرت و مخالصت بتعانق و توافق روی آورده بنیان مخالفت با امیر 18
نامدار مستحکم ساخت نامهای استمداد بجانب امیر مصر و شام[4] و اولاد

[1] N: بابرت • [2] N: اسپهر [3] N: ترخان

[4] **Bu isimlerin şahısları ifade ettiği şüphesizdir. Bunlardan Emîr Mısr, Kara Yusuf'un Avnik hâkimi olan Mısr Hoca adlı kardeşi olabilir veya o olacaktır. Emîr Şam'a gelince, onun hakkında başka kaynaklarda bir kayda tesadüf edilemedi.**

سعدِ تُرْك[1] و مجموعِ امراء قرا قوینلو روانه ساخت و دستِ اعتصامِ
خودرا بأذیالِ اهتمامِ ایشان استحکام داد و (با) سخنانِ رغبت آمیزِ رتبت
3 انگیز موادِّ تلاطمِ قهر و غضب و اسبابِ اجماع و اجتماعِ آن جماعت بر
مخالفت و سوء ادب در حرکت آورد تا هریك از ایشان مرتّب و مهیّا گشته
با اتّفاق لشکر کشیده بصوبِ معادات و مجارات با امیر توجّه نمودند
6 امیر طهرتن و امیر قرا[2] یوسف باتّفاق لشکر کشیده برسرِ آق قوینلو
آمدند و دران زمان حاکمِ آق قوینلو احمد بیك برادرِ بزرگِ امیر عثمان
بیك بود ، چون ایشان برسرِ آق قوینلو آمدند احمد بیك < لشکر >
9 بعثمان بیك داد و او از محلِّ اقامتِ خود باهر که داشت از جوانانِ کار
دیده پیکار کشیده

نظم

12 از ان پهلوانان که در روزِ جنگ نگیرند برجای یکدم درنگ
خروشنده بر دشمنان همچو شیر بجوشنده درهم چو شمشیر و تیر
گلوگیرِ خصمان چو بند و کمند در افگنده در خاك خوار و نژند

15 (14 b) بموضعِ قتال که اندرس[3] بود چون قضا فرود آمد و چون
بلا بریشان نازل گشت و در حینِ مواجهه بتنِ تنها بر قلبِ آن لشکر کمین
برگشاد و آن جوانان از چپ و راست بر ایشان تاختند امیر یوسف و

[1] İleride adları çok geçecek olan ünlü Sa'dlu boyu beyleri ki, Kara koyunlu hânedanı ile akraba idiler.

[2] N : قره .

[3] Bu kelime ile ilgili başlıca üç yer vardır. Bunlardan birisi Koyulhisar'ın güney doğusunda, Şebin (Şarkî) Karahisar'ın güney batısında ve Zara'nın kuzey doğusunda bugün Suşehri denilen yer olup Enderes denilmekte idi (Kiepert, BV. SIVAS). İkincisi Malazgird'e bağlı bir köydür (Köylerimiz, s. 368) ve söylenişi

غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً »[1] روی بمیدانِ مبارزت آورده قاضی
برهان الدّین که حجّتِ ساطعش چون سیفِ قاطع خصمارا در
مواقفِ معارضه و خلاف فسرده و سر از بدن سترده میداشت بسجلِّ 3
ناطقِ اجل که بخرابیٔ بنیانِ طولِ امل و مطالبتِ حسنِ عمل از دیوانِ
« اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ »[2] نفاذ یافته بمطالعه پیوست و حقیقتِ (16 b)
« هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ 6
كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ »[3] از دمِ تیغِ خونریزِ امیرِ شیرستیز
مشاهد و معاین یافت

نتوانست سراز حکمِ قضا پیچیدن پیش شمشیرِ اجل گردنِ تسلیم نهاد 9

آن گروهِ بی شکوه بجای کمان کشیدن و تیر انداختن کمان انداختند و
بتیر کشیدن از جراحتها مشغول شدند

نظم 12

خدنگش برآلوده پیکان بزهر کمان کشته ترکش بنیروی قهر
بدوشش سنان همچوضحاك و مار بخون تشنه و نقشِ او زهربار
سمندش ز صرصر ببرده گرو بسرسختی و تندی و تاب و دو 15
بدی کوه درپیشِ او همچو کاه چوجو دشمنانرا شکستی براه
شدی تیره هرشام ازو بامِ جو چوبُردی کسی پیش او نامِ جو

با ششصد مرد بر بیست هزار زد و ایشانرا شکست و قاضی برهان الدّین را 18
بقتل در آورد و هرکس را از رومیان بدست آمد ازپای در آوردند و

[1] Bakara sûresi (II), 248. âyet.
[2] Yûnus sûresi (X), 49. âyet.
[3] Enbiyâ sûresi (XXI), 102-103. âyetler.

سر بنهب و غارت نهاده چندان نعمت اندوختند که زبانِ حساب و
قلمِ حُسّاب از احاطه و احصای آن قاصر و فاتر ماند بعد ازین شوکتِ
3 او بمرتبهٔ اعلی رسید چون مدّتی برین حال بگذشت قرا تاتار که
صاحبِ چهل هزار خانه بود لشکری گران ترتیب کرد و برسرِ عثمان
بیك آمد و میانِ ایشان محاربه واقع شد میانِ قرابیل و سیواس درمحلّی
6 که اورا سورك [1] میگویند عثمان بیك ایشانرا شکست و بعد انهزامِ
تاتار امیرِ نامدار روی بمحاصرهٔ سیواس آورد و باسبابِ حرب و اعدادِ
تسخیر مشغول بود که ناگاه خبر رسید که امیر سلیمان فرزندِ ایلدرم
9 بایزید لشکری عظیم فراهم آورده بدو متوجّه است و بیراق و استعدادِ
تمام از برای اطفاء نائرهٔ امیرِ نامدار باستعجال حطّ و ترحال مینماید
امیر ازان خبرِ پریشان خاطرِ مجموعِ خود را هیچ مشوّش نساخت و چندان
12 التفاتی بدفعِ آن نفرمود (17 a) و < روی > ثبات از محاصره نگردانید
تا زمانی که لشکرِ روم بدان مرزوبوم فرود آمد و حلقهوار محیط گشت
چون لشکر از اندازه بیرون بود و مقاومت از قبیلِ امکان متجاوز هیچ
15 چاره جز مقتضیٔ « الفِرار ممّا لا یُطاق مِن سُنَنِ المُرسَلین » ندید
لاجرم بر یك لشکرِ یاغی زده خود را با توابع و لواحق ازدائرهٔ هجومِ لشکرِ
روم بضربِ پیکار و تندیٔ کار زار و راندنِ [2] تیغِ آبدار و تیرِ سینه گذار
18 بیرون آورد و خود را بأرزنجان که مستقرِّ سلطنتِ امیر طهرتن بود رسانید
و با وجودِ عداوتِ سابقه از ملاقاتِ او هیچ اندیشهناك نگشت و امیر
طهرتن نیز غباری که درمیان بود بمجردِ ملاقات از پیش برداشت و بخدمت

[1] Mb (630 b) böyle; N: سوك . Bu ad haritalarda görülemedi.
[2] N : رندان

های لایق و انعامات تلقّی نموده از نزولِ همایونِ امیر بغایت شادمان
ومبتهج شد و چون دران زمان رایاتِ گیتی ستانِ صاحب قرانِ فرمان
روانِ خاقانِ سعید تیمور کورکان بر سائرِ ممالكِ ایران و توران سایه 3
انداخته بود و هرکس از ملوك و حکّامِ اطراف و اکناف طوعاً ام
کرهاً روی بدرگاهِ جهان پناهِ او می آوردند

نظم 6

پادشاهان و سرورانِ جهان بنده فرمانِ او شدند بجان
او سلیمان و لشکری بعدد همچو مور و طیور بی حد وعد
گر بجنبد بقهر در خاور قیصرِ روم را نماند سر 9
نیزه اش دروغا و جنگ و جدال جوی خون راندی از دماغِ زحل

امیرِ نامدار نیز داعیهٔ توجّه بپایهٔ سریرِ خلافت مصیرِ او آورده بود
با امیر طهرتن این سخن درمیان نهاد درین اثنا سلطانِ روم ایلدرم[1] بایزید 12
بنابرظهورِ دولت و استیلای شوکت برامیر نامدار و اظهارِ قهر و غضب رسول
بجانبِ او فرستاد مضمونِ فرموده آنکه باید که مالِ آذربیجان و سائرِ آن حدود
گرد کرده بدین جانب (17b) روانه سازند و سخنانِ خشم آمیزِ فتنه 15
انگیز از روی قهر و ستیزکه زیاده از حدّ او بود پیغام کرده چون
درین ولا عثمان بیك از حدودِ روم رسیده بود و احوالِ آنجا معلوم
داشت باتّفاقِ امیر طهرتن توجّه بملازمتِ حضرتِ خاقانِ صاحب 18
قرانِ مشارالیه نمودند و در مقامِ آونیك[2] در تاریخِ سنهٔ ۸۰۳ باردوی
گردون شکوه پیوستند و بعزّ انسلاك در عقدِ عبودیت افتخار یافته

[1] N: یولدرم
[2] N: آب نیك

مشمولِ نظرِ عاطفت و نوازشهای لایقه و سیورغالاتِ پادشاهانه
گشتند و برحسبِ فرمانِ واجب الاذعان قجرجیو دلیلِ یورشِ روم
3 شده صاحب قرانرا بسیواس رسانیدند و باندك التفاتی تسخیر نموده از
انجا بر جماعتِ ذوالقدرلو راياتِ گیتی ستانی را برافراشت و آن گروه را
در عرصهٔ اسر و نهب و غارت انداخت و از انجا بملطیه دلالت کردند
6 وآن شهر را نیز بتحتِ تصرّف آوردند و از انجا راياتِ فتح آیات
بجانبِ حلب توجّه نمود و حوالیٔ حلب مخیّمِ جلالِ حضرتِ صاحب
قرانِ دریا نوال گشت، امرای حلب و دمشق بمقابله آمدند و مقاتلهٔ
9 عظیم واقع شد ابراهیم بیك ولدِ عثمان بیك در میدانِ مبارزت و مبادرت
قصب‌السبق ربوده و گوی شجاعت بچوگانِ جلادت در آورده خود را
در نظرِ صاحبِ قران بمزیدِ تربیت و تمشیت از صنوفِ مرحمت مخصوص
12 گردانید و بجلدوی آن کارهایِ نیکوکه کرده بود شهرِ آمد از دیوانِ
اعلی باوارزانی داشته شد و اسبی گرانبهای باد پیمای جنگ جوی میدان
نورد بدو انعام فرمود و حلب نیز در تحتِ فرمان بحوزهٔ امان در آمد
15 ومخالفان چون بنات‌النعش متفرّق شدند و برهمین ترتیب امیرِ نامدار
قجرجی[1] بوده از حمص و حما عبور کرده راياتِ ظفر نگاررا بدمشق
رسانید و دمشق را نیز مسخّر گردانیده آثار جلادتو جرأتو شجاعتِ
18 عثمان بیك در نظرِ قبولِ صاحب قران (18 a) آمد و بأنواعِ عواطف
سرافراز گشت و از آنجا حضرتِ صاحب قران توجّه بجانبِ بغداد
فرمود و عثمان بیك برخصتِ همایون بدیارِ بکر عائد گشته بمحاصرهٔ
21 ماردین مشغول شد و سلطانِ ماردین از حصار بیرون آمده محاربهٔ

[1] N: قدرجی

عظیم درمیان جریان یافت و آخرالامر مغلوب گشته بقلعه متحصّن شد
وعثمان بیك بتدبیرِ تسخیر و وظائفِ محاصره اشتغال نموده سلطان
عاجز گشت و جمعی را برای صلح و مصالحه درمیان آورد و باوجودِ
آنکه قلعه حصنی حصین و حصاری متین بود باندك التفاتی مسخّر
ساخت و بعد از فتح[1] به ییلاق رفت و از انجا فرزندِ خود را ابراهیم
بیك تجهیز کرده بتسخیرِ حصن کیف و توابع فرستاد ، برحسبِ فرموده
ابراهیم بیك بدان ولایت رفت و آن حدود را پایمالِ نهب و غارت
گردانید و سلطانِ حصن عجزِ حالِ خود و شرحِ خلوصِ عقیده نسبت
باامیرِ بزرگوار بر رای همایون معروض داشت و چون از وجناتِ حالِ
او آثارِ اطاعت ظاهر بود مال و لشکری بدو لازم ساخت که هر ساله
حسب القبول بدهد و از ییلاق بر أس العین قشلامیشی فرمود و بعد ازان
متوجّهِ کُردانِ[2] سلیمانی و زرقی شد و بعضی از قلاعِ ایشانرا تسخیر کرد و
بر بعضی مال لازم ساخت و بعضی را غارت کرد و در زمانی که امیرِ
بزرگوار از اردوی حضرتِ صاحب قرانی بدیاربکر توجّه می نمود
رایاتِ گیتی ستان بجانبِ بغداد متوجّه بود چون حضرتِ صاحب
قران ببغداد نزولِ اجلال فرمود برحسبِ اقتضای زمان و ادوارِ فلكِ
گردان[3] بغداد معروضِ حوادث و نوائبِ[4] دهر گشت و قتلِ عام و
اسر و نهب بران دیار برحسبِ تقدیرِ ملكِ جبّار وقوع یافت و آبِ
دجله از بس خونِ کشتگان گونهٔ سرشكِ عاشقانِ مهجور

[1] Burada bir eksiklik veya bozukluk olduğu muhakkaktır. Çünkü, eserin müteakıb sayfalarından –bu husustaki tarihî bilgimize uygun olarak– Mardin'in fethedilmemiş olduğu açıkça anlaşılacaktır.

[2] N: کردون [3] N: کردون [4] N: نواب

گرفت و هوای بغداد از عفونتِ جیفه‌های مردگان چون نکهتِ
انفاسِ بد حالانِ رنجور تغیّر پذیرفت صاحب قران بقراباغ (18 b)
3 عائد گشت رسولِ ایلدرم بایزید بعرضِ مخالصت در طریقِ محبّت و
انقیاد بپایهٔ سریرِ اعلا رسید و مؤدّای رسالت بعرضِ همایون
پیوست و چون حضرتِ صاحب قران ازبرای استیصالِ امیر یوسف و
6 فتحِ آذربیجان بدان حدود عنانِ توجّه منعطف داشته بود و امیر
یوسف از غایتِ مهابتِ جندِ[1] غالب روی بانهزام آورده بایلدرم
بایزید ملتجی گشته بود حضرتِ صاحب قران درجوابِ مراسله اشارت
9 چنین فرمودکه چون ایلدرم بایزید پیوسته بجهاد و دفعِ اربابِ
کفر و عناد قیام مینماید مارا با او بغیر از مصادقت و موافقت
نیست وظیفه آنکه امیر یوسف را که پیوسته بقطعِ طریق و فتنه و
12 فساد قیام و اقدام مینموده و دائم در دیارِ اسلام نیرانِ فتن براعلام
افروخته میداشت یا اورا مقیّد ساخته روانه دارد بدینجانب یا از
حدودِ قلمروِ خود اخراج نماید یا باهلاکِ او اشارت فرماید
15 تا بنیانِ مخالصت مؤکّد و موادِّ وداد در تضاعف و ازدیاد باشد ،
پس چون ایلدرم بایزید بعد از وصولِ رسول و تبلیغِ پیغام از فرموده
امتناع نمود و بقدمِ اطاعت و انقیاد تلقّی و استقبالِ فرمانِ صاحب قران
18 نکرد لا جرم عنانِ عزمِ جزم از قراباغ بجانبِ روم منصرف گشت
و عثمان بیك باتّفاقِ برادران احمد بیك و پیر علی بیك در ظلِّ راياتِ
جهانستانی توجّه نمودند ایلدرم بایزید نیز ازروم باستقبالِ قتال و مدافعتِ
21 جدال متوجّه بجانبِ توقات شد و در محلّی که شایستگیِ تحصین داشت

---

[1] N: چند

قرار گرفت و تیمور بیك بسیواس با عالمی از ابطال ناس رسید و ازخبر
جاسوسان بمسامع علیّه رسید که ایلدرم بایزید درمقامی تمکین و تحصّن
3 گرفته که بر و دست یافتن و لشکرکشیدن متعذّر و دشوارست چون آن
خبر بصحّت پیوست تیمور بیك راه قیصریه که عبور لشکر بآسانی
تواند بود پیش گرفت و از آنجا بأنکوربه[1] رفت و شهررا (19 a)
6 درعرضهٔ محاصره و مخاطرهٔ تسخیر انداخت تا زمانی که عجز اهل
شهر و جمعی که بمحافظت قیام می نمودند ظاهر گشت و نوبت فتح
نزدیك رسـیـد ناگاه آوازهٔ هجوم ایلدرم بایزید باردوی امیر
9 بزرگ انتشار یافت چون ایلدرم بچهار فرسخی فرود آمد حضرت خاقانی
از محاصره اعراض نموده بر سر آبی که لشکررا بغیر ازان آب خوری
نبود نزول فرمود و آب را بر دشمن فروبست و لشکررا مهیّا و مرتّب
12 ساخته یسال کشید و ایلدرم بایزید چون نزدیك رسید آتش حرب
افروخته گشت و قتالی طویل الاذیال التحام و التیام یافت

نظم

15 برآمد زهرجانبی بانگ کوس — برین نیلگون گنبد آبنوس
گورگه برآورده بانگ و طنین — که لرزان شد ازوی زمان و زمین
امیر بلند اختر نیك رای — ملك خو فلك قدر ظل خدای
18 چو صفها بیاراست آمد فرود — بخاك اوفتاد از برای سجود
که ای بر درت پادشاهان گدا — تویی مالك الملك باقی فنا
یکی را کنی صاحب تاج و تخت — یکی‌را بتیغ دودم لخت لخت
21 سپه را قوی دل بتأیید ساخت — عدو را جگرخون و نومید ساخت
عدورا بلغزید پای قرار — نبودش رهی جز بسوی فرار

[1] N: بعنکوریه

وایلدرم بایزید مقیّد و اسیر گشت و لشکرِ او آنچه از تیغِ آبدار و تیر
بارانِ بهادرانِ نامدار رستند چون بنات النعش متفرّق < گشتند >
3 وچون کهکشانِ تیره روی بهر جانبی آوردند و صاحب قران درروم
در ولایتِ آیدین و ساروخان بساحلِ دریای افرنج قشلاق <کرده>
بسیاری از نفایسِ اموال از برای محافظت بأقروق [1] روانه فرمود ،
6 محمد بیك ولدِ احمد بیك و پیلتن بیك ولدِ < پیر > علی بیك آن اموال را
در راه بقطعِ طریق از محافظان انتزاع نموده (19 b) تصرّف کردند
بدین واسطه پدرانِ ایشان مؤاخذ و مأخوذ گشتند و در قیدِ حبس و
9 محافظت گرفتار و بی اختیار ماندند و عثمان بیك چون دران امر بیگناه
بود امان یافته خلاصی شد و برادران بر نهجِ سابق مقیّد ، عثمان بیك
بعد از خلاص مالی چند که دران یورش گرفته بود بخانه می فرستاد ،
12 محمد بیك در انتزاعِ آن سعیِ بلیغ مینمود و ابراهیم بیك رسید و نزاعِ
بینهما بتطویل انجامید در اثناء این حال عثمان بیك رسید و موجبِ این
جرأت و سببِ این جسارت ازمحمد بیك استفسار فرمود درجواب چنان
15 تقریر کرد که پدرانِ ما بتحریك و افسادِ تو در قید و حبس افتاده‌اند ،
امیر فرمود که مرا دران هیچ مدخلی نیست و نبود بلکه بواسطهٔ
کوتاه اندیشیٔ شما و دست درازیٔ شما پدرانِ شما مؤاخذ شدند ، چون
18 نزاعِ قیل و قال و جنگ و جدال بتطویل انجامید ، مصلحان درمیانِ
ایشان بصلح قرار دادند و هرکس بمحلِّ خود عائد گشتند .

---

[1] N: با قرون

< ذکرِ احوالِ دمشقخواجهٔ دُکَر >

دمشقخواجه [1] که از امراء دُکَر بود و بیست هزار خانه را سردارو

صاحبِ اختیار بود و رُها [2] و سِوَرَک [3] و سُروج [4] و حرّان و جور [5] و 3

رقّه و جملیم [6] ازانِ او بود و ده هزار خانه از اعرابِ بنی کلاب [7] و

---

[1] N: دمسفحواحه

[2] Bugünkü Urfa.

[3] Siverek, Urfa'ya bağlı bir kazadır.

[4] N: سورش

[5] Mb (631ª) da böyle. Fakat bu şekilde herhangi bir yer adına rastgelinemedi. Acaba bununla Caʿber mi kasdedilmiştir, yahut bu kelime Caʿber'in bozuk bir şekli midir? Çünkü adı geçen Dımaşḳ Hoca (Türk söylenişi ile Dımışk) ile halefi ve kardeşi Gökçe Musa'nın orda (karargâh) ları, yani oturdukları yer Caʿber kalesi idi. Fakat kat'i şekilde emin olmadığımız için metinde جور yerine جعبر olmak üzere bir düzeltme yapılmadı.

[6] Burasının Birecik'e komşu ve onun doğu veya kuzeydoğusunda (?) bir yöre olduğu anlaşılıyor.

[7] Āmir b. Ṣa'ṣa'a koluna mensup olan bu Arab boyu eskiden beri Haleb bölgesinde yaşıyordu. Mirdās oğullarının başlığı altında bu boy, 1023-1079 yılları arasında Haleb şehrine ve bölgesine hâkim olmuştu. Banū Kilāb, Türkler'in gelişi üzerine bu siyasî ehemmiyetini kaybettiği gibi, uzun zaman onların hâkimiyeti altında yaşamış ve hattâ bunun neticesinde türkleşmişti. XIV. yüzyılın ilk yarısında onlar türkçe konuşuyorlar ve Türkler gibi iğdiş atlara biniyorlardı –Arablar Türklerin aksine olarak kısrağa binmeyi tercih ederlerdi– (bu boy hakkında İbn al ʿAdīm, Zubdat al ḥaleb min Tāriḫ al Ḥaleb, yayınlayan Sāmī Daḫḫān, Institut Français de Damas, Damas, 1954, II, indeks; Ḳalḳaşandī, Ṣubḥ al āʿşā, Kahire, 1331, I, s. 340-341).

شادی اصحاب[1] هم تابع او بودند باتفاق محمد بیك و مهماد[2] بیك
باچهار هزار خانه[3] که با ایشان بودند درکنار آب فرات قشلاق گرفتند و
یغمور[4] بیك ولد بهادر حاجی که مهتر امراء دگر بود باهزار
خانه که تابع او بودند و سه هزار خانه دیگر نوکر عثمان بیك شدند و
عثمان بیك ابراهیم بیك را در آمد و بشری[5] گذاشته با پسری دیگر
خلیل بیك نام در خابور[6] و رأس العین قشلامیشی[7] نمود وچون
جماعت دگرو اعراب مردم بی سیاست بودند و مهماد بیك را غارت
کردند و محمد بیك با پانصد مرد گریخت و ببالون[8] که ازان او بود
آمد، جماعت آق قوینلو (20 a) که از غارت آمده بودند با اهل و عیال
بعثمان بیك پیوستند و دران وقت درمیان آق قوینلو دستور نبود که

---

[1] Bu, bir Arab boy veya oymağının yahut küçük bir siyasî teşekkülünün adı gibi görünüyorsa da bu hususta hiçbir bilgiye sahib değiliz.

[2] Buradaki Mehmed Beg, şüphesiz Kara Yülük Osman Beg'in ağabeyisi Ahmed Beg'in az yukarıda da geçen oğludur. Mihmad Beg'e gelince, o da Ak-koyunlu ailesine mensup gibi (Mehmed Beg'in kardeşi mi?) görünüyor.

[3] N: درخانه

[4] N: یامغور

[5] Burası şüphesiz Diyarbakır (Âmid) - Siird arasındaki Beşirı kasabasından başkası değildir.

[6] N: قابور

[7] N: قشلامش

[8] Bu yer adı ileride bir defa daha geçiyor. Palu'da ayrıca zikrediliyor. Eserimizdeki Balun, bugünkü Siird'in Garzan kazasına bağlı olan Paluni (Köylerimiz, s. 612) ve Sasun'a ait Balu (Köylerimiz, s. 85) köyleri ile Van gölü doğusunda (Vaspuragan) ki Baluni adlı yer (Saint Martin, Memoires historiques et geographiques sur l'Armenie, Paris, 1819, II, s. 365) olamaz. Çünkü bu yerler o zamanlar Ak-koyunlu hâkimiyetinin dışında kalıyordu. Bu sebeble bu Balun ile Palu kasdedilmiş olmalıdır. Fakat bundan kesin şekilde emin olunamadığı için düzeltme yapılmadı.

ازهم بقتل انتقام جویند، پس عثمان بیك بر مجموع ایشان جناح مرحمت
گسترانید و بر مسند امارت تمکّن یافت و قهرمان سیاستش بر دلهای
آن اقوام کارگر آمد، پس ساختگی لشکر کرده نوبتی دیگر بمحاصرهٔ 3
ماردین روی آورد و غلاّت و محصولات ایشانرا چرانید و چون تسخیر
دشوار می نمود علی سبیل الاستعجال اموال بسیار غارت کرده متوجّه
قلعه صَوُر[1] که بهشت فرسخی آمد و پنج فرسخی ماردین واقع است 6
شد و قلعه را فتح کرده ازانجا بجماعتی از اکراد تاخت و ایشانرا در
معرض نهب و غارت انداخت و بر بعضی از اکراد مال هرساله
مقرّر فرمود و به ییلاق متوجّه شد و دران زمستان که امیر تیمور در 9
قراباغ قیشلامیشی داشت سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف از روم
براه شام بعزم بغداد بحلّه رسیدند و از خوف داروغهٔ حلّه و بغداد
مملکت را گذاشته متوجّه پایهٔ سریر اعلی شدند ازین خبر تیمور بیك 12
فرزند خودرا ابابکر میرزا با جمعی کثیر از امرا و لشکریان برسم ایلغار
متوجّه بغداد و حلّه فرمود سلطان احمد و امیر قرا یوسف از انتشار

[1] N: سارو . Sārū adlı bir kaleye rastgelinemedi. Eserde mesafeye ait verilen rakamlardan bununla Ṣaūr kalesinin kasdedildiği ve asıl metinde de ساور şeklinde yazıldığı kesin bir surette anlaşılıyor. Nitekim Ḥāfiz-i Ābrū'da (Zubdat al-tavāriḫ, Fatih ktp., nr. 4371, yap. 492 a) ساور şeklinde yazılmış olan bu kale 'Abd al-Razzāḳ Samarḳandī'nin eserinde (Matla' al-Sa'dayn, M. Şafi', Lahur, 1360, II, 1, s. 230), bizimkinde olduğu gibi, سارو dur. Mardin'in kuzey doğusunda ve Âmid'in güney doğusunda olan bu kalenin adı eski coğrafya eserlerinde (msl. Yāḳūt, III, s. 435) الصَّوْرُ şeklindedir. Eserimizde burası bir defa da صؤر şeklinde geçecektir. Düzeltme de buna dayanılarak yapılmıştır. Osmanlı devrine ait eserlerde bu kale صاور (Kâtib Çelebi, s. 337) ve صاعور gibi türlü imlâlar ile yazılmıştır.

خبرِ ایلغار روی بفرار آورده بجانبِ شام توجّه نمودند و یار علی بیك
برادرِ امیر یوسف بدستِ لشکریانِ مظفّرلوا مقتول گشت و امیر
3 قرا یوسف در دمشق بقید و حبس گرفتار گشت و نوکرش پیر عمر
بیك که یکی از مقرّبانِ او بود بسقّایی مشغول شد و معاشِ او و عیالانِ
او هر روزه بحاصلِ سقّایی مرتّب می‌داشت بعد از تمادئ ایّام و فصورِ
6 اواز[1] با اتّفاقِ امیرِ مشار الیه چنان صلاح دید که نوکرِ یکی از اعیانِ
امراء شام شود و مواجبِ معاشِ امیر یوسف مهیّا دارد (20 b)
بنابرین بمشاورتِ امیر یوسف نوکرِ امیر شیخی[2] که ملك الامراء دمشق
9 بود و اخرالامر بسلطنت رسید اختیار کرد درین و لا بملك الامرا
رسانیدند که با امیر قرا یوسف لعلی است گرانبها و امیر را بمطالبتِ
آن تهدید نمودند بر ایشان روشن شد که با < او > آن سنگ پاره نیست
12 منکوحهٔ او را مؤاخذ ساختند او با یکی از محرمان گفت که آن سنگ پاره
با منست و درمیانِ موی خود پنهان دارم چون مرا در شکنجه بقتل
آورند آنرا تسلیمِ امیر یوسف گردانید چون امیر یوسف ازین حال
15 خبر یافت فرمود که روا نباشد از برای اندك مالی چنین ملالی بخود
رسانم باید که آن لعل را تسلیمِ ایشان نمایید اگر من بسلامت بمانم
تلافئ آن توانم کرد و حرمِ امیر < یوسف > برحسبِ فرموده تسلیم
18 نمود و درین ایّام که امیر یوسف مقیّد بود ، ملك الامرا با سلطانِ
مصر در مقامِ عصیان و طغیان بود و دائم در شام پریشانی و فتنه قائم

[1] N: aynen böyle.

[2] Yani Şayḫ al-Maḥmūdī. Bu emîr,804 yılı Zilhicce'sinde (1402-Temmuz) Şam nâibi tayin edilmiş ve 815 yılı Şaban ayında (1412 Kasım) Al-Muayyad ünvanı ile sultan olmuş ve 824 Muharreminde (1421 Ocak) de ölmüştür.

بود در غلوای آن فتنه امیر < یوسف > با جماعتی از ترکمانان که
در شام پراگنده شده بودند و هریك نوکرِ امیری شده اتّفاق و فرار
نمودند و بجور[1] آمدند نزدِ گوکجه موسی برادرِ دمشق خواجه که دران 3
وقت در جورو رقّه و رها امیر بود و از انجا بنزدِ سلطانِ ماردین آمد و
باعزاز و اکرام و انعامِ تمام از سلطانِ مشارالیه فائز گشت و چون
حرمِ او حامله بود اورا در مدرسهٔ ماردین گذاشت تا زمانی که 9
جهانشاه میرزا متولّد گشت وخود درموصل قیشلامیشی نمود دران زمستان
عثمان بیك در جُلاّب[2] قیشلاق داشت یوسف بیك در بهار به
نصیبین آمد و سلطانِ ماردین و امیر محمد و امیرِ جزیره و اکرادِ سلیمانی و 12
زرقی بدو ملحق شدند و امیرِ نامدار عثمان بیك بآمدِ آمد و سلطان

---

¹ Bunun pek muhtemel olarak Ca'bari ifade ettiğine daha önce işaret edilmişti (sayfa 53, haşiye 5).

² Türk telaffuzu ile Colab. Bu, aslında Harran ovasına dökülen çayın ve bir köyün adıdır (bk. Yāḳūt, II, s. 96). Gerek burası, gerek Harran'ın altındaki Belic çayı dolayları bilhassa Diyarbekir bölgesindeki Türkmen boylarının başlıca kışlaklarından birisini teşkil ediyordu. Evliya Çelebi (Seyahatnāme, İstanbul, 1314, III, s. 166), Colab'da aynı adda bir kasabadan bahseder. Osmanlı devleti XVII. yüzyılın son ve XVIII. yüzyılın başlarında Türkmen aşiretlerini bu yörelerde zorla yerleştirmeye çalışmıştı. Fakat Türkmenler, kavurucu sıcaklardan yazın buralarda oturamıyorlardı. Bu sebeble çoğu oradan Türkiye'nin orta ve batı bölgelerine kaçmışlar ve hattâ Türkmenler'in rivayetine göre, onlardan otuz bin evlik bir küme de İran'a gitmiştir. Türkmenlerce Colab iskânı denilen bu zorla yerleştirme olayları onların en acı hâtıralarını teşkil etmiş ve bunlara dair hüzünlü şiirler söylenmiştir. Osmanlı devrindeki Türkmenler Rakka'ya varıncayadek Belic çayı yöresine de Colab hattâ Türkmen Colabı diyorlardı (F. Sümer, Bozoklu Oğuz boylarına dair, Dil ve Tarih-Coğrafya Dergisi, XI, sayı 1, s. 83-84).

حسن كه تابع او بود از براى او لشكر فرستاد چون <از> هر دو لشكر
هر يك بمحلّ خود قرارگر فتند (21a) وعدّه و اسباب هر دو طرف
3 تكميل يافت امير يوسف از نصيبين بعزم مقاتله بموضع تقى[1] كه
مابين ماردين و حصن است شرقئ آن بحصن و غربئ آن بماردين تعلّق
دارد حركت كرده نزول فرمود و از سر حزم بترتيب قتال منازل
6 امرا و اعيان لشكر تعيين فرمود و مدّتى هر دو لشكر در مقابله قرار
يافتند و بعد از چند روز هر دو فريق كوچ كرده بيكديگر توجّه نمودند
ابراهيم بيك در سر كوچ بلشكر امير يوسف رسيد و بر يك طرف
9 لشكر او زده جمعى را از سرداران ايشان بضرب تير و شمشير و بقوّت
بازوى جوانان ميدان گير فرود آورده مقيّد و اسير ساخت و لشكر
شكسته را و بسيارى از قرا قوينلو[2] گرفت واز طرفين قتلى عظيم واقع
12 شد و قريب بيست روز برين نهج بين الفريقين ضرام فتنه و فساد
<در> التهاب و درياى شورش و آشوب در تلاطم و اضطراب مى بود
عاقبة الامر جمعى از مصلحان بعرض هريك از اميران رسانيدند كه
15 صلاح اسلام در اصلاح كار و اطفاء آتش غضب و اضطرارست و
در طرفين مادهٔ خشم انگيزى و خونريزى نضج يافت ، امير يوسف
بأمير عثمان پيغام كرد كه ماهر دو مردم تركمانيم بيش ازين در استيلاى
18 يكديگر نمى كوشيم و زياده ازين بر يكديگر نمى خروشيم و هريك ازما
بمخالفان خود از روم و چغتاى مشغول شويم ترا بأهل شام و روم كه
احوال ايشان معلوم دارى تعرّض نمودن و مرا بچغتاى در آويختن انسب

[1] Hr (8b) böyle; N: لقى . Şimdi Mardin'in Savur kazasına bağlı bir köydür (Köylerimiz, s. 707).

[2] N: آق قوينلو

وبصلاحِ دولت اقرب می نماید، پس امیر یوسف کوچ کرده بعزمِ دفعِ
ابابکر میرزا روانه گشت و عثمان بیك بعزمِ محاصرهٔ ماردین کرّهٔ
3 ثالثه کوچ کرده توجّه کرد، پس اوّل بکردستان تعرّض نمود و مهابتِ
او بر قلبِ عرایمِ سلطانِ ماردین زده او را باتمامِ (21 b) امراء
اکراد در معرضِ عجز واندهاش انداخت، سلطان را از طلوعِ کوکبِ
6 سیّارو دولتِ ثابت و حشمتِ استوارِ امیرِ نامدار و ارتفاعِ شانِ او
بدرجهٔ اقتدار خوفِ[1] زوالِ جاه و ویران شدنِ دستگاهِ خویش
روز بروز چون دولتِ فیروزِ امیر زیاده می بود دستِ اعتصام
9 بدامنِ سلطان چکم محکم ساخت و سلطنتِ شام و حلب و دمشق و حمص و
حما و طرابلس[2] تا حدودِ دیورگی[3] و ملطیه ازانِ او بود و او سلطانی
بود ذو شوکت و در شجاعت شهرتی عظیم داشت و چنان به نیروی
12 بازوی خود مغرور بود که در مجالسِ ابطالِ زمان و شجعانِ دوران
دم از تفرّد می زد و میگفت: کاشکی قرا عثمان و قرا یوسف و ناصرالدّینِ
ذوالقدر در یك محلّ اجتماع نموده بامن در معرضِ مبارزت ظاهر
15 می شدند که من با ایشان مقاومت و مصادمت می کردم و چنان نمود که
اگر بقلعِ بنیانِ امارت و قمعِ اعوانِ شرارتِ او التفات نخواهد فرمود
عن قریب بوی فتنه و آشوبِ او بمشامِ اهلِ شام و دودِ صدودِ او
18 بدماغِ اهلِ آن حدود خواهد رسید تا قوّت و استیلا و صولت و استعلای
او بجایی نرسیده که سوراتِ آنرا بنیروی تدبیر نتوان شکست بعلاجِ
آن اشتغال نمودن در حفظِ مزاجِ ملك و ملّت و اعتدالِ ارکانِ دین و
21 دولت از قبیلِ ضروریات خواهد بود چه نزدِ طبیبِ کامل الصناعهٔ

[1] N: از خوف [2] N: طربنوس [3] Hr. (8b) böyle; N: دیورك

عقل و حکیمِ خردهدانِ خرد از جملهٔ بدیهیات است که در امراضِ
حادّه خصوصاً در عنفوانِ شباب تقلیلِ موادّ صفراو دم بمثلِ فصد
3 و تلیین در ازالهٔ مرض اولی و اتمّ است تا در روزِ بحران که شهریارِ
طبیعت و سپهدارِ مرض بمیدانِ قتال و جدال هر یك (22 a) دعویٔ
استبداد و استقلال کنند و غوغائیانِ مرض خواهند که شهرستانِ
6 بدن را خراب و صوالح اموالِ آنرا در عرضهٔ انتهاب کشند و شهریارِ
نیکو تدبیرِ طبیعت خواهد که بدفعِ صائل و منعِ غوائل قیام نماید از
عهدهٔ امرِ خطیر بیرون تواند آمد و جان خود را از ورطهٔ هلاك
9 تواند رهانید ، چون این خبر بسلطان چکم رسید اورا این صلاح
اندیشی صواب نمود و باعث بر لشکر انگیختن و بمقاتله در آویختن
گشت و باعثی دیگر آنکه جمعی از اینالّو و بیات[1] ازو اعراض نموده
12 بطریقِ فرار بأمیر عثمان پیوسته بودند و ایشانرا از امیر مطالبه نموده
بود و ملتمس مبذول و مقبول نیامده ، پس تجهیزِ لشکر کرده بُعدّه و
اسبابِ تمام چون کوهی از آهن و دریائی از جبه و جوشن از جانبِ
15 شام بعددِ ستارهٔ ثوابت و سیّاره معسکری بر آراست و کوچ بکوچ
لجام ریز چون روزِ رستخیز بحدودِ دیاربکر در آمد

نظم

18 توگوئی قیامت بر افراشت سر   که سر زد زمشرق درخشنده خور
ویا نیل دارد زعمّان برات   بر آبی که خوانندش آبِ فرات
همهریگ و سنگ و تلال و شعاب   شد از آتشِ نعلِ مرکب چو آب

[1] Hr (8b) böyle; N da بيات yok. Çikim (?) Suriye'deki Türkmen boylarını itaat altına almak için onlar üzerine bir çok seferler yapmıştı. İşte bundan dolayı, eserde söylendiği gibi, İnallu ve Bayatlar'dan önemli kollar Ak-koyunlu himayesine girdiler.

چون سلطان چکم بعزمِ قتال و جدال بماردین نزدیك شد و بمحلّی
که آنرا هرزم [1] میگویند وسلطانِ ماردین آنجا عمارات ساخته و باغ و بستان
طرح انداخته و جوسق نام نهاده نزول نمود [2] از غرایبِ احوال دو صورت 3
روی نمود یکی آنکه سلطانِ ماردین درینولا خواست که بمعسکرِ او توجّه
نماید منجّمی درغایتِ حذاقت با او بود اورا ازان عزیمت منع میکرد و سلطان
امتناع نموده سوار شد و در جوابِ (22 b) منجّم گفت که چون چکم را من 6
دعوت نموده‌ام چگونه از او تخلّف نمایم و تقاعد ورزم ، آن منجّم
عنانِ سلطان گرفت که باز گرداند ، حاجی فیّاض که ملك الامراء
سلطان بود بر منجّم غضب کرد و گفت : تو کیستی که عنانِ سلطان 9
گیری و از امری که بدان جازم شده مانع گردی ، منجّم گفت : من
صلاحِ شما درین دیدم اکنون چون قبول نیفتاد عن‌قریب خود و سلطان
چکم مشاهده خواهید کرد ، و آنچه او گفته بود بظهور رسید ، دیگر 12
آنکه سلطان چکم بعد از وصولِ سلطانِ ماردین و اجتماعِ امراء
کردستان و دیاربکر در هنگامِ سواری از روی تفأل بجولی که در دست
داشت چنان بر زبان راند که این بجول را بروی طبل باز می‌اندازم 15

[1] Eski eserlerde (meselâ İbn Vāsıl, Mufarric al-kurūb fī aḫbār banī Ayyūb, Camāl al-dīn Şayyāl, Kahire, 1957, II, s. 133, 134; Yāķūt, II, s. 239): حرزم. Burası Mardin'e bağlı bugünkü Kızıltepe (Koç Hisar) nin 8 kilometre kuzey doğusunda, Mardin'in güney batısında, Zerkan suyu kıyısında bulunmakta olup, şimdi bir köydür (Köylerimiz, s. 338; HGM, Mardin, 1:200.000, burada: tel Harzem). Artuklu ḥükümdarları Harzem'de eskidenberi köşkler ve hayır müesseseleri yaptırmışlardı. Buradaki bir medrese kalıntısı hakkında (bk. A. Gabriel, Voyages archéoloques dans la Turquie orientale, Paris, 1940, s. 53, 304).

[2] N: نزول نمود و

اگر چکه [1] و پکه [2] و آلجو [3] و دوخان[4] آید ظفرما راست و اگر اُنْبا [5]
آید ظفر ازان عثمان بیك خواهد بود بجول انداخت اُنْبا برآمد
3 با وجودِ آن تفأّل متنبّه نگشت [6] و از توجّه بجانبِ حرب متقاعد نشد

[1] Aynen böyle. Sözlüklerde kelime چلك şeklindedir. Çik, aşığın çukur tarafına denilmekte olup, bütün Türk lehçelerinde de aynı şekilde telaffuz edilmekte ve aynı anlama gelmektedir. Kelime Kâşgarlı'da geçiyor (Dīvān u luġat al-Türk, yayınlayan Kilisli Rifat, İstanbul, 1335, III, s. 95, tercüme B. Atalay, T. D. K., Ankara, 1941, III, s. 130).

[2] Sözlüklerde بلك şeklinde olup eski türkçede (Kâşgarlı, gösterilen yer) ve Türkistan türkçesinde de öyledir, yani: bök. Türkiye türkçesinde buna Tök (Töğ=tüğ) denir. Bu kelime ile aşığın yumru tarafı ifade ediliyor (Asım Efendi, Tercüme-i Burhan-i ḳātı', İstanbul, 1287, I, s. 379; Türkiye'de halk ağzından söz derleme dergisi, T. D. K., Ankara, 1952, s. 20).

[3] Aşığın üst çukur tarafı olup, bütün Türklerce buna alçı deniliyor (Asım Efendi, gösterilen yer; Abdülkadir, Birinci ilmî seyahata dair rapor, Halk Bilgisi Derneği, İstanbul, 1930, s. 35).

[4] N: داوخان . Bu kelime alçının yani aşığın üst çukurunun mukabili olan düz tarafını ifade ediyor. Türkiye'de Tukan, duhan, Tohan, dohan, tuha, tuğa olarak söylendiği gibi, aşığın bu tarafına kıt, mire gibi başka adlar da veriliyor. Türkistan Türkleri aşığın bu yanına tav (tağ) demektedirler (Abdülkadir, gösterilen yer).

[5] Farsça sözlüklerde görülemedi. Türkiye'nin Erzincan ve Erzurum gibi bir çok bölgelerinde yani vaktiyle Ak-koyunlular'ın yayladıkları yerlerde ve bazı Türk kavimlerinde aşığın dik durmasına omba (onba) deniliyor ki (Abdülkadir, aynı eser, s. 36), metindeki kelime bununla ilgili olsa gerek. Aşık, başlıca Türk kavimlerinde çocukların ve delikanlıların eskidenberi oynadıkları bir oyundur ve türlü şekilleri vardır (bunun için yukarıda gösterilen yerlere bk.). Dede Korkut destanlarında da bu oyundan bahsedilir (yayınlayan Muharrem Ergin, T. D. K., Ankara, 1958, s. 81).

[6] Aşıkla fala bakmak Türkler'de yaygın bir gelenek idi. Türkiye'deki İlhanlılar'a ait yerlerden bazılarını müstakilen idare

عثمان بیك خواست که در دامن قراجه داغ [1] بمحلّی مستحکم که آنرا
اخمه داش میگویند پشت دهد و توقّف نماید جمعی از مقرّبان صلاح
ندیدند و گفتند که آمد قبل ازین تعلّق بسلطان ماردین داشت و امیر 3
تیمور آنرا گرفت و بابراهیم بیك داد مبادا که درین حال اهل آمد
آگاه شوند [2] وبازآمد را بدیشان دهند صلاح درآنست که پشت برآمد
داده لشکررا استوار سازیم و بایستی که اوّل حال ازآمد انتقال واقع 6
نمی شد، پس سلطان چکم از طرف علی بینکاری [3] آمد با وجود کثرت
لشکر اطراف و جوانب از ماردین و کردستان و امراء دیاربکر هفت
هزار غلام ترکش بند نیزه‌دارکه ازان جمله پنج هزار بجبه و جوشن 9
مکمّل بودند رسید و توپ و تفنگ بسیار (23 a) همراه داشت و لشکر
امیر نامدار بغایت اندك بود والکای او منحصر درآمد و ارغنی، از طرفین
میمنه و میسره و قلب و جناح برآراستند و چون ابراهیم بیك بهادری مشهور

---

etmeye başlayan Eretne (Ertene) Çobanlı Küçük Şeyh Hasan ve onun kukla hükümdarı Süleyman Han ile 1243 yılında Sivas-Erzincan arasındaki Karanbük mevkiinde karşılaşmıştı. Savaşın başında Eretne ordusu bozguna uğrayarak kaçmaya başlamış ve Şeyh Hasan'ın askerleri de onu kovalamaya girişmişlerdi. Bir bölük asker ile bir tepenin arkasına kaçan Eretne orada eline bir aşık alarak davlumbazın üzerine atmış, aşığın uma yani omba (onba) gelmesi üzerine savaşı kazanacağına inanmıştı (Yazıcıoğlu, Selçuknâme, Topkapı Sarayı, nr. 1390, yap. 277 a). Gerçekten bu savaşı Eretne kazanmıştır.

[1] Diyarbakır (Âmid) ın az güney batısında bulunan 2100 metre yüksekliğindeki ünlü dağ.

[2] N: آنچه شوند

[3] علی بینکاری = Ali pıñarı : Diyarbakır'ın güneyinde Rum kapusu ile Mardin kapusu arasında bulunmakta olup (HGM, Diyarbakır, 1:200.000), şehrin yazlığı sayılmaktadır (Konyar, III, s. 218).

و صیتِ شجاعتِ او بأطرافِ آن دیار رسیده بود و تربیتِ عظیم ازخاقانِ
سعید بنابر آثارِ جلادت یافته و بجلدو آمد بدو انعام فرموده بودند
3 چنانچه گذشت ، امیر چکم احوال [1] ازبیان اوغلی که از نوکرانِ قدیمِ
سلطانِ ماردین بودو دیگر نوکرِ ابراهیم بیك شده بود و دیگر ازو فرار
کرده و بچکم پیوسته نشانهای ابراهیم بیك و محلِّ اقامت او از صفِّ قتال
6 پرسید تا بدو مشغول شود و عثمان بیك اورا در میسره تعیین فرموده بود
صلاحِ کار دران دید که چون لشکرِ دشمن گران و اسبابِ ایشان فراوانست
اورا بخود نزدیك سازد، فرستاد و بإحضارِ او اشارت فرمود و ابراهیم بیك
9 باسی نفر از نوکرانِ خاصّه ازان موقف روی بجانبِ پدرِ بزرگوار آورد درطیِّ
مسافت بیان اوغلی اُو را بچکم نمود وچکم بافوجی عظیم بر اسبی سیاه رنگِ
ایغرِ [2] باد رفتارِ تیز پیکار سوار شده عنان بجانبِ ابراهیم بیك منصرف
12 داشت او نیز با معدودی چند که همراه بود روی بمعارضه و مدافعه
آوردند حربی عظیم درمیان جریان یافت و از هر دو جانب جنگهای
مردانه بصدور پیوست ، عاقبة الامر امیر چکم ابراهیم بیك را به نیزه
18 از اسب انداخت و قالبِ شریفش را از سلطانِ روح بپرداخت و درین
وقت عمرِ او ازبیست و چهارسال تجاوز ننموده بود ، پدرِ بزرگوارش
چون برین حال اطّلاع یافت سمندِ باد پیمای میدان نورد
21 بر انگیخت و نوکرانِ ابراهیم بیك نیز توجّه نمودند و امیرِ (23 b)
نامدار تیر بر حلقومِ چکم زد و نوکرِ ابراهیم بیك نیز تیری برمیانِ

---

[1] Hr (8 a): احوال اورا . Burada احوال kelimesi fazla olsa gerektir.

[2] Türkçe, ayğır, iğdiş edilmemiş genç at; arabça الفحل karşılığı. Halbuki Çikim bu savaşta kısrağa (حجر) binmişti (İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 185).

دو ابروی اوزده اورا از اسب بخاکِ هلاك انداختند وسرش بر نیزه
زده بر افراشتند و اسبِ او گریخته روی بلشکرِ اوآورد ، چون سلطانِ
ماردین و امراء کردستان و لشکریانِ او این حال مشاهده کردند 3
بیکبار انهزام یافتند و عثمان بیك همچنان از عقبِ ایشان میرفت و تیغِ
انتقام از نیام کشیده چون پیلِ دمان در میانِ آن گروهِ بی امان
می تاخت تا سلطانِ ماردین و حاجی فیّاض را با جمعی کثیر از امرا 6
بدلالتِ تیغِ دودم بسرحدِّ عدم رسانید و فئهٔ قلیلهٔ آق قوینلو
بمقتضیٔ «غَلَبَتْ فِئةً کثیرةً» بمال و اسبابِ بسیار از نقود و اجناس و
اسب و اشتر دستِ اغتنام بر گشادند[1] و بعد از فراغِ اتمامِ مرام 9
عثمان بیك عساکرِ منصوره را جمع آورده بمحاصرهٔ ماردین توجّه نمود[2]

وچون اهلِ ماردین بر هلاكِ سلطان اطّلاع یافته بودند که عثمان بیك
بانتقامِ هلاكِ فرزندِ خود ابراهیم بیك سلطانرا بقتل آورده بود دامادِ 12
اورا بسلطنت بر داشتند و با عثمان بیك بعناد و استبداد تلقّی نموده ابوابِ
شهر را مسدود ساختند و چنان رسانیدند که چون سلطانِ مارا هلاك
ساختی در محافظتِ شهر و مدافعهٔ اعادی بجان خواهیم کوشید ، پس 15
عثمان بیك <معاودت فرمود و> نوکرانِ خاصّه و نوکرانِ فرزندِ مرحوم را
بانعاماتِ لایقه ازکمرشمشیرهای طلاو نقره و اسبانِ گرانبها و غیرِ
ذلك بنواخت و شهرِ آمد را باسکندر بیك فرزندِ ابراهیم بیك که در سنِّ 18

[1] Bu hâdise 809 yılı Zilkade ayında (1407 Nisanında) vukubulmuş ve Çikim 8 Nisan'da öldürülmüştür (Maḳrizî, Kitab al-sulūk, Ayasofya ktp., nr. 3371, yap. 242 a; İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 184-185).

[2] N: وبعد ازفراغ اتمام مرام عثمان بیك بمحاصرهٔ ماردین توجه نمود عساکر منصوره را جمع آورده معاودت فرمود

هفت سالگی بود انعام فرمود ، بعد ازین خبر رسانیدند که امیر نُعَیر[1] که
سردارِ طائفهٔ عُنَیْن و عانه[2] بود و حدیثه و کُبَیْسه[3] ازان او بود
3 (24 a) واز ولایتِ شام بسیاری در تحتِ ایالت داشت و هواره باسی
هزارخانه در بادیه میگردید دمشقخواجه را که دشمنِ عثمان بیك بود
بقتل آورده و طائفهٔ دُگر برادرِ اورا گوکجه موسی بأمارتِ خود
6 نصب کرده[4] ، پس عثمان بیك یغمور[5] را که ابنِ عمِّ ایشان بود و در
جنگِ چکم آثارِ جلادت و شجاعت ازو بظهور رسیده بود بر داشت و

---

[1] N: نعمر . Asıl adı Muhammad b. Muhannā olup, Tayylar'ın Āl Rabia' boyunun Āl Fażl oymağı emîri idi. Bu oymak Humus'dan Ca'ber ve Rahbe'ye kadar uzanan yerlerde yaşıyordu. Nuayr, Berkuk zamanında Āl Fażl Arab emîri olmuştur. Zamanındaki birçok olaylara karışmış, cesur ve faal bir Arab emîri idi. Fakat, biraz yukarıda adı geçen Çikim'e baş eğmediğinden onun tarafından yakalanıp 808 yılı Şevval'inde (1406 Mart-Nisan) Haleb'de öldürülmüştür. Nuayr Suriye'deki son kudretli Arab emîri idi. Ölümü üzerine Āl Muhanna ailesinin nüfuzu kırılmış ve üstünlük başka bir aileye geçmiştir (Ḳalḳaşandī, Ṣubḥ al ā'ṣā, IV, s. 204-208; Maḳrizī, al-Sulūk, Fatih ktp., nr. 4386, yap. 280ª; İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 238; Sahāvī, al-Żav' al-lāmi', Kahire, 1335, X, s. 203-204).

[2] 'Unayn Ṭayy'lardan bir oymak (batn)dır ('Umar Rizā Kahhāla, Mu'cam ḳabâil al-'Arab al-kadīma ve'l-hadīsa, Dımaşḳ, 1368, II, s. 848). 'Āna'ya gelince, bu ad da bilindiği üzere, Irak'ta, Fırat kıyısında, Hadīsa'nın üstünde tanınmış bir kasaba var ise de aynı adı taşıyan (yani 'Āna) herhangi bir teşekküle rastlanamadı.

[3] N: کبیشه . Irak'ta Hīt'in güney batısında bulunmaktadır. Yāḳūt'da (IV, s. 235) geçtiği gibi bugün de adını muhafaza etmektedir.

[4] Bu hâdise 806 yılı Ramazanında (1404 Mart) olmuştu (tafsilât için, F. Sümer, Döğerler, Türkiyat Mecmuası, X, s. 147).

[5] Hr (8ª) : böyle ; N ve Mb (631ª) : یامغور

بتسخیرِ رُها جناحِ اقبال بر افراشت و بایقادِ نائرهٔ حرب و قتال
آن شهررا در حیطهٔ تصرّف آورد و بعد از فتح چون رها سابقاً مقرِّ
3 ایالتِ ایشان بود به یغمور[1] انعام فرمود تا بر قرارِ سابق بمستقرِّ اصلیٔ
خود قرار و استقرار <کنند> و بعواطفِ پادشاهانه امیدوار باشند و
گوکجه موسی بدین خبر فرار نموده بشام پیوست و ازآن وقت باز که
6 امیر یوسف بیك و امیرِ نامدار از یکدیگر بصلح و صلاح جدا شدند
تبریز و توابع را تسخیر نمود و بأرزنجان رفت و آنرا نیز تسخیر کرده
به پیر عمرکه نوکرِ قدیمِ او بود ارزانی داشت و درین ایّام که او در
9 ارزنجان بود سلطانِ مرحوم احمدِ جلایر تبریزرا گرفته بود و بدین
خبر امیر یوسف معاودت نموده سلطانِ مشارالیه را بدرجهٔ شهادت
رسانید بعد ازان بغداد را تسخیر کرده و در تحتِ تصرّف آورده بفرزندِ
12 خود شاه محمد ارزانی داشت و پیر عمردر ارزنجان استقرار و استقلال
یافت چنانچه نائرهٔ تغلّبِ او بأهلِ کماخ میرسید و میرزا شمس الدین
بنوعی که مذکور شده قلعهٔ کماخ را بأمیرِ نامدار عثمان بیك سپرده
15 بود و دامادِ سلطانِ ماردین که برادر زادهٔ او[2] بود چون ضعفِ
حالِ خود از قلّتِ مال و رجال و قوّت و استقلالِ عثمان بیك
(24 b) مشاهده کرد بدامنِ عنایتِ امیر قرا یوسف متوسّل گشته
18 اورا بماردین دعوت نمود و چون امیر یوسف از تسخیرِ آذربایجان و
قتلِ[3] سلطان احمد و تمکّن در مرکزِ جلال فراغِ خاطر یافته بود
دعوتِ <سلطانِ> ماردین را اجابت نموده از سرِ استظهار بماردین رفت و

[1] Hr (8a) böyle; N ve Mb (631a): یامغور
[2] Yani Mardin hükümdarı Melik ʿİsā.
[3] N: قبل

بتسلیمِ شهر عهد کرد، پس بنابر استدعاء والیٔ ماردین و امداد و
اسعادِ او امیر قرا یوسف رایتِ توجّه بر افراشت و امیرِ نامدار
3 عثمان بیك نیز لشکرِ خودرا بإجماع و اجتماع از برای مدافعت و مقابله
اشارت فرمود و باوجودِ قلّتِ مدد و عدد از چنان پادشاهی عظیم
الشان روی بر نتافت و بمقاومت پای ثبات فشرده آنچه امکانِ سعی
6 دربابِ شجاعت و جلادت بود از قوّت بفعل آورد، فامّا امیر قرا
یوسف را قوایمِ [1] جلال بمرتبهٔ قوّت وکمال یافته بود که عثمان بیك
از تخریبِ بنیانِ آن عاجز و قاصر بود، بعد از شدّتِ قتال وصولتِ
9 جدال انکسار و انهزام یافت، پس امیر قرا یوسف بعد از غلبه و استیلا
بماردین رفت و دامادِ سلطانِ ماردین اورا بإطاعت و انقیاد تلقّی و
استقبال نموده شهر را سپرد و خود را در زمرهٔ هواداران او
12 منخرط گردانید و امیر قرا یوسف یکی را ازدختران خود بعقدِ نکاحِ
او در آورد و بأموال و رجال تجهیز نموده بأیالتِ موصل فرستاد و آن
ولایت بعقدِ اقطاعِ او نامزد کرده روانه ساخت و در آنجا بعضی
15 از نوکرانِ امیر قرا یوسف بی دیانتی کرده اورا بسمِّ قاتل و زهرِ
هلاهل هلاك گردانیدند وامیرِ مشار الیه بعد از تسخیرِ ماردین بایبرت و
ترجان و اسپیر [2] را ضمیمهٔ ارزنجان ساخته بأیالتِ پیر عمر مخصوص
18 گردانید تا از سر فراغِ بال و قوّتِ استقلال (25 a) با عثمان بیك
بمقاومت و مدافعت قیام تواند نمود و آن ولایت را از آسیبِ نهیبِ تیغِ
آبدارش نگه داشت تواند کرد والله اعلم.

[1] N : از قوایم
[2] N : اسپهر

< ذکرِ محاصرهٔ پیر عمر کماخ را >

چون پیرعمر را اُبـّهتْ و اُهـْبت ازدیاد پذیرفت بمحاصرهٔ قلعهٔ
کماخ که قرارگاهِ یعقوب بیك بودْ <رفت و یعقوب بیك ایناق> حسن را
<در قلعه> گذاشته خود بمبارزتِ پیرعمر بیك بیرون آمد و نائرهٔ قتال
<در>میانِ ایشان اشتعال یافت و دلیرانِ جنگ جوی پلنگ خوی از طرفین
بمبارزت مبادرت نمودند تا زمانی‌که موادِّ فتنه و آشوب بگرفتنِ یعقوب
بیك انطفا یافت و یعقوب بیك یوسف وار در چاهِ قید و اسار گرفتار
گشت و پیرعمر اورا براهلِ قلعه عرض کرد و طلبِ تسلیمِ قلعه نمود
ایناق حسن چون در مردی ثابت و راسخ بود از آن سخن قدم نلغزانید و
دانست‌که اگر قلعه را تسلیم نماید سببِ خلاصِ یعقوب بیك نیست ،
< پیرعمر > یعقرب بیك را بدرگاهِ قرا یوسف فرستاد و خود
بأرزنجان که محلِّ ایالتش بود متوجّه شد و بعد از تمادیٔ ایّام از برای
مدافعتِ عثمان بیك از امیر قرا یوسف لشکر طلب داشت ، امیر قرا
یوسف بیرام بیك را که امیرِ دیوانِ او بود و بابا حاجی بیك و بایزیدِ
آیین‌لو و امیر الیاسِ حاجی‌لو با بیست هزار سوار بإمدادِ او فرستاد ، پس
آنجماعتِ امرا بداعیهٔ قشلاق <به> حوالیٔ ماردین توجّه نمودند ، چون
ایشان را بآله داغ[1] وصول و نزول واقع شد پیرعمر از ارزنجان (25 b) بیرون
آمده روی بامراء عظام کرد تا بإتّفاق بأمرِ مطلوب قیام و اقدام نماید ،
چون پیرعمر در حوالیٔ ترجان بموضعِ هوبك[2] رسید و عثمان بیك در یایلاقِ

---

[1] Aladağ, Van gölü kuzeyindeki Moğol hanlarının yaylakları olan ünlü dağ.

[2] N ve Hr (26a) aynen böyle. Bu, belki Kiği'ye bağlı Hubik köyüdür (Köylerimiz, s. 353).

مهر فر[1] بود از برادرزاده اش پیلتن بیك حاکم کیغی بدو خبر رسید که
لشکری عظیم از جانب امیر قرا یوسف بآله داغ و پیر عمر بیك بهو لك
3 رسیدند، پس عثمان بیك فرصت را غنیمت دانسته ، پیش از التحاق
فریقین و اتّصال طریقین ایلغار کرده با مردم میدان گذار و دلیران
شیر شکار چون ابر بهار و باد تیز رفتار لشکر جرّار کشیده بر سر
6 پیر عمر تاخت و در آن روزگار بمردی و شجاعت پیر عمر از سر آمدگان
نامدار بود چون خبر ایلغار عثمان بیك بدو رسید بترتیب لشکر اشتغال
نموده بقتال عثمان بیك استقبال < نمود > و حربی عظیم درمیانهٔ
9 ایشان قائم گشت ، عرصهٔ میدان بهیاهوی مردان جنگجوی تیره
وفضای هوا چون سینهٔ اسیران بخون تشنگان آلوده و امیر نامدار
پیر عمر را گرفت و مقیّد ساخت و بر سر ارزنجان آورد و محافظان
12 شهر را به تسلیم شهر مخاطب ساخت پیر عمر در جواب چنان بسمع
شریف رسانید که شهر ازان دیگری است و در عدم انقیاد استبداد
نمود ، پس عثمان بیك بقتل او اشارت فرمود پسر نامدارش علی
15 بیك که پدر صاحب قران کامگار بود و شمس الدین[2] میرزا و اسکندر
میرزا بنابر انکه یعقوب بیك مقیّد و محبوس مانده بود پدر بزرگوار را
از قتل پیر عمر منع نمودند ، فامّا از نوکران او بسیاری بقتل آمدند
18 چون فتح ارزنجان میسّر نشد عثمان بیك بکماخ رفت و پیر عمر فرار
نمود و بعد از (26 a) تفحّص و تجسّس باز گرفتار و به تیغ آبدار

[1] Hr (26a) : مهر فر . Kara Yülük Osman Beg'in bu ünlü yaylağının nerede olduğu anlaşılamadı. Bu yaylağın Ergani ile onun kuzey batısındaki Gölcük (Hazar) gölü arasında olması belki muhtemeldir.

[2] Hr (26a) böyle; N: شمس .

جانسپار گشت ، عثمان بیك از ولایتِ ارزنجان اموالِ بسیار بولایتِ
کماخ آورده و جمع کرده بجای خود معاودت کرد ، چون هلاكِ پیر
3 عمر بأمیر قرا یوسف رسید از ییلاقِ سهندِ تبریز بتجهیزِ لشکر از برای
انتقام از امیرِ عالی مقام مشغول گشت ، در اثناء این حال بمسامعِ
او چنان رسانیدند که حضرتِ خاقانِ کامگار شاهرخ میرزا عراق و
6 خراسان و ماوراء النهر تا بحدودِ ترکستان و هندستان منتظم ساخته
بنصبِ رایتِ گیتی ستان متوجّهِ آذربایجان است و این خبرِ موحش
نیز علاوه وضمیمهٔ خبرِ سابق شد ، پس امیر قرا یوسف را این[1]
9 خبر موجبِ اعراض از عزمِ سابق شد ، پس پسرِ خود را ابوسعید
نام بأرزنجان برای ضبطِ آن حدود فرستاد و بترتیبِ اسبابِ مقاومت و
مدافعت اشتغال نمود تا متعاقبِ پسرش بإنتقام از عثمان بیك متوجّهِ
12 دیار بکر شود[2] ، چون آوازهٔ توجّهِ حضرتِ خاقانی روز بروز زیاده
می شد بدین واسطه امیر قرا یوسف از توجّهِ دیار بکر عنانِ عزیمت
بجانبِ مقابله و مقاتلهٔ حضرتِ خاقانی منصرف و منعطف گردانید و
15 دران زمان از ولایتِ عراق همدان و سلطانیه و طارم و قزوین در
تصرّفِ او بود فرزندِ او جهانشاه میرزا در سلطانیه و قرقانِ[3] الپاوُتْ
در همدان بأیالت مشغول بودند سرُغانِ[4] الپاوت نیز در همدان ممدّ و

---

[1] N: ازین
[2] N: شد
[3] Hr (26a): غرقان
[4] Hr (26a): سرقان, yani Sorgan (Siyurgan). Bu ada Moğollar da tesadüf ediliyor. Meselâ Cengiz Ḫan devrinde Sorḫan-Sorgan-Şira adlı bir binbaşı olduğu gibi (Moğolların gizli tarihi, türkçesi Ahmed Temir, T. T. K., Ankara, 1948, s. 146, 198, 219), meşhur Emir Çoban Sulduz'un oğullarından birisi de bu adı taşıyordu (Ḥāfız-i Abrū, Zayl-i Cāmiʿ al-tavārīḫ-i Raşīdī, yayınlayan H.

معاونِ قرقان بود بدین حکّام استمالت‌ها نوشت که از چغتای اندیشه‌ناك و
هراسان مباشید که لشکرِ گران جمع آورده متعاقب بعراق رایتِ مدافعه
3 بر افراشته (26 b) میرسم [1] باید که قوی دل بوده بضبطِ حدود و سدِّ
ثغور و تجهیزِ عساکر بنوعی اشتغال نمایند که مزیدی بران متصوّر
نباشد و شاه محمد را نیز از بغداد بإمداد طلب داشت و او زبان بطعن و
6 استهزا برچنان پدری گشاده می گفت که پدرم را دستار بزرگ
شده و عقل از سرش پریده بدین گونه سپرد و فرمانِ پدر را در
معرضِ قبول نیاورد

9 نظم

بود از پدر سر کشیدن گناه خصوصا که باشد پدر پادشاه
هر انکو ز خطّ ِ پدر سر کشید خطِ نسخ برنامِ خود در کشید
12 ز عصیانِ سلطان بگردان ورق «أطیعوا اولی‌الأمر» فرموده حق

بدین بی ادبی که نسبت با پدر کرد سزای غرور و استکبار در کنارِ او نشست
بعد از پدر یك روز بر سریرِ سلطنت و مسندِ اُبّهت قرار نیافت ،
15 اصفهان بیك برادرش بغداد را ازو انتزاع نمود و میرزا علی دخترش را
کشید و او حیران و سرگردان و بی خان و مان می گشت تا در دستِ یکی
از نوکرانِ بابا حاجی بیك در شیکان [2] هلاك افتاد و سرش را بپایهٔ سریرِ

Bayānī, Tahran, 1317, s. 139 ve indeks). Moğollar'dan sonra onlara İran ve Türkiye'de halef olan Türkmenler, Moğol hükümdar ve beylerinin de adlarını taşımışlardır.

[1] N: میترسم .

[2] al-Ġiyāṣī'de (s. 238) böyle; N : شیدکان ; Mb (630ª): شیخان . Burasının İran - Irak sınırında Dertenk yöresinde bir kale olduğu anlaşılıyor (al-Ġiyāṣī, gösterilen yer).

خلافت مصیرِ شاهرخ میرزا فرستادند و یك پسرِ دیگرش اسکندر میرزا
چون بایکی از ازواجِ پدر دستِ خیانت کشیده بود و ازین امرِ شنیع و انتسابِ
فضیع در مضیقِ خوف و رعب افتاده بکرکوك و طَوُق [1] متواری شده و 3
اصفهان بیك در عادل جواز [2] بعیش و طرب و لهو و لعب پرداخته بإعانتِ
پدر التفات نکرد و جهانشاه میرزا در سلطانیه بود صغرِ سنّ و حداثتِ
عهد اورا از تعهّدِ احوالِ پدر مانع بود، پس امیر قرا یوسف را (27 a) 6
بنیانِ سلطنت روی بإختلال و موادّ دولت در معرضِ انحلال افتاده
ازجانبی [3] لشکرِ مرض شهرستانِ طبیعتش را درعرضهٔ حوادث
انداخت و ازجانبی لشکرِ جرّارِ حضرتِ خاقانِ نامدار لجام ریز متوجّهِ 9
تبریز، و فرزندانش بعقوق و اضاعاتِ حقوق، و امرا از خوف و دهشت
مسلول و مدقوق، کوکبِ دولت درعقدهٔ وبال و خورشیدِ شوکت
ازاوجِ استوا روی بحضیضِ زوال و باوجودِ عروضِ این دواهی و 12
مصائب امیر را از توجّه بمقابله و مقاتله با چنان پادشاهی بزرگوار و چنان
لشکری بیشمار هیچ تقاعد و تجانب نبود، خبر رسانیدند که شاهرخ میرزا
بولایتِ رَیْ نزول فرمود، ازین خبر خاطرِ خود را پریشان [4] و اندیشه‌ناك 15
نساخت و باوجودِ هجومِ لشکرِ زمهریر و تفرّقِ بسیاری از امرا و
لشکریان و استیلای مرض و عرض بمحفه درآمد و باستقبالِ مدافعهٔ
حضرتِ خاقان توجّه نمود پیش خانه اش باوجان فرود آمد و او درشش 18
فرسخی بمابینِ شهر [5] و اوجان در محفه از اشتدادِ مرض بیطاقت
گشت و از وصولِ منزل باز مانده بدو فرسخی اوجان فرود آمد

---

[1] Eski Daḳuḳa yahut Daḳuḳ, Kerkük'ün tam güneyinde.
[2] N: عبد الجوار.
[3] N: از جانب
[4] N: ر پریشان
[5] Yani Tebriz,

پیكِ اجل از پایهٔ سریر «اَللّهُ یَتَوَفَّی اْلاَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»[1] پیغامِ «عَجِّلوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ» بگوش جانِ او رسانید ،
جوادِ تیز رفتارِ «فَاِنَّ اَجَلَ اللّهِ لَآتٍ»[2] بر درِ بارگاهِ جلالِ او
کشیدند منادئ «وَ اَنیبُوا اِلَی رَبِّكُمْ»[3] ندای «الدُّنْیَا سَاعَةٌ»
در اردو بازار وساوس و هواجسِ او در داده تا والئ دیارِ بدن به بشارتِ
«یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ»[4] روی بآشیانِ قدسی نشان آورد
فرموده «اِنَّا لِلّهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ راجِعُونَ»[5] بر احمال و اثقال و مال و
منال و سلطنت و جلالِ سریع (27 b) الزوال خوانده از تختِ شاهی
بر تختهٔ تابوت سوار گشت و بیورتِ «اَلْقَبْرُ اَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ
مَنَازِلِ الْعُقْبَی» نزول فرموده و ایل و الوسِ او بعد خرابِ البدن و
رجوعِ الروح الی الوطن بی توقّف بنات النعش وار متفرّق گشته بدنِ
آنچنان پادشاهی بزرگوار در صحرا افتاده بماند تا کلاغ کاسهٔ سرش را
از دیدگانِ چشمِ جهان بین پرداخت هیچ یك از فرزندانِ بی دولت و
امرا و ارکانِ مبانی شوکت در چنان مضیقِ طریقِ امانت نسپردند
ومِنْ نصایحِهِ[6] — شیّدَاللّهُ قواعِدَ مَعْدَلَتِهِ — از حالِ این چنین
پادشاهی و فرزندان و ارکانِ دولتِ او بنظرِ اعتبار انتباهی است همگنانرا
از رعایا که ودایعِ حضرتِ پروردگار جَلَّ شَانُهُ وَ عَمَّ بِرُّهُ

[1] Zumer sûresi (XXXIX), 43. âyet.

[2] ‘Ankebūt sûresi (XXIX), 4. âyet.

[3] Zumer sûresi (XXXIX), 55. âyet.

[4] Fecr sûresi (LXXXIX), 27. âyet.

[5] Bakara sûresi (II), 151. âyet.

[6] Bu ibare ileride birkaç defa geçecektir; sözleri nakledilen zat, Uzun Hasan Beg’dir.

و اِحسانه‌اند بغیرِ حقّ < مال > گرفتن و بفرزندان و امرا و لشکریان
دادن جز محضِ ظلم و عدوان و سرکشیدن از حکم و فرمانِ واجب
الاذعان ملكِ رحمان نیست و هر آینه جانبِ زیردستان گذاشتن و
زبردستانرا پایهٔ صولت بر افراشتن موجبِ ندامتِ آخرت و وخامتِ
عاقبت خواهد بود «فَاعْتَبِرُوا يَآ اُولِى الاَبْصَارِ»[1] و بعد از
وفاتِ او عمِّ صاحب قران یعقوب بیك ازقیدِ اسارِ او خلاص شده
بطریقِ فرار ازان دیار بپدرِ نامدار عثمان بیك پیوست و باز بأیالتِ
کماخ فائز گشت و امرا و حکّامِ قزوین و طارم و همدان بجهانشاه میرزا
مجتمع گشته بعزمِ ملازمت و بی روی شاه محمد بیك بجانبِ بغداد توجّه
نمودند و شاه محمد از غایتِ غرور و استکبار دعوی «اَلَيْسَ لِى مُلْكُ
مِصْرَ وَ هَذِهِ الاَنْهَارُ»[2] پیش آورده و پدرِ خود را عرضهٔ استهزا و
سخریت ساخته میگفت : پدرم را دستار بزرگ گشت (28 a) ،
درآذربایجان جماعتِ سعدلو[3] اصفهان بیك را بسلطنت بر داشتند و خزینه و
قلعهٔ بایزید[4] تصرّف نموده در چُخورِ سعد[5] قشلمیشی کردند و چون

[1] Haşr sûresi (LIX), 2. âyet.

[2] Zuhruf sûresi (XL), 50. âyet.

[3] Başlıca Kara-koyunlu boylarından birisi olup, başında Kara-koyunlu hânedanının amca oğulları bulunuyordu.

[4] Bugünkü Ağrı vilâyetine bağlı Doğu Bayezid kasabası. Buna doğu sıfatının verilmesi, Cumhuriyet devrinde olup, bu da onu İstanbul'daki Bayezid (Beyazıd) den ayırdetmek için yapılmıştır. Burası XIV. yüzyılda müstahkem bir kale idi ve Aydın adını taşıyordu. XIV. yüzyılın sonlarında bu kalenin hâkimi Bayezid adında bir bey idi ve kale de adını bu beyden almıştır.

[5] Yani Sa'd çukuru (Osmanlı eserlerinde bazan: ساعت چقوری). Asıl Sa'd çukuru, Erivan ile Arpaçay'ın Aras'a eriştiği mevki arasındaki yöre idi. Çuḫur-i sa'd, Safevî devrinde mühim bir

خبرِ وفاتِ < امیر قرا یوسف > بأرزنجان رسید یارعلی نواده‌ٔ امیر طهرتن را
اهالیٔ ارزنجان بأمارت قبول کردند و ابو سعید پسرِ امیر یوسف را
3 غارت کرده اخراج نمودند و اسکندر میرزا بعد از وفاتِ پدر بدعویٔ
سلطنت رایتِ مردی و شجاعت بر افراشت و ایل و الوس که خانه‌ٔ پدرش
غارت کرده بجانبِ بغداد رفته بشاه محمد پیوسته بودند بنظرِ التفاتِ
6 او ملحوظ نگشته روی بدولتِ اسکندر میرزا آوردند و بتأییدِ سلطنتِ
او اجماع و اجتماع نموده اوّلا بقصدِ محافظتِ ماردین ازراهِ موصل
توجّه نمودند .

---

eyâletin (Erivan bölgesi) adı olmuştur. Burası Sa'dlu boyunun nisbetlendiği Sa'd'ın kışlağı olduğundan onun adını almıştır.

ذکرِ محاربهٔ پادشاهِ سعید عثمان بیك با اسکندر میرزا

بعد از وفاتِ امیر قرا یوسف بعثمان بیك خبر رسانیدند که اسکندر
3 میرزا رایتِ سلطنت بر افراشته و بقصدِ تصرّفِ ممالكِ پدر لشکری
قوی فراهم آورده اوّلا بماردین متوجّه است و از کرکوك و طُوق[1] بموصل
رسیده عثمان بیك بإحضارِ عساکر که در بلاد و قلاع داشت التفات نفرمود و
6 با جمعی که با او بودند اکتفا نموده از برای اطفاء نائرهٔ فسادِ آن لشکر
از معسکرِ خود باستقبالِ دشمن توجّه نمود ، درین ولا گوکجه موسی
دُگَر که دخترش در حبالهٔ اسکندر بود و با عثمان بیك دشمنیٔ قدیم
9 داشت دستِ اعتصام در ذیلِ امیرِ نیکونام زده خود را در سلكِ
خدّام انخراط داده، چون عثمان بیك بماردین رسید[2] تنگری ورمیش
نوکرِ امیر یوسف بیك و حاکمِ ماردین بود بشهر (28 b) متحصّن
12 گشت ، امیر عثمان بیك بمحاصره التفات نفرمود و به نُصَیْبین رفت و
خبرِ نزولِ اسکندر میرزا بقراچوقِ جزیره[3] دریافت از نصیبین کوچ

---

[1] N: کرکوك قوق

[2] N: چون عثمان بیك که حاکم ماردین بماردین رسید

[3] Bu Karaçuk, Cizre (Cezîre)'nin güneyinde, Dicle'nin batısında va Dicle'ye dökülen Sufān dere'nin altındadır. Öteki Karaçuk ise yine Irak'ta Altın Köprü'nün batısında bulunmakta ve aşağı Zab'a dik olarak uzanmaktadır. Karaçuk, Türkiye, Âzerbaycan ve Irak Türkleri'nin ataları olan Oğuz (öteki adı Türkmen) elinin Türkistan'da Siderya (Seyhun) kıyılarında bulunan yurtlarındaki büyük sıra dağların adı idi. Hattâ onlar oradaki Farab şehrine de bu adı vermişlerdi. Oğuzlar, Anadolu, Âzerbaycan ve Türkiye'ye gelince buralardaki bazı dağlara da, anlaşılacağı üzere, Karaçuk demişlerdir (bu hususta tafsilat için, F. Sümer, Oğuzlar'a dair destanî mahiyette eserler, Dil ve Tarih - Coğrafya Fakültesi Dergisi, XVII, sayı 3 - 4).

کرده بشیخ کندی[1] نزول فرمود و اسکندر میرزا از آبِ شمالوق[2] عبور
کرده پشت بجزیره داد و بمحلّی متین و ملجائی حصین نزول کرد و
3 آبِ شمالوق را درپیش گرفت، از طرفین محاربات بین الفئتین واقع شد،
در اوایلِ حال در اکثر آن جدال اسکندر میرزا مغلوب میبود تا زمانی که
< به > زینل بیك[3] ولدِ یار علی که[4] در موصل بود و میرزا علی
6 برادر زادهٔ امیر قرا یوسف که در اربیل[5] بود و جنکلو حسن[6] که در
کرکوك و طَوُق بود و جمعی از امراء دُگر که باحسنِ مذکور بودند
باستمداد والده و همشیرهٔ خود را برساله فرستاد و از امیر مجد الدّین
9 حاکمِ جزیره نیز مدد[7] طلب داشت، پس باستدعاء اسکندر میرزا
امیر مجد الدّین[8] که مابینِ محلِّ ایالتش تامعسکرِ اسکندر دو فرسخ بود

[1] Bu yer adı ileride de birkaç defa geçecektir. Şeyh Kendi hakkında ancak Kâtib Çelebi'de bir kayda rastgelinebildi (s. 438-39): «سنجار قربنده چتل کدوك نامنده برکوه واردر انلك وراسنده خاتونیه دیرلر برکول واردرکه تا وسطنده بر جزیره ایچنده برقریهٔ عظیمه واردر جزیره غربیسنده هواتیه دیرلر برپشته اوزرینه برعظیم عمود نصب اولنمشدر اندن جزئی شماله شیخ کندی قریه‌سی واردر».

Bu bilgiye göre, Şeyh Kendi, Nusaybin ile Hatuniye arasında bulunmaktadır. Bu köyün adı Osmanlı tahrir defterlerinde de geçiyor.

[2] Hr (27 b): شمالیق. Bununla hangi çayın kasdedildiği anlaşılamadı. Yukarı Zab ile Karaçuk dağları arasında Şemamlık denilen bir yöre vardır ki (Kiepert, Syrien und Mesopotamien), eğer her iki yer aynı ise Şamalık suyu yukarı Zab'ı belki ifade edebilir.

[3] N: از زینل بیك

[4] Hr (27 b) böyle; N: پیر علی

[5] N: ارویل

[6] Hr (27 b) böyle; N: جنلکو حسن

[7] N: مرد

[8] Mb (631 b) böyle; N: مجد

باسه هزار مرد و امراء مذکورین نیز از موصل و اربیل[1] و کرکوك
با لشکریان باسکندر میرزا پیوستند و از جانبِ عثمان بیك گوکجه موسی
بنابر عداوتِ سابقه نسبت با عثمان بیك با اسکندر میرزا هم زبان و 3
یکدل گشته پسرِ خود را مصر نام بعد از شام برای استحکامِ بناء[2]
موافقت وانتظام در سلكِ مخالصت فرستاده بود ، پس چون اسکندر
میرزا را از همه جوانب موادِّ امداد و استعداد متراکم گشت و بتقابل 6
تمکّن یافت بیست و یك روز از جانبین آتشِ حرب تند و تیز و میدانِ
قتال چون عرصهٔ رستخیز گشت ، در لشکرِ عثمان بیك اسلحه فتور
یافت ، جعبها از تیر خالی و قوائمِ چهار پایان (29 a) از نعل عاری 9
ماند و تنگری ورمیش حاکمِ ماردین بقطعِ طریق از ولایتِ عثمان
بیك اسلحه و رزق مسدود و منقطع ساخت ، چون ایّامِ جنگ و قتال
از بیست روز متجاوز گشت در روزِ بیست و یکم در اثنای قتال 12
گوکجه موسی و جماعتِ دُگر روی گردان شدند و باسکندر میرزا
پیوستند ، جوانانانِ نیکو از جانبِ عثمان بیك بقتل آمدند و امیرِ نامدار
دران حرب بنفسِ خود از آنچه لوازمِ شجاعت بود بظهور رسانید و 15
علی بیك که بر یمینِ پدرِ بزرگوار بود در مدافعه و ممانعت در میدانِ
مردی پای مصابرت فشرده بقدرِ امکان مردی و مردانگی نمود ،
عاقبة الامر بر عثمان بیك غلبه کردند ، اسکندر میرزا بر عثمان بیك 18
تاخت و زینل بیك و میر زا علی بر علی بیك پدرِ صاحب قران تاختند ،
چون اسکندر میرزا بعثمان بیك رسید باز[3] جنگی عظیم درهم پیوست اسبِ

[1] N: اروبل
[2] N: بنابر
[3] N: بار

عثمان بیك را انداختند و بسطام ولدِ امرالله [1] و محمد ایناق خلیل اوغلی و
یخشی بیك اوغلی [2] و خضر بیك و جرسون [3] خواجه علی و حمزهٔ خزینه‌دار و
3 حسن علاءالدین بیك‌اوغلی و بایزید بیك ولدِ عثمان بیك در مبارزت مردیها
نمودند، قرا محمد نام از اسپ فرود آمد و خواست که عثمان بیك را سوارکند؛
چون بر عثمان بیك جراحتها از شمشیر و تیر رسیده بود و یك دست و پای
6 او ازکار فرو مانده قدرت بر سوار شدن نداشت قرا محمد سرِ خود
درمیانِ هردو پای اوآورد واورا سوار گردانید و باز بمحاربه روی
آورد محمد ولدِ ایناق خلیل [4] و یخشی بیك اوغلی و خضر بیك و قرا
9 محمد و حسنِ علاءالدین و حمزه عمر اوغلی گرفتار شدند (29 b) و
حسنِ علاءالدین را هم درآن محلّ بقتل آوردند و آن اسب را که قرا
محمد عثمان بیك را بروی سوار ساخته بود انداختند، جوانانِ بسیار
12 برسرِ عثمان بیك گرد آمده مردانگیٔ بسیار دردفعِ اعادی نمودند و اسبِ
بیکلر اوغلی که کوتلِ عثمان بیك بود کشیدند و باز امیررا سوارساختند
درین حالت از دور قوشونی در نظر آمد عثمان بیك فرمود که علی بیك
15 است، خواجه محمد وزیرِ خود را فرستاد و علی بیك را بإعانت و امداد
طلب داشت، علی بیك با جوانانِ پسندیدهٔ کارزار دیده بدیشان
پیوست و از مردمِ اسکندر بیك ولدِ ابراهیم بیك جوانانِ نیکو همراهِ
18 علی بیك بودند مجموع باتّفاقِ نوکرانِ عثمان بیك مردمی را که براثرِ

---

[1] Hr (27 b): امیر الله داد

[2] Hr (28 a) böyle; N: یخشی بیك

[3] Hr (28 a): چر خواجه . Bunun Dursun Hoca oğlu veya Hoca Ali olması belki muhtemeldir.

[4] Hr (28 a) böyle; N: ولد ایناق خلیل . Yani az önce adı geçen محمد ایناق خلیل اوغلی . Belli başlı Ak-koyunlu yiğitlerinden birisi olan bu şahsın adı ileride çok geçecektir.

عثمان بیك رفته بودند بهزیمت آوردند و اسبِ بیکلر اوغلی نیزکه مرکبِ
عثمان بیك بود جراحت یافت ، پس شاه درازکه ازانِ امیر قرا
3 یوسف بود و امیر عثمان بیك آنرا بفرزندِ خود علی بیك انعام فرموده
بود کشید و عثمان بیك را بران سوار کردند ، پس زینل بیك و میرزا
علی و جنکلو حسن عثمان بیك را درمیان گرفته از جای خود بر داشتند و
6 شکستند و چون عثمان بیك مجروح بود اوزن علی اختاجی عنانِ اسبِ
او را می کشید و باوجودِ ضعف و انکسار عثمان بیك فرزندِ نامدارِ
خود را با جوانانِ تند پیکار که همراه بودند طلب داشت و فرمود :
9 گریختن موجبِ خلاص نیست وظیفه آنکه در دفعِ دشمن پای ثبات
فشرده داریم ، بر حسبِ فرموده علی بیك و بهادرانِ لشکر باز روی
بحرب نهادند ، عثمان بیك نیز خواست که باز گردد ، اوزن علی که
12 جلو داشت عنانِ اسب نگردانید ، عثمان بیك تازیانه (30 a) بر سرِ
او زد و عنان بجانبِ حرب منصرف و منعطف داشت و شیخ اوغلی علی که
بویْ نوکرِ[1] علی بیك بود و پدرش از امرای نامدارِ عثمان بیك ، جنگی
15 مردانه کرد و ایناقِ اسکندر میرزا را در برابر سوغلمش[2] کرد

[1] Boy nöker: Hassa nökeri anlamına geliyor. Bir hükümdarın veya beyin kendi boyundan, elinden (ulus) ve oymağından olan nökerleri. Bu deyim ‘Arżnāme’de de bu anlamda geçiyor: وبعد از ان رای جهان آرای بندگیٔ حضرت سلیمان مکانی پرتو التفات بر استعراض نوکران خاصّه انداخت و از بوی نوکران سه هزارو دویست و سی نفر در نظر آمد ازان جمله هشتصد و ده پوشن‌دارو باقی ترکش بند (Milli tetebbular mecmuası, V, s. 302, 285 ; Minorsky, A Civil and Military review in Fārs in 881/1474, BSOS, X/1, s. 164). Şah İsmail’in Yavuz’a gönderdiği mektublardan birinde de bu tabir geçiyor (Feridun Bey, I, s. 385).

[2] Yani saplamak, sançmak, kargı saplamak (Şayḫ Sulayman, Luġat-i Çağatay ve Türkī-i Osmānī, İstanbul, 1298, s. 191).

بنوعی که شمشیر از و گذرانید و قبضه دردستِ او خون آلود گشت و
ابراهیم نام را فرمود که سرِ اورا در برابرِ اسکندر میرزا برید و علی
3 بیك پدرِ صاحب قران مردانگیها نمود و از نوکرانِ اسکندر بیك ولدِ ابراهیم
بیك که با اوهمراه بودند محمد خزانه‌دار [1] و چنان اوغلی سلطان [2] و آغ مهماد و
محمد بکاول و علی بیك و بوزدغان و قرامان و کوه احمدِ پورناك دامادِ عثمان
6 بیك و علی بیك ولدِ حمزه بیك در مدافعت و مبادرت سعیهای بلیغِ پسندیده
کردند و اسکندر میرزا را شکسته باز گردانیدند ، درین محل بعضی
از نوکرانِ عثمان بیك بداعیهٔ فرار استعجال می نمونند ، علی بیك بر
9 حسبِ فرمودهٔ امیرِ نامدار به تیرباران ایشانرا باز گردانید و چون
عرصه از اعادی خالی گشت و دشمن روی بهزیمت آورد عثمان بیك روی
بآمد آورده در محلّی که دشمن مشاهد می شد بآهستگی و در محلّی که
12 دشمن نمینمود بتعجیل سیر می نمودند ، عثمان بیك فرمود که شیر بدین
طریق سیر مینماید در وقتِ مشاهدهٔ آدمی بآهستگی و در غیرِ آن وقت
باستعجال رود [3]

---

[1] Hr (28a): مهماد بیك ولد خزینه‌دار

[2] Hr. (28a) böyle ; N: حنان اوغلی . kelimenin metne alınanı da doğru olmasa gerek ; چپان = çapan olabilir mi ?

[3] Hr (27b) bu savaşı 823 (1420) yılı olayları arasında anlatıyor ki, yanlıştır. Savaş 424 yılı Rebi'ul-âhir'inde (1421 Nisan) vukubulmuş ve İskender'in zaferi ile neticelenmiştir (A. Samarkandî, II, 1, s. 442).

ذکرِ توجهِ شاهرخ میرزا از ری بجانبِ تبریز

بعد از وفاتِ امیر قرا یوسف حضرتِ خاقانِ کامگار شاهرخ
میرزا از رَیْ کوچ بکوچ چون آفتاب که بقطعِ درجاتِ ارتفاع از 3
مطالعِ افق روی باستوا آورد متوجّهِ تبریز گشت (30 b) و شاهزادگانِ
نامدار بایسنغر میرزا و جوکی میرزا و امرا و ارکانِ دولت و حکّامِ ممالك
در ظلِّ رایتِ جهان حمایتش چون انجم و کواکب روی بدانجانب آورده 6
بی جنگ و ستیز و فتنه و خونریز بخطّهٔ تبریز نزولِ اجلال فرمود ،
چون اصفهان بیك مشاهدهٔ این حال نمود بی امهال و اهمال [1] بجانبِ
اسکندر میرزا توجّه نمود و حضرتِ خاقانی ابراهیم جاکو را برسمِ 9
ایلغار بر اثرِ او روانه ساخت و آن ایلغار در اُوهٔ [2] موش باصفهان
بیك رسید و او سیاهی [3] و احمال و اثقال را بدیشان گذاشته بتعجیل راند و
در بالای آمد باسکندر بیك التحاق یافت ، پیش از رسیدنِ او بماردین 12
خزینهٔ یوسف بیكْ بتصرّفِ اسکندر میرزا در آمده بود و عثمان بیك
پیش از اتّصالِ اصفهان بیك و اسکندر میرزا بمهرفر [4] آمد ، فرزندِ
ارجمندِ خود را با پانصد سوار بدرگاهِ عالم پناهِ حضرتِ خاقانی روانه 15
ساخته بود ، علی بیك در طیِّ آن مسافت بسلطان ابراهیم جاکو رسید و

---

[1] N: بی هال هال

[2] N: آوه . Eserin diğer yerlerinde de öyle. Bu söz türkçe ova kelimesi olmalıdır.

[3] N: سیای

[4] N: بمهرمر

بإتّفاق بساحلِ قرا کردونکر[1] بمعسکرِ همایون رسیدند و دران یورت
شاهرخ میرزا را داعیهٔ معاودت شد، علی بیك بمسامعِ علیّه معروض
3 داشت که اسکندر بیك و اصفهان بیك اتّفاق نموده اند و امراء
قرا قوینلو بر سلطنتِ اسکندر میرزا اجماع نموده اند و توجّه بدین
صوب دارند بعد از چند روز از بدلیس خبر رسید که قرا قوینلو
6 آمدند، پس شاه رخ میرزا جمعی را از نوکرانِ علی < بیك > بقراولی
نصب فرموده رایتِ جهان حمایتِ گیتی ستانی بجانبِ ارجیش بعزمِ دفع و
قمعِ قرا قوینلو توجّه فرمود، پس از قراول خبرِ وصولِ قرا قوینلو
9 بدان حدود محقّق گشت (31 a) که از اخلاط گذشته به بولانوخِ
دیگر[2] نزول کرد، شاهرخ میرزا به یراقِ حرب از قصاتوره[3] و غیره
امر فرمود و کوچ کرده از گنبدِ امیر سلمان[4] گذشته و <از> آبِ
12 ألشکرد عبور نموده بباليخلو کول[5] پشتِ لشکر محکم گردانید، دران

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] Yani Bulanık; Ahlat'ın kuzeyinde bugün Muş vilâyetine bağlı bir kaza merkezi. Metinden, bir de asıl Bulanık'ın varlığı anlaşılıyor ise de bunun neresi olduğu bilinemedi.

[3] Farsça sözlüklerde görülemedi. Bu kelime, türkçe'de kısa kılıç anlamına gelen kasatura ile aynı olsa gerektir (Şemseddin Sami, Ḳamūs-i Türkī, İstanbul, 1317, s. 1071).

[4] N: سلمان. Bugün Süleyman kümbet adlı köy olup (Köylerimiz, s. 681), Patnos'un kuzeyinde bulunmaktadır (Malazgird, 1: 200.000 –eski harfler ile–). Ḥāfiz-i Ābrū'da (Zubdat al-tavāriḫ, Fatih ktp., nr. 4371, yap. 568 b), aynı sefer dolayısıyla burası "Emîr Süleyman" olarak zikrediliyor.

[5] N: بالیخلو کوك. Burası Karaköse'nin güney doğusundaki Balık göl olsa gerektir.

یورت عثمان بیك نیز بمعسکر همایون نزول فرمود ، پس از حوالی ألشکرد عبور کرده و از دامن اله داغ گذشته بآغه دوه [1] نزول کرد از طرفین میمنه و میسره ترتیب یافت ، منقلای شاهرخ میرزا بایسنغر میرزا <و> شاه ملك بیك و شیخ لقمان برلاس <و در> میمنه‌اش پسر نامدار او ابراهیم سلطان که والی شیراز بود و ابن عم او رستم میرزا که والی اصفهان بود و سلطان ابراهیم جاکوکه از امراء عظام و والی شبرغان بود و در میسره‌اش امیر فیروز شاه و عثمان بیك و در میمنه اسکندر میرزا پیر مهاد سعدلو با توابع و در میسره اصفهان بیك و بیرام بیك و پسرش شهسوار بیك و سُرقان و قرقان الپاوت ، پس برین ترتیب لشکر حضرت خاقانی بیرون از حد شمار از فرزندان نامدار و امراء کامگار و پیاده و سوار چون بحری زخار

نظم

زخاور چو خورشید سر بر زده   سنان بر رگ ابر نشتر زده
ز نصرٌ من الله اورا لوا   ز فتحٌ قریبٌ ورا منقلا
ز بانگ نفیرش عدورا زدور   نماینده اهوال یوم النشور
زکوسش [2] بگوش عدو نفخ صور   برون کرده سرها ز خوف از قبور
چو سد سکندر کشیدند صف   دلیران چو شیران دشت نجف

[1] Ağa deve, Karaköse'nin güney doğusunda, Hamur ile Taşlıçay arasında iki köydür. Biri Yukarı Ağadeve, öbürü Aşağı Ağadeve'dir (Malazgird, 1:200.000 –eski harfler ile–). Bu köyler bugün de mevcuttur (Köylerimiz, s. 13). Timurlu müverrih Ḥāfız-i Ābrū (aynı eser, yap. 569a), savaşın Altun Yahşi (التون يخشى) adlı yerde yapıldığını yazar.

[2] N: كوشش

جوانانِ جنگی چو شیرِ دمان بمیدانِ مردی همه رستمان
(31 b) سکندر دگر صف از آهن به‌بست که بروی اعادی نیابند دست
3 زنیزه یکی بیشه درهم تنید درآن بیشه‌مردان چوشیران غنید
که تا آن درختان بهنگامِ کار چو میوه سرِ دشمن آرد ببار

پیش از جنگِ سلطانی میمنهٔ اسکندر میرزا برمیسرهٔ خاقانِ سعید
6 تاخت آورده گرد و غبارِ فتنه و آشوب برهوا کردند آتشِ حرب
فروزان و خاشاكِ ابدان بدان سوزان شد، اسکندر میرزا تیغِ آبدار را
چون نهنگِ بحرِ زخّار دران[1] دریا بجولان آورده جوی خون از هر جانبی
9 چون رودِ أرَسْ روان ساخت، میسرهٔ حضرتِ خاقان را که بنیروی
جلادتِ امیر فیروزشاه‌اختصاص داشت چون دلِ عاشقان و زلفِ معشوقان
پریشان گردانید، آنروز چون شبِ هجران و ایّامِ فراق بر چغتای
12 سیاه و تباه گشت و شاهرخ میرزا را ازین غوغا دلِ مبارك ازجای
رفت، دستِ دعا بسوی سماو روی تضرّع بر زمینِ خشوع آورده
بتأییدِ آسمانی قوی دل گشته شهزادگانِ نامدارو امراء نصرت شعار و
15 سردارانِ هر دیارو بهادرانِ روزگار را بفتح امیدوار گردانید،
روزِ دیگر چون سلطانِ خاور چادرِ سیاه را از سر خاکیان کشیده
رایتِ نورپاش را از افقِ مشرق برافراختن وعرصهٔ خاك را از خاشاكِ
18 ظلمت پرداختن گرفت و بتیغ زدن انوار لشکرِ جرّارِ شب‌را بعدم
رهنمائی مینمود، حضرتِ خاقانی لوای اُبّهَت و جلال بعزمِ قتال
برافراشت، صفوف بترتیبِ هوای موصوف مرتّب گشت، اسکندر

---

[1] N: دران دران دریا . Bununla beraber fazla görülen bu birinci دران kelimesi belki درآن idi.

میرزا نیز در مقابل (32 a) بهمان ترتیب قرار گرفت ، صرصرِ قهرورِ
هیاهوی شیر مردان کرهٔ خاك را از جای بر کند بحارِ سینهٔ کرهٔ
زمهریر از بُخارِ سینهٔ کینه گذارانِ میدانِ انتقام چون کرهٔ نار
گشت ٭ میمنهٔ شاهرخ میرزا ابراهیم سلطان و رستم میرزا و ابراهیم
جاکو بر میسرهٔ اسکندر که اصفهان بیك و بیرام بیك و شهسوار بیك و
سرُقان و قرقانِ الپاوت بودند حمله آوردند و از طرفین بمبارزت مبادرت
نموده جنگی عظیم کردند ، میسرهٔ اسکندر میرزا مغلوب و شکسته
گشت ، چون اسکندر میرزا میسرهٔ خود را پریشان یافت نیروی غضب
از و در ضربان آمد و نائرهٔ قلبش فروزان گشت بر قلبِ شاهرخ
میرزا که پیلانِ [1] دمان و پیادگانِ کماندار پیشِ آن صفّ بسته بودند
روی آورد و در منقلای میرزا بایسنغر و امیر شاه ملك و شیخ لقمان
بودند [2] شکست بر منقلای افتاد ، خلقی بسیاررا اسیر و دستگیر کرد
بسی از پیادگان [3] بر نیزهای ایشان سوار < گشته > و بسیاری از
سواران بر خاكِ هلاك افتاده < و بعضی از آنها > به بند استوار
شدند ، بر پیلان نیز دست یافت و جراحتها رسانید ، سمندِ میدان نورد
تا بعقبِ منقلایِ شاهرخ میرزا تا بجائی که زنان ایستاده بودند راندند و
بسیاری‌را اسیر کردند ، چون شاهرخ میرزا این حال مشاهده کرد
از تیبِ خود منقلای‌را قوی تر ساخت و اسکندر میرزا مغلوب گشت

نظم

سکندر گرچه بود از سر فرازان   مثَلْ گشته بعالم صولتِ او
دران شطرنج چون رخ ترك تازی   نمود اما چو آمد نکبتِ او
(32 b) بعرصه چون ز شهرخ بود غافل   سکندر خورد اسبِ دولتِ او

---

[1] N: بر پیلان

[2] N: بود

[3] N: پیادکان که

وعثمان بیك در میسره دست‌بردها نمود که بر میمنهٔ اسکندر میرزا
تاخت و مهاد بیكِ سعدلو در دستِ دوره بیك اوغلی که منقلایِ عثمان
3 بیك بود گرفتار گشت و پیر غیب نام پسرِ او بدستِ علی بیك
< که > پدرِ صاحب قران [1] بود پای بند < و > اسیر شد و پیر
اویس برادرش نیز مقیّد گشت و بسیاری از امراء قرا قوینلو روی
6 بگریز نهادند و حضرتِ صاحب قران [2] <در> محلّ الحاق عثمان بیك را
رخصتِ انصراف داد و علی بیك را بأمارتِ تبریز نصب فرمود و راياتِ
جهان پناه به معاودت منصرف گردانید.

---

[1] Yani Uzun Hasan Beg. Eserde Hasan Beg'e bu lakab verilmekte olup, ileride ondan daima bu lakabı ile bahsedilecektir.

[2] Asıl nüshada bu lakab herhalde: حضرت خاقان سعید idi.

ذکرِ معاودتِ حضرتِ خاقانِ سعید شاهرخ میرزا بخراسان

بعد از فراغ از حرب و فرارِ اسکندر حضرتِ خاقانِ سعید ایالتِ 3
آذربایجان را به علی بیك پدرِ صاحب قران تفویض فرمود و عثمان بیك
را مقضی المرام و دوست کام بغنائمِ بیشمار بدار الامارتِ خود
اجازتِ انصراف داد و رایتِ جهان حمایتِ خود را بجانبِ خراسان 6
بر افراشت و علی بیك چند روزی در تبریز قرار یافت و چون در تبریز
بواسطهٔ عبورِ لشکرِ گرانی و پریشانی بود و تبریزیان میل بجانبِ قرا قوینلو
داشتند و اصفهان بیكِ قرا یوسف را داعیهٔ قائم مقامیٔ پدر و 9
برادر بود و بدین عزم لشکر بجانبِ تبریز کشید ، علی بیك
مقتضیٔ فرمودهٔ «اَلْفِرَارُ مِمَّا لا یُطَاق مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِین»
را کاربند گشته بعزمِ زمین بوسِ پدرِ بزرگوار متوجهِ دیار بکر 12
گردید در قرقون دره [1] کردان پیش آمدند با ایشان قتال و جدال درهم
پیوستند جنگی مردانه کرد و بسلامت (33 a) گذشت و بوصولِ [2] درگاهِ
سلطنت پناهِ پدرِ بزرگوار سرافراز گشت ، پس بأعرابِ عُنَیْن [3] 15
تاخت و غارتِ عظیم کرد از جمله هفت هزار شتر [4] گرفت و لشکرِ پدرِ
بزرگوار را معمور ساخت .

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] N: وبصول

[3] Bu ʿArab boyu hakkında 66. sayfadaki 2 numaralı haşiyeye bk.

[4] N: سعر

ذکرِ تسخیرِ عثمان بیك ولایتِ ارمن و قسمت بر اقارب

3 چون امیرِ نامدار از قرا قوینلو فائزاً غانماً بمحلِّ ایالتِ خود عائد شد لشکری بی کران جمع آورده ماردین را بحوزهٔ تصرّف محاصره کشید و غلّه[1] خورانید و قری و مواضع را در عرضهٔ خرابی انداخت و

6 از آنجا باز بأرزنجان رفت و بهمین دستور خرابی کرد و درحوالیٔ ارزنجان سلطانِ طربزون بمعسکرِ او التحاق یافت و به امداد و اسعادِ او در تدبیرِ فتحِ قلعه منجنیق و عرّاده و قرابُغْرا رسانید و از منجنیق سنگ

9 انداختند و غلّه خورانیدند و یعقوب بیك از کماخ بملازمتِ پدرِ نامدار پیوست و قرا حصار ضمیمهٔ سیورغالِ او گشت و ترجانات ببرادر زادهٔ عثمان بیك موسی بیك نام برسمِ سیورغال مخصوص شد و آق شهر

12 بإیناق حسن و بایبرت ببرادر زاده اش قُتْلُو بیك ارزانی داشت و خود معاودت نموده بدیار بکر قشلامیشی کرد.

---

[1] N: قله

ذکرِ غارت کردنِ امیرِ نامور یغمور دُکُر را

دران وقت که امیرِ مشار الیه بأرزنجان نزولِ اجلال داشت یغمور
دُکُر <که> پیشتر امیرِ رُها را ازو گرفته بود و او بموصل رفته
متشبّث بإمدادِ قراقوینلو گشته درمقامِ انتقام راسخ از هر جانب بجمعِ
رجال اشتغال داشت و پنج هزار خانه فراهم آورده و خانهٔ خودرا
بخاتونیه[1] و منکول[2] محکم ساخته و برُها تاخته و آن ولایت را در معرضِ
نهب و غارت (33 b) انداخته بود. امیرِ نامدار را در شمیساط[3] این خبر
بمسامعِ جلال رسید بحوالئ ارغنی رفت و لشکرِ خود را جمع کرده و
بإحضارِ نور علی بیك که در رها بود بمقامِ رأس العین، ایلچی
فرستاد و اشارت فرمود و راياتِ نصرت شعار بجانبِ رأس العین برافراشت
در وقتِ نزول < نور > علی بیك بشرفِ وصول التحاق یافت و
بإتّفاق بر یغمور تاختند و اورا بإنهزام و لشکرِ اورا بإنعدام رسانیدند
غنائم و اموالِ بسیار بدست آورده خانهٔ اورا در حیطهٔ تصرّف کشیدند
بازچون بادِ نوبهاری بر جبال و صحاری وزیدن و از تفِ آفتابِ حمل سبزه و
ریاحین دمیدن گرفت، امیرِ نامدار لشکرِ جرّار بجانبِ ماردین کشید و
باز مزروعات آن ولایت را خورانید و به ییلاق توجّه فرمود و اکراد را
لعصیانهم فی الاوامر والنواهی غارت کرده میل بجانبِ ارزنجان فرمود و
آن شهر را در محاصره انداخت، یار علی بیك نوادهٔ امیر طهرتن که
والئ شهر بود بإصفهان بیكِ قرا یوسف متوسّل گشته اورا بإمدادِ خود

---

[1] Hatuniye, Nuseybin'in güneyinde Sincar'ın batısında bulunmaktadır.

[2] Bu ad her halde Hatuniye gölünü ifade etse gerek (bk. Kiepert, Syrien und Mesopotamien).

[3] Bununla Urfa'nın kuzeyinde, Fırat kıyısındaki Sumaysāṭ'ın kasdolunduğu anlaşılıyor (ayrıca bk. 140. sayfa, str. 7 ve haşiye 2).

بوعدهٔ آنکه شهر را تسلیمِ او خواهد نمود طلب داشت و اصفهان بیك
بدان امید لشکر بدان نواحی کشید و عثمان بیك بدو فرسخیٔ شهر لشکر
3 بگردنِ کماخ[1] مستحکم ساخته نزول فرمود، چون اصفهان بیك
بأرزنجان رسـید یار علی از مقتضیٔ وعده تجاوز نمود و اصفهان بیك
از آمدن پشیمان گشته سرگشته و حیران ماند نه بر شهر دستِ تصرّف و
6 تسخیر توانست یافت و نه روی بمقابله و مقاتلهٔ عثمان بیك می توانست
آورد اصفهان بیك[2] هیچ مخلصی جز معاودت ندید، برجعتِ قهقهری
روی بآذربایجان (34 a) آورد و عثمان بیك از عقبِ او رفت و از مردمِ
9 او بسیاری در قیدِ اسار آورده باز بمحاصره عائد گشت و چون
طلیعهٔ زمستان از پایهٔ سریرِ سلطانِ زمهریر روی بدیارِ سردسیر و
گرم سیر آورد اغرق و خانهٔ خود را با فرزندِ بزرگوار علی
12 بیك همراه کرده بدیاربکر روانه ساخت و دران زمستان درانجا
اقامت کرده بوظائفِ تسخیر قیام نمود شهر را در حیطهٔ تصرّف کشید و
تا اوّلِ بهار قیشلامیشی دران شهر نمود، چون در بهار ابرِ آذار درکنارِ
15 جویبار و دامنِ کوهسار بجلوه گری در آمده و مرغانِ خوش الحان از
اطرافِ بستان و گلستان بنغمه سرایی در آمدند

نظم

18 بر آسود و آسود ازو مرزوبوم چوسقفِ فلك گشته ذات النجوم
درِ لطف و احسان گشادن گرفت دل بَدْرَه[3] را بازدادن گرفت

و چون فرزندِ او علی بیك را هیچ اولکا نبود رُها را بدوارزانی داشت و
21 امیر علی بیك خانه و الوسِ خود را ببالا آورد و عثمان بیك بدیشان
متوجّه شد و ببلدهٔ آمد توجّه نمودند.

---

[1] Burada ünlü Kemah boğazı söz konusudur.
[2] N: وعثمان [3] N: برده

ذکرِ محاصره و تسخیرِ چمشکزك و تسخیرِ قلاعِ آن طرف

قبل ازان در چمشکزك پیر حسین بیك حاکم بود و شیخ حسن که
3 برادرِ کوچك بود با او نفاق ورزید و با پیر عمر که والیٔ ارزنجان بود
طریقِ مخالصت و وفاق پیش گرفت و مالِ بسیار از پیر عمر بیك بر ذمّتِ
خود لازم داشته میفرستاد و برادرِ خود را مقیّد گردانید، چون این
6 صورت بر امیر عثمان بیك ظاهر شد خواست که چمشکزك را از تصرّفِ
او بیرون آورد و چون او با پیر عمر بیك که <از> دشمنانِ عثمان بیك
بود طریقِ (34 b) وداد و اخلاص می سپرده بطریقِ انتقام با او قیام
9 نماید از آمد رایاتِ مملکت ستانی بمحاصرهٔ چمشکزك و بعضی از قلاعِ
آن طرف بر افراشت و چون بمحاصره مشغول شد فرامرز نام که میرِ
دیوانِ حسین بیك بود و از تطاولِ شیخ حسن بیك متألّم و متأسّف
12 می بودند دستِ اعتصام بدامنِ عثمان بیك زدند و شهر بحوزهٔ تصرّفِ
امیرِ نامدار در آمد و بنور علی بیك اختصاص یافت و عواطفِ بی دریغ
در بارهٔ نور علی روز بروز در تزاید بود و او را از فرزندان عزیزتر
15 میداشت ازان جهت که برادرزاده بود و در راستی و یك جهتی و
خدمتگاری بنوعی سلوك می سپرد که مزیدی بران متصوّر نبود و
عثمان بیك بعضی ازان قلاع در تحتِ تصرّف آورد و بعضی را به محاصرهٔ
18 لشکریان مقیّد و محصور گردانید و شیخ حسن بیك در کوهستانِ سعاق
داغی[1] و مُنْزُر[2] و سیطرور[3] پریشان و سر گردان[4] میگشت و این

---

[1] Malatya'nın doğusunda Şakşak dağları var ise de (Dersim, 1:200.000 –eski harfler ile–) bununla burasının kasdedildiği bilinemiyor.

[2] Tunçelindeki (eski Dersim) ünlü Munzur dağı.

[3] Mevkii tesbit edilemedi. [4] N: سرکران

مُنْزور كوهى است در غايتِ بلندى و مناعت در ما بينِ ارزنجان و
چمشكزك و چون اميرِ نامدار از تسخير و فتحِ آن بپرداخت باز بأرزنجان
رفت و چندگاهى نفسِ مبارك را دران خطّه استراحت داد و از آنجا به 3
ييلاقاتِ اُروم سراىِ ياصّى چمن كه بر بالاى ارزنجان بشمال واقع
است[1] نزول فرمود.

---

[1] Metinde de ifade edildiği gibi, Urum Saray Erzincan'ın kuzeyinde bir köy olup, şimdiki adı Mecidiye'dir. Bu köyde Akkoyunlular'a ait bir vakıf vardır. Bu vakfın Tur Ali Beg'e ait olduğu rivayet ediliyor (Ali Kemalî, Erzincan, İstanbul, 1937, s. 245). Yassı Çimen'e gelince, Urum Saray'ın bulunduğu bu dağ da Selçuklu Sultanı Alaeddin Keykubat, Celâled-din Ḫʷarizmşah'ı yenmişti (10 Ağustos 1230).

ذکرِ معاودتِ اسکندر میرزا با آذربایجان

چون اسکندر میرزا بعد از انهزام بأر بیل[1] و موصل و کرکوك و طَوُق
روی آورد و دران دیار بإضطرار می گذرانید و اصفهان بیك را در 3
آذربایجان روز بروز رایتِ سلطنت بلندتر میدید بجانبِ تبریز توجّه
(35 a) نمود و تبریز و النجق و قلاع که بتصرّفِ اصفهان بیك در آمده بود
انتزاع نمود و بإخراجِ او از آذربایجان مشغول شد ، اصفهان بیك فرار 6
نموده بآونیك و ارزن الروم[2] رفت و عثمان بیك بضبطِ ارزنجان و
چمشکزك و بایبرت و ترجانات و قلاع و رباع که فتح نموده بود قیام نمود و
آن ولایت را بأعوان و انصار قسمت نمود، بدیاربکر رفت و قشلامیشی 9
فرمود و باز اوّلِ بهار غلاّت و مزروعاتِ ماردین را خورانید و بجانبِ
اکرادِ سلیمانی و زرقی لوای تسخیر برافراشت و از قلاعِ ایشان
مفارقتین[3] و ترجیل[4] را باهشت قلعه که تابع بودند و سه هزار خانه[5] در 12
حیطهٔ تصرّف آورده بایزید بیك پسرِ خود را دران حدود بأیالت
گذاشت ، درین ولا چون شیخ حسن را حبلِ رجا از جانبِ عثمان بیك
منقطع شده بود و قلاع از تصرّفِ او منقلع شده روی بدولتِ اسکندر 15

---

[1] N: باردبیل

[2] N: اورون روم

[3] Yani Meyyāfāriḳīn, bugünkü Silvan.

[4] Meyyāfāriḳīn'in batı ve kuzey batısındaki yörenin adı olup, Tercil kalesi Meyyāfāriḳi'nin batısındaki Hazro köyünün yanındadır (burası hakkında Şeref Han, s. 327; Konyar, III, s. 332-335).

[5] N: خانه که

میرزا آورد و در سلك ملازمان خود را منخرط ساخت و دران وقت
اسکندر میرزا بسُکمانا باد[1] نزول داشت و امراء بدلیس و اخلاط و وان و
3 وسطان ببهانهٔ آنکه بعثمان بیك توجّه نموده بخویشتن دعوت می کرد شیخ حسن
بیك را وسیلهٔ قبول دعوت ساخت و بدان امر چنان باز نمود که شیخ
حسن بیك کُردست و آن اقوام ایشانراست وظیفه آنکه بدیاربکر
6 در آییم و محلّ ایالت اورا از تصرّف عثمان بیك بیرون آریم و ازان
مقام کوچ کرده بآله داغ توجّه نمود و ازانجا بألشکرد، و امراء مذکوره
دران مقام پیش از وصول پیغام باُلوس اسکندر میرزا می پیوستند و
9 لشکریان ایشان متعاقب می رسیدند ، پس از آنجا کوچ کرده باوحولش[2]
(35 b) نزول کرد و دران مقام لشکر امرا اجتماع یافتند و از انجا به
ییلاق مینکول[3] نزول کردند و آن شکارگاهی عظیم است و درمیان
12 ولایت آق قوینلو و قرا قوینلو واقع است و چون دران حوالی هیچ
معموره نیست شکاری بسیار از گاو کوهی و گور و آهو و سباع و
وحوش دران ییلاق می باشند ، اسکندر میرزا دران مقام شکاری عظیم
15 انداخت و دران شکار امراء بدلیس و اخلاط و وان و وسطان را دستگیر
ساخت .

---

[1] İran'da Hoy şehrinin batısında, Türk sınırına yakın bir yerde olup, Hoy'a bir veya iki konak mesafede idi. Adı kurucusu olan Ahlat şahlarından Sökmen al-Ḳūṭbī'den gelmektedir. Burası XVI. yüzyılda bir köy idi (Feridun Bey, I, s. 404, 587, 596). Sökmen ābād'a türkçe Sökmen ovası da deniliyordu (gösterilen yer).

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] Bingöl

صفتِ بعضی از غرائبِ آندیار

اوّل آنکه دران ییلاق بمابینِ ارزن الروم و پاسین بوینیست[1] که آنرا
دوه بوینی[2] گویند بآلجه داغ می‌پیوندد و آلجه داغ[3] طولاً و عرضاً دو فرسخ
زیاده نیست منبع و سرچشمهٔ آبِ عظیم که بسه دریا انصباب و اتّصال دارد
یکی آبِ ارس که از شرقیٔ آن کوه که[4] <از> علك[5] و پاسین و سُرْمه‌لو[6]
< گذشته بدریای خزر > میریزد و دیگر آبِ فرات که از طرفِ
غربیٔ آن کوه که از ارزن الروم و ارزنجان و کماخ و تارو فر[7] و غلّه زارِ[8] (؟)
عانه و حدیثه و حلّه و جزایر[9] گذشته بدجله می‌ریزد و ببصره میرود و
ببحرِ عمّان می‌پیوندد و از جانبِ شمالیٔ آن کوه دو آب یکی طُرْطوم
نام و یکی اولتی[10] نام بر میخیزد و بآبِ چورق[11] آمیخته میگردد و بقرادنگز

---

[1] N: بونیست. Türkçe boyun.

[2] N: دوه بونی. Deve boynu, bugün de adını muhafaza etmekte olup, söylendiği gibi, Erzurum ile Hasan kalesi (Pasin) arasında bulunmaktadır. Deve boynu türkçe coğrafya deyimlerindendir (İ. A., Erzurum, IV, s. 341; Deve boynu tabiri için, İ. A., III, s. 558).

[3] Alacadağ, bugünkü Palandöken dağı olsa gerektir.

[4] N: دوکوه

[5] Bu şekilde bir yer adına rastgelinemedi; Avnik olabilir mi?

[6] Sürmelü = Sürmelü çukur, Gökçe göl (eserimizde Gökçe teñiz) ün güneyinde olup, ermenice Sürpmari'den gelmektedir.

[7] Aynen böyle, neresi olduğu ve ya hangi kelimenin bozuk bir şekli idiği anlaşılamadı.

[8] N: قبله زار

[9] Burası için 14. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.

[10] N: اولی. Gerçekten Çoruh'a dökülen çaylardan birisi Tortum, ötekisi Oltu çayıdır.

[11] N: حورق

F. 7

می‌ریزد بنابرین آن کوه را نافِ عالم گویند، چون اسکندر میرزا
امرای کرد را مقیّد ساخت از یورشِ دیار بکر عنان منصرف داشته ببدلیس
3 متوجّه شد و شمس الدین بیك را که حاکمِ بدلیس و اخلاط بود و
بیست و یك قلعه از توابع بدلیس و صحرای موش بدو متعلّق بود و
اسکندر میرزا را داماد، بسرِ قلعهٔ بدلیس آورد و بأهلِ قلعه نمود
6 تا قلعه را از دستِ ایشان بیرون آورد، امیر مهادِ (36 a) رسکی[1]
با جماعتِ رسکیان که بمردی و شجاعت مشهورِ زمان بودند به محافظتِ
قلعه قیام نمودند < اسکندر میرزا > پسرِ امیر مهاد را با امیر شمس‌الدین
9 همراه کرده بدرِ قلعه فرستاد تا قلعه بسپارند امیر مهاد قبول نکرد و
از غایتِ مردی و مردانگی پسر را بدستِ دشمن گذاشت و قلعه را از برای
ولی نعمتِ خود نگاه داشت اینچنین مردمِ حقّ شناس را سفید رویی و
12 نیك نامی درمیان مردم می‌ماند، چون اسکندر میرزا را تسخیرِ قلعه
میسّر نشد جمعی را از نوکرانِ امیرِ مذکور در پای قلعه بقتل آمدند و
اورا بسرِ اخلاط آورد و در اخلاط نیز جوانانِ نیك نام از جماعتِ
15 مذکوره بودند که بمحافظتِ آنجا قیام نمودند و وظیفهٔ مردی و حقّ شناسی
بجای می‌آوردند، چون امیر را بپای قلعه رسانیدند و اورا بأهلِ قلعه بطریقِ
معهود عرض کردند امیر میان بندِ خود را گشود و بست و مقصود
18 ازان اشارت بحفظِ قلعه بود آن جوانانِ دانا برحسبِ اشارت در محافظت
کوشیدند اسکندر میرزا چون برین معنی اطّلاع یافت امیرِ مذکور را بدرجهٔ
شهادت رسانید و چون آن قلعه نیز در غایتِ احکام بود و از تسخیر
21 عجز حاصل، جمعی را به محاصره گذاشت و باز ببدلیس معاودت نمود و

---

[1] Bitlis bölgesine hâkim olan Kürd boyunun adı روزکی yahut روژکی = Rūzagī (Rūjagī) dir (Şeref Han, s. 467-468).

بمحاصره مشغول گشت و دران مقام طوبی بزرگ ساخت و بیراق
تسخیر اقدام نمود و درین مقام شیخ حسن بیك بنابرانکه از اسکندر بیك
3 مأیوس شد و دانست که او < از > یورش دیاربکر متقاعدست فرار
نموده بدولت شاه بیك حاکم اگیل پیوست و هفت قلعه دران حوالی
تابع او بودند و دولت‌شاه مذکور را با امیر عثمان بیك طریق موالات و
6 مصادقت درمیان (36 b) بود بنابران برعلی بیك چنان نمود که شیخ
حسن بیك در جوار منست ملتمس آنکه امیر نورعلی بیك به محاصرهٔ قلاع
شیخ حسن بیك که آن قلعه‌کیرس و ریادست [1] مشغولست اورا از محاصره
9 بازدارند و از آنجا بکوچانند آن قلعه را تسلیم ملازمان نمائیم و آنحضرت
زر و اسب و شتر و بهائم به شیخ حسن بیك انعام فرماید ، پس
علی بیك التماس را درمحلّ قبول آورده بپای قلعه رفت و نور علی
12 بیك را طوعاً و کرهاً ازمحاصره باز داشت و اورا کوچانید و قلاع
بعلی بیك متعلّق شد و درعوض مبلغی کثیر از زر نقد و طلاو جنس و
بهائم و دوابّ انعام فرمود و دولتشاه بیك از مردم خود جمعی‌را
15 بشیخ حسن بیك همراه کرده او را از اعراب گذرانید و از انجا بروم متوجّه
شد ، بعد ازان عثمان بیك بقلاع دیاربکر رفت.

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

۱۰

ذکرِ منازعتِ فرزندانِ امیرِ نامدار عثمان بیك با یکدیگر

دران خریف فرزندانِ او هابیل بیك و محمد بیك و مراد بیك و
3 محمود بیك از فرات عبور کرده بولایتِ شام درآمدند و بهسنی[1] وکوك‌صو
وحصن منصور[2] را غارت کردند و علی بیك بر سرِ ایشان رفت و اموالِ
منهوبه را از ایشان انتزاع نموده بخداوندان باز گردانید و برادرانش
6 بپدرِ بزرگوار شکایت رسانیدند عثمان بیك از علی بیك رنجیده و پیغامِ
عتاب آمیز فرستاد و علی بیك در جواب چنان باز نمود که چون رُها
بولایتِ شام پیوسته و ایالتِ انجا بمن تفویض فرمود<ید> اگر لشکرِ
9 مصر و شام تعرّض نمایند اگر بمقابله و مقاتله قیام نمایم سر در معرضِ
تلف خواهد بود و اگر فرار نمایم کسرِ ناموس است ناچار مدارا
می‌باید کرد ، عثمان بیك دیگر باره (37 a) بدو پیغام کرد که ترا
12 خوف و مهابتِ شامیان در دل کار آمده اگر رُها را رها میکنی من
آن را نگاه می‌توانم داشت ، پس علی بیك رُها را باز گذاشت و بیرون
رفت و عثمان بیك ایالتِ آنجا بهابیل بیك تفویض فرمود و او متعهّدِ
15 محافظتِ آن حدود گشت .

---

1 سهمی
2 N: خصن موصل

ذکرِ محاصرهٔ قلعهٔ خرپرت

چون علی بیك از رُها بملازمتِ پدر اتّصال یافت و او را با یعقوب
بیك که برادرِ مادری بود از دیگر برادران نسبتِ وداد و اتّحاد قوی بود 3
داعیهٔ التماسِ آمد داشت و آن شهر بإسکندر بیك ولدِ ابراهیم بیك
اختصاص داشت بإمدادِ اتّفاقِ برادرِ مشارالیه از پدر آنرا التماس
نمود چون این صورت را بطریقِ پیغام بعثمان بیك معروض داشتند 6
امیرِ نامدار را نائرهٔ قهر اشتعال یافت و خشم انگیزانه جواب داد که
آمد را بمن تعلّقی نیست حضرتِ صاحب قرانِ امیر تیمور آنرا برسمِ
جلدو[1] به برادرِ ایشان اقطاع فرمود اکنون ازانِ ولدِ او اسکندرست، 9
برادران ازین جواب خشمناك شدند و در روزِ جمعه میان بندهای
سیاه بر سر بستند و بجامع رفتند، چون پدر را نظر برایشان افتاد
صرصرِ قهر و صاعقهٔ غضب در هوای محبّتِ فرزندِ مرحوم و 12
عطوفت با فرزندِ او اسکندر بیك در وزیدن آمد فرمود که شما را
بعد از من سیاه چه کار آید بعد از من شما را خاك بسر خواهد بود و بر
اخراج از حدودِ قلم رو اشارت فرمود، یعقوب بیك چند روزی 15
پنهان شد و علی بیك با امرا و نوکرانِ خود بعزمِ روم روی براه نهاد
چون بحوالیٔ خرپرت رسید اورا از روم رفتن بطریقِ نصح و ارشاد
منع کردند (37 b) وچنان گفتند که بی ادبی با چنان پدری کردی و 18
سیاه بر سربستی اگر بر تو قهر کرده هیچ باکی نیست در خدمتِ پدر
بودن و اوجاقِ خود نگاه داشتن از روم رفتن و دولت از ایشان خواستن

[1] N: جلدوك

اولیست.... [1] درفکرِ آن می باید بودن که خرپرت را تسخیر کنیم ، علی بیك ملتمسِ امرا و نوکران قبول کرد و به محاصرهٔ خرپرت مشغول
3 شد و بپدرِ بزرگوار عرضه داشت کرد و صورتِ حال باز نمود عثمان بیك ازان خبر شادمان گشت و نور علی بیك و یار علی بیك و قلیج اصلان بیك را که برادر زادگانِ او بودند با شیخ محمد اوغلی که امیرِ گُلْجوك [2]
6 بود و دولتشاه بیكِ کُرد را بإمدادِ علی بیك فرستاد و استمالت داد و تحسینِ بلیغ فرمود و سلیمان بیك احوالِ خود را مضیق یافت و ناصرالدینِ ذوالقدر که از قومِ او بود و صاحبِ بیست هزار خانه بود کس فرستاد و
9 بمدد طلب کرد ، ناصرالدینِ مشارالیه التماسِ اورا مبذول نداشت ، چون ازو مأیوس شد بسلطانِ مصر صورتِ حال عرضه داشت کرد وچنان باز نمود که من غلامِ شما ام و جای من نیز ازانِ شماست و از
12 خرپرت تا ملطیه که از تابعِ شماست یك روزه راهست و بغربئ خرپرت واقع است ، پس سلطان اشرف که بعد از برقوق مثلِ او پادشاهی بعدل و انصاف دران دیار پیدانشد تنگری ورمیش نام که امیرِ بزرگ و
15 از احرارِ او بود [3] با لشکرِ بسیار شش نفر مینك باشی و از امرای چهل مرده و بیست مرده و ده مرده و لشکرِ (38 a) غزّه [4] و صفد [5] و دمشق و حما و طرابلوس [6] و حلب تا سرحدِّ دیورگی از تُرك و عرب و کُرد

[1] Boşluk.

[2] Burası Elazığ'a bağlı ve Gölcük (Hazar) gölünün güney kıyısındaki Gölcük köyü olmalıdır (HGM, Erzurum, 1:500.000; Köylerimiz, s. 285).

[3] Tanrı Vermiş, gerçekte Memlûk değil, asıl adı Hüseyin olan Behisnili bir Türkmen idi.

[4] N: غزا

[5] N: صفات

[6] N: طربنوس

بمدد فرستاد تا علی بیك را از انجا بکوچانند اگر کار بکار زار عثمان
بیك انجرار یابد بمقابله و مقاتله قیام نمایند دران سال عثمان بیك در
طارموخ[1] و هویوك[2] ییلامیشی کرد و از برای قشلامیشی بدیاربکر عائد 3
گشت و در جلاّب که سه روزه راه حلب بود و بر ساحل فرات
واقع است نزول فرمود ، پس در خلال زمستان بدو خبر رسید که
لشکر مصر به حلب رسید و توجّه بدفع علی بیك نموده اند ، عثمان بیك 6
از وصول این خبر بجانب پسر پیغام فرستاد و چنان نمود که من توجّه
باتّصال او دارم و بمعاونت و تقویت و امداد رایت نصرت شعار بر
افراشته میرسم باید که پای ثبات از جای خود نلغزاند و بتأیید حق 9
جَلَّ جَلالُهُ وعَمَّ إحْسَانُهُ قوی دل باشد «إِنَّ ٱللهَ مَعَ ٱلصَّابِرِينَ»[3] و
بجمع عساکر و ترتیب و تجهیز آن مشغول گشت ، پس در اوّل بهار
از اسافل آب فرات باعالی رایت ظفر نگار بإمداد فرزند بختیار 12
بر افراشت علی بیك طرق را محفوظ گردانید تا خبر لشکر شام بقلعه
نرسد و جمعی را که از لشکر مصر خبر بقلعه می بردند در راه گرفت و
بقتل آورد و سلیمان بیك والئ خرپرت بزخم تیر جراحت یافت و 15
دران جراحت هلاك شد و اهل قلعه آن صورت میداشتند[4] تا کار
باضطرار رسید روی بتضرّع آورده به تسلیم قلعه راضی شدند ، پس
سلچوق خاتون که حرم بزرگ امیر نامدار بود نوکران سلیمان بیك را 18

[1] N: دارموخ . Bunun bir yaylak olup, Murad suyu ile Tercan ovası arasında veya Erzincan'ın güney doğusunda olduğu anlaşılıyor.

[2] Burası belki Tercan ovasında, Karasu kıyısındaki هویوق adlı yer olabilir (Erzurum, 1:200.000 –eski harflerle–).

[3] Bakara sûresi (II), 148. âyet.

[4] Aynen böyle.

استمالت داد و قلعه را استباعه نمود و امیر عثمان بیك بسیاری از انواعِ
بهائم و اجناس از اسب و استر و شتر و جبه و جوشن و اقمشه داد و (38 b)
3 علی بیك نیز بران اضافه فرمود و قلعه را بتصرّف آوردند و علی بیك بأیالت
متعیّن گشت و عثمان بیك بعد از قضاء الوَطَرْ از فرات عبور کرده
به ییلاق متوجّه شد و هابیل بیك بهمان ولایت که بإتّفاقِ برادران
6 گرفته بود لَلَه‌ٔ خود را از شهرِ رها تعیین کرده فرستاد و آن ولایت را
< در > معرضِ غارت و اسر انداخت و اُلْجه و اسیرِ بسیار گرفت
زنان و دختران کشیدند و بامورِ ناشایست دستِ تطاول دراز کردند ،
9 لشکرِ مصر چون از احوالِ خرپرت و خرابیٔ هابیل بیك خبر یافتند و
اهلِ آن ولایت بشکایت و تظلّم رفتند ، امرا صلاح چنان دیدند که
چون از خرپرت یأس حاصل شده و هابیل بیك بفتنه و فساد اتیان
12 نموده از حلب متوجّهِ رها شوند ، بعضی از امرا در زمانِ مشاورت
گفتند که بسلطان صورتِ حال باز نمائیم هرچه امرِ سلطان بدان جریان
یابد بدان اقدام نمائیم ، تنگری ورمیش گفت : چه احتیاج بدین است
15 چون سلطان مارا فرستاده که در دفعِ علی بیك بکوشیم و اگر کار
بمقابلهٔ عثمان بیك انجرار یابد بدو نیز متوجّه شویم اکنون چون خرپرت
از دست رفت و بعضی از ولایاتِ شام بغارت و فساد افتاد و رها نزدیك
18 است صلاح دران است که بإنتقام قیام نمائیم چه رها از خرپرت بما
اقربست و علی بیك و هابیل بیك هر دو فرزندانِ عثمان بیك اند ،
امرا را این صلاح اندیشی صواب نمود و توجّه نمودند .

ذکرِ توجهِ لشکرِ مصر بجانبِ رها

چون امرا و لشکریان را تدبیرِ تنگری ورمیش مستحسن افتاد متوجّهِ
رُها شدند از حلب عبور کرده به بیره که بسرِ[1] فرات و شام واقع 3
است رسیده و جسر بسته از آب عبور کردند (39 a) و باُوهٔ[2] سُرُوج که
از بلادِ قدیمه است و در مابینِ بیره و رها واقع است نزول کردند ،
جمعی را < از > اعراب از راهِ شبك[3] فرستاند و خود از راهِ زبیل[4] 6
روانه شدند ، اعراب یك روز پیش از رسیدنِ امرا و عساکر بقلعهٔ
رها رسیدند و چون هابیل بیك را سفه و بلاهت بر طبیعت غالب بود
اوّلاً زنان و فرزندانِ مسلمانانرا بفساد انداخت و نامِ سلطان و ملك الامرا 9
بر بعضی زنانِ نابکار نهاد و مردمِ جریٔ بی اعتبار را در قلعه
امین و معتمدِ خود دانست و قلعه را بی ذخیره گذاشت و غافلانه
بعیش و عشرت نشست تابحدّی که لشکری بدان گرانی بچهار فرسخی 12
شهر رسیدند و اورا ازان خبری نبود ، پس با آن اعراب جنگ کرد و
بعضی از سردارانِ ایشانرا گرفت و آن جماعت را هزیمت داد ، چون
امرا خبردار شدند کوچ کرده بدو فرسخیٔ شهر آمدند ؛ درین وقت 15
اورا محقّق < شد > که لشکرِ مصر متوجّهِ رها اند نوکرانِ
معتمد را در اندرونِ حصار بداشت و خود بیرون آمد و پشت بر رخنها که
در حصار بود داد و بدفعِ یاغی مشغول گشت ، لشکرِ مصر غلبه 18

[1] N: بشر

[2] N: بآوه

[3] Burası belki bugün Birecik'e bağlı olan Şebbük köyüdür (Köylerimiz, s. 691).

[4] Mevkii tesbit edilemedi.

کردند و او را شکستند و او بقلعه در آمد و به‌شهر محاصر گشتند ، چون
عثمان بيك ازين صورت خبر يافت از ييلاق ارزوم سرای که در اعالیء
3 ارزنجان واقع است با امرا و لشکریان ایلغار کرد و لشکر آمد نیز بدو
پیوسته بودند پس باتّفاق نور علی بیك بدو فرسخیٔ نه چومن[1]
رسیدند و متوجّه شدند ، چون لشکر مصر از آمدن عثمان بیك خبر
6 یافتند آتش حرب تند و تیز ساخته قلعه را در حیطهٔ قتال کشیدند و
سرلوق قدیم رُها که درپای قلعه بود گرفتند و قطع کردند اهل
رها در مضیق عجزو اضطرار (39 b) و حال مخمصه و اختطار
9 افتادند ، پس هابیل بیك نسبت با امراء مصر بقرع ابواب صلح
پیش آمد و امرا را بمعاهده دعوت نمود و امر به صلح قرار یافت و
عهود بأیمان مؤکّد گشت فامّا امرا با غلامان سلطان مصر ساخته
12 بودند که چون هابیل بیك از قلعه بیرون آید او را بگیرند و هابیل بیك
بی تأمل غافل از آنکه علی < بیك > بعرض پدر رسانیده بود که رها را
بامخالفت سلطان مصر نگه داشت نمیتوان کرد و او بر برادر طعنه
15 میزد و تعهّد محافظت نمود از قلعه بیرون آمد و غلامان او را گرفتند[2] و
نوکران و لشکریان او را بقتل آوردند و نهب و غارت و خرابیٔ بسیار
کردند و او را مقیّد ساخته بمصر بردند ، چون این خبر بمسامع امیر
18 نامدار رسید نور علی بیك را باچهل نفر از نوکران خود برها فرستاد
تا بدارایٔ سکّان و محافظت بقیّة السیف از نوکران هابیل بیك قیام
نماید و نور علی بیك برحسب فرموده[3] بشهر در آمد و مجروحانرا به
21 تیمارو بیمارداری امر فرمود و احوال بعثمان بیك رسانید و امیر نامدار
معاودت < نمود >[4].

[1] Mevkii tesbit edilemedi.
[2] N: کفتند
[3] N: فرمود
[4] Bu hâdise 832 (1429) yılında olmuştur. Memlûkler, eserimizde denildiği gibi, Urfa'yı korkunç bir surette yağmalamışlar,

ذکرِ لشکر کشیدنِ اسکندر بن قرا یوسف بر سرِ امیر خلیل بن امیر شیخ ابراهیمِ دربندی و ویرانیٔ شروان[1] و توجهِ عثمان بیك بأرزن الروم و آمدنِ شاهرخ میرزا بطرفِ آذربایجان

در اوائلِ سنهٔ ستّه وثلاثین و ثمانمائه امیرزاده اسکندر[2] لشکری عظیم بجانبِ شروان کشید و امیر خلیل الله از مقاومت عاجز و گریزان بود ، اکثرِ شروان از حوزهٔ اختیارِ او بیرون رفت و پایمالِ نهبِ ترکمان و دست زدهٔ ظلم و عدوان گشت و زیاده از یك سال امن و امان از شروان برخاست ، پس چون مخلصی (40 a) ازان نیافت دستِ اعتصام بإستمداد از سلاطینِ روزگار زده خالق بردی را بشاهرخ میرزا و دیگری بأمیرِ بزرگ عثمان بیك برسالت فرستاد و شرحِ احوالِ تزلزل و اختلالِ شروان معروض داشت ، چون دیار بکر نزدیك بود رسولِ عثمان بیك زودتر رسید ، امیرِ کبیر راياتِ نصرت

---

kadınlara, kızlara ve genç çocuklara tecavüzde bulunmuşlar ve çok adam öldürmüşlerdi. Bizzat Memlûk müverrihleri Memlûk ordusunun Urfa'da yaptığı işleri Hıristiyanlar'ın Müslümanlar'a yapmadıklarını, bunların Timur ordusunun Suriye'de yaptıklarından farksız olduğunu ifade etmişlerdir (Makrizī, al-Sulūk, yap. 131 b - 132 a; İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, VI, s. 644 - 648). Hâbil, Mısır'da hapiste iken 833 (1430) de tâundan ölmüştür.

[1] N: شر

[2] N: اسکندری

شعار بإمدادِ امیرِ شروانْ بجانبِ ارزن الروم و حدودِ بلادِ آذربایجان
برافراشت ، چون بحوالئ ارزن الروم نزول فرمود و از قبلِ اسکندر
پیر احمدِ دخارلو دران شهر والی بود بنزولِ راياتِ جلال کوکبِ
ایالتِ دخارلو درعقدهٔ وبال افتاد اوّلاً بمحضِ تأییدِ الٓهی یك برج
از حصار بی سببی ظاهر متناثر گشته بیکبار فرود آمد و خلقِ شهر
در اضطراب افتاده بدفعِ هجومِ لشکرِ جرّار بر رخنهٔ حصار جمع شدند و
حربی عظیم انگیخته شد، آخر الامر دخارلو<یان> سلسلهٔ عجز و زینهار
خواستن خود را بجوارِ عفو و اغماضِ امیرِ نامدار رسانیدند و قلعه و
شهر را به بندگانِ درگاه سپردند ، پس سایهٔ فضل و رأفت آن دیار را
در کنفِ حمایتِ خود کشید و امیرزاده شیخ حسن بیك که از صلبِ
طاهرِ امیر بود بداروغگئ شهر متعیّن گشت و درینولا مهتر بایزید را
با ایلچئ امیر خلیل بپایهٔ سریرِ خلافت مصیرِ شاهرخ میرزا از راهِ
گرجستان و دریا بارِ گیلان روانه ساخت و خالق بردی نیز پیش ازیشان
رسیده بود و صورتِ حال معروض داشته ، چون مهتر بایزید خبرِ
فتحِ ارزن الروم و غارتِ بعضی از ولایاتِ آذربایجان و توجّهِ عثمان
بیك بمظاهرتِ امیرِ شروان معروض داشت داعیهٔ حضرتِ خاقانی
قوی گشت و نائرهٔ قهر (40b) و غضب در دفعِ اسکندر در مزاجِ
مبارکش اشتعال یافت ، پس حضرتِ خاقانی مؤدّئ فرمودهٔ «وَاللّٰهُ فِي
عَوْنِ ٱلعَبْدِ مَادَامَ ٱلْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ ٱلْمُسْلِمِ» را نصب العین
ساخته عنانِ عنایت از برای حمایتِ شروان و طرد و منعِ اسکندر
بجانبِ آذربایجان منصرف و معطوف داشت تواجیان از برای حشرِ لشکر

بقشلاق رَیْ تا بحدودِ هند و چین و بطونِ عراق و خراسان و طبرستان
روانه گشتند و لشکری بعددِ ستاره متجاوز از حصر و شماره بیرون
آوردند ، در شهور سنهٔ ثمان وثلاثین بولایاتِ رَیْ راياتِ نصرت شعار 3
نزول فرمود ، از فرزندانِ نامدار شاهزادهٔ گور افگنِ شیرشکار
جوکی میرزا و از امراء عظام امیر علاء الدین علیکه و امیر فیروز شاه و
امرای برلاس و ترخانیان و امیر یوسف خواجه < و > شیخ علی بهادر 6
اقبال وار ملازمِ رکابِ همایون بودند و از سائرِ ممالك چریكِ نام بردار
بحسبِ توجیه و تنویه بیرون آورده بودند ، چون فصلِ شتا
منقضی و بابِ برودتِ هوا منطوی گشت و سلطانِ کواکب سپاهِ 9
خورشید از قشلاقِ جنوب کوچ کرده ربعِ ربیع و سرچشمهٔ اعتدال را
مخیّمِ سرادقاتِ اقبال و مرتکزِ راياتِ جاه و جلال ساخت شاهِ سکندر
دیارِ غضنفر شکارِ تیمور نهادِ چنگیز نژادِ هرون منقبتِ مأمون 12
مملکتِ حمزه صلابتِ حیدر مهابت شاهرخ بهادر أَنَارَ ٱللّٰهُ بُرْهَانَهُ روی
خیمه و خرگاه بجانبِ آذربایجان آورده از راهِ سلطانیه کوچ بکوچ
روانه گشت و بدار السلطنهٔ تبریز نزول فرمود و تمامِ بلادِ آذربایجان را 15
در تحتِ ظلالِ چترِ گردون مثال کشیده داروغگان و عمّالِ بسیار
<به> ولایات تعیین فرموده روانه ساخت (41 a) و قلعهٔ آلنجق <را>
که کوتوالانِ اسکندر محافظت می نمودند در حیطهٔ محاصره کشید ، 18
چون این خبر بمسامعِ اسکندر رسید اورا جای ثبات نماند و پای
استقامتش لغزان گشت ، شروانرا گذاشته از راهِ ارزن الروم
بعزمِ دیارِ روم توجّه نمود و درین زمان چنانچه مذکورشد ارزن‌الروم 21
در تحتِ تصرّفِ عثمان بیك بود ، چون خبرِ فرارِ اسکندر
بشاهرخ میرزا رسید شاهزاده جوکی میرزا < را > با شصت هزار

سوار بایلغار براثر < او > روانه گردانید و ایلچی علی الاستعجال
بجانب امیر نامدار عثمان بیك ارسال فرمود و چنان اشارت کرد که
3 باید راه بران گرفته چندان تسویف درکار او اندازند که ایلغار بدیشان
رسد و درین حال امیر بمقام کرمك[1] با اندکی از مقرّبان و محرمان
نزول داشت و فرزندان و عساکر منصوره هریك در قطری از اقطار
6 دیار بکر قرار داشتند و مقتضی فرموده «کُلَّمَا سَمِعُوا صَيْحَةً[2]
طاروا إلَيْهَا» پیش نهاد دیده انتظار داشتند، نور علی بیك را با جمعی
کثیر از أسْلَمَز[3] و خلیل[4] و قُطْبَکلو[5] بمدد جانی بیك صوفی بیورش
9 مصر فرستاده بود و ملطیه را محاصره ساخته بودند بعد از فتح به مصر و
شام متوجّه شوند و دیگر فرزندان یعقوب بیك و پسرش جعفر بیك
هنوز ازجای خود بیرون نیامده بودند و لشکر علی بیك با جهانگیر
12 میرزا در خرپرت مقام داشتند و لشکر آمد و دیار بکر نیز بمعسکر نه
پیوسته بودند و سلطان حمزه نیز در وقت توجّه امیر بزرگ در آمد
توقّف داشت و منتظر فرمان، پس امیر بزرگ با آن فئه قلیله بصوب
15 قتال اسکندر علی سبیل الاستعجال (41 b) تاخت.

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi. Erzurum'da Pasinler (Hasan Kale)de Gerek adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 272).

[2] N: سیعه

[3] Anteb - Haleb bölgesinde yaşayan Köpeklü Türkmenleri'nin başı. Eslemez az sonra Can Beg Şūfī'den ayrılarak Mısır sultanının katına gitmiş ve onun in'am ve iltifatına nail olmuştur (F. Sümer, Avşarlar'a dair, Köprülü armağanı, İstanbul, 1953, s. 455 - 457).

[4] Belki Kutbegilu boy beyisi yahut Bozca oğlu Halil Beg.

[5] Anteb - Haleb bölgesindeki Avşarlar'ın bir kolu (F. Sümer, aynı yazı); adı ileride yeniden geçecektir.

ذکرِ محاربهٔ امیرِ نامدار با امیر زاده اسکندر و وفاتِ امیرِ مرحوم

3 درین وقت که اسکندر در صددِ فرار بود امیرِ مرحوم را باوجودِ
کبرِ سنّ و ضعفِ قوی و نارسیدنِ فرزندان و عساکر خبرِ
هلاکِ بعضی از نوکران علاوه و ضمیمهٔ سائر پریشانیها شد و صورتِ
6 هلاکِ نوکران آن بود که در سرحدّ گرجستان بمقامِ دوش قیا[1]
جمعی از نوکرانِ حضرتش بی احتیاط و بی ترتیب ایلغار کرده بخانه و
یورتِ اسکندر میرزا تاختند و ازان جهت که سرداری نداشتند بسیاری
9 از ایشان هلاك شدند فامّا بعضی از نوکرانِ علی بیك درمیانِ آن
جماعت بودند جنگهای مردانه کردند و بسیاری از آن گروه خلاصی
یافتند و اگر آن دلاورانِ جگر دار در مقابله ثابت و استوار نمی بودند
12 اکثرِ آن گروه عرضهٔ تیر بارانِ اجل و مطعونِ سنانِ بلا مهل
می شدند و علی لاله نیز در میدانِ مردی و مردانگی تکاپوی بسیار
< نموده > آغجی پیری را دستگیر ساخت ، پس اسکندر میرزا چون
15 دید که امیرِ نامدار درمعارضه و مقاتله < پای > استوار دارد و از عقب
ایلغارِ جوکی بی قرار بر جناحِ پیکار می رسند لشکر را مرتب گردانید،
درین ولا علی بیك والدِ[2] صاحب قران بلشکرِ پدرِ بزرگوار التحاق
18 یافته بود ، امیرِ بزرگ با وزرا و امرا و اعیانِ دولت که ملازمان
رکابِ همایون بودند مشاورت فرمود در بابِ قتال و جدال و منع

---

[1] N : دوش قبا **Burası Kars'ın az güney batısında, şimdiki Selim kazası dahilinde olup, XVII. yüzyılda 200 evli bir köy idi (Evliya Çelebi, II, s. 340; ayrıca F. Kırzıoğlu, Kars tarihi, İstanbul, 1957, s. 514, 521 ve I. harita).**

[2] **N:** ولد

عبورِ اسکندر میرزا ، درین وقت امیرزاده علی بیك چنان بعرض
رسانید که طریقِ حزم و تیقّظ آنست که بیکی از دو صورت قیام
3 نمائیم یا آنکه تاهنگامِ اجتماعِ لشکرِ پریشان و رسیدنِ جباخانه بخانه
(42 a) معاودت نمائیم تا باعُدّه و اسباب بوظائفِ حرب اقدام توانیم
نمود < یا > بظاهرِ ارزن الروم جای گیریم و پشت بشهر محکم
6 کرده تعهّدِ احوالِ خود کنیم و آنجارا قائم خانه داشته با دشمن بقایمی
میگذرانیم و این صورت هم سببِ تقاعد و تراضیٔ اسکندر گردد و هم
جباخانه و ایلغارِ چغتای بما پیوسته شود و ازین < دو > امر قسمِ ثانی
9 بصواب اقرب و از خوف و خطر احوط است فامّا چون تقدیر موافقِ
تدبیر نیفتاد ، امیرِ بزرگ آن صواب اندیشی را در معرضِ قبول
نیاورد و باوجودِ قلّتِ عساکر پیش رفت و طرفین بتسویهٔ صفین قیام
12 نمودند آتشِ محاربه و مضاربه اشتعال پذیرفت ، در اوّلِ قتال قلیج
اصلان که عمّ زادهٔ اسکندر و از امراء عظامِ او بود گرفتار گشت و
جمعی کثیر و جمّی غفیر از جانبین درمابین بقتل آمدند

15 نظم

روان شد زهر جانبی جوی خون بهر گام سروی شده سرنگون
شده بندِ شمشیرها چون کمند فگنده بهر گام پایی به بند
18 امیران فتاده بقیدِ اسار اسیران بر اسبانِ تازی سوار

درین ولا جوکی میرزا که بر اثرِ اسکندر میرفت بپلِ چوبان[1] که بپانزده
فرسخیٔ آن مقام است رسیده بود و روزِ جمعه امیرِ بزرگ بعزم رزم

[1] Hasan kale'nin doğusundaki ünlü Çoban köprüsü (bu köprü hakkında, A. Şerif Beygu, Erzurum tarihi, İstanbul, 1936, s. 210 - 213).

سوار شد و حربی دیگر بغایت هایل و پرآشوب درمیان جریان یافت
از جانب امیر برادر زاده اش قلیج اصلان بیك و محمد بیك بن عثمان
3 بیك و قتلو بیك برادر زاده اش برقلب دشمن زدند و داد مردی و مردانگی
دادند و بهادران طرفین بدانچه مقدور < بود > اقدام نمودند جوی
خون چون رود ارس روان گشت و امیر بزرگ در اثناء این حرب
6 (42 b) از اسب افتاد و سر مبارکش جراحتی عظیم مهلك یافت با آنکه
سن مبارك شریفش بهشتاد رسیده بود و ضعف < بر > بنیه طاری
جراحتی نیز بسر باری رسید ، پس لشکریان هجوم کرده امیر را سوار
9 بر مرکب استوار ساختند و بشهر ارزن الروم روانه گردانیدند و از
آق قوینلو بسیاری بقتل آمدند و بقید اسار افتادند ، علی بیك از برای
خلاص اسرا چند نوبت مراجعت نمود و جمعی کثیر را رهانید و
12 پیلتن بیك بعزم استخلاص برادرش موسی بیك باز گشت و جنگی
مردانه کرد ، پس اورا گرفتند و به بند سیر[1] کشیدند ناگاه سیرش[2]
بریده گشت و خلاص یافت و موسی بیك گرفتار ماند و هم دران نیم
15 فرسخی جبه و جوشن پیلتن بیك رسید اما بعد خراب البصره سودمند
نیفتاد و پیر حسن بیك برادر قلیج اصلان و مراد بیك پسر حمزهٔ خازن
نیز گرفتار شدند و بایزید بیك و احمد بیك داماد و جمعی کثیر از
18 آق قوینلو کشته شدند و از جملهٔ بهادران زمان امیر امین الدین اوغلی
علی را اسکندریان از اسب انداختند و اورا عریان کردند که بقتل
آورند امیرزاده علی بیك بمدد رسید او عریان از جای برجست و
21 صائل خود را از اسب انداخت و شمشیر اورا ازو بازستد[3] و براسب او

[1] N: سپر
[2] N: سپرش
[3] N: از بازو بستد

سوارشد و همراهِ علی بیك بیرون رفت ، باز قرا قوینلو از دنباله رفتند و
بعد از جنگِ بسیار اورا گرفتند و باسکندر رسانیدند ، چون اسکندر
3 آوازهٔ شجاعتِ او شنیده بود و درین جنگ نیز بر کارهای او وقوف
یافت اورا امان داد و این همه فتور و نفور که بآق قوینلو رسید ازان جهت
بود که امیر در امور استعجال نمود و مِنْ نصایحِهِ ـ خُلِّدَ سُلْطَانُهُ ـ
6 (43 a) تأنّی در امور و صبر در وقایع مورثِ حسنِ عواقب است
فرمودهٔ «العجلةُ مِن الشیطان و التأنّی مِن الرحمن» دلیلی است روشن،
چون امیرِ بزرگ تعجیل فرمود سرو ناموس در سرِ آن کار کرد و
9 چندین بهادرانِ نامدار از فرزندانِ عالی تبار و امرای نامدار و جوانانِ
نوخاسته و مردانِ آراسته علفِ تیغِ بیدریغ گشتند، پس لشکرِ گریخته
بشهرِ ارزن الروم در آمدند و امیرِ مغفرت مآب ازان جراحت بجوارِ
12 رحمتِ حقّ پیوست ، بدنِ مبارکش را شیخ حسن بیك پنهانی مدفون
ساخت و قلیج اصلانِ قرا قوینلو دُتْسَاق[1] بود ، نوکرانِ موسی بیك
او را رهانیده بخانهٔ خود رسانیدند ، این واقعه در شهورِ تسع و ثلاثین
15 روی نمود، بعد از وقوعِ این فتن قلیج اصلان بیك پسرِ احمد بیك که
برادرِ بزرگِ امیر بود و قُتْلو بیك <و> حسین بیك بقصدِ امارت درِ
دروازه را شکستند و هریك رایتِ امارتِ آق قوینلو بر افراشته از
18 شهر بیرون رفتند فامّا اقوامِ آن دیار باطاعتِ ایشان اقدام ننمودند ،
پس قتلو بیك بقلعهٔ بایبرت و قیلج اصلان بقلعهٔ پالو که مقامِ ایشان
بود عائد شدند و شیخ حسن بیك در شهر ماند ، پس اسکندر خبر
21 یافت که شیخ حسن بیك در شهر است از وهمِ ایلغارِ چغتای و تصوّرِ

[1] Dutsak, tutsak: esir. Bu türkçe söz ileride çok geçecektir.

آنکه شیخ حسن بیك شهر را مضبوط خواهد داشت کوچ کرده بقراآرس[1]
رفت بصوبِ روم ، شیخ حسن بیك از خروجِ قلیج اصلان و
3 قتلو بیك <خبر یافت> شهر را انداخته بجانبِ جوکی میرزا توجّه
نمود و از آنجا بپایهٔ سریرِ اعلیٔ شاهرخ میرزا ملحق گشت و تربیت
یافت ، چون اسکندر برین معنی وقوف یافت بشهرِ ارزن الروم
6 معاودت نمود و در حوزهٔ تصرّف (43 b) آورده بتفحّص قالبِ
مبارکِ امیرِ مغفرت ایاب اشتغال نمود و بعد از تفحّصِ بسیار یافتند و
سرِ مبارکش را از بدن جدا کرده بجانبِ مصر فرستاد و چون علی
9 بیك و محمد بیك و محمود بیك از میدانِ حرب با گریختگانِ آق قوینلو
باُلوس متوجّه شدند ، پیش از آنکه باُلوس رسند جهانگیر میرزا
بالشکریانِ علی بیك بمقامِ ترجان بامیر زاده علی بیك پیوستند و
12 بالتحاقِ ایشان برادران از قصدِ او متقاعد گشتند و پشتِ او محکم
گشت ، پس با بُهّت و شوکتِ تمام باُلوس رسید امّا از واقعهٔ پدر
بی خبر بود چون باُلوس رسید این خبر شیوع یافت ، پس تمامِ اُلوس
15 اجماع بر اتّباعِ او نمودند و بأمارتِ او روی وفاق و اتّفاق بیکدیگر
آوردند و علی بیك بنابرآنکه ولی عهد بود از جانبِ پدرِ بزرگوار و
اهلِ حلّ و عقد نیز بمقامِ اطاعت و انقیاد آمدند رایتِ امارت بر
18 افراشت و قواعدِ عدالت و رعیّت پروری و قوانینِ لشکر کشی و
ضبطِ حدود و سدِّ ثغور را نصب العین ساخته پیش نهادِ ضمیرِ منیر
گردانید ، پسرِ نامدارِ خود را جهانگیر میرزا در الوس قائم مقام

[1] Erzurum'un 15 kilometre kuzey batısında, şimdi Karaz denilen köy. Eski Erzurum burada idi (Bk. Abdurrahim Şerif Beygu, Erzurum tarihi, s. 9 ve devamı; Erzurum, İ. A., IV, s. 340 - 349).

گذاشت و خود بایراق و اُهبَه متوجّهِ جوکی میرزا شد و در ارزنجان
باُردوی شاهزاده و بعزّ ملاقات پیوست و برادرش یعقوب بیك و نور
علی بیك و جعفر بیك نیز بجوکی میرزا هم دران مقام رسیدند و محمد
بیك و محمود بیك نیز بعد از توجّهِ برادر بجانبِ جوکی میرزا
قصدِ ارقنین کردند و جهانگیر میرزا اُلوس را بخرپرت کشید ،
پس جوکی میرزا با علی بیك جمعی کثیر از چغتای همراه کرده بر اثرِ
اسکندر بایلغار روانه ساخت و درمقامِ (44 a) قویله حصار[1] بإسکندر
رسیدند و الوسِ او را در عرضهٔ غارت انداختند و قتلی عظیم کردند ،
اسکندر با معدودی چند که بدو مخصوص بود از میان بیرون رفته
بسرحدِّ روم رسید و لشکریان معاودت بأرزنجان کردند ، درین
ولا موسی بیك که برادرِ پیلتن بیك بود و پیر حسن بیك که برادرِ[2]
قلیج اصلانِ آق قوینلو بود دُتْساقِ لشکرِ اسکندر شده بودند
نوکرانِ قلیج اصلانِ قرا قوینلو ایشان هردو را با مراد بیك پسرِ حمزهٔ
خازن بآق قوینلو رسانیدند ، چون موسی بیك قلیج اصلانِ قرا قوینلو را
در زمانی که دُتْساقِ آق قوینلو بود بنابرانکه خواهرش که برادرزادهٔ
امیر یوسف بود در نکاح داشت نیکو محافظت کرده بود نوکرانِ قلیج

[1] Hr. (48[a]): قوینلوحصار . Burası hakkında 42. sayfadaki 4 numaralı haşiyeye bk. Sivas bölgesindeki halk ile Doğu Anadolu'da yaşayan Türkler ın buraya umumî olarak Koyla Hisar (قویله حصار) dedikleri anlaşılıyor ki, İran tarihlerine de böyle geçmiştir. Türk kaynaklarında burası daha ziyade Koyul Hisar olarak tanınmıştır.

[2] N: برادرزادهٔ

اصلان ِ قرا قوینلو نیز موسی بیك را با پیر حسن بیك برادرِ قلیج اصلان و
پسر ِ حمزهٔ خازن را <که> به تبعیتِ ایشان شده است به آق قوینلو
رسانیدند و این هرسه کس را اسکندر از برای مصلحتی چند زنده 3
گذاشته بود امّا پیر حسن را بنابر آنکه او را واسطه می‌ساخت بدعوتِ
قلیج اصلان بیك و گفت که اگر قلیج اصلان برادرت پیش ِ من آید
امارتِ آق قوینلو از اولادِ عثمان بیك[1] بستانم و بدو تفویض کنم و 6
فی الواقع قلیج اصلان نیز داعیهٔ سلطنتِ آق قوینلو داشت و موسی بیك را
از برای آنکه در دعوتِ برادرش پیلتن بیك واسطه باشد و مراد را
ازان جهت که پدرش خازن حاکم ِ ارزنجان بود و چون عثمان بیك 9
از میان بیرون رفت اسکندر را قصدِ آن بود که ارزنجان را بإمدادِ
او در تصرّف آورد .

---

[1] N: عثمان بیك و اولاد

ذکرِ گرفتنِ سلطان حمزه آمد را

سلطان حمزه (44 b) در وقتِ توجّهِ عثمان بیك بإسکندر در
3 حوالیٔ ماردین بود و خواست که خود را بجنگ رساند چون بحوالیٔ
آمد رسید و خبرِ واقعهٔ امیرِ بزرگ شنود متوجّه بصوبِ آمد شد و
آمد را بتصرّف آورد و ضبط کرد و جهانگیر میرزا بفرمودهٔ پدرش
6 علی بیك در الوس مانده بود و با الوس بخرپرت رفته بودند ، چون
سلطان حمزه آمد را تسخیر کرد و قصدِ ارقنین نیز کرد و پیش ازین
محمد بیك و محمود بیك نیز قصدِ ارقنین کرده بودند و اهلِ ارقنین
9 از ایشان امتناع نموده بودند ، پس داروغگانِ ارقنین احمدِ چغتای و
تاتار آقا باتّفاقِ اهلِ ارقنین جلالِ ساتلمش را نزدِ جهانگیر میرزا
فرستادند که چون پادشاهیٔ آق قوینلو بحکمِ ولایتِ عهد که از پدرش
12 مفوّض شده تعلّق بپدرت علی بیك دارد ما قلعه را بتو می‌سپاریم باید
که زود خود را برساند و جهانگیر میرزا بنابر استدعاء ایشان مسارعت
نموده بجانبِ ارقنین رفت و آن ولایت را در تحتِ تصرّف آورده مضبوط
15 ساخت .

———

ذکرِ احوالی که بعد از فرارِ اسکندر میرزا واقع شده

شاهزاده جوکی میرزا بعد از فرارِ اسکندر و پیوستنِ امیر زادگانِ 3
آق قوینلو بتوی خواست که عقدِ محبّت استحکام یابد خانم دخترِ
عثمان بیك را خطبه نموده بعقدِ نکاح آورد و ارزنجانرا بأمیر زاده
یعقوب بیك سیورغال[1] فرمود و او پسرِ خود جعفر بیك < را > 6
نامزد کرد و ایالتِ دیاربکر و < امارتِ > آق قوینلو بعلی بیك
بنابرآنکه از قبلِ پدرِ بزرگوار ولی عهد بود تفویض فرمود و کمر
شمشیرِ طلا و خلعتِ چارقبِ طلا انعام فرمود و اورا روانه ساخت و 9
بعد ازان بوظایفِ طوی و لوازمِ (45 a) زفاف قیام نموده باردوی
همایونِ پدرِ بزرگوار شاهرخ میرزا عائد گشت و در قراباغ بعزِّ
بساط بوسی رسید، چون علی بیك تربیت[2] یافت و باُلوس رفت و در 12
مقامِ خرپرت محمود بیك و محمد بیك بواسطهٔ قصدِ ارقنین از خوفِ
علی بیك گریخته بودند و باسلچوق خاتون حرمِ امیرِ بزرگ و ابراهیمِ
ادریس که میرِ دیوانِ امیرِ بزرگ بود فرار نموده در آمد بسلطان 15
حمزه پیوسته بودند پسرِ خودرا جهانگیر میرزا در قلعهٔ ارقنین گذاشت و
از حوالیٔ آمد بقشلاقِ رأس‌العین توجّه فرمود، پس سلطان حمزه آمد را

---

[1] N: سورغال
[2] N: ترتیب

مستحکم کرد و حرمِ خود را آنجا گذاشت و شاه علی بیكِ پورناك و بیرام
بیكِ ایناق خلیل را درشهر حاکم گذاشت و ازتوهّم آنکه مبادا علی بیك قصدِ
ماردین کند یراق کرده بماردین توجّه نمود و اهلِ آمد بواسطهٔ ظلم و
عدوانِ سلطان[1] <حمزه> [[2] رسولانِ سخن دان نزدِ علی بیك روان
کردند وَیْرا بجانبِ آمد طلب نمودند ، علی بیك با سیصد سوارِ جرّار
بجانبِ آمد ایلغار نموده تا خود را بشهر انداخت ، شاه علی بیك راهِ
گریز پیش گرفت علی بیك حکومتِ آمد را بفرزندش جهانگیر میرزا
ارزانی داشته خود بطرفِ الوس معاودت فرمود و فرزندِ دیگرش حسین[3]
بیك را بمصر از برای تمهیدِ قواعدِ محبّت روانه ساخت و سلطان فرج[4]
بنابر آنکه از قرا عثمان آزرده بود حسین بیك[5] را مقیّد گردانید و فوجی
از سپاه را بتاختِ دیار بکر ارسال نمود ، ایشان قراجه طاق را بجاروبِ
نهب و تاراج پاك ساختند، جهانگیر میرزا از آمد عازمِ جدال و قتال

---

[1] Burada mühim bir atlama vardır. Metinde herhangi bir boşluk görülmeyip, سلطان kelimesinden sonra, و بی قوتی از خوابگاه ibaresi gelmektedir (sayfa 121, str 12 - 13). Bu ibâre ise, müteakip bahse yani Cihangir Mirza'nın Döğerler tarafından tutsak alınması olayına aittir. Böylece atlama bir bahsin son kısmı ile ondan sonra gelen bahsin ilk cümlelerinde yapılmıştır. Anlaşılacağı üzere atlanmış olan yerler Hasan Beg Rumlu'dan alınarak metne dahil edilmiştir. Bu müellif, önsözde söylendiği üzere, Diyârbekriyye'den aldığı bahisleri kısaltarak, bazı kelime ve ibâreleri de değiştirerek eserine koymuştur.

[2] Hr 49^{b}.

[3] Hr'nun bu nüshasında: حسن . Ali Beg'in Mısır sultanına gönderdiği oğlu'nun adı, eserimizde az ileride yeniden zikredileceği gibi, Hüseyin idi.

[4] Bu esnada (840 = 1436 - 1437) Mısır sultanı, Malik al-Aşraf Barsbay idi; bu hata ihtimal Hr'ya aittir.

[5] Hr: حسن بیك

گردید هر چند مردمان نیکخواه گفتند که بی یراق بر دشمن رفتن صلاح دولت نیست و لشکر مصر پر زورند

3 شعر

بترس ارچه شیری ز شیر افگنان   دلیری مکن با دلیر افگنان
بسر پنجهٔ آهنینت مناز   که آهنگرانند آهن گداز
6 ملاف ارچه پیلی بزور بدن   مباش ایمن از حملهٔ کرگدن

لیکن «اِذاجَاءَ القضاء عَمِیَ اَلْبَصَر» پردهٔ غرور دیدهٔ اورا پوشانیده بود سخن ناصحانرا قبول نکرد و متهوّرانه در برابر مصریان 9 صفّ آرای گردید، بافوجی <از> بهادران بر قلب مخالفان حمله کردند و ایشانرا متفرّق ساختند و اموالی که ایشان در قراجه طاق گرفته بودند باز ستاد و از کمال عقل و دانش بخواب غفلت رفت مصریان[1] فرصت را 12 غنیمت شمرده بیکبار حمله کردند و ایشان از بیم جان][2] و بی قوّتی از خوابگاه بر جستند و حربی عظیم در هم پیوستند، چون اسبان دُگر در یراق کامل و تمام و اسبان جهانگیر میرزا خام بودند دُگر 15

[1] Görüldüğü üzere tekrarlanan bu kelime, Diyârbekriyye'den gelmeyip, doğrudan doğruya Hasan Rumlu'ya aittir. Bunun yerine Diyârbekriyye'de, müteakip satırlarda görüleceği üzere, دُگر = Döğer vardır. Hasan Rumlu, Döğerler'in başında Mısr adlı bir şahsın bulunmasına ve Döğerler'in Mısırlılar ile münasebetlerine bakarak onları Mısırlı saymış olsa gerektir.

[2] Hr'nun bu bahse ait son satırları (50a):
از خواب غفلت جسته سوار شدند حرب عظیم بوقوع انجامید و مصریان جهار نوبت میرزا جهانکیررا از اسب انداختند و دلاوران آق قوینلو اورا سوار ساختند و آخرالامر شکست بلشکر آق قوینلو رسید و میرزا جهانکیر با جمعی از امرا مثل عثمان بیك بیکتاش و لهله حسن و قرا محمد دستکیر شدند امراء مصر ایشانرا روانهٔ درکاه سلطان اشرف فرج کردانیدند.

از چهار طرف تاخته لشکرِ جهانگیر میرزا [1] را احاطه نمودند و از چهار طرف تیر اندازیها کردند و لشکرِ جهانگیر میرزا بهر رخنه‌که توجّه
3 بفرار نمودند ایشان فی الحال درسدِّ آن رخنه اسبان تاختند و آن ثلمه را مسدود ساختند، قریبِ هفت نوبت کرّ و فرّ و اقبال و ادبار واقع شد و زمانِ مصارعت و ممانعت و مسارعت و مدافعت متمادی گشت،
6 امیر زاده جهانگیر بنفسِ مبارکِ خود آتشِ حرب را تند و تیز می‌ساخت چهار نوبت او را < از > اسب انداختند، در نوبتِ اوّل رستمِ خازن اسب رسانید (45 b) و او را سوار کرد و در دویم نوبت سیدی احمدِ
9 پیر احمد و سیم نوبت لاله حسن و چهارم بهزادِ عرب و درین چهار بار سوار شدن کارهای غریب و پیکارهای عجیب کرد، آخرالامر اسبِ بهزادِ عرب اگرچه اسبِ تازی بود فامّا پای او لغزید و جهانگیر
12 میرزا را انداخت، او را دستگیر ساختند و درین جنگ عمرِ امیرلو مردیها و میدان نوردیها کرد، تیری بر بالای گوشِ راستِ او زدند که از یسارِ سر بیرون آمد [2] چنانچه بعضی ازان تیر در یمین و بعضی در یسار
15 مشاهد بود و تیری دیگر بزانوی او رفته بود و یك وجب فرو نشسته و او در چنین حالتی پروای تیر نداشت بلکه چون تیر در روی دشمن پرواز می‌کرد و در جنگ بمحافظتِ عقبِ لشکر هم قیام مینمود
18 تا او را از اسب انداختند و دستگیر کردند و از میدانِ قتال بیرون بردند بعد ازان خواستند که بنابر غرضی که داشتند بقتل آورند در شب اسبی کشید و سوار شده فرار نمود و عثمانِ بکتاش [3] نیز درین جنگ

---

[1] N: لشکر علی بیك
[2] N: آورد
[3] N: بکتش

جلادتها نموده آنچه در حیّز امکان گنجد بجای آورد ، در غلوای
تکاپوی تیری برکفّ پای اسب رسید و اسبش برو در آمد و اورا
انداخت و دستگیر گشت و هم چنین خوش قدم عبدالعزیز و ایمر آقا و 3
حاجی داود و < علی > قلی قرا نیز پهلوانیها کردند و لاله حسن و اورق
احمد < و علی > قلی قرا < و > محمد جنگی مردانه کردند و تا نمردند
از اسب نیفتادند، پس جماعت دُگَر جهانگیر میرزا < را > بارستم 6
خازن و خوش قدم عبدالعزیز و عثمان بکتاش و علی قلی قراکه
بقید اسار افتاده بودند مقیّد ساخته بمصر فرستادند و در آنجا عثمان
بکتاش وفات یافت و درین جنگ جمعی کثیر از آق قوینلو بقتل آمدند[1] 9

[1] Mb'nin (632^{a}) ifadesinden anlaşılacağı üzere vuruşma Āmid dolaylarında vukubulmuştur:
واستناب علی بیك بآمد ولده جهانکیر وارسل ولده الاخر حسین بیك الی صاحب مصر لاصلاح البین فقبض علیه صاحب مصر وحبسه ثم ارسل الی طائفة دکر وامرهم بان یغیروا علی دیاربکز فاغاروا علی نواحی آمد فخرج جهانکیر میرزا اقتالهم فی جمعٍ قلیلٍ وقاتلهم قتالاً شدیداً حتی اسر فی جمعٍ من خواصه وقتل کثیراً من اصحابه فارسل مقدم قوم دکر جهانکیر مع سائر الاساری ومتعلقین الی صاحب مصر ولما بلغ هذا الخبر الی علی بیك حزن حزناً عظیماً واضطرب اضطراباً بلیغاً.

Bu esnada Döğerler'in başında Gökçe Musa vardı. Gökçe Musa babası Sâlim ve ağabeyisi Dımışk Hoca gibi, Kara-Koyunlular'ın dostu idi. Hattâ kendisi Kara Yusuf'un seferlerinde bulunduğu gibi, İskender'in savaşlarına da katılmıştı. Bir Mısır kaynağı da Döğerler ile Ak-koyunlular arasındaki vuruşmanın, eserde anlatıldığı gibi, çok çetin olduğunu teyid ediyor. Cihangir, Gökçe Musa tarafından bukağılı olarak Mısır'a gönderilmiştir. Cihangir ve nökerleri kendilerini götüren Döğerli muhafızlar ile 840 yılı 17 Muharrem'inde (1 Ağustos 1436) Kahire'ye varmışlardır. Sultan Barsbay ona şefkat göstermiş, daha önce Ali Beg tarafından –kendisine bağlılığının teminatı olarak– gönderilen kardeşi Hüseyin Beg ile aynı yerde oturmalarına müsaade etmiştir. Barsbay, Gökçe Musa'ya mükâfat olarak 1000 dinar göndermiş ise de bu para varmadan Döğer beyi ölmüştü (bu hususlarda bilgi için, F. Sümer, Döğerler).

و این مجموع فتن از قلّت تدبر (46 a) و بی تدبیری وقوع یافت و
مِنْ نَصَایِحِهِ چون جهانگیر میرزا در عنفوان شباب بود و
3 روزگار نادیده و کارزارها ناآزموده بسخن ارباب تجارب کار نکرد
پادشاهان و سرداران باید که بمشاورت ارباب رای و خداوندان تدبیر در
امور ملك کارکنند و زمام اختیار بدست غرور و استکبار نسپارند[1] و
6 تا اسب به یراق و نوکر مرتّب نباشد یورش نکنند ، پس جماعتی که
ازین جنگ نجات یافته بود مثل عمر امیرلوو جمعی دیگر از نوکران
بآمد عائد گشتند و صورت واقعه را بعلی بیك عرضه داشت کرده
9 به ییلاق مهارد[2] که معسکر او بود ارسال کردند ، چون امیر خبردار
شد پریشانی عظیم یافت و از مفارقت دو فرزند که در مصر چون یوسف و
بنیامین به بند افتادند یعقوب وار همنشین حزن و ملال گشت و با این
12 همه پریشانی درین ولا خبر معاودت اسکندر از روم رسید .

---

[1] N: بسپارند
[2] Mevkii tesbit edilemedi.

ذکرِ معاودتِ اسکندر از جانبِ روم

چون میانِ سلطان مراد و امیر قرا یوسف مخالصت و موالات بود
اسکندر بعد از انهزام بروم توجّه نمود چون بحدودِ روم رسید از 3
غایتِ غرور و نادانی کس بسلطانِ روم نفرستاد و عرضِ احوال نکرد و
بأموالِ مردم جبراً و قهراً دستِ تطاول دراز کرد ، پس سلطان مراد
از برای استحکامِ آن حدود لشکر فرستاد و اسکندر را بی تعرّضی بحرب 6
ازآن دیار اخراج کرد و اسکندر چون خبرِ معاودتِ شاهرخ میرزا
شنیده بود داعیهٔ ملك و ایالتِ آذربایجان درو بهیجان آمده از روم
معاودت نمود ، چون بمقامِ تجلی یورتی[1] رسید و از آنجا بصارو چیچك[2] 9
آمد علی بیك ازین اخبار عزمِ جمع آوردنِ لشکرو قصدِ (46 b)
قتال با اسکندر کرد امراء عظام یعقوب بیك و پیلتن بیك و شیخ حسن
بیك در صحرای خرپرت بعلی بیك ملحق شدند ، یعقوب بیك کس 12
فرستاد و محمد بیك و محمود بیك را آورد و امین الدین اوغلی علی که[3]
بدستِ اسکندر گرفتار شده بود و بشیخ حسن بیك ملحق شده همراهِ
او بمعسکر پیوست و به قلیج اصلان که در قلعهٔ پالو[4] بود کس فرستاده 15

---

[1] N: بورنی . İleride de geçecek olan bu yer adının nerede olduğu anlaşılamadı. Sivas'ın doğu taraflarında olması belki muhtemeldir.

[2] Saruçiçek: Eğin (Kemaliye) in batısında, Arabgir'in kuzey batısında, Divrigi'nin güney doğusunda bulunan bir dağ ve yayladır (Kiepert, BV. Sivas).

[3] N: امین الدین اوغلی علی را که

[4] N: باقی

استدعاء حضور كردند امتثال [1] ننمود ، پس مجموعِ امير زادگان
اتّفاق نموده درباب يراق و كيفيتِ مقابله با اسكندر مشاورت كردند ،
3 على بيك فرمود كه او از راهِ خرپرت خواهد آمد ازين راه روانه
شويم امرا فرمودند كه او از راهِ بالا خواهد آمد زيرا كه در صاروچيچك
نزول كرده ، پس راى بران [2] قرار گرفت كه بجانبِ ارزنجان
6 روند و جعفر بيك را كه پدرش يعقوب بيك بأيالت و حكومتِ آنجا
تعيين نموده و او پاى از دائرهٔ ادب بيرون نهاده و بسيارى از ولايات
مثلِ كماخ و قرا حصار را تاخته و نهب و غارت آن ولايت را بر انداخته
9 بدفعِ او قيام نمائيم و از آنجا روى بجانبِ اسكندر آريم ، برين معنى
اتّفاق كردند و چنان مصلحت ديدند كه حضرتِ صاحب قران [3] را
بشهرِ آمد فرستند بواسطهٔ انكه سلطان حمزه در حوالئ شهر ياغى بود و
12 حضرتِ صاحب قران در آن حين بسنّ يازده بود ، پس صاحب
قران برحسبِ فرمانِ پدر متوجّه شد و چون بآمد رسيد خشكى عظيم
كشيد و باوجودِ ضعفِ قوى و صغرِ سنّ شهر را مضبوط نموده محفوظ
15 داشت و امانت را بمصاحب سپرد و چون صاحب قران را بآمد روانه
ساختند خود بأرزنجان متوجّه شدند (47 a) ، چون بأرزنجان
رسيدند جعفر بيك طريقِ عقوق و اضاعتِ حقوق مسلوك داشته
18 بتمرّد و استكبار دروازها را بست ، پس شيخ حسن بيك بوقوفِ على بيك
و يعقوب بيك تدبير كرده بدو پيغام كردند كه برادرِ بزرگِ ما يعقوب
بيك است و اورا داعيهٔ سلطنت نيست فرزندِ ارشد توبى توره [4] و

---

[1] N: و امتثال

[2] N: برون

[3] Yani eserin kahramanı Uzun Hasan Beg. Böylece o, 11 yaşında siyasî sahneye çıkıyor.

[4] Türkçe türe.

رسم آنست که تو پادشاه شوی بیا که سلطنت حق تست و ماهمه اعوان و
انصاریم ، پس جعفر بیك بدین پیغام فریفته گشته از شهر بیرون آمد و
گرفتار گشت و اولاد و نوکرانِ او باقُتْلو بیك اتّفاق نموده ارزنجانرا 3
ضبط کردند، پس علی بیك برادرانِ خود را یعقوب بیك و محمد بیك و
محمود بیك و شیخ حسن بیك را با لشکری به محاصرهٔ ارزنجان تعیین فرمود و
خود به ییلامیشی بجانبِ بایبرت رفت ، بعد از چند روز لشکریانِ جعفر 6
بیك از حصار بیرون آمدند و با یعقوب بیك محاربه کردند و یعقوب بیك
بر ایشان غالب شد و بسیاری از ایشان بقتل آمدند شهریان بمشاهدهٔ
این حال مضطرّ و پریشان گشتند و دروازها را گشاده فریاد الامان 9
الامان از میانِ جان برآورده شهر به یعقوب بیك سپردند و قتلو بیك
با خواجه محمودِ ارزنجانی که پیشوای شهر بود گریخته بقلعهٔ بایبرت
که تعلّق بقُتْلو بیك داشت رفتند ، درینولا اسکندر از صاروچیچك 12
منحرف شده بملطیه آمد و بنابر سوابقِ محبّت که با قلیج اصلانِ
آق قوینلو داشت ایلچی بدو فرستاد و اورا دعوت کرد و قلیج اصلان
بإعانتِ او برادرِ خود را پیر حسن بیك با لشکری فرستاد تا بمعاونتِ 15
ایشان از آبِ فرات گذشت و بحوالیٔ خرپرت نزول کرد و درین مقام
قلیج اصلان نیز بمعسکرِ اسکندر پیوست (47b)، پس بإتّفاق بر درِ
خرپرت لشکر کشیدند و جنگ انداختند و حاکمِ خرپرت پهلوان سیدی 18
علی بسیاری را از لشکرِ اسکندر بقتل آورد و سری چند از مقتولان
جدا کرده با عرضه داشتی مشتمل براعلامِ کیفیتِ احوال از اتّفاقِ
قلیج اصلان بعلی بیك ارسال کرد و علی بیك با برادرانِ خود و اعیانِ 21
دولت کنگاش فرمود که بر اسکندر بإتّفاق ایلغار کنند امرا راضی
نشدند و علی بیك لشکری برخلافِ رایِ امرا جمع کرد و از کوهِ مُنْزُور

بصحراى ايوجوق [1] بزحمت و مشقّتِ تمام نزول فرمود ، چون اسكندر
اين خبر در يافت از خرپرت كوچ كرده بطرفِ كيغى رفت و در آنجا
3 خرابئ بسيار كرد و پيلتن بيك پسرِ خود را بهلول نزدِ او فرستاد و از
آنجا بترجان رفت و آن ولايت را خراب كرد و خانهٔ خود را بقلعهٔ
پكرج [2] كه متروك و معطّل بود گذاشت و بحوالئ ارزنجان آمد و خانهٔ
6 موسى بيك را غارت كرد و بجانبِ ارزن الروم رفت و شهر را با قلعه
در تصرّف آورد و از راهِ اونيك و قاقزمان [3] بچخورِ سُرمه‌لو [4] رفت و
در آنجا قشلامشى كرد و برادرش جهانشاه ميرزا كه ايالتِ آذربايجان
9 بدو متعلّق بود در قزل آغاج قشلاق گرفت و چون زمستان در آمده
بود و راهها مسدود گشته على بيك نتوانست برو لشكر كشيدن از
ايوجوق . بخرپرت رفت و اهلِ آنجا را استمالت داد و داروغهٔ سابق را
12 بداروغگى گذاشت و از براى تدبيرِ استخلاصِ فرزندان از قيد و
زندانِ مصر بشهرِ آمد قشلاميشى نمود و سلطان حمزه بماردين بود ،
چون معاودتِ برادر بآمد در يافت از روى ارادت و اخلاص بدرگاهِ او
15 شتافت و على بيك را از قدومِ او مسرّت (48 a) و بهجت فزود ، چون
بى‌سببى ظاهر بملازمتِ برادر شتافته بود بتربيت و تمشيتِ او توجّه
نموده تمامِ الوسِ آق قوينلو بدو سپرد كه بساحلِ خابور قشلاميشى
18 نمايد هرچند اعيانِ دولت در نقضِ آن تفويض كوشيدند و امارتِ

---

[1] Bugünkü Ovacık olsa gerektir. Burası Munzur dağlarının altında İlanlı dere ile Karagöl deresi arasında, Tunçeli (Dersim) vilâyetine bağlı bir kaza merkezidir.

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] N: قاقرمان

[4] Yani Sürmelü çukuru; Gökçe gölün güneyinde bulunmaktadır.

شقاق و عدمِ وفاقِ او بمسامعِ علیّه رسانیدند امیر علی بیك التفات
نفرمودند عاقبة الامر نتیجهٔ مآل اندیشئ آن جماعت بظهور آمد و
وخامتِ بی تأملّی بحصول پیوست و چون او را روانهٔ قشلاق ساخت و 3
سلطان حمزه بر حسبِ تدبیرِ امیر و تقدیرِ «مَنْ هُوَ عَلَى مَا يَشَآءُ
قَدِيرٌ» بقشلاق در آمد و آتشِ عناد بر افروخت و دعوت خانهٔ خروج را
بتابِ وعدهای دلفریب گرم ساخت و فراشِ مبثوثِ لشکرِ موروث را 6
برچراغِ خیالاتِ خام جمع آورد و بآبِ افسونِ گوناگون آتشِ
محبّت و بی رویِ برادر از دلهای مردمان فرو نشاندن گرفت و باز خانهٔ
علی بیك را که در حوالئ آمد بود کشید و الوس را از آنجا کوچ 9
گردانیده[1] بیورتِ خود رسانید، درین ولا خبر رسید از جانبِ سلطان
اشرف که اگر دیدارِ فرزندان را خواهانی قلعهٔ خرپرت را بملازمانِ
ما سپار تا فرزندانِ ترا بتو رسانیم، پس علی بیك صاحب قرانرا با آنکه 12
در صغرِ سنّ بود و سالِ او از یازده تجاوز نداشت فامّا آثارِ رشد و
نجابت از ناصیهٔ دولتش تابان بود بجانبِ قلعهٔ خرپرت فرستاد تا
تسلیمِ شامیان نماید، چون صاحب قران بقلعه در آمد و با قلعه‌داران و 15
اربابِ حلّ و عقد صورتِ حال بازراند و ایشان از روی صلاح
اندیشی امتناع نمودند و صاحب قرانرا نیز طبعِ سلیم بنابر مصلحتِ
روزگار و مآل اندیشی اقتضای همین مینمود بنابراین امرِ تسلیم مُعَوَّق 18
ماند (48b) و صورتِ حال بر پدرِ بزرگوار معروض گشت.

---

[1] N: کرده

ذکر محاربهٔ سلطان حمزه و اصفهان بیك قرا یوسف

چون سلطان حمزه از برادر خود علی بیك اعراض کرده طریق
3 عصیان پیش گرفت و والیٔ بغداد اصفهان میرزا بن قرا یوسف احوال
فرزندان عثمان بیك را پریشان و فرزندان علی بیك را محبوس مصر
یافت طمع در ملك کرده لشکر مرتّب ساخت و بجانب دیار بکر توجّه
6 نمود و سلطان حمزه نیز چون او را متوجّه دید بجانب او روی آورده و
لشکر آق قوینلو را مرتّب گردانیده باستقبال حرب و قتال روانه
گشت ، چون اصفهان میرزا بسنجار رسید و داعیهٔ ایلغار بر سلطان
9 حمزه داشت تا علی الغفله ایشان را فرو گیرد ، هم دران موضع
یکی از کاروانیان قراجه نام که در راه غارت یافته بود از قراولان
اصفهان بیك و مقیّد شده خود را بآب خابور انداخت و بسلطان
12 حمزه خبر رسانید که اینك اصفهان بالشکر بسیار رسید ، چون سلطان
حمزه واقف شد لشکر خود را جمع کرده بآب دوه[1] آمد و از انجا
بآب سهل[2] ، چون اصفهان بیك وقوف یافت که سلطان حمزه اطّلاع
15 بر ایلغار یافته نتوانست آمد ، پس ایلچی بعلی بیك فرستاد و استمداد
او کرد ، علی بیك حمزهٔ خازن[3] را بامعدودی چند < به > میرزا
فرستاد ، این جماعت در مهاد بازاری[4] باصفهان میرزا رسیدند و

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] N: خان

[4] Mevkii tesbit edilemedi.

سلطان حمزه کوچ کرده[1] بآبِ قوچ حصار[2] رسید و از انجا بآبِ
قرا دره[3] نزول کرد و موسیٔ قوجه حاجی و پیر محمدِ پورناك و پیر
3 عثمان بیك و اغمان اوغلی علی و شاه علی بیكِ پورناك (49 a) را
بقراولی فرستاد ، پس سلطان حمزه بنصیبین نزول کرد و اصفهان
از ملتقیٔ آب بمهاد بازاری نزول کرد و از انجا <کوچ کرده در>
6 برابرِ مقامِ برکتیر[4] نشست و پلی بر آبِ نصیبین بست و نزول نمود و در
موضعِ احمدی[5] قراولان بهم رسیدند و جنگ کردند و سه کس را
از نوکرانِ اصفهان بیك دستگیر کردند و قراولِ سلطان حمزه غالب
9 آمد و موسیٔ قوجه حاجی جنگی مردانه کرد و چون این خبر بسلطان
حمزه رسانیدند ایلچی بحصن کیف که از قدیم دوستان بودند فرستاد و
دیگری را بجزیره ، و اهلِ جزیره اگرچه اوّلا تابعِ قرا قوینلو بودند
12 امّا از ظلم و جورِ اصفهان بیك بجان آمده و ازو اعراض کرده بودند
حاکمِ جزیره ابدال بیك بساطان حمزه پیوست و لشکرِ حصن کیف
بباشلیغِ[6] ملك خلف نیز بدو التحاق یافتند ، قریبِ دو ماه هر دو لشکر

---

[1] N: کرد

[2] Koçhisar, Mardin'in 20 kilometre güney batısında olup, eski adı Dunaysir idi ve XIII. yüzyılın başlarında türkçe adını da taşımaya başlamıştı (Strange, s. 96; Gabriel, Voyages, s. 43-46). Koçhisar'ın bugünkü adı Kızıltepe'dir. Koçhisar'ın yanından şimdi Zerkan adını taşıyan bir çay geçmektedir ki, bahsedilen su, şüphesz bundan başkası değildir.

[3] قره‌دره Nusaybin'in az güneyi doğusunda, Musul yolu üzerinde bulunmaktadır; şimdi Suriye toprağında, bir demiryolu durağıdır ve Karadere adını taşımaktadır.

[4] Haritalarda görülemedi; Nusaybin'in az güney doğusunda olsa gerektir.

[5] Haritalarda görülemedi.

[6] N : بباشليق

متقابل نشستند و در کمینِ یکدیگر بودند تاهر دو فریق حریقِ آتشِ
جدال و لجاج شدند و علف ازان جهت که از آق قوینلو خلقی عظیم
3 جمع آمده بودند تلف شد ، درین اثنا محمدِ ایناق خلیل از سلطان
حمزه گریخته بعلی بیك ملتجی گشت و اخبارِ اصفهان و سلطان حمزه
رسانید و علی بیك محلِّ فرصت یافته از آمد بالشکرِ بیحدّ بولایاتِ
6 ماردین تاخت و بعضی را ازان ولایات غارت کرد و بآمد عائد گشت و
سلطان حمزه بااعیانِ لشکر مشاورت کرد یراق چنان دیدند که
از سرِ ابِ نصیبین که اصفهان بیك پل بسته بود بسرِ اصفهان
9 روند چه از آب گذشتن صعوبت بود بران قرار متوجّهِ پل شدند و
اصفهان بیك را نیز چون بی قوتی و بی قوّتی روی نموده بود و احوال
پریشان مانده بعضی از لشکرِ خود را با امرا مثلِ عیسی بیك
12 (49b) وحمزهٔ خازن را با لشکریانِ علی بیك و مزید چوره را و
جماعت بیك را [1] و محمود بادوس را با چهار هزار نفر بطرفِ ماردین
از برای قرق و غارتِ غلّه فرستادند و بقوچ حصار رسیدند ، پس از
15 قلعهٔ ماردین محمدِ قوجه حاجی بسلطان حمزه معروض داشت که
اکثرِ لشکریانِ اصفهان بیك اینجا اند فرصت غنیمت است که هنگامِ
کار و وقتِ کارزار است ، پس سلطان حمزه کوچ کرده با اهل و حشم
18 باصفهان بیك متوجّه شد و علی مماش و آقانرا [2] بقراولی فرستاد و
خبر رسانیدند که اصفهان بیك خبرِ سلطان حمزه را شنوده و بخاتونیه
متحصّن شد [3] پس سلطان حمزه خانه را گذاشته و آب گرفته ایلغار
21 کرد و اصفهان بیك نیز خبرِ ایلغارِ او در یافته و متوجّه گشته ، پس

[1] Aynen böyle.
[2] N: علی مار آقانرا
[3] N: شدند

صفّین استوا یافت و میمنه و میسره و قلب و جناح مرتّب گشت و تیر
چون دعای خلوت نشینانِ گوشه گیر از چلّه خانهای کمان بالِ اقبال
3 گشاده سینهای کینه اندوز را به پیکانِ جگر دوز می‌شکافت و رماح
چون ارواحِ واقعه بینان بهر پهلو که سر می‌نهاد هرچه می‌دید راست
بود و هرچه از زبانِ او می‌افتاد در دلها اثر می‌یافت شمشیر چون صبحِ
6 صادق دم علم بر فرقِ فرقتین بلکه بر تارکِ فرقدین کشیده سرهای
خواب آلودگانِ غرور را از بسترِ جهل بر میداشت

نظم

9 بیك حمله گویی که شد رستخیز بسُمِّ ستور و بشمشیرِ تیز
شد از چشمهٔ نعل بر چشمِ خور معلّق زنان خاك بر یکدیگر

در میسرهٔ سلطان حمزه مهماد حمزه حاجی و محمدِ بکتاش[1] و چلبیِ موصل‌لو
12 مقابلِ[2] خود را شکستند و خانهٔ اصفهان بیك را غارت کردند و درینحال
اصفهان بیك بمعاشرت با زنان نشسته بود و لیلی لیلی میخواند، پس میسرهٔ
اصفهان بیك (50a) حاکمِ حلّه و تنگری ورمیش و سلتوق و حاجی
15 مبارك بفرمودهٔ اصفهان بیك حمله کردند و میسرهٔ سلطان حمزه را
شکستند، سعادتیار جنگی مردانه کرد و تنگری ورمیش[3] و حاجی مبارك[4]
دادِ مبارزت و مبادرت دادند و از آق قوینلو موسیٔ قوجه حاجی و بوداق
18 بیكِ پورناك و پهلوان ادریس و پسرِ عرب عزالدّین حاجیلو در محاربه و

[1] Hr (50b) böyle; N: بکتش
[2] N: بمقابل
[3] N: تنکری ورن
[4] N: حاجی بوداق مبارك . Biraz yukarıda Hacı Mubārak olarak geçtiği gibi, al-Ġīyāṣī'de de öyledir (s. ?50).

مضاربه خاك بر فرقِ زحل فشاندند و خلیل حودن نیز مردیها نمود، درین میان اصفهان بیك ویران شد ، زن و فرزندان دردستِ دشمن 3 گذاشته روی فرار در جانبِ بغداد نهاد فتّهانَ اصفهان بِغَمْزَةِ مِنْ حمزةٍ با وجودِ دیدهای سیلاب ران چون زنده رودِ اصفهان بلکه چونْ دجلهٔ بغداد و دیدگانی درعینِ سیلان و موجِ طوفان چون تشنگانِ 6 کربلا در چول و بیابان مدهوش و حیران و سرگردان افتاد ، بی زاد و مراد و بی کس و نا مراد بسوی بغداد می‌شتافت ، مال و نعمتِ فراوان بدستِ سلطان حمزه در آمد و امرا و لشکری که پیشتر بماردین رفته بودند 9 بعد خرابِ البصره باصفهان ملحق گشته متوجّه بغداد شدند[1]، پس چون سلطان حمزه از حربِ اصفهان بیك فارغ گشت باز بتجهیزِ لشکر و توجّه بجانب آمد اشتغال نمود و خبرِ توجّهِ او شایع گشت ، 12 برادرش علی بیك چون برین حال وقوف یافت بفرزندِ خود چنان اعلام کرد که احوالِ این دیار پریشانست و برادران از بندِ مصر خلاص نشده اند اگر آن فرزند داعیهٔ سلطنت دارد باید که قلعهٔ 15 خرپرت را گذاشته متوجّهِ این جانب شود که عروسِ ملك نامزدِ آن فرزندِ سعادت مند است و قبل از وصولِ این پیغام بصاحب قران در خرپرت طاعون واقع شده بود و آن جماعت که (50b) صاحب 18 قرانرا در خرپرت توقیف نموده بودند و از قلعه بشامیان دادن امتناع نموده ازان تدبیر پشیمان شده و اندیشناك بودند که مبادا از وقوعِ زحمت آسیبی بذاتِ شریفِ صاحب قران رسد و تمامِ یك جهتیها که 21 سابقاً و لاحقاً نسبت با علی بیك بجای آورده ضایع ماند و ازو منفعل و شرمسار باشند خواستند که قلعه را بعلی بیك سپارند و صاحب قرانرا

[1] Al-Ġiyāṣī'ye göre (s. 249) savaş 5 Zilhicce 840 da (10 Haziran 1437) vukubulmuştur.

روانه گردانند[1] و چون علی بیك دور بود و آن صورت بتعویق می‌افتاد و
والدهٔ صاحب‌قران[2] نزدیك بود صورت‌حال بدو نوشتند و استدعا نمودند که
3 بیاید و قلعه را خداوندی کند و رای صاحب‌قران بنابر آنکه در قلعه توقّف
فرموده بود و قلعه را بشامیان نسپرده، از پدر متوهّم بود که مبادا آن معنی
بر عقوق حمل نموده باشد، میل بجانبِ ارزنجان بملازمتِ عمّ بزرگوار
6 یعقوب بیك داشت و پیشتر نیز از جانبِ عمّ بدو اشارتی بدین معنی
رفته بود <و> وعده فرموده که چون صاحب قران بملازمتِ او رسد
قراحصار را بدو انعام فرماید، چون صاحب قران بهمین عزم از
9 خرپرت بیرون رفت و حضرتِ عصمت پناه بنابر استدعای اهلِ قلعه
رسید و قلعه را تصرّف کرد ایلچیٔ علی بیك بصاحب قران رسید و
احوال معروض داشت و بوصولِ ایلچی و بشارتِ تفویضِ ملك
12 صاحب قران ازان خوف بیرون آمد و بامیدواریٔ تمام روی بجانبِ
پدر آورد و قبل از وصولِ او بخدمتِ پدرِ بزرگوارش آمد را به
بیچن بیك سپرده و متوجّهِ خرپرت بود در راه متوالدین بیکدیگر
15 رسیدند و صاحب قران مفوّض برخصتِ پدر متوجهِ آمد شد و علی
بیك بقلعهٔ خرپرت رفت و قلعه را بامیدواریٔ نجاتِ فرزندان (51 a)
از زندانِ مصر بأهلِ ملطیه خصوصاً بساروخان که بسلطانِ مصر
18 متعلّق بود تسلیم نمود و از انجا بجانبِ یعقوب بیك متوجّه شد از راهِ
گُلُنْجوك و فرزندان نیز خلاص یافته از مصر متوجّهِ پدر بودند و
چون در راه استماع نموده بودند که پدرِ بزرگوار از راهِ گُلُنْجوك بجانبِ
21 ارزنجان توجّه فرموده بهمان راه بر اثرِ او رفته بحوالیٔ ارزنجان بپای
بوسِ پدر افتخار یافتند و باتّفاق بخدمتِ یعقوب بیك اتّصال پذیرفتند.

[1] N: کرداند

[2] Meşhur Sarây Hâtûn. Kendisinin birçok mühim elçilik işlerinde bulunduğu ileride görülecektir.

ذکرِ رسیدنِ حضرتِ صاحب قران بآمد و محاصرهٔ سلطان حمزه آمد را و فتحِ آن

3 چون صاحب قران بشهر در آمد و علی بیك بخرپرت متوجّه شد بعد از سه روز سلطان حمزه با عِدّه و عُدّه و اسباب بظاهرِ آمد نزول کرد و قلعه را محاصره ساخت و هفتاد روز نشست و جنگها انداخت یکی از
6 نصارای شهر بی دیانتی کرده در شب برجی بدستِ بیرونیان داد وسلطان حمزه بشهر در آمد و صاحب قرآن بعد از قصدِ مدافعه و مخاصمه و اطّلاع برآنکه برجی بدستِ مخالفان در آمده و جمعی کثیر بشهر اندرون
9 رفتند و جمعی دیگررا از بالا بأندرون میکشند چارهٔ ندید الاّ اعراض ، پس بخانه رجوع[1] فرمود و یراقِ التحاق بپدرِ نامدار کرده با مخصوصی چند از راهِ باب السرّ[2] با آنکه صبح روشن شده و
12 شهر محاصَرِ لشکرِ بیگانه گشته بی خوف و دهشت از میانِ ایشان گذشت و بقلعهٔ اگیل توجّه فرمود و از انجا بظلِّ عطوفتِ پدرِ نامدار شتافت و پیش از وصول چنانچه مذکور شد حسین بیك و
15 جهانگیر میرزا نیز از مصر آمده بودند و در حوالیٔ ارزنجان اجتماعِ پدر و فرزندان بدیدارِ یعقوب بیك انضمام یافت و چون سلطان حمزه بآمد در آمد با اکابر و اعیانِ (51 b) شهر بنابرآنکه ایشان با علی
18 بیك یکجهتی نموده شهررا بدو سپرده بودند بنیادِ بیداد و فتنه و فساد کرد همهرا ذلیل و خوار و نگونسار ساخت ، قاضی احمد[3] را با حاجی

---

[1] N: رجوعی
[2] N : باب البئر
[3] Hr (52a) böyle ; N : احمد

یوسف که پیشوای شهر بود <ند> بقتل آورد و سکّان آنجا را بنهب و غارت خراب ساخت و نصاری را بهیچ وجه متعرّض نشد بلکه طریق اعزاز و اکرام با ایشان مسلوك داشته قسیسین را تعظیم و تحسین < نمود > و در وقت ملاقات قیام و اعظام بجای می آورد و با علماء اسلام هیچ التفات التیام نداشت، عداوت با اهل اسلام تا بجائی[1] رسانید که روزی بر در مکتب اطفال مسلمانان عبور کرد و بران اطفال نگاهی انداخت و ایشانرا بقراءت و تلاوت کلام الله مجید مشغول یافت بر زبان راند که باز بنیاد کرده اند که بعلم و قراءت که من انداخته‌ام اشتغال نمایند نَعُوذُ بالله مِنْ جریانه فی هذیانه ؛ درین بهار که او بر آمد استیلا یافت اسکندر قرا یوسف نیز از قشلاق سُرْمه‌لو بعزم تسخیر آذربایجان بیرون <آمد> .

[1] N: بجانی

ذکرِ توجهِ اسکندر از قشلاقِ سرمه‌لو باذربایجان

درین بهار اسکندر بر سریرِ تبریز عائد گشت و تبریز را در
3 تصرّف آورد و برادرش جهانشاه میرزا نیز از قشلاقِ قزل آغاج بأردبیل
رفت و از راهِ سرآو با امراء عظام جاکیرلو بایزیدِ بسطامی و اتباعِ <او>
و بعضی از امراء شروان بأُبّهتی تمام روی بدفعِ برادر و تسخیرِ
6 تبریز نهاد و چون اسکندر نوکرانِ خود را که با او در ورطات زحمتها
کشیده بودند طریقِ محافظت و مراعات مرعی نمیداشت مجموع ازو
نومید گشتند و چون کوکبِ دولتِ او را راجع و شوکتِ جهانشاه میرزا
9 بر افقِ استوا طالع یافتند مترصّدِ آن میبودند که چون مقابلهٔ (52 a)
صفین بهم رسد ایشان لشکرِ اسکندر را چون بنات النعش
پریشان ساخته[1] بجهانشاه میرزا اتّصال یابند، چون بمرند
12 نزول فرمود و ییلاقاتِ آن حوالی مخیّمِ جلالِ او گشت اسکندر
میرزا نیز از تبریز بیرون آمده از راهِ موضعِ صوفیان بهفت
چشمه فرود آمد و مابینِ فریقین سه فرسخ مسافت بود، پیریٔ
15 قرامانلو که یکی از اعیانِ دولتِ او بود درین مرحله روی گردان
شده بدرگاهِ جهانشاه میرزا شتافت، اسکندر ازین صورت انزجار و
اضطرارِ عظیم یافت نتیجهٔ استکبار و وخامتِ اغترار برو واضح گشت،
18 مطیّهٔ فرار در زیرِ رانِ ادبار کشیده بجانبِ قلعهٔ النجق که خزانه و
زنان و بعضی از فرزندانِ او در آن قلعه بودند از راهِ قلعهٔ جوشین

---

[1] N: ساخت

روی آورد چون بمقرِّ مقصود رسید برادرش جهانشاه میرزا
بالشکرِ مرتّب

همه نوجونانِ نو خاسته همه همچو گلدسته آراسته 3

چون قضای آسمان و بلای بلاامان آن قلعه را مرکز وار در دائره کشید و
اسکندر را درپسِ دیوارِ غمّ پای بند و استوار ساخت عین الحیاةِ
عیش و شادکامئ او در ظلماتِ حیرت و ملال پوشیده گشت ، زنان بهلاکِ 6
او لبگزان و چشمك زنان و پسرش در قصدِ سرو افسرش خنجر
کشیده و نگران

نظم 9

ای سرا و باغِ تو زندانِ تو دشمنِ جانِ تو فرزندانِ تو
کاشکی آن چاه بودی جاه نیْ بندهٔ می بودی‌و شاه نی

مدّتی برین گونه محاصره ماند تازمانی که لشکرِ مصر باستدعا و 12
التماسِ علی بیك از نزدِ سلطان اشرف بدیاربکر و آذربایجان توجّه نمود
تا سلطان حمزه را از امارت بیرون آورده دیار بکر را بجهانگیر میرزا
سپارند و ازآنجا (52 b) بدفعِ جهانشاه میرزا و امداد اسکندر توجّه نمایند. 15

ذکرِ توجهِ حسین بیك و جهانگیر میرزا بمصر بملازمتِ سلطان اشرف و لشکر آوردن

3 وچون حسین بیك و جهانگیر میرزا که بعواطفِ سلطانِ مصر مخصوص شده و وقوفِ تام براحوالِ مصر و شام حاصل کرده بودند برادرِ خودرا اعنی صاحب قران امتثالِ فرمانِ برادران نموده
6 با هفت کس از نوکرانِ خود بعزمِ شام هجرت نمود و چون زمستان در آمده بود بحصن منصور[1] و شمیساط[2] توقّف نمودند و از روی ضیق مشقّتِ عظیم کشیدند چنانچه فراش از گیاه وبالش[3] از خشت و سنگ
9 می‌ساختند و پدرِ بزرگوارِ شان با پسرِ دیگر اویس بیك بسلطانِ روم مراد خان ملتجی شدند و از امیرزادگان جهانگیر میرزا در اوّلِ شتا از حصن منصور[4] بمصر شتافت و بامیدِ عواطفِ سلطان اشرف که اورا
12 از حبس رهانیده بود بمسارعت مسافرت نمود ، چون بشرفِ وصول بعزِّ قبولِ سلطان اشرف رسید بنوازشهای پادشاهانه فائز گشت و به نیلِ مرام اورا از مصر و شام با پنجاه هزار سوارِ نامدار بباشلیغِ امرای
15 کامگار مثلِ تنگری ورمیش که امیرِ لشکر بود و قورخماس[5] امیرِ کبیرِ مصر و نایبِ شام و حلب بدیار بکر روانه ساخت تا سلطان حمزه را از

---

[1] N: بحصن موصل

[2] Bu isim daha önce de böyle geçmişti (s. 92, str. 7). Şimdi buraya Samsat denilmektedir.

[3] N: ولش

[4] N: حصن موصل

[5] Yani Korkmaz. Korkmaz, bu tarihde Amīr Silāh idi (Makrizî, yap. 187 a).

سلكِ امارت و ایالت بیرون آورند و زمامِ حلّ و عقدِ ولایت بقبضهٔ
اقتدارِ جهانگیر میرزا سپارند و از آنجا بنابر معاهدات که با اسکندرِ
3 قرا یوسف درمیان داشتند از دیار بکر عبور کرده بپای قلعهٔ آلنجق در آیند و
اسکندر که <در> محاصرهٔ جهانشاه میرزا بود برهانند[1]، پس جهانگیر
میرزا بدین شوکت از شام طلوع کرد از آمدنِ او و امراء شام بویِ
6 صبحِ قیامت بمشامِ دیار بکر (53 a) و از آوازهٔ جهانگیر میرزا بمسامعِ
سلطان حمزه طنطنهٔ نفخِ صور دمیدن گرفت

نظم

9 زمغرب چو طالع شود آفتاب قیامت درآید بلا ارتیاب

سلطان حمزه را بمجردِ وصولِ این اخبار پای قرار از جای برخاست[2] و
مطیّهٔ فرار در زیرِ بار کشیده شمشیر و سپر را که یکی از دوشِ او
12 برسرِ دشمن مائل و یکی درپیشِ تیغِ عدو حائل بایستی آن یکی را
چون حرزِ یمانی حمائل و این یك چون توشه دانِ کاروان برمطیّهٔ
پشت حامل گشت و تیر و کمان را که یکی چون باز از دستِ سلطان بر
15 کبوترِ جانِ دشمن پرواز می‌نمود و یکی درکمینِ روانِ اعدا دهن بازمی بود
یکی چون صعوه بآشیانِ جعبه پنهان شد و آن یك از وهم خویش در دهانِ
کیش فرو رفت و نیزه اش که درمیدانِ قتال بسربازی سرافراز و علم
18 بود و در معرضِ معارضه و جدال[3] بزبان آوری برطلاقهٔ لسان ثابت
قدم سر در لحافِ غلاف کشیده خود را بخوابِ غفلت انداخت

---

[1] N: برهانید
[2] N: خواست
[3] N: جلال

نظم

شود مردِ زور آورِ نیك رای　　بمی رفته از دست و افتد زپای
بود دستی البتّه بالایِ دست　　کس از دستِ تقدیرِ ایزد نرست 3

چون جهانگیر میرزا با لشکرِ مصر و شام بأرزنجان رسید تمامِ اهلِ آن دیار باطاعت و انقیاد پیش آمدند و مفاتیحِ بلاد و قلاع بأمیر زادهٔ واجبِ الاتباع سپردند و امرا و سردارانِ ولایت را بالشکر بجهانگیر 6 میرزا تسلیم نمودند ، سلطان حمزه چون ازین حال خبر یافت داعیهٔ توجّه بجانبِ آن لشکر درو بهیجان آمد کمرِ مجادله برمیان بسته توجّه نمود واگرچه طاقتِ مقاتلهٔ ایشان نداشت و لشکرِ شام که برحسبِ 9 اشارت و فرمانِ سلطان خواستند که عنان بجانبِ (53 b) النجق منعطف داشته بدفعِ جهانشاه میرزا توجّه نمایند ناگاه خبر ازجانبِ مصر رسید که سلطان اشرف بشرفاتِ جنان[1] و غرفاتِ روضهٔ 12 رضوان انتقال نمود

نظم

شد عزیزِ مصرِ جنّات از حیات بی ثبات 15
نامِ نیکش بر زبانها همچو سکّه بر زرست

ازین خبرِ پریشان لشکر شام خائف جمع گشتند[2] و قرار کار بر معاودت نهادند و بیکبار متوجّه شدند و چون شهرِ ارزنجان را بجهانکیر میرزا 18 سپردند یعقوب بیك متوجّه شد و فرمود که شهر ازانِ تست ، پس

[1] N: چنان
[2] N: کنند

هر دو باتّفاق بشهر در آمدند و در حینِ نزول خبرِ توجّهِ سلطان حمزه
بدیشان رسید و جعفر بیك نیز از لشکریانِ شام گریخته و بکوهِ کبر[1]
رفته بود از خبرِ معاودتِ ایشان او نیز متوجّهِ ارزنجان شد و بمقامِ 3
اُروم سرای رسیده بود که خبرِ توجّهِ سلطان حمزه رسید ،
پس هرسه برادر جهانگیر میرزا و حسین بیك و صاحب قران بتسلیهٔ
سکّانِ شهر و استمالتِ ولایات و اعادی و توابع و اشکر و ترتیبِ 6
ما یحتاج الیه فی السفر و الحضر اشتغال نمودند و درین اوقات اسکندر
میرزا که در قلعهٔ النجق محاصَر[2] بود بقتل آمد .

---

[1] Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

[2] N: محاصره

ذکرِ هلاکِ اسکندر میرزا بدستِ پسرش
شاه قباد میرزا

3 چون قلعه‌داران و کوتوالانِ [1] قلاعِ آذربایجان از بد معاشیٔ
اسکندر و تطاولِ او باطوائفِ رعایا و لشکر <و> قهر و تعدّی در تصرّفِ
اموال و هتکِ عرض و ناموس و آلودگی بدماء و فروج ازو متنفّر شده
6 بودند، غیر از النجق دیگر قلاع را بجهانشاه میرزا سپردند و جهانشاه
میرزا زنانی را که دران قلاع بی نکاح بدو منسوب بودند و مخصوص
بودند قریبِ سیصد نفر همه را بر امراء خود قسمت نمود، مِنْ لَطَائِفِهِ
9 ـ خُلِّدَ سُلْطَانُهُ ـ چون اسکندر از زنانِ مسلمانان خود را نگاه میداشت
زنانی را (54 a) که نگاه داشته بود و مخصوص گردانیده برادرش
دستِ تصرّف و قسمت بر ایشان کشید و او از دور نگاه میکرد «کَمَا
12 تَدِینُ تُدَانُ» و در حینِ محاصره پسرش شاه قباد که از دخترِ بخشی[2] که زنِ
پدرش بود و حکمِ مادر داشت متولّد شده بود بازنِ پدرِ خود <که>
لیلی نام داشت و گویا میانهٔ ایشان شیوهٔ مواقعه نیز بوده بوساطتِ مادرش
15 بقصدِ قتلِ پدر اتّفاق نمود مِنْ لَطَائِفِهِ ـ خُلِّدَ سُلْطَانُهُ ـ چون
اسکندر طمع بزنِ پدر کرد اورا از زنِ پدر فرزندی آمد که هم قصدِ
<زنِ> پدر کرد و هم هلاکِ پدر، شبی از شبها آن زن شمشیر و خنجرِ
18 شوهر را ازو پنهان کرد و بجمعی از امرا قریبِ چهل نفر که باشاه

---

[1] N: کوتوان
[2] Aynen böyle: Yahşi olması muhtemeldir.

قباد اتّفاق داشتند اعلام کرد که هنگامِ فرصت است و شاه قباد
بآن چهل نفر که از اسکندر بواسطهٔ تطاولِ او و قصدِ دماء و فروج
تنفّر داشتند بخوابگاهِ اسکندر شتافتند و اورا بقتل آوردند و جمعی از 3
امرا مثلِ شهسوارِ بیرامی و حسینِ آقاچری نیز با شاه قباد اتّفاق نمودند و
او را بأمارت قبول کردند و با او عهد و پیمان[1] بستند و شاه قباد خزانه را
متصرّف شد و بر لشکر بعضی ازان قسمت <کرد> و صورتِ حال 6
بعمِّ خود جهانشاه میرزا اعلام نمود و جهانشاه میرزا چون بران
خبر وثوق و اعتماد نداشت فرمود که اگر راست میگوید هلاور[2] را که
نوکرِ معتمدٌ علیهِ برادرم بود بقتل آورده سرش بآستانِ درگاهِ 9
سلطنت پناه فرستد، چون فرمانِ عمّ برین گونه صادر شد هلاور را
بقتل آورده سرش را بپایهٔ سریرِ عمّ فرستاد و مِنْ نَصایِحِه
ـ خَلَّدَ خِلافَتَهُ ـ نوکرِ پادشاه باید که ملاحظهٔ پادشاهِ خود کند که 12
مبادا از اعادی بدو گزندی رسد و یقین داند (54b) که حیاتِ او مرتبط
بحیاتِ پادشاه است، چون پادشاه را زوال رسید نوکرِ نیكِ او را کجا
مجال خواهد ماند، پس بر نزدیگانِ سلاطین خواه از اقارب و خواه از 15
نوکرانِ امین واجب است که پیوسته مراقبِ پادشاه باشند و بر پادشاه
لازم است که دائم متیقّظ و هوشمند باشد خاصّه از نا قصاتِ عقل و
دین، بعد ازآن شاه[3] قباد بنابر معاهده و مواعده تزوّجِ مادرش با جهانشاه 18
میرزا <عرضه؟> داشت از قلعه فرود آمد بشرطِ آنکه خزانه نصفی

[1] N: پیمان پیمان

[2] Hr (50b) böyle; N: هلاو. İskender 841 yılı Şevval ayının 25 inde (20 Nisan 1438) öldürülmüştü.

[3] N: پادشاه

بشاه قباد ارزانی دارد با قلعهٔ اونیك و ولایتِ پاسین تسلیم نماید[1]،
جهانشاه میرزا اونیك‌را با ولایتِ[2] پاسین بشاه قباد سیورغال[3] داد
فامّا مادرش را بسولان بیكِ آقاچری[4] بخشید و این اخبار نیز بشامیان 3
در وقتی که هنوز بأرزنجان بودند ضمیمهٔ خبرِ وفاتِ سلطان اشرف
گشت.

---

[1] N: باسی باسان تسلیم نمود
[2] N: با لایت
[3] N: سورغال
[4] Hr (50^b) böyle; N: سولان

ذکرِ توجه سلطان حمزه بقصدِ تسخیرِ ارزنجان

چون سلطان حمزه خبرِ معاودتِ شامیان تحقیق کرد داعیهٔ معاودت درو قوّت یافت ، پس حضرتِ صاحب قران با هر دو برادرِ 3 نامدار حسین بیك و جهانگیر میرزا در ارزنجان توقّف نمودند و بتسلیهٔ اهلِ شهر و اعدادِ ما یحتاج از برای لشکر اشتغال نمودند و جهانگیر میرزا حسین بیك را فرستاد بجعفر بیك که در یورتِ اُروم سرای 6 بچهار فرسخیٔ ارزنجان بود و اورا دعوت نمود و صاحب قران را بمیانِ در بندی که در عقبهٔ کماخ است فرستاد تا خانه و مردمِ خود را با ایل و احشام که آنجا بودند بأرزنجان آورد و آن احشام بخبرِ وصولِ 9 سلطان حمزه متفرّق شده بودند و جمعِ ایشان تعذّری داشت[1] و سلطان حمزه بدو فرسخیٔ ارزنجان رسیده بود ، بختیار آقا را با چند نفر (55 a) از بهادران برسمِ قراولی بجانبِ سلطان حمزه فرستاده بودند و 12 از جانبِ او پیر محمدِ پورناك و بوزه اوغلی احمد منقلای بودند ، در مابینِ مسافت بهم متلاقی شدند و حرب و ضرب درمیان آمد و بختیار آقا مغلوب گشت ، درین حال صاحب قران باشش نوکر از 15 حشرِ احشام مراجعت کرده رسید بمقامِ قرا سویل[2] و فی الحال بر قشونِ پیر محمد که قریب بصد کس از مردانِ کار بودند حمله آورد و از سُمِّ تکاورِ میدان گذار خاكِ میدانِ ادبار بر تارك ایشان فشاند و 18 بوزه اوغلی احمد را که یکی از مشهورِ بهادران و سر آمدِ نام آورانِ

---

[1] N: وجمع ایشان تعذری که داشت

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

آق قوينلو بود و ايناق سلطان حمزه بود از اسب انداخت و پاى اورا
بقيد فروبست[1] و اكثر آن جماعت را بشمشير آبدار آتش پيكار
3 بخاك هلاك افكنده سرهاى ايشان را بعزّت از خاك مذلّت
برداشت و بر تارك قصر سر نيزه‌هاى جوانان نشاند و بقيّة السيف
انهزام يافته چون بنات النعش متفرّق شدند و اين دست برد موجب
6 ثبات قدم جهانگير ميرزا و جعفر بيك گشت و انديشهٔ فراركه پيش
نهاد ضمير منير شان بود بر طرف ماند و قوى دل گشته بشهر معاودت
نمودند فامّا اكثر لشكريان ايشان از مهابت و صلابت سلطان حمزه
9 بقلعهٔ كماخ ملتجى گشتند و سلطان حمزه ارزنجان را در حيطهٔ محاصره
آورد و اكثر احشام جعفر بيك كه در اُروم سراى بود < پراكنده
گشت > لشكريان سلطان حمزه بعد از دو روز جنگ بر حصار
12 انداخت ، طور على و نور على با معدودى چند از شهر بيرون آمدند و
از لشكر سلطان حمزه الياس و بوزه اوغلى احمد از قوم مماشلو بودند و
علىٔ مماش كه هم از آن طائفه بود مقرّب سلطان حمزه ، بقول بزاوال
15 (55 b) دولت سلطان حمزه نمودند[2] و سلطان حمزه علىٔ مماش را تا بغايتى
تربيت كرده بود كه از جميع سرداران آق قوينلو پايهٔ قدر او بلند تر
ساخته بود و اعيان آق قوينلو ازين جهت رنجيده خاطر گشته بودند و
18 تحمّل آن نوع مذلّت نداشتند ، لا جرم جوق جوق ازو بر گشته
بجعفر بيك و جهانگير ميرزا ملتجى ميشدند تا سلطان حمزه ضعيف و
جهانگير ميرزا و جعفر بيك قوّت يافتند و < قرار دادند كه > صاحب
21 قران منقلاى[3] جهانگير ميرزا و او منقلاى جعفر بيك و جعفر بيك

[1] N: بقيد دستكير فروبست

[2] Bu cümlenin manası anlaşılamadı. Bu cümle eksik veya bozuk olsa gerektir.

[3] N: بمنقلاى

قلبِ لشکر باشد ، بدین ترتیب و آیین نفیر زنان و نقاره کوبان عنانِ
قتال بدستِ قهرِ بی همال داده نیزه‌ها بر دوش چون مارِ ضحّاك
بخون تشنه و شمشیرها چون اژدها سر از سوراخِ غلاف بیرون کرده 3
جوانان چون شیرِ ژیان و پیلِ دمان که از بیشها و جنگل‌ها نیشها و
چنگالها بخونِ زید و عمرو تیز کرده باشند از شهر بیرون جستند و بی
درنگ بامبارزان و حریفانِ خویش جنگ در پیوستند 6

نظم

بیك دم ز میدان بر آمد غریو که خون شد ز مکرش دلِ مکر و ریو
فرو بسته شد دستِ بیرونیان فرو ریخت از هم کنار و میان 9

بازارِ حرب تند و تیز و میدان نیز چون عرصهٔ رستخیز گشت
کارهای غریب و پیکارهای عجیب روی نمود و صاحب قران پیش
از همه بر اغرقِ سلطان حمزه تاخت و همه را تارومار ساخت و سلطان 12
حمزه از سطوتِ استیلای ایشان فرار نموده بجانبِ دیار بکر توجّه نمود و
از ایل و احشام هر کرا ازان تیغِ خون آشام پای اقتدار بر فرار دست
داد بهر جانب که توانست روی آورد و صاحب قران با آنکه درسنِ 15
دوازده بود بی دهشتی و وحشتی از عقب ایلغار (56 a) کرده خود را
بخانه و خزانهٔ سلطان حمزه رسانید و بتمامها در حیطهٔ ضبط آورده
نگذاشت که هیچ فتور و قصور دران راه یابد و جعفر بیك بعد از 18
فراغِ لوازمِ حرب و کارزار بر سریرِ ایالت قرار یافت و چند روزی
اجماع و اجتماعِ اصناف و انواع از هر جنس بر درگاه دولتش ندای
« فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ »[1] بر کافّهٔ اعوان و انصار در دادند . 21

[1] Haşr sûresi (LIX), 2. âyet.

ذکرِ احوالِ امارتِ جعفر بیك

چون زمامِ ایالت بقبضهٔ اقتدارِ جعفر بیك قرار یافت عنانِ
3 اختیار بدستِ نفسِ نا پرهیزکار داد تا در میدانِ هواجسِ نفسانی و
وساوسِ شیطانی بحکمِ «إنَّ ٱلنَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوء»[1] مرکبِ
لَجوجِ وَ لُوجِ طبعِ سرکش را بهر طرف در جولان آورد تا قبائل و
6 عشائر و[2] امرا و عساکررا از خویش رمانید

نظم

چون ندانی حفظِ نفسِ خویش کرد　　چون توانی باعدو کردن نبرد

9 چون حرکاتِ قبیحه ازو بظهور رسید آق قوینلو ازو رنجیده و رمیده
خاطر گشتند و بسلطان حمزه روی آوردند چون میانهٔ علی بیك و
برادرش یعقوب بیك متوهّم می بود و نیز[3] بر قبایحِ افعالِ خود
12 وقوف یافته بود و استطاعتِ ممانعت با نفسِ امّاره نداشت و نتوانست
که خود را از فضایحِ خصال محفوظ دارد و نیز دانسته بود که ایل ازو
تنفّر دارند چارهٔ جز کناره گرفتن و از دور نظاره کردن نیافت عنانِ
15 عزم بصوبِ آق شهر تافت و خوش قدم بیك و قوش بیك و مهاد[4] بیكِ
قوجه حاجی که رؤسای آق قوینلو بودند و در زمانی که احشام از جعفر بیك
در حوالیٔ ارزنجان اعراض کرده بسلطان حمزه پیوستند ایشان مانده
18 بودندِ با الوس ، کس بجعفر بیك (56 b) فرستادند و اورا باز بایل

[1] Yûsuf sûresi (XII), 53. âyet.
[2] N: از
[3] N: نیز و
[4] N: عاد

آوردند، یعقوب بیك از خوفِ اتّفاقِ الوس با جعفر بیك <بکماخ> رفت و
درین حال علی بیك را در معاش و انتعاش ضیقی بود و پیلتن بیك در
کیغی بود و معلوم داشت که علی بیك پریشان احوال است او را دعوت 3
بکیغی کرد و بدرستی او را مخادعه نمود و بوعدهای مظاهرت[1] او را پیشِ
خود <دعوت کرد> و علی بیك او را اخلاص پنداشت و چون
بدآنجا رفت بتکلیفِ دو دختر او از برای دو پسرِ خود خطبه نمود و 6
گفت: اگر برغبت میدهی و الّا باجبار میستانم، علی بیك چون از
دفع عاجز بود بالضروره بمصاهرت[2] مصابرت نمود خدمتهای موعود[3]
بنیلِ مقصود آخر شد، مِنْ لطایفِهِ ـ خَلَّدَ مُلْکُهُ ـ وعدهٔ خدمتها 9
بخدمت فرمودن مبدّل ساخت و بالزام و اکراه بجائی رسانید، درین ولا
جعفر بیك بمیانِ ایل آمد و بتقویتِ خوش قدم و موسی و مهماد باز
بنیادِ فتنه و فساد نهاد بأفعالِ شنیعه و حرکاتِ فضیحه اقدام نمود باز 12
الُوس ازو متنفّر گشتند و بتجربه معلوم کردند که او قابلِ اصلاح
نیست بیکبار ازو بر گشتند و او نیز از ایشان خائف شد بجانبِ روم
گریخت و ایل و احشام بریعقوب بیك جمع شد، پس علی بیك باز 15
ببرادرش پیوست اجتماعی عظیم روی نمود و وقتِ قشلامیشی شد و
بواسطهٔ قوّتِ سلطان حمزه و کم یراقیٔ سرداران الوس روی بگریز نهادند،
صاحب قران براثرِ ایشان ایلغار فرمود در هنگامِ گریز جلوی اسب 18
یعقوب بیك گرفته برده بودند، صاحب قران رسید و بضربِ حرب و
نبرد اسب را از ایشان باز ستد و پریشانیٔ عظیم برایشان افگند باز
مجتمع گشتند و بقصدِ محاربه روی بصاحب قران آوردند، صاحب 21

[1] N: مضاهرت
[2] N: مضاهرت
[3] N: موعد

قران با وجودِ حداثتِ سنّ (57 a) کارها کرد که پیران و دلیران در آن حیران ماندند

3 نظم

چو شیرِ ژیان و چو ببرِ دمان ازان قوم بر بود امن و امان

جبراً و قهراً اخترمه‌ٔ [1] بسیار کشید و بأرزنجان معاودت فرمود و ایل
6 خراب و متفرّق گشته بسلطان حمزه میل کردند الّا جماعتی که اوّلاً از و
اعراض نموده بودند و روی باز گشت نداشتند حسب‌الضروره بعلی
بیك و حسین بیك و جهانگیر میرزا ملتجی شدند و در خدمتِ ایشان
9 توجّه نمودند و صاحب قران تنها در خدمتِ عمّ بزرگوار یعقوب بیك
ماند و درین ایّام تنگدستی بمرتبه‌ٔ بود که جز ازیك جامه‌ٔ کرباسیٔ
کبود و یك کپَنَك و یك سر اسب چیزی دیگر نداشت و برعلیقِ
12 آن اسب نیز قادر نبود و ازین جهت اکثرِ اوقات پیاده تردّد می‌فرمود و
جعفر بیك که بجانبِ روم گریخته بود چون آن زمستان بانقضا پیوست
آثار بهار بروی کار آمد ایلغار کرده بولایتِ شیرین [2] تاخت و حوالیٔ
15 آنولایت را غارت کرد و پس یعقوب بیك صاحب قران را لشکری
داده از برای دفعِ شرارتِ او روانه ساخت، چون بدو رسید
جنگِ عظیم درمیان قائم گشت، صاحب قرانِ فیروز جنگ چون
18 نهنگ برکشتیٔ حلادتِ او زد و اورا بغرقابِ اضطراب انداخته
نفایسِ اموالی که ازآن غارت اندوخته بود بتاراج داد تمامِ مواشی
و مراعی و اجناسِ منهوبه‌ٔ اورا در تحتِ تصرّفِ دست بردِ اعوان و

[1] Türkçe aktarma.
[2] Neresinin kasdedildiği anlaşılamadı.

انصارِ خود در آورد و جعفر بیك خائباً و خاسراً باز بجانبِ روم عائد
گشت و علی بیك و جهانگیر میرزا با برادرش حسین بیك در ارمان و
مردمان [1] قشلاق گرفتند ، تنگری ورمیش حاکمِ حلب بر سلطانِ 3
مصر عاصی (57 b) شد ، جهانگیر میرزا چون درآن ولایت واقع
شده بود از خوف بدو التجا فرمود تا از شرِّ او محفوظ و محروس ماند
مع هذا قصد کرد که جهانگیر میرزا را قیّد ساخته بسلطان حمزه 6
دهد تا سلطان حمزه را بدین وسیله باخود متّفق سازد و در امرِ
مخالفتِ سلطانِ مصر بمظاهرتِ او مؤیّد گردد و علی بیك بعزمِ حجاز
روی بجانبِ مصر آورده بملك الظاهر چقمق که سلطانِ مصر بود 9
پیوست و خود را از ورطهٔ خوف رهانید و اهلِ حلب بر تنگری
ورمیش بیرون آمدند و برو سنگ باران کردند و اورا گرفتند و بعضی
از نوکرانِ او را بقتل آوردند و جهانگیر میرزا نیز بقید افتاده بود 12
آخر الامر [2] بر ایشان ظاهر شد که تنگری ورمیش خواسته که
او را مقیّد سازد و نیز پدرش بسلطانِ مصر پیوسته بود او را رهانیدند و
تنگری ورمیش چون از حلب فرار نمود احشامِ حلب با او اتّفاق 15
نمودند و او را بنصر و تأیید قوی دل ساختند باز آغازِ فتنه و فساد نمود
آتشِ طغیان و عناد بر افروخت و نائبِ شام اینال نام بسلطانِ مصر
در مقامِ عصیان آمده بود و سلطان از برای اطفای نائرهٔ فساد و افسادِ 18
ایشان لشکر فرستاد تا اوّلاً اینال را از پیش بر داشتند و آتشِ فتنهٔ
او را به تیغِ آبدار فرو نشاندند از حدودِ صدود او را بقتل آورده
روی بحلب آوردند در مقامِ عاصی سو با او بمقابله و مقاتله متلاقی 21

[1] **Mevkileri tesbit edilemedi.**
[2] **N :** آخر الامرکه

گشتند و اورا بقتل آوردند[1] و حسین بیك از غایتِ تنگدستی و اضطرار
بجانبِ روم گریخت و جهانگیر میرزا احوالِ او < را > بحضرتِ صاحب
3 قران اعلام فرمود و استدعاء حضورِ صاحب قران کرد ، امتثالاً لأمرِهِ
صاحب قران متوجّه شد و در حلب (58 a) بیکدیگر پیوستند و
باتّفاق متوجّهِ مصر شدند و چون بملاقاتِ سلطانِ مصر و موالاتِ
6 پدر افتخار یافتند ، سلطان سه هزار اشرفی انعام فرمود و خلعتهای
پادشاهانه و کمر شمشیرِ طلا از برای ایشان فرستاد و در تقویت و
تمشیتِ ایشان افزود و رها را بجهانگیر میرزا ارزانی داشت و اورا < بر >
9 سلطان حمزه تحریض فرموده روانه گردانید و سلطان حمزه ازین معنی
متأثر و منزجر گشته بر جناحِ لشکر کشیدن بقصدِ دفعِ جهانگیر
میرزا بتهیه و اعدادِ اسبابِ حرب اشتغال نمود .

---

[1] Tanrı Vermiş, daha önce söylendiği gibi, Behisnili bir Türkmen idi. O, memlûk olmadığı halde Haleb nâibliğine kadar yükselmiş bir kimsedir. Bu olay 842 yılı Zilhicce ayının 17 sinde (31 Mayıs 1439) olmuştu (Maḳrizī, nr. 3372, yap. 208[a]). İbn Tanrıberdi, babasının hizmetinde bulunmuş olan bu emîrin hayatını tafsilâtla yazmıştır (al-Nucūm, VII, s. 259 - 263; dahi el-Manhal, I, yap. 219[a] - 221[a]).

ذکرِ معاودتِ جهانگیر میرزا از مصر بجانب رها و لشکر کشیدنِ سلطان حمزه بدفعِ او

چون جهانگیر میرزا بتقویت و تمشیتِ سلطان بمقرِ ایالت و مستقرِ 3
عدالت عائد گشت سلطان حمزه ترتیبِ لشکری قوی کرده بجانبِ رُها
رفت و شهر را در محاصره انداخت و کرّةً بعد اخری جنگهای عظیم
کرد فامّا هیچ سودمند نیفتاد و معاودت نمود و بتجهیزِ لشکر و اعدادِ 6
اسبابِ آن اشتغال نمود بعزمِ آنکه در سالِ آینده بتسخیر و تدبیر
قیام نماید و جهانگیر میرزا بضبطِ ولایتِ رُها مراعاتِ خواطر و ترتیبِ
لشکر و آلاتِ حرب سعیها کرد و قوّتی یافت و سلطان حمزه را چنانچه 9
دلخواه بود متمشّی[1] نشد و از معاودت برُها تمکین نیافت بنا بر آنکه اقوام و
احشام دستِ اعتصام بأذیالِ عواطفِ جهانگیر میرزا زده فوج فوج
روی بدولتِ او آورده از سلطان حمزه اعراض نموده ، چون برها 12
نمیتوانست رفت روی بمحاصرهٔ قلعهٔ بیرهجوك نهاده و در بیرهجوك
فخرالدّین نام که از توابعِ جهانگیر میرزا بود حاکم بود و چون
جهانگیر میرزا برین (58 b) حال اطّلاع یافت صاحب قران برحسبِ 15
فرمان توجّه نمود و در حوالیٔ بیرهجوك از توابعِ سلطان حمزه جمعی
کثیر یافت بر ایشان تاخت و همه را پریشان ساخت و غارت کرد و
اموالِ بسیار از مواشی و اقوات گرفت و بقلعه نقل کرد و خاطر از 18

---

[1] N: متشمی

ضبطِ آن فارغ ساخت و درین حال خبر یافت که جمعی از نوکرانِ جهانگیر میرزا اعراض کرده بسلطان حمزه متوجّه اند و سلطان حمزه نیز بدیشان مستظهر گشته بقصدِ رها متوجّه خواهد شد ، از استماعِ 3 این خبر بجانبِ رها شتافت بمعاونتِ جهانگیر میرزا .

< ذکرِ محاصرهٔ سلطان حمزه رها را >

چون صاحب قران قلعهٔ بیره‌جوك را استحکام داد و بمال و نعم
ممتلی گردانید خبر رسید که بعضی از نوکرانِ جهانگیر میرزا روی 3
گردان شده بسلطان حمزه ملحق شدند، صاحب قران کوتوالِ قلعه را
مستمال گردانید<ه> بجانبِ برادر توجّه فرمود تاخته تاخته از هر طرف
یکی‌را از اعادی انداخته باسی نفر از مردانِ کار و میدانِ نوردانِ 6
تَوْسَنْ سوار

نظم

همه همچو شمشیرِ هندی دودم بأعدا نماینده راهِ عدم 9
فشارنده پا بر زمین گاهِ رزم رونده چو بادِ وزان وقتِ عزم

جنگ کنان و شمشیر زنان ازمیانِ اقوامِ آق قوینلو بیرون رفت و
ببرادرِ نامدار پیوست و سپهسالارِ با اقتدار خلیل آقا که زمان[1] زمان 12
بنوکریٔ حضرتش اختصاص یافت پیاده از قلعه بیرون آمد و شش
فرسخ راه قطع کرد و از ایل و اقوام بسیاری از بهائم و انعام جدا
کرده بقلعه برد، درین ولا سلطان حمزه بمحاصرهٔ قلعهٔ رها آمد 15
(59 a) و صاحب قران باچهل جوان از شهر بیرون رفت و بر
هزارکس که منقلایِ سلطان حمزه بودند جنگی سلطانی انداخت و
آثارِ شجاعت و شهامت بظهور رسانید و نوکری از نوکرانِ صاحب قران 18
خلیفه نام بعد ما که زخمِ شمشیر بر سر داشت و دماغش از منفذِ

[1] N: درزمان

جراحت بیرون آمده طعنهٔ بر سینهٔ پسرِ عبدالعزیز که نوکرِ سلطان
حمزه بود زد و باز بر سرش از دیگری ضربی رسید و پسرِ عبدالعزیز
3 از دستِ او خلاص گشت و او بآن جراحتِ دیگر براحتِ شهادت
رسید و سلطان حمزه روی بإنصراف نهاد و صاحب قران متعاقب
رفت و دست بر دها نمود ، سلطان حمزه بماردین رسید و جمعی را از
6 امرا مثلِ جهانشاه بیك برادرِ صاحب قران و محمد بیكِ صَوُر و
غدرا بیك[1] بن عثمان بیك و امراء پورناك را در مقابلهٔ جهانگیر
میرزا تعیین کرد و بأرزنجان بعزمِ تسخیرِ شهر و اخراجِ یعقوب بیك
9 روانه شد و باندك زمانی فتح کرد و چون بعضی از رعایای شهر
خیانت کرده بودند و روی گردان شده شهر را بسلطان حمزه دادند ،
جهانگیر میرزا از رها لشکر انگیخت و از راهِ کوه بقلعهٔ بیره‌جوك و
12 سفری مغاره[2] بترکمان دره‌سی[3] آمد و ولایاتِ ماردین را غارت کرد و
امرا که در ماردین بودند بعُدّه و اسبابِ حرب بیرون آمدند بمزرعهٔ
قصور[4] رسیدند و صاحب قران در عقبِ جماعتِ اوّل بود با پانزده
15 نفر از نوکران کارهای غریب و جنگهای عجیب کرد و چون قلبِ
لشکر بماردین رسید از جهانگیر میرزا فرمانِ همایون بنفاذ پیوست که

---

[1] Bunlardan ilkinin Ṣaūr hâkimi Mehmed Beg olduğu görülüyor ki, ileride adı bir daha geçecektir. İkincisi de aynen böyledir ve eserimizde bir daha geçmemektedir.

[2] Yani Sivri mağara. Urfa'nın güney batısında Sarı mağara adlı bir yer vardır (HGM, Urfa, 1:200.000).

[3] N: درسی . Burası Mardin yakınında idi (Ö. L. Barkan, Kanunlar, Boz ulus kanunnâmesi, s. 140).

[4] Mardin'de her ikisi de şehrin güney doğusunda olmak üzere, birisi Kasır cirrin, ötekisi de yalnız Kasır olmak üzere, iki yer adı vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

باید که زود خود را بمعسکرِ همایون رسانند تا در فلان موضع کمین
(59 b) کنیم حضرتِ صاحب قران قبول نکرد و جهانگیر میرزا از
3 کمینگاهِ معیّن تجاوز نمود و صاحب قران ببرادرِ خود حسین بیك از
روی توبیخ و تعییر سخنان گفت تا در طریقِ مبارزت و مبادرت متهیی و
موادِّ مصادمت و مصارعت در طبیعتش متهیّج شود یعنی در خلا
6 دعویٔ انا ابن حلاّج چه کار آید

الدَّعَاوی مِنْ غَیْرِ بَیِّنَةٍ لَا إِعْتِدَادَ بِهَا وَالْمَسَاعِی فِی
الْفَیَافِی مِنْ غَیْرِ دَلِیلٍ لَا رَشَادَ لَهَا.

9 نظم

مردِ دعوی دار بی معنی بود
آنکه با معنی است بی دعوی بود
12 چون که میدان بینی و چوگان و گوی
خوش بمیدان رَوْ چه حاجت گفتگوی
بی عمل ندهد فروغی قیل و قال
15 بی کرم مال و منال آرد ملال
کَیْ دهن شیرین کند گفتن عسل
علم لا علم است چون نبود عمل
18 ذکرِ بی مذکور باشد دردِ سر
زینهار از هرزه گویان الحذر
رُبَّ تالِ القرآن گفته رسول
21 و القرآن یَلْعَنُهُ گفته ای بوالفضول

و بر مصداقِ سخنِ صاحب قران شخصی از دُگَرکه ملازمِ
حضرتش < بود > گفت : شما با سلطان حمزه دعویٔ مقابله می کنید
3 اینك معامله نزدیك شد و اسبابِ مقاتله فراهم آمد هرکس را که در
عرقی از ثبات ویا رمقی از حیات هست باید که بنماید ، چون لشکرِ
ماردین بیکبار < به > طاردینِ ماردین نزدیك شدند قریبِ صدکس
6 از نوکرانِ جهانگیر میرزا و صاحب قران اتّفاق نموده باستقبالِ
قتال مرتّب گشته توجّه نمودند منقلایِ لشکر سیصد نفرو قلب
پانصد نفر بود و صاحب قران با آنکه در سنِّ چهارده بود یکی را
9 از لشکرِ مخالف چنان طعنه زد که دستِ صاحب قران نیز به پشتِ او
رسید و اورا از اسب انداخت (60 a) پیشتر دوکسِ دیگر از نوکرانِ
صاحب قران بمخالفان رسیدند و جنگهای مردانه کردند و دوکس از
12 مخالفان با صاحب قران بمبارزت بیرون آمدند و آن حضرت را از اسب
انداختند وکلاه از سرِ او افتاد فی الحال برخاست و برجنیبت با سرِ برهنه
سوار شد و شمشیر کشیده در عقبِ آن لشکر افتاد و شخصی را شمشیری بر
15 سر زد < و > ابراهیم نیز برآنکس زد که آن‌حضرت را انداخته‌بود و جمعی
کثیراز پیشِ صاحب قران گریزان روی بجامعِ قوج حصار [1] آورده بدان
جامع‌التجا نمودند ، لشکرِ جهانگیر میرزا چون اینحال را مشاهده کردند
18 جری و دلاور شدند و از عقب رفتند و جمعی کثیر از نوکرانِ سلطان
حمزه بهجومِ ایشان گرفتار شدند و ولایاتِ ماردین پایمالِ نهب و غارت
گشت ، بیره‌جوك را باز بغنائم و اموال مالامال ساختند و بقلعهٔ رُها
21 رجعت کردند .

---

[1] Burası için 131. sayfadaki 2 nr. lı haşiyeye bk.

ذکرِ توجهِ جهانگیر میرزا از رها بغارتِ ولایتِ قلعهٔ ارقنین

چون یکماه ازآن مراجعت گذشت جهانگیر میرزا لشکری
فراهم آورد و بطرفِ ارقنین توجّه نمود و تمامِ ولایاتِ ارقنین را
غارت کرد و ایلغار از عقبِ جهانگیر میرزا رسید و حربی عظیم
درهم پیوست عاقبت غلبه و استیلا لشکرِ جهانگیر میرزا را بود ،
چون ازآن حرب فارغ گشت ببلدهٔ رها رجعت نمود و بعد از انفصامِ
دستِ شتا و انهدامِ بنیانِ صولتِ سرما <و> نزولِ سلطانِ
ربیع و حلولِ مرکزِ شمس بنقطهٔ اعتدال حضرتِ صاحب قران
با پنجاه نفر از گزیدگانِ لشکر بمیانِ ارقنین و آمد در آمد و
تالان کنان بقلعهٔ اگیل [1] رسید و در قلعهٔ اگیل دولتشاه بیك بود که
خود او را از محبّانِ دولتخواهِ (60b) علی بیك میدانست در آنجا یك
چند روزی توقّف نمودند و چون از قلعهٔ اگیل برها معاودت افتاد
بطلبِ یعقوب بیك صاحب قران بکماخ رفت که سلطان حمزه را از آنجا
بیرون کند و بعد از یك زمستان برها معاودت افتاد و سلطان حمزه
در حوالیٔ آمد بود و صاحب قران را درآن ولا پانزده سال بود و در
مقامِ رها حضرتِ خلافت پناهی بطالعِ مسعود و زمانی محمود حرمِ
بزرگوارِ خود را که یکی از خاندانِ طهارت و عفاف بود در حبالهٔ

[1] Ergani'nin doğusunda, Diyarbakır'ın (Âmid) kuzeyinde, Diyarbakır vilâyetine bağlı bir kaza merkezidir (Konyar, III, s. 270 - 280).

رِفاو مهدِ زفاف آورد ؛ در سالِ پانزده از ولادت چون بدرِ
منير بمنزلِ سعود < صعود > كردو مقابله را بمقارنه موصول
3 ساخت و مدتّ ايّامِ حمل منقضى شد فرزندى خليل آسا
كه نارِ محبّتِ او در دلها چون گل و ريحان طرب افزاى و چون آبِ
حيوان هلاكت زُداى تولّد يافت :

6 ألآ يامَنْ لَهُ بابٌ مآبَ المُلْكِ والطولِ
ودارٌ دارَ فى ناديه جامُ العدلِ والفضلِ
لإبراهيمَ صارت نارهُ برداً وريحاناً
9 لإبراهيمنا ماءٌ كنارِ مُحْرِقِ الجهلِ
أرىَ قَلْبى غريقاً فى لُجَيْنِ الماءِ ذا حبّاً
أرى صَدْرى حريقاً من لهيب النارِ يا اهلى
12 مُنَى روحى مُحَيّاهُ غِنى عينيّ[1] لُقْياهُ
رِضَى قَلْبى بِمَرْضاهُ حِذاءَ النَعْلِ بالنَعْلِ
وچون در مقامِ خليل الرّحمن[2] ولادتِ سعادت اقترانش وقوع يافته
15 نامِ او از آسمان خليل الله آمد[3]

نظم

بماناد نامش چو نامِ خليل دواءُ عليلِ شفاءُ غليل
18 هميشه اعاديش نمرود وار بخاكِ هوان باد خوار و نزار

[1] N: عنى

[2] Urfa şehrinin içinde bulunan bu mukaddes yer hakkında bk. Evliya Çelebi, III, s. 157; Gabriel, Voyages, s. 283.

[3] Hasan Beg'in kendisinden sonra hükümdar olan en büyük oğlu Sultan Halil.

دلش باد شادان چو فصلِ بهار ز فضلِ خداوندِ پروردگار
جهانکامِ فرّخ رخِ کامیاب ملوکِ زمانرا ملاذ و مآب
جهانگیر و فرخنده و بختیار ملائك سپاه و فلك اقتدار 3

(61 a) و بعد از هشتماه از طلوعِ آفتابِ جمال و قدومِ عزّ و جلالش صاحب قرانرا از مُخدّرهٔ حجالِ عصمت و مهدِ علیای حریمِ عزّتش که بدولتشاه بیك نسبت بوالد بود فرزندی دیگر رسید و او را محمد بیك 6 تسمیه فرمود و چون کوکبِ دولتِ روز افزونِ صاحب قران از افقِ سعادت روز بروز روی بارتفاع داشت و آن ترقیّات را از میمنتِ ولادتِ او می پنداشتند اورا لقبِ اُغورلو فرمود 9

نظم

محمد باسم و مسمّی بذات محمد صفت[1] صف شکن در جهات
فرازندهٔ چترِ گردون مثال فروزندهٔ ملك و جاه و جلال 12
بمصرِ صباحت چو یوسف عزیز بمیدانِ صولت چو شمشیر تیز
باصلی مناقب معالی جناب باعلی مراتب محلّی قُباب
کفش همچو دریای عمّان وسیع نوالش نوالِ سحابِ ربیع 15
بانفاسِ رحمان معطّر دماغ بانواعِ احسان منوّر چراغ
مخمّر طبیعت بعدل و بداد مجسّم ز الطافِ ربّ العباد
برحمت کناهِ جهان را ضمان بصولت چو شیرِ دمان بی امان 18
به‌یك‌شب‌کند قطعِ شش روزه راه کند روز بر خصم چون شب سیاه

تا زمانی که «إنّما الاَعْمالُ بالعزائم» بوخامتِ عاقبت روی بمخالفتِ پدرِ بزرگوار آورده و پای از جادّهٔ متابعت بیرون نهاد ملقّب 21 باُغورسیز گشت و تفصیلِ این حال بعد ازین مذکور خواهد شد إنْ شاء الله تعالی.

[1] N: صف

ذکرِ محاصرهٔ اعراب قلعهٔ جعبر < را >

جهانگیر میرزا ایالتِ قلعهٔ جعبر بعمرِ[1] امیرلو تفویض فرموده
3 خبر رسانیدند که جمعی از اعراب (61 b) بعداوتِ عمر[2] قلعه را
محاصره ساختند ، جهانگیر میرزا چهل کس با صاحب قران همراه
کرده بمعاونتِ عمرو محافظتِ قلعه روانه ساخت ، چون صاحب قران
6 بقلعه نزول فرمود اعراب را از نهیبِ مهیبِ او جای شکیب نماند
متفرّق گشتند ، بعد از شش روز خبر رسید که قریبِ هزارخانه از
قبیلهٔ رغب[3] و عَدْوان از طرفِ شام آمده میخواهند که بأمیر که
9 حاکمِ عانه و حدیثه است و آن دو شهرست درکنارِ فرات ملحق شوند و
امیرِ مذکور راقّه را که شهریست که ییلاقِ هرون رشید بوده غارت
کرد و به پنج فرسخیٔ قلعهٔ جعبر نشسته حضرتِ صاحب قران نه از
12 کثرتِ رغب[4] و عَدْوان اندیشه کرد و نه از عُدْوان و طغیانِ امیرِ

---

[1] N: عمرو

[2] N: عمرو

[3] N: رعب . رغب veya رعب adında herhangi bir Arab boy veya oymağına rastgelinemedi. Sulaym boyunun Bohşa oymağına mensup زغب adlı bir oba veya kol varsa da bu kol ilk önce Mekke - Medine bölgesinde yaşamış, sonra Ķābis ve Berka yörelerine göçmüştü (ʿUmar Rižā Kaḥḥāla, Muʿcam ķabāil al-ʿArab al-ķadīma va'l hadīşa, II, s. 474). Bir de Tayy boyunun Āl Rabia' oymağının kollarından Āl Fażl'a tâbi فرعب adlı bir aşiret vardır ki (Ķalķaşandī, Şubḥ al-ʿāşā, IV, s. 205) eserimizde bunun kasdedilmiş olması belki muhtemeldir. Çünkü, bu aşiret, tâbi bulunduğu Āl Fażl'ın diğer oymakları gibi, Suriye'de yaşıyordu.

[4] N: رعب

مذکور ، بر ایشان ایلغار کرد باوجودِ آنکه آب زائد بود و از هیچ
ممر معبر متصوّر نه ، از فرات گذشت و بفرقهٔ از رغب رسید و
3 ایشان را غارت کرد و بسیاری از اسب و شتر گرفت و بساحلِ فرات
رسانید ، چون آب زائد بود و مردم و بهائم بسیار و گذرانیدن از آب
بغایت دشوار ، هر شتری را دوکس می بایست که از آب بگذرانند ،
6 صاحب قران برهنه شد و بإمداد و اسعاد اقدام نمود و چون شتران
وحشی بودند در گذرانیدن زحمتی بیقیاس رسید تنِ مبارکش از سورتِ
حرارتِ آفتاب کباب شده پاره پاره پوست از اعضای < او > برمی
9 خاست ، چون از آب عبور نمودند خبر رسید که آن امیر برادرِ قورخماسِ
عُنَیْنی[1] کمرِ انتقام برمیان بسته باهزار مرد ایلغار کرده میآید ،
چون امیر بساحل رسید و صاحب قرانرا از آب عبور کرده یافت و
12 امیر از عبور قصور می داشت از کنار کنار بموضعی رسید از قرای
(62 a) کثیرهٔ شام که آن را باب گویند آن موضع را در عرضهٔ
نهب و اسر انداخت و گروهی از آن لشکررا با غنائم باز گردانید و
15 گروهی دیگررا با خود از کنارِ آب بعزمِ آنکه بعانه باز گردد
می رفت ، صاحب قران وقوف یافته با آن چهل نفر از قلعهٔ جعبر
ایلغار کرده از آب گذشت و امیر را شکست و بعضی را بقتل آورد ،
18 امیر روی بإنهزام نهاد و بإستعجال می راند و صاحب قران از دنبال
می رفت تا بسیاری از ایشان به تیغِ خونبار گذرانید و باز بکنارِ آب
مراجعت فرمود و نزول کرد و بعضی ازان چهل کس از آب گذشتند ،
21 درین اثنا خبر رسید که شرذمهٔ[2] از قبیلهٔ رغب بعزمِ مکافات

[1] Bu Arab boyu hakkında 66. sayfadaki 2 nr.lı haşiyeye bk.

[2] N: سرمه

رسیدند ، صاحب قران سمندِ یکران را باز درلجام کشیده عنان بجانبِ
ایشـان منصرف و از عبورِ آب منحرف گردانید و بحرب و ضرب بر
3 ایشان تاخت و بیك لحظه ایشان را تا رومار گردانید و از عقب رفت و
بسیاری از شـترانِ ایشان گرفت و بجعبر مراجعت نمود و درین وقت
مژدهٔ ولادتِ فرزندِ باسـعادت اغراو محمد رسید و بعد از چند ماه
6 امیرِ مذکور از عَدْوان و رغب و عُنَیْن قریبِ سه هزار مرد جمع
کرد و بشهرِ رقّه آمد و انهارِ رقّه را متصرّف شد ، صاحب قران
بجهانگیر میرزا صورتِ حال معروض داشت و جهانگیر میرزا از رها
9 لشکر جمع کرد و صاحب قران نیز بدو ملحق شد و متوجّهِ امیر شدند و
امیر نیز از رقّه برخاست و نزدیكِ تلّ أسْوَدْ [1] رفت و دران محلّ
قتال التحام یافت ، محارباتِ عظیمه کردند و با امیر لشکر بسیار بود و
12 با جهانگیر میرزا لشکر اندك و در جنبِ آن لشکرِ بسیار قلیل نمود
فامّا (62 b) مقتضیٔ « كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً
بِإِذْنِ ٱللهِ » [2] بظهور رسید ، تمامِ لشکرِ جهانگیر میرزا محفوف شد
15 با لشکرِ اعراب و حضرتِ صاحب قران بابهادری چند از نوکرانِ
خود و نوکرانِ جهانگیر میرزا با اعراب جنگهای مردانه کردند و
اعراب از لشـکرِ جهانگیر میرزا آب بریدند تا از تشنگی جانِ هر یك
18 بلب رسید و از غایتِ عطش بعضی از لشـکریان از اسب می افتادند و
درین لشـکر کسی که جلادت و حرکت میکرد صاحب قران
بود و جهانگیر میرزا او را جغداول سـاخته برطرفِ لشـکرِ دشمن

[1] Harran'ın az kuzey batısında bir Tel Esved vardır ki (HGM, Urfa, 1:200.000), bahsedilen yer belki de burasıdır.

[2] Bakara sûresi (IV), 250. âyet.

گذاشت و خود با لشکر بطلبِ آب رفت، پس عربان بیکبارگی حمله
بر صاحب قران آوردند قتالی عظیم و قتلی بسیار واقع شد و از امراء
عرب چند نفر انداختند و عربان بمقتولان مشغول شدند، صاحب 3
قران مجال یافت بر مقتضیٔ «الفِرارُ مِمّا لایُطاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِین»
خود را از مهلکه بیرون انداخت و قریبِ چهل اسبِ تازی از عربان
بضربِ تیر هلاك کردند و جهانگیر میرزا برها و صاحب قران بجعبر 6
رفتند و امیر بعد از فی الجمله انهزامی بولایتِ خود عائد گشت.

ذکرِ معاودتِ سلطان حمزه

بعد از چند ماه سلطان حمزه بولایتِ کماخ و قراحصار رفت و باز
3 یعقوب بیك کس پیشِ جهانگیر میرزا فرستاد و اعلام کرد که زود
بقلعهٔ کماخ می‌باید آمدن که قلعه‌را بتو تسلیم خواهم کرد ، جهانگیر
میرزا حضرتِ صاحب قرانِ را از جعبر طلب کرده آورد و در رها
6 حاکم ساخت و خود بکماخ متوجّه شد ، درین اثنا خبر رسید که علی بیك
پدرِ صاحب قران در شَیْزَر[1] که یکی از قصباتِ حلب است
وفات یافت و بجوارِ حقّ جای گرفت و چون سلطان حمزه خبر یافت
9 بیعقوب بیك (63 a) کس فرستاد که قلعه‌را بجهانگیر میرزا مده که
مرا با تو هیچ تعرّض نیست ، بنابران باز برها معاودت نمود و جهانگیر
میرزا صاحب قران را بعد از ادای مراسمِ تعزیت بجعبر فرستاد و
12 سلطان حمزه درین ولا در ارزنجان خسته شد چون بآمد رسید مرض
الموت او را در یافت و هم در آمد داعیٔ حقّ را لبّیك گویان گشت[2] و
بعد از وفات نوکرانِ او بعضی هوادارِ جهانگیر میرزا بودند و بعضی
15 هوادارِ شیخ حسن بیك ، هوادارانِ جهانگیر میرزا دعوت نمودند
او را بآمد و هواخواهانِ شیخ حسن بیك نیز او را دعوت نمودند و
هر دو برادر هر یك بر وفقِ استدعای داعیانِ خود متوجّه آمد شدند ،
18 جهانگیر میرزا زودتر نزول فرمود و آمد را مسخّر ساخت ، چون

---

[1] N: شرز . Şayzar, Suriye'de Humus vilâyetine bağlı ünlü bir kasabadır (E 1, IV, s. 297-299).

[2] Sultan Hamza 848 yılı Receb ayının başlarında (1444 Ekim) ölmüştü.

شیخ حسن بیك خبر یافت باز گشت و صاحب قران نیز از قلعهٔ جعبر
بآمد آمد و علیٔ مماش که میر دیوان و معتمد الملك سلطان حمزه بود و
3 از خوف نوکران سلطان حمزه بعد از وفات سلطان مرحوم بقلعهٔ
بیره‌جوك متحصّن شده بود ، چون صاحب قران متوجّه آمد بود و
بیره‌جوك در طریق واقع ، علیٔ مماش را طلب کرد بدولت پایندهٔ
خویش دعوت نمود و او نیز بی تکلّف در آمد و دعوت را بی کلفتی
6 اجابت نمود ، صاحب قران او را پیش جهانگیر میرزا برد و
درین ولا سلطان علی الاطلاق در آق قوینلو جهانگیر میرزا شد و در
قلعهٔ ماردین شاه سلطان نام دختر سلطان حمزه بود و داروغگیٔ آن
9 قلعه بفرّاش جسن تعلّق داشت ، جهانگیر میرزا هم قلعه را طلب
کرد و هم دختر را ، بنابرآنکه سابقاً نام‌زد او بود و بواسطهٔ عداوت
عارضه سلطان حمزه دختر بدو نمی‌داد و حسن (63 b) فرّاش پسر خود را
12 بگرو داد که هم دختر را و هم قلعه را بدو تسلیم نماید و دختر نیز
چون نامزد جهانگیر میرزا بود میلی عظیم بتزوّج او داشت ، جهانگیر
میرزا بشهر ماردین می‌آمد ، چون < به > رأس العین که‌سر چشمهٔ آب
15 خابور است رسید خبر رسانیدند که اعراب عُنَیْن در قصد جعبراند و
جهانگیر میرزا و صاحب قران را یراق بر قاعدهٔ نبود ، صاحب‌قران را
با چهار صدکس فرستاد بحرب عُنَیْن و صاحب قران در بالای رو[1]
18 از آب فرات گذشت و عُنَیْن را غارت کرد و اسب و شتر فراوان
گرفت چنانکه اگر کسی بهدیه سیبی می‌آورد بدو شتر انعام می‌فرمود،
بعد از فتح و اغتنام بجعبر معاودت فرمود و خانهٔ خود را کوچانید و
21 اگر آن شتران بدست نمی‌آمد اقتدار برکوچ نمی‌بود، پس دختر سلطان

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

حمزه بجهانگیر میرزا فرستاد که باید که بیاید و ما را و قلعهٔ ما را
متصرّف شود و چون دختر از عزای پدر بیرون آمده بود ماردین را
3 تسلیم کردند وظائفِ زفاف[1] اتیان نمودند و طوی عظیم ساختند ، بعد
از آن جهانگیر میرزا بجُلاّب آمد و برادران دران موضع متلاقی شدند و
چون از قشلاقِ جُلاّب جهانگیر میرزا و صاحب قران به ییلاق توجّه
6 نمودند خبر رسید که عمّ ایشان محمود بیك که پیشِ اصفهانِ
قرا یوسف رفته بود لشکری از و ستده بود و بقصدِ آق قوینلو توجّه
نموده و این خبر ارجوفه[2] بود و بنابر آنکه اصفهان درین حال بدستِ
9 مرض الموت گرفتار بود و هم درآن چند روز وفات یافت.

---

[1] N: وظایف وزفاف
[2] N: ازخوفه

ذکرِ مخالفتِ شیخ حسن بیك

در زمانی که سلطان حمزه را وفات رسید برادرش شیخ حسن بیك از قبلِ او حاکمِ ارزنجان بود (64 a) و بعضی از امراء آق قوینلو 3 از جهانگیر میرزا اعراض کرده بدو پیوستند و جهانگیر میرزا از امراء پورناك شاه علی بیك را مقیّد ساخت و بقشلاق معاودت نمود و پیلتن بیك بعد ازآنکه معاهدت باجهانگیر میرزا کرده بود نقضِ عهد 6 کرده به شیخ حسن بیك التحاق یافت و قصد کردند که کماخ را محاصره سازند ازان جهت که یعقوب بیك کماخ را گذاشته، بآمد پیشِ جهانگیر میرزا آمده بود و درآنجا بجوارِ حقّ پیوست و اورا نوکری 9 بود جلال نام که داروغهٔ کماخ بود شیخ حسن بیك را بخدیعه بخدمت بقلعه در آورد و گرفت و ارزنجان خالی ماند.

ذکرِ دعوتِ علیء مماش محمود بیك را از بغداد

علیٔ مماش در زمانِ سلطان حمزه تربیت یافته چون از اراذل الناس
3 بود با[1] امراء آق قوینلو معاشِ نیکو نکرد، ایشانرا مدّتها رنجانید و
طبایع ازو متنفّر گشته، چون پیشِ جهانگیر میرزا آمد همیشه خائف
می بود بنابران اعراض کرده بود باز به بیره جوك رجعت نمود و
6 با برادرش[2] ابراهیم اتّفاق کردند و بیره جوك را ضبط می نمودند و
فخرالدین که اوّل حاکمِ آن قلعه بود و قلعه را از قبضهٔ اختیارِ او
بیرونِ آورده بودند از قبلِ جهانگیر میرزا قلعه را بر علیٔ مماش محاصره
9 ساخت و علیٔ مماش ببغداد کس فرستاد پیش محمود بیك بن عثمان
بیك و استدعا نمود که از بغداد متوجّه بیره جوك شود تا قلعه را بدو
تسلیم نماید محمود بیك از بغداد آمد و فخرالدین را منهزم ساخت و
12 قلعه را بدو تسلیم نمودند و چون ارزنجان نیز خالی مانده بود و شیخ
حسن بیك [بخداع مقیّد و گرفتار مانده نوکرانِ شیخ حسن بیك][3] از
ارزنجان فرستادند و محمود بیك را دعوت کردند و محمود بیك
15 بیره جوك را (64 b) بإبراهیم برادرِ علیٔ مماش سپرد و خود بأرزنجان
آمد و درین ولا جهانگیر میرزا بمحاصرهٔ ارزنجان لشکر کشید، چهل
روز بر درِ حصار جنگ انداختند. در جنگِ اوّل صاحب قران
18 بعزمِ حراب[4] پای در رکاب آورد و بایزید بیك که از بهادرانِ

---

[1] Hr (52 a) böyle; N: از
[2] N: برادرش
[3] Hr, 52 a
[4] N: جراب

روزگارو از شیر مردانِ نامدار بود پیشِ او می رفت، چون
امرِ قتال مُشْرِفْ باتّصال شد بایزید بیك از خوفِ تیر بارانِ اهلِ
شهر عنان کشیدو صاحب قران ازآن هیچ نیندیشیدو باز نگشتو 3
اهلِ شهر بیکبار دست بر گشاده از آشیانِ کمان مرغانِ هوا گیرِ تیر
پرّان ساختند یك تیر بر روی مبارکش آمد که جراحتی عظیم برو
ظاهر شد و قریبِ بیست جراحت بر جوارحِ او از نیزه و تیر رسید 6
چنانچه تیرها بر اعضای مبارکِ او نشسته بود و بدان پرّو بال بر
خصمِ بدسکال چون مرغ پرواز میکرد و لشکریانِ شهر از بیمِ چنگالِ
جدالِ او در خندق میریختند اسبِ مهردار را درین جنگ سنانی در 9
سینه فرو رفت که سرِ نیزه بمثانهٔ اسب رسید و در دوم جنگ
نوکرانِ جهانگیر میرزا بهوای جنگ بی درنگ قدم نهادند و بر
پیادگان که از شهر داو خواسته و بیرون آمده بودند اسبها تاختند 12
فامّا دستِ اقتدار بر جنگ نداشتند، صاحب قران را غیرت درحرکت
آمد و اسب بر اعادی تاخت و لشکریانِ شهر را بیك حمله در خندق
انداخت و درین جنگ بر اسبِ قرا بُلوت سوار بود از خندق بر سینهٔ 15
این اسب نیزه رسانیدند ، صاحب قران مراجعت فرمود و باز
ارزنجانیان علی الغفله بیرون آمدند و صاحب قران سوار شد و حضر
بیكِ پولاد و بکمشِ[1] نوروز اسب راندند (65 a) و صاحب قران 18
شهریان را بخندق انداخت و شیخ حسنِ پورناك و بایزید بیكِ پورناك
از طرفی دیگر جنگی عظیم کردند ، باز شهریان غلبه کرده پسرِ شیخ

[1] Hr (52 b) böyle; N: نکمش

حسنِ کُرد را از اسب انداختند ، صاحب قران باز گشت و اورا
خلاص کرد ، بعد از چهل روز جهانگیر میرزا بعزمِ ییلاقِ اوخو[1]
بطرفِ آمد متوجّه شد و درین ولا خبر رسید که اصفهانِ قرا یوسف 3
وفات یافت.

---

[1] Palu'nun kuzeyinde Ūẖı adlı bir yöre var ise de (HGM, Palu, 1:200.000), bahsedilen yerin burası olduğuna pek az ihtimal verilir.

باب در بیانِ حوادث سنهٔ تسعه و اربعین الی اواخرِ سنهٔ خمسین و ثمانمائه

در اوئلِ این سال اصفهانِ قرا یوسف وفات یافت[1] و پسرش باجماعِ امرا مثلِ مزیدِ کور < و محمدِ > شبل الله[2] و رستمِ ترخان و پسرِ چاغرچی و محموک بیكِ[3] آق قوینلو و حسینِ امیر آخور[4] پادشاه شد و جهانشاه میرزا از آذربایجان ببغداد رفت و رستمِ ترخان[5] از پسرِ اصفهان روگردان شد و به جهانشاه میرزا پیوست و جهانشاه میرزا با بوی نوکران و برادر زاده اش الوندِ اسکندر و امیر بایزیدِ بسطام و سارو پیرعلی و نور الدّین برادرِ ناصر بطرفِ شرقیٔ بغداد نزول کرد و جسری که درمیانِ شهر و قلعه بود چون قلعه را در حوزهٔ تصرّف آوردند جسر را نیز گرفتند و برجسر جنگی عظیم واقع شد و ملاّحان جسر بریدند و جسر بطرف

---

[1] İsfahan 848 yılı Zilhicce ayının 28 inde (7 Nisan 1445) ölmüştü (Al-Ġiyāṣī, s. 252).

[2] Hr (53a): böyle; N: شیل الله . Al-Ġiyāṣī de (s. 249,250): محمد ابن شیٔ الله . Bahis konusu olan şahsın محمد olduğu az ileride eserimizde de görülecektir. Bununla beraber Al-Ġiyāṣī'de de (s. 255) Cihanşah'ın Bağdad'ı kuşatması dolayısiyle ondan, eserde olduğu gibi, sadece: شیٔ الله olarak bahsediliyor.

[3] N ve Hr (53a): محوك . Kara Yülük Osman Beg'in oğullarından birisi olan Mahmud Beg'den eserimizde az önce bahsedilmiş, onun –biraz aşağıda yazıldığı gibi, bazı emirler ile ittifak ederek Bağdad'ı Cihanşah'a teslim etmesinden sonra– Ali Mamaş'ın daveti üzerine Ak-koyunlu ülkesine dönerek ilk önce Birecik'e sonra da Erzincan'a hâkim olduğu görülmüştü (s. 172).

[4] Al-Ġiyāṣī'de (s. 255): حسن امیر اخور

[5] Hr (53a) böyle; N: رستم خان

شهر ملصق گشت و سارو پیر علی و نورالدّین از امراء جهانشاه با جمعی
در شطّ غرقه گشتند و پسرِ چاغرچی بعضی را بقتل آورد و محموک[1]
3 بیكِ آق قوینلو وعمر شیخ با[2] رستمِ ترخان اتّفاق نمودند و بغداد را
بجهانشاه میرزا سپردند و بقتلِ سپاهیانِ بغداد حکمِ مبرم صادر شد، پسرِ
چاغرچی و محمدِ شبل الله[3] و < حسینِ > امیرآخور بکشتی سوار شدند و
6 بیك فرسخیٔ شهر توقّف (65 b) نمودند تا زمانی که لشکر دست از غارت[4]
کشیدند و سلطانِ شب بر شهر بندِ حواس دست یافت و بندِ ظلام
بر پای مردمِ دیده افگند و سپاهیانِ شاه نیم روز را بفراشِ «النَّوْمُ
9 اَخُ الْمَوْتِ» می‌انداخت و بر دریای حیات سفاینِ «الْمَوْتُ جِسْرٌ
یوصِلُ الْحَبِیبَ اِلَی الْحَبِیبِ» می‌راند از کشتی بیرون آمدند و
خود را بخانهٔ جهانشاه میرزا انداختند، مزیدِ کور[5] هم درین ازدحام
12 خود را بخانهٔ امیر بایزیدِ بسطامِ چاکیری رسانید، چون لشکرِ شام از
بغداد کوچ کرد و فرّاشانِ نسیمِ صبحدم مسندِ شاهِ خاوری را از فراشخانهٔ
افق بیرون کشیدند و منقلای انوار تیغِ انتقام از نیام بیرون کشیده در
15 لمعان آورد و ببارقهٔ تیغِ آبدار دمار از روزگارِ سیاهیٔ شب بر آورد
جهانشاه میرزا از آقچه قاپو بشهر در آمد و آنچه در حیّزِ امکان آید
از ظلم و بیداد بر اهلِ بغداد و سیّما بر سپاهیان جریان یافت، از آبِ
18 دیدها دجله ها روان گشت و کشتیهای امن و امان در شطِّ ظلم و عدوان
فرو رفت

[1] N ve Hr (53 b): محوك آق قوینلو

[2] Hr (53 b) böyle; N: ورستم ترخان. Rüstem, eserde az önce söylendiği gibi, Cihanşah'a gitmiş olup, kuşatma esnasında herhalde onun yanında idi.

[3] N: محمد شیل الله

[4] N: بغارت

[5] Al-Ġiyāsī'de (s. 255): مزید چوره

نظم

درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدانشد[1] تحته ٔ بر کنار

از میان لشکریان اصفهان بیك یکی از جوانان در کمال قابلیت و 3
نهایت مردی و مروت

نظم

بمیدان مردی و مردانگی بصف جوانی و فرزانگی 6
بر آرنده گرد و گذارنده تیغ دواننده بر خصم چون ابر و میغ

در شب حربی عظیم کرد و بهر لحظه از لمعان تیغ آبدارش ذوذنابه ٔ
بر سما و بهر حمله از سمند میدان گذارش زمینی بر هوا هرچند از 9
اطراف و جوانب پیاده و راکب با او در آویختند او را در کمند اسار
نتوانستن (66 a) آوردن ، علی الصّباح بر مروت پادشاه اعتماد کرده
روی بدرگاه جهان پناه جهانشاه میرزا آورد و بهمان لباس و جبه و 12
جوشن که در شب برو بود خرامان بامیدواری خلعت امان
پیش پادشاه آمد و زانوزده زینهار خواست ، جهانشاه میرزا بدان
عجز و انکسار و عرض زینهار او التفات ننمود و از غایت بی مروتی 15
اورا با جماعت اسیران بقتل آوردند و بغداد که دار الخلافه ٔ بنی عبّاس و
متوجّه عامّه ٔ ناس بود بمحمّدی میرزا پسرش که درسن طفولیت
بود نامزد کرد و زمام حلّ و عقد امور پسر و دارالسّلام اهل 18
اسلام را بقبضه ٔ اختیار عبدالله کبر موکول ساخت و چون امر بغداد
بپرداخت متوجّه به ییلاق شد و موصل را ببرادرزادگان خود
الوند و رستم و ترخان و مهباد اولاد اسکندر داد و ایشان بموصل توجّه 21
نمودند و رفتند .

[1] N: پنداشتند

ذکر توجه جهانشاه میرزا بدیاربکر

در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه الوند ولد اسکندر بن
3 قرا یوسف از عم بزرگوار خود جهانشاه میرزا یاغی شد و لوای
طغیان بر افراشته اربیل کردستان را بتصرف در آورده جهانشاه میرزا
امیر رستم ترخان را بایلغار از برای دفع او روانه ساخت و چون ایلغار
6 بدو رسید قتال میان هردو گروه وقوع یافت و قتلی عظیم بظهور
پیوست و الوند مغلوب گشت و غارت زده منکوب و خراب احوال پیش
جهانگیر میرزا رفت و جهانشاه میرزا ایلچی فرستاد و الوند را از جهانگیر
9 میرزا طلب کرد و جهانگیر میرزا در جواب (66b) فرمود که او پناه بما
آورده نشاید اورا سپردن بی مروتی باشد ، سه فصل برین نهج گذشت
چون طلیعهٔ شتا و دست برد لشکر برد بر صحرا نشینان صیف و خریف
12 یافت و باد وزان اوراق خزانرا متناثر و ریزان می‌ساخت جهانشاه
میرزا در گنجه و بردع قشلامیشی کرد و لشکری از هم پاشید < و چون
فصل بهار آمد لشکر > بسرداریٔ امیر عرب شاه و قلیج اصلان
15 بر سر محمود بیك بن عثمان بیك که در ارزنجان بود فرستاد و در
حوالیٔ ترجان موسی بیك بایشان ملحق شد و بایزید بیك بن شیخ
حسن بیك < نیز التحاق یافت؟ > و ایشانرا[1] بملازمت جهانشاه
18 میرزا برد ، خلیل و اسکندر اولاد پیلتن نیز بملازمت جهانشاه میرزا
رفتند و آن لشکر به محاصرهٔ ارزنجان رفت[2] و در آن زمان صاحب قران

---

[1] Bu cümlenin eksik olduğu açıkça görülüyor.

[2] Cihanşah'ın Cihangir'in üzerine yürüdüğü haberi Kahire'ye 854 yılı Cumadelâhire ayının başlarında (1450 Temmuz) gelmişti (İbn Tağrıberdi, al-Nucūm, s. 201).

درکنگاش فرمود که برما معاونتِ محمود بیك واجب است تا بیگانه
برما مسلّط نشود و دست برما نیابد ، تدبیرِ صاحب قران در محلِّ
3 قبول نیاوردند فلاجرم ارزنجان از حیطهٔ تصرّف بیرون رفت ، چون
اهلِ ارزنجان از معاونتِ خارج نومید شدند و قوّتِ مدافعه در خود
نیافتند و ایّامِ محاصره متمادی و معیشت مضیق ، بعهد و پیمانِ مؤکّد
6 بغلاظِ أیمان[1] ارزنجان را بجهانشاهیان سپردند و بعد از فتح آن أیمان
در عرصهٔ تلف و عهود برطرف ماند ، ارزنجانیان به بند و حبس
گرفتار شدند[2]

9 نظم

شکستند پیمان و بستند دست کس از بند و زندانِ ایشان نرست

و هیچکس از مقیّدان نبود که او را درمیانِ لشکرِ جهانگیر میرزا متعلّقی
12 نبود از روی قرابت یا پدر یا پسر یا برادر یا خواهر الی غیرِ ذلك ،
پس جهانشاه میرزا ابراهیم پسرِ علیٔ آق قوینلو را (67 a) برسالت
پیشِ جهانگیر میرزا فرستاد و پیغام کرد که الوند میرزا < را > بمن
15 دهد تا اسیرانرا خلاص کنم و الّا مجموع را بقتل خواهم آورد ،
جهانگیر میرزا در جواب فرمود که کسی بما التجا آورده باشد از روی
مروت او را در مهلکه انداختن جائز نیست و چون جهانشاه میرزا
18 ارزنجان را بمعاهدت و ایمان فتح کرده قید و نجاتِ ایشان تعلّق بدو
دارد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد ببخشد او داند ، جهانشاه میرزا را

---

[1] Hr (68a): بفلاظ و شداد و ایمان

[2] Kara-koyunlular tarafından Erzincan'ın alınışı ve hâkimi Mahmud Beg'in tutsak edilmesi haberi 12 Ramazan 854 de (19 Ekim 1450) Kahire'ye gelmişti (İbn Tağrıberdi, Ḥavādis̱, s. 94-95).

ازین جواب نائرهٔ غضب بالتهاب آمد ایلغاری تعیین فرمود بلشکر
کشیٔ رستم ترخان و شیخ حسن میرزا برادر پدر جهانگیر میرزا [1] و
3 موسی بیك و بعضی از امراء آق قوینلو و سی هزارکس همه باسلاح و
عُدّه و اسباب از راه کماخ و دیورگی بملطیه آمدند و جهانگیر میرزا
خبر یافت با امرا کنگاش کرد ، صاحب قران بمقابله و مقاتله اشارت
6 فرمود ، مقبول نیفتاد ، جهانگیر میرزا بآمد توجّه نمود و از امراء
آق قوینلو محمد بکتاش [2] و محمد قوجه حاجی و از پورناك علی بیك
بهواداریٔ شیخ حسن میرزا پیش رستم ترخان رفتند و احشام نیز
9 بر گشتند بعضی بحوالیٔ سیوَرَك و بعضی بحوالیٔ حملین [3] افتادند و
اویس بیك قلعهٔ رُها را نیز رها کرده گریخت و رستم ترخان
جمعی را که بحوالیٔ حملین [4] بودند غارت کرد و دماء و اموال مسلمان را
12 عرضهٔ تصرّف ساخت و داد فتنه و فساد حسب المراد داد ، جمعی
از آق قوینلو که بهواداریٔ شیخ حسن بیك رفته بودند او را
بی اعتبار یافتند ازآن رفتن پشیمان شدند و درین ولا [5] صاحب قران
15 بأرقنین رفت و احشامی که بر حوالیٔ سیوَرَك مجتمع بودند
همه را (67 b) خداوندی کرد و جبراً و قهراً ایشانرا بجانب چرموك
کشید و رستم ترخان بر سر ماردین آمد جنگی عظیم واقع شد و از

---

[1] Hr (58 a): برادر پدری جهانکیر میرزا ; N: برادر جهانکیر میرزا

[2] N: محمد یکش ; Hr (58 a): بکتش

[3] Hr (58 b): خمیس . Mevkii tesbit edilemedi. Acaba Siverek'in güney batısındaki Hilvan kasabası mı kasdolunuyor?

[4] Hr (58 b): حمیس

[5] N: ودرولا

لشکریانِ رستمِ ترخان نوراللهِ چاکیری و بدرالدّینِ روح اللهِ آیین‌لو را
گرفتند بسیاری از نوکرانِ ایشانرا بقتل آوردند و او معاودت نمود و
3 جهانگیر میرزا را داعیهٔ احکامِ مردین[1] شد و بمردین[2] رفت رستمِ
ترخان سریهٔ بحوالیٔ مردین[3] فرستاده بود در راه بآن سریه رسید،
لشکریانِ جهانگیر میرزا از هر جانبی بر ایشان تاختند و چون اندك
6 اندك میرسیدند مجموع کشته شدند و جهانگیر میرزا مغلوباً مغلوباً بآمد عائد
گشت و اهلِ مردین[4] از آق قوینلو نومید گشتند و شهررا برستمیان
تسلیم کردند و قلعه در محاصره افتاد[5]، چون برف و باران بسیار بود و
9 زمستان در غایبِ صعوبت و بسْورتِ برودت بهائم و احشام که در
حوالیٔ چرموك بود تلف شد و صاحب قران از روی شفقت ایشانرا
اجازت داد که بهر جا که میل کنند کوچ کرده روانه شوند و چون
12 اویس بیك برادرِ صاحب قران رُها را گذاشته بود و صاحب قران
در هر مجلس اورا توبیخ و تعییر میفرمود، اویس بیك[6] را موادّ
حمیت متهیّج گشت باحسینِ امیر آخور که در شجاعت از نام دارانِ

[1] Bu, Mardin'in o zamanki Türk söylenişidir. Dede Korkut destanları'nda da Mardin bu söyleniş ile geçer (M. Ergin yayını, T. D. K., Ankara, 1958, faksimile s. 60). Bezm ū rezm de (s. 23, 24, 451, 452, 453): میردین . Müellif eserinde ancak burada Mardin'i Türk söylenişine göre yazmıştır. Hr (58 b): ماردین . Fakat onda da bir yerde (aşağıya bk.): مردین .

[2] Hr (58 b).: ماردین

[3] Hr (58 b) da da böyle.

[4] N: ماردین

[5] Kahire'ye Mardin'in alınması olayının haberi 18 Zilhicce 854 de (22 Ocak 1451) gelmişti (İbn Tağrıberdi, Ḥavādiṣ, s. 98-99).

[6] N: با اویس بیك

آق قوینلو بود و احشام سوندك آقا[1] اتّفاق نموده قلعهٔ رُها را از قرا قوینلو[2] دزدید و رستم لشکری تعیین کرد بسرداریٔ شیخ حسن میرزا و پسرِ سارو < پیر > علی و شیخ محمد ؛ ایشان را بمحاصرهٔ 3 قلعهٔ رُها فرستاد .

---

[1] Hr (58[b]) böyle; N: احسان سوندك

[2] N ve Hr (58[b]): آق قوینلو

ذکرِ ایلغارِ صاحب قران بجانبِ قلعهٔ رُها بمعاونتِ برادر

درین وقت صاحب قران در ارقنین بود (68 a) چون از 3
محاصرهٔ قلعه و اضطرارِ برادر خبردار گشت بالشکرِ خاصّهٔ خود
پیشِ جهانگیر میرزا آمد و لشکر جمع کرده روی توجّه بجانبِ رها
آورد ، قرا قوینلو حصارِ شهر را محکم کرده بودند و رستم در ماردین[1] 6
نزول داشت ، صاحب قران بقلعه راه نمییافت عاقبت از راهِ باب
السرّ بقلعه در آمد و با اعیانِ لشکر کنگاش کرد که از قلعه بشهر در
آیند ، مجموع ابا کردند و گفتند که از اعادی یك هزار و دویست مرد 9
در شهراند و ما از سیصد زیاده نیستیم و محلّ در غایتِ ضیق و شهر
در غایتِ احکام محاربه را مجال نخواهد بود و < در > تنگنای هلاك
گرفتار خواهیم شد ، صاحب قران سخنِ ایشانرا اعتباری نفرمود و 12
گفت : ما میرویم و بتوفیقِ حقّ بر مراد ظفر می یابیم و از راهِ
بابالسّر بأندرونِ شهر در آمد و قرا قوینلو درهای شهر را بسته بودند
جنگی عظیم انداخت و ایشانرا راهِ گریز مسدود و مقدّمهٔ لشکرِ 15
صاحب قران را مغلوب ساختند باز بقلعه گریختند ، صاحب قران از
عقب رسید و بهادرانِ لشکرِ خود را مثلِ قاضی اوغلی علی و ترکنِ
محمدِ غریب[2] را پیاده ساخت تا بر سرِ پل جنگی مردانه کردند و 18
اویس بیك را از اندرونِ شهر از کندلان بیرون کردند بنوعی که

[1] Burada müellif şehri yeniden asıl imlâsı ile yazmaya başlıyor. [2] Hr (58 b): عزب

لشکرِ قرا قوینلو اطّلاع نیافت و فرمود از عقبِ لشکرِ قرا قوینلو
در آیند تا ایشان را توهّم آن شود که از اندرونِ شهر مددی رسیده ،
3 چون اویس بیك از عقب در آمد و غوغا و هیا هوی دلیران از عقب
بر خاست[1] صاحب قران بنفسِ شریفِ خود روی بمیدان نورد آورد و
از اعادی جمعی کثیر روی بصاحب قران آوردند و جنگی (68 b)
6 عظیم دریك طرفة العین التحام و التیام یافت بمددِ توفیقِ باری و یاریٔ
حضرتِ پروردگار رستمیان منهزم گشتند و مجموعِ اسب و اسباب
رها کرده پیاده شدند و بخرابه ها گریختند و آق قوینلو برسرِ ایشان
9 می آمدند و دستگیر می ساختند و شیخ علیٔ مهردار بشیخ حسن میرزا
رسید و برو شمشیری زد بعد ازآن مهاد بیك نیز رسید وشمشیری زد و
پسرِ میر حسن نیز نیزه رسانید ، در آخر خلیلِ هابیل بیك نیز اورا
12 نیزه رسانید و او را از اسب انداختند و مقیّد کرده نزدِ صاحب قران
آوردند و بعونِ عنایتِ ربّانی و تأییدِ نصرِ سبحانی آن سیصد نفر یك
هزار و دویست کس را زدند و دمار از روزگارِ ایشان بر آوردند و
15 شیخ حسن میرزا را باتمامِ امراء قرا قوینلو که در شهر بودند دستگیر
کرده بقتل آوردند و چون ابوابِ شهر مسدود بود و اختیار بدستِ
آق قوینلو افتاده هیچکس بیرون نتواست رفت چنین صورتی تا دیدهٔ
18 کوتوالانِ قلاعِ سماوات بنظارهٔ شهر بندِ کرهٔ خاك بیناست هرگز
روی ننموده ، سرِ[2] شیخ حسن بیك را بمصر و دستِ اورا بآمد
فرستادند و محمدِ بکتاش[3] را که رو گردان شده بود[4] و بهواداریٔ

---

[1] N: برخواست

[2] N: سپر

[3] N: پسر محمد یکش ; Hr (59a) پسر محمد بکتش . Fakat bu şahıs az önce (s. 180, str. 7) yalnız محمد بکتاش olarak zikredildiği gibi, hemen aşağıda da (s. 185, str. 4) yine böyle yazılmıştır.

[4] Hr (59a) böyle; N: بودند

شیخ حسن بیك رفته صاحب قران بدستِ مبارکِ خود حلقِ آن
خائن را ببرید و ولیٔ پورناك و علی بیكِ پروانه و محمدِ قوجه حاجی
< را > دستگیر کرده بآمد فرستادند، علی بیكِ پروانه را حضر بیكِ
ترخان و محمدِ قوجه حاجی را خلیلِ ادریس محمدِ بکتاش را
قرا قوینلو محمد که نوکرِ صاحب < قران > بود< و > پسرِ صارو پیر
علی را حمزهٔ امیرآخور اوغلی و دمورجی شیخ محمد، علی یکانرا (69 a)
حسینِ امیر اخور، علی ایناق را قاضی اوغلی علی[1] گرفت[2] و درین
مدّت اقوامِ آق قوینلو در موضعِ شینه که[3] مخلطِ آبِ خابور و
شینه است بودند چون این فتح را بتحقیق معلوم کردند و بعضی ازآن
احشام بصاحب قران میل نمودند و بعضی بقاسم میرزا پسرِ امیرِ بزرگ[4] که
در ملازمتِ سلیمانِ ذوالقادر بود متشبّث گشتند و از شرّ و ضررِ قرا قوینلو
خود را رهانیدند، صاحب قران بعد ما که این فتحِ کلّی دست داد متوجّهِ
آمد گشت و پیشکشها ببرادرِ خود جهانگیر میرزا فرستاد بعد ازآن
بالکای خود ارقنین متوجّه شد و رستم بمحاصرهٔ قلعهٔ ماردین مشغول
شد، درین ولا آن مقدار لشکر که بمحاصرهٔ آن قلعه را کفایت بود
گذاشت و باردوی خویش بقشلاق توجّه نمود و از آنجا بصوبِ قلعهٔ
بیره‌جوك < برای > ایلغار بر صاحب قران متوجّه شد و آنحضرت در
موضعی که آنرا مال اُیوکی[5] خوانند نزول داشت و از آنجا بحوالیٔ چرموك

---

[1] N ve Hr (59a): قاضی اوغلی علی را

[2] Kahire'ye bu olayın haberi 855 yılı Rebi'ulevvel ayının başlarında (Nisan 1451) gelmişti (İbn Tağrıberdi, Ḥavādiṣ, s. 104).

[3] Haritalarda görülemedi.

[4] Yani merhum Osman Beg

[5] Bugün Çermik toprağında Mal üyüğü adlı büyük bir tepe olduğu gibi, yine orada Mal önü adında sulak bir yer de vardır (sözlü bilgi).

کوچ کرد و رستمِ ترخان بعضی ازآن ایلِ سوَرك و قرا مغاره[1] را که
تعلّق بشام دارد و ایلِ اسون راکه تعلّق بشام است[2] غارت کرده و از راهِ
بخور بلاق[3] بطرفِ آمد رفت و غلّهٔ آمد را خورانید و بصوبِ قلعهٔ ارقنین
توجّه فرمود و موضعِ رمکون[4] راکه بشش فرسخیْ ارقنین است مضرب
خیامِ اُبَّهَتْ مقام ساخت و <صاحب قران> فرمود که احشام و اهلِ
ارقنین کوچ کرده بخرپرت که بشام منسوب است روند و بقیهٔ احشامِ آق قوینلو را
باردوی خاصّه کوچانیده بصوبِ مهرمار[5] توجّه فرمود و رستم متعاقب ایلغار
کرد و آن بقیهٔ احشام که با آنحضرت بودند متفرّق شدند هرچند (69 b)
صاحب قران ایشانرا قوی دل می ساخت و <به> ثباتِ قدم تحریض می فرمود
نافع نمی افتاد ، پس از قراول خبر رسید که رستم بقریهٔ مالان[6] رسیده و
بازِ متعاقبِ آن خبر رسانیدند که رستم رسید و صاحب قران برسرِ
آق سوی مهربان[7] که بفرات انصباب[8] دارد نزول داشت و رستم بمهرمار[9]
فرود آمد ، پس لشکریانِ صاحب قران شمشیرها کشیدند بقرا قوینلو

[1] Kara Mağara, Kâhta kazasına bağlı bir köy olup (Köylerimiz, s. 419), Kâhta'nın güney batısında ve Tokaris'in batısında bulunmaktadır.

[2] Hr. da bu ibâre yoktur. Böyle bir el hakkında hiçbir bilgiye sahip değiliz.

[3] Hr (59^a): بخور بلاغ . Haritalarda görülemedi.

[4] Hr (59^a): رنکبدر . Haritalarda görülemedi.

[5] N ve Hr (59^a): مهر مهر

[6] Malan Ergani'nin az güney batısında olup, bugün de bir köydür (Köylerimiz, s. 537; Harput haritası, 1:200.000 –eski harflerle–).

[7] Hr (59^a): بر سر آق قوینلو سو مهران ; acaba آق سوی مهرماز mı ?

[8] N ve Hr (59^a): انساب

[9] Hr (59^a): مهرماز. Bu kelime ile Osman Beg'in yaylağı olarak daha önce geçen (s.70, str. 1) مهرفر 'in yazılışları az farklı, aynı kelime olması muhtemeldir. Yani bu kelimeler belki asıl nushada مهرمز ve مهرماز idi ve her ikisi de aynı yeri ifade ediyordu.

تاختند مهابت آق قوینلو بر ایشان غلبه کرد و از مقاومت و مدافعت
قاصر و عاجز گشتند ، پس در اوّل شب ازآن مقام کوچ کرده کنار
آب گرفته بطرف فرات چون سیلاب ربیع و باد بهار روان گشت و 3
چهارپا یانرا پیش از کوچ فرستاده بود ، شتران را بچول کون [1] فرستاد و
رستم ترخان از راه مورداں آب [2] که بآب طاهر [3] می رسد متوجّه گشت که
احشام متفرّقه را که ازآن راه رفته بودند در معرض اسر و نهب اندازد ، 6
صاحب قران باسی و پنج کس ببالای [4] کوهی که در دو فرسخی بود بر آمد و
از یمین و یسار صاحب قران یك قشون سوار از قرا قوینلو ایستاده بود و
یك قشون دیگر هم از ایشان بر یسار کمین گرفته بودند چون یمین و 9
یسار بلشکر بیگانه پیوسته شد حاجی و مهاد بیك را بقراولی و خبرگیری
فرستاد و ایشان خبر فرستادند که یك قشون دیگر مادلو [5] را غارت
کرده می رسند، صاحب قران پانزده کس را قلب ساخت و بیست کس را 12
مقدّمه گردانیده فرستاده بود هریك پنج شش سوار از لشکریان یاغی
بعضی را دستگیر کرده آوردند و بعضی را کشته بودند ایشان هشتاد

Ergani toprağında - bugün Yılan kuyusu denilen - Biri mar adlı bir yer olduğu gibi (sözlü bilgi), Gölcük gölünün güneyinde de بهرماز şeklinde bir yöre vardır (Kâtib Çelebi, s. 442; Harput, 1:200.000 –eski harflerle–).

[1] Haritalarda görülemedi.

[2] Haritalarda görülemedi.

[3] Burası Osmanlı devrinde Çermik'e bağlı bir yörenin (nahiye) adı (Ö. L. Barkan, Kanunlar, s. 166) ve şimdi bir köy olan (Köylerimiz, s. 231), Çermik'in kuzey batısında ve Fırat kıyısındaki Ebu Tahir (ابوطاهر) olmalıdır.

[4] Hr (59b) böyle; N: صاحب قیران با پنج کس ببلای که

[5] Mevkii tesbit edilemedi.

(70 a) کس بودند و چون صاحب قران ببالای کوه بر آمد خود را
محفوف بلشکرِ دشمن یافت آن بیست کس که مقدّمه بودند از خوف
3 توقّف کردند ، صاحب قران بر ایشان خشمناك شد و پیش رفت و آن
پانزده کس شیخ علیٔ مهردار و مهاد بیك و قرا کیساك و رستم بیك و
علیٔ عرب و شیخی بیك عمِّ شیخ علی برآن قشون که ما دلو را غارت کرده
6 بودند غالب شدند و قتلی عظیم کردند و صاحب قران برآن قشون که درآن درّه
بودند غالب آمد و استیلا یافته بود، پس لشکر منصور < را > تا بدامانِ
کوه راندند و بسیار کس را از رستمیان به تیغِ آبدار گذرانیده بخاكِ
9 هلاك انداختند، دریك مزرعه قریبِ پنجاه کس را چون تخم درخاك و
خون پنهان کردند، کم کس بود که بیخ نینداخت و اُلجهٔ بسیار و مالِ
بیشمار گرفتند و بعضی را از قرا قوینلو که از خوشقدمِ عبد العزیز
12 < گریخته ؟ >[1] در محلّی که آق سو بفرات منصب می‌شود رفته بودند
آق قوینلو ایشانرا شکست داده جمعی کثیر را بقتل در آوردند بعد از
انفصالِ قتال از اسیران بسیاری < به > کنکوش[2] فرستادند و سرهای
15 کشتگان بقلاع و بلاد بردند و درین یورت قوت بر اعوانِ صاحب
قران تنگ بود وجوع غالب و قوّت ساقط، ناگاه از غیب گاوِ فربه
رسید آنرا با یك اسب کشتند و خوردند درین واقعه پانصد کس از

---

[1] Hr (60[a]) da bu kısım yoktur. Buraya bundan daha münasip bir kelime bulunamadı.

[2] Mevkii tesbit edilemedi. Yalnız Çermik'in kuzey batısında Çüngüş adlı bir nahiye olduğu gibi, Çermik'in güney doğusunda da Cinkiş adlı bir köy vardır (HGM, Erzurum, 1:500.000).

قرا قوینلو بقتل آمدند، رستم ترخان بآب طاهر رفت و از آنجا معاودت
نموده بمردوان[1] نزول کرد و صاحب قران بمقام قراحملو مشهد[2] نزول
فرمود که بُعد (70b) ما بین یك فرسخ بیش نبود باز شیخ علیٔ 3
مهردار و به سلطان احمد ایناق خلیل را بقراولی فرستادند * اتفاق البسر
بیك یك از قبیلهٔ جاجیلو به قرا قوینلو رسیدند*[3] که ازآن انهزام در
گریزگاهی پنهان شده بود با چند کس دیگر بمنزل صاحب قران 6
آوردند او را استفسار احوال رستم ترخان و منزل او نمودند، در جواب
گفت که خانهٔ رستم در حوالیٔ قریهٔ مالان خالی مانده است و محلّ
فرصت است، صاحب قرانرا داعیهٔ ایلغار بر الوس رستم پیدا شد 9
آن اسیرانرا بقلعهٔ چرموك فرستاد و لشکر چرموك هم در مهرمار
ملحق شد و چون اوّل بهار بود و مطایا و مراکب مانده و سست بود
اسبان را در چرموك استبدال نمودند و باششصد سوار نامدار بعزم 12
شبخون ایلغار کرد چون به قرطه کند[4] رسید فرقهٔ از احشام پریشان
گشته درآن حوالی مجتمع شده بودند خواست که ایشان را پایمال نهب و
غارت سازد چون تفحّص احوال ایشان رفت جمعی بودند از آق قوینلو 15
که از ورطات رهیده خودرا بگوشهٔ رسانیده بودند صاحب قران
بر ایشان رحم کرد و از شبخون ایشان در گذشت و تا از ایشان
بر گذشتن صبح طلوع کرد و ازآن مقصود باز ماندند فامّا از بهادران 18

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi. Acaba bu kelime biraz önce geçen (s. 187, str. 5) موردان mı?

[2] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[3] Bu bozuk cümleyi tam olarak düzeltmek bizim için mümkün olmadığından olduğu gibi bırakılmıştır. Biraz ileride geçecek olan (s. 192, str. 8) بکه پسر حاجیلو aynı şahıs olmalıdır.

[4] Haritalarda görülemedi.

ايشان مثلِ آروق محمد و سيّد احمدِ حيدرلو و رستمِ شقاول و عبدالعزيزِ
بوكاول و اصولى[1] نوكرِ آتابكِ صاحب قران مبادرت نموده خود را
3 با اُلوسِ رستم رسانيدند و چند خيمه از اردوى ايشان بار كردند و
اسبى چند از الوس جدا كرده به ركابِ همايون رسانيدند (71 a) .

---

1 Aynen böyle.

ذکرِ توجه بجانبِ مخالفان که در ماردین بودند

چون فرصت در شبخون میسّر نشد و صاحب قران معاودت نموده با چند نفر از جوانانِ دلیرو مردانِ میدان گیر از برای آنکه تا اسبان قوّتی گیرند بموضعِ مال اُیوکی و از آنجا به ییلاقِ قراجه داغ آمد و لشکر پراگنده می ساخت تا مخالفان را بر ایشان وقوفی نباشد و اطّلاع بر اوضاعِ ایشان حاصل نشود و در اوّلِ شب بمحلّی نزول میکرد و بعد از اندك زمانی تبدیلِ مقام کرده بجای که گریزگاه را شاید بنوبته[1] می فرمود « لِئلاّ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أیْدِی القَدَرِ » و از فقدانِ لحوم و دسومات تعب و تنگی عظیم میکشیدند و بعضی از نوکران بهٔ پیشروئ اردوكِ عرب به اطرافِ سِوَرَك به ترقه رفتند و اسبها می آوردند و ذبح میکردند و میخوردند و از برای صاحب قران یك بره و یك بزی در بارنگاه داشته بودند ، گرگی درآن بیابان از جهتِ آنکه آبادانی نبود برای آن بره به لشکر همراه می گشت که مگر شبی برآن بره شبخون کند تا شبی فرصت یافت و از میانِ آنجماعت به مقصود فائز گشت و آن بره را در ربود و درآن بیابان صاحب قران ببرادرِ خود برسالتِ قاضی اوغلی علی عرضه داشت کرد که رستمِ ترخان لشکری از برای محاصرهٔ ماردین با سپهسالاریٔ ملك خلف <که> سلطانِ حصنِ کیف است تعیین نمود اگر اشارتِ علیّه به ترتیبِ لشکر و اعدادِ اسبابِ ظفر صادر شود برمحلّ خواهد بود ، درآن اثنا صاحب

[1] Aynen böyle

قران در قراجه داغ بود که عمرِ امیرلو و حضر بیك ترخان رسیدند و
خبر رسانیدند که جهانگیر میرزا بقلعهٔ ماردین رفته (71 b) بود ولی
3 شکستی یافت و این هر دو شخص را کسان گرفتارِ قرا قوینلو شده
بودند و رستمِ ترخان قرار در قلعهٔ دار الکهف گرفته بود لشکریانِ
قرا قوینلو از عقبِ لشکرِ جهانگیر میرزا آمد و شکستی واقع شد و این
6 هر دو کس که آمدند از صاحب قران دو اسیر طلب داشتند ، عمرِ
امیرلو از برای پسرش پهلوان و حضر بیكِ ترخان برای پسرِ برادرش
شیخ مزید ، با آن هردو اسیر از برای استخلاصِ اسیرانِ خود
9 بقرا قوینلو استبدال کنند بعد از آن صاحب قران از برای استبدال
بکه پسرِ حاجیلو < را > با چند اسیر انعام کرد و تسکینِ حضر
بیك و عمرِ امیرلو نمود و درین ییلاق صاحب قران را توقّفی واقع
12 شد تا زمانی که از قولُقْچیان [1] یك دو نفر گریخته باُردوی رستمِ
ترخان رفتند صاحب قران از وهمِ آنکه مبادا خبرها رسانند و لشکرِ
یاغی بر سرِ ایشان آورند در غایتِ حزم اقصی الغایه میکوشید [2] در
15 شبها تعیینِ منزل میکرد بمرتبهٔ که قراولان نیز راهِ باز گشت بمنزل
نمی دانستند فامّا سواران که اسبانِ خوب داشتند در یورتِ اوّل شب
میگذاشتند [3] ده نفرِ ما اگر < از > قراولی سالم باز گردد و احتیاجی

---

[1] N: قرلقجیان. Kollukçu, nöbetçi, bekçi, gözcü demek olup (Tanıkları ile tarama sözlüğü, T. D. K., I, s. 495-496; Şemseddin Sâmi, Ḳamūs-i Türkī, s. 111), eserimizde de bu anlamda kullanılmış olsa gerektir.

[2] میکوشند

[3] میگذاشت

باشد راه بمنزلِ قرار توانند بردن، جهانگیر میرزا یونسِ بکمش[1] را
بقراجه داغ برسالت بصاحب قران فرستاد و ایلچی‌را در یورت بآن
دلیلانِ قراول حسین برادرِ خلیل و حسینِ طُمان بصان ملاقات افتاد 3
اورا بلشکرگاهِ صاحب قران آوردند و قراولان ایلغارِ رستمِ ترخان را
دیده بودند خبر رسانیدند.

---

1 یکمش

ذکرِ تعیینِ سریهٔ رستمِ ترخان از برای دفعِ جلادتهای صاحب قران

3 چون صاحب قران پیوسته (72 a) جمعی از بهادران همراه گرفته
در صحرا و بیابان سیر میکرد بر اطرافِ اردوی رستم می زد و دست
بردها می نمود و رستمِ ترخان ازین معنی دائم خونین دل و متألّم و
6 متأمّل می بود او نیز خواست که از جوانان و پهلوانانِ قرا قوینلو
جمعی را تجهیز و ترتیب نموده بصحرا و بیابانها روانه سازد و جلادتها و
بهادریِ صاحب قران شکسته گرداند ، پسرش ترخان و برادرش
9 جهانگیرِ ترخان[1] و اویسِ عینل راکه پسرِ عمِّ او بود و علی
بیكِ آقاچری و قرا قوچ و پیر محمد بیكِ مراغی و علیشاهِ آق قوینلو و
حسینِ آیدین و زینلِ حسون و عبدالغفّارِ شکی با جمعی کثیر از بوی
12 نوکران فرستاده بود ، درشب ایلچیِ جهانگیر میرزا و قراولانِ
صاحب قران رسیدند و خبر رسانیدند ، صاحب قران فرمود که این
ایلغار یا در طلبِ ماست یا در کمینِ آمد ، بهر وجه که هست بشهر برسیم و
15 ببینم که از پردهٔ غیب چه نقش بر روی کار خواهد آمد ، صاحب
قران فرمود : باید که هیچ آفریده اسب را رها نکند و مجموع یراق
کرده مهیّا باشند همهٔ لشکریان سوار شدند و بُعدِ مابینِ ایلغار و
18 صاحب < قران > دو فرسخ بود ، صاحب قران ازآن ایلغار چندان

[1] N: میرزا ; biraz ileride tashih edildiği gibi geçecektir.

احتراز[1] نمیکردو طریقِ فراغت می سپرد لشکریان بإلحاح اورا سوار کردند ، ایلغار از طرفِ غربیْ آمد از آبِ فنقار[2] بگذرگاهِ قوجه حاجی رفتند و لشکریانِ حضرتِ صاحب قران بعد از رفتنِ ایلغار هم باین گذرگاهِ عمیق آمدند اثرِ آنهارا دیدند باسافلِ آب رفته بودند، صاحب قران از آنجا عبور کردو عبوری دیگر از اسفلِ (72 b) آمد کرده بشهر رسیدو اعلامِ حال کردو اودونجیان[3] وهیمه کشان را منع فرمود و لشکرِ ایلغار از گذرگاهِ قوجه حاجی گذشتندو از اسفلِ موضعِ قریهٔ موران[4] بموضع قریه فیه صعل[5] در کمین شدندو از اسبانِ بهرام بیك آقا که در درّهٔ سجایشان بود سر بریدندو پسرِ آق اغمان علی که از آق قوینلو گریخته بود چون واقفِ آن محلها بود قجرجی شدو چون صاحب قران از اوّل واقف بودو شهریان را اعلام کرده هیچ کید و کمین نتوانست کرد و کمین آشکارا شد .

---

[1] N: احتراض

[2] Aynen böyle; bu su herhalde Âmid'in güney batısındaki Dankıran çayıdır.

[3] Türkçe, oduncu.

[4] Haritalarda görülemedi.

[5] Aynen böyle; haritalarda görülemedi.

ذکرِ خروجِ صاحب قران از شهر و غالب آمدنش

فی الحال باجبه و جوشن سوار شد و از شهر آمد بدر آمد و از
3 بهادران قریبِ صدکس هواداری کرده از دجله گذشتند و جنگ
انداختند مکو اوغلی یغمور که از بهادرانِ ابراهیم بیك بن عثمان بیك
بود پسرِ یگان را[1] از اسب انداخت و از اسب عبدالغفّار را نیز
6 انداختند و ایشان نیز ازینجانب بوداقِ اورمس را انداختند و جنگِ
عظیم واقع شد و صاحب قران بر ظفر چنان یقین کرده بود که هر چند
اورا الحاح کرده بودند که از آب عبور نباید کرد در محلّ قبول
9 نیاورد ، برادرِ بزرگوارش نیز منعی عظیم میفرمود فامّا ثورانِ موادِّ
شجاعت و فورانِ امواجِ جلادت بمرتبهٔ قوّت گرفته بود که بهیچ گونه
اطفای آن کسی را میسّر نبود الحاح بی فائده می ماند و صاحب قران
12 فرمود که پیادگانرا ارداف کرده از آب گذرانیم که محلّ فرصت فوت
میشود و بعضی از بوی نوکران خواستند که بسباحت عبور کنند و
جهانگیر میرزا از برای منعِ ایشان (73 a) ذاهل شد[2] درحال
15 صاحب قران از آبِ دجله عبور کرد و چون قرا قوینلو عبورِ صاحب
قرانرا مشاهده کردند از جنگ جدا گشته رو بگریز نهادند بطرفِ
بالای آب و قریهٔ هوکاچی و بعضی از امراء جهانگیر میرزا با صاحب
18 قران عبور کردند و مقدّمهٔ لشکر حاجی بیك را تعیین کردند و جنگ
التحام یافت ناگاه امیرزاده جهانگیر میرزا از عقب دستار جنبانیدن

---

[1] N: یکااتلا

[2] N: صاحب قران ذاهل شد

فرمود و بنابر مواضعه که اگر از لشکرِ مخالف جمعی کمین کرده باشند دستار جنبانند[1] تا صاحب قران متنبّه شود و مراجعت نماید ، صاحب
3 قران چنان تصوّر کرد که مگر آنجماعت را مددی از لشکر رسیده از دنبال رفتنِ ایشانِ متباعد شد ، چون دید که دستار جنبانیدن نه از برای مشاهدهٔ ازدیادِ لشکر است کالبرق الخاطف اوکریحِ صرصرِ
6 عاصفِ بر اثرِ آنجماعت شتافتن گرفت .

نظم

چه شیرِ خروشنده گاهِ نبرد ز میدان بمردی بر آورد گرد

9 وآن ایلغار بدو فرسخیٔ شهر از گذرگاهِ قرا جولکی[2] عبور کردند و صاحب قران در رسید و ایشان بیك بار منهزم شدند و روی باُردوی خود آوردند و مقدّمهٔ لشکر بر ایشان غالب شد و در زمانی که از آب
12 گذشتند شخصی از آق قوینلو گریخته بود و اورا دوه اوغلی میگفتند چون واقفِ راهها و عارفِ یورتها و مقامها بود اورا بإعلامِ واقعه بر ستمِ ترخان فرستادند تا بإمداد و معاونت قیام نماید و رستمِ ترخان
15 در دیکرجولك[3] که بچهار فرسخیٔ آمدست نزول داشت و صاحب قران (73 b) در اوّلِ محاربات سری بریده بدستِ جیبِ گوینده داده بجهانگیر میرزا فرستاده بود و اعلام کرده که بیاریٔ حضرتِ
18 باری عزّشانهُ و عمّ سلطانهُ خصمِ بداندیش منکوب و مغلوب گشت و جهانگیر میرزا سه فرسخ در عقب مانده و صاحب قران بکسرِ اعادی مشغول بود ، جهانگیرِ ترخان را پسرِ عمِّ قاضی
21 اوغلی علی گرفت ، علی بیكِ اقاچری را پیر حسینِ قورچی ، علیشاه

---

[1] N: جنبانید

[2] Haritalarda görülemedi.

[3] Diyarbakır'ın Çınar kazasının güney batısında Direjik adlı bir yer vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

< را > صارم بیك ، اویسِ عینل را ...[1] قرا قوج را پسرِ
خمیس، عبدالغفّارِ شکی را لاله حسین بیكِ محمود بیكِ آق قوینلو
گرفت و او پسری بود نا بالغ[2] ، لشکرکشِ یعقوب را آقابکی قورچی ،
بهالوین بور[3] < را > شیخ علیٔ مهردار گرفت و مظفّر راکه شیره‌جیٔ
قرا یوسف بود احمد قوبجی گرفت ، ایدینِ قاره بوسعید < را >
رستمِ یورتجی گرفت و سایرانلو محمد را سیّد احمدِ حیدرلو گرفت ،
حسینِ آیدین را و سعدیِ کماندار راکه سرلشکرِ عربشاه بیك بود پیر
اسمعیل برادرِ یاقجی حسین گرفت[4] پسرِ قوش شمشیری بر روی
او زده بود و دهانش را با زنخدان بر سینه انداخته و مهاد بیك را
نوکرِ حاجی عوض گرفت و ویسلِ شهسوار را علیٔ دمورجی گرفت و
خلیل اوغلی ایناقِ رستمِ ترخان را خلیلِ شیره‌جی گرفت و ایناقِ
نوکرانِ پیر مزید را حسینِ بوسعید و شاه علیٔ پورناك و سلطان احمدِ
ایناق خلیل از عقبِ دشمن رفته بودند .

---

[1] Bu addan yani اویس عینل den sonra birdenbire: ذکر رفتن صاحب قران و شکست یافتن şeklinde bir başlık gelmekte ise de ondan sonra yine Kara-koyunlular'dan alınan tutsakların ve bunları tutsak edenlerin adlarının yazılmasına devam edilmektedir. Anlaşıldığına göre müstensih, dalgınlıkla bahsi bitirmeden ondan sonraki bahsin başlığına geçmiş, fakat derhal hatasını anlayarak atladığı kısmı tamamlamıştır; bu arada Uvays-ı 'Aynel'i kimin tutsak aldığını da yazmamıştır.

[2] Bahsedilen çocuk herhalde Lala Hüseyin Beg olsa gerektir. Buradaki Mahmud Beg Ak-koyunlu daha önce geçen Hasan Beg'in amcalarından Mahmud Beg'dir. Metne göre, Lala Hüseyin'in onun oğlu olması gerekiyor. Lalalığına gelince onu daha sonraları almış olabilir.

[3] Aynen böyle.

[4] سعدی کاندار adından itibaren bu cümle kenara yazılmış olup, buraya konulacağı <٢> işareti ile gösterilmiştir.

ذکرِ رفتنِ صاحب قران و شکست یافتن[1]

علی قوجه حاجی خبر آورد که خیمهٔ رستم ترخان را دیدم و
جهانگیر میرزا و صاحب قران بقتلِ اعادی مشغول بودند و منتظرِ 3
شاه علی بیك که چون بیاید مراجعت نمایند و هر چند صاحب قران
الحاح کرد بجهانگیر میرزا که بشهر مسارعت می‌باید نمود که مبادا
(74 a) لشکرِ اعادی از عقب برسد و درمیانِ ما و شهر حایل شود و 6
آن زمان کار مشکل شود حضرتِ جهانگیر میرزا تهاون می‌نمود و
صاحب قران نیز از روی حمیّت نتوانست که بمسارعت ایقان نماید ، پسرِ
دودلو رستمِ ترخان سوار شد[2] و بإعلامِ حال و مژدهٔ فتحِ قتال بشهر 9
توجّه نمود ، لشکریانِ جهانگیر میرزا چون بموضعِ ایغا[3] رسیدند
< از > لشکریانِ رستم از بالای تلِّ سبران[4] از جانبِ یمین لشکرها مشاهد
کردند ، جهانگیر میرزا و لشکریان مجموع ارخای عنان کرده تعجیلِ 12
بجد نمودند و همچنان لشکریانِ رستم از برای قطعِ مابینِ مسافه
مسارعت نمودند و اکثر لشکریان سبقت گرفته نجات یافتند از نوکرانِ
صاحب قران حسین بیكِ میله حاجی را اسب مانده استعانه نمود از 15
غایتِ اضطرار صاحب قران را بنامِ خود ندا کرد ، صاحب قران
در چنین حالتی باز گردید و اسبِ خود را قرا بُلوت بدو داد و او را از

---

[1] Bu başlık, söylendiği gibi, bundan önceki sayfada 1. satırda اویس عینل den sonra olup, buraya konması uygun görüldü.

[2] Bu cumlenin eksik olduğu görülüyor. Acaba رستم ترخان dan önce بر اسب kelimesi mi vardı?

[3] Mevkii tesbit edilemedi.

[4] Mevkii tesbit edilemedi.

حالتِ مخمصه رهانید و خود بر اسبِ سنجی بوز[1] سوار شد و با صاحب
قران دوکس همراه حسینِ میله حاجی و قراکیساك ؛ و رستمِ الپاوت[2] و
3 بوی نوکرانِ جهانشاه میرزا قریبِ هشتاد کس پیشِ راه گرفته بودند
صاحب قران با دوکس روی بدیشان کرد و آنها با وجودِ کثرت از
مقاومت قاصر و عاجز آمدند رستمِ الپاوت[3] قراکیساك را نیزهٔ رسانید و
6 حسینِ < میله > حاجی نیز رستم را نیزهٔ رسانید و صاحب قران بجنگ
مشغول شد ، تنگری ورمیش نام که از آق قوینلو بود صاحب قران را
شناخت و دشنامی (74 b) مشفقانه داد و گفت : چه محلِ توقّف است
9 بروکه محلِ فرارست و آن هشتاد نفر صاحب قرانرا تیر باران کردند
حقّ عزّ و اعلا او را از آسیبِ ایشان محفوظ داشت و از یمین و
یسار قرا قوینلو و آق قوینلو هم در جوش و خروش بودند و ازین
12 سه تن لشکرِ قرا قوینلو « کَأَنَّهُمْ[4] حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ
قَسْوَرَةٍ »[5] میگریختند و صاحب قران سه نوبت رجعت کرده بجنگهای
مردانه اقامت نمود و آن جنگها سببِ نجاتِ جمعی کثیر می شد از آنجمله
15 درپیش شیخ اوغلی احمد را انداخته بودند صاحب قران توقّف نموده
جنگ کرد باز همان تنکری ورمیش رسیده دشنامی داد و صاحب قرانرا
بر فرار تحریض کرد و لشکریانِ جهانگیر میرزا که از قریهٔ ایغا
18 قصدِ شهر کردند دو فرقه شد یکی راهِ راست که از مابینِ کهفِ
فص و شطّ واقع بود اختیار کردند و اگرچه اعادی سرِ راه
گرفته بودند جنگ کنان نجات یافتند و چون حامیٔ این فرقه

[1] N: سنحی نور
[2] N: الفاوت
[3] N: الفاوت
[4] N: کحمر
[5] Müddeşşir sûresi (LXXIV), 51. âyet.

از عقب صاحب قران بود هیچ کس را آسیب نرسید و
فرقهٔ دیگر مثلِ حاجی عوض بیك و بیرام بیك ایناقِ خلیل
از شطّ عبور کردند بگمانِ آنکه آن راه از دشمن خالی 3
خواهد بود همه گرفتار شدند و شاه علیٔ پورناك با سلطان
احمد <و> محمدِ ایناق خلیل برعقبِ دشمن رفته بودند رسیدند و
چون مشاهده کردند که انهزامی واقع شده از قرا جومکی[1] عبور 6
کردند و بطرفِ شرقیٔ آمد فرار نمودند اعادی از عقبِ ایشان
رفتند و جنگها واقع شد و چون اسبانِ ایشان مانده شده بود
دستگیر گشتند و از جملهٔ عجایب آن بود (75 a) که یك اسبِ بدوی 9
ازآنِ شیخ بیك عمّ زادهٔ مهردار در اوّلِ جنگ و غلوای آشوب بدو
تیری رسیده بود و پیکان حبل الوریدِ آنرا بریده ده فرسخ راه قطع
کرد و باوجودِ آنکه صاحبش بایراق سوار بود و جوشن داشت هیچ 12
متأثّر نشد و چون از دروازهٔ آب دخول کرد جانِ او از گذرگاهِ آب
خروج نمود و از تجربیات و نصایحِ صاحب قرانست که اسبِ تازی را
خاصّیت بسیارست از جملهٔ آنکه بمجرد تیری یا طعنی بدو رسد چندان 15
متأثّر نمیشود و زود خود را بهلاك و راکب را بإهلاك نمی اندازد و
سپاهی باید که در محافظت اسبِ تازی تقصیر جائز ندارد چه اگر
غالب آمد نعمتی عظمی و اگر مغلوب گردد آن اسب سببِ نجات 18
خواهد بود و لشکریانِ صاحب قران که بقتالِ آن ایلغار مبادرت
نمودند دویست و پنجاه بودند و از قرا قوینلو با آنکه قریبِ ششصد
بودند سیصد را به تیغِ آبدار از دجلهٔ حیات بساحلِ ممات انداختند و 21
با رستم ده هزار سوار بودند بخانهٔ خود معاودت نمودند و از رسیدنِ
ایشان فریاد و فغانِ عزا از اُردو[2] بملاء اعلا رسید

[1] Haritalarda görülemedi.
[2] N: دود

نظم

بر آمد زهرخانه بانگِ عزا　　شد آن شب بر ایشان چوروزِ جزا

3 و در منزلِ اوکه ساحلِ دیکرجوك بود تلّی است آنرا تلِّ
واوَیْلی نام کردند و روزِ دیگر کوچ کردند و یسال انداختند و تفتیشِ
جبهای مقتولان میکردند و در تلِّ هوکجی[1] فرو آمدند و آن تلّ را
6 قور کورماز نام کردند درآن تلّ یکروز توقّف نمودند روزِ دیگر
کوچ کردند و لشکرِ خود را تعبیه کرده از بالای قریهٔ قوتول[2]
(75b) ببالای شهر آمدند و شهریان از بالای برج تفحّص کردند
9 ربعی نمانده بود از لشکرکه ماتم نیافته بود تمام سیاه پوش گشته
بودند، پس ایلچی بجهانگیر میرزا فرستادند اسیران را استبدال میکینم،
جهانگیر میرزا حاجی پیر مهماد نائبِ علی بیك را برسالت از برای
12 امرِ[3] استبدال فرستاد، در اثنای صحبت رستمِ ترخان حاجی پیر
مهماد را گفت که حیف که یك لحظه پیشتر تعجیل نکردیم تاکار
معلوم میشود، حاجی پیر مهماد در جواب گفت که هیچ میدانید که
15 پادشاهانِ ماچه می فرمایند که یك شبانروز ایلغار کرده از طرفِ قراجه
داغ رسیدیم و علی‌الغور این قصّه واقع شد از صباح تا نمازِ پیشین در
زیرِجبه و جوشن کوفته[4] راه مانده بودیم اگر ما نیز همچو شما آرام
18 گرفته با فراغِ خاطر می بودیم مجاهدهٔ مارا مشاهد میفرمودید، پس

[1] Bugün Âmid'in güncyinde Hikecük adlı bir yer vardır ki (HGM, Diyarbakır, 1:200.000) metinde belki burası kasdedilmiştir.

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] N: امرا

[4] N: وکوفته

چون معامله‌ٔ استبدال بانفصال رسید صاحب قران بأرقنین توجّه نمود و
رستم ترخان به بشری کوچ کرد ، چون جهانشاه میرزا فوت شیخ
حسن و < پسر > صارو پیر علی[1] و حادثه‌ٔ رها را شنید پسر هابیل 3
بیك و علی ابراهیم که مقیّد داشت بإسکندر پیلتن فرمود که ایشان را
بقتل آورد و از ارزنجان کوچ کرده بترجان رفت .

---

[1] Cihanşah, Urfa'nın zaptına Saru Pir Ali'nin oğlunu da göndermiş (s. 182, str. 3), o da orada Ak-koyunlular'a tutsak düşmüştü (s. 185, str. 5). Babası Saru Pir Ali' ye gelince, o, Cihanşah'ın Bağdat kuşatmasında Dicle' de boğulmuştu (s. 176, str. 1).

ذکرِ فتح و نقضِ[1] عهدِ جهانشاه میرزا

در زمانی که جهانشاه میرزا رستمِ ترخان را بطرفِ دیار بکر
بایلغار فرستاد از برای محاصرهٔ قلعهٔ بایبرت بایزیدِ بسطامی را با بعضی 3
امراء دخارلو تعیین کرد چون جهانشاه میرزا بترجان رسید جمشید
بیكِ قُتْلو بیك اُلْجه شد و ایلچی فرستاد پیشِ جهانشاه میرزا که
برادرم احمد بیك را (76 a) خواهم گرفت و قلعه را تسلیم خواهم 6
< نمود > جهانشاه میرزا سوگند خورد که اگر چنین کند قلعه را
بدو ارزانی خواهم داشت، چون احمد بیك برین اخبار اطّلاع یافت
پیش ازآنکه او را دستگیر کنند از راهِ باب السر بخانهٔ بایزید خود را 9
انداخت و قلعه را فتح کردند و جهانشاه میرزا بقلعه رفت و قلعه را
بیك نوکرِ < خود > امیکْتش[2] محمود نام[3] ارزانی داشت و قتلو بیك
در قلعهٔ کوکودالش[4] بود احمد بیك را گرفته بر سرِ قلعه آمدند و 12

---

[1] N: بعضی

[2] N: امکیس . İşbu kelimenin امکتش olarak düzeltilmesi belki garip görünebilir. Fakat bundan sonraki sayfada (str. 6) bu Mahmud için Kökeltaş deniliyor ki, bu söz Çağatay Türkleri'nin türkçesinde süt kardeşi demektir. Emikteş (deş)'e gelince, bunun o zamanlar aynı anlamda (yani süt kardeşi) kullanıldığı görülüyor (Kaşgarlı, türkçe tercüme B. Atalay, I, s. 407; Tanıkları ile tarama sözlüğü, T. D. K., İstanbul - Ankara, 1945 - 1957, II, s. 380, III, s. 252, IV, s. 296). İşte düzeltme bu hususlar gözönüne alınarak yapılmıştır.

[3] N: محمود جمشید نام . Burada, müstensih'in yukarıda geçen Cemşid adını dalgınlık ile yazmış olduğu açıkça görülüyor.

[4] Haritalarda görülemedi.

گفتند قلعه را بده و فرزندت را خلاص کن ، قتلو بیك گفت : اگر
شما درین سخن راست می بودید میدادم و لکن دروغ گویانید با جمشید
چه کردید که با ماچه خواهید کردن ، احمد بیك را کشتند و باز 3
گشتند و ارزنجان را و ترجان را بقلیج اصلان ارزانی داشت و موسی
بیك راکه برادرِ پیلتن و دامادِ قلیج اصلان بود نوکرِ او ساخت و
محمود بیكِ کوکلتاش را در قلعه تعیین کرد و جهانشاه میرزا خواست که 6
بحیله قراحصار را بستاند لاله یعقوب < را > که معتبرِ قراحصار بود
دعوت کرد و او دانست و نیامد ناچار سلطان حسینِ شیخ حسن را بقلعهٔ
قراحصار فرستاد و جعفر بیك در کماخ بود او را نیز حیله کرد اوّل 9
سخنِ دوستانه درمیان انداخت و او را غافل ساخت ، پس جمیعِ اهلِ
کماخ را غارت کرد و بر قلعهٔ کماخ از امرای خود پیر سلطان و از
نوکرانِ قلیج اصلان شیخ ابراهیم < را > تعیین کرده بمحاصره 12
فرستاد و اینها در محلِّ اختلاطِ آبِ مکور[1] بفرات نشستند و قلعهٔ
اسپر را از محمدِ امیر سید ستد[2] و ببایزید بیك (76 b) داد از
آنجهت که شیخ حسن را آورده بود . 15

---

[1] Bu, şimdi Kömür deresi denilen su olup, Cengerli nahiyesi tarafından gelerek Kemah kasabasında Karasu'ya karışır (Kemah maddesi, İ. A., V, s. 559).

[2] N: شد

ذکرِ قتلِ بعضی[1] محاصرانرا در محلی که قراقوینلو نشسته بودند[2]

ما بینِ آن محلّ و قلعه کهفی واقع بود حایل و اینها غافل نشسته بودند و جعفر بیك قَدَغَن[3] کرده بود هیچکس اصلا سخن نگوید لشکری آراسته از قلعه بیرون کرد و علی‌الغفله بر سرِ محاصران ریختند و همه را دستگیر کردند و با آنجماعت حرکاتِ غریبه میکرد و بعضی را خرکوش میگفت و از بالای قلعه می انداخت و یکی را سگ میگفت و از عقب می انداخت یکی را همچو تیهو میکرد و یکی را باز می ساخت و یکی را در روی و پهلو و دست و پای داغها میکرد و بعضی را در مغاره انداخته آب بر بالای ایشان می بست تا همه غرق می شدند و جهانشاه میرزا به ییلاقِ منك کول متوجّه شد و خبرِ کماخ بجهانشاه میرزا رسید باز لشکری بمحاصرهٔ کماخ فرستاد بسرداریٔ پیر محمدِ الپاوت و قلیج اصلان را به محاصرهٔ قراحصار فرستاد و قلیج اصلان ولایتِ قرا حصار را بنهب و غارت خراب کرد و دست در دماء و فروج و اموالِ مردم زد و در روزِ رمضان بحرکاتِ فاحشه اتیان می نمود و در صحرای آق‌شهر پیش از نشست در اوّلِ حال امیر زاده سلطان حسین پسرِ شیخ حسن میرزا < را > ایلچی بقاسم میرزا

---

[1] N: صف

[2] Bu hâdise Kemah kuşatması esnasında cereyan ediyor.

[3] Kadağan burada emretmek ve yasak etmek anlamına geliyor.

عم ِ خود فرستاد و عرض ِ احوال ِ خویش کرد و قاسم بیك < که >
بعضی از احشام ِ[1] آق قوینلو که سابقاً گفته بودیم < بدو > ملحق
شده بودند در مقام ِ تجلی یورتی بود ، قاسم بیك از آنجا ایلغار کرده 3
علی الاستعجال بر سر ِ قلیج اصلان ریخت و مسلمانان را از دست ِ فساد و
افساد ِ او رهانید و قریب ِ سیصد نفر از نوکران ِ قلیج اصلان را دربند
آورد و قلیج اصلان (77 a) گریخته بأرزنجان رسید و قاسم بیك بجای 6
خویش معاودت نمود و جهانشاه میرزا بصحرای موش آمد و ذخیره
جمع کرد و لشکری تعیین فرمود و پسر ِ خود را محمدی میرزا بجانب ِ
رستم ِ ترخان فرستاد تا بإتّفاق بمحاصرهٔ آمد آیند ، رستم ِ ترخان 9
پیش از آنکه محمدی میرزا ملحق شود باسافل ِ ماردین و حوالیٔ
نصیر[2] آمده بود .

---

[1] N: بعضی را از احشام
[2] Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

ذکرِ قصدِ ایلغار بخانهٔ رستمِ ترخان

صاحب قران درین زمستان در ارقنین بود و بعد ازآن از قشلاق
3 بیرون آمد در میانهٔ ارقنین و چرموك و آمد تردّد می نمود خبر رسانیدند
که رستمِ ترخان ببلدهٔ ماردین آمد و احشام درصحرای ماردین خالی مانده
است انتهازِ فرصت نموده صاحب قران بآمدِ آمد و بإتفاقِ جهانگیر میرزا
6 سوارشدند تا احشامِ رستمِ ترخان را شبخون زنند وتا نزدیكِ قوچ حصار
آمدند و قراولان مثلِ اصفهان نوکرِ جهانگیر میرزا وقاضی اوغلی علی و
اسلمس ازنوکرانِ صاحب قران خبر گرفتند که خانهٔ رستم ترخان در نصیر
9 است نوعی اختلاف درمیانِ لشکرِ جهانگیر میرزا و لشکرِ صاحب
قران واقع شد حضرتِ صاحب قران میخواست که ایلغار کند و جهانگیر
میرزا فرمود که رستم درعقب می‌آید محلِّ خطراست ، پس صاحب
12 قران گفت که چون به شبخونِ احشام نرفتیم باری درکمین شویم و
ولایتِ ماردین را غارت کینم ، پس قریهٔ قلعهٔ آنجا را غارت کردند و
رجعت نمودند ، رستمِ ترخان شخصی کورپیر مزید نام بجهانگیر میرزا
15 (77b) فرستاد که درمیانِ ما قرابتی هست مادرت را بجهانشاه میرزا
بفرست تا درمیان دراهم باشد که مصالحتی واقع شود و قرابت آن بود که
مادرِ علی بیكِ مرحوم برادر زادهٔ ترخان بود رستمِ ترخان نوکرش
18 همراه کرد و سرای خاتون پیشِ جهانشاه میرزا آمد و بعد از وظایفِ
تعظیم و اعزازو اکرام فرمود که یکی از دو برادر یا جهانگیر میرزا
یا حسن بیك بیایند تا صورتِ مصالحه بمعنیٔ مصادقت و مصافات ازدواج
21 پذیرد و سرای خاتون فرمود که آمدنِ ایشان از قبیلِ ممتنعاتست و اگر من

درین باب وعده کنم و خلافِ آن ظاهر شود دروغ گفته باشم ، حرمِ
جهانشاه فرمود که اگر نیایند گناهِ پسرانت باشد بعد ازآن حضرتِ
عصمت پناه سرای خاتون فرمود که امیر المؤمنین حسین علیه السّلام در 3
دشتِ کربلا بدستِ ظالمان شهید گردید اگر فرزندانِ من نیز بدستِ
ظالمان شهید شوند دور نباشد ما را قدرت بر ردِّ تقدیر نیست «لا رَدَّ
لِقَضَائِهِ یفْعَلُ ما یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ» و چون سرای خاتون 6
باُردوی رستمِ ترخان در آمد و اردو در نظرِ او چندان مهابتی نداشت
بجهانگیر میرزا و صاحب قران پیغام کرد که اگر می‌آیند نصرت شماراست و
تأخیر جائز نیست ، چون پیغام بجهانگیر میرزا رسید نگذاشت که 9
رسول بجانبِ صاحب قران رود و پیغام گذارد که مبادا داعیهٔ محاربه
در ضمیرِ او جای یابد وسرای خاتون را اجازتِ انصراف شد
بی آنکه برسوم و آدابِ سلاطین از انعام و پیشکش و امثالِ آن اقدام 12
نمایند و محمّدی میرزا (78 a) بالشکری که معیّن کرده بودند در مقامِ
آلْطون کوپْری برستمِ ترخان ملحق شد.

ذکرِ غارتِ قلعهٔ هتاخ[1] و مهرنی[2]

لشکرِ قرا قوینلو در آلطون کوپری بود صاحب قران در قول چبوخ[3]
3 نزول داشت و از فقدانِ قوت وضیقِ مطاعم روزگار ناملایم
میگذشت صاحب قران با لشکرِ خاصّه بر ولایتِ هتّاخ[4] و مهرنی[5]
ایلغار کرد و بغارتِ الهجه و ملاح[6] دست یافت و از غلّه و بهائم و
6 انواعِ مطاعمِ بی حدّ و حساب بدست در آمد و قرا قوینلو درشش
فرسخیٔ آن ولایت بود با وجودِ کثرت و وفورِ جنود نتوانستند که
بدان حدود ایلغاری بدفعِ صولتِ اوکشند و بتجاهل و تغافل خود را
9 گرد آوری میکردند و از یاوریٔ اهلِ آن ولایت پهلو کشیده میداشتند ،

---

[1] N : ينتاج . Burası Diyarbakır'ın Lice kasabası ile Silvan (Mayyāfāriḳīn) arasında bulunan Hattāḫ kalesinden başkası olamaz. Yāḳūt'ta adı geçen (IV, s. 952) bu kale, eskiden beri Zirḳī beylerinin elinde idi (Şeref Han, s. 318 - 320). Osmanlı devrinde burası yurtluk ve ocaklık sureti ile idare ediliyordu ('Ayn 'Ali, Ḳavānīn āl 'Usmān fī meẓāmīn defter divān, İstanbul, 1280, s. 31; Kâtib Çelebi, s. 436). kalenin adı, Osmanlı devri eserlerinde umumiyetle عتاق (bazan da اتاق) şeklinde yazılıyor. Hattāḫ bugün bir köydür (Konyar, III, s. 357 - 358).

[2] N : منهری . Burası metnin diğer bir yerinde مهرنی şeklinde geçiyor (s. 232, str. 8); başka eserlerde ise مهرانی olarak yazılıyor ('Ayn 'Ali, aynı eser, s. 31; Şeref Han, s. 335; Kâtib Çelebi, s. 338, 436). Burası da bir yurtluk - ocaklık sancağı idi (gösterilen yerler).

[3] Mevkii tesbit edilemedi.

[4] N: هباح

[5] N: منهری

[6] Burası Şeref Han'ın (s. 319) Hattāḫ'ın yakınında olduğundan bahsettiği ملخ adlı harab kale olabilir.

پس بدان نعم انعام[1] و اطعام بر اهلِ آمد و ارقنین شایع و عام ساخت ،
جهانگیر میرزا و امرا را علی قدرِ مراتبهم ازآن محظوظ داشت ، جهانگیر
3 میرزا شیخ ابراهیم و اقچه حاجی اوغلی علی را بصاحب قران فرستاد و
نصیبِ خود[2] ازآن غارت طلب داشت بحظّی وافر عائد گشتند و
چون آمد و ارقنین و سائر قلاع را از اقوات ممتلی ساخت و رستمِ
6 ترخان بمفارقتین نزول نموده بود <صاحب قران> بچرمه گرمابِ[3]
چرموك که بمثابهٔ استقبالست متوجّه گشت تا اهلِ آمد امید وار
باشند ، پس رستم کوچ کرده بسلاط[4] و صاحب قران ببادم‌لو[5] رفتند
9 باز رستم بپامبوخلو[6] و صاحب قران ببالاخور[7] کوچ کرده با یکدیگر
شطرنجی غائبانه می باختند ، پس صاحب قران پیادهٔ از برای خبر گیری

---

[1] N : و انعام

[2] N : خود خود

[3] N : کرمات

[4] Diyarbakır'ın Silvan kazasına bağlı Salat adlı bir köy olup, Bismil'in doğusundadır. Dicle'ye dökülen çaylardan birisi bu köyün adı ile anılıyordu. Yukarı Salat da çayın döküldüğü yerdedir (Kâtib Çelebi, s. 439; Köylerimiz, s. 641; HGM, Diyarbakır, 1 :200.000).

[5] Ergani (Osmaniye) 'ye bağlı ve onun doğusunda bulunan bir köydür (Köylerimiz, s. 76; Konyar, III, s. 286).

[6] Bismil'in doğusundaki Dicle'ye dökülen çayın adı Osmanlı devrinde Panbuklu idi (Kâtib Çelebi, s. 439). Bir de Âmid'in güneyinde Pamuklu adını taşıyan bir dere vardır (HGM, Diyarbakır, 1 : 200.000). Eserimizde birincisinin kasdedilmiş olduğu anlaşılıyor.

[7] Ergani'nin güney batısında bir köydür ; Yukarı Balahor ve Aşağı Balahor olmak üzere iki mahalledir (Köylerimiz, s. 82; HGM, Erzurum, 1 : 500.000).

فرستاد چنان خبر آورد که رستم بجمعِ هیمه (78b) بهیمه را درکار
کشیده که بمحاصرهٔ آمد مشغول گردد[1] چه در شش فرسخیٔ آمد هیمه
3 نیست، پس صاحب قران قراول تعیین فرمود بباشلیغِ لاله ملکی و موش
علی و قاسمِ امیر آخورو سیّد احمدِ حیدرلو و محمدِ باشملو و این
جماعت ایلغار کرده بر اطرافِ اردوی رستم کارهای مردانه کردند
6 بهائم آمدند و هیمه ها پاره کردند[2] و از آنجهت رعبی عظیم در دلهای
قرا قوینلو انداختند.

---

[1] N: کرد
[2] N: میکردند

ذکرِ نزولِ رستمِ ترخان بمحاصرهٔ دارالنجاتِ آمد

امیر رستم لشکر آراسته بعُدّه و اسباب بر سرِ آمد رسید، لشکرِ
جهانگیر میرزا از دروازهٔ کوه بیرون آمدند و جنگهای رستمانه کردند 3
از آنجمله حضرِ ترخان و قوبجه بهادرِ امیر آخور و حمزهٔ دلوطای و
یغمورِ مکودست بردها نمودند و از ایشان آثارِ مردی و جلادت
بر دشمن ظاهر گشت و تا خیمهٔ فص راندند و یکی از بهادرانِ رستم 6
سلامت نام را از اسب انداختند و اسیر کرده زنده بأندرونِ شهر
بردند و از اوّلِ زمستان تا بأوّلِ ربیع رستم بخارجِ آمد نزول داشت و
هر روز جنگ می انداخت و پیوسته از طرفین شجعانِ رجال و رکبانِ 9
ابطال بمبارزت بر یکدیگر بیرون می آمدند و بفنونِ مبارزت و صنوفِ
مضاربت قیام و اقدام می نمودند، چون بفصلِ ربیع که روز و شب از
یکدیگر براستی و صفا گذرند و حمل با گرگِ درّندهٔ بردِ شتا آشتی 12
کنند و از اعتدالِ هوا مرغانِ خوش نوا از غزال و رها باز گویند
هر دو فریق میلِ وفاق و طیِّ اوراقِ شقاق نموده سلوکِ طریقِ
مصالحه پیش آوردند و رستم (79 a) بعد از مصالحه کوچ کرده 15
بپایهٔ سریرِ جهانشاه میرزا عائد شد.

ذکرِ توجهِ صاحب قران بجانبِ اکراد

بعد از صلحِ آمد صاحب قران از راهِ مال اُیوکی بحصنِ اره [1]
3 رسید و از آنجا بطرفِ دوه بویونی [2] رفت و خانه آنجا گذاشته و ایلغار
کرده بر سرِ کُردان که در مابینِ قلعهٔ بیره و سروج [3] بدیها با
آق‌قوینلو کرده بودند توجّه نمود و چون بموضعِ اویاك [4] رسید درآن
6 موضع برفی عظیم باریده و شبی بغایت ظلمانی بود و رعد و برق و آشفتگیٔ
هوا متراکم گشته بحیثیتی که گوشِ اسب ناپدید بود و اینها در شبی
بود که آن شب را درآن بلاد شبِ حضرو الیاس گویند حضرتِ
9 صاحبِ قران با جمعِ لشکریان چون قومِ موسی در تیه حیران و
پریشان ماندند فامّا چون صاحب قران آن راه را یکبار عبور کرده و
اگرچه در شبهای مظلم بوده باشد راه برو پوشیده نمی ماند ، پس
12 درآن مقامِ محفوف بأنواعِ کدورات و مکروهات قجرجیٔ لشکر شد و
برآن کُردان دست یافت و غارت کرد و هم درآن محلّ خلیل و
پیر احمد بیك و حسن حاجی و موش علی را جهتِ غارت کردنِ
15 اکراد که بر حوالیٔ اُروم قلعه [5] بتمامِ اکرادِ اویوم آغَجْ [6] بودند

---

[1] N : Mevkii tesbit edilemedi.

[2] N : دوه برنی . Deve boynu şimdi Siverek'e bağlı bir köydür (Köylerimiz, s. 211).

[3] N : بروج

[4] N : Mevkii tesbit edilemedi.

[5] Birecik'in kuzeyinde ve Gazi Anteb'in kuzey doğusunda, Fırat kıyısında bir kaledir.

[6] Bugün Oyma Ağaç denilmekte olup, Rum kale'nin doğusunda ve Birecik'in kuzey doğusundaki bir yörenin adıdır (Meh-

تعیین فرمود ایشان نیز تاخت کرده آنجماعت‌را غارت کردند و
بسیاری از اموال بدست آوردند و در تلِ ترش[1] پنج یلك جدا کرده و
خانه را که در دوه بویونی گذاشته بودند از آنجا کوچ کرده در مقامِ 3
اوشون[2] بهم رسیدند بقشلاقِ شمیساط[3] رفتند و در حوالیٔ رُها قشلاق
گرفتند و احشام را اسیر (79 b) گردانیده بحوالیٔ مسجدِ استغفرالله[4]
آمدند . 6

---

med Abdulkadir ve Mehmed Rüşdü, Mükemmel ve mufassal Türkiye cumhuriyeti atlası, İstanbul, 1928, Cebel-i Bereket, Gazi Anteb, Maraş ve Urfa vilâyetleri).

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] N: شمساط

[4] Urfa'nın Hilvan kazasında, kaza merkezinin güney batısında, Samsat'ın güney doğusunda bir köydür (Köylerimiz, s. 248; HGM, Hatay, 1 : 500.000).

ذکرِ ایلغارِ رستمِ ترخان احشامِ صاحب قرانرا

رستمِ ترخان از راهِ طوبلی[1] ایلغار کرد و محمّدی میرزا

3 بالشکریانِ خود بآمد آمدند جهانگیر میرزا یك اسبِ تازیٔ اعتمادی

شهدار نام بشخصی خلیل نا حوران[2] نام داده ازبابِ السّر آمد بیرون

کرد و از برای اعلامِ حال بصاحب قران فرستاد و آن شخص از

6 میانِ لشکرِ قرا قوینلو آشکارا گذشت و پیشتر از رسیدنِ ایلغارِ

مخالف بصاحب قرانِ رسید و خبرِ ایلغار رسانید و چون صاحب قران

واقف گشت با اعوان مشاورت کرد بعضی گفتند که بشهرِ رها

9 متحصّن شویم و بعضی گفتند در بیابان نشینیم، بدان سخنان التفات

نفرمود احشام را جمع کرد و بأسباب و احمال و اثقال و بهائم و اغنام

بمقامِ قرا مغاره، گرگر[3] متوجّه شد و ایلغار از عقب میرفت و موش

12 علی را < با > تونی قاره[4] قراول فرستادند از مقامِ استغفرالله و

خبر رسانید که یاغی[5] بمقامِ بایدو[6] <است>، صاحب قران درپیش بود و

جهانشاه بیك و علی بیك و رستمِ مراد و خلیلِ هابیل و منصور بیكِ

15 افشار[7] در عقبِ الوس، بُعدِ مابینِ ایلغار و الوس چهار فرسخ بود،

---

[1] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[2] Aynen böyle.

[3] Gerger, Malatya'ya bağlı Pötürge kasabasının güneyinde, Fırat kıyısındadır. Kara Mağara da Gerger civarında bir köydür (Köylerimiz, s. 273, 419; Kiepert, Malatja).

[4] N: نونی قاره

[5] N: باق

[6] Haritalarda görülemedi.

[7] Bu ünlü Avşar begi hakkında bk: F. Sümer, Avşarlar, Köprülü armağanı.

الوس از راهِ چرموك و ایلغار از راهِ مستقیم ببایدو رسیدند تفاوتِ
راه بمثابهٔ قوس و وتر بود بنابرین ایلغار رسید به پنج فرسخی و صاحب
قران بقلعهٔ میرس[1] <باز> گشتند و چون درآن روز ایلغار بدو نرسید، پس
کوچ کرد و در حراره مار میرس[2] کشیده دور نشست و از آنجا بقول چبوخ[3]
و از آنجا بحصارِ (80 a) چرموك رفت و احشام <را> در حصار
گذاشت بقصدِ آنکه بر لشکری که بمحاصره آمده بود شبیخون کند
ایلغار کردو لشکرِ ارقنین مُلْتجار کرده بودند که در دوه گچیدی[4]
بصاحب قران لاحق شوندو در مقامِ دیه‌جوك[5] خبر رسانیدند که
رستمِ ترخان از راهِ قرا خان[6] بأسافلِ آب که از مال اُیو گی می آمد
نزول کرده صاحب قران از آنجا معاودت فرمود که بحشم که در
حصار گذاشته بود پیوندد و تارسیدن احشام پراگنده شده بود و
رستم از آبِ قول چبوخ عبور کرد و صاحب قران بنابر قلّتِ
لشکر منزل گرفت و امّا حصارِ چرموك و شهررا محکم ساخته بود و
رستم < ایلغار > کرده بر شهرِ چرموك تاخت بقصدِ آنکه علی الغفله
شهررا بتصرّف آورد، قاسمِ امیر آخورو سولی با توابع از شهر بیرون

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] Aynen böyle.

[3] N: قول حبوح

[4] N: دره کجری. Diyarbakır (Âmid)'ın kuzey batısında, Diyarbakır - Ergani arasında bulunan ünlü bir geçittir (Konyar, III, s. 267, 302).

[5] Mevkii tesbit edilemedi.

[6] Burada bahsedilen Kara Han, belki Deve Geçidi'nin kuzey batısında bir demiryolu durağı olan Kara Han (Harabe) dır (HGM, Diyarbakır, 1 : 200.000). Burası Diyarbakır'dan 31 kilometre mesafededir (Konyar, III, s. 266 - 267). Öteki Karahan ise Diyarbakır'ın batısında, Karaca Dağ'a yakın bir yerde bulunmaktadır (H G M, Diyarbakır, 1 : 200.000).

رفتند و جنگهای مردانه کردند، پس صاحب قران نیز بقصدِ اسعاد و
امداد از صوصاق بیك فرسخیْ چرموك راند تا بررستم شبیخون زند، پس
3 < او > را جای استقامت نماند کوچ کرده با اُلوس و احشام که بمحاصرهٔ
آمد بودند رجعت نمودند، پس صاحب قران جهانشاه بیك[1] < را >
بچرموك فرستاد ومنصور بیكِ <افشار>و خلیلِ هابیل را بأرقنین تا لشکرِ
6 این دو قلعه برایاتِ نصرت آیات ملحق سازند تا اتّفاق نموده بر رستم
شبیخون زنند، لشکرِ چرموك پیش از اطّلاع بر فرمانِ همایون بر
اثرِ رستم رفته بودند، چون صاحب قران از ایلغارِ < لشکرِ >
9 چرموك وقوف یافت بإمدادِ ایشان بی اعدادِ اسباب روانه شد،
چرموکیان عند تلاقی العدو انهزام یافته بودند و عمرِ امیرلو را با جمعی
از نوکرانِ چرموکیان (80 b) بقتل آورده بودند، صاحب قران
12 درحالِ انهزام بدیشان نزدیك شد و خالی الذهن از التحامِ جنگ و
انهزامِ بی درنگ بر جناحِ امداد و اسعاد بود که مسلم بریك[2] حاجی
خبر رسانید که اینك دشمن رسید و درحال آوازِ نفیر بگوشِ لشکر
15 رسید نوکرانِ صاحب قران از بیم و هجومِ لشکرِ بیگانه پراگنده
گشتند اوّلاً دوازده نفر که چون سدِّ سکندر به ثباتِ قدم استادگی
نمودند و توکّل بنصر و توفیقِ ربّانی نموده با حضرتِ صاحب قران
18 موافقت ورزیدند رستم و شیخ علیْ مهردار و کوچك شاه علی و
خلیل بیك و مهماد بیك و سلیمانِ بیچن[3] و خلیلِ ادریس و علیْ قوجه
حاجی و حسنِ شیخ و منصورِ افشار

---

[1] N: میرزا
[2] Aynen böyle.
[3] N: سلیمان بحن

نظم

فشردند بر جای خود کوه وار بلا دَهْشَتْ آن جمعْ پای قرار
نه‌کس را ازیشان زمردی هراس نه اندیشه از دشمنِ بیقیاس 3
برون کرده شمشیرها از غلاف . . . . [1]

پس صاحب قران بقوّتِ بازوی توفیق و یاریٔ حضرتِ باری درپیش ایستاد و
از جانبِ رستم عبد الغفّارِ ایناق مقدّمهٔ لشکر بود فی الحال سلطان احمد و 6
ابراهیم برادرِ خلیل بیك < و > کُرد عثمان و حمزهٔ امیرلو و منصور بیكِ
افشار و قرا کیساك[2] و کور أمت و عباسِ لنگ را درپیش انداخته بصاحب
قران رسانیدند و آنها ازآن گریختگانِ لشکرِ چرموك بودند که پیشتر رفته و 9
نیز از مقرّبانِ صاحب قران بودند که نادانسته از صاحب قران گذشتند و
صاحب قران در آن مقام ثابت قدم بود و چون ایشان گذشتند
عبد الغفّار رسید صاحب قران چون اورا دید بدو حمله آورد و 12
کلمهٔ طیّبهٔ الله بزبان راند عبد الغفّار میلانی نمود صاحب قران
بضربِ نیزه اورا بامرکب چنان (81 a) بر زمین غلطانید که
قربوسِ زینِ او بزمین فرو رفت و اورا اسیر کردند درین اثنا تیری 15
از قضا بزیرِ چشمِ صاحب قران رسید چنانچه هردو پلك[3] را برهم
دوخت و چون صاحب قران بجانب التفات کرد دید که رستم ازو
گذشته بود سرِ نیز < ه > برو گماشت عرضِ نیزه یقر[4] رسید دهانِ 18
مبارکش بخون ممتلی گشت و تغیّری عظیم و غشیِ الیم طاري شد و
چون رستم از صاحب قران طریانِ[5] ضعف وقوف یافت فرصت

[1] Anlaşılacağı üzere burada bir mısra eksiktir.
[2] N: کیاك
[3] N: جنك
[4] Aynen böyle; sözlüklerde böyle bir kelime görülemedi.
[5] N: و طریان

غنیمت دانست فرار نمود و از صولتِ هجومِ صاحب قرانی خلاص
گشت و شیخ علیٔ مهردار بر دابّهٔ کور حسین شمشیری زد و اورا
3 بقصدِ اسر در بغل آورد و خلیل بیك نیز برو شمشیری زد ، پس رستم
از عقبِ شیخ علی رسید و نیزه رسانید و هر دو را بیکبار از اسب
انداخت و درین اوان مهیاد بیك از عقبِ صاحب قران رسید و تیر
6 از روی مبارکش کشید ، چون شیخ علیٔ مهردار از اسب افتاد او
گریخت و او مجروح افتاده بود و قدرت بر قیام نداشت حیّه وار
< به > صاحب قران بر اسبِ سنجی بوز[1] سوار < بود > رسید ،
9 حضرتِ صاحب قران آن اسب را بشیخ علیٔ مهردار داد و او مجروح
و ضعیف بود قدرت بر رکوب نداشت ، چون پای برکاب رسانید
صاحب قران باوجودِ تأثیرِ جراحت و غلبهٔ ضعف از قفای او امداد
12 فرموده او را سوار گردانید و اوسن اوغلی را هم در آن محلّ
قرا کیساك و کُرد عثمان از اسب انداختند و یساول بیرام ابراهیم برادرِ
خلیل آقا را از اسب انداخته بود و او در پیادگی اسبِ او را که ترخان
15 بوزی همی گفتند پی کرد و اورا از اسب انداخت و ازین مضیق
خود را رهانید و علی هذا هر یك از نوکرانِ (81 b) صاحب قران
یکی را از اسب انداختند و علی آقای قوجا حاجی امیر پیریٔ امیرلو[2] را از اسب
18 انداخت[2] فتنه و آشوبی عظیم دست داد بازارِ حرب تند و تیز بر مثالِ

[1] N: سنجی بور

[2] Daha önce geçtiği üzere Koca Hacı ve Emirlu aile ve boyları Ak-koyunlular'dan idiler. Hattâ, biraz önce görüldüğü gibi, Emirlular'ın ünlü yiğitlerinden birisi olan Ömer, Çermik çerisi ile Rüstem'e yaptığı bir ılgarda ölmüştü. Bu Emirlu Pîrî belki de Kara-koyunlular'ın hizmetinde bulunuyordu.

روزِ رستخیز گشته بود دستار از سرِ رستمِ ترخان و ابو الفتحِ بسطام رفته بود بسیاری از امیر و امیر زاده بخاك و خون افتاده و دل بمرك نهاده بودند 3

نظم

بیك لحظه گردی بر افلاك شد که گویی هوا تودهٔ خاك شد
بدنها چو مرغان بر آورده پر ز شمشیر سرها شده تیز پر 6
نه کس را سرو برگ و دستاربود که سر نیز بی وقع و مقدار بود

چون معرکه بفرجام رسید و مبارزانِ طرفین از هم جدا گشتند نوکرانِ صاحب قران از برای معالجهٔ جراحت الحاح نمودند که بقلعهٔ 9 ارقنین در آییم تلقّی بقبول ننمود و هم درآن محلّ نزول فرمود و رستم بسرحدِّ ارقنین منزل گرفت و باز بآمد راجع گشت و صاحب قران براثر <ا>و بی سپر گشت[1]، چون رستم بدَوه گجدی[2] نزول نمود 12 صاحب قران <و> خلیل <و> منصورِ افشار ازغلاء غلاّت وضیقِ مطاعم و اقوات پریشان احوال بودند صاحب قران خانه را در آنجا توقیف نمودند ، از برای توسیعِ دائرهٔ معاش آن گروهِ لشکر بجانبِ 15 صحراء موش کشید و رایتِ نهب و غارت برآن ولایت[3] مرفوع داشت و بسیاری از نعم و اغنام بدستِ لشکریان در آورد و از آنجا مراجعت بخانه نمود، چون اعوان و انصاررا از فراخیٔ قوت قوّتی و 18 ازفوز و اخنطا[4] بفتح و نصرت سَلْوَتی حاصل نمود و معدّ و مهیّا و منتظر و مترصّدِ توجّه بأنجا و ارجا برجناحِ یورش ثابت و راسخ بودند

[1] Aynen böyle; bu ibarenin manası iyice anlaşılamadı.
[2] N : بدوه کجری
[3] N : دلالت
[4] Aynen böyle; doğrusunun ne olduğu bilinemedi; belki احتظا .

(82 a) ناگاه بمسامعِ علیّهٔ صاحب قران چنان رسانیدندکه قاسم بیك بن عثمان از قلعهٔ مزکرد[1] که مقامِ او بود کوچ کرده از راهِ
3 طارموخ[2] بمحاصرهٔ ارزنجان توجّه نمود صاحب قران کلك بسته از آبِ فرات گذشت و بر اثرِ او ایلغار کرد ، درین ولا ابابکرِ کوچك و سیاوش پسرِ خلیلِ پیلتن به رکاب بوس رسیدند و در مقامِ خدمت
6 کمرِ اطاعت برمیانِ جان بسته بعهدِ مؤکّد بایمان[3] در مواطنِ اعتماد قرار یافته بطلبکاریٔ قاسم میرزا متوجّهِ ارزنجان شدند و چون رایاتِ نصرت آیات بکیغی بر خاصرهٔ جان و جنان بست و اسکندرِ
9 پیلتن بملازمتِ رکابِ نصرت آیات اختصاص و انتساب یافت و چون قلیج اصلان در یافت که قاسم میرزا بمحاصرهٔ ارزنجان توجّه نمود و صاحب قران نیز بدان صوب متوجّه است خوف و زوالِ ایالت درو
12 متهیّج گشت < خواست > که شیخ حسنِ کُرد و موسی بیك و محمود بیكِ کوکلتاش با او موافق باشند ، صاحب قران بشیخ حسن بیك فرستاد و بتهدیدات[4] اورا <از> موافقتِ قلیج اصلان باز داشت و
15 چون < شیخ > حسن با صاحب قران اتّفاق نمود اورا از برای استماله بموسی بیك ارسال فرمود و بعد ازو خلیلِ تواجی را و بعد ازآن شاهزاده سلطان خلیل را فرستاد تاموسی بیك را نیز ببساط بوس
18 آورند و بعد ازآن < به > قلیج اصلان پیغام فرستاد که عمّ ما قاسم میرزا دشمنِ ماست وظیفه آنکه در دفعِ او با ما موافقت نمایی تا این

[1] N: مرکرد . Mazgird, bugün Tunçeli vilâyetine bağlı bir kazanın merkezi olup, Palu'nun kuzey batısında ve Pertek'in kuzey doğusunda bulunmaktadır.

[2] Burası hakkında 103. sayfadaki 1 numaralı haşiyeye bk.

[3] N: بایمان و

[4] N: تهدیات

دیار[1] از فتنه و آشوب به کنفِ امن و امان و استقامت قرار و استقرار
یابد ، چون پیغام < به > قلیج اصلان رسید بغایت مبتهج (82 b) و
مسرور گشت و چنان تصوّر کرد که صاحب قران با جهانگیر میرزا
در مصالحه با جهانشاه میرزا موافقِ ماست ، پس چون قاسم میرزا
خبرِ توجّهِ صاحب قران استماع نمود طاقت و قرار ازو بر خاست[2]
کوچ کرده بجانبِ قرا حصار توجّه نمود و سلطان حسین نیز بدو
پیوست و از آنجا باُروم سرای رفت و صاحب قران بظاهرِ ارزنجان
نزول نمود و قلیج اصلان بمقامِ مصافات[3] بود بنابرآن تصوّرِ باطل
پسرِ خود را بملازمت فرستاد و جمعی از لشکر همراه کرد و باوجودِ
آنکه با صاحب قران چهل کس همراه بودند و قلیج اصلان را هزار
سوار بود برین گونه تنزّلی کرد و صاحب قران را از خود گذرانید ،
پس صاحب قران بر اثرِ قاسم میرزا ایلغار فرمود ، قاسم میرزا
خانه را در سیرین[4] گذاشته بکلیب برصطاح[5] بغارتِ بایبرت رفت
و صاحب قران خانه و اسباب و اتباعِ اورا تمام در حوزهٔ تصرّف
آورد و لشکر و احشام را از آبِ ارزنجان گذرانید و متوقّف گشت
تا انجامِ کارِ قاسم میرزا را مشخّص گرداند آنگاه از عقبِ او توجّه
نماید ، چون خبرِ احوالِ خانه بمسامعِ علیّهٔ قاسم میرزا رسید
شرابِ ناخوشگوارِ آن اخبار اورا در خمار و اضطراب انداخت و
نوکرانش پراگنده گشتند و اکثرِ ایشان بظلِّ رایتِ جهان حمایتِ

---

[1] N : دیار را
[2] N : بر خواست
[3] N: و مصافاه
[4] Mevkii tesbit edilemedi.
[5] Aynen böyle.

صاحب قران شتافتند و چون غایتِ پریشانی و نهایتِ حیرانیٔ قاسم
میرزا بر حضرتِ صاحب قران ظاهر شد عرقِ قرابت در صاحب
3 قران بضربان آمد و موادِّ عطوفت هیجان گرفت فرمود تا اهل و
عیال و سائرِ اموالِ قاسم میرزا بی فتور (a 83) و اهمال بدو عائد
گردانند و هیچ آفریده را در آن مجالِ تصرّف و تغلّب نباشد، پس
6 برحسبِ فرموده کاربند گشتند و چون صاحب قران از اشتعالِ نائرهٔ
قاسم میرزا و از اشتغال بإطفای آن فراغِ کلّی حاصل کرد و بهمگیٔ
همم ِعلیّه متوجّه بدفعِ قلیج اصلان گشت و چون از اوّلِ امر باز نه
9 با رستم ِ ترخان در مصالحه مسامحتی و نه در آخر با قلیج اصلان
از خلوصِ نیّت مصافحتی نموده بود و نهالِ عداوتِ دیرینه در
سرا بستانِ سینه نشو و نما و ثمرهٔ خلاف و کینه بر اغصانِ جوارح و
12 ارکان ظاهر و هویدا بود خواست که از جویبارِ تیغِ آبدار به آبِ
یاریٔ قوّتِ بازوی اقتدار و دولتِ پایدار کشت‌زارِ مصالحهٔ جهانگیر
میرزا و رستم ترخان و قلیج اصلان را آبی دهد و بصرصرِ قهرِ آتش
15 افروز خرمنِ آمالِ دشمنِ کینه اندوز را چون تلّی از خاکستر و
اعوانِ ایشان را پریشان و ابتر سازد

نظم

18 کند عرصهٔ ملك از اغیار پاك شود قصرِ دشمن یکی توده خاك
نهالِ املشان زبُن بر کند پرو بالِ اَعمالشان بشکند

اوّلاً پسرِ قلج اصلان را با جمیعِ نوکران گرفت و مقیّد ساخت و
21 اموالِ ایشان را بحوزهٔ تصرّف کشید از پریشانیٔ قاسم میرزا و اسارِ
قلیج اصلانیان صاحب قران را شوکتی روی نمود و آفتابِ سلطنتِ

موعودش از مشرقِ مرادِ دولتخواهان طالع گشت و زوالِ اعدا و
انحطاطِ درجاتِ ارتفاعِ شانِ ایشان از نصف النّهارِ جاه و جلال
3 بر صحیفهٔ روزگار محسوس شد و بعد از مقیّد ساختن بعزم تسخیرِ
ارزنجان رایتِ هدایت پیکر و علمِ نصرت حشم بر افراخت و ولایت را
بغارت (83 b) و شهر را بمحاصره انداخت و چهل و یکروز بمحاصره
6 مشتغل و مستقلّ بود که ناگاه خبر رسانیدند که سلیمانِ ذوالقادر را
داعیهٔ لشکر کشیدن با صاحب قران و عداوت ورزیدن است و چون
شیخ حسنِ کُرد را با سلیمان بیك بر سرِ کوراك و وراك[1] نزاعی بود و
9 سلیمان با اتراكِ شام قریبِ سی هزار مرد بر سرِ شیخ حسن رفت
و اورا محاصره ساخت بعد از پنج روز کردان[2] خروج کردند و بر اهلِ
سُنّه غالب شدند بسیاری از اهلِ آنولایت را بقتل آوردند بعد ازآن
12 مصالحه کردند و پیشکش دادند و سلیمان بقلعهٔ خرپرت که بدو متعلّق
بود آمد و آوازه افتاد که بصاحب قران توجّه دارد فامّا آنحضرت
ازین آوازه هیچ اندیشه نکرد و بترتیبِ اسبابِ حرب قیام مینمود
15 تا زمانی که سلیمان بیك بصاحب قران ایلچی فرستاد و چنان باز نمود که
مارا با شیخ‌حسن بیك نزاع است و بر اعتراضی چند واقع، با دیگری
خداعی[3] نیست، درین ولا آوازه افتاد که حسّون اوغلی و یار علی و
18 گبر عبدالله از جانبِ جهانشاه میرزا ایلغار کرده می آیند و این ایلغارِ
بقلعهٔ شیکه رسیده و این آوازه برای آن انداخته بودند که تا صاحب
قران از محاصرهٔ ارزنجان روی گردان شود فامّا از این اخبار هیچ

[1] Aynen böyle ;mevkileri tesbit edilemedi.
[2] N : کرد
[3] N : و خداعی

تزلزل در لشکرِ وقارِ آن دولتیار روی ننموده باوجودِ آنکه در جمیعِ
جهات دشمن داشت از جانبِ شام[1] و آذربایجان و ذوالقادر اعادی برو
3 ناظر و قاسم میرزا از قرا حصار بإنتظار و قلیج اصلان در ارزنجان
بدر نگران

نظم

6 کسی راکه دولت بود رهنمون فلك همعنان و ملك هم قشون
(84 a) نیندیشد از دشمنِ بدسگال نیابد ملال و نبیند زوال

وحسّون اوغلی بمدافعهٔ صاحب قران از جهانشاه میرزا امداد طلبید
9 به پنهانی بأرزنجان در آمد و پیادهٔ[2] چند مرتّب ساخت و بیراقِ
جنگ بیرون <آمد> و لشکرِ صاحب قران بریشان تاختند و بعد
از کرّ و فرّ بریشان ظفر یافتند حسّون[3] اوغلی و پیادگان را بشهر راندند
12 تا بدروازه از عقب رفتند بنوعی که نزدیك شد که هر دو گروه
با یکدیگر بشهر در آیند قریبِ هشتاد نفر شمشیر و نیزه از سوراخها
بأندرونیان رسانیدند و حسّون[4] اوغلی را تقریعات میکردند و
15 بفریاد و فغان دشنامی مهیّا دادند و میگفتند که چون مردی و جلادتِ
تو درین مرتبه بود چرا داد خواستی و خود را بآیینِ مردان بر آراستی و
چون بأرزنجان آمدی بکدام مردی و مردانگی از شهر بیرون آمدی

18 نظم

نشستن بسوراخ روباه وار نکوتر ز چنگالِ شیرِ شکار
زنان را بچادر نشستن رواست بمیدانِ مردان شدن نارواست

[1] N: از جانب وشام [2] N: بیاد [3] N: حسین [4] N: حسین

درین ولا خبر رسانیدند که قلیج اصلان از اندرونِ شهر بجهانشاه
میرزا اعلام کرده که حسن بیك پسرم را گرفته و ارزنجان را بمحاصره
انداخته وقتِ امدادست و جهانشاه میرزا ایلغاری بده هزار مرد تعیین 3
کرده از قزاغان[1] بباشلیغِ حسینِ[2] سعدلو و امیر عرب شاه <فرستاد> ، چون
این خبر بمسامعِ <جلال> رسید رای روشن نمای آنحضرت باجودِ قلّتِ
اسبابِ[3] حرب چنان اقتضا کرد که متوکلاً علی‌الله استقبال بقتالِ ایشان نماید 6
فرمودهٔ « كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ » را نصب‌العین ساخته توجّه فرمود و
از آلاتِ حرب درمیانِ لشکر (84 b) بغیر از نیزه و شمشیر هیچ نبود
نه در ترکشها تیر بود و نه درآن حوالی چوب که ازآن تیر توان 9
تراشید و هیچ اندیشه نکرد که اگر قلیج اصلان و حسّون[4] اوغلی
ازین جانب و حسینِ سعدلو و عربشاه از آنجانب اورا درمیان گیرند
مآل چه خواهد بود عنانِ عزم بدیشان منصرف داشت ، چون 12
قلیج اصلان از وجناتِ احوال توجّه و استقبالِ < صاحب قران >
در یافت قاصدی فرستاد و حسین بیك و عربشاه را آگاه کرده با آنکه
پادشاه متوجّهِ ایشانست باید که بر حذر باشید و خود را از بارقهٔ 15
تیغِ آتش بارِ او نگاه دارید ازین خبر حسین بیكِ سعدلو و عربشاه
در خوف و خطر افتادند و از صوبِ توجّهِ او منحرف گشته از راهِ
اُروم سرای و شمالِ کوه خود را بشهرِ ارزنجان رسانیدند قراولانِ 18
آنحضرت چند کس را از یاغی دستگیر و اسیر کرده باخبرِ لشکرِ یاغی
رسانیدند ، پس صاحب قران ولایتِ ترجان < را > بتمامها
غارت کرد . 21

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] N : حسن [3] N : اسبا [4] N : حسن اوغلی

ذکرِ کنکاش آنحضرت در ترجان با امرا و ارکانِ دولت که توجه بکدام جانب الیق می نماید

3 درین اوان جهانشاه میرزا بصوبِ خراسان و قلع و قمعِ چغتای احرام بسته بود صاحب قرانرا باسلاطینِ چغتای دوستی مؤکّد بود خواست که موادِّ فتن از جانبِ چغتای مرتفع و مرتدع گرداند ولایتِ آذربایجان را
6 از جهانشاهیان خالی یافت چنان صواب دید که دست برآن ولایت کشد ، پس از راهِ تونی[1] متوجّهِ ییلاقِ منك کول[2] شد و در نملك سار بمقامِ اولجه[3] شکار انداخت و در مقامِ قورد اکری[4] لشکری
9 بباشلیغِ برادرش جهانشاه بیك تعیین فرمود که احشامی[5] را که درآله (85 a) داغ[6] بود با اخلاط و ارجیش و عادلجواز بتمامی غارت کنند بعد از فرستادنِ لشکر بمقامِ کوهوك اوبوبی[7] نزول فرمود و درین مقام
12 خبر رسید که امیر عربشاه در ارزنجان نشست و قلیج اصلانِ متوجّهِ اردوی جهانشاه میرزا شد ، صاحب قران خواست که پیشِ راهِ او بگیرد و قلیج اصلان ازین خوف براهِ ارزن‌الروم و آونیك رفت ،
15 پس صاحب قران بقلعهٔ کوهِ منك کول[8] بعزمِ شکار برآمد و بعد از

---

[1] Muş'un Bulanık kazasında Tono adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 730).
[2] N : تنك كون
[3] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.
[4] Mevkii tesbit edilemedi.
[5] N: تا احشامی
[6] N : طاق
[7] Aynen böyle ; mevkii tesbit edilemedi.
[8] N : بيك كون

شکار متوجهِ دربِ ارغجی[1] شد ، در ینمقام خبر رسید که آن ایلغار
بولایتی که متوجه شده بودند غارت کرده مالِ بسیار بدست آوردند و
همچنین خبر رسانیدند که حسین برادرِ خلیلِ آق طوغانِ پورناك[2] 3
نیز اموالِ بسیار بدست آورده و در اخلاط بیست نفر از قرا قوینلو
دستگیر کرده‌اند ، پس صاحب قران بعد از معاودتِ ایلغار برادرش
جهانشاه بیك را در اغرق و خانه گذاشت و متوجهِ اخلاط شد در 6
نیمروز از طارمن ارغی[3] سوار شد و بوقتِ سحر بأخلاط رسید و
بسیاری را از اخلاطیان دستگیر ساخت و مجموعِ بندیان را خلاص
کرده باغرق معاودت فرمود و در دامنِ کوهِ دربِ ارغجی بخانه ملحق 9
شد و درین مقام شیخ علیٔ مهردار را مجروح یافت تیری که در حوالیٔ
چشمِ چپِ او شکسته دید پیکان با پارهٔ از چوبِ تیر درآن فرو رفته
بدستِ مبارکِ خود سرِ زخم پیدا کرد و فرمود تاشکافتند و پیکان را 12
بیرون آوردند و حق تعالی شفا داد ، پس ازآنجا بصحرای موش توجه
فرمود و شمس الدینِ بدلیسی[4] و ملك صاصونی[5] و ابراهیم بیكِ سلیمانی
(85b) بدرگاهِ مملکت پناه شتافتند و بدولتِ بساطبوس افتخار 15
یافتند و قریبِ یکماه ملازمِ رکابِ همایون بودند ، پس صاحب قران
از آنجا کوچ کرده بیست فرسخ قطع نموده با اهل و احشام بوادیٔ

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] N : پرناك

[3] Mevkii tesbit edilemedi.

[4] Şeref Han'ın sözlerinden anlaşıldığına göre (s. 504), bu çağda Bidlis hâkimi Hacı Muhammed olup, 865 yılında (1460-1461) ölmüştür.

[5] N: صانصونی . Bu çağda Ṣāṣūn hâkimi'nin kim olduğu bilinemiyor.

چپاخجور[1] نزول فرموده صقان[2] راكه از ولايتِ شيخ حسنِ كرد
بود[3] چون اورا با صاحب قران مخالفتى بود غارت كردو از آنجا
3 باُردوى همايون بمقامِ تل ملحق شد و ايلچى بشيخ حسنِ كُرد ارسال
فرمود بإعلامِ آنكه اگر مطيع و منقاد شدى بعنوانِ عواطفِ خسروانه
ملحوظِ حواشى شدى و الّا تمامِ ولايات در معرضِ فوات خواهد
6 بود و چون ايلچى < را > روانه ساخت از عقب كوچ كرده از آبِ
كوك[4] گذشت و بحدودِ ولايتِ چمشكزك نزول فرمود ، ايلچى درين
يورت خبر رسانيدكه شيخ حسن در مقامِ اطاعت و انقياد قرار يافته
9 روى خدمت[5] بر زمين و داغِ بندگى بر جبين دارد و گوش بر دريچهٔ
سروشِ استمالت گذاشته مترصّدِ اشارت ، ناگاه خبر رسانيدندكه
قاسم بيك عمِّ صاحب قران جعفر بن يعقوب راكه برادر زاده اش
12 بود بقتل آورده برسرِ كماخ آمده صاحب قران ميل بمعاونتِ اهلِ
كماخ كرد توهّمِ آنكه قاسم بيك كماخ را خواهد ستد و قوى خواهد
گشت و فتنه و آشوب زياده ميشود و چون خواست كه عنانِ عزيمت
15 بصوبِ كماخ[6] مائل سازد خبر رسيدكه جهانگير ميرزا از بلدهٔ آمد
از براى غارتِ اكراد بيرون آمده خالى مانده صاحب قران انتهازِ
فرصت نموده ايل را گذاشته خرقهٔ كهنه از كسى گرفته و پوشيده و
18 شمشير در بغل پنهان كرده با چهار سوار متوجّه گشت و چون (86 a)
بدروازه نزديك شد خداويرمش برادرِ قوبجه را و پير عمر برادرِ امير

1 N : جنانخحور
2 Mevkii tesbit edilemedi.
3 N : بودند
4 Mevkii tesbit edilemedi.
5 N : بخدمت
6 N : آمد

عمر درپیش داشت ازآن جهت که چون ایشان غریبان اند دربان
ایشانرا نشناسد و بمنع مشغول شود ، چون دربان واقف شد دست
درمصراعِ باب زد تا بردِ باب و سدِّ جناب سوارانرا ازدخولِ بلده 3
باز دارد صاحب قران با سواران شمشیر کشیده دربان را مجالِ
دروازه بستن ندادند و بأندرون در آمدند و با صاحب قران همراه بود
نقاره چی نفیر کشید لشکری که در عقب مانده بود بآوازِ نفیر خبر از 6
فتح گرفتند و بتعجیل رانده بشهر مجتمع گشتند و چون در شهر هیچکس
از امرا نبود اعیان و رعایا و سکّان برکاب بوسِ آنحضرت شتافتند ،
چون چند روزی ازین صورت گذشت و شیخ حسن به جهانگیر میرزا 9
قاصد فرستاده اعلام کرده بود که چند روز است که حسن بیك ازین
حدود غائب شده و ایل و احشام را گذاشته معلوم نیست که بکدام
صوب روی آورده باید که ازو بر حذر باشید و آن خبر در قراجه داغ 12
بجهانگیر میرزا رسیده بود و لشکریانِ ماردین را اجازت داده بتعجیل
متوجّهِ آمید شد و پیشتر <کسی> از برای ترتیبِ حمّام فرستاده
بود و صاحب قران اورا گرفته و مقیّد ساخت و جهانگیر میرزا بیخبر 15
از آنکه بیقین صاحب قران بشهر در آمده پیش از لشکریان بأسافلِ
برج رسید هیچکس را ندید ازآن اندیشه ناك گشت از بالای برج
کسی او را بکیفیتِ حال اعلام کرد فی الحال سوار شده باسه نفر که 18
همراه داشت بجانبِ ماردین متوجّه شد آن مقدار (86 b) مجال
نیافت که لشکر بدو ملحق شود صاحب قران برین اطّلاع یافت از
شهر بیرون آمد برادررا دید که تنها ازلشکر روی بفرار آورده مراعاتِ 21
جانبِ برادرِ بزرگوارفرموده کس از عقب < نه > فرستاد و لشکریانِ

برادرش چون رسیدند و این حالِ غریب و امرِ عجیب را مشاهده
نمودند متشبّث بذیلِ عواطفِ صاحب قرانی گشتند محمدِ ایناق خلیل و
3 علی بیكِ قوجه حاجی و علی بیكِ پروانه و دارا بیكِ پورناك و
غیرهم من الامرا و الاجناد[1] بیکبار رام گشته در مقامِ عبودیت آرام
گرفته و جهانگیر میرزا بماردین رفت[2] ، پس صاحب قران ابا بکر را
6 بداروغگی آمد تعیین فرمود و بمقامِ بشری متوجّه شد و درآن یورت
شاهین بیك را حاکمِ قلعهٔ هتّاخ[3] دعوت فرمود و او اطاعت نکرد و
قلعهٔ مهرنی نیز ازآنِ او بود لشکریانِ صاحب قران قلعه را ازو
9 بریده اند و درآن زمستان قحط واقع شد و چهار پایانِ صاحب قران
بسیار تلف شدند و ضعفِ حال قوی گشت و چون جهانگیر میرزا
آثارِ ضعف در صاحب قران مشاهده نمود با برادرش اویس بیك
12 اتّفاق کرده برُها رفت و صاحب قران در اوّلِ ربیع از راهِ بحور[4]
متوجّهِ ایشان گشت و امرا خواستند که ولایتِ ماردین را غارت
کنند ، آنحضرت برنجانیدنِ رعایا و عجزه رخصت نداد ایلغار کرده
15 بشهرِ رُها رفت و جنگ انداخت ، درین ولا لشکری که بباشلیغِ
قاسمِ امیر آخور بولایتِ ماردین فرستاده بودند نصیبین را و بعضی
قرای ماردین را غارت کرده معاودت نمودند و صاحب قران از آنجا

---

[1] N : اجیاد

[2] Bu olay 856(1452) yılında vuku bulmuştu (İbn Tağrıberdi, Havādiş, s. 137). Hr. nun (76 a-b) verdiği 860 tarihi de, ötekiler gibi, doğru değildir.

[3] N: تنیاج

[4] Aynen böyle. Urfa'nın kuzey doğusunda Buğur adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 112; HGM, Siverek, 1:200.000).

بمقامِ جُلاّب آمد و از راهِ آقچه خان[1] (87 a) بموضعِ سروج[2]
متوجّه شدند تا مابینِ شام و اهلِ رُها قطع کنند ، جهانگیر میرزا
چون این حال مشاهده فرمود رُها را رها کرد و بماردین رفت و 3
صاحب قران رُها را گرفت و اعرابِ بنی ربیعه[3] را منهوب و منکوب
گردانید و اموالِ بسیار بدست آورد و ارزانی در میانِ خلق افتاد و
در یورتِ خوب[4] خبر رسید که اویس بیك نیز گریخته بجهانگیر میرزا 6
ملحق شد و صاحب قران رُها را به محمدِ قوجه حاجی سپرد و از
راهِ کوهِ هاملون[5] و تلِّ کبران[6] و اورن شهر[7] برأس العین نزول
فرمود و از آنجا بماردین ایلغار کرد و پیشتر خوشقدمِ عبدالعزیز را 9
بقراولی فرستاده بود و جهانگیر میرزا چلبی آقا را جهتِ مصالحه
فرستاده بود در راه اورا گرفتند و اگرچه صاحب قران بمصالحه
راضی شده بود ایشان قبول نمیکردند درین وقت چون لشکر سوار 12
شده بودند سخنِ ایلچی را در محلِّ قبول نیاوردند و قصدِ ماردین

---

[1] Mevki tesbit edilemedi.

[2] N: سروش

[3] Banū Rabīa', yani 'Arab al-Şām, Ṭayylar'ın bir oymağı olup, Āl Faẕl, Āl Murrā ve Āl 'Ali olmak üzere üç kola ayrılmıstı (Ṣubḥ al-ā'ṣā, I, s. 324-325).

[4] Mevkii tesbit edilemedi.

[5] Mevkii tesbit edilemedi.

[6] Ören şehir'in az kuzey batısında Tel gören adlı bir yer vardır (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

[7] Resulayn'ın kuzey batısında, Siverek ile Resulayn arasında bir kaza merkezi olup, bugün Viranşehir deniliyor (HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

کردند و اکرادِ آق کَچِلو و قرا کَچِلو[1] و جماعتِ کِیلی[2] را که تابعِ
جهانگیر میرزا شده بودند قراولانِ صاحب قران ایشان <را>
3 کوچانیدند، پس لشکریانِ جهانگیر میرزا بعزمِ مقاتله در آمدند،
اویس بیك در منقلاو جهانگیر میرزا در قلب و چون جنگ ملتحم
گشت جهانگیر میرزا غلبه کرد، پسرِ یار علی[3] از دستِ جهانگیر میرزا
6 تیری بدو رسید و کشته شد و خلیفه را نوکرانِ جهانگیر میرزا کشتند،
پس نوکرانِ صاحب قران از عقب رسیدند و بضربِ تیرِ تیز پرِ
موی شکاف و شمشیرِ کلّه گذارِ سینه شکاف و چون سنان[4] جنگ
9 کنان بریشان تاختند و قریبِ شصت کس از نوکرانِ جهانگیر میرزا را
از اسب (87 b) انداختند و همه را دستگیر و اسیر ساختند علیٔ عرب
خلیلِ لاله قرا را گرفت و چلبیِ و امیر آخور بشلمش پیر اوجی را و
12 چلبیٔ بوداق میرزا علی را، و در جنگ نیز بعضی تلف شدند فامّا
دوتساق را . . . .[5]

صاحب قران خرّم و شادمان بر سرِ قلعهٔ ماردین <...>[6] روز
15 نشست و بمحاصره مشغول شد و از آنجا کوچ کرده بریشان تاختند جنگی
عظیم واقع شد قرا کیساك و امیر پسرِ لاله از جانبِ صاحب قران دست
بردها نمودند و درپیشِ دروازهٔ ماردین نیز چنین گذشته باحمد چوره[7]
18 رسیدند و بهم نیزه رسانیدند و چوره <را پیر ولی> چارچی دستگیر کرد و

[1] Kara-keçililer göçebe yaşayışını son zamanlaradek muhafaza ettikten sonra Siverek'in güney doğusunda ve Urfa'nın kuzey doğusunda, kendi adları ile anılan yerde yerleşmişlerdir.

[2] Aynen böyle.

[3] N: یارعلی یار

[4] Burada bir kelime eksik gibi görünüyor.

[5] Atlama.

[6] Burada bir rakam olmalıdır.

[7] N: بوره

قاضی اوغلی علی از جانبِ صاحب قران بحمزهٔ امیر آخور رسید بهم
نیزه رسانیدند و بقدرِ امکان پیکارها کردند بأسب حضر بیلكِ
پولات که نوکرِ صاحب قران بود و در جنگِ اوّل جراحت یافته
بود باز جراحتی رسید و هلاك شد و پسرِ خوشقدم نیز بشهریان
محارباتِ مردانه کرد بعد از چند روز ازین محاربه حضرتِ عصمت
پناه بمصالحهٔ میانهٔ فرزندان باتّفاقِ قاضی احمدِ ماردین از جانبِ[1]
جهانگیر میرزا بیرون آمدند و نزاع از میانه بر داشتند و بعد از صلح
صاحب قران اسیرانرا رها کرد و بجانبِ آمد کوچ نمود و چون امراء
کردستان با جهانگیر میرزا اتّفاق کرده نطاقِ انتقامِ ایشانرا برمیان
بسته توجّه نمود چون به یساریٔ حصن کیف نزول فرمود امراء کُرد
مطیع و منقاد گشته پیشکشها و گوسفندِ بیقیاس فرستادند، پس صاحب
قران از راهِ کولاك[2] بطرفِ ییلاق متوجّه شد و احشام < را > در
کوهِ قلاق قپسی[3] نشاند و بر امیر عربشاه ایلغار (88 a) کرد و
عربشاه در مقامِ سُرمه‌لو < بود و صاحب قران > از راهِ لوهوك[4] و
ملك سولون[5] و صحراء خنس[6] بموضعِ الشکرد رسید و در اثنای ایلغار
جرگه انداخته شکار می‌کرد و آن شکار لشکری را مددی عظیم بود

---

[1] N: خایب

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[4] Mevkii tesbit edilemedi.

[5] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[6] Bingöl vilâyetine bağlı bir kaza ve kasabanın adı olup, Erzurum'un güney doğusundadır.

در مقامِ سنجق[1] پسرانِ پیلتن ملحق شدند و در مقامِ گوُنوك[2] شاه علی
پسرِ موسی بیك نیز بدیشان پیوست و از الشکرد قراولی بخبر گیریٔ
3 امیر عربشاه فرستاد بعد از معاودت خبر رسانیدند که عربشاه بآله کز[3] و
طالین[4] رفته است صاحب قران کوچ کرده < به > بالیخلوکول[5] رفت و
از آنجا بتوقالو[6] نزول فرمود و چون ده روز متعاقب کوچ به کوچ بود و
6 اسبانِ لشکریان از قحط نیز بی قوّتی داشتند و در توقالی[7] چند روزی
توقّف فرمودند و از آنجا بخبر گیری جمعی را فرستاد یك کس را
دستگیر کرده آوردند آن کس چنان نمود[8] که خانهٔ عربشاه بعارض
9 مرده[9] است ، چون بر صاحب قران کذبِ آن خبر واضح شد فرمود :
این خبر مبنی بر حیلهٔ عربشاه است ، پس کس را تعیین فرمود از
برای تحقیقِ حال اروق محمد را وکوسه عوض و پیر ولیٔ چارچی را
12 یکی بجانبِ ارجش و یکی را بعادل جواز < فرستاد > در شهرِ سُرمه‌لو
قاضیٔ شهر بقاصد طعامی داد و بدو چنان باز نمودند که خانهٔ عربشاه

1 Çapakçur ile Kigi arasında bir yerin adıdır. Hasan Beg Cihanşah Mirza'ya burada baskın yapmıştı (II. cüze bk.).

2 Burası Sancak'ın doğusunda Bingöl (Çapakçur) 'ün kuzey doğusunda, Bingöl ile Hınıs arasındaki Gönük yöresi olmalıdır.

3 Burası hakkında 18. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.

4 Arpaçay ile Alagöz dağı arasında bulunmaktadır (F. Kırzıoğlu, Kars tarihi, I, harita; T.C. Atlası, Bayezit-Kars vilâyetleri, burada قالین yazılmış; HGM. de 1:500.000: Tatar Talını).

5 N: بالعلوکوك . Burası hakkında 81. sayfada 5 numaralı haşiyeye bk.

6 Mevkii tesbit edilemedi.

7 N: بوقالو

8 N: نمودند

9 Aynen böyle; bu şekilde bir yer adına rastgelinmedi.

در طالین است، چون قاصد این خبر بمسامعِ جلال رسانید ایلغار
فرمود و بسنگلاخِ درهٔ واویلی رسید و درآن ایلغار تعب و مشقّتی عظیم
یافتند، عربشاه ازآن ایلغار خبردار شد احمال و اثقال را گذاشته فرار 3
بجانبِ گنجه و بردع نمود، صاحب قران ازآنجا بجانبِ طالین کوچ (88 b)
کرد و طالین را گرفت و خیمه و خرگاه و احمال و اثقالِ عربشاه را
بتاراجِ لشکرِ جرّار داد و آن ولایت را پایمالِ نهب و غارت ساخت و 6
ازآنجا بر سرِ قلعهٔ قاغزمان آمد و بجنگهای سلطانی قلعه را فتح
کردند و اموال و اسبابِ بی‌قیاس از عربشاه درآن قلعه بود مجموع را در
حوزهٔ تصرّف کشیدند و تمامِ نوکرانِ اورا که درآن قلعه بودند بقتل 9
آوردند وسه روز در آنجا توقّف فرمود و از آنجا بغارتِ آونیك و
ارزن الروم ملتی[1] تام و استقصای بلیغ نمودند و فتح نامه
باسرِ دشمن باُردوی همایون فرستادند و در ارزن الروم جمعی را 12
ببایبرت بإیلغار فرستاد تاآن ولایت را غارت کرده در ترجان بهم
التحاق یافتند و صاحب قران باُردوی همایون فرستاد تاکوچ کرده
به ترجان روند و شیخ محمود در ترجان جمعی را از نوکرانِ صاحب 15
قران گرفته بود عزمِ همایون بمحاصرهٔ او جزم گشت. چون شیخ
محمود وقوف یافت بملازمت شتافت و بعواطف اختصاص یافت
قلعه را بدو ارزانی فرمود و رایتِ جهانستانی ازآنجا بقلعهٔ شبکه[2] 18
مرفوع گشت کوتوالانِ قرا قوینلو قلعه را گذاشته گریختند و قلعه
در تحتِ تسخیر آمد و بإسکندرِ پیلتن مخصوص گشت و لشکر باُردوی
همایون در ترجان ملحق شدند و در آنجا مدّتی توقّف و استراحت از

[1] Aynen böyle; ne olduğu anlaşılamadı.
[2] Tercan'a bağlı köylerden birisidir (Köylerimiz, s. 693).

کلفتِ کوچ وایلغارهای متعاقب واقع شد بعد از تمادیٔ ایّام ِ فراغ
باز عزم ِ ارزنجان و محاصرهٔ قرا قوینلو بخاطرِ همایون خطور کرد
3 رایاتِ گیتی ستانی برآن صوب افراشته گشت و بعد از نزول برج را
سوراخ کردند و دروازه را (89 a) سوختند و چون یراقِ توقّف نبود
بعد از یکماه بقشلاق متوجّه شدند و آن زمستان در غایتِ برودت
6 بود بآتشِ سرما درختهای مثمر خشك شد ، دجله و فرات[1] یخ
گرفت ، دم ِ سردیٔ زمهریر بکرهٔ اثیر رسید تاب از شعاع ِ آفتاب
مهجور گشت و از تیرگیٔ هوا جرم ِ خورشید بی نور و آب در دل ِ سحاب
9 فسرده و پای بخار در دلِ زمین فشرده ماند

نظم

زمین گشت مانندِ سقفِ سما / که نبود درو خرق[2] گویا روا
12 نفس کو بدی یاورِ گفت و گو / فرو بست بر شخص راه ِ گلو
هم آبِ روان طبع ِ مرمر گرفت / ویا خوی سدّ ِ سکندر گرفت
ز ژاله درختانِ نا میوه‌دار / شکوفه بر آورد چون پنبه زار

15 درین زمستان لشکرِ جرّار چون قوای نامیه در عروقِ نبات و اشجار
درآن قشلاق قرار گرفتند باز چون آفتابِ حمل آب را درجوی و
جدول سر براه کرده پای روا و ید ِ بیضا میداد و بادِ صبا را چون
18 دم ِ عیسی خاصیّة آیة «اُبْرِئُ اْلاَکْمَهَ وَاْلاَبْرَصَ واُحْیِ
اْلمَوْتَی»[3] می بخشید خطّهٔ خاك را بقلم ِ صنع ِ بیچون بنقوشِ ازهارِ

---

[1] N: دجلهٔ فرات
[2] N: حرق
[3] Āl ʿİmrān sûresi (III), 43. âyet.

گونا گون می آراست و پرتو شعاع نقاع آتشی در بقاع کوه و هامون
< برای > نضج مواد نبات و جماد می افروخت ، صاحب قران از
اعماق قشلاق بیرون خرامید و چون آب روان دامان کوهسار و اطراف 3
لاله زار گرفت ازهر راهی دولتخواهی و از هر جانبی طالبی اقبال وار
بدولت پاینده می آمدند و پیشکشها و بیلاکات از ملوك روزگار و
سلاطین نامدار و امرا و حکام و سرداران هر مقام می رسانیدند ، 6
درینولا حسین حاجی که برساله از پیش صاحب قران بسلطان مصر و
پادشاه روم رفته بود پیشکشهای پادشاهانه آورد و نوکران پسر
موسی بیك آمدند و مکاتیب (89 b) و عرضه داشت از اصول ارزنجان و 9
لشکریان که بحدود ارزنجان بودند آوردند و خبر رسانیدند که علی
طوقان پسر عربشاه آیینلو در ارزنجان خرابی بسیار کرده و باخود
پیری چند از اعادی که درمیان جهانشاه میرزا و علی طوقان متردد 12
بودند آوردند ، پس حضرت صاحب قران ولایت مردیسی[1] را از
جهت آنکه عیسی بیك که حاکم آن دیار بود پیوسته بجهانشاه میرزا

[1] N: مردنسی .. Burası, Ergani'nin doğusundaki, Diyarbakır vilâyetine bağlı Egil kazasıdır. Bu yörede Kürd Mirdāsī boyu yaşıyordu. Bu boyun beyleri de Egil hâkimleri idiler ve kendilerine Bulduḳanī deniliyordu. Bu aileden eserimizde ilk önce zikredilen Devlet Şah olup, Hasan Beg'in kaynatası idi. Burada adı geçen İsa Beg'e gelince o, Devlet Şah'ın oğlu ve ikinci halefidir. Egil beyleri, umumiyetle Ak-koyunlu hânedanına sâdık kaldıklarından, bu hânedan katında itibarlı bir mevkie sahib olmuşlardır. Şeref Han'ın eserini de türkçeye çevirten bu aile idi (Minorsky, A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-qoyunlu, BSOS, IX, 4, s. 940-941). Egil beyleri hakkında şu eserlere bk: Şeref Han, s. 233-240; Evliya Çelebi, IV, s. 21-22; Minorsky, adı geçen makale ; Konyar, III, s. 266-284.

اخبار می رسانید و أثارهٔ فتنه میکرد و از رسم و آیینِ پدرِ خود تجاوز
نموده بود غارت کرد و متوجّهِ ارزنجان گشت و در موضعِ تل
3 بقصدِ ایلغار بود خبر رسانیدند که جهانشاه میرزا ملك خلفِ ایّوبی[1] را
رخصتِ انصراف داد و او حصن کیف را گرفته وبه تسخیرِ قلعه
مشغول است، پس صاحب قران از عزمِ تسخیرِ ارزنجان بحصن کیف
6 متوجّه شد و شهر را در محاصره انداخت و ملك خلف نیز در
اندرونِ شهر قلعه را در محاصره داشت و صاحب قران همواره اهلِ[2]
قلعه را امداد فرمود و بمطعومات و دسوماتِ ایشانرا محفوظ[3] می‌ساخت و
9 بقوت ایشان را قوّت می داد و نوکران همه روزه بقلعه تردّد
می نمودند و از قلعه با شهریان جنگ می کردند و چون ملك احمد که
سلطانِ قلعه بود از لشکریانِ صاحب قران خائف بود تمامِ لشکر را
12 بشهر نمی گذاشت و الّا فتح باندك توجّهی میسّر می بود درین اوان خبر
رسید که پادشاه زادهٔ دولت یار ابو القاسم بابر میرزا بن بایسنغر بن
شاهرخ بهادر طَیَّبَ اللهُ مَرَاقِدَهُم بعراق از برای دفعِ قرا قوینلو
15 متوجّه است و شرحِ این احوال در مقالهٔ ثالثه[4] مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و درین وقت جهانشاه میرزا تمامِ عراق را در تحتِ
تصرّف آورده بود و خاطر ازآن فارغ ساخت.

---

[1] N: اتونی
[2] N: ایلی
[3] N: محظوظ
[4] N: درمقابلهٔ مالثه . Bu bölüm eserin ikinci cüzündedir.

ذکرِ ایلغار فرستادنِ جهانشاه میرزا بدیاربکر بعد از تسخیرِ عراق و فارس

3 چون جهانشاه میرزا از تسخیرِ عراق و فارس پرداخت (90 a)
بیست هزار سوار و پیاده با امیر عربشاه همراه کرده بجانبِ ارزنجان
بإیلغار فرستاد و جمعی از امراء عظام مثلِ اولادِ یعقوبِ الپاوت[1] و علی
6 بیكِ آقاچری همراه کرد و چون این لشکر بدان حدود در آمدند
شاه علیٔ موسی را در قلعهٔ شَتَری[2] محاصره ساختند و اهلِ حصار
بصاحب قران عجزِ حال نمودند و درین حال صاحب قران بمحاصرهٔ
9 حصن کیف مشغول بود چون این خبر بمسامعِ جلال رسید از
برای مصلحةِ مصالحهٔ حال با ملك خلف بده من طلا و پنجاه من
نقره نمود و از آنجا کوچ کرده متوجّهِ ییلاق گشت و به بطمان[3]
12 آمد ، پس بأمیر عربشاه خبرِ توجّهِ صاحب قران رسید از محاصرهٔ
قلعه بجانبِ ارزنجان روی آوردند و < در > قلعهٔ بایبرت محمودِ
کوکلتاش از قبلِ جهانشاه میرزا والی بود و زحمتِ بسیار از جهتِ
15 محافظتِ قلعه کشیده بود و بإظهارِ عجزِ حال بجهانشاه میرزا عرضه
داشت کرده و دیگری از دخارلو بجای او منصوب شده متوجّهِ

[1] N: الفاوت

[2] Şeteri: Pülümür'ün tam kuzeyinde, Karasu'ya yakın bir yerde bulunmaktadır (HGM, Erzurum, 1:500.000).

[3] Bilindiği üzere Diyarbakır'ın doğusunda, Bismil - Beşiri arasında, Dicle'ye dökülen ünlü çaylardan birisi bu adla anılmakta ise de yer adı olarak görülememiştir.

اردوی جهانشاه میرزا شد چون بمقامِ سرجم[1] رسید بایزید بیك از
عبورِ او خبیر گشت راه برو قطع کرد و اورا غارت کرده گرفت و
3 مقیّد ساخت و چون میرزا محمدِ تواجی در ارزنجان مقیّد بود اورا
بمحمودِ کوکلتاش استبدال نمودند و هر دو از قید رهیدند ، چون
عربشاه و امراء قرا قوینلو را خبرِ سطوت و استیلاء صاحب قران و
6 انصار و عوان متحقّق شد مجموع از ارزنجان متوجّهِ جهانشاه میرزا
شدند ، پس چون مصالحه با ملك خلف بنابر مصلحتی بود و نیز محمدِ
ایناق خلیل از پلِ حصن کیف رشوت گرفته بود بنابران صاحب
9 قرانرا بکوچ کردن از محاصرهٔ حصن کیف ترغیب نموده بود صاحب
قران اورا بعد از تحقیقِ حال مقیّد ساخت و بمحاصرهٔ حصن عائد
شد و بأهلِ شهر پیغام فرستاد که اگر کسی از قرا قوینلو آمده باشد
12 (90b) من رضا بأیالتِ او نمیدهم ، پس اهلِ شهر ملك خلف[2] را
بیرون کردند ، ملك احمد را بسلطنت نشاندند و < میانِ > صاحب
قران و جهانگیر میرزا کدورتی بود خانه را در تجاهِ شمیسات فرود آورده
15 برادرِ خود جهانشاه بیك <را> درخانه معتمدٌ علیه ساخت و بموصل
ایلغار فرمود و از راهِ حرّان و رأس العین و آبِ نصیر و از بازارِ مهماد
گذشتند و بموصلِ کهنه[3] نزول فرمود و رستمِ مراد و علیٔ قوجه حاجی

[1] Erzurum'un kuzey batısında سرجه adlı bir köy vardır ki (Erzurum, 1:200.000 –eski harflerle–), metinde kasdedilen yer belki de budur.

[2] N: علف

[3] Bugünkü Musul'un kuzey batısında ve Fırat kıyısında (Syrien und Mesopotamien).

را بادو هزار کس بدهوكِ ملیطه [1] روانه ساخت و خود بنفسِ
شریف از آنجا شبگیر کرده از بالای شهر گذشت و بمزارِ
مُتَبَرَّكِ یونس علیه السّلام [2] آمد و لشکر را اجازتِ غارت داد الّا 3
خلقی را که بمزارِ متبرّك التجا نموده بودند و بعد از نهب بآبِ وقاجه [3]
رسید و نزول فرمود و محمد حاکمِ معتد [4] را با بعضی از عساکرِ
منصوره فرستاد و کنارِ آب را بتمامیهِ غارت کرده برکابِ همایون 6
عائد گشتند ، پس از آنجا کوچ کرده غارت کنان میرفتند چند روز
در اعالیٔ آبِ قوخبر [5] توقّف فرمود ، رستم و علیٔ قوجه حاجی بأُردو
ملحق شدند و پیر علی بیكِ شاه نصبی قجرجی بود اورا از برای 9
تحقیقِ معبر روانه ساخت و درآن یورت اسیرانرا از قیدِ اسار آزاد
کرد و عادتِ حسنهٔ آنحضرت آن بود که بخلافِ جهانشاه میرزا
اسیرانرا از بند میرهانید و پیوسته برین نهج عمل میفرمود، پس چون 12
قجرجی معبر نتوانست یافت صاحب قران بنورِ فراست که همیشه در مشکوةِ
جبلّةِ همایونش تابانست معبررا آشکارا ساخت و تمامِ لشکر ازآن معبر

---

[1] Dahuk, eski Musul'un kuzey batısında bir dağ ve kasabanın adı ise de (Ali Cevad, II, s. 398; Syrien und Mesopotamien; HGM, Cizre, 1:500.000), ملیطه bulunamadı.

[2] Bu mezar Musul'un karşısında Ninova yıkıntıları yakınında bir köyde bulunmakta idi (Kâtib Çelebi, s. 434; ayrıca Strange, s. 88, 89).

[3] Mevkii tesbit edilemedi.

[4] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[5] Mevkii tesbit edilemedi.

عبور کردند و تلِّ لانه <و تلِّ> عفر[1] و سنجاررا غارت کردند و از
خاتونیه برأس العین رسیدند و درآن یورت خمسِ منهوبات جدا کردند
3 از بهائم سی هزار گوسفند و یکهزار اسب و سه هزار گاو حاصل شد و
هم درآن یورت ایلچی بصوبِ برادرش جهانشاه بیك روانه ساخت که
اردورا کوچانیده برکابِ[2] (91 a) همایون بمقامِ حرّان متّصل شوند و
6 در زمستان در حوالیٔ فرات و جُلاّب قشلامیشی فرمود و شامیان بآوازهٔ
گوسفند اسبهای بدوی آوردند و معامله کردند و در اوّلِ ربیع به پنج دمه
آمدند و چون اعرابِ آن حدود در قطعِ طریق و غارت افراطی عظیم
9 کرده بودند و در حوالیٔ دَیْرو رَحْبَه جای گرفته بودند برادرش
جهانشاه بیك <و> شیخ حسنِ بکر را بایلغار فرستاد تا ایشانرا نیز
غارت کردند و مالِ بسیار گرفتند و باُردوی همایون پیوستند و چون
12 ایّامِ شتا منقضی شد از قشلاق متوجّهِ ییلاق شده بآمد متوجّه
گشتند ، چون با سمبسك[3] نزول فرمودند و امرا از اطراف بدان ییلاق
برکاب بوس مقرون شدند و هوای آن ییلاق در غایتِ لطافت و زمینِ
15 آن در نهایتِ لطافت بود طبعِ سلیم بر نشاط و انبساط میل کرد از
برای ترتیبِ دماغ و تسلیهٔ قلب بترتیبِ اسبابِ عیش اشارت فرمود و
یاورانِ دولت و نام آورانِ صولت را که درین چندگاه بإمتثالِ[4] فرمان
18 بهر جانبی روان بودند و گردن کشانِ حدودِ بغی و صدود را منکوب و

[1] **Tell Lāna şeklinde bir yer görülemedi Tall ʻAfar'a gelince, burası Musul - Sincar yolu üzerinde, eski Musul'un güney batısında bulunmaktadır (Strange, s. 99).**

[2] N: برکات

[3] Aynen böyle.

[4] N: امثال

مطرود می‌ساختند تا آسایشی و کدوراتِ رزم را بآبِ بزم شست و شویی و
آرایشی دهد اوّلاً فرزندانِ سعادتمندِ دولتیار سلطان خلیل میرزا و
3 محمد بیك و زینل میرزا که نوباوهای ربیعِ سلطنت و نورِ دیدگانِ
سروری و اُبهّت بودند بختان که سنّةِ سنیهٔ خلیل الرّحمن و از سننِ
مستحسنِ محمّدیان است دعوت فرمود و طویِ عظیم ساخت چند روز
6 مباشرانِ امور بترتیبِ ما یحتاجِ آن سورِ[1] فرخنده فال تشمیرِ اذیال
نموده انواعِ نِعَم فراهم آوردند فرّاشانِ بارگاه فلك اشتباهِ سلطنت
پناه زمینِ آن بزم را چون سقفِ سما بسایبانهای منقّشِ معلّی و
9 خیمه های ملوّنِ مطلّی مزیّن و محلّی ساختند چنانچه برقِ خیمه و
خرگاه آتش بخرمنِ (91 b) ماه می انداخت و الوانِ فروش فروغ از
چهرهٔ مهر می‌ربود زهرهٔ چنگی تارهای اوتارِ چنگ را بگوشمال محکم
12 ساختن و بساز نوا آوردن از طناب کشیدنِ فرّاشان بأوتاد بر زمین پرچین
کردن می‌آموخت و عطارد از روشنائیِ بیاضِ خیمه و خرگاهِ آن
محفلِ بهشت اشتباه راهی بسفید و سیاه می‌برد و حسابِ جمع و خراجِ
15 اربابِ تحاویلِ آن طوی نگاه میداشت، مرّیخ گاهی از برای اطعامِ
اربابِ تیغ و اصحابِ سلاح سلاّخ وار بقصّابی اغنام و سائرِ انعام جامهٔ
خود را بخون آلوده میساخت و گاهی چون شاگردِ جرّاح تیغِ
18 ختان را بسنگ و سوهان میزد و بدستِ استادِ جرّاح میداد، روایحِ
اطعمه و اغذیهٔ گونا گون دیوانگانرا از قیدِ جنون ببرون و عاقلان را
پریشان و مجنون میکرد، سازندگان در هر گوشه پردهٔ می‌بستند و بهر
21 مقامی پیامی بدلهای بی‌نوایان میدادند، کاهی بعراق آوازه می‌انداختند و

[1] N: سوز

گاهی بمجاز محملِ بزمی می‌ساختند ، درآن روز هرسه شاهزاده را
حجاب و لباس از پیشِ راهِ مساس بر داشتند و بتیغِ آبدار مردیٔ
3 ایشانرا از غلافِ صبی بیرون کشیده بخونِ عذاری و ابکار سر
براه کردند

نظم

6 ربانید تاج از سرِ بازِ صید   که تا آرد آهوی وحشی بقید
ازان روی پیکان و تیرِ خدنگ   بسوهان بسایند در روزِ جنگ
که تاره گشا گردد و قلعه گیر   رود روزِ هیجا بمیدان دلیر

9 وچون ازین سورِ وافی السّرور فراغ یافت برادرِ خود را اسکندر
میرزا در سلكِ زفاف منتظم ساخت و درین عروسی نیز ابوابِ بهجت و
شادمانی بروی قاصی و دانی[1] بإطعامِ تمام و شرابِ مدام بر گشاد و
12 بعد از قضاء الوطر من الختان و الزفاف و ما الیه ینتمی و یضاف عنان
بجانبِ جهانگیری انصراف و انعطاف داده اوّلاً بشیخ حسنِ کُرد
ایلچی بدعوتِ استمالت ارسال فرمود (92 a) و چون شیخ حسن
15 بجهانشاه میرزا میلی کرده بود و خود را ملتجی بظلِّ دولت خواهیٔ
او ساخته بود بدان دعوت تلقّی بقبول ننمود و دم از ثباتِ قدم در
خدمتگاریٔ جهانشاه میرزا زد تا ازآن دم زدن باز آتشِ غارت از
18 لشکرِ جرّارِ صاحب قرانی در ولایتِ ایالتِ شیخ حسن اشتعال
یافت قریبِ یکماه شرارهٔ نیران درآن دیار فروزان و خلقِ آندیار
بنارِ قهر و غضب سوزان بودند ، پس از امرای ییلاقات عرضه
21 داشت رسید مشتمل برآنکه اگر راياتِ نصرت شعار بدین صوب
افراشته شود یمکن که بجمعِ غلّه و اجناس اشتغال توان نمود بنابرین

---

[1] N: قاصی و دانی

خبر صاحب قران بجانبِ ارزنجان توجّه نمود و ولایت و قری را
غارت کرد ، درین اثنا خلیلِ پیلتن پیغام فرستاد که ایلغارِ جهانشاه
میرزا میرسد مبادا که علی الغفله هجومی بر عساکرِ منصوره واقع شود 3
ازین خبر صاحب قران کوچ کرده متوجّهِ ترجان شد و تمامِ ولایتِ
بایبرت را بغارت بداد ؛ پس بمسامعِ علیه رسانیدند که خبرِ ایلغارِ
جهانشاهیان کاذب بوده باز صاحب قران بجانبِ ارزنجان شتافت و 6
بقیّه را نیز غارت کرد، درین مقام خبر < از > آمد رسید که ملك
خلف قلعهٔ حصن کیف را فتح کرده ، پس حضرتِ شاهزاده
سلطان خلیل بهادر بر حسبِ فرمانِ همایون بآمد رفت تا لشکری 9
فراهم آورده بحصن کیف متوجّه شود و صاحب قران متعاقب
بدان صوب توجّه نماید ، ملك خلف برین حال آگاهی یافت
پیشکشهای لایق فرستاد و خدمتها بجای آورد و آنچه هرساله بتقبیل 12
میداد برآن زیاده قبول کرد و از جهتِ این تقبّل لشکر از حصن کیف
باسْعِرد متوجّه شد ، حاکم در اسعرد از قبلِ جهانشاه میرزا
ابدال بیك بود و شهرِ اسعرد را با تمامِ ولایت و ضمایم غارت کرد و 15
اموال بکثرة الرمال فی الاودیه و البوادی بدستِ ابطالِ رجال درآمد،
پس بآمد عائد گشت و چند روزی (92b) استراحت فرمود و از آنجا
برُها رفت و در حوالیٔ جُلاّب قشلامیشی فرمود ، صاحب قران از 18
اسب افتاد و در یك پای مبارکش انکساری ساری گشت و وجعی عظیم
روی نمود تا بحدّی که موزه شکافتند و پای مبارکش را ازآن بیرون
آوردند غشیِ عظیم بامتداد طریان یافت و صاحب قران از برای مصلحتِ 21
ملك پلكِ [1] چشم می گشاد و مردم را تسکین میداد بنابران پریشانی

[1] N: وملکه

بجمعیت مبدّل گشت، پس از برای تأسیسِ بنیانِ رخا در امصار و
اطراف و ارجا و هدمِ مبانئ شادمانئ اعدا سوار شد و با وفورِ آلام
3 قریبِ پانزده فرسخ قطعِ مسافه کرده بمضربِ خیامِ احتشام و منزلِ
اهلِ بیتِ کرامِ خود عائد گشت، ایلچیانِ اعادی و اخبارکه بپایهٔ
سریرِ اعلی آمده بودند ....[1] < چون جهانگیر میرزا ؟ > ازین حال خبر
6 یافت قصدِ اوردوی همایون کرد و صاحب قرانرا از توجّه او عرقِ
حمیت در ضربان آمده و نائرهٔ غضب اشتعال یافت فی الحال سوار شد و
برسمِ استنشاق[2] هوا بروی دشت و صحرا خرامیدن گرفت و درینولا
9 جهانگیر میرزا مظفّر بیك را که از امراء مقرّبان و معتمد الملك بود علی
رغمِ برادرش اعنی صاحب قران <برای> تحریكِ[3] سلسلهٔ محبّت و یك
جهتی نسبت با جهانشاه میرزا برسالت فرستاد و هر چند صاحب قران پیغام
12 میداد که با دشمنِ قدیم دوستی کردن و با برادر عداوت نمودن مذموم
می نماید و از طریقِ عقل و تدبیر دور و مهجور است، جهانگیر میرزا
آن مراسلات را بسمعِ قبول اصغا نمی فرمود، درین اثنا که آثارِ
15 انکسارِ پای مبارك هنوز باقی بود ایلچی از جانبِ سلطانِ روم رسید و
از برای مصالحه خلیلِ تواجی صاحب قرانرا بدوش گرفته بدیوان برد و
نوبتِ دیگر غشیِ عظیم واقع شد با وجودِ آن ضعف و غشی دیوان
18 بآخر رسانید و بحرم مراجعت نمود و بعد از دوروز ایلچی بدولتِ
ملاقات رسید، پس از آنجا کوچ کرد بآقچه قلعه[4] رفت (93 a) و

---

[1] Burada, anlaşılacağı üzere atlama vardır.
[2] N: اشتیاق
[3] N: بحریك
[4] Urfa'nın güneyinde, sınır üzerindedir (d G M, Hatay, 1:500.000).

بعین‌العروس[1] نزول فرمود و درین یورت قرا پاشا نام با پسر شیخ قوتلو
بیك از پیش بیکم خاتون جهانشاه میرزا از برای تأسیس محبّت میان
جهانشاه میرزا و صاحب قران بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و صاحب 3
قران مولانا شیخ احمد را با ایشان همراه کرده برای اتمام بنابر مصادقت و
مواخات فرستاد و ازآن مقام کوچ کرده برأس العین نزول فرمود، درین
یورت خبر یافت که برادرش جهانگیر میرزا روی بملازمت جهانشاه میرزا 6
آورده روانه شد.

---

[1] ʿAyn al ʿarūs, Akçа kale'nin az güney batısında, şimdi Suriye toprağında bulunmaktadır (HGM, Hatay, 1:500.000).

ذکرِ توجهِ جهانگیر میرزا بجانبِ عراق بملازمتِ جهانشاه میرزا

3 درین ولا جهانشاه میرزا در قصبهٔ درگزین قشلامیشی فرموده بود و محمّدی میرزا با امیر بایزیدِ بسطام و امیر شهسوارِ بیرام و بسیاری از امراء عظام در رَیْ قشلامیشی داشتند، چون جهانگیر میرزا تحمّلِ
6 استیلا و استعلای صاحب قران نداشت و روز بروز ظفر و فیروزی می یافت روی استمداد و استسعاد بدرگاهِ جهانشاه میرزا نهاد و صاحب قران [1] از توجّهِ او متنهّی شد کُرد عثمان را بدو برسالت نامزد
9 فرموده روانه ساخت و چنان باز نمود که ما دو برادریم از یك مادر و یك پدر وظیفه آنکه با یکدیگر عهد کنیم و سوگند خوریم که ـ . ـد طریقِ مواخات و مصافات مسلوك داریم و از مخالفتِ معادات[2] منتهی و
12 متقاعد باشیم و چون میانِ ما و قرا قوینلو عداوت قدیمست مناسب نیست بدو پیوستن و قطعِ رحم کردن، چون عثمان بدین پیغام متوجّه شد و قضای آلهی برآن جریان یافته بود که در مابین خبری چند که
15 گمانِ هیچکس بسِرّ نمیرسد از کمون بظهور آمد، عثمان در ماردین وفات یافت و آن پیغام بجهانگیر میرزا نرسید و جهانگیر میرزا بملازمتِ جهانشاه میرزا توجّه نمود و چون عثمان وفات کرده بود
18 چنان بمسامعِ جلال رسانیدند که او را زهر داده بودند و چون

---

[1] N: صاحب قران را

[2] N: معادلت

صاحب قران (93 b) از رأس العین بشینه[1] رسید و از مهاد بازاری[2]
بنصیبین نزول فرمود ، والدهٔ صاحب قران حضرتِ عصمت پناه
سرای خاتون از ماردین بر سالت بجانبِ فرزندش حضرتِ صاحب 3
قران رسید از برای ابرا از هلاکِ کُرد عثمان و خواهرِ صاحب قران[3]
که حلیلهٔ احمدبیك حاکمِ بایبرت بود و لشکرِ جهانشاه میرزا اورا
بأسر برده بودند و جهانشاه میرزا بمظفّر بیكِ مذکور داده بود با والده 6
پیشِ صاحب قران آمد و ساحهٔ ذمّت را از تهمتِ خونِ کُرد عثمان
پاك گردانیدند و صاحب قران بوالده چنان معروض داشت که نوکرانِ
آق قوینلو و قرا قوینلو بیکدیگر آیند و روند و التجا بهم برند و دائم 9
برین نهج ترددات فیما بین فامّا امراء بزرگ از خاندانِ ما بقرا قوینلو
نرفته اند مصلحت نیست که برادرِ <من> جهانگیر میرزا بجهانشاه بیك
متشبّث گردد ، وظیفه آنکه پسرش پیشِ من فرستد و خود را در 12
ماردین بأمنِ خاطر و فراغِ بال ساکن شود که هیچ آفریده را
پیرامونِ عیش و حضورِ او مجال نخواهد بود ، بدین پیغام حضرتِ
عصمت پناه را روانه ساخت و کوچ کرده متوجّهِ جانبِ جزیره و 15
قراچوق[4] شد ، چون بمقامِ دمور قپو[5] نزول فرمود شکاری عظیم
انداخت از شتر مرغ پانصد رأس و از گور خر متجاوز از حدّ و حصر
صید کرده و از آنجا بنزدیكِ جزیره رفتند بمقامِ قراچوق که یك 18

---

[1] N: ستنه
[2] N: مهاد مارا
[3] N: صاحب قران را
[4] Burası hakkında 77. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.
[5] Nusaybin'in batısında olup, şimdi bir demiryolu durağıdır (bk. F. Sümer, Oğuzlar'a ait destanî mahiyette eserler, s. 409, haşiye 189).

نوبت امیرِ بزرگ عثمان بیك را با اسکندرِ قرا یوسف درآن مقام سه
بار جنگ واقع شده بود ، چون درآن مقام نزولِ همایون واقع شد
3 از جزیره پیشکشها و ساوری و تحفِ پادشاهانه آورده < شد ، >
پس از آنجا به شیخ کندی آمدند و از دامانِ کوه بنصیبین نزول
فرمود و باز ایلچی ببرادر فرستاد بهمان پیغام و از آنجا بقرادره[1] و از
6 آنجا بطوغانجوق[2] آمد ، پس ایلچی رفت و باز آمد و خبر رسانید که
از فرستادنِ پسر امتناع دارد و سخنِ مادر را (94 a) در معرضِ
قبول نیاورده ، صاحب قران چون دید که استدعای معاهد بقبول
9 مقرون نیست ولایتِ ماردین را غارت کرد و لشکریانِ ماردین فرود
آمدند و بعزمِ انتقام تیغ از نیام کشیده روی بلشکرِ صاحب قران
آوردند جنگِ عظیم واقع شد و در دامانِ عقبه پیر احمد بیكِ
12 پورناك و عیسی بیك جنگهای خوب کردند و دست بردِ عظیم
نمودند و علیٔ شیره‌جی پسرِ قاضی[3] کارها کرد[4] که نام آورانِ روزگار
حیران ماندند و اسب در زیرِ رانِ او کشته شد و همچنان بر جناحِ
15 حرب و ضرب در طیران و طریان بود از طرفین جمعی کثیر فوت
شدند از لشکرِ جهانگیر میرزا پیر حاجی < و > پیر مهیاد و از
لشکرِ صاحب قرانِ محمدِ خلیلِ اپناق و عیسی بیك بقتل آمدند ،
18 عاقبت لشکرِ جهانگیر میرزا مغلوب گشت و عساکرِ منصورهٔ
صاحب قران ایشان را از پیش بر داشته تا بآسافلِ عقبه راندند و
فائزین و غانمین بمضربِ خیام معاودت نمودند، جهانگیر میرزا حضرتِ

---

[1] Karadere hakkında 131. sayfadaki 3 numaralı haşiyeye bk.
[2] Mevkii tesbit edilemedi.
[3] N: علی پسر قاضی شیرجی
[4] N: کردند

عصمت پناه را باز برسالت فرستاد به پیغام آنکه امثال این معادات[1]
نا صوابست باید که مزروعات را نخورند[2] و از میان کشت زار بیرون
روند[3] و صاحب قران بعد از اتیان بوظائف استقبال و مراسم تعظیم به 3
نصیحت حضرت عصمت مآب سلطنت إیاب[4] متیقّظ گشته فرمود که
ما از معادات ممتنع شدیم فامّا برادرم باید که یکی از فرزندان خود را
بمن سپارد و این فتنها را از میانه بردارد و از آنجا کوچ کرده رایت 6
نصرت حمایت بجانب آق زیارت[5] متوجّه ساخت ، پس در زمانی که
حضرت صاحب قرانی در چهار صفهٔ تحتانی بخواب بود قطب البدلا
تاج المجذوبین بابا عبد الرّحمن بإستعجال در رسید و میخهای خیمه را 9
محکم ساخت و باخود در گفت و گو وجست و جوی بود یك خیمه را
ستون افتاده بود آن ستون را قائم ساخت ، پس صاحب قران سوار
شده بدیوان خانه نزول (94 b) فرمود و امرا و ارکان دولت و سائر 12
ایناق و اعیان لشکر و لشکریان بدرگاه سلطنت شتافتند[6] و شیلان
کشیدند ، بابا عبد الرّحمن باز درمیان جمع شتافت و هر لحظه کسی را
میزد و طعام را کشیده بود هرکس میداد ، پس شمشیر از توشمال 15
اروق محمد کشید و بر طاسی زد و گفت : هذا رأسُ آبْنِ ترخان[7] و
شمشیر را از دست گذاشت و یك بندش را ازمیان خود گرفت و
بمیان صاحب قران بست و یك صراحی از مجلس بر داشت و بدست 18

[1] N: معاودات [2] N: خورند [3] N: رود

[4] N: آیات

[5] Mardin bölgesinde, Kızıltepe'nin batısında bulunmaktadır (HGM, Mardin, 1:200.000).

[6] N: نیافتند

[7] Yani Cihanşah'ın kumandanı Rüstem Beg.

او داد و گفت : إشْرِبْ وَلا تَخَفْ فإنّ ٱلْكُلّ لَكَ و بعد ازین
اشارت روز بروز هیجانِ موادّ فتنه و آشوب در ازدیاد بود
3 تا زمانی که جهانشاه میرزا رستم را بإمدادِ جهانگیر میرزا فرستاد و
فرجامِ کارِ او بر قتل قرار یافت و اشاراتِ بابا عبدالرّحمن بوقوع
پیوست ، هم درآن دو روز خبر رسید که جهانگیر میرزا از راهِ کوهِ
6 رشْ مل[1] و بوره[2] و جزیره بعراق متوجّه گشته ، چون این خبر
بمجلسِ همایون رسید صاحب قران باز بإتلافِ غلّهٔ ماردین اشارت
فرمود و لشکرِ جرّار آن غلّه را خورا نیدند ، پس از آنجا کوچ کرده
9 بسلطان ییلاق[3] <آمد>و درین یورتِ نوکرِ عمر بیك از خربرت رسید و *
سردارِ حصارِ حصن کیف[4] با چند سری دیگرو اسبی چند بدرگاه
رسانیدند *[5] و قرا بیك و ناصر بیكِ ذوالقادر نیز با پانصد سوار بپایهٔ
12 سریرِ سلطنت مصر آمدند[6] و حضرتِ عصمت پناه کس فرستاد و
از صاحب قران در خواستِ عفو کرد و صاحب قران حسب الاشارة
از آنجا کوچ کرده باهن[7] نزول فرمود و درین مقام مولانا شیخ
15 احمد از پیشِ جهانشاه میرزا < معاودت نمود و سیّد عاشور را >
همراه داشت ، چون سیّد عاشور از اکابرِ آذربایجان و بر حاشیهٔ
وزارت و امارت بود مقدمِ اورا بمراسمِ تعظیم مقرون و پیشکشها از

---

[1] N: رش بل . Mardin'in az kuzey doğusunda bir köy. Bugünkü söylenişi Rişmil'dir (Köylerimiz, s. 632; HGM, Diyarbakır, 1:500.000).

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] Burasının Mardin'in kuzeyinde, Mardin - Diyarbakır arasındaki dağlık yerde olduğu anlaşılıyor (Kâtib Çelebi, s. 437).

[4] N: کتف

[5] Anlaşılacağı üzere bu cümle bozuktur.

[6] N: آمد

[7] Mevkii tesbit edilemedi.

جهانشاه میرزا آورده بود بقبول موصول داشتند آن پیشکشها را
بذوالقادر[1] بخشید باستدعای جهانشاه میرزا سوگند و عهد مؤکّد گشت و
صاحب قران علیٔ قوجه حاجی را با مولانا احمد که مدرّسِ رُها بود 3
بجهانشاه (95 a) میرزا فرستاد تا او < نیز > سوگند یاد کند و چون
از طرفین سوگند درست شد صاحب قران بشهرِ آمد < آمد > و
قلاعِ دیار بکر را مستحکم گردانید و بذخیره ممتلی ساخت ، چون 6
روزی چند گذشت اهلِ ماردین بنقضِ عهد سبقت گرفته دستِ
تطاول بقطعِ طریق و خرابیٔ ولایت کشیدند ، پس حضرتِ صاحب
قران الوس را بشهزاده سلطان خلیل < و خلیلِ > تواجی همراه کرده 9
به ییلاقِ قراجه داغ فرستاد و راياتِ فتح آيات بمحاصرهٔ ماردین
بر افراشته بقیّهٔ غلّه و ثمارِ آن ولایت را تلف کرد ، اهلِ ماردین
از بابِ منصوریه بیرون آمدند و باز جنگی واقع شد و اروق محمدِ[2] 12
توشمال حربی در غایتِ خوبی بشجاعت و شهامت کرد[3] و صاحب قران
بر سرِ غاری که برآن جنگ اشرافی داشت رفته و نگاه درآن عرصه
میکرد و بر شیخ علیٔ مهردار که از جملهٔ بهادرانِ لشکرِ جرّار بود و 15
در اکثرِ معارك آثارِ مردی و فرزانگی ازو بظهور میرسید درین معرکه
هفت نوبت بر دشمن دست یافت و کارهای خوب و پیکارهای مطلوب
ازو بحصول پیوست و مهیاد بیك و رستمِ مراد نیز بمیدان در آمده 18
آنچه از مردانِ کار دیده ممکن الصدور باشد از ایشان بصدور پیوست
بعد ازآن دو فریق بمقامِ خود باز گشتند و چند روز گذشت باز والدهٔ
حضرتِ صاحب قران از برای صلاحِ حالِ فرزندان و اهلِ ولایت 21

[1] Yani biraz önce adları geçen Kara Beg ve Nâsır Beg.
[2] N: محمد اروق [3] N: کردند

از ماردین بیرون آمد و قرار بدان داد که تا جهانگیر میرزا از عراق
معاودت ننماید هیچکس از طرفین متعرّض یکدیگر نشوند ، پس
صاحب قران کوچ کرده باُردوی همایون پیوست بعد از دو ماه از
جانبِ بکر بیك کُرد خبر رسید که جهانشاه میرزا ارزنجانرا بجهانگیر
میرزا انعام فرمود و نشانِ پادشاهیٔ آق قوینلو بنامِ او اصدار فرموده و
بأهلِ ماردین نیز همین خبر رسید ، پس صاحب قران بمیانهٔ آمد و
ارقنین بمقامِ دکیرچوك نزول کرد و مبشّری نیز از جانبِ (95 b)
جهانگیر میرزا بهمین خبر بماردین رسید و شرحِ ملاقاتِ جهانگیر
میرزا و بیانِ تعظیم و توقیر و اصدار و انعام و احکام و امداد باعوان و
انصار < بعد ازین مذکور خواهد شد > و اهلِ[1] ماردین بمجردِ همین
خبر دستِ تطاول دراز کرده بقطع و خرابی مشغول شدند ، درین اوان
بجمعی از کاروانیان رسیدند و حسنِ میله حاجی که از نامدارانِ عسکرِ
منصور است از عقبِ کاروان رسید و با ایشان بمحاربه ایستاد ، وسیل اللهِ
کور شمشیری بر دوشِ حسنِ < میله > حاجی زد و اورا از اسب انداخت ،
عاقبت اهلِ ماردین مغلوب شدند و فرار نمودند بکاروانیان هیچ زیانی
نرسید چون جرأتِ ماردینیان و آثارِ نقضِ عهدِ ایشان شهرت یافت ،
حضرتِ صاحب قران باز بماردین توجّه فرمود و رستمِ مراد را بنصیبین
فرستاد تا غلّهٔ آنجا را تلف سازد و صاحب قران شبگیر کرده < به >
ایلغار بر ماردین علی‌الصباح نزول فرمود و بهائمِ شهررا قطع کرد و رستمِ
مراد درآن ایلغار هیچ دست بردی نتوانست نمود و شیخ امیر حاکمِ مقرن[2]
بر رستم ایلغار کرد و رستم فرار نمود ، پس صاحب قران بنصیبین متوجّه

---

[1] N: باهل

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

< شده > بمقرن رسیدند و چند کس را دستگیری کردند و کاروانِ
ماردین که بجزیره رفته بودند همه را گرفتند و اموالِ ایشانرا غارت
کردند و ایلغاریانِ مقرن را نیز گرفتند و هشتاد سر اسب از ایشان 3
ستدند و غلّهٔ نصیبین را تلف کردند و درین ایلغار مهماد بیك و خلیلِ
تواجی جغداولِ لشکر بودند ، اهلِ ماردین از عقب رسیدند و
بر ایشان غالب شدند و چند کس گرفتند و چون صاحب قران ازآن ایلغار 6
قضاء[1] وطر کرد< ه > باُردوی همایون متوجّه شدند .

---

[1] N: بقضاء

ذکرِ قشلاقِ همایون در قزوین و جمعی را از امرا بقصدِ فیروزکوه فرستادن

3 در بهارِ این سال[1] جهانشاه میرزا از قشلاقِ قم بیرون رفت و تا باواخرِ خریف در ییلاقات مابینِ ساوه و سلطانیه ییلامیشی کرد در اوّلِ جدی بقزوین در آمد و آنجا قشلاق گرفت و در اوّلِ بهار
6 به ییلاقِ ساوخ بلاق بیرون رفت و خواجه شمس الدّین (96 a) حسینِ تبریزی را بدیوانِ وزارت تعیین فرمود و امیر علاء الدّین صدّیقِ کججی و خواجه سلیمی که وزیر بودند مؤاخذ ساخت ، خواجه جان را
9 بقتل آورد و امیر علاء الدّین صدّیق را بجزیره که در بحیرهٔ آذربایجان است مقیّد و محبوس گردانید و پسرِ خود را محمّدی میرزا با امراء عظام امیر بایزیدِ بسطام و امیر شهسوارِ بیرام و حسین بیكِ سعدلو و
12 رستم بیكِ یعقوبی با برادرش پیر محمد بیكِ تواجی[2] با جمعی کثیر از امرا و بوی نوکران بجانبِ رستمدار و فیرزکوه فرستاد بقصدِ تسخیرِ آنولایت و رام ساختنِ ملوكِ رستمدار و امراء جلاویه و دعوتِ امیر
15 عبدالکریم ساری روانه ساخت و خود بجانبِ خرقان و ییلاقاتِ ساوه و سلطانیه متوجّه شد و از آنجا بآوازهٔ طغیانِ مُشَعْشَعْ بطرفِ جمجال رفت و از آنجا معاودت نموده در اواخرِ فصلِ صیف بطالقانِ رستمدار
18 آمد و باز بخرقان عائد گشت و محمّدی میرزا و امرا که برستمدار رفته

---

[1] Yukarıda her hangi bir tarih zikredilmemiştir.

[2] N: باوجی بیك

بودند تا باواخرِ خریف در ییلاقاتِ لار و فیروزکوه بودند و امیر بایزید بحسنِ تدبیر ملوکِ رستمدار را دعوت نموده رام ساخت ملك کاوس پسرِ ملك کیومرث از مهابتِ توجّهِ آن لشکر بساری[1] 3 ملتجی گشته بود اورا به پیغامهای فریبنده جذب کرد و در مقامِ لار باُردو پیوست و بأنواعِ تعظیم و ترحیب[2] فائز گشت و ملك . . . .[3] و برادرش ملك اسکندر مقرّر داشتند و از جانبِ پادشاه نیز خلعت 6 و اسباب . . . . .[4] جلاویه نیز بنابر قرابتِ امیر بایزید باُردو آمدند با پیشکشها و مفاتیحِ قلاع و امراء عظام را بقلاع بر آوردند و طریقِ مهمانداری بجای آوردند ، در اواخرِ خریف توجّه بجانبِ 9 ری نمودند ، محمّدی میرزا در خطّهٔ ورامین قیشلامیشی کرد و امیر بایزید با امرا بیك فرسخیِ ورامین قشلاق گرفتند و جهانشاه میرزا بقصبهٔ درگزین قشلامیشی گرفتند و از جانبِ دیاربکر پادشاهِ مرحوم جهانگیر میرزا 12 (96b) برادرِ صاحب قران بامید واریِ امداد و اسعاد روی بدولتِ جهانشاه میرزا آورد بهمین قشلاق به اردو پیوست و از آمدنِ او جهانشاه میرزا ابتهاجی یافت مقدمِ شریفِ اورا <به> تعظیم و ترحیب مقرون و 15 ملتمسِ او بایجاب و قبول موصول داشت و در روی بهار محمودِ الماس را با لشکریانِ ابو القاسم میرزا و عساکرِ آذربایجان با او همراه کرد و امیر عربشاهِ آیین لو راکه در سرحدِّ ارزنجان بحراستِ مُلك منصوب و 18 منسوب بود امیرِ لشکر[5] گردانید و دوازده هزار سوار در شمار آمد ، چون لشکر بأرزنجان رسید صاحب قران بإعدادِ حرب مشغول گشت

[1] N: لشکری بسیار [2] N: رحمت
[3] **Boşluk.**
[4] **Boşluk.**
[5] N: لنکر

امیر عربشاه را پای ثبات از جای رفت بجهانشاه میرزا عرضه داشت
نوشت مضمون آنکه با حسن بیك مجال مصادمت[1] و مقاومت نیست و
3 لشکرِ ما را بآوازهٔ توجّهِ او دلها رمیده مبادا انکساری روی نماید
هرچند جهانگیر میرزا اورا تحریض مینمود فائده نداشت با جمیعِ
لشکر بجانبِ اسپیر متوجّه گشت وآن ولایت را پایمالِ اسر[2] و غارت
6 ساخت بایزیدِ اسپیری ایلچی بجانبِ صاحب قران فرستاد و چنان معروض
داشت که عربشاه با اهلِ اسلام کارها کرد که برکفّار امثالِ این
امور جائز نتوان داشت ، صاحب قرانرا ازین خبر حمیتِ حمایتِ اهلِ
9 اسلام در هیجان آمد ایلغار کرده از راهِ حمجو[3] یکی قلعه بکوبنوك[4]
رفت و مهماد بیك را بخلیلِ پیلتن فرستاد و او را دعوت کرد و شیخ حسنِ
کُرد نیز همراه بود چون ایلغار بعربشاه نزدیك شد عربشاه روی بگریز
12 نهاد و متوجّه بخوی گشت ، چون بجهانشاه میرزا خبر رسید
عرقِ غضب از و متحرّك گشت کس فرستاد و امیر عربشاه را مقیّد
ساخته بمهان جزیرهٔ بحیره[5] که محبسِ مقهوران بود فرمود و اموال را
15 تصرّف نمود و صاحب قران بعد از فرارِ او ولایتِ پاسین[6] را غارت
کرد و مال و اسبابِ بسیار بدستِ عساکرِ نصرت دثار در آمد،
یکهفته (97a) درآن ولایت توقّف نمود ، پس از آنجا قصدِ
18 ولایتِ خران و لانه[7] کرد اهلِ آن ولایت بپیشکشهای لایق و

---

[1] N: مصادقت [2] N: اسیر

[3] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.

[4] Burası daha önce geçen (sayfa 236, str. 4) کونوك müdür?

[5] N: بحره [6] N: ما سیس

[7] Mevkileri tesbit edilemedi. Osmanlı devrinde Çıldır eyâletine bağlı sancaklardan (ocaklık idi) birisi لوانه adını taşımakta idi (ʻAyn ʻAli, s. 28; Kâtib Çelebi, s. 308).

اظهارِ عجز و الحاح آمدند و صاحب قران ایشانرا امان داده
عنانِ عزیمت بصوبِ ارزن‌الروم منعطف داشت و آنجا را نیز
3 غارت کرد و بترجان رسید و درآن مقام خبر رسانیدند که جهانگیر
میرزا باُردوی همایون ایلغار کرد و چون این خبر بمسامعِ جلال
رسید خلیلِ تواجی و شیخ حسن را بمحافظتِ اردو فرستاد و صاحب
6 قران بأرزنجان رفت و بایزیدِ اسپیری و خورشید بیك و لشکرِ کماخ
نیز ملحق شدند و بظاهرِ ارزنجان نزول کردند و باُمراء جوانب و
اطراف سفارش رفت که قوت و نمك از شهر منع کنند و در محافظت و
9 منع از دخول و خروج سعیِ بلیغ نمایند و از آنجا رایتِ نصرت شعار
بعد از تدبیرِ اسبابِ تسخیرِ حصار بجانبِ آمد بر افراشتند ، چون
اهلِ اردو از خبرِ ایلغارِ جهانگیر میرزا خوفناك شده بودند کوچ
12 کرده بحوالیٔ شهرِ آمد رفتند جهانگیر میرزا چون بآمد نتوانست
رفت عبار[1] و پامبوخلو[2] را غارت کرد و بماردین رفت و صاحب قران
بمعسکرِ همایون عائد گشت و از آنجا بقصدِ محاصرهٔ ماردین
15 درصحرای ماردین قشلامیشی نمود و درآن زمستان حرامیان و قراولان بهم
متلاقی می شدند و جنگها واقع می شد ، جهانگیر میرزا برادرش اویس
بیك را برساله پیشِ جهانشاه میرزا فرستاد و استمداد و استعانت نمود ،
18 جهانشاه میرزا رستمِ ترخان را باجمعی کثیر از امراء عظام مثلِ

---

[1] Burasının Âmid'in doğusunda ve Bismil kasabasının batısında, Dicle kıyısındaki bugünkü Anbar köyü olduğu anlaşılıyor. Anbar çayının eski adı da ʿAbar idi (Kâtib Çelebi, s. 418). ʿAbar, آبار imlâsı ile, Fayẓullah b. Ruzbahan da Âmid - Beşirî arasında ikinci konak olarak zikredilir (yap. 63^{a}, Minorsky, s. 28).

[2] N: بامبوخلو . Pambuklu, Bismil'in doğusundaki çay olup, daha önce bu çaydan bahsedilmişti (211. sayfa, 6. haşiye).

سولانِ علی پاشا و پیری بیك علیشاه اوغلی و شاه حاجی بیكِ
گاورودی و کشایش و پیر علی، علی شکر و با ایشان بیست هزار سوار
3 < همراه > کرده بتأییدِ جهانگیر میرزا روانه ساخت و امیر علی شکر را
نیز که بایلغارِ مُشَعْشَعْ رفته بودند بانصراف از جانبِ مُشَعْشَعْ و
توجّه بجانبِ دیار بکر امر فرمود و ایلچی بقدغن بدو فرستاد و امیر
6 علی شکر بعد از اطّلاع (97b) بر فرمانِ واجب الاتّباع بدیار بکر
متوجّه شد و در اربیل بمعسکرِ رستم ملحق و متّفق گشت لشکری
عظیم فراهم آمد و از آبِ قاجر[1] گذشتند و بکرمیلیسِ[2] موصل رسیدند،
9 در اسافلِ ماردین بصاحب قران خبر رسید که چنین لشکری جرّارِ
غدّار از جانبِ عراق با بنه[3] و یراق وجبه و جوشن چون دریایی از
فولاد و آهن

12 نظم

چو بحری ز زیبق بجوش و خروش چو کوهی ز آهن به پیکار و کوش
چو پشتِ کمان یك بیاك سخت رو چوچله گلو گیرِ خصم و عدو
15 هواگیر چون تیر در روزِ جنگ که در قبضه یکدم نگیرد درنگ
متوجّهِ دیار بکر اند .

---

[1] Bu çay Kermilis (bundan sonraki haşiyeye bk.) 'ın batısındaki Büyük Zāb ırmağının bir kolu olan Ḫāzir çayı mıdır (Syrien und Mesopotamien) yoksa Kermilis'in yanındaki –adı haritalarda yazılmayan– dere midir, anlaşılamadı.

[2] Musul'un bir kaç mil doğusunda olup, eski kaynaklarda Karmālīs şeklinde geçiyor (Strange, s. 90).

[3] N: باسه

< ذکرِ محاربهٔ صاحب قران با رستمِ ترخان و ظفر یافتن >

چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید ازآن معسکر کوچ کرده
بر رهنمونیٔ بختِ جوان وعقلِ پیر بجانبِ رُها توجّه فرمود و 3
احشامِ متفرّقه را جمع گردانید و با ارکانِ دولت و مردانِ
یکجهت کنگاش کرد اکثرِ اربابِ دها و اصحابِ نُهی برآن بودند که
قلاع را محکم سازند و از آبِ فرات عبور کرده بولایتِ شام در آیند 6
صاحب قران بحکمِ «شاوِرُوهُنَّ وَ خالِفُوهُنَّ» <فرمود> که این
رای از راهِ[1] مردی و شجاعت دور افتاده خانه را بدستِ دشمن گذاشتن و
سر چشمه را بخاکِ بددلی و بی‌حمایتی انباشتن مناسبِ دولت و ملائمِ 9
ملك و ملّت نیست ما را بیکبار با اینها مصارعت و ممانعت نا گریز است
مُتَوَکِّلاً عَلَی ٱللهِ ٱلْمُعِین با این طائفه نبردی خواهیم کرد و در میدانِ
نوردی دست بردی خواهیم نمود و بدفعِ صائل دست بحمائل خواهیم 12
زد و بشمشیرِ توکّل اعتصام و توسّل نموده سپرِ «فَفِرُّوا إِلَی ٱللهِ»[2]
در سر خواهیم کشید و در میدانِ مردی و جلادت برسمندِ دولت و
سعادت جولان نموده با خصمِ بدسگال که پای از امثالِ فرمانِ 15
ذوالجلال بیرون نهاده بقصدِ مال و منال و اهل و عیالِ اهل اسلام
کمر بسته بقتال استقبال خواهیم نمود اگر (98 a) گویِ مراد ازین
میدان بچوگانِ سعی و اجتهاد ربودیم فهُوَ المراد و اگر خصم برما غلبه 18

---

[1] N: رای

[2] Zāriyāt sûresi (LI), 50. âyet.

کرد و زمام و عنانِ تدبیر از قبضهٔ اختیار بیرون رفت من حیث الشرع
مظلوم و مأجور و من حیث العرف در دیوانِ مردی و مردانگی ثابت و
3 مذکور باشیم از احشـام و اقوام اگرچه قوتِ ما سکه بسببِ هجومِ
لشـکرِ خوف و اندهاش فتوری عظیم یافته و قوّتِ دافعه در معرضِ
سقوط افتاده بود فامّا صاحب قران بمقتضای طبعِ سلیم و قلبِ مستقیم
6 ایشانرا ازآن دهشت و وحشت بیرون می‌آورد پای ثبات و استقرار
بر زمینِ اصطبار میفشرد و آن مردم را هر جمعی بجمعی می‌سپرد و
برهرده خانه امینی تعین فرمود و بقدغنِ تمام کوچ کرده متوجّهِ لشکرِ
9 مخالف شـد ، رستمِ ترخان از جزیره و موصـل خبرها [1] آورد و
از دجله از محلِّ شـابور [2] عبور کرد و صاحب قران بکَرْخ [3] بگذشت و
بمقامِ یکانلر چولکی [4] رسید امیر آخور باشلمش را بقراولی فرستاد و
12 او اکثرِ بهائمِ ماردین را قطع کرد و قطب‌الدّینِ بکتاش را بقراولی
از راهِ طور فرسـتاد خبر آورد که رسـتمِ ترخان بنصیبین فرود آمد و
صاحب قران از آنجـا کوچ کرد و از عبار [5] عبور کرده فرود آمد و
15 خلیلِ پیلتن بدهِ فقر [6] آمد و لشکر را آراستند میمنه و میسره و قلب و

[1] Aynen böyle; acaba asıl nüshada کلك ها veya خيك ها mı idi?

[2] Cezîre'nin hemen altında, Dicle kıyısında فشابور adlı bir yer vardır ki (Strange, s. 93; Kiepert, Nouvel carte), eserimizde burası kasdedilmiş olacaktır.

[3] Bismil'in batısında, ʿAbar (Anbar) köyünün tam karşısında Göksu kıyısında bir köydür (Konyar, III, s. 297, 298; HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

[4] Eserlerde ve haritalarda görülemedi. Fakat burasının Kerẖ ile ʿAbar (Anbar) arasında olduğu açıkça anlaşılıyor.

[5] Burası üzerinde 261. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

[6] Eserlerde ve haritalarda görülemedi.

جناح بستند و از ایلغار توهمّی عظیم داشتند درآن یورت خبر رسید که
شیخ حسنِ کُرد نیز بمدد و معاونت رسید ، صاحب قران باستقبالِ
او سوارشد در وقتِ سوار شدن درویشی رسید و بندای الله دوست 3
شمعی بتبرّك رسانید و گفت : این شمع را کسکن ابدال فرستاده
است ، صاحب قران بحکمِ الهام و نورِ فراست فرمود که کسکن
ابدال رستمِ ترخان است و تو جاسوسی ، فرمود که او را نگاه دارند و 6
استخبارِ حالات کنند و خود باستقبالِ شیخ حسن توجّه کرد و بعضی
از مقرّبانِ حضرت بتحقیقِ حالِ درویش مشغول شدند درویش
(98 b) اعتراف نمود که از پیشِ رستم بیك بجاسوسی آمده ام اورا 9
مقیّد ساختند و صاحب قران بیورتِ حاجی عیسی نزول فرمود
دجله را درپیش گرفته باعدادِ اسبابِ مقاتله استقبال نمود و قرا بیكِ
ذوالقادر و ناصرحسین بیكِ بیاضی[1] و عبدیٔ بیاضی که باهشتصد خانه 12
در حوالیٔ قراجه داغ مقام داشتند گریخته از آب عبور کردند و بجانبِ
شام رفتند و هر چند پادشاهزادگان سلطان خلیل و محمد بیك و امیر
بیك ایشانرا گرد آوری کردند سودمند نیفتاد چندان مهابتِ 15
قرا قوینلو بر دلهای ایشان اثر کرده بود که پای ثبات بیات[2] نمییافتند
بنات النعش‌وار پراگنده گشتند شهزادگان نیز بغارتگریٔ ایشان
ارخای عنان فرمودند و لشکریان آنچه توانستند ازآن جمعِ پراگنده 18
انتهاب نموده باز گشتند قراولان خبر باُردوی همایون رسانیدند که رستم

[1] Yani ünlü Oğuz (Türkmen) Bayat boyu. Bu boy hakkında: F. Sümer, Bayatlar, Türk Dili ve Edebiyatı Dergisi, İstanbul Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, İstanbul, 1952.

[2] Yani Bayat boyu, kelime nüshada böyledir.

بيورتِ سلطان ييلاق نهضت نمود خليلِ پيلتن نيز پشّه وار بباد
فرار بى اختيار رفت هم از مقامِ حاجى عيسى[1] بقلعهٔ كيفى ملتجى
3 شد ، محمدِ خليل آقا كه[2] پسرش[3] على بحصن كيف[4] اورا محبوس
گردانيده بود بإلتماسِ شيخ حسنِ كُرد از قيد خلاص يافته
بإصفهانِ سوندك از راه گريختند و برستمِ ترخان پيوستند، شاه على
6 بيكِ پورناك و دارا بيكِ پورناك كه بقراولى رفته بودند در مابينِ
مقامِ شيخ زولى[5] و آيين درهسى[6] بقراولِ رستم ملاقى شدند چند كس را
از ايشان دستگير ساختند بعضى را بقتل آوردند و بعضى را باُردو
9 رسانيدند ازآن جمله دمورجى يكى را از اسب انداخت و به بندِ اسار[7]
گرفتار كرده بپايهٔ سريرِ دولت مصير رسانيد و شيخ زولى[8] را
هم آورد و هم درين مقام صاحب قران مكتوب فرستاد برستم
12 مضمونِ آنكه در كرّتِ اولى كه بر سرِ برادرم جهانگير ميرزا آمده
بودى مثلِ تو مثلِ داراب بود كه بر سرِ قيصرِ پيرِ عاجز براى
تدبير آمده بود (99 a) و اين زمان كه آمدى همچو آمدنِ دارابست كه
15 بر سرِ اسكندر رفت و اسكندر جوان و پهلوان و صاحب تدبير و روشن

---

[1] Burası şüphesiz Diyarbakır şehrinin (Āmid) güneyinde, Dicle kıyısına yakın bir yerdeki Hacı İsa köyüdür (Köylerimiz, s. 307; HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

[2] N: خليل آقا كه را

[3] Aynen böyle ; fakat bu doğru olamaz. Bu, belki sadece پسر ve ya başka bir kelime olacaktır. Öte yandan bu zamanda Hısn keyf henüz Ak-koyunlular'ın eline geçmemişti. Halil Ağa Hasan Beg'in amcası oğlu idi.

[4] N: بحصن كيف كه

[5] Burası Āmid - Mardin yolu üzerinde 4. konaktı (Kâtib Çelebi, s. 442; ayrıca Evliya Çelebi, IV, s. 57).

[6] Haritalarda görülemedi.

[7] N: وبه اسار بند .

[8] Aynen böyle; oysa 7. satırda bir yer adı olarak geçmiştir.

ضمیر <بود> بهوش باش و ساختگیٔ جنگ را آماده دار که در مقابله و
مقاتله ثابت قدم و استواریم و هیچ تزلزل و تعلّل نیست و بتوفیقِ
ربّانی و تأییدِ آسمانی مقتضای آیتِ «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّهُ فَلَا غَالِبَ 3
لَكُمْ» [1] نصب‌العینِ ضمیر و پیش نهادِ رای نیکو تدبیراست و مؤدّای
آیتِ «اِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» [2]
مُصَوِّرِ تصدیقِ جَنان و نگاشتهٔ دیوانِ جوارح و ارکان 6

نظم

بیاریٔ باری و توفیقِ حق بنورِ ایادیٔ ربّ الفلق
به نیروی دولت به بازوی دین بتدبیر و ارشادِ رای زرین 9
برآنم که بر دشمنِ بدسگال برانم سمندِ جدال و قتال
برآرم ز میدان بروزِ نبرد ز قعرِ زمین بر سموات گرد

چون شرحِ مکتوب بر ستمِ ترخان معروض گشت در جواب چنان 12
نمود که مثلِ داراب مثلِ کسی باشد که از راهِ متابعتِ پیرِ خود
برگردد و سرِ انقیاد از ربقهٔ طاعت بیرون برد وبا مقدّمی [3] و پیشوائی دم
از مقابله و جدائی زند و مقصودِ وی ازین پیر جهانگیر میرزا بود که 15
صاحب قرانرا با او در مقامِ نزاع میدانست، چون این سخن بصاحب
قران رسید فرمود که [4] حقّ علیم و علاّم است که من پیرِ خود را
یعنی جهانگیر میرزا خیر خواهم اگرچه پیرم نمیداند فامّا من اورا 18
بطریقِ نصح رهنمونی میکرده ام از خوفِ زوالِ ملك او سخنِ
مرا تلقّی ننموده و از صواب اندیشیٔ من اعراض کرده، این سخن را
رستمِ ترخان نیکو فرموده است پیرِ او جهانشاه میرزا است و رستمِ 21

---

[1] Āl ʿİmrān sûresi (III), 154. âyet.
[2] Bu, aynı âyetin devamıdır.
[3] N: مقدم [4] N: فرمود صاحب قرانرا

ترخان از رضای او بیرون رفته و سر از اتباع و اقتدای او کشیده چه
جهانشاه میرزا اورا ازین یورش منع فرموده (99 b) و رسول و
3 نشان بدو ارسال کرده و از امتثال[1] فرمانِ پیرِ خود بیرون رفته
بنابرین او همچو داراب خواهد شد و هم درآن چند روز فرموده
صاحب قران بظهور رسید، چون رستمِ ترخان بمخلطِ آبِ اوین[2] و
6 دجله نزول فرمود و صاحب قران بقریهٔ قرنول[3] تجاهِ باب الما
< رسید که > شیخ اوغلی خوش قدم که قراول بود خبر رسانید که
رستم بیك از دجله عبور کرده بمقامِ یکانلر چولکی نزول نمود
9 صاحب قران احمد بیكِ احمدلو را با امیر آخور باشلمش و دلو دورمش
بقراولی فرستاد و بعد از معاودت خبر رسانیدند که رستم بیك باعلیٔ
نهرِ پامبوخلو[4] فرود آمده تا امراء زرقی و مردیسی[5] را بهم ملحق
12 سازد و باتّفاقِ ایشان بموعدِ قتال آید صاحب قران در مقامِ یکانلرچولکی
نزول داشت و رستم بنزدیکیٔ ماردین < رسید > که در روزِ یکشنبه زلزله
شد چون « اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ »[6] بعد از سه هفدهٔ دیگر
15 روزِ یکشنبه بود که رستم مغلوب گشت و احوالِ امارتش مقلوب ،
درین مقام رستمِ ترخان اویس بیك را بقلعهٔ جبّابیره[7] فرستاد

---

[1] N: امثال .

[2] Bu su, Tepe bucağının (Behramaki) batısında, Pamuk (Pambuklu) çayının karşısında Dicle'ye dökülen Avine çayı olacaktır.

[3] Mevkii tesbit edilemedi.

[4] Burası hakkında 211 sayfada 6. numaralı haşiyeye bk.

[5] Bu Kürd boyu hakkında 239. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

[6] Hacc sûresi (XXII), 1. âyet.

[7] حباره . Bu kale Egil yakınında olup, Egil beylerine ait idi; Arablar devrindeki İslâm ucunun (ṣuġūr) kalelerinden birisi olarak bazı eski eserlerde adı geçer.

تا میان آمد و ارقنین را قطع کرده و بعضی را از احشام که درآن
حدود بود غارت کرد و چلبیٔ بوداق را که از نوکران جهانگیر میرزا
بود بقراولی فرستاد و اورا گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و رستم 3
ترخان سر از دامن کوه که بر اعالیٔ پامبوخلوست بر آورد و صاحب
قران بمقام قرا چولکی نزول کرده مکتوب نوشت که رستم بیك
بکدام مردی و شجاعت در پیش جهانشاه میرزا دعویٔ شیری کرده و 6
داو طلبیده بدیار بکر آمده که اکنون شغال وار دیوار به دیوار و
سوراخ بسوراخ میگریزد اگر او نمی تواند آمدن آماده باشید که اینك
ما آمدیم 9

نظم

ما در طلبش کوی بکو خانه بخانه
چون آب روان گشته وچون باد وزانیم 12

و بیکی از بندیان داد و برستم بیك فرستاد و هر روزه قراولان اخبار
گونا گون میرسانیدند (100 a) و مردم ایشانرا می گرفتند و گله و گله
از اسبان ایشان رانده می آوردند و خود را بخیمهای ایشان میرسانیدند و 15
دلاوریها میکردند تا زمانی که صاحب قران بدوه کچدی و قرا کوپری[1] نزول
فرمود و مخالفان بمقام مورحه[2] <آمدند> و درآنجا نزول کردند از آنجا
ببالای عقبه بر آمده فروآمدند و شطّ را درپیش گرفتند و پیش از آنکه رستم 18

[1] Deve geçidi hakkında 217. sayfada 4 numaralı haşiyeye bk. Karaköprü'ye gelince bu, Deve geçidi'nin kuzey doğusundaki Dicle üzerinde bulunan Karaköprü olacaktır (HGM, Diyarbakır, 1:200.000).

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

مقامی گیرد و یورتی بدست آورد و صاحب قران ازآن یورت علف را
تلف میفرمود و در مقامِ قرا کوپری اسکندرِ پیلتن و سیاوشِ خلیل
3 بأُردوی همایون پیوستند و دورعلی بیك که حاکمِ بالون بود روی گردان
شد و بمخالفان ایلچی فرستاد و اظهارِ اخلاص و محبّت کرد، چون
مسافه میانِ هردو فریق بدو سه فرسخ رسید صاحب قران قومِ
6 کفورلو[1] را با حمزه حاجیلو بقراولی فرستاده بود چون رستم بیك
بمقامِ عبار در وقتِ نزول قراولان را دید که چگونه دلاوریها
می نمایند و اسبان و شتران از ایشان می برند الوسِ او برهم زده شد و
9 رعبی عظیم و خوفی بی اندازه و دهشتی عجیب در دلهای ایشان افتاد
چنانچه از مهابتِ غوغا و ولوله و واویلای ایشان اسبان و شتران
قریبِ سه چار فرسخ بجوانب و اطرافِ اردو پراگنده شدند راهِ
12 فرار از چشمها پوشیده و چشمه‌های خون از دیدها[2] جوشیده یرقانِ
خوف عقیقِ رخسارها را کهربا کرد و خفقانِ بیم دلهای آرام
گرفته را در طپیدن آورد سرسامِ حیرت خانهٔ دماغ را بدستِ
15 غوغائیانِ خیالاتِ وارگون داد و خانه خدای ناطقه[3] بکلماتِ
پریشان زبان برگشاد . . . . .[4] مردمِ دیدهای[5] کج بین و خانهٔ
گوشها پرُ از دوی و طنین گشت ، اعدادِ اعدا درپیشِ چشمِ ایشان
18 دو مینمود و بی تموّجِ هوا صماخِ ایشان <چون> سوراخِ زنبور در
جوش و خروش آمد ، چون بحسبِ شرع و قانونِ عقل ابتدا
بخصومت نمودن و راهِ صولت بر اهلِ اسلام گشودن مذموم و

---

[1] Bu boy hakkında hiçbir bilgiye sahip değiliz.
[2] N: ازدها [3] N: ناطقه را [4] Boşluk. [5] دیدهای

نا صواب و البادی آثم و عاصی و دافع مُثام و مظلوم و بحکم «اَلْحَقُّ یَعْلُو» مهابتِ فئهٔ قلیله در دلهای ایشان کارگر افتاد

3 نظم

تا توانی دلا مرنجان دل — مشو از رنجِ خویشتن غافل

بسر و مالِ کس میالادست — مشو ایمن ز دست بالادست

6 چاه در راهِ دوستان نکنی — ورکنی خویش را در آن فکنی

ودر مقامِ عبار اویس بیك با عیسی بیك[1] که حاکمِ قلعهٔ اگیل و جبابره[3] و امینی[4] بود با تمامِ لشکرِ خود و محمدِ ایناق خلیل[2]

9 از آق‌قوینلو باُردوی رستم ملحق شدند، پس رستم از عبار کوچ کرده بیك فرسخیٔ اردوی همایون نزول کرد، یك پشته درمیانِ ایشان حائل بود قراولان بمقدّمهٔ لشکرِ رستم متلاقی

12 گشته محاربه کردند و از ترکمانان که علف فتیله کرده بفتراك بسته بودند در راه بنوکرانِ قراقوینلو که همه جبه‌دار بودند رسیدند و جنگهای مردانه کردند و دست بردها نمودند و چون روز شد و تُرْكِ

15 خاوری ببارقهٔ تیغِ جهانگشای روشن‌نما لشکرِ ظلمانیِٔ شبِ زنگبار صفت‌را در پسِ پردهٔ افقِ غربی گشته برپشته می انداخت و شمع و

---

[1] İsa Beg'den daha önce bahsedilmişti (239. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.).

[2] Oysa İnak Halil oğlu Mehmed, Cihangir Mirza ile yapılan vuruşmaların birinde ölmüştü (bk. s. 252, str. 17).

[3] 268. sayfada 7 numaralı haşiyeye bk.

[4] Egil kasabasının doğusunda, Dibne suyunun Dicle'ye karıştığı yere yakın bir mevkide bulunmaktadır; şimdi bir köy olup, Amini şeklinde söylenmektedir (Köylerimiz, s. 42; HGM, Palu, 1:200.000).

چراغِ ثوابتِ ستاره و کواکبِ سبعهٔ سیّاره بیدِ بیضای کلیمِ طور و
ظهورِ علمهای نور شاه ملك سپاه و فلكَ دستگاهِ سکندر یورشِ
3 خضرِ پرورشِ سلیمان حشرِ یوسف محضر منطقی میگشت، صاحب
قران از جیبِ خرگاهِ فلك اشتباه چون آفتاب در طلوع و خروج
بر سمندی چون منطقةِ البروج[1] بحرکاتِ شبانروزی جهانگرد و
6 تیز رفتار و در قطعِ مسافت همرکابِ معدل النّهار سوار شد و باتمامِ
عساکرِ نصرت شعار بر لبِ دجله بإنتظارِ اعادی زمانی متمادی توقّف
نموده صفّ کشید میمنه و میسره و قلب و جناح مرتب داشته (101 a)
9 تا از قراولان خبر رسید که رستم بیك بر جای خود ثابت است و
کوچ نخواهد کرد و چون عددِ قراول زیادت از تعداد بادی النظر
بود قراولِ صاحب قران عنان کشیده صورتِ حال معروض
12 داشتند و قراولِ ایشان بر بالای پشته بر آمد چنانچه الوسِ آق‌قوینلو
تمام محاطِ رؤیتِ ایشان گشت بر کمّیت[2] و کیفیتِ الوس اطّلاعِ تام
یافتند، درینحال صاحب قران با اعیانِ لشکر مشاورت و کنگاش
15 کرد و امرا گفتند: صلاح در آنست که چون ایشان طلب کارند و
جای محکم گرفته اند تا ایشان نیایند ما نیز بر سکونِ[3] خود باشیم، آمدن
وظیفهٔ ایشان است و دفع وظیفهٔ ما، صاحب قران این سخن را
18 در صددِ قبول و معرضِ امتثال نیاورد و قراولِ خود را قوی تر ساخت
محمدِ قوجه حاجی و جمعی از بوی نوکران و جمعی از بهادران بإمدادِ
ایشان فرستاد که قراولانِ ایشانرا از مرأی العین بدان سو رسانند

[1] N: بر سمندی مطلق الیمین چون ; fakat مطلق الیمین çizilmiştir.
[2] N: مکتب
[3] N: سلون

تا صاحب قران ایشانرا در حجابِ غفلت انداخته سوار شود وصفّ
کشیده بر ایشان تازد، قراولان بر حسبِ فرموده عمل کردند قراولِ
اعادی از اعالیٔ پشته برآن سو ریختند، صاحب قران با تمامِ لشکر 3
سوار شد و از دجله عبور کرده صفّ کشید و میمنه ومیسره و قلب و
جناح مرتّب داشته ببالای پشته برآمد و رستمِ ترخان نیز درین دم
بعزمِ تحقیقِ لشکرِ مخالف و استطلاع برکمیّت وکیفیتِ ایشان و 6
بطلبِ یورت سوار شده بود، چون قضای آسمانی بر وقوعِ جنگِ
ناگهانی رفته بود هردو فریق بهم نزدیك شدند، رستم برین لشکر به
مسارعت تاخته آمد و جهانگیر میرزا بصاحب قران و علی شکر 9
بیك وسولان بمیمنه که پورناك و اسکندرِ پیلتن بودند و
نوکرانِ شاه علی بیك و شهسوار بیك بمیسره که شیخ حسنِ کُرد و
منصورِ افشار < و > بیاض[1] و قُطْبَکُولو[2] بودند و پیری بیكِ 12
مهردار و کشایش و شاه حاجی بیكِ گاورودی بأمیر بیك و حسنِ
چلبی و جماعتِ موصل لو روی آوردند (101 b) و چون ترتیبِ مقابله
بترکیبِ مقاتله پیوست و هرکس با مبارزِ خود بمسارعت در مصارعت 15
آمد و فریاد و غریوِ نقاره با نعرهای معربدانِ خونخواره بر آمیخته
گشت و چهرهٔ درخشانِ چاشتِ سلطانی و عارضِ زر افشانِ نیمروزِ
امانی بدودِ بخارِ هیاهوی پهلوانانِ جنگ جوی و بهادرانِ قوی 18
پشتِ سخت روی چون شبِ دیجور و شامِ عاشقانِ مهجور آشفته و
بی نور گشت چنانچه هیچ کس بی شمع و چراغِ تیغ و سنان و دلالتِ

[1] Yani Bayat boyu.
[2] Bu, Avşar (Afşar) lar'dan bir kol idi (F. Sümer, Avşarlar).

ناله و افغان راه بأعادی و اعوان نمی یافت ، چشمِ خورشید از تصاعدِ
بخار غبار میگرفت و از ضربِ لکدکوبِ نعل و میخ خاك در روی
3 مرّیخ[1] می نشست عطارد در سیاهه نویسیٔ حلیلهٔ کشتگان تیری بتاریکی
می انداخت و زهره در نوحه گری بعضی و پرده دری بعضی در هر
گوشه آوازه می افگند و در هر مقامی به پیغامی دیگر نقشی میساخت ،
6 قمر در تکاپوی ماهرویانِ هلال ابرو قطعِ منازل کنان در پلاسِ
شب چراغی در زیرِ دامان خانه بخانه می گشت علی شکر بر میمنه ظفر
یافت و تا ساحلِ دجله راند و در منقلای صاحب قران رستمِ مراد و
9 جهانشاه و علی میرزا بود و رستمِ ترخان نیز بر منقلای غلبه کرد از
طرفِ یسار بر صاحب قران تاختند علی میرزا دست رسانید از اسب
جدا افتاد و علی پسرِ کوك ابراهیم در اوّلِ امر بمنقلای دست رسانید
12 چنانچه در منقلای کس ایستادگی نکرد و از مخالف دو تیر بأسبِ
صاحب قران رسید یك تیر از سینه گذشت و یکی از زیرِ شانه و
صاحب قران نعره زد و حمله آورد و دلاورانِ انصار که بر حوالی
15 بودند بیکبار حمله آورند و از بالا بزیر اعادی را از جای بر داشتند و
مقدار چهار صد مردِ متکمّل از جبه و جوشن و تمامِ سلاح[2] همچون
کوهِ آهن در یك جا منهزم ساختند و اسبِ کوچك شاه علی بأسبِ
18 بکرِ قرا قوینلو رسید و هر دو را فی الحال شکست امیر بیك و حسنِ
چلبی نیز حمله کردند و حسینِ چلبی (102 a) و منصورِ افشار جنگی مردانه
کردند[3] مبارزانِ او بعد < از > کوششِ بسیار او را از اسب انداختند و

[1] N: در غیر مریخ
[2] N: صلاح
[3] N: کرد

پیریٔ مهردار علیشاه اوغلی را در آنجا از اسب انداخته بقتل آوردند ،
رستمِ ترخانرا از خانه گذرانیده از اسب انداختند و دستگیر کردند ،
محمد آقای ایناق و چلبی را در آنجا کشتند و لشکریانِ شاه علی و شهسوار
چون این حال را مشاهده کردند بیکبار روی بفرار آوردند تواجیٔ
پیری که سردارِ ایشان بود اورا نیز همآنجا از جامهٔ حیات عریان
کردند و لشکر را بالکلّ منهزم ساختند و بیك فرسخی راندند و علی
شکر که میمنه را در هم شکشته بود از ویران شدنِ رستم و گرفتاریٔ
او خبر نداشت از جهتِ آنکه درمیانه پشته بود پس بامقدارِ پانصد
سوارِ مکمّل از آنجا سولان بیك بود بایلك قشون و پیر علی بیك
پسرِ علی شکر بایلك قشون باز گشت و اویس بیك و عیسی بیك بغیر
از آن پانصد سوار در مقابله ایستاده صاحب قران آن اسب را که
دو نیزه زده بود[1] بکوچك شاه علی بیك که اسبش کشته شده بود
داد و اورا سوار گردانید و خود بر اسبی جنیبی قرا[2] قولاغ نام

نظم

چون بادِ وزنده در تکاپوی چون آبِ رونده و نکوخوی
چون عمرِ عدو شتابکاره چون یارِ شفیق برد باره

سوار شد و بجانبِ امیر علی شکر بمیمنه توجّه نمود و از امرا شاه
علی بیك و خلیلِ تواجی و امیر آخور < قرا > و قرا کیساك و أمَتْ
ایناق و از بوی نوکران طُمان بصان و حاجی داود و قولی قرا وچون[3]

[1] N: بودند
[2] N: قره
[3] Aynen böyle; چوبان mı?

اوغلی < با حضرتِ صاحب قران بودند > ، امیر آخور قرا دو بار
بقشونِ علی لشکر غوص نمود و نیزه رسانید در دومِ نوبت اورا
از اسب انداختند به پیادگی نیزه بر داشت و نیزه رسانید تا عاقبت
بهجومِ سواران مقتول گشت و جهانشاه بیك برادرِ حضرتِ صاحب
قران در میمنه نیز با[1] پیر علیٔ علی شکر جنگهای مردانه کرد و ده کس
از جانبِ (102 b) امیر علی شکر بقصدِ صاحب قران پیش آمدند
امت ایشانرا بدفع و منع استقبال کرد ، امت را از اسب انداختند ،
خلیلِ تواجی بإمداد رسید و یکی را ازآن ده سوار از اسب انداخت و
بقیهٔ لشکرِ علی شکر بهم اتّفاق کرده بخلیل آقا نیزه‌ها نهادند و
حضرتِ صاحب قران حمله کرد و از امت گذشت و به علی شکر
نیزه رسانیدند لشکریان علی شکر را از دستِ ایشان خلاص کردند و
بر لشکریانِ صاحب قران غلبه کردند و صاحب قران در عقب مانده
بود تا بحراستِ لشکر و سیاست بر قومِ علی شکر قیام تواند نمود ،
امت از اسب افتاده عاجز و پیاده مانده بود صاحب قران اورا
درپیشِ اسبِ خود انداخت و از ایشان رهانید ، درین حالت بأسبِ
علمدار تیری رسید و اسبِ او رمید[2] لشکریان پنداشتند که انهزام
بصاحب قران راه یافت بیکبار از هم فرو ریختند صاحب قران
خواست که اورا بکفلِ اسبِ خود سوار < کند > پسرِ
دخارلو اسبی از دشمن گرفت و اورا سوار کرد ، کوچك شاه علی
از رکابدار صاحب قران < را > پرسید ، رکابدار گفت : در عقب
مانده شاه علی بإستعجال خود را رسانید ، جهانشاه بیك برادرِ صاحب

[1] N: بار
[2] N: و از اسب او رمید

قران با سولان و پیرئ علیشاه جنگهای بهادرانه کردند و پسرِ
سیدی‌احمدِ اربلو دو سوار از دشمن انداخت، صاحب قران عنان
کشیده ایستاد و امیر بیلك و علی ابن قاضی رسیدند و سیّد احمدِ 3
حیدرلو پسرِ کلدار را گرفته آورد و هم درآن موقف اورا پاره
پاره ساختند و چندکس از نوکران نیز آمدند و باز بإجماعِ ایشان
مادّهٔ نزاع در هیجان آمد[1] در عینِ آن تیرگیو تاریکی بیاضِ علمِ 6
سلطانی چون صبحِ صادق دم هوایده شد و آن جماعت چون نماز
گذاران از سر چشمه بخون وضؤ ساختند روی بصفّ جدال و
محرابِ حرب و قتال آوردند فاتحهٔ امر بتکبیر و صلوات توسّل جسته 9
روی (103 a) خضوع بدرگاهِ آله نهادند و از برای دفعِ صائل
مؤدّی آیتِ «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلأَرْضَ»[2]
را کاربند میگشتند ای بسا دستهای گشاده رویان که بر سینه ها 12
بستند و سرها که از قامتهای با اعتدال بر زمین زدند «عَجِّلُوا
بِٱلصَّلَوٰةِ قَبْلَ ٱلْفَوْتِ عَجِّلُوا بِٱلتَّوْبَةِ قَبْلَ ٱلْمَوْتِ» از
زبانِ تیغ بگوشِ هوشمندانِ هر دو گروه می رسید، صاحب قران 15
نیز باده نفر[3] بدفعِ ایشان تیغ کشید و حمزهٔ امیرلو از میسره
پیشِ صاحب قران[4] بمدد رسید و لشکریانِ صاحب قران فرقه فرقه و
جوق جوق مندهش و حیران ایستاده در معرکه نگاه می کردند و 18
هر چند صاحب قران بتحریض و تحریكِ ایشان فریاد می زد و

---

[1] N: مادهٔ هیجان نزاع آمد

[2] **al-an'ām sûresi (VI), 79. âyet.**

[3] **Hr** (76b) : باده هزار

[4] N: از پیش صاحب قران

میفرمود که دشمن انهزام یافته هیچ اندیشه مکنید و از حرکة المذبوحِ
این جماعت مهراسید و خودرا از خرگاهِ جلادت و مردی انداختن
3 نگاه دارید ، از غایتِ حیرانی و فرطِ خوف و دهشت بر جای پابنده
بودند گوییا پای ایشان چون میخِ خیمه بر زمین فرو رفته[1] و گردنهای
ایشان بطناب بربسته ویا فرموده . . . . .[2] بر ایشان افگنده بود
6 در پسِ دیوار اضطراب و اضطرار مانده بودند صاحب قران چون از
معاونتِ ایشان دل برداشته بآن فئه قلیله در نبرد آمد و دشمن را از
جای برکند و پراگنده کرد[3] یك مردِ مکمّل در عقب ماند و سلطان
9 احمد و شیخ حسن و طُمان بصان نیزه رسانیده و صاحب قران نیز نیزه
رسانید و اورا از اسب انداختند چون احتیاط کردند علی شکر بود
لشکریانش چون قلّتِ لشکرِ صاحب قران را مشاهده نمودند
12 معاودت کرده حمله آوردند و بغلبه و استیلا و صولات و استعلا امیر علی
شکررا از دستِ ایشان ربودند و بر قشونِ صاحب قران دست بردی
نمودند رزمی چون بزمِ مستان درهم پیوست و شرابی (103 b) از
15 بطش و انتقام در جام و سبوی تیغ و نیام بکامِ جانِ حریفان ریخته
شد که هر که بویی ازآن بمشامِ جانِ او رسید یا جرعهٔ ازآن جام
بحلقِ او رفت بجای پای سرنهاد و چنان مست و بیخبر افتاد که اورا
18 باز پای برخاستن[4] دست نداد ، رستمیان را انهزامی کلّی رسید
هیچکس را از بهادرانِ لشکرِ صاحب قران نماند که یك و دوکس و

[1] Hr (76 b:) فرو کفته
[2] Boşluk
[3] Hr (76 b): böyle; راکند
[4] N: خواستن

بیشتر دستگیر نکرد تنها قاسمِ امیر آخور چهار جبه پوش را گرفته و
اسحق آقا سه نفر آورد رستم بیك را کُرد رمضان نوکرِ جهانشاه بیك و
علی شکر را عثمانِ مهماندار و پیر علی را خلیل اوغلی و کشایش را 3
نوکرِ مهماد بیك و سولان بیك را الف نام نوکرِ شاه علی بیك
گرفته بموقفِ صاحب قران رسانیدند[1] هزار و هفتصد مردِ جبه پوش
از امراء عظام و بوی نوکران و مردمِ نامدار و جوانمردانِ یکه 6
سوار در قیدِ اسار افتادند و از مردمِ عاری از جبه و جوشن نیز بسیار
گرفتار شدند و لشکریانِ شاه علی بیك و شهسوار بیك گریختند و بسلامت
بموصل رفتند و چون دولت از ایشان روی گردان بود بکشتی سوار 9
شدند علی الغفله ایشانرا خبر رسانیدند که صاحب قران متوجّهِ
ایشانست و نزدیك آمده بغایت پریشان و بی پروا شدند و آن دو کشتی
غرق شد و همه هلاك گشتند ، صاحب قران بعد از ظفر بر اعادی 12
عود کرد و در پایِ مشعل پانصد مرد را فرمود گردن زدند و
فرمود تا اموال و ارزاقِ اعادی را درحیطِ ضبط و حصر آوردند و بعد
از آنکه دل فارغ ساخت خبرِ فتحِ خود و کسرِ دشمن بخانه فرستاد و 15
ازآن یورت کوچ کرده به تلّ حسین[2] فرود آمد[3] و رستم بیك را فرمود
بخون دارِ او تسلیم کردند مجمعی عظیم واقع شد و جلاد برای خون
ریختنِ او حاضر گشت ، رستم از تیزیٔ شمشیر پرسید نا المِ بسیار نکشد ، 18

[1] Hr (77 a): böyle; N: رسانید

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

[3] Hasan Beg'in bu zaferi Kahire'ye 861 yılı Receb'inin 18 inde (11 Haziran 1457) ulaşmıştı (İbn Tağrıberdi, al-Nucûm, VII, s. 483 - 484). Bu savaşın Diyarbakır (Âmid) ın güney doğusunda Anbar ('Abar) çayı ve köyünün batısında, Dicle'nin sol kıyısında yapıldığı anlaşılıyor.

چون شمشیر عرض کردند (104 a) در معرضِ قبول نیاورد و شمشیرِ
اروق محمدِ توشمال را طلب کرد و گفت : مرا با این شمشیر بکشید
3 آن شمشیری که سیّد البدلا قطب المجذوبین بابا عبدالرّحمن در مقامِ
آق زیارت که میانِ حضرتِ صاحب قران را یك بند بست آنرا
بر طاس زد و گفت : هذا رأسُ آبنِ ترخانْ و این جمله از اعاجیبِ
6 کراماتِ ظاهرهٔ آنحضرت بود و جمیعِ[1] آق قوینلو برین کرامات مطّلع و
شاهدِ حال بودند، بعد از قتلِ او علی شکر را بقلعهٔ چرموك فرستادند
پسرش < پیر > علی را بقلعهٔ ارقنین و سولان بیك را به چنکوش[2] ،
9 و درآن یورت خمس گرفتند و بمقامِ مخلطِ آبِ عبار بدجله فرود آمدند
اکثرِ مردمِ آق قوینلو از جهانگیر میرزا روی گردان شده و اهل
وعیال و متعلّقانرا از ماردین بیرون آورده بدولتِ روز افزون ملتجی
12 گشتند و برادرِ صاحب قران اویس بیك نیز بظلِّ عاطفت پیوست و
صاحب قران < عزم > بمحاصرهٔ ماردین کرد ، در ماردین ذخیره
نمانده بود ، والدهٔ صاحب قران بدر خواست آمد و گفت : جهانگیر
15 میرزا و اهل و عیال کجا روند ، صاحب قرانرا حیا مانع شد و
فسخِ عزیمت کرد فامّا از والده التماس کرد که برادرم جهانگیر
میرزا باید که یك پسرِ خود را بملازمتِ من فرستد ، ملتمس
18 مبذول افتاد و علیخان میرزا را بپایهٔ سریرِ اعلی فرستادند و محمد
بیك حاکمِ صَوُر[3] را نیز گرفته بودند ، قلعهٔ صَوُر نیز در تحتِ تصرّف
آمد و آنرا بخلیلِ توجی انعام فرمود و از آنجا به ییلاق توجّه فرمود ،

[1] N ve Hr (77a): جمی
[2] Çünküş, Çermik'in kuzey batısında Fırat'a yakın bir yerde olup, şimdi bir nahiye merkezidir.
[3] Burası Mardin'in kuzey doğusundaki Ṣaur kasabasıdır. Burası hakkında 55. sayfada 1 numaralı haşiyeye bk.

رستمِ مراد را بمحاصرهٔ عیسی بیك تعیین کردند و او به بهانهٔ
محاصره از اردو جدا شد و او چون جواهر و خزینهٔ رستمِ ترخانرا
ستده بود بروم گریخت و صاحب قران چون بأرزنجان رسید و آن 3
شهررا ویران و سکّانِ آنجارا (104 b) پریشان یافت رعایارا
استمالت فرمود بمساکین و بمواطنِ خویش دعوت نمود و ایالتِ
شهررا بخورشید بیك تفویض کرد و بایزید بیكِ پورناك که حاکمِ 6
قلعهٔ اسپیر بود و صاحب قران بمعاونتِ او در آمده و اورا از امیر
عربشاهِ کُرد رهانیده بود و او بواسطهٔ طاعون که در ولایتش واقع
شده بود بإمداد نرسیده بود اموالِ بسیار که از وقوعِ طاعون به بیت 9
المال در آمده بود برداشته بعزمِ بساطبوس رسانید و امراء حدودِ
روم و شام عذر خواهان پیشکشها بخدمت آوردند بإلتفاتِ خاطرِ
فیّاض فائز گشته بولایتِ خود معاودت نمودند و صاحب قران نیز 12
بقشلاقِ دیاربکر توجّه فرمود بآمد آمد و چون بر حوالیٔ رقّه
اعرابِ نشیب[1] و کعبین[2] و عُنَیْن و بنی ربیعه بودند و درمیانِ شام و
دیاربکر بقطعِ[3] طریق میکردند و بمسلمانان متعرّض و مزاحم می شدند 15
صاحب قران از برای حفظِ آن حدود لشکر کشید و آن اعراب را
غارت کرد و بسیار مال و ارزاق و بهائم و اغنام از اسب و شتر بدستِ
عساکرِ منصوره در آمد و بخششهای لایق فرمود اسبانِ نامدارِ گران 18
بها بهرکس انعام کرد و از آنجا به ییلاق معاودت فرمود و عزیمتِ
غزوِ گرجستان کرد چنانچه شرحِ آن بعد ازین مذکور خواهد شد.

---

[1] Hr (77b) böyle.

[2] Aynen böyle; bu şekilde bir Arab boy veya oymağına rast gelinemedi.

[3] Hr (77b) böyle; N: قطع طریق

KISALTMALAR

N =Nüsha, Diyārbakriyya'nın elde bulunan biricik nüshası.

Hr =Ḥasan Beg Rumlu, *Aḥsan al-tavārīḫ*, Nuruosmaniye ktp., nr. 3317*.

G =Ġaffārī, *Nusāḫ-i cahān ārā*, Veliyüddin Efendi ktp., nr. 2397.

Mb =Müneccim-Başı, Ṣahāyif al aḫbār, Es'ad Efendi ktp, nr. 2902, II, yaprak 630b-638b.

al-Ġiyas̱ī ='Abd Allāh İbn Fath Allāh al-Bağdādī, *Tārīḫ* al-Ġiyās̱ī.

İbn Tagriberdi, *al-Nucūm* =*al-Nucūm al zāhira fī mulūk Mısır ve'l-Ḳāhira*, yayınlayan W. Popper, Berkeley, 1915-1929, VI-VII.

İbn Tağriberdi, Ḥavādis̱ =*Ḥavādis̱ - al-duhūr fī madā'l ayyām ve'l-şuhūr*, yayınlayan W. Popper, Berkeley 1930.

İbn Tagriberdi, al manhal =al manhal al-ṣāfī, Nuruosmaniye ktp., nr. 3428-3429.

As =Kamāl al-dīn 'Abd al-Razzāḳ-i Samarḳandī, *Matla' al-sa'dayn va Macma' al-baḥrayn*, yayınlayan, Muḥammad Şafī', Lahur, II, 2.

HGM =*Harita Genel Müdürlüğü haritaları*, Ankara.

İ.A. =*İslâm Ansiklopedisi*, İstanbul, cüz 1-90.

Kâtib Çelebi =*Cihān-numā*, İstanbul, 1145.

Köylerimiz =Dahiliye Vekâleti, İstanbul, 1933.

Konyar =Basri Konyar, Diyar Bekir yıllığı, III, 1936.

* Elimizde olmayan sebepler yüzünden, maalesef, bu eserin Avrupa nüshaları kullanılamadı.

E) Eserin neşrinde takib edilen usul:

Elimizdeki nüsha maalesef çok kusurludur. Nüshada yazı ve dil hatalarına, آق قوینلو yerine قرا قوینلو ، برادر yerine برادر زاده حسن yerine حسین gibi dikkatsizlik ve dalgınlıktan gelen yanlışlara sık sık rastlandığı gibi, cümle ve ibarelerde takdim tehirler, kelime, ibare, cümle ve bahis kısımları olmak üzere, atlamalar ve boşluklar vardır.Hattâ nüshanın böyle bir durumda olmasından dolayı, onun fotokopi sureti ile neşri düşünüldü ise de bu şekilde bir neşir ile eserden gerektiği şekilde faydalanılamıyacağı hususu gözönüne alınarak bundan vazgeçildi.

Nüshanın neşrinde şu işler yapılmıştır:

1— Nüshadaki imlâ ve dil hataları düzeltilmiştir. Cümle ve ibarelerdeki eksik kelime veya kelimeler tarafımızdan ilâve edilmiş ve bunlar şu < > işaretler arasında gösterilmiştir. Bu iş yapılırken eserin dil ve üslûb hususiyetleri gözönüne alınmıştır. Yani tarafımızdan doldurulan kelime veya kelimeler yine eserdeki aynı veya benzer cümlelerden alınmıştır.

2— Nüshada birçok kelimeler muhtelif imlâlarda yazılmıştır. Meselâ: قشلامیش؛ قیشلامیشی؛ قرا، قره؛ دیورک، دیورکی؛ پورناك، پرناك gibi. Bunlar tek bir yazılışta (meselâ: قشلامیشی ، پورناك) gösterilmiş ve farklar hâşiyede işaret edilmiştir.

3— Nüshadaki, müstensihin dikkatsizlik ve dalgınlığından gelen yanlış has isimler de bizzat eserin, Ḥasan Beg Rumlu'nun Ġaffārī ve Müneccim Başı'nın yardımları ile düzeltilmiş, bunların kâfi gelmediği hallerde çağdaş kaynaklar kullanılmıştır.

4— Eserdeki atlamalar ve boşlukların bir kısmını Ḥasan Beg Rumlu'nun eserinden alınan parçalar ile doldurmak mümkün olmuş ve mühim atlama ve boşluklara ait doldurmalar [ ] işaretleri arasında gösterilmiştir.

5— Aynı zamanda nüshamızda bulunmayan eserin son bahisleri Ḥasan Beg Rumlu'nun kitabından alınarak ilâve edilmiştir.

6— Gereken yerlerde kolaylık olmak üzere hareke kullanılmıştır.

FARUK SÜMER

İsmail Hakkı Uzunçarşılı' da *Osmanlı devleti teşkilâtına medhal* adlı eserini yazarken Mükrimin Halil Yinanç nüshasından istifade etmiştir. M.H. Yinanç nüshasından kendisine yeni bir nüsha vücuda getiren Adnan Sâdık Erzi, *Ak-Koyunlu ve Kara-Koyunlu tarihi hakkında araştırmalar*[38] adlı yazısında bu eserden faydalanmıştır. Bu yazının müellifi de bundan 13 yıl önce Adnan Sâdık Erzi'nin lütûfkâr müsaadesi ile Diyārbakriyya'yı tetkik etmek imkânını bulmuş ve yazılarında –1955 yılında asıl nüshanın fotokopisini elde edinceye kadar– onun ve Mükrimin Halil Yinanç'ın nüshalarını kullanmıştır.

D) Nüshanın tavsifi :

Önsöz de söylendiği gibi, Diyārbakriyya'nın tek bir nüsḫası bilinmektedir ki, bu da *'Irāḳ*'ta *Basra* şehrinde Avukat Muḥammad Amīn Bey'in kütüphanesinde bulunmaktadır.

Eser, sırtı siyah, üzeri kavun içi bez bir cild içinde, 26.6× 15 (16.5×7.2) santimetre ebadında olup, 215 yapraktır. Her sayfada 19 satır vardır. Yazı güzel bir taliktir. Söz başları, hükümdar adları gibi bazı şahıs isimleri, "nazım" ve buna benzer birtakım kelimeler kırmızı mürekkep ile yazılmış, çizgi ve noktalar da yine kırmızı mürekkep ile gösterilmiştir. Eserin sonundaki 5 yaprak boştur. Bununla beraber eser, bahis bitmeden sona ermektedir; yani, yukarıda da söylendiği gibi, eksiktir. Bu husus müstensihin dayandığı nüshanın eksik olmasından veyahut eseri herhangi bir sebeble bitirmemiş bulunmasından ileri gelebilir. Bu ifadeden de anlaşılacağı üzere elimizdeki nüsha maalesef aslî yani müellif nüshası değildir. Fazla olarak adı bilinemiyen müstensih, dikkatsiz, dalgın ve bilgisiz bir kimsedir; eseri, hiç olmaz ise bir kısmını, dinleyerek istinsah ettiği anlaşılıyor. Meselâ o, خواستن kelimesini daima خاستن olarak yazdığı gibi, احتراز kelimesini de احتراض şeklinde yazmıştır; قرا sözünü bazan böyle, bazan, Türk imlâsında olduğu gibi, قره şeklinde kaydetmektedir.

[38] Belleten, sayı 70, s. 179-185.

Beg Rumlu eserin iyi bir nüshasını kullanmış olduğundan, Diyārbakriyya'nın tashihinde kitabının epeyce yardımı olmuş ve bazı atlama ve boşluklar ancak onun sayesinde doldurulmuştur. Ḥasan Beg Rumlu, eserini yıl esasına göre tertib ettiğinden, Diyārbakriyya'da zamanları bildirilmiyen hâdiselerin vuku tarihlerini göstermiş ise de, bunların hiçbirisi doğru değildir. Bugün bile türlü imkânlara rağmen, Ak-Koyunlu tarihine ait eksiksiz bir kronoloji cedveli meydana getirmek kabil olmuyor.

Diyārbakriyya'dan en fazla faydalanan ikinci müellif en büyük müverrihlerimizden birisi olan Müneccim-Başı Şeyh Ahmed Efendi'dir (1631=1702)[33]. Yazdığı devletlerin tarihleri için en orijinal kaynakları kullanmış olmakla tanınan Müneccim-Başı, eserindeki Ak-Koyunlular bahsinde de *Diyārbakriyya*, *'Alam 'ārā-yi Āminī* ve Kazvinli Mīr Yaḥya'nın *Lubb al-tavārīḫ*'ini kullanmıştır ki,[34] bugünkü tarihçi için de, başvurulacak başlıca yerli kaynaklar bunlardan ibarettir. Meşhur Safevî tarihçisi İskender Beğ de bu eseri görmüştü.[35]

Ç) Eserden faydalanan yeni müellifler:

Bu müelliflerin başında 'Abbas al-Azzāvī gelmektedir. Filhakika bu müellif Basralı meslekdaşı Muḥammad Amīn Bey'in kütüphânesinde bulunan Diyārbakriyya'nın biricik nüshasını görüp, onu *Tārīḫ al-'Irāḳ* adlı kitabının III. cildinde ilim âlemine tanıtmış ve onu kaynak olarak kullanmıştır[36].

'Abbas al Azzāvī'nin Diyārbakriyya'nın daktilo edilmiş bir nüshasını hediye ettiği rahmetli hocam Mükrimin Halil Yinanç, muhtelif yazılarında[37] bu eserden faydalanmış ve eserin bilhassa Türkiye'de tanınmasında âmil olmuştur.

[33] Müneccim-Başı'nın hayatı ve eserleri hakkında bk. N. Atsız, Müneccimbaşı Şeyh Ahmed Efendi, hayatı ve eserleri, İstanbul, 1939; M. Tayyib Gökbilgin, Müneccimbaşı, İ.A., 89. cüz, s. 801-806.

[34] Süleymaniye, Es'ad Ef. ktp., nr. 2102, yap. 630b-638b.

[35] و امیر حسن بیك بنوعیکه مولانا ابو بکر طهرانی مؤلّف تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نمود (Tārīḫ-i 'ālam ārā-yi 'Abbāsī, Tahran, 1334 h.ş., I, s. 19).

[36] Bk. Tārīḫ al 'Irāḳ, bayna ihtilālayn, Bağdad 1357 (1939), s. 5-6.

[37] Bunlardan bilhassa Ak-Koyunlular ve Cihan-Şah makaleleri zikredilebilir.

Eserden, başlıca üç müellif faydalanmıştır ki, bunlar sıra ile Ġaffārī, Ḥasan Beg Rumlu ve bizim Müneccim-Başı'dır.

Ġaffārī (ölümü 975=1567-68), 959 (1551-1552) da yazdığı *Nigāristan*'ın mukaddimesindeki kaynaklar arasında Diyārbākriyya'yi zikretmez ise de, bu eserinin telifinde de Diyārbakriyya'dan faydalanmıştır. Nigāristan'daki, Mardin Artuklu hükümdarı ʿĪsā ile Memlûk emiri Çikim'in Kara Yülük Osman Beg ile Āmid önünde savaşmaları ve yenilerek öldürülmeleri [28], Cihan-Şah'ın Hasan Beg üzerine seferi ve Timurlu Abū Saʿīd ile Hasan Beg arasındaki muharebeye ait bahisler tamamen Diyārbakriyya'dan alınmıştır [29].

Ġaffārī öbür eseri olan *Nusaḫ-i Cahān-ārā*'da Ak-Koyunlular'a ait bahisdeki Kara-Yülük ve Hasan Beg ile ilgili bilgileri de yine Diyārbakriyya'dan almıştır [30].

Diyārbakriyya'dan en fazla faydalanan müellif ise Ḥasan Beg Rumlu'dur. Ḥasan Beg, Türkiye'nin *Sivas* bölgesi halkından meydana geldiği için *Rumlu* adı verilen teşekkülün [31] *beg* ailesine mensup olup, 938 de (1431) Kum'da doğmuştur. *Aḥsan al-tavārīḫ* adını verdiği eserinin 807 den (1404) 900 e (1495) kadar gelen cildinde kullandığı kaynaklar arasında Diyārbakriyya en başta gelmektedir [32]. Ḥasan Beg Rumlu, Diyārbakriyya'daki malûmatı, bazan aynen, bazan kısaltmak, cümle ve ibareleri değiştirmek, edebî mahiyette olan mensur ve manzum yerleri hemen tamamen atlamak suretile eserine aktarmıştır. Ḥasan

mesi V. Minorsky, Persia, in A.D. 1478-1490, an abridged translation of Faḍlullāh b. Rūzbihān Khunji's Tarikh-i ʿĀlam Ārā-yi Amīnī, London, 1957, s. 20.

[28] Nigāristān, Bombay, 1275, s. 423-425; bu bahsi metnin 59-65. sayfaları ile karşılaştırınız.

[29] S. 425-429. Bu bahisler için Diyārbakriyya'nın ikinci cüzüne bk.

[30] Veliyüddin Efendi, ktp., nr. 2397, yap. 161b-163b.

[31] Bu teşekkül hakkında Safevî devletinin kuruluşu ve bu mühim hâdisenin Anadolu ile münasebeti üzerine hazırlamakta olduğumuz bir yazıda geniş bilgi verilmiştir.

[32] Ḥasan Beg Rumlu, bu cildin, eserinin XI. cildi, 900-985 (1495-1577) yılları arasındaki hâdiseleri içine alan cildinin de XII. cildi olduğunu söylüyor. Fakat diğer cildlerden hiçbirisi mevcud değildir. Bu sebeble müellifin eserinin diğer cildlerini yazmaya vakit bulamamış olduğuna hükmetmek mümkündür.

Eserdeki Kara-Koyunlular ve Çağataylar ile ilgili bahisler müellifin kendi zamanına aittir. Bu bahislerde müellifin anlattığı hâdiselerin pek çoğu veya ekserisi bizzat müellifin kendi müşahedelerine dayanmaktadır. Bu sebeble Diyārbakriyya, esasen hiçbir resmî vekayinâmeleri olmayan, Kara-Koyunlular'ın bilhassa *Cihan-Şah ve Hasan Ali* devirleri hakkında en mühim kaynak olduğu gibi, Şahruh'un ölümünden Ḥusayn Baykara'nın hükümdarlığına kadar olan Timurlular tarihi için de ihmal edilmesi câiz olmayan bir eserdir.

Diyārbakriyya'dan, *Ak-Koyunlu* ve *Kara-Koyunlu* devletlerinin askerî ve mülkî müesseseleri, bu devletlerin dayandığı *Türkmen* elleri (ulus)nin teşkilâtları, göçebe Türk feodalizmi, Doğu ve *Güney Doğu Anadolu*'nun XV. yüzyıldaki kavmî durumu hakkında da mühim bilgiler elde ediliyor.

Nihayet bu eser XV. yüzyıl Türkiye tarihi için olduğu gibi, İran tarihi bakımından da pek mühimdir. Bilhassa bu yüzyılın ikinci yarısı için Orta ve Batı İran'daki olaylara dair tek yerli kaynakdır.

C) Eserden faydalanan eski müellifler:

Müellif Abū Bakr-i Ṭihrānī tanınmış bir kimse olmasına ve eserinin de mühim bir devri içine almasına rağmen, Diyārbakriyya muahhar müellifler arasında az tanınmıştır. Meşhur Hwāndmīr, Abū Bakr-i Ṭihrānī'nin bu eserini duymuş olmakla beraber ondan faydalanamamıştır [26].

Fażl Allāh b. Rūzbihān, Diyārbakriyya'yı tanımakta ise de, müellifin adını dahi zikretmez [27].

[26] واز اهل تصنیف وتألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیك بود ودر ایّام دولتش تاریخ وقایع واحوال اورا انشا نمودو چون آن کتاب بنظر مؤلّف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلك تحریر نتوانست کشید ...
(Ḥabīb al-siyar, Bombay, 1273, IV, s. 15-16).

[27] چون در کتاب دیاربکریه در احوال وواقعات عالیحضرت صاحب قران ماضی انارالله برهانه مسطور است . . . .
('Ālam-ārā-yi Amīnī, Fatih ktp., nr. 4431, yap. 14a), ingilizce kısa tercü-

B) Eserin değeri :

Müellif Abū Bakr-i Ṭihrānī, yukarıda hal tercümesinden anlaşılacağı üzere, Ak-Koyunlular yurdunda yani Doğu Anadolu'da yaşamamıştır. Bu sebeble son bahis müstesna olmak üzere, eserindeki Ak-Koyunlular'a ait kısmı dinleyerek yazmıştır. Eserdeki bazı işaretler *Ak-Koyunlular'a ait haberlerin* (hepsinin veya mühim bir kısmının) *bizzat hükümdar* Uzun Hasan Beg *tarafından anlatıldığı hükmünü verdiriyor.* Bazı hâdiseler yazıldıktan sonra onlar üzerindeki Hasan Beg'in mütalaaları da ilâve edilmektedir.

Diyārbakriyya'nın Ak-Koyunlu tarihi bakımından haiz olduğu ehemmiyet, her türlü sözün üstündedir. Çünkü, Ak-Koyunlu tarihinin bu devrinden bahseden başka hiçbir hususî eser yoktur. Fazla olarak, eserde teferruat sayılabilecek hâdiseler bile tafsilâtla anlatılmaktadır. Öyleki savaşlarda ve çarpışmalarda bulunan beylerin nökerlerinin adları ve yaptıkları işler ve hattâ atlarının vuruluşu bile kaydedilmiştir. Şüphesiz bu husus biraz da müellifin anlatana tâbi olmasından ileri geliyor.

Resmî bir tarih olması itibariyle Diyārbakriyya'nın şüphesiz tarafsız bir görüşle yazıldığı iddia olunamaz. Yukarıda da işaret edildiği üzere, Kara-Yülük Osman Beg'in Kara Yusuf'a yenilerek, Memlûklerin Haleb nâibine sığınmak zorunda kalması, Memlûk sultanı Pars Bay'ın 836 (1432) da Āmid'i kuşatarak ona metbûluğunu kabul ettirmesi gibi, hânedan için can sıkıcı hâdiselerden kasden bahsedilmediği muhakkaktır. Çünkü, bunların unutulmalarına imkân yoktur. Diğer taraftan bazı hâdiselerin yanlış hatırlandığı veya biraz tahrif edildiğini de söylemeliyiz.

Eserin bilhassa Ak-Koyunlular ile ilgili kısmı için yapılabilecek başlıca tenkidlerden birisi de anlatılan hâdiselerin tarihlerinin bildirilmemiş olmasıdır. Müellif ufak bir gayretle kendisine anlatılan hâdiselerden ekserisinin hangi tarihte vukubulduğunu tesbit edebilirdi. Hattâ bizzat kendi müşahedelerine dayanan hâdiselerden birçoklarının tarihlerini vermeyi bile ihmal etmiştir. Ayrıca Ak-Koyunlular'ın ilk devirlerine ait bazı hâdiselerde kronolojik sıraya riayet olunmadığı görülmektedir.

Māverāunnehr'de vukubulan olayları gayet açık ve oldukça tafsilâtlı bir şekilde anlatmaktadır. Cihan-Şah ile ilgili olarak, onun Irak, Fars ve Kirman'ı fethetmesinden bahsedildikten sonra yine bu hükümdarın, Horasan yürüyüşü ve oğlu Pir Budak'ı tedib için Fars ve Bağdad'a yaptığı seferler geniş bir şekilde yazılmıştır (104[b]-140[b]). Bundan sonra müellif tekrar Hasan Beg ile ilgili olaylara dönüyor. Bu bölüm, Hasan Beg'in Gürcistan seferi ile başlamakta ve bunu takiben de Trabzon meselesi yüzünden Fâtih ile olan çekişme, yeni bir Gürcistan seferi, Hısn Keyfa'nın fethi ve Cihan-Şah'ın Hasan Beg'e karşı yaptığı ve ölümü ile sonuçlanan sefer, Hasan Begin Bağdad'a yaptığı sefer, son Kara-Koyunlu hükümdarı Hasan Ali'nin yenilmesi, Timurlu Abū Sa'īd'in gelişi, yenilmesi, öldürülmesi ve İran'ın muhtelif bölgelerinin fethi bahisleri yer almaktadır. Elimizdeki nüsha 876 (1472) yılına kadar gelmekte olup, eksiktir. Diyārbakriyya'dan faydalanmış bulunan Ḥasan Beg Rumlu ile Müneccim-Başı'nın Ak-Koyunlular'a ait bahisleri bu eksikliğin fazla olmadığı hükmünü verdiriyor. Bu eserlere göre, Hasan Beg, 876 yılında kalabalık bir askerle *Tebriz'den*, *Merend* ve *Aladağ* yolu ile *Diyārbakr'a* gitmiş ve buradan Musullu Bektaş oğlu Amīr Beg kumandasında mühim bir kuvveti Tokat'ın yağmasına göndermiştir. Tokat'ın yağma ve tahribinden sonra, *Karaman oğulları* Pir Ahmed ve Kasım beylerin ricaları ile onların kılavuzluğu altında yeğeni Yusuf Beg kumandasında 20 bin kişilik bir kuvveti *Karaman* ülkesine sevkeden Hasan Beg, kendisi de kış mevsiminde Memlûklere ait *Bīra*'yı (Birecik) kuşatmıştır. Karaman ülkesine giden Ak-Koyunlu ordusu ağır bir bozguna uğradığı gibi, bizzat Hasan Beg'de Memlûklerin şiddetli mukabelesi karşısında muvaffak olamıyarak Diyārbakr'a dönmüş ve ertesi yıl *Tercan*'da meşhur *Otluk-Beli* savaşı yapılmıştır. İşte, bilhassa Ḥasan Beg Rumlu'ya göre elimizdeki nüshada eksik olan bahisler bunlardır. Müellifin Otluk-Beli savaşından sonraki olayları yazdığına dair hiçbir delil yoktur. Belki ölüm veya diğer bir sebeble müellif Hasan Beg'in hayatının son yıllarına ait olayları yazamadı.

Hülâsa, Tur Ali Beg'den sonra bahsedilen şahıslar ve onlara dair yazılan şeylerin ilmî hiçbir değeri yoktur. Tur Ali Beg (1352–1363) ve oğlu Kutlu Beg hakkında verilen bilgilere gelince, bunlarda da Tur Ali Beg için ilmî değeri haiz olabilecek hiçbir şey söylenmemektedir; Kutlu Beg'e (ölümü 1387–1389) dair de pek az ve destanîleşmiş bir malûmat kaydedilmiştir [21]. Böylece eserin yazıldığı tarihten aşağı yukarı 100 yıl önce vuku bulmuş olan hâdiseler hatırlanamamakta veya onlardan ancak birkaçı müphem veya yanlış bir şekilde bilinmektedir ki, bunu da tabiî bulmak lâzımdır [22].

Soy kütüğünden sonra Kara Yülük Osman Beg'e ait haberlerden bahsedilmekte ve böylece asıl Ak-Koyunlu tarihi başlamaktadır. Osman Beg devri eserde tafsilâtla anlatılmaktadır [23]. Ancak, Kara-Koyunlu hükümdarı Kara Yusuf'un Osman Beg'i 1418 de yenerek onu Memlûkler'in Haleb nâibine sığınmak zorunda bırakması [24], yine Kara Yülük'ün 836 (1432) da Memlûk sultanı Pars Bay tarafından Āmid'de kuşatılarak, barışa mecbur edilmesi [25] gibi, hânedan için can sıkıcı olan hâdiselerden bahsedilmemektedir. Bundan sonra, Osman Beg'in oğulları ve torunları ile ilgili haberler yer almakta ve Ak-Koyunlu tarihi bakımından da başlıca Hamza Beg, Cihangir Beg ve Hasan Beg devirlerini ihtiva etmektedir. Hasan Beg'in 861 (1457) de Cihan - Şah'ın kumandanı Tarhan oğlu Rüstem'i yenmesi olayı ile eserin I. bölümü sona ermektedir.

Bundan sonra Çağatay hükümdarları ile Kara - Koyunlu Cihan-Şah Mirza hakkında mühim bir bahis gelmektedir. Müellif burada Şahruh'un ölümünden sonra, Irak, Fars, Horasan ve

[21] Tur Ali ve oğlu Kutlu Beg'in tarihî şahsiyetleri için, bk. M. H. Yinanç, Ak-Koyunlular, İ.A., I, s. 254.

[22] Türk hânedanlarının Cāmi' al-tavārih'e millî bir kitab gözü ile bakmalarının sebeblerinden birisi budur. Yani onlar, tabiî olarak, takriben bir asır önce geçmiş olayları sarih olarak hatırlayamıyorlardı.

[23] Bk. metin, s. 31-117.

[24] Bk. F. Sümer, Kara-Koyunlular, İ.A., cüz 58, s. 300.

[25] Bu hâdise hakkında Ahmad Darrag, L'Egypte sous le règne de Barsbay, Institut Français de Damas, Damas, 1961, s. 373-376.

işin yapılması imkânlarını sağlıyacak bir pâdişahın zuhurunu beklemeye başlamıştı. Gerçekten bu bekleme boşuna çıkmamış ve müellifimiz birbiri arkasından büyük zaferler kazanarak, Doğu Anadolu'nun olduğu gibi, İran'ın da kudretli hâkimi mevkiine yükselen Ak-Koyunlu Hasan Beg tarafından davet olunmuştu. Yukarıda da söylendiği gibi, müellife büyük bir itibar göstererek onu en itimad ettiği şahıslar arasına sokan Hasan Beg, aynı zamanda, Abū Bakr-i Ṭihrānī'ye beklediği müjdeyi de vererek ona kendi tarihini yazmasını emretti.

Bu emir üzerine müellif müderrislik işlerini bırakarak eseri yazmaya koyuldu [19].

A) Eserin muhtevası :

Yukarıdaki ifadelerden anlaşılacağı üzere *Kitāb-i Diyārbakriyya* esas itibariyle bir Ak-Koyunlu tarihidir. Eserde, mukaddime (dībāçe) den sonra Ḥażrat-i Ṣāhib Ḳırān'ın yani Uzun Hasan Beg'in Âdem Peygamber'e dek giden ataları birer birer sayılmakta ve onlar hakkında bilgi verilmektedir [20]. Bunlardan, Hasan Beg'in dedesinin dedesi olan Tur Ali Beg'in XV. yüzyılın birinci yarısında yaşamış, tarihî bir şahsiyet olduğunu biliyoruz. Tur Ali Beg'den sonra Pahlivān Beg, ondan sonra Ezdi Beg ve ondan sonra da İdris Beg gelmektedir ki, bunlar hakkında verilen haberlerin inanılacak bir tarafı yoktur. Bu sebeble, bu şahısların ve ondan sonra gelenlerin ve bunlara dair verilen haberlerin uydurma olduğundan şüphe edilmez. Soy kütüğünde Hasan Beg'in ataları olarak zikredilen isimlerden pek mühim bir kısmının Bügdüz, Salur, Bayat, Çavuldur, Bayındır, Uygur, Oğuz, Kara-Han, Orhan, Buğra-Han, Yıldız Han gibi, Oğuz boyları ve Oğuz destanı ile ilgili bulunduğu veya Uyrat, Bisuut, Altan Han, İlgen-Han, Kaydu Han gibi Moğol tarihindeki boy ve şahıslar olduğu görülüyor. Bütün bu isimler de Türk hânedanlarınca âdeta millî bir eser nazarı ile bakılmış olan meşhur *Cāmiʿ al tavārīḫ*'den gelmektedir.

[19] Bk. metin, s. 4-8. Mamafih müellifin, Cihan-Şah'ın buyruğu üzerine, onun tarihini yazmakta idiğini biliyoruz. Eserimizde Cihan-Şah'ın faaliyetlerine ait verilen tafsilâtlı bilginin bununla ilgili olduğuna ihtimal verilebilir.

[20] Bk. metin, s. 11-30.

solunmuştu. Uzun Hasan Beg'in, Azerbaycan'a hâkim oluşunun hemen akabinde, müellifi davet etmesi, onun bilgili bir zat tecrübeli bir devlet adamı ve iyi bir insan olarak tanınmış bir, kimse idiğini gösteriyor. Hattâ şöhretinin Hindistan'a dek erişmiş olduğundan da yine yukarıda bahsedilmişti.

Ak-Koyunlu hükümdarlarından Muḥammadī Mirza 904 (1498–1499) de Alvand Mirza'yı yendikten sonra Mavlānā Şah Maḥmūd b. Mavlānā Şams al-dīn b. Abū Bakr-i Ṭihrānī'yi Ḫwāca 'Alā'-yi İṣfahānī ile birlikte sadâret yani vezirlik makamına geçirmiştir[15]. Bu şahsın müellifin torunu olması mümkün olabilir[16].

II. Eser

Müellif mukaddimede hem kendi lâkabının hem de Hasan Beg'in yurdu olan bölgenin isminin ikinci kelimesi (cüz'i sānisi) Bakr olduğu için eserine *Kitāb-i Diyārbakriyya* adını verdiğini söylüyor ve bu adın güzel bir tesadüf sonucunda ebced hesabı ile, konunun ekserisinin yazılmış olduğu 875 (1470–1471) yılına isabet ettiğini ilâve ediyor[17]. Bununla beraber, elimizdeki nüshanın mühim bir kısmı 875 den sonra yazılmış ve eser ancak Hasan Beg'in ölümünden sonra tamamlanmıştır[18].

Müellif, Uzun Hasan Beg'in zuhurundan önce, herkesin beğenip hoşlanacağı, zamanın hâdiselerinden bahseden bir eser yazmak istemiş ise de "*kaygı ağılarının birikmesi ve engellerin tokuşmasından*" ötürü bu arzusunu yerine getirememiş ve bu

[15] Aynı eser, yap. 18b-19a.

[16] Ak-Koyunlu Rüstem Beg devrine ait İsfahan'da tanzim edilmiş 10 Şaban 900 (6 Mayıs 1495) tarihli bir vesikadaki şâhitler arasında Ḥasan al-Şarīf b. Abū Bakr-i Ṭihrānī ve Muḥammad b. Abū Bakr b. Aḥmad-i Ṭihrānī adlı şahıslar geçiyor.

[17] Bk. metin, s. 8.

[18] Bk. metin, s. 8-9. Hasan Beg'in 15 yaşında iken ilk faaliyetlerine ait haberlerin 878 (1473-1474) yılından sonra yazıldığı anlaşılıyor. Çünkü, burada Uğurlu Mehmed'in doğumundan bahsedilirken onun babasına isyan ederek "uğursuz" lâkabı ile anıldığı söyleniyor (bk. metin, s. 163). Uğurlu Mehmed'in babasına karşı isyanı 878 (1474) de idi. Bundan başka, eserde 876 olaylarından da bahsediliyor.

da onun yazdığından bahsedilmişti. Bunlardan başka, Hasan Beg tarafından Memlûk sultanı Kayıt Bay'a gönderilen arabça bir mektup ile Karamanoğlu Pir Ahmed'e yollanan farsça bir mektubun da müellifimiz tarafından yazıldığını biliyoruz[12]. Hattâ münşilikteki ünü *Hindistan*'a dek yayılmıştı. Maḥmūd Ġāvān, en aşağı bir yıl geçirmek üzere, müellifimizi *Dekkān*'a davet etmişti[13]. Fakat müellifimiz, Hasan Beg'in sadece münşisi olmayıp, onun en yaḳın ve en itimad ettiği devlet erkânından birisi idi[14]. O bizzat kitabının başında eserini yazmak için "*maşâgil-i müẕākarāt-i madāris*" den el çektiğini söylüyor. Fakat kendisinin nerede ve ne zaman müderrislik yaptığı iyice bilinemiyor.

Ḥasan Beg Rumlu müellifimizi "*ḳāżī*" olarak vasıflamakta ise de ne müellifin eserinde ne de başka bir eserde buna ait bir kayıt ve işarete rastgelinir. Eğer müellif gerçekten kadılık yapmış ise bu, ordu kadılığı *(ḳāżī-i mu'askar)* olmalıdır.

Görüldüğü üzere, Abū Bakr-i Ṭihrānī'nin hal tercümesine dair pek az bir bilgi vardır. Bu pek az bilgi ile onun şahsiyeti üzerinde tam bir fikir edinmek çok güçtür. Bununla beraber, müellifin iyi ahlâklı ve seciyeli bir kimse olduğu bu ve diğer meziyetleri ile her zaman itibar ve hürmet gördüğü kesin bir şekilde söylenebilir. Damgan'ı yağmadan, kadın ve çocukları tutsaklıktan korumak için, emîrlerin gazabını üzerine çekmek pahasına, nasıl büyük bir gayret sarfettiğinden yukarıda bah-

[12] Münşaat mecmuası, Ayasofya ktp., nr. 3986, yap. 45b-46a, 46b-47b. Bu mektuplardan beni rahmetli hocam M. H. Yinanç haberdar etmişti.

[13] جواب مکتوب: کتب الى المولى الفاضل ابوبکر الطهرانى دامت فضايله و دعاه الى الهندستان

(Muḥammad Gāvān, Riyāż al-inşā, yayınlayan Şayḫ Cānd b. Ḥusayn ve Ġulām Yazdānī, Haydar Ābād, 1948, s. 175-176). Bu kaydı değerli meslekdaşım Jean Aubin göndermek lûtfunda bulunmuştur.

[14] مولانا ابوبکر طهرانى وقاضى مصلح‌الدين على ساوجى وامير ظهرالدين ابراهيم شاه ازجمله مقرّبان آن درگاه بودند ومهمات رعايا وبرايا وحوايج ايشانرا همواره عرض مينمودند

(Tāriḫ-i ilçi-i Niẓām Şaḫ, Millet, Ali Emiri ktp., nr. 756, yap. 11b).

mühimdir. Gerçekten Hasan Beg'in Abû Bakr-i Ṭihrānī'ye daha ilk andan itibaren en itimad ettiği kimseler arasında yer verdiği görülüyor.

Hasan Beg 874 yılı sonlarına doğru (1470) Timurlu Yâdigâr Muḥammad Sultan'ı Horasan hükümdarı tâyin ettiği zaman buna ait menşuru müellifimiz yazmıştı[9]. Aynı yılın sonunda Tebriz'e gelen Hasan Beg'e burada, kadı ve mütevellilerin irtişa ve irtikâbından şikâyet edilmesi üzerine, hepsi azledilmiş ve müellifin tavsiyesi üzerine şer'i hâkimliğe *Türk* mevâlisinden birisi tâyin edilmiştir.

İşte, Abū Bakr-i Ṭihrānī'ye ait bizzat kendi eserinde rastlanan kayıdlar bunlardan ibarettir.

Meşhur şair Mavlānā Cāmi', hacc dönüşü 878 (1473) yılında Tebriz'e uğradığı zaman kendisini Hasan Beg'in yakın adamları olan, Ḳāżi Ḥasan, Mavlānā Abū Bakr-i Ṭihrānī ve Derviş Ḳāsim-i Şagavul karşılamışlar ve onu merasimle hükümdarın huzuruna götürmüşlerdi[10].

Abū Bakr-i Ṭihrānī'nin ölüm tarihi dahi malûm değildir. Yalnız kesin olarak biliyoruz ki o, Hasan Beg'in ölümü esnasında (1 Şevval 882=5-6 Ocak 1478) hayatta idi. Hattâ onun ölümünün 886 (1481-82) tarihinden sonra olduğunu bile söylemek mümkündür[11].

Müellifin Kara-Koyunlu ve Ak-Koyunlu divanlarındaki asıl vazifesinin münşilik olduğundan şüphe edilmez. Yukarıda, Cihan-Şah ile Timurlu Abū Sa'īd arasındaki barış andlaşmasının müellifimizin kaleminden çıktığı ve Hasan Beg'in Yâdigâr Muḥammad Mirza'ya Horasan'ı tevcih ettiğine dair menşuru

[9] Bu menşurun sureti için bk. Ḥusayn-i Haravī, Cāmi'al-inşā, Nurosmaniye ktp., nr. 4301, yaprak 71b-76a. Fakat Abū Bakr-i Ṭihrānī bundan bahsetmemektedir.

[10] 'Alī b. Ḥusayn al-Kāşifī, Raşahāt-i 'ayn al-hayāt, türkçe tercümesi, İstanbul, 1291, s. 225.

[11] Timurlular'dan Bay Sungur oğlu Sultan Muḥammad'ın İsfahan'daki vakfına ait bir tomar üzerinde müellifin mührü ve 886 (1481-82) tarihi ile Calāl al-dīn-i Davvānī'nin imzası vardır (bk. Jean Aubin, Note sur quelques documents Aq Qoyunlu, extrait des mélanges Louis Massignon, Institut Français de Damas, 1956, s. 135, not 3). Müellifin mührü Davvānī'nin tarihli imzası ile aynı zamanda konmuş olabilir.

ederek Bağdad'a gitti ve Cihan-Şah da 867 (1462) yılı güzünün ortalarında Şiraz'a girdi. Şiraz'ın âlim ve san'atkârlarına çok iltifat ve saygı gösteren Kara-Koyunlu hükümdarı, "*taht-i Karaca*" denilen yerde şehrin ileri gelenlerine mükellef bir ziyafet vermiş" ve 50.000 "*tenke*"nin âlimlerin ve seyyidlerin ihtiyacları için vakfedilmesini buyurduktan sonra Azerbaycan'a dönmüştür[8].

Bağdad'a giden Pir Budak burada babasına karşı daha kuvvetli bir düşmanlık göstermeye başladı. Öyleki Cihan-Şah bu söz dinlemez ve öğüt kabul etmez oğlunun üzerine yürümeye mecbur kaldı. 1,5 yıl kadar süren bir kuşatmadan sonra Pir Budak teslim oldu ve babasının emri ile öldürüldü. Müellif, Bağdad kuşatmasını tafsilâtla yazmış ve hattâ Pir Budak'ın ölüm tarihi hakkında birkaç beyit söylemiş ise de, bu kuşatmada bulunduğu hakkında hiçbir şey demiyor. Bunun gibi, onun, Cihan-Şah'ın 871 (1467) da Uzun Hasan Beg'e karşı yaptığı ve felâketi ile neticelenen son sefere katıldığını da bilmiyoruz. Bu hususta bildiğimiz şey kendisinin Uzun Hasan Beg ile Timurlu Abū Sa'īd arasındaki muharebe esnasında (873) Kazvin'de oturduğudur. Fakat onun ne gibi bir sebeble bu şehirde bulunduğu bilinemiyor. Kendisi burada iken, Fars hâkimi Sayyid 'Alī'nin Erdebil yöresinde bulunan Sultan Abū Sa'īd'e, tabiiyetini bildirmek üzere gönderdiği elçileri, Kazvin'e uğramışlardı. Bunlardan Mavlānā Şams al-dīn ile dost luğu olan müellif, Abū Sa'īd'in yenileceğine dair birtakım karine ve âlâmetler sayarak onu gitmekten alıkoymaya çalışıyordu. Filhakika az sonra Çağatay hükümdarının ölümü haberi gelmiş ve bunu takiben de perişan bir halde Çağatay askerleri görünmüşlerdi. Abū Bakr-i Ṭihrānī çok geçmeden Erdebil'e gelmiş olan Uzun Hasan Beg tarafından davet olundu. Müellif de bu davete icabet ile Sultaniye yolu ile Erdebil'e bulunan Hasan Beg'in ordugâhına yollandı (873 Şevval'inde).

Bu davet keyfiyeti, Ak-Koyunlu hükümdarı Uzun Hasan Beg'in değerli insanları takdir ettiğini ve müellifimizin de bu zamanda tanınmış bir kimse olduğunu göstermesi bakımından

[8] Bu hususta daha fazla bilgi için bk. Mükrimin Halil Yinanç, Cihanşah İ.A., III, s. 182.

ki, müellif bir fersahlık mesafede üç yüzden fazla hayvanın yolda kaldığını görmüştü.

Horasan seferinden sonra, Cihan-Şah'ın Fars valisi olan diğer oğlu Pir Budak da babasının emirlerini dinlemiyerek tamamiyle müstakil bir hükümdar gibi hareket etmeye başlamıştı. Cihan-Şah 867 (1462) yılında oğlunu te'dib etmek için harekete geçti. Abū Bakr-i Ṭihrānī de İsfahan valisi Muḥammadī Mirza'nın veziri Salmān ile birlikte orduda bulunuyordu. Müellif, yol arkadaşına Pir Budak'ın âkıbeti hakkında, Hâfız divânı'ndan fala bakmaları teklifinde bulundu; kitabı açtıklarında sağ sayfanın başında şu beyit çıktı:

سینه گو شعلهٔ آتشکدهٔ پارس بکش
دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر [5]

Bunu müteakib, iyice tatmin olmak maksadiyle bizzat hükümdar Cihan Şah Mirza hakkında yine aynı kitab açıldı. Bu defa şu beyit çıktı:

اگر روم زپیش فتنها بر انگیزد
ور از طلب بنشینم بکینه بر خیزد
تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد [6]

Birkaç gün sonra Şiraz'ın durumu hakkında yine Hâfız divanı açılmış, bu defa da şu beyit çıkmıştır:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش [7]

Az sonra beylerin meclisinde bu faldan bahsedilmiş ve müellif: "*fethin tahakkuku Şiraz'ın zevâlidir*" demişti. Bunun üzerine Çekirlü Abū'l-Fatḥ müellife şu cevabı verdi: "*yanlış söyleme, fethin gecikmesi Şiraz'ın zevalidir*".

Gerçekten "*fetih*" gecikmeye uğramadı ve Şiraz'da "*zevâl*" bulmadı. Yapılan uzlaşma gereğince Pir Budak, Şiraz'ı terk

[5] Dīvān-i Ḫwāca Şams al-dīn Muḥammad Ḥāfiz-i Şīrāzī, Tahran, yayınlayan Muḥammad Ḳazvīnī ve Ḳāsim Ġanī, s. 169.

[6] S. 106.

[7] S. 89.

nin doğru olmıyacağını zira kendilerine taraftarlık gösteren İsfahanlılar'a, kıyamet kopuncaya dek anılacak kötü bir iş yaptıklarını söylemekle beraber Muḥammadī Mirza ve beylerin askerleri ile birlikte kaleden 3 fersah mesafede bulunan Astāna adlı yere çekildikleri ve kendisi çoluk çocuğu ile kaleden çıkıp giderken tecavüze uğramıyacağına dair *Kur'an* üzerine and içtikleri takdirde, kaleyi teslim edeceğini bildirdi. Abū Bakr-i Ṭihrānī onun isteklerini Muḥammadī ve beylere iletti. Onlar da bu istekleri kabul ettiler ve and içtiler. Tekrar kaleye gelen müellif bunu kale hâkimine bildirdi; tam döneceği esnada ağlaşmalar ve çığlıklar içinde çevresini saran halk ona canlarına dokunulmaması hususunda, şehzâde ve beyler katında şefaatte bulunmasını yalvardılar. Müellif aman verileceğini söyliyerek onları teskin etti. Kara-Koyunlu ordugâhına dönen müellif Çekirlu Bayezid Beg'e halkın acıklı durumunu bildirmiş ve uzlaşma gereğince ordugâhın istenilen yere naklini sağlamıştır. Ertesi gün tan atarken şehre giren Muḥammadī'nin nökerleri ve bazı emîrler, verdikleri sözü bozarak yağmacılığa ve kadın ve çocukları tutsak almaya koyuldular. Bunu öğrenen müellif, ağır ve acı sözler söyleyip Bayezid Beg'den yapılanları önlemesini istedi. Müellifin bu sözleri ağırbaşlı bir insan olan Bayezid Beg'i harekete geçirmiş, tutsakları kurtardığı gibi, Muḥammadī Mirza'yı da ayıplamıştır.

Abū Bakr-i Ṭihrānī ertesi yıl (862 = 1458 başları) Cihan-Şah'ın Horasan seferinde bulundu. Bu seferde Cürcan, Tus, Meşhed ve Nişabur'un alınmasından sonra Herat'a gelindi. Cihan - Şah halka iyi muamele edilmesini emrettiği gibi, âlimlere ve eşrafa da iltifatta bulundu. Cihan-Şah'ın Herat'a gelmesi üzerine, birçok âlimler medreselerini bırakıp kaçmışlardı. Müellifimiz bu medreselere hocalar temin ettiği gibi, bizzat kendisi de *Ġiyāṣiyya* medresesinde ders okutmaya başladı; bu arada vakit buldukça, hükümdarın emri üzerine, onun tarihini yazıyordu.

Aynı yılın sonunda, Cihan - Şah ile Türkistan hükümdarı Abū Saʿīd arasında barış yapıldı ve andlaşmayı bizim müellif yazdı. Cihan - Şah bir an önce Azerbaycan'a dönmek için ılgarla yola çıktı. Çünkü, oğullarından Hasan Ali orada tehlikeli bir isyan çıkarmıştı. Kara-Koyunlu ordusu öyle sür'atli gidiyordu

dirayetsiz bir kimse olduğunu anlıyarak aynı yılda oğlu Pir Budak kumandasında sevkettiği bir ordu ile Save, Kum ve Curbadaḳān'ı zaptetmesi üzerine İsfahanlılar Çağataylar'dan yüz çevirip şehri Kara-Koyunlular'a teslim ettiler. Cihan-Şah İsfahan'ı oğullarından Muḥammadī'ye verdi.

Müellifimize gelince, onun yeni İsfahan hâkimi Muḥammadī Mirza'nın divanında vazife aldığı anlaşılıyor.

Cihan-Şah, 861 (1457) yılında, oğlu Muḥammadī Mirza'yı yanında Emîr Çekirlü Bistam Beg oğlu Bayezid ve Rüstamdar melikleri ve Calāviye ve Hazar (e) Carīb emîrleri olduğu halde Damgan'ın fethine gönderdi. Muḥammadī'nin ordusunda Abū Bakr-i Ṭihrānī de vardı. Damgan'ı Babür adına idare eden Emîr Simnānlı Nāsir al-dīn, şehir halkını kaleye sokarak müdafaaya hazırlanmıştı. Kara-Koyunlu ordusu şehri kuşatarak hendekleri doldurmaya ve surlarda delik açmaya başladı. Müellif, kalenin savaş ile alındığı takdirde halkın korkunç bir âkibete uğrayacağını anlayarak onları kurtarmak maksadı ile Bayezid Beg'den kan dökülmemesi ricasında bulunduğu gibi, beglerin eğlence meclisinde de Astar Ābād hâkimi Baba Hasan-ı Karkın'ın bir baskın yaptığı takdirde hiç kimsenin bundan haberdar olamıyacağını söyliyerek telâfisi güç herhangi bir hâdiseye meydan verilmemesi için, ordunun şehrin önünden çekilmesi fikrini ortaya attı. Müellif tam bu sözleri söylemişti ki, Cihan-Şah'ın ordugâhından, Uzun Hasan Beg'e karşı giden Tarhan oğlu Rüstem Beg'in ağır bir yenilgiye uğrayarak tutsak düştüğü haberi geldi. Müellifin muhtemel bir düşman baskını ile ilgili sözlerinin hemen arkasından erişen bu yenilme haberi üzerine, kalenin *vire* ile alınması için teşebbüse geçilmesine karar verildi ve bu işe müellif memur edildi. Abū Bakr-i Ṭihrānī'nin kale hâkimi ile tanışıklığı olduğundan, onun sözlerine itimat edeceğinden emin bulunuyordu. Müellif hendek kenarına gelip içeri girmek istediğini bildirince, kale hâkiminin yakın adamlarından, müellifin dostu Mavlānā İbrāhīm onu görerek pek sevinmiş ve Abū Bakr-i Ṭihrānī derhal içeri alınmıştı. Yanında Ġiyāṣ al-dīn-i Ḫalac olduğu halde kaleye gelen Abū Bakr-i Ṭihrānī, dostça sözler söyleyerek kale hâkiminden, getirdiği teklifi kabul etmesini istedi. Kale hâkimi, bunların (Yani Kara-Koyunluların) sözlerine güvenme-

alarak yanında ninesi Gavhar Şâd olduğu halde Horasan'a yollandı ve ordunun mühim bir kısmı da onu takib etti.

Bu hâdise sebebile öldürülmiyerek mevkuf bulunan İsfahan büyükleri serbest bırakıldılar. Bunlar, müellif de yanlarında olduğu halde, Kum'a gittiler ve orada Sultan Muḥammad'ın Kürdistan'dan dönmesini beklediler. Çok geçmeden Sultan Muḥammad Kürdistan'dan geldi ve İsfahan büyüklerinden özür dileyerek onlara yeniden lûtuf ve ihsanlarda bulundu. Verilmiş olan bu bilgiden müellifin hayatı ile ilgili olarak çıkarılacak husus şudur ki, o, İsfahan ileri gelenleri ile yakın münasebeti olan bir kimse idi. Şahruh'un, bunların bir kısmını öldürtmesini müellif üzüntü ile karşılamış ve bu hareketin Şahruh için hayırlı olmadığını kaydetmiştir. Yukarıda da görüldüğü gibi, Derviş'in rüyasını yoruş şekli de müellifimizin Şahruh'un İsfahan büyüklerine yaptığı şiddetli muameleden duyduğu üzüntü ve kızgınlığın bir tepkisi olarak izah edilebilir. Onun Şahruh'un ordugâhında bulunması, herhalde tesadüfi bir şey olmayıp İsfahan'daki bir memuriyeti dolayısı ile idi. Müellifin Sultan Muḥammad zamanında ve sonra Kara-Koyunlular devrinde de devam eden bu memuriyetinin mahiyeti bilinemiyorsa da bunun, inşā divanında olduğunu söylemek mümkündür.

Sultan Muḥammad 855 (1451) yılında kardeşi Babür Mirza tarafından Horasan'da öldürüldüğü sırada Abū-Bakr-i Ṭihrānī yine İsfahan'da bulunuyordu. Bu hâdise üzerine emirlerden Şayḫ Zāda İsfahan'a tagallub etmiş, şehrin büyüklerini, hil'atlamış ve sarıklılardan başka herkesin sakallarını traş etmeleri buyruğunu vermişti. Bunun üzerine müellif şu beyti inşad etti:

زدی درتیغ راندن لاف مردی   بریش آوردی آن دعوی <که> کردی

Birkaç gün sonra ayak takımının baş kaldırması üzerine Şayḫ Zāda İsfahan'ı terk etmiş ve şehīr Sayyid Amīr Zayn al-'Ābīdīn adında birinin eline geçmiştir. Ancak bu şahsın da hâkimiyeti çok sürmemiş Babür Mirza 856 (1452) tarihinde Şiraz'a giderken ümerasından Pahlivan Ḥusayn-i Dīvāna'yi İsfahan'a göndererek burayı idaresi altına almıştır. Fakat Kara-Koyunlu hükümdarı Cihan-Şah'ın Babür Mirza'nın

yerek onlara, pek çok in'am ve ihsanlarda bulunduktan sonra, mühim vazifeler vermişti. Bundan sonra Sultan Muḥammad amcası oğlu Mirza 'Abd Allāh'ın elinde bulunan Şiraz üzerine yürüdü; Şiraz'ın önüne gelince şehrin müdafaaya hazırlanmış olduğunu gördüğü gibi, Şahruh'un da kendisini tedib etmek maksadiyle Herat'dan ayrıldığını öğrendi. Hiç de beklemediği bu haber üzerine Şiraz önünden kalkarak sür'atle geri dönen Sultan Muḥammad İsfahan'a gelen dedesinin kendi üzerine kuvvet göndermiş olduğunu duyunca ordugâhını bırakıp Kürdistan tarafına kaçtı. Şahruh, torununun itaatsızlığına onun hizmetinde bulunan İsfahan büyüklerinin sebep olduğunu sanıyordu. Bu yüzden onları yakalatıp beraberinde Sâve'ye götürdü ve orada bazılarını öldürtdü, bazılarını da bağlı olarak yanında alıkoydu. Ordugâhını *Rey* dolaylarından *Faşābūya*'da kurmuş olan Hakan-i Sa'īd, bahar gelince Tahran'ın güneyindeki 'Abd al 'Azīm'in meşhedini ziyaret etmek için atlandı. Müellif de bu esnada onun ordugâhında bulunuyordu. Şahruh, maiyetinde erkân ve ümerası olduğu halde yola çıktığı sırada *Simnānlı* Şayḫ 'Alā al-davla'nın dergâhı müridlerinden bir derviş, hükümdarı göstererek müellife: "*bu şahıs hayrete şâyan bir pâdişahdır. Ben bu gece rüyamda, Hazreti Peygamber'in onun elbiselerinin tozunu silktiğini gördüm*" dedi. Müellif de fazla düşünmeden: "*gördüğün doğru bir rüyadır, toz silkmek topraktan olan bedeni, ebedî olan ruhtan ayırmak demektir*" cevabını verdi. Müellifin bu yorumu dervişin hoşuna gitmiyerek onun yanından ayrıldı. Fakat az sonra hükümdar alayının ağlaşmalar ve çığlıklar içinde geri döndüğü görüldü. Ağır bir baygınlık geçirmekte olan Şahruh bir mahfe içinde taşınıyordu. Durum çok vahim olduğu halde halka hükümdarın dişinin ağrımakta olduğu söylenmişti. Bunun üzerine müellif: "*tama' dişini çıkarmak gerektir*" demişti. Yani herhalde müellif bu sözle Şahruh'un fazla yaşamıyacağını söylemek istiyordu. Az sonra 72 yaşında olan Şahruh hayata veda etti (25 Zilhicce 850 - 13 Mart 1447) [4]. Şahruh'un ölümü üzerine orduda bulunan torunu, Uluğ Beğ'in oğlu 'Abd al-laṭīf Mirza dedesinin naşını

[4] Bu hâdiseler hakkında ayrıca A. Samarkandī, s. 872-876.

GİRİŞ

I. Müellif

Abū Bakr-i Ṭihrānī'nin hayatı hakkındaki bilgimiz pek az olup, bu da kendi eserindeki bazı kayıtlara inhisar ediyor. Müellif yalnız bir müverrih değil, muktedir bir münşi, müderris ve üç devletin hizmetinde bulunmuş (bu arada Ak-Koyunlu hükümdarı Uzun Hasan Beg'in devlet erkânından birisi olarak) tanınmış bir kimse olmasına rağmen hiçbir eserde onun hayatına dair bir bilgiye rastgelinmez. Hattâ *Tāriḫ-i 'ālam ārā-yi Amīnī* adlı eserini, *Diyārbakriyya*'ya bir zeyl gibi yazan Fażl Allāh b. Rūzbihān, onun adını bile zikretmiyor.

Müellif, eserinde kendisini şöyle tanıtmaktadır: Abū Bakr *al-Ṭihrānī al Iṣfahānī*. Buna göre müellifin adı Abū Bakr olup, *Iṣfahān* köylerinden *Ṭihrān*'da doğmuştur. Burası [1] bazı ünlü muhaddislerin mensup bulunduğu bir köy olarak Yāḳūt zamanında biliniyordu [2].

Abū Bakr Ṭihrānī kendisinden ilk önce Şahruh'un 850 (1446) yılında *Rey*'de vukubulan ölümünü anlatırken bahsetmektedir. 846 (1448) yılından beri Rey ve Kum hâkimi bulunan Şahruh'un torunu Bay Sungur oğlu Sultan Muḥammad, maiyetinin ağır bir şekilde hastalanmış olan yaşlı dedesinin (bu esnada 71 yaşında idi) iyileşmiyeceği hakkındaki sözlerine kanarak 850 yılı başlarında (1446) [3] Irak'ın diğer yerlerini ve Fars'ı ele geçirmek için harekete geçmişti. İlk önce doğrudan doğruya dedesinin divanına bağlı İsfahan'ı zapteden genç şehzade şehrin büyüklerinden kendisine muti olmalarını iste-

[1] Bu köyün mevkii hakkında bilgi edinemedim. Bugün İsfahan'ın batısındaki کرون bölüğünün merkezi olan Tīrān adlı köyün (Mas'ūd Kayhān, Coğrafya-yi mufassal-i Īrān, Tahrān, 1311 h.ş., II, s. 410 harita, 424 cedvel), Ṭihrān olması mümkün müdür, bilmiyorum.

[2] Mu'cam al buldān, yayınlayan F. Wüstenfeld, Leipzig, 1868, II, s. 565.

[3] A. Samarḳandī (s. 860 ve devamı) bu hâdiseyi 849 (1445) yılında gösteriyor.

deki Avukat Muḥammad Amīn Bey'in kütüphanesinde bulunmaktadır. Bu eserin bir mikrofilmini elde edebilmek için 1950 yılından beri tarafımızdan birkaç teşebbüs yapılmış ise de bunların hiçbirisi müsbet bir netice vermemişti. En sonunda *Millî Kütüphane*'nin kurucusu ve onun dirayetli müdürü Sayın Adnan Ötüken'in gayretleri ve eserin sahibi Avukat Muḥammad Amīn Bey'in lütûfkâr müsaadeleri ile *Diyārbakriyya*, ümidin kesildiği bir zamanda, *Ankara*'ya kadar geldi, tarafımızdan incelendi ve fotokopisi de alınarak geri gönderildi. Böylece eserin neşrine imkân verdiğinden Muḥammad Amīn Bey'e ve onun *Ankara*'ya gönderilmesini temin hususundaki gayretlerinden dolayı da Sayın Adnan Ötüken'e teşekkür etmek bizim için zevkli bir vazifedir.

Diyārbakriyya'nın elimizdeki nüshası müellif nüshası olmadığı gibi, üstelik bilgisiz ve dikkatsiz bir müstensihin kaleminden çıkmıştır. Böyle bir nüshanın neşrinde pek çok güçlükler ile karşılaşılacağı meydandadır. Nitekim eserin neşrinde birçok yerlerin tashihi mümkün olamamıştır.

Diyārbakriyya'nın son cüzünü teşkil edecek olan kısmı da basılmakta olup, yakında ilim âleminin istifadesine sunulacaktır. Aynı zamanda bu son cüzde mufassal indeksler de bulunacaktır.

Sözlerimize son vermeden önce memnuniyetle belirtmek istediğimiz bir husus vardır ki, o da bazı meslektaşlarımızdan gördüğümüz yardımlardır:

Prof. Mücteba Minovî 9. formaya kadar matbaa tashihlerini –fotokopi ile karşılaştırmak suretiyle– okumak lütûfkârlığını göstermiş ve bir çok müşkillerin hallinde değerli yardımlarda bulunmuştur.

Prof. Ahmed Ateş son birkaç formanın tashihlerini gözden geçirmek zahmetine katlanmış ve bazı kelimelerin okunuşunda bizi aydınlatmıştır.

Dr. Ali Sevim ise bütün matbaa tashihlerini bizimle birlikte okumuştur.

Türk Tarih Kurumu Genel Müdürü Sayın Uluğ İğdemir de eserin iyi bir tarzda basılması hususunda kolaylık göstermiş ve yardımlarını esirgememiştir.

Adları geçen bu meslekdaşlarımıza ve Sayın Uluğ İğdemir'e ayrı ayrı teşekkür ederiz.

Ankara, 9 Nisan 1962

FARUK SÜMER

ÖNSÖZ

XIV. yüzyılda Doğu ve Güney Doğu Anadolu'da siyasî faaliyette bulunan ve XV. yüzyılda, Horasan müstesna olmak üzere, İran ve Irak'a hâkim olarak büyük devletler kuran Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular'ın devirlerine ait tetkiklerin pek az olduğu bir vâkıadır. Şüphesiz bunun başlıca sebeplerinden birisi bu devirlere ait tarihî kaynakların henüz neşredilmemiş olmasıdır. İşte bu cüz ile bu devirlere ait en mühim kaynak eserin neşrine başlanmıştır. Bununla beraber, Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular devirlerini lâyıkiyle tetkik edebilmek için diğer bazı tarihî metinlerin de neşredilmesi gerekmektedir. Bugün elimizde V. Minorsky tarafından yapılmış âlimâne bir ingilizce tercümesi olduğu için, Ak-Koyunlular devletinin ikinci hususî vekayinâmesi olan Fażl Allāh b. Rūzbihān'ın *Tārīḫ-i ʿālam-ārā-yi Amīnī'sinin* neşrinden şimdilik sarfı nazar edilebilir. Ak-Koyunlu tarihinin Yakub Beg'den sonraki devri için hususî bir tarihî eser yoktur. Bu devir için Kazvinli Yaḥyā'nın (ölm. 962=1555) *Lubb al-tavārīḫ'i* ve Huvār Şah b. Kubad al-Ḥusaynī'nin (ölm. 972=1565) *Tārīḫ-i ilçi-i Niẓām Şah*'ın daki bahisler başlıca yerli kaynaklardır. Her ne kadar bu sonuncu müellif Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular bahsinde Ḥabīb al-siyar'i ve Lubb al-tavārīḫ'i kullanmış ise de tarihinde onlarda olmayan mühim tafsilât da vardır. Ġaffārī'ye gelince, onun *Lubb al-tāvārīḫ*'den faydalandığı anlaşılıyor; *Tārīḫ-i ilçi-i Niẓām Şah*'dan ya istifade etmiştir veya her ikisi bizce meçhul müşterek bir kaynağa dayanmaktadırlar. Bu husus ne olursa olsun her iki eserdeki Kara-Koyunlular ve Ak-Koyunlular bahsini yayınlamak lâzım geldiği gibi, bu devletler hakkında yine birinci derecede mühim bir kaynak olan ʿAbd Allāh b. Fatḫ Allāh al-Bağdādī al-Ġiyāṡī'nin (891=1486'da hayatta idi) arabça tarihi de bir an önce neşredilmelidir. Buna karşılık Ḥasan Beg Rumlu'nun yazma halindeki cildinin neşrine hiç lüzum yoktur.

Diyārbakriyya'nın —bu eseri tanıyanlarca malûm olduğu üzere— tek bir nüshası mevcut olup, bu da *Irak*'da *Basra* şehrin-

TÜRK TARİH KURUMU YAYINLARINDAN
SERİ III — No. 7

ABŪ BAKR-İ ṬİHRĀNĪ

KİTĀB-İ DİYĀRBAKRİYYA

AK-KOYUNLULAR TARİḤİ

1. Cüz

Yayınlayanlar
NECATİ LUGAL FARUK SÜMER

Giriş ve Notlar
FARUK SÜMER

TÜRK TARİH KURUMU BASIMEVİ — ANKARA
1962

فهرست مندرجات الکتاب

صحیفه

صحیفه

باب در بیانِ احوالِ آذربایجان و عراق ولشکرِ چغتای بعد از هلاکِ ابوسعید میرزا

ضمیمه

قسمتهای که از احسن التواریخ حسن روملو نقل شده است
متعلّق به لشکر فرستادن حسن پادشاه بجانب روم
محاربه نمودن با سلطان محمد در آن مرزبوم

صحیفه

< ذکرِ سلاطینِ چغتای و قراقوینلو >

درین محلّ بذکرِ احوالِ سلاطینِ چغتای و قراقوینلو
3 علی سبیلِ الاجمال قیام نمودن اولی است

درین سال سلطان محمّدِ بایسنغر از جدِّ بزرگوار شاهرخ میرزا
طَابَ ثَرَاهُ عاصی گشت در اوائلِ سنهٔ خمسین[1] سلطان محمّد میرزا
6 ولدِ بایسنغر که ایالتِ قم و ری از جانبِ جدِّ نامدار بدو تفویض
شده بود بداعیهٔ مملکت گیری از قم باصفهان رفت و سعادت بیك ولدِ
امیر خواندشاه که در اوّل (105 a) امیرِ دیوانِ او بود و بعد از
9 وفاتِ عمِّ او امیر محمّد شاه که حاکمِ اصفهان بود بعزمِ تعزیتِ
عمّ باصفهان رفته و بایالت مشغول بود از جانبِ شاهرخ میرزا امضای
ایالتش رسید و باستقلال حاکمِ اصفهان گشت ، چون خبرِ توجّهِ شاه
12 زاده بجانبِ اصفهان استماع نمود فرار کرده از اصفهان با سیّد علیٔ
گلبار که یکی از رؤسای شهر بود براهِ رویدشت متوجّهِ هرات
گشتند چون خبر رسید بشاه زاده ایلغاری از عقبِ او روانه کرد
15 اورا با سیّد علی بند کرده بشهر آوردند و سیّد علی را بقتل آورد و
سعادت بیك <را> چوبِ یاساق زد و در قفص کرده در قلعهٔ شهر
آویخت و اکابرِ شهررا دعوت بطاعت و انقیاد فرموده و طویِ عظیم
18 ساخت سه هزار خلعت باکابرِ شهر و ولایت از سادات و قضاة و علما و
مشایخ و صدور و صواحب و رؤسا و کبرا الباس فرموده و ده هزار تنگه[2]

---

[1] Yani 850 (1446).   [2] N: تنکی

بعضی دوازده دیناری و بعضی بیست و چهار دیناری و هزار فاوری
در میدانِ طوی بباغِ تختِ قراجه پاشید و از درهم و دینار عرصهٔ آن
3 باغ را سرخ و سفید بیاراست

شد از سیم وزر عرصهٔ آن دیار چو فصلی ولی از خزان و بهار

درمیانِ باغ سایه بانها و خرگاه‌ها بر افراشتند و بر دورِ آن بجرگهٔ[1]
6 خیمه و خرگاه و سایه بانها بترتیب زدند هر فوجی در مظلّهٔ علیحده
قرار گرفتند و باهر گروهی جمعی از نوازندگانِ خوش آواز و سازندگانِ
دلنواز غلغله درهوا و جوفِ سما انداختند و چون زمانه برسلطان شاهرخ
9 میرزا آوازهٔ طَالَ مَسْکَنُهُ فینا زده بود و از هر گوشهٔ نوای جانفزای

نظم

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
12 فلك را سقف بشکافیم و طرحِ نو در اندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خونِ عاشقان ریزد
می و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم (105 b)

15 از داعیانِ دولتِ شاه[2] بمسامعِ مجامعِ انس میرسید و دواعیٔ مختلفه در
هرکس بنوعی سر برمیزد و هریك را براهی برقص و سماع آورد .... [3]
الباس کرد و بتمامِ عراق از همدان و سلطانیه و قزوین و قُم و ری و
18 کاشان و یزد و ابرقوه دارغگان فرستاد و حکّامِ سابقه را بپایهٔ سریرِ

[1] N: بخرکه
[2] N: شاه را
[3] **Burada bir atlama olduğu açıkca görülüyor.**

خود طلب نمود و مجموع طوعاً ام کرهاً روی بدرگاهِ او نهادند
سادات اصفهان و قضاة و سائرِ اعیان را بسیورغالاتِ لایقه و انعاماتِ
شایعه نوازش فرمود شاه علاءالدّین محمّد نقیبِ اصفهانرا در امورِ 3
ملك دخلی عظیم داد و اورا به پیشوائیِ عرایق ملکاً و مالاً و منصباً
برداشت و در مشاوراتِ امورِ ملکیّه او را از دیگران ممتاز گردانید
اکابرِ سائرِ بلادِ عراق با هدایا و تحف روی بدرگاه آوردند و 6
همه را علی قدرِ مراتبهم بإنعامات بنواخت و چریك نامبردار[1] از سائرِ
بلادِ عراق بیرون آورد و لشکری آراسته مرتّب ساخت و بجانبِ
شیراز توجّه نمود والیٔ شیراز میرزا عبدالله ولدِ ابراهیم سلطان 9
بن شاهرخ میرزا در سنِّ صغر بود امراء عظامِ او شهر را محکم
ساختند و ایلچیان متعاقباً و متوالیاً بجدِّ بزرگوارش روانه ساختند و
سلطان محمّد میرزا چون به بیرونِ شیراز نزول فرمود اندرونیان را 12
محکم یافت و شاهرخ میرزا از خراسان با لشکری گران و اسبابِ[2] بی
کران بعراق متوجّه شده بود که اورا از عصیان باز آورد و بآذربایجان
بدفعِ جهانشاه میرزا توجّه نماید چون دبدبهٔ رایاتِ حضرتش بمسامعِ 15
شاهزاده رسید از شیراز معاودت نمود و بحدودِ اصفهان درآمد و شاهرخ
میرزا نیز بإصفهان نزول فرمود و منقلایِ لشکر متوجّهِ شاهزاده
شدند چون خبر دریافت اُردو را برهم زد و آتش درخیمه و خرگاهِ 18
خود انداخت (106 a) و بجانبِ کردستان ملتجی گشت و حضرتِ
خاقانی از اصفهان توجّه نمود و اکابرِ اصفهان بدستِ لشکریانِ

---

[1] N: ونامبردار
[2] N: اساس

او در آمده بودند ایشان را بند کرده همراهِ خود تا به ساوه برد
قاضی امامالدّینِ [1] فضل الله و خواجه افضل الدینِ تُرکه وشاه علاالدّین
محمّدِ نقیب و مولانا عبدالرّحمن برادر زادهٔ قاضی امام الدّین [2] و
خواجه رمه احمد چوبان [3] را هر یك بدروازهٔ از دروازهای ساوه
بحلق [4] آویخت و جمعی دیگر مثلِ خواجه محمود حیدر وشاه قوام الدّینِ
نقیب وشاه نظامالدّینِ گلستانه و صواحبِ صفویّه و بعضی از رؤسا
در قید ماندند آن زمستان درری قشلامیشی نمود و ایلچی بجانبِ جهانشاه
میرزا فرستاد و آوازهٔ توجّه بآذربایجان انداخت .

---

[1] Hr (56ᵃ) da ve dahi Ḥusayn b. ʿAlī al-Kātib (Tariḫ-i cadīd-i Yazd, Yazd, 1317 h.ş., s. 250) ve Davlat Şāh (Taẕkirat al-şuʿarā, yay. Browne, Leide, 1901, s. 339) da böyledir; N: امین الدین

[2] N: امین الدین

[3] Aynen böyle; Hr (58ᵃ) : خواجه پیر احمد چوبان ; Tāriḫ-i cadīd-i Yazd (s. 250) de: امیر احمد جوپان

[4] N: خلق

ذکرِ وفاتِ اعلیحضرتِ خاقانی شاه‌رخ میرزا

چون در عالم ترتّبِ اسباب سنّة الله عزّو جلّ بر آن جریان
یافته بود که پیش از وقوعِ هر انقلابی و رقِ[1] الرقاب و خرابئ مبانئ
منیع الجناب امارات ظاهرات الدلالات متنوّعه از مجارئ خفا بر مجالئ
نشوو نما تلاحق پذیر گردد و کفی به[2] دلیلاً بما رُوِیَ عن النبی صلعم
«< مِنْ اَشْرَاطِ > قِیَامِ السَّاعَةِ اَنْ تَلِدَ الاَمَةُ رَبَّتَهَا» الی
آخر الحدیث خروجِ سلطان محمّد از ربقهٔ طاعتِ جدِّ بزرگوار و عقوقِ
پیر بوداق پدر نا مدارش را فتح البابِ زوالِ دولتِ خاندان و امارات
اختلالِ امارتِ ایشان بود و نیز قتلِ[3] سادات و علما که اشراف امّت و
اخلاف نبئ صاحب دعوت اند برحسبِ فرموده «مَنْ عَادَی لِی وَلِیّاً
فَقَدْ آذَنْتُه بِالْحَرْبِ» موجبِ انفضاضِ جدارِ اعمار و انقراضِ
دولتِ استوار خواهد گشت

مثنوی

مرتضی را در اصفهان پیری — دید درخواب چون ژیان شیری
شده آشفته آمده زنجف — متوجّه بساوه کارد بکف
(106 a) گفتش ای شاهِ اولیا بیقین — شیرِ حق رهنمای دینی و دین
چیست این اشتعالِ نارِ غضب — بکجا میروی و چیست سبب
اسد الله گفت کای سائل — میروم تند از پیِ قاتل
کشته فرزندِ بی گناهِ مرا — شاه‌رخ از غرورِ جور و جفا
پیر این خواب را چو روز دمید — گفت مشروح هرکرا می دید
ثبت کردند این حدیث ازوی — تا چه آید خبر زجانبِ ری

[1] N: دقایق — [2] N: فیه — [3] N: قبل

در زمانی که اردوی سلطان محمّد میرزا در ییلاقِ کَندمان که بپانزده
فرسخیٔ اصفهانست چون مجلسِ مستان خراب و پریشان گشت و اسمعیل
3 نام از چهرگانِ محرمِ شاهرخ میرزا بود اکابرِ اصفهان را تتبّع کرده
بعضی قرای آن حدود بدست آورد و ایشانرا بند کرده بساوه رسانید و
حکمِ یرلیغ بر ایشان باجراء قتلِ بی دریغ جریان یافت و پادشاه بری
6 قیشلامیشی نمود و ایّامِ شتا بانقضا پیوست در روزِ نوروزِ سلطانی
حضرتِ خاقانی را داعیهٔ زیارتِ آستانهٔ مقدّسهٔ مشهدِ عبد العظیم که
در شهرِ ری پیدا شد از فشابویهٔ ری عند طلوعِ الصبح سوار گشته
9 ارکانِ دولت از فرزندانِ نامدار و امرای کامگار و مقرّبانِ حضرت
سه روزه یراق گرفته برکاب بوسی همان همراه شدند در وقتِ
سوار شدن این بندهٔ حقیر محرّرِ این مسودّه بر درگاه حاضر بود
12 چون حضرتِ پادشاه روانه گشت درویشی از مریدانِ آستانهٔ علیّهٔ
شیخ علاء الدّولهٔ سمنانی قُدِّسَ سِرُّهُ رسید و فرمود که این شخص
عجب پادشاهیست من امشب چنان بخواب دیدم که حضرتِ رسالت
15 پناه صلعم گرد از جامهای او دور می کرد این فقیر را بی تدبیر و
تأمّلی بر زبان جاری شد که این واقعه رؤیای (107 a) صادقه است
گرد ازو افشاندن عبارتست[1] از جدا کردنِ بدنِ خاکی از روحِ روان ،
18 درویش را این تفسیر مستحسن نیفتاد از پیشِ این فقیر گذشت باندك
زمانی ولولهٔ معاودت برخاست بر خلق حیرت و اندهاش غالب گشت
فی الفور اورا بر تخت روان انداخته گردانیدند و غشیِ عظیم برودست
21 یافته بود و قدرت بر رکوب ساقط گشته بلکه احتضار برو ظاهر شده بود

[1] N: غبارست

آوازه انداختند که درد دندان عروض یافته، این فقیر گفت که دندان
طمع میباید کندن، تمام عرصهٔ اُردو چون عرصهٔ شطرنج که بیك
شاهرخ برهم زده شود ازهم فرو ریخت ای بسا پیادگان ضعیف که 3
براسبان گرانبها سوار شدند و ای بسا شاه زادگان که از اسب دولت
پیاده رخ برخاك مذلّت افتاده ماندند خزائن سلطانی و سائر
امر بغوغای اراذل و اجلاف بخاك فرو رفته و نفایس امتعه و جواهر 6
بدست رند و اوباش در آمد و غبار زوال و اختلال بر خیمه و خرگاه
اصحاب جاه و جلال نشست و فریاد و فغان از نهاد پیر و جوان برخاست
طلعت غرّاء نوروز سلطانی بظلام «إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا 9
ٱلنُّجُومُ ٱنْكَدَرَتْ»[1] سیاه گشت و وجههٔ بیضای خورشید تابان که
بتقدیر «ٱلْحَيُّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ» از زمستان خانهٔ حوت بنقطهٔ
اعتدال ربیعی در آمده بود چون هوای خریف بدم سردیٔ باد خزان 12
تیرگی یافت «يَوْماً يَجْعَلُ ٱلْوِلْدَانَ شِيباً»[2] از شبهای آسودگان
مراغد غرور و غنودگان بستر عیش و حضور سر بیرون کرد تخم
دواعی که در زمین صدور ارباب حاجات ریشه می انداخت و بآب 15
امید واریٔ التفات حضرات در شکم[3] دهر از زمین توفیر آیین بیرون
آورده بود بیك خشك سرمای یأس و حرمان بفساد آمد مطالب و
مباغی چون ریاحین برّی (107 b) و ازهار باغی بیك صدمه جامهٔ 18
زمهریر خیبت و خسران «هَشِيماً تَذْرُوهُ ٱلرِّيَاحُ»[4] گشت قرار و
آرام از دلها کوچ کرده و مقصد و مرام از پیش دیدها اختفا یافت

---

[1] Takvîr sûresi (LXXXI), 1. ve 2. âyet.
[2] Muzammil sûresi (LXXIII), 17. âyet.
[3] N: در شکستن
[4] Kahf sûresi (XVIII), 43. âyet. Fakat N: کهشیم

تاریخ

پادشاهِ زمانه طاب ثراه وارثِ کیقباد و کیخسرو
3 مظهرِ لطف شاهرخ سلطان که زکسری بعدل برد گرو
ناگه آمد بگوش جانش خطاب کای شه اکنون کشیده دارجلو
مدتی تخمِ نیکویی کشتی آمدت این زمان زمانِ درو
6 شو پیاده کنون زاسبِ حیات شاهرخ میرزا ممان[1] و برو
وقتِ تحویلِ او ازین عالم صبحِ نوروز بود و مطلعِ ضو

صبحِ نوروز که نون است و مطلعِ ضو که ضاد است هشتصد و پنجاه
9 باشد که تاریخِ وفاتِ آنحضرت است لشکر چون بنات النّعش متفرّق
گشت نعشِ شاهرخ میرزا را گهرشاد آقا که والدهٔ فرزندانِ او
الُغ بیك میرزا و بایسنغر میرزا وجوکی میرزا بود همراه شد و بانوکرانِ
12 خاصّه متوجّه هرات گشت و عبداللطیف میرزا ابن الغ بیك بن
شاهرخ میرزا بپادشاهی بیرون آمد اکثرِ امراء عظام بدو پیوستند و
بابرمیرزا بن بایسنغر میرزا باجمعی از امرا و امیر زادگان متوجّهِ
15 استرآباد شد و بعضی از امرا مثلِ شیخ ابو الفضلِ علیکا که امیرِ دیوان
بود و بایلغار از عقبِ سلطان محمّد میرزا رفته بسلطان محمّد پیوست و
قریبِ نه نفر از فرزندانِ امیرِ بزرگ تیمور کورکان که پناه بدولت
18 روی ببربیت آورده بودند چون ابتدای انقلاب کلّی بود بر ایشان
اعتماد نداشت مجموع را به پیرزاد بیكِ بخاری سپرد تا ایشانرا
در بندِ خوارِ[2]ری گذرانید بخراسان روانه ساخت (108 a) و سلطان

---
[1] N: بمان
[2] N: خار

محمّد میرزا با معدودی چند بقم نزول فرموده[1] [امیر شیخ حاجیٔ
عراقی و امیر سعادت خواند شاه امیرِ دیوان شدند و شیخ ابو الفضلِ
علیکه مهر بر بالای امرا زد و خواجه محمودِ حیدری بر قرارِ 3
سابق لوای وزارت بر افراخت][2] بقیّة السیف از سادات و اکابرِ
اصفهان که در ری مقیّد بودند مثلِ شاه نظام الدّینِ فضل الله گلستانه و
شاه قوام الدّین حسین و امیر روزبهان ولدِ قاضی امام الدّینِ[3] 6
فضل الله و شاه رکن الدّینِ صفوی و امیر عبدالله باب الدشت و خواجه
جلال الدین محمّد کلکز و خواجه صفی الدّین و سلطان محمودِ خاری و
این فقیر نیز مصاحبِ ایشان بود روی بقم آوردند و بإنتظارِ محمّد 9
میرزا چند روز توقّف نمودند تا سلطان از کردستان بقم رسید و همه را
عذر خواست و بخلعت و اسب و خرجی بقدرِ احتیاج نواخت < بعد ازین
منزل به منزل>[4] و ییلاق به ییلاق متوجّهِ اصفهان شد و چون سلطان 12
بإصفهان رسیده از اطراف و جوانب جوانان[5] و سپاهیان بدو پیوستند
در عرضِ دو ماه لشکری قوی مجتمع گشته وعدّت واسباب نیز از
هر طرف بهم رسید و از اصفهان عزیمتِ شیراز کرد امیر حسنِ شیخ 15
حاجی را بداروغگیٔ اصفهان گذاشت و رایاتِ سلطنت بجانبِ شیراز
برافراشت روز بروز اردوی او چون زنده‌رودِ اصفهان بتلاحقِ
جوانان زیاده می‌گشت از ولایت و توابعِ اصفهان و قم و کاشان و 18
یزد نیز چریكِ نام بردار[6] بیرون برد

[1] Üç satırlık boşluk.
[2] Hr, 57a.
[3] N: امین الدین
[4] Bir satırlık boşluk.
[5] N: وجوانان
[6] N: چریك و نام بردار

نظم

بر آراست اردو بمردان کار چو آهو بتك لیك شیر شکار
3 همه سرو قد و همه گل عذار همه تازه رو همچو ابر بهار
(108 b) همه همچو شمشاد نوخاسته همه همچو گلدسته آراسته
بجنبید جنبید ازو مرزوبوم زمین چون فلك گشت ذات النجوم

6 هر روز کوج رفت تا بعقبهٔ ماین[1] و امیر زاده عبدالله سلطان ولد ابراهیم سلطان نیز لشکر فارس مرتّب ساخته تا بعقبهٔ ماین آمده بود و راه مسدود ساخته چون سلطان محمّد میرزا بر راه ظفر نتوانست
9 یافت بطول کوه لشکر جرّار کشید تا بحدود نیریز و شبانکاره ، و امیر زاده عبدالله نیز از وراء خیل میرفت و طرق مسدود می ساخت بهمان موضع ، چون مانع از میان برخاست و هردو گروه بهم متلاقی
12 شدند و از طرفین صفوف مرتّب گشت بأندك زمانی سلطان محمّد غالب < آمد > و بر شیرازیان زمان انکسار و إنهزام راه یافت بعضی امرا کشته و بعضی گرفتار شدند و امیر زاده نیز بدام اسار افتاد و
15 سلطان اورا از راه یزد بخراسان روانه کرد و بشهر شیراز متوجّه شد سکّان شهر و ولایت را در کنف رعایت و حمایت جا داد.

[1] N: مابین

ذکرِ تصرف نمودنِ علی شکر که از جانبِ جهانشاه میرزا ایلچی بود سلطانیه‌را با بعضی از ولایتِ عراق

3 وسلطان محمّد میرزا بتسخیرِ فارس مشغول شد بأکابرِ اصفهان، چون شاهرخ میرزا بجوارِ رحمتِ ایزدی پیوست امیر علی شکر که از امراء جهانشاه میرزا بود وپیشکش از جانبِ جهانشاه بیك بدرگاهِ
6 شاهرخ می‌آورد در وقتِ وصول به مدینهٔ سلطانیه از وفاتِ حضرتِ خاقانی خبر یافت و در سلطانیه توقّف نمود حاکمِ سلطانیه‌را از شهر بیرون کرد و شهر را از برای جهانشاه میرزا تصرّف نمود و چون سلطان
9 محمّد میرزا بتسخیرِ فارس اشتغال داشت جهانشاه میرزا آن طرفِ عراق که بآذربایجان[1] اتّصال داشت در حوزهٔ تصرّف آورد و داروغگانِ (109 a) چغتای رو بفرار آوردند و همدان و قزوین و
12 درگزین را تا بولایتِ قم متصرّف شدند و قم را محاصره ساختند سلطان محمّد میرزا بعضی‌را از سردارانِ اصفهان مثلِ امیر عماد الدّینِ ورزنه و جمعی از رؤسا برای امدادِ ملك شاه غازی بقم فرستاد و
15 در وقتی که سلطان محمّد میرزا از اصفهان بشیراز متوجّه شد امیر حسینِ طارمی که در اصفهان بداروغگی نصب کرده بود و آوازهٔ هجومِ ترکمان در عراق متراکم گشت امیر حسین‌را چون ولایتِ موروث
18 بسلطانیه و قزوین متّصل بود اصفهانرا انداخت و باستعجال باُمراء جهانشاه میرزا پیوست و با امرا بمحاصرهٔ قم مشغول شد سلطان محمّد

---

[1] N: ارزنجان

میرزا آن زمستان در شیراز ماند تا تمام ولایت فارس را با احشام
شول و کرد و خلج مسخّر ساخت چون مرکز آفتاب لشکر قوای
نامیه را از ولایت جنوب بجانب شمال میکشید و خیام رنگارنگ
شکوفه و ازهار از زمستان خانهای کمون و بطون بصحرا میزد و جوانان
چمن را بخلعتهای بهاری و اطراف باغ و بستان و صحاری بألحان[1] مرغان
خوش نوا و انفاس شمال می‌نواخت و بنالهای مستانهٔ کبك دری پرده
دریٔ مستوران زهد و تقوا و توبه شکنیٔ اهل دعوی میکرد سلطان
محمّد لشکر بجانب عراق کشید چون باصفهان در آمد جدّهٔ او
گهرشاد آقا با برادرش امیر زاده علاء الدّوله بن بایسنغر میرزا و
تمام امراء عظام جدّ بزرگوارش مثل امیر شیخ لقمان برلاس و
امیر محمّد صوفی ترخان و احمد فیروز شاه و دیگر امرا و نامداران
با ده هزار سوار بدو ملحق شدند و سبب آمدن ایشان از خراسان
آن بود که بابر میرزا غلبه کرده بود و ایشان را بیرون کرده و بر
خراسان دست یافته، چون سلطان محمّد بلشکر خراسان قوی گشت و
در اصفهان عرابها و گردونها ساخت (109 b) و بجربادقان توجّه نمود
جهانشاه میرزا نیز از آنجانب متوجّه شد و هردو طائفه بیکدیگر نزدیك
می‌شدند گهرشاد آقا باصلاح مشغول گشت مولانا یعقوب را که
پروانچیٔ شاهرخ میرزا بود و در دیوان امارت سلطان محمّد میرزا
داخل شده برساله پیش جهانشاه میرزا فرستادند واورا بصلح دعوت و
ارشاد نمود چون گهر شاد آقا در زمان شاهرخ میرزا < جهانشاه
میرزا را > پسر خوانده بود و اورا تقویت و تمشیت کرده و بسلطنت

[1] N: بالمال

آذربایجان مقرّر ساخته جهانشاه میرزا از ربقهٔ طاعت و انقیاد بیرون نتوانست رفتن امتثالِ امر نموده بمصالحه مبادرت نمود در ولایتِ کرهٔ جربادقان موادِّ صلح بهم رسید و حجّتِ مخالفت ازمیانه بر 3 خاست[1] و سلطانیه و قزوین و همدان بجهانشاه میرزا مقرّر داشتند و عقدِ مواخات بأیمان مؤکّد ساختند و سلطان محمّد میرزا بإصفهان مراجعت نمود و ازجانبِ جهانشاه میرزا امیر علی شکر بأیالتِ همدان و امیر 6 شهسوارِ بیرامی بسلطانیه[2] و قلیج اصلان بیك بقزوین متعیّن گشتند .

---

[1] N: برخواست

[2] N: بسطانیه

ذکرِ احوالِ خراسان بعد از وفاتِ شاهرخ میرزا طَابَ ثَراهُ

3 چون حضرتِ خاقان دعوتِ سبحانی را اجابت فرموده عبداللطیف بن الغ بیك میرزا بن شاهرخ میرزا درری بر لشکر استیلا یافت و رایتِ سلطنت بر افراشت با جدّهٔ خودش بی ادبی کرد و اورا غارت کرد
6 بنوعی که خرابی و شورش و پریشانی برایشان راه یافت که نعشِ حضرتِ خاقانی برزمین ماند و هیچکس را مجالِ محافظت و مراقبت آن نبود تا عاقبة الامر گهر شاد آقا بعجز و نا توانی آن را از هوا چنان
9 بر داشت و بالشکر همراه شد چون عبداللطیف بحوالیٔ نیشابور در آمد شرابِ خواب اورا در ربود و ایلغارِ علاء الدّوله میرزا از هرات باُردوی او دست یافت (110 a) اردورا برهم زدند و عبد اللطیف
12 میرزا را از جامه خوابِ غرور بیرون < کرده > بقیدِ اسار گرفتار ساخته بهرات بدرگاهِ علاء الدّوله میرزا بردند وعلاء الدّوله میرزا استیلا یافته ابوابِ خزائنِ خاقانیه را بر روی لشکر مفتوح ساخت و بسرّ نقره و زر قسمت
15 مینمودند....[1]واوباش را بمرسوم و انعام نوازش فرمود و امرا و وزرای جدِّ بزرگوارش را بأمارت مقرّر ساخت و لشکری بیقیاس از طوائفِ امم برهم بست با زارِ اسلحه و دوابّ رواج یافت هرچه بیك دینار قیمت داشت
18 بصد دینار رسید کسانی که چون پیادهٔ شطرنج درپیشِ اسبِ دیگران

---

[1] Üç dört kelimelik bir boşluk.

میدویدند بموتِ شاهرخ میرزا چون فرزین بپهلوی شاه نشستند و زینِ
زرّین براسبِ تازی بستند هر بی اعتباری چون تباری شد درهم و
دینار بی‌وقع و مقدار گشت جواهر چون اعراض بی اعتبار ماند و درر و 3
لآلی چون مهرهای سفال بی قیمتی یافت لیئمانِ هرات ندیمانِ امرا و
ولاة گشتند چون این خبر بمسامعِ علیهٔ پادشاهِ عادلِ عالمِ غامل
سکندرِ زمان انوشیروانِ دوران سلطانِ حکما و برهانِ علما 6

نظم

بکف همچو دریا بدل همچو کان چو فاروق در عدل<و>نوشیروان
بعلم و عمل در زمانه علم سرِ سرورانِ فنونِ حکم 9
بحکمت رصد بند و مشکل گشا دقیق النظر در علومِ سما

امیرِ کبیر الغ بیك بهادر که بزرگترینِ فرزندانِ شاهرخ میرزا بود
لشکر از ماوراء النهر بجانبِ دار السلطنهٔ پدر کشید از بلادِ خراسان و 12
غور و غرجستان و بدخشان تا بحدودِ قندهار روی بدرگاهِ او آوردند.

ذکرِ استیلاء میرزا علاءالدّوله در هرات و بخشیدنِ خزائن بعساکرِ نصرت آیات

چون عبد اللطیف میرزا (110 b) به نیشابور رسید خبر باُردوی او
افتاد که امیر زاده علاء الدّوله را که شاهرخ میرزا درین یورش اورا
قائم مقامِ خود ساختند زمامِ تمامِ خراسانرا بقبضهٔ اقتدارِ او
6 مربوط گردانیده بعد از اطّلاع برخبرِ وفات استیلای عظیم یافته
خزائن که سالها از اطراف و اکنافِ عالم در قلعهٔ ارکِ هرات جمع
شده بود ابوابِ خرج بدان گشاده بی‌حساب قسمت می‌نماید و زر ولآلی را
9 حبوب وار دامِ صیدِ قلوب و درهم و دینار را ایثارِ ملکِ مطلوب
گردانیده به بی سر و پایان دامان دامان و دستار دستار بمردمِ صاحبِ
اعتبار قنطار قنطار و قطار قطار می‌بخشید چون آفتاب که زرهای شهروانِ
12 کواکب‌را در وقتِ خروج از پردهٔ افق برسرِ هواداران دیدارِ
نور پاشِ خود نثار می‌کند و ارکِ ترکِ تُرکِ فلك البروج‌را از
از نقش و نگارِ ثوابت و سیّار می‌پردازد او نیز نقودِ ارگ بر تارکِ
15 ترکان می‌پاشید و خلقی کثیر روی بدرگاهِ دعوتش آورده اند و
امرای ترخانی برخوانِ[1] انعامِ عامِ او جمع شده و بدعوت و تبعیّتِ
او ره نمونی می‌کنند و چون علاءالدّوله میرزا خبر یافته که او

---

[1] N: خان

نعش جدّ بزرگوارش بر داشته و لشکر را بخود استمالت داده و
بسیاری از امرا بواسطهٔ آنکه پدرش الغ بیك میرزا بر تخت سلطنت
است و اسنّ اولاد شاهرخ میرزا و پادشاهی ذو شوکت عادل عالم 3
منیع الجناب است در زیر لوای سلطنت او در آمده و دست اعتصام
بحبل متین جاه و جلال او و پدرش محکم کرده اند جمعی را از امرا
بنیّت دفع صائل از هرات باستقبال او فرستاد چون این خبر 6
بعبد اللطیف رسید در حوالیٔ نیشابور طرق حزم و تیقّظ پیش گرفت و
بمحافظت معسکر و مواظبت بر اسباب حذر قیام مینمود تا زمانی که
امرای (111a) ترخانی بأمر علاء الدّوله باسباب و عُدّهٔ تمام بدو 9
نزدیك شدند و مآل حال بقتال و جدال کشید امرا و لشکریان که
بدو پیوسته بودند هریك از ممری و مفرّی بیرون رفتند بغیر از ملازمان
خاصّه کسی ایستادگی نکرد ایشان نیز بعد از اندك مدافعتی از ممانعت و 12
مقاومت متقاعد گشتند و اورا تنها گذاشته دستگیر و اسیر ترخانیان
شد تا اورا بند کرده در نواحیٔ جام بدرگاه علاء الدّوله رسانیدند و
بنابر ملاحظهٔ مناعت شان و علوّمکان پدرش اورا از قتل محروس 15
فامّا مقیّد و محبوس گردانید و چون الغ بیك نیز بطلب ملك
موروث و طمع بخزانهٔ مبثوث از سمرقند عزم خراسان کرد و لشکر
جرّار از دیار ماوراء النهر تا بحدود ترکستان از آب گذرانیده نواحیٔ 18
بلخ را مخیّم سرادقات جلال ساخت و بعد از ترادف رسل و توارد
کتب با علاء الدّوله میرزا صلح کرد و ولایت مرغاب و میمنه[1] و
شبرغان و بلخ و قندوز و بقلان[2] و سان و چهاریك[3] بالُغ بیك میرزا 21

---

[1] N: میمند [2] N: بغلان [3] As (s. 934): چار یك

قرار یافت امیر زاده علاء الدّوله عبد الطیف میرزا را بدرگاهِ عمِّ
بزرگوار فرستاد چون بپای بوسِ پدر رسید اورا تربیت فرمود مال و
متوجّهات و سائرِ حقوقِ دیوانی‌را با ایالتِ آن ولایت بدو ارزانی
داشت و امرای بزرگ چون منصورِ خماری قوجر و امیر سلطانِ دولدای و
اولادِ امرا مثلِ احمد امیر افضل بن امیر حمزه و سلطان احمدِ ملکوت و
6 علی اکبر بایزید و قورچیانرا بملازمتِ او مقرّر ساخت و امرای
برلاس را که در قندوز و بقلان[1] بودند سلطان یوسف و سلطان جنید و
محمود یابیق[2] و اسمعیل صوفی ترخان ابن امیر سیّدی احمد ترخان که در اندخود
9 حاکم بود مقرّر کرد که جار و احضارِ اورا فرمان بردار باشند و از
دائرهٔ اطاعتِ او پای بیرون ننهند (111 b) و اسبابِ سلطنتِ اورا
کماینبغی مرتّب گردانید و خود بسمرقند معاودت نمود و عبداللطیف
12 میرزا بلخ‌را مقرّ اقامت و مرجعِ امن و استقامت و موطنِ عدل و
انصاف و مرجع انواعِ اعتساف ساخت بر سیرتِ جدِّ بزرگوار و
پدرِ نامدار با خلق سلوك کرد دستِ متغلّبه از زیر دستان بر بست
15 ابوابِ عدالت بر روی رعیّت بر گشاد باندك روزگاری سیاستِ او بر
اطراف جاری و ضربِ مهابتِ او در دلها کاری گشت امیر زاده صالح
بن پیر محمّد بن عمر شیخ را که از قبلِ علاء الدّوله در نواحئ
18 مرغاب نشسته بود بشبیخونی منهزم و تارومار ساخت و بنغمتِ فراوان
ببلخ معاودت نمود و علاء الدّوله میرزا با لشکری گران و اسبابِ بی‌پایان
بعزیمتِ بلخ و بانتقام[3] از عبد اللطیف میرزا از هرات بیرون رفت چون

---

[1] N: بفلان
[2] Aynen böyle.
[3] N: بابیغام

بحدودِ بلخ رسید عبداللطیف امیر سلطان ملكِ دولدای را در قلعهٔ
هندوانِ بلخ گذاشته با بقیّهِ امرا و لشکریان در درّهٔ جر در آمدند و
چند روز علاءالدّوله میرزا در آن نواحی گذرانید و دو روز محاصره 3
فرمود و چندکس از بهادرانِ لشکر کشته شدند چون دید که تحریكِ
سلسلهٔ عداوت با عمِّ بزرگوارش الغ بیك میرزا مؤدّی بوحشتی عظیم
خواهد شد بهرات معاودت نمود چون سلطانِ عدالت پناه الغ بیك 6
میرزا برین قضیّه وقوف یافت در شهورِ سنهٔ ۸۵۲ بجمعِ عساکرِ
گردون مآثر امر فرمود و لشکرِ جرّار بخراسان در آورد و در بابِ
هرات چون آن دوکوکبِ سمای[1] سلطنت را قران افتاد و کار بمقابله و 9
مقاتله کشید عبداللطیف میرزا دادِ مردی و مردانگی داد

در آمد چو شیرانِ میدان نورد زمیدان بر آورد گردِ نبرد

امیر زاده علاء الدّوله باندك فرصتی انهزام و بنیانِ نا استوارِ لشکرِ 12
بیشمارش انهدام پذیرفت و هرات و سائرِ (112 a) ملحقات بتصرّفِ
الغ بیك میرزا در آمد چون علاء الدّوله را در خراسان جای قرار نماند و
برادرش بابر میرزا که در استرآباد بود بدو پیوست و امیر زاده الغ بیك 15
بعزمِ تسخیرِ قلمروِ پدرِ بزرگوار متوجّهِ عراق گشت چون به پلِ
آبِ روشن که مشهور است به پلِ ابریشم نزول فرمود خبر رسید که
یار علی ولدِ امیر اسکندرِ قرا یوسف که در قلعهٔ نَره‌تو مقیّد بود و 18
بإمدادِ سلطان ابو سعید بن امیر محمّد درویش اطلاق پذیرفته بر
قلعه و خزاین دست یافته و با او باز گشته و کریم داد پسرِ مولانا

[1] N: هما

مبارکشاه مغ[1] که پروانچیٔ شاهرخ میرزا بود وزیرِ او شده و بنواحیٔ
هرات در آمده و بالشکرِ امیر بایزید بن سعدالدّین آقا که ملك
3 الامرای الغ بیك میرزا بود وحاکمِ هرات محاربه نمود وایشانرا شکسته و
بردرِ هرات بمحاصره نشسته الغ بیك میرزا بوصولِ این خبر از پلِ
آبِ روشن مراجعت نموده عازمِ هرات گشت و یار علی باز بقلعهٔ
6 نره‌تو عائد شد و امیر زاده علاءالدّوله و بابر میرزا از توجّهِ الغ بیك
بصوبِ استرآباد توجّهِ عراق نموده بودند در حوالیٔ سمنان خبرِ
مراجعتِ الغ بیك میرزا یافتند از توجّه متقاعد گشته عنانِ عزم
9 بصوبِ معاودت منصرف داشتند از انصرافِ ایشان انحرافی در مزاجِ
اقامتِ عبداللطیف میرزا در مشهدِ مقدّس که ایالتِ آنجا بدو مفوّض
شده بود راه یافت زمامِ توقّف از دستِ او بیرون رفت بی تأمّلی و
12 تحمّلی بجانبِ پدر راجع شد در شهرِ هرات بخدمتِ پدر فائز گشت و
باز بأیالتِ هرات و ما یتبعها اختصاص یافت و پدر بتختِ سمرقند
معاودت نمود و علاءالدّوله و بابر میرزا بنابر آنکه الغ بیك میرزا و
15 عبداللطیف را هر دو برجعتِ قهقری شتابنده یافتند نیران داعیهٔ
تسخیرِ خراسان و تخلیصِ هرات و ضمایمِ آن در دماغِ ایشان افروخته
گشت چون بهرات نزدیك شد (112 b) و عبداللطیف در هرات
18 حکومت بضعفِ حال و قلّتِ رجال داشت مجالِ حرب و جدال در
خویش نیافت هرات را گذاشته بصوبِ بلخ توجّه فرمود و صورتِ
حال به پدرِ بزرگوار باز نمود پدر بلخ را بدو ارزانی داشت چون
21 ببلخ در آمد جمعی از امرای برلاس و ترخانی اورا بمخالفتِ پدر

[1] N: Aynen böyle.

تحریك نمودند و اورا از جادّهٔ اطاعت بیرون برده بمهلكِ عقوق و
مسلكِ اضاعهٔ[1] حقوق انداختند تا باغوای آن گروه تیغِ خلاف از
غلافِ ایتلاف کشیده خودرا در معرض بُغیو خروج آورد لوای 3
طغیان بر افراشت اوّلاً < به خلافِ > حکمِ پدر صندوقِ تمغا شکست و
امیر منصور و سلطان ملك < را > که بحکمِ پدر ملازمِ او بودند و حلّ و
عقدِ ایالت بدیشان مفوّض بود بی اختیار ساخت و حکم کرد که رسمِ تمغا 6
درآن مملکت نمانَدْ ، پدر از بلوغِ این خبر لشکر بجانبِ بلخ کشید و
او بمعارضه و مقاتله بیرون آمد و دو ماه در مقابله بمجادله قیام نمود و
از چنان پدری که در کمالِ علم و نهایتِ عدالت یگانهٔ زمانه بود 9
روی اطاعت بر تافت و خودرا نشانهٔ تیرِ طعن و دست زدهٔ زبانِ
شتم و لعن گردانید

نظم 12

نشاید بشرع آنکه پیچید سر ز سلطانِ دانشور انگه پدر
ترا چون که باشد پدر پادشاه فضایل مآب[2] و عدالت پناه
سزد گرنه پیچی ز فرمانْش سر نهی پیشِ درگاهِ در بانْش سر 15

و درین مقابله بسیاری از امیر زادگانِ نامدار و جوانانِ چابك سوار
بدو میل کردند چون پادشاهِ عادل این حال مشاهده کرد بسمرقند
معاودت فرمود عبداللطیف میرزا از معبرِ ترمذ عبور کرد تا شهرِ 18
سبز توقّف نکرد و لشکریان از اطراف روی باو آوردند بنابر شیرینی[3]
مگس وار بر خوانِ[4] دعوتِ او جمع شدند و اهالی و سکّانِ بلاد و
قرای ماوراء النهر چون تشنگانِ بوادی بحرصِ آب بر سرابِ ایادی 21

[1] N: اضعافه [2] N: بآب [3] N: شرنی [4] N: خون

شتافتند و امیر زاده سلطان ابوسعید با ایلِ ارغون که با اُلغ بیك میرزا
طریقِ مخالفت پیش گرفته بودند و از کنارِ آبِ وخش به تسخیرِ
3 سمرقند (113 a) رفته با امیرزاده عبدالعزیز پسرِ الغ بیك میرزا محاربه
کرده انهزام یافته بودند بدعوت آوری آوردند < و عبدالطیف میرزا >
در حوالیٔ دمشق با پدرِ بزرگوار محاربه کرده بر پدر ظفر یافت و
6 در بیست و پنجمِ رمضان سنهٔ ۸۵۳ بر تختِ سمرقند مستولی شد و
والدِ بزرگوارش بعد از انهزام فرار از شاهرخیه بسمرقند معاودت
فرمود که احرامِ سفرِ مبارکهٔ حجاز بسته متوجّه شود و از بادیهٔ
9 خونخوارِ ملكِ فانی روی بحجِّ مرضیاء ربّانی آورد و بزاد[1] طاعت
< و تقوی > قطعِ بیابانِ حیاتِ دنیا[2] کند ناگاه پسرِ غدّار اورا
با برادرِ خود عبدالعزیز میرزا از منزلِ متزلزلِ دنیا بکعبهٔ مراد که
12 لقاء حضرتِ مولی است رسانید داعیٔ حقّ را لبّیك گویان اجابت
نمود و بسیاری از امرا و امیر زادگان را بقتل آورد و چون خبرِ قتلِ
سلطانِ عادل بر دلها جراحت کرده بود و خونآبها از دیدها روان
15 گشته جمعی اتّفاق نموده بعضی از چهرگانِ عبدالعزیز را بقتلِ او
تعیین کردند و در بیست و پنجم ربیع الاوّل سنهٔ ۸۵٤ در وقتی که از
قلعهٔ ارگِ سمرقند بباغِ چنار میرفت انتهازِ فرصت نموده در تنگنایی
18 بوقتِ معاودت به تیر و شمشیر اورا از اسبِ حیات بخاكِ فوات و خونِ
وفات غلطانید بابا حسین نام اورا بقتل آورد و حروفِ بابا حسین
کشت[3] موافقِ سالِ تاریخِ او بود.

---

[1] N: بزواده
[2] N: بی نیا
[3] ʿAbd al-laṭīf'in öldürülmesi hakkında düşürülmüş olan bu tarih As de de vardır (II, s. 1006).

ذکرِ سلطنتِ امیرزاده عبد الله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ بهادر طاب ثراه

3 شاهزادهٔ نیکوخصالِ فرخنده فالِ بزرگ منشِ خرد سال که پدرِ بزرگوارش سالها در شیراز ممهّدِ قواعدِ عدل و موطّدِ اساسِ فضل و بانئ مبانئ خیرات و ثانئ ابراهیم خلیل < در > تشییدِ[1] قواعد
6 بود از جانبِ خاقانِ سعید شاهرخ میرزا قایم مقامِ پدر گشت و با وجودِ حداثتِ سنّ بأیالتِ شیراز انتساب یافت و شیخ محبّ الدّین ابوالخیر پسرِ شیخ القرّاء و المجوّدین[2] شیخ محمّدِ جزری[3] بتفویضِ
9 حضرتِ خاقانی برتق و فتقِ امورِ مملکتِ فارس و نگهبانئ لشکرِ شاهزاده و سدّ ثغورِ فارس اختصاص یافت (113 b) و امرای پدرِ بزرگوارش هریك بامری از امورِ ملکی مقرّر و معتبر گشتند تا زمانی که
12 نهالِ اقبالش در سرابستانِ جلال بآبِ زلالِ کمال بالیده گشت و طفلِ رضیعِ دولتش از مهدِ امن و امان بلبانِ تربیت و احسانِ سبحانی و حضانتِ لطفِ ربّانی برسریرِ بلوغ و رشاد برآمد و بتاجِ عقل و
15 خلعتِ عدل و داد سربلند و عزیز و ارجمند شد و در دار الملكِ سروری ابوابِ رعیّت پروری مفتوح ساخت

---

[1] Kelime iyice okunamıyor. Ancak böyle tashih edilebildi.

[2] N : المجدشن

[3] N : حزری

نظم

خرامان شد بمیدان سعادت بفر دولت و زیب جوانی
ربود از پیش چرخ تیز رفتار بچوکان کرم گوی امانی

3 قریب ده سال دوشیزهٔ ملك شیراز بنام دولت او بود و لیکن شاعر
از زبان روزگار بگوش هوش او میرسانید که «کین عروسیست که
در عقد بسی داماد است»، سلطان محمّد میرزا چنانچه مذکور شد او را
6 بعد از فتح شیراز به[1] خراسان روانه ساخت و علاء الدّوله میرزا بر
سریر سلطنت هرات بود مقدم شاهزاده را بأقدام تعظیم استقبال
نموده وظایف حرمت او را بجای آورد و چون پدر و جدّ بزرگوار
9 دختر الغ بیك میرزا را نامزد او کرده بودند و الغ بیك میرزا را
با علاء الدّوله منازعت درمیان بود علاء الدّوله میرزا اعتماد بر و نداشت و
الغ بیك میرزا در آن اوان متوجّه خراسان بود عبد الله میرزا روی
12 بعمّ بزرگوار آورده دست اعتصام بأذیال عطوفت او زده بوفور
عواطف فائز گشت ولایت ختّلان سیورغال او گشت و در بیست و
پنجم ربیع الاوّل سنهٔ ۸۵۴ که عبد اللطیف را کشته بودند در مملکت
15 ماوراء النهر پادشاهی یافت و تخت سمرقند که بهجوم فتن و عموم محن
وارژگون گشته بود بفرّ دولت او برجای خود نشست و چهرهٔ ملك و
ملّت که بغبار فتنه و آشوب تکدّر یافته بود بباران معدلت او پاك شد
18 شرارهٔ آتش مملکت سوز که علم بر بام (114 a) افلاك کشیده
بود و بباد نفیر مخالفان شعله بر مشعلهٔ آفتاب می انداخت بآب حسن

[1] N: از

تدبیر فرونشست خزاین آل تیمور که در سمرقند جمع شده بود از
جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب بر عامّهٔ سادات و علما و صلحا و
3 فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت کرده لطف عمیمش سحاب وار
آب رحمت بر جبال[1] و تلال و وهاد و قلال و عامر و غامر باریدن گرفت و
خلقِ عبهر شمیمش چون نسیم بهشت دم از «سِدْرٍ مَخْضُودٍ وطَلْحٍ
6 مَنْضُودٍ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ»[2] زدن گرفت چنانکه

نظم

همه خلق را دل ربودن گرفت   درِ گنجِ نعمت گشودن گرفت
9 مَلَك درمدیحش زبان برگشاد   فلك راهِ مدحت شنودن گرفت
هوا صیقلی شد زانفاسِ او   غبارِ غم از دل زدودن گرفت

و اقوام و قبائلِ ماوراء النهر و ترکستان و سرخیلانِ احشام و سردارانِ
12 ولایت را بخلعتهای زربفت و کمر شمشیر های مرصّع و نقودِ مضروبه
نوازش فرمود و منابر و دنانیر بنامِ مبارکش زیب و زینت یافت تدبیرِ
ملك و مال بقبضهٔ اختیارِ امیر ابراهیم ایکو تیمور[3] گذاشت و امیرِ
15 نامدار از وفورِ کیاست حراستِ ملك مینمود و از دلها زنگِ تألیف و
دورنگی بصیقلِ لطف و احسان برمیداشت و امرای شیراز که از ابراهیم
سلطان بامیر زاده عبد الله رسیده بودند بر امیر ابراهیم حسد بردند

[1] N: حیال
[2] Vākı'a sûresi (LVI), 27-29. âyet.
[3] As (II, 1009): ایدکو تیمور. Fakat Ḫa"ändmīr'de (Ḥabīb al-siyar. Bombay, 1847, II, s. 157), eserimizde olduğu gibi : ایکو تیمور

با حلیلهٔ شاهزاده اتّفاق کردند و اورا بهواداریٔ امیر عبدالرّحمن بن
الغ بیك کورگان متّهم ساخته مقیّد و محبوس گردانیدند و بعد از
3 چهل روز اورا با امیرزاده عبدالرّحمن بقتل آوردند و باز فتنهٔ آرامیده را
بیدار کردند .... [1] امرای عظام مثلِ سلطان احمدِ تیمور تاش و اولادِ
امیر ابراهیم و پسرِ امیر بایزید و علاء الدّولهٔ سپاهی و جمعی دیگر از
6 امیرانِ نامدار که از درگاهِ شاهزاده متوجّهِ حصارِ شادمان (114b).
بودند چون خبرِ قتلِ امیر ابراهیم شنودند عنان بصوبِ خراسان
منعطف داشتند، حواشیٔ ملك شوریده گشت، امیر زاده سلطان ابوسعیدِ
9 میرانشاهی در زمانِ قتلِ میرزا عبداللطیف خروج کرده بود و <با>
اکابرِ بخارا اتّفاق نموده بودند و هرچند امیر ابراهیم با امرای شاهزاده
تدبیر در دفع و تدمیرِ او میکردند سود نداشت و قزاغ [2] وار بهر طرف
12 میرفت چون امرای شیراز دستِ تطاول و تغلّب دراز کردند و اقوام را
ازآن حال ملال و کلال روی نمود سلطان ابوسعید میرزا لشکری
کثیر فراهم آورده باز متوجّهِ بخارا شد چون اکابر و اصاغرِ آنجا از
15 تجبّر و تسلّطِ شیرازیان در مضیقِ حیرت و غیرت افتاده بودند وسلطان
ابوسعید میرزا را بجان خواهان گشته مردمِ بیرونِ شهر از ترکمانان
وسائرِ اقوام امداد نموده بدو پیوستند و سلطان عبدالله بچهار فرسخیٔ

[1] Burada bir iki kelimelik bir boşluk vardır.

[2] N: قراغ وار. Bu kelimeyi bu şekilde tashih etmek bize doğru göründü. Bu kelime eserlerde umumiyetle قزاق (قازاق) olarak geçiyorsa da, eserimizde olduğu gibi, قزاغ suretinde de görülüyor. Bu tabir hakkında bk. M. Pavet de Courteille, Dictionnaire Turk-Oriental, Paris, 1870, s. 404,

شهر بموضع شیرکند با تمام امرای شیراز و لشکریان معد[1] و مرتب
نشسته بودند که بمدافعه قیام نماید جمعی را از شجعان لشکرو دلیران
نامور بقرا ولی بیادکند[2] روانه ساخت چون بقراولی سلطان ابو سعید 3
رسیدند انهزام یافته معاودت نمودند سلطان لشکررا مرتب گردانیده
پیش رفته .... [3] تقابل و تلاقی و حرب و قتال و معارضه و جدال ملتئم
گشت سلطان ابو سعید مغلوب و مضروب گشته ببخارا رفت و سلطان 6
عبدالله فائزاً غانماً بسمرقند عائد گشتند و <ابو سعید> از مهابت
صولت مخالفان فرار کرد و بنیان طغیان او بخوف و هراس اندراس
یافت و سلطان عبد الله بنواحیٔ نواك[4] رفت و از آنجا در اوایل رمضان 9
سنهٔ ۸۵٤ مظفر و شادمان و مبتهج و فرحان طریق معاودت مسلوك
داشت چون بنواحیٔ شهر سبز رسید در خاطر مبارکش چنان خطور
کرد که از برای عید طوی پادشاهانه مرتب گردانند نشانها برای 12
(115 a) نظم و ترتیب طوی بشهر اصدار یافت چون بحوالیٔ شهر
سمرقند رسید اکابر و اشراف را با تمام اصناف از امرا و وزرا و اعیان
دولت و سرداران مملکت و رؤس اقوام بخلعتهای شایسته بنواخت و 15
بر سریری زرین مرصع چون آفتاب که بسمت رأس رسد بر آمد و
درهم و دینار چون اشعهٔ انوار بر خلق پاشیدن گرفت و در آن طوی
فرخنده بر آنروزه داران شیوهٔ «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ 18
فِطْرِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ» آشکارا کرد، <از> کمال فضل

[1] N: معدود
[2] Aynen böyle.
[3] Burada siyah bir leke olduğundan iki kelime okunamadı.
[4] Mevkii tesbit edilemedi.

بیکران و لطفِ بی پایان سایه برهمگنان انداخت و بنواله مرحمت از خوانِ[1] ایادئ گونا گون جناحِ لشکرِ عدل و احسان را بنواخت و
3 چون از مجلسِ رحمت بارِ ائمّه و علمای کبار بپرداخت مجلسیِ بهشت آیین با حوریانِ زهره جبین و سازندگانِ خوش نواز و خوانندگانِ بلبل آواز پرساخت قیل و قالِ اهلِ کتاب به تقلقلِ صراحئ[2] شراب و
6 سؤال و جوابِ اصحاب ببانگ و فریادِ چنگ و رباب مبدّل گشت خم از کنجِ خمول بمجلس خرامید و هرچه از اهلِ زهد و تقوی در دل داشت و از خوفِ محتسبان در نشسته در کوشهٔ نشست و اظهار نمیتوانست
9 کرد دلِ خود را ازآن بپرداخت و مستانرا[3] ازآن راز های نهانی چنانچه دانی بنوعی سرخوش ساخت که صراحی وار بقهقهه بر محتسب خنده زنان گشتند و پیاله تا لبی بلب رسانید دم بدم هرچه بدست
12 می‌آورد خورایی بشکر لبانِ پسته دهانِ شیرین کلماتِ موزون حرکات می‌ساخت و تا در خود مشاهدهٔ جمال کند گاهی آیینه دارِ خود را بدیداری میرسانید تا ازهرجمال عکسی برو تابد و نی کمرِ خدمت برمیان
15 بسته و از برای قبولِ نفس بهمه تن گوش درسماعِ سروش و سراسر دهان درسماعِ رازهای نهان < گشته > هرچه با او میگفتند انکشتِ قبول برچشمها می‌نهاد و بهزار زبان در سرایبدن[4] میگفت (115 b)

18 نظم

تابکَیْ در پرده ماند رازِ من	نطق‌راگوازمیان<بُگْسِل ْ>نطاق
خرقه بیرون‌کن زسرعریان برآ	شَوْ خراباتی زشو بستان طلاق

[1] N: خان [2] N: سراحی
[3] N: محتسبانرا [4] N: سرنیدن

شوی چه بود قید و بند وحرف وصوت	برق رَوْ شَوْ باشی فارغ از براق
گرچه هستم باالبِ دم ساز جفت[1]	گشته ام لیکن زطاقت مانده طاق
زهرهٔ چنگی چو عود از آهِ من	می فتد هر لحظهٔ در احتراق 3
کم مبادا از هوای او سرم	کوکبم خالی مباد از احتراق
ای دمِ ما از دمت گویاشده	وزلبِ شیرین شده جانرا مذاق
از هوای تو نیم خالی دمی	یکنفس زین دم ندارم افتراق 6

چون در اندك زمانی دوکس را دردراستِ ملك و رفعتِ قدر[2] و علوّ شان قدمِ راسخ و یدِ طولا بود از مرزوبومِ قلمرو بیرون کرد درین ولا خبر رسید که امیر سلطان احمدِ تیمورطاش بعلاء الدوله میرزا 9 پیوسته از هرات براهِ بلخ توجّه نموده از آبِ آمویه بالشکری بیقیاس بعزمِ تسخیرِ سمرقند گذشته بازامیر زاده عبدالله لشکررا استمالت < کرده > وانعاماتِ فراوان داد وعثمانِ محمدِ برلاس را درسمرقند 12 بحکومت گذاشت و لشکرکشیده به یراق و استعدادِ تمام روانه شد چون کنارِ آبِ برکن[3] مخیّمِ نزول گشت بترتیبِ میمنه ومیسره وقلب و جناح و ساقه و کمین گاه مشغول شد به علاء الدوله[4] خبر 15 رسانیدند که امیرزاده عبدالله بعد ازمعاودت درعیش و عشرت افزود و هرروز درخلوتِ خاصّ بساطِ عیش و شادمانی می گسترد و زمامِ اختیار بقبضهٔ اقتدارِ محمّد بیك که بقدمتِ خدمت اتّصاف داشت 18 وبنظرِ عنایت و تربیت اختصاص داده بود و اورا در دیوان استیلای

[1] N: صفت

[2] N: قد

[3] Mevkii tayin edilemedi.

[4] N: خبر رسانیدند که علاء الدوله و امیر زاده عبدالله

عظیم حاصل شده بواسطهٔ (116a) تکبّرو تجبّر خاطرِ امرا و امیر
زادگان ازو تنفّر یافته روی بدرگاهِ سلطان ابو سعید می نهادند و
3 خواجه عطاءالله شیرازی نیز که وزیر بود ابوابِ شلتاقات و بقایای
سنوات بر گشاده بر اهلِ مملکت حوالتها میکرد و خاص و عامّ بدستِ
محصّلان و برات داران گرفتار شده بودند جوق جوق متوجّهِ سلطان
6 ابوسعید میرزا گشته لشکرِ سلطان عبدالله ضعیف میشد و سلطان
ابو سعید قوی میگشت و ابو الخیر خان نیز بالشکرِ اوزبك بمعاونت
رسید و ازسیحون عبور کرده در نهرِ پهلوان [1] ازتوابعِ سغدِ سمرقند
9 هر دو لشکر در برابرِ یکدیگر صفوف آراستند و با وجودِ انکه بسیاری
از لشکریانِ امیرزاده عبدالله بسلطان ابو سعید میرزا لاحق شده
بودند هنوز لشکری بشکوه و عدّه و اسبابِ انبوه همراه داشت از
12 دو طرف خروش و جوشِ کوس و نفیر بگوشِ فلكِ اثیر رسید و
از بانگِ اسودِ وغا و ذیابِ هیجا حمل و ثور را درسما دل ازجا رفت و
غبارِ مرّیخیان دفترِ عطارد را بزیرِ خاك انباشته ساخت زهرهٔ چنگی را
15 از نهیبِ جوانانِ جنگی چنگ از دست افتاد سر چشمهٔ خورشید بخاكِ
نعالِ خیول و بغال منطمس گشت مشتری چون سودازدگان حیران
و سرگردان مانده نه پای رجعت و نه جای استقامت می یافت فلكِ
18 حامل کرهٔ تزویر را چون بچه در بغل گرفت خانه بخانه میگریخت
فرقدانِ توأمان [2] از فرقانِ قدیم آیتِ « یَوْمَ یَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ » [3]

---

[1] Bu adda bir ırmak görülemedi. As (s. 1021) de: Kūhak.

[2] N: و تواماں

[3] ʿAbes sûresi (LXXX), 34. âyet.

بر آبا و امّهات میخواندند و دبیرِ « نُون وَ الْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ »[1]
« إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ »[2] بر ورقِ
روزگار مینگاشت 3

نظم

زبانگ و تکاپوی هردو گروه بلرزید دشت و بغرّید کوه
ویا سر بر آورد یوم النشور تو گوئی مگر در دمیدند صور 6
هوا گشت چون شب زگرد و غبار (116 b) زپیکان ولی بود سیاره دار
شبی بود روشن چو بد خونفشان شبی روشن از برقِ تیغ و سنان

بعد التحامِ قتال و اضطرامِ نیرانِ جدال و تصادمِ رکبان و تزاحمِ 9
شجعان و تغابنِ رماح و تلاحقِ سیوف علی الاشباح آتشِ دولتِ سلطان
ابوسعید ذات الوقود گشت و مشعلهٔ حشمتِ امیر زاده عبدالله بباد خمود
انطفا پذیرفت امرای شیرازیّه چون زنان پنهان گشته روی 12
بفرار آوردند و تا ببلخ در منزلی توقّف ننمودند لشکری چون این حال
مشاهده کردند و خودرا در عرضهٔ تلف دیدند روی براهِ فرار نهادند
امیر زاده عبدالله در مضیقِ هلاك ماند و بقیدِ اسار افتاد و ازدمِ تیغِ 15
آبدار جانِ اوشربتی چشید و کوزهٔ سفالینِ بدن را بصحرا انداخته
روی بعین الحیات « مَنْ شَرِبَ مِنْهَا شربةً لَمْ یَظْمَاء ابداً » آورد.

---

[1] Ḳalem sûresi (LXVIII), 1. âyet.
[2] Tekrîm sûresi (LXXXI), 1. ve 2. âyet.

ذکرِ اجمالِ احوالِ فرزندانِ بای سنغر بن شاهرخ تا بزمانِ استقرارِ[1] ملك بسلطان ابو سعید کورگان بن محمّد بن میرانشاه بن تیمور کورگان

اگرچه اکثرِ احوالِ ایشان مفصلاً در طیِّ ابواب مذکور شده امّا از برای ضبطِ آن احوال را اجمالاً مفروز ساختن بصواب اقرب وانسب مینمود بنابران اتیان بذکرِ آن < موافق > نمود بایسنغر میرزا در زمانِ حیاتِ پدر بساطِ عیش و نشاط در نوردید و بدارِ بقا خرامید و ازوسه پسر ماند میرزا علاء الدّوله و سلطان محمّد و بابر میرزا ، گهرشاد آقا که مادرش بود علاء الدوله میرزا را در سلكِ تربیت انتظام داد و خواست که او ولی عهدِ شاهرخ میرزا شود ممالکی که ببا یسنغر میرزا متعلّق بود مثلِ استرآباد و کاشان و شبانکاره و ساوه و نطنز و دیگر ولایات بدو مخصوص ساخت و در دیوانِ شاهرخ میرزا اورا امارت و منصبِ مهرزدن بر احکام و بروات داد و اورا در حجرِ عاطفتِ خود تربیت میفرمود و سلطان محمّد را (117 a) در اواخرِ عهدِ شاهرخ میرزا رخصتِ ایالتِ بعضی از ممالكِ عراق داد و از شاهرخ میرزا التماس فرستادن بجانبِ عراق فرمود و غرض ازین التماس <و> مدح آن بود که چون درسلطان محمّد میرزا آثارِ رشد و نجابت و شکوهِ سلطنت و وفورِ مهابت مشاهده مینمود و میخواست که

---

[1] N: تا بزمان درین ولا استقرار

اورا از تختِ جدِّ بزرگوار و از گنجِ جواهر و نقود و اجناسِ بی‌شمار
دور و مهجور گرداند تا بعد از وفاتِ شاهرخ میرزا ملك و مال
بعلاءالدوله میرزا اختصاص یابد و در <این> سال حکومتِ قم و ری و 3
سلطانیه و قزوین و توابع و ضمایم بدو تعلّق گرفت و از خراسان به
اُبَّهَتْ و جلال و شوکت و اقبال بجانبِ عراق روانه گشت و بلاد و
ولایاتِ مذکوره درحبالهٔ دولتِ زیبنده و طلعتِ فریبندهٔ او چون 6
عروسی زیبا و صاحب جمالِ ماه سیما بجلوه گری در آمد درین ممالك که
رشكِ جنّات بود چون آبِ حیات و عذبِ فرات

نظم 9

روان گشت و چون خضر هرجا رسید گل و لاله از مقدمش بر دمید
روان گشت چون جان بشهرِ بدن روان گشت چون آب در هر چمن

بهر شهر داروغه و عامل تعیین فرمود[1] و امرا و داروغگان که در دیگر 12
بلادِ عراق بودند چون امیر محمّد شاه که حاکمِ اصفهان و امیر چقماق
که داروغهٔ یزد و امیر حاجی محمّد که داروغهٔ کرمان و امیر حاجی
حسینِ بابا حاجیٔ گاوَرودی[2] که حاکمِ همدان و بعضی از دیارِ کردستان 15
بود برسومِ خدمت از پیش کش و ساچُق قیام نمودند و چون شاه زاده
آفتابِ دولتِ جدِّ بزرگوار در غایتِ انحطاط و قریب بدرجهٔ غروب و
کوکبِ سعادتِ خود را بدرجاتِ ارتفاع روز بروز شتابنده برمیتافت 18
قدم از دایرهٔ طاعتِ جدِّ بزرگوار بیرون نهاد و رایتِ مملکت ستان

[1] N: فرمان
[2] N: کاوروی

برافراشت اولاً لشکر بهمدان کشید (117b) و امیر حاجی حسین
به مقاومت و مدافعت پیش آمد و بدانچه مقدور بود سعی نمود فامّا ستاره
3 با سلطانِ سیّاره برابر و شمشیر درسنگِ خاره کارگر نتواند بود

نظم

ستاره بشب مشعل افروز شد ولیکن فرو مرد چون روز شد

6 عاقبت گرفتار گشت به تیغِ گلو گیر سرِ تسلیم نهاد و همدان و کردستان
درحوزهٔ تسخیر در آمد چون این خبر بمسامعِ جلالِ جدِّ بزرگوار
رسید غمامِ غم و ملال برآن متراکم و آثارِ سوء حال و خوفِ زوالِ
9 ملك و مال بروهم و خیالِ او متفاقم گشت سلطانیه و قزوین ازو انتزاع
نموده بدیوانِ خاصّه متعلّق ساخت سلطان محمّد نیزدر عقوق ثابت و
استوار گشت و شاهرخ میرزا لشکر بعراق کشید و درری وفات یافت و
12 سلطان محمّد عراق و فارس را تسخیر کرد و گهرشاد بیکم با علاء الدّوله
میرزا و امرای شاهرخ میرزا بعراق رفتند و سلطان محمّد میرزا را
به تسخیرِ خراسان ترغیب نمودند تا از شیراز و کرمان و اصفهان و قم
15 وری و از صحرا نشینان[1] لشکر جمع کرده به یراق و اسبابِ حرب متوجّهِ
خراسان گشت و بابر میرزا نیز درین ایّام بر تمامِ ولایتِ خراسان
استیلا یافته ازدار السلطنهٔ هرات لشکری آراسته بیرون آورد در قریهٔ
18 فرهادجردِ جام[2] دو شاهزاده هریك خسروی شیرین حرکات و
با ایشان جوانان هریك چون بیستون کوه بفرّو شکوه دو لشکر بعدد و
شماره افزونتر ازستاره و بجبه و جوشن چون کوهی از آهن

[1] N: و صحرا نشینان

[2] و در حدود فرهاد جرد که از اعمال ولایت جام است میان برادران ملاقات : ومصاف دست داد (Davlat Şah, s. 408)

نظم

جوانان چون سروِ نو خاسته
همه همچو گلدسته آراسته 3
همه نازك اندام و چابکسوار
چو شیرِ دمان هریکی وقتِ کار
کورگه زنان سُورن انداختند 6
فلك را بآواز کر ساختند
در آورد شهزاده در زیرِ ران
سمندی به تندی چوبادِ وزان (118 a) 9
برادر برابر چو ببرِ دلیر
بر اسپی چو ابری بصولت چو شیر
سپر پیشِ روها چو مه را خسوف 12
بخون تیغ چون چشمِ ترکان شغوف
گشادند فی الحال بر یکدیگر
رهِ تیرو بستند[1] راهِ مفر 15

هر دو فریق در بحرِ عمیقِ حرب غریق مانده و بشرارتِ حرارتِ قتل و ضرب حریق شده بقدرِ طاقتِ بشریه درهم آویخته و بخاك وخون برآمیخته کوشش و جوشش نمودند عاقبت الامر سلطان محمّد بغلبه و استیلا 18 فائز گشت و بابر میرزا با مخصوصی چند بهرات متوجّه شد و پیرزاد بیكِ بخاری که مقرّب و پروانچی بود باستمالهٔ از پیش فرستاد و چون

[1] N: ره تیز بستند و

بطالعِ مسعود و بختِ ارجمند بشهر نزدیك شد ائمه و اشراف باستقبال
آمده شاهزاده را بشهر در آوردند ابوابِ مرحمت بر روی امّت
3 بر گشاد دستِ تظلّم و تعدّی بر بست پای جور و اعتساف را درهم
شکست و بعیش و عشرت مجلس بر آراست هرکس بایاری گلعذاری
درچمنی انجمنی گرفتند و با ماه رویانِ سمن ساقِ سیمین بدن بعیش و
6 نشاط بساط گستردند و بباده ٔ ناب غم از لوحِ دل ستردند کویِ
خیابان چون روی خوبان غم زدا و طرب افزا گشت جوی انجرخویِ
شکر و شیر گرفت و دروازه ٔ ملك و قنجاق از مقدمِ جوانانِ عراق
9 چون پلِ مالان گذرگاهِ صاحب جمالان شد باغِ زاغان بنوای مطربانِ
بلبل آواز و صدای نا بیانِ خوش نواز هوای روضه ٔ رضوان گرفت

نظم

12 فَطُوبَى ثمّ طُوبَى ثمّ طُوبَى كَرَوضٍ كَانَ لَيْلَى فِيه طُوبَى
وسُقْيَاهُم وسُقْيَاهُم وسُقْيَا لِأرضٍ حَلَّها ظلٌّ طَروبَا

ابوابِ مکرمت و مروّت بر روی خویش و بیگانه بر گشاد و امیرزاده
15 ابراهیم راکه بابر میرزا محبوس داشت از بند رها کرده پیشِ پدرش
فرستاد و علاء الدوله (118 b) میرزا < را > که در وقتِ عزیمتِ
سلطان محمّد در رباطِ خرانق ملحق شده بود فرستاد و انواعِ اصطناع
18 با ایشان بجای آورد و ایالتِ گرم سیر و قندهار و غزنین بدیشان ارزانی
داشت و روانه گردانید و سلطان محمود بن بابر میرزا را بنظرِ شفقت و
مرحمت ملحوظ و محظوظ داشت و زمامِ حلّ و عقدِ ملك و مالِ ممالكِ
21 خراسان و اعمال بقبضه ٔ اقتدارِ حاجی محمّدِ قناشرین توطین و تسکین

داد و خواجه پیر احمدِ خوافی را درامارتِ دیوان با او شریك ساخت و
خواجه محمودِ حیدر..... [1] بعد از چند روزی که اساسِ عدل ممهد و
3 بنیانِ محبّت در دلها مشیّد گشت مردمِ بابرمیرزا را بدستِ قین و
شکنجه مقیّد بشلتاقات و حوالات ممهّد ساختند و گنج و خزانهٔ
قلعهٔ اختیارالدّین مطالبت نمودند بحکمِ «الفرارُ مِمّا لا یُطاق»
6 اکثرِ آن مردم باز ببابرمیرزا التحاق یافتند و در اندك زمانی خلقی کثیر
درزیرِ لوای مکرمت مصیرِ او مجتمع گشتند و بابر میرزا بعزمِ رزم
بعده و اسبابِ مقاتله و حرب مشغول گشت و سلطان محمّد میرزا ازغلوای
9 بزم خود را بجانبِ تیقّظ نتوانست کشید و ازین جهت وهنی قوی
در سلطنتِ او راه یافت و بابر میرزا < را > یوماً فیوماً قوّت و
استیلا ازدیاد و اشتداد می پذیرفت چون کیفیتِ حال برسلطان محمّد
12 ظاهر شد حاجی محمّدِ قناشیرین را با تمامِ امرای نامدارو بهادرانِ
با اعتبار بإطفای نایرهٔ بابر میرزا بصوبِ قلعهٔ عماد روانه ساخت و
چون بابر میرزا را مالِ بیقیاس از نقود و اجناس و جبه و جوشن
15 درآن قلعه بکوتوالی محمّد صالح حاصل بود و خلقی بسیار بدرگاهِ
مکرمت آثار جمع شده بودند همه را نوازش کرد و از راهِ باورد
خرابی کنان روی باستراباد آورد و چند روزی درآن ولایت بر آسود و
18 لشکر بر حسبِ دلخواه مرتّب فرمود و چون بمسامعِ او رسید که
حاجی محمّد با لشکری (119 a) بشکوه از ابطالِ رجال در ولایتِ
نسا فرود آمد بابر میرزا نیز از استرآباد عزیمت کرده بیرون رفت و

[1] Burada 4-5 kelimelik bir boşluk vardır.

حاجی محمّد بهر موضعی که نزول می ساخت خندق میکند و دروازه
از طرف می گذاشت و رعایتِ حزمی بواجب می نمود تا زمانی که
3 بمشهد زار رسید درآن مقام بابر میرزا بآن لشکر متلاقی شد عراقیان
عنانِ سبق استوار کرده روی بمقابله و مقاتله آوردند و لشکرِ بابر
میرزا نیز متّهی آمدند و مبتهج گشته چون شیرانِ ژیان ازآن بیشه
6 بی اندیشه بیرون آمدند و درمقابله بایستادند و بیك دم آتشِ فتنه تیز
گشت و نمونهٔ روزِ رستخیز روی نمود حاجی محمّد کشته شد و باقی
امرا و سرداران پای بند و اسیر گشتند و به تیغِ آبدار ایشان را <به>
9 سرابِ هلاك انداخته دست بنهب و غارت درازکردند و از نعمتِ مالِ
مالا یحصی حظّی جزیل بر داشتند و بفراغِ خاطر قرار گرفتند و ازجبه و
جوشن بیرون آمده پای امن دراز کردند [1] ناگاه خبر رسید که سلطان
12 محمّد میرزا می رسد و متعاقبِ خبر آوازِ نفیر بر آمد و سببِ این ایلغار
آن بود که حاجی محمّد کیفیتِ حال بارسالِ رسولی [2] علی الاستعجال
معروض داشته بود و سلطان محمّد میرزا احمال و اثقال را در ولایتِ
15 <خبو>شان بخواجه پیر احمد باز گذاشته با معدودی چند از بهادرانِ نام
آور و گزیده گانِ لشکر ایلغار فرمود و بر ایشان تاخت آورد و بیکبار
ایشان را پریشان و تارومار ساخت هزیمت را غنیمت دانسته روی بگریز
18 نهادند بابر میرزا عنانِ سمندِ هامون نورد را بدستِ باد داد و دیگر
باره روی بقلعهٔ عماد آورد و سلطان محمّد میرزا منتظرِ آنکه بابر میرزا
بدو متوجّه شود ایستاده بود و مردم از مهابتِ او بهرجانب روی
21 آورده اردو خالی ماند و سلطان محمّد متحیّر که مبادا طریقِ خداع پیش

[1] N: کرد [2] N: بارسال و رسول

آورده باشند و بقصدِ آنکه ایشان بمال مشغول شوند (119 b) پس بر ایشان تازند وایشانرا پریشان سازند ازآن طرف لشکرِ بابر بقلعهٔ عماد متوجّه و ازین طرف سلطان محمّد نیز اندیشناك بی جنگ و جدال هر 3 دولشکر از یکدیگر گریزان شدند و خواجه پیر احمد خواتین و احمال و اثقال را گذاشته از بیم و خوفِ بابریان بخواب متوجّه شد و علاء الدوله میرزا که درگرمسیر بود بجز انکه هرات خالی مانده و برادران در 6 حدودِ استرآباد بهم مشغول اند بهرات درآمد و چون هرویان خواهان و لب تشنهٔ زلالِ سلطنتِ او بودند نزولِ همایونش را واسطهٔ امن و امان و نعمتی بی پایان دانستند و چون سلطان محمّد میرزا کسری عظیم 9 یافته بود عزمِ عراق کرده متوجّه شد و جمعی را ازآنجا بمحاصرهٔ قلعهٔ عماد تعیین فرمود و باستعجال ازحدودِ خراسان گذشت و جمعی از امراکه بحکمِ او بمحاصره مشغول بودند سرِ انقیاد بُسمِ جیادِ بابر میرزا 12 نهادند ایشانرا بنواخت و باستعجال از حدودِ قلعهٔ عماد روانهٔ تخت هرات گشت جمعی که با علاء الدّوله میرزا دم ازیکجهتی زده بودند چون بوی توجّهِ بابر میرزا بمشامِ مشومِ ایشان رسید برسننِ معهود 15 راهِ بیوفایی پیش‌گرفته گریختند و علاء الدّوله میرزا در توقّف بلا مجال گشت او نیز فرار اختیار کرده مولانا احمد یساول را که از سرورانِ سبزوار بود بکوتوالیٔ ارگ تعیین فرمود< ه > بجانبِ بلخ متوجّه 18 شد و بابر میرزا بسریرِ هرات راجع گشت و اصناف و انواع را بفنونِ اصطناع بنواخت وصیع و شریف را در کنفِ راحت و مرحمت کشید و سلطان محمّد میرزا از راهِ یزد بشیراز رفت و از آنجا بکرمان و از 21 کرمان باز بشیراز و چون درمقامِ انتقام از بابر میرزا می‌بود بیقرار

بترتيبِ لشكرو اسبابِ ظفر قيام مينمود باز لشكرى عظيم فراهم آورده
از راهِ اصفهان و قم و رى بحدودِ خراسان در آمد و بابر ميرزا از هرات
3 متوجّه گشت (120 a) در زمانى كه سلطان محمّد ميرزا در رى بود
خواجه مولانا سمرقندى كه از فرزندانِ صاحبِ هدايه است و خانوادهٔ
ايشان در ماوراء النهر ببزرگى متعيّن و در وقتى كه سلطان ابو سعيد ميرزا
6 در ماوراء النهر استيلا يافت و او بواسطهٔ آنكه با امير زاده عبدالله اخلاص و
اختصاص داشت در سمرقند اقامت نميتوانست كرد به بابر ميرزا ملتجى
شده بود او را برسالت و اصلاح بجانبِ سلطان محمّد ميرزا فرستاد و
9 محمّد ميرزا مقدمِ شريفش را بمواجبِ تعظيم و احترام تلقّى نموده اورا
بجوابِ پيغام باز گردانيد بعد از يكماه باز اورا فرستادند سلطان محمّد
ميرزا از غايتِ غرور باصلاحِ خواجه ميل نكرد و پيشِ خودش
12 نگاه داشت و از رى در آخرِ خريف كوچ كرد و بى توقّف از سمنان و
بسطام گذشته بولايتِ اسفراين در آمد و بابر ميرزا [1] بالشكرى گران
در دهانهٔ استرآباد در آمده بود و چشم براهِ صلح گماشته و قراولان
15 يكديگر را ميديدند و اخبار ميرسانيدند در عيدِ قربان سنهٔ ۸۵۵ هر
دو لشكر چون دو كوهِ باشكوه در برابرِ يكديگر صفّ بستند و
بهادران از طرفين در يكديگر آويختند در حملهٔ اولى بابريان از هم فرو
18 ريخته روى بكوه آوردند در آخر مثلِ شيخ على بهادر و ابو سعيد ميرم و
تومان بيك و فرزندانِ يوسف خواجه برقلب دست يافتند و طوق و
نقارهٔ سلطان محمّد را انداختند و بيكبار لشكر را بهزيمت آوردند و
21 سلطان محمّد ميرزا را دستگير كرده پيشِ برادر بردند و حكم برقتلِ او

[1] N : ميرزا را

جریان یافت مرغِ روحش از نشیمنِ خاك < پرواز کرده > بذروهٔ[1] افلاك نشست و لشکریان با میدِ آنکه مگر سلطان محمّد بعد از هزیمت < عزیمتِ > عراق کرده باشد از راهِ بیابان بجانبِ اصفهان متوجّه شدند شیخ زاده که یکی از امرا بود بر اصفهان مستولی شد (120b) ورایتِ ایالت برافراشت اکابر را خلعتها داد و عامّهٔ خلق را جار[2] رسانیدند تاریش تراشیدند مگر اربابِ عمایم، این بنده در آن حال این بیت را انشاکرد

زدی در تیغ راندن لافِ مردی
بریش آوردی آن دعوی <که> کردی

بعد از چند روز عوامِّ شهر جوش برآورده بر درِ قلعهٔ نقشِ جهان رفتند و جنگ انداختند و فی الحال باروی قلعه را سوراخ کردند شیخ زاده ازآن هجوم اندیشناك گشت و از دروازهٔ که ببیرونِ شهر گشاده بود بیرون رفت و سیّد امیر زینل العابدینِ میرمیران بحکومت نشست و اکابرِ اصفهان برو اتّفاق نمودند و شهر را مضبوط میداشتند تا زمانی که بابر میرزا بشیراز متوجّه شد پهلوان حسینِ دیوانه را بداروغگی و خواجه غیاث الدّینِ سمنانی را بضبطِ مال فرستادند و خود از راهِ یزد بشیراز رفت.

---

[1] N : مرغ پرواز روحش از نشمین خاك بذروة
[2] N : چار

< ذکرِ مستولی گشتنِ جهانشاه میرزا بر عراق و فارس >

چون بابر میرزا بشیراز رفت و جهانشاه میرزا ضعفِ حالِ
3 چغتای مشاهده نمود پیر بوداق میرزا را با امیر بایزید بسطام و امیر
شهسوار و شاه علیٔ بیرامی و امیر علی شکر و دیگر امرا و ایناقان از برای
تسخیرِ عراق تعیین فرمود و در بادی الحال آیدین نوکرِ امیر شهسوار
6 بساوه رفت و امیر شیخ علی بهادر راکه از قبلِ بابرمیرزا داروغه بود
گرفت و ساوه را در تحتِ تصرّف آورد و بعد ازآن پیر بوداق میرزا
با امرای عظام متوجّهِ قم شدند و درویش علی میرك ولدِ یوسف
9 خواجه بهادر که حاکم بود بضبطِ شهر قیام نمود قریبِ دو ماه لشکر
بر درِ شهر نشست آخرالامر خواجه یحییٔ قمی که زمامِ رتق و فتق و
ممانعت و مدافعت برای و تدبیرِ او منوط بود با قراقوینلو یار[1] گشت و
12 شهر را تسلیم نمود و درویش علی نیز مقیّد و اسیر گشت چون قم را
بعد از غارت (121 a) و خرابی بداروغه سپردند روی بجربادقان نهادند و
جربادقان را نیز محاصره ساختند و اهلِ خونسار را برشهریان گماشتند[2]
15 تا جوانانِ کماندارِ تیر افگنِ شیر شکار را از اهلِ جربادقان زبون
ساختند و باندك زمانی فتح کردند و بسیاری از سرداران و جوانان را
با سیّد تیر اندازِ شیرازی که از قبلِ بابرمیرزا داروغه بود و امیر پیر
18 محمّدِ طغایی راکه < از > سردارانِ مملکت بود بقتل آوردند و متوجّهِ
اصفهان شدند اصفهانیان چون ضعفِ حالِ بابرمیرزا را مشاهده کردند

---

[1] N : باز
[2] Hr (70 a) : و پیادهٔ بسیار از خونسار طلب کرده بر شهریان کماشته

بجانبِ ترکمانان مائل گشتند و رئیس محمّد را بدعوت ترکمان فرستادند و درآن حال الوندِ اسکندرِ قرا یوسف و امیر بابا حسنِ قرقین[1] و امیر شیر حاجی و حسنِ جلبری[2] [و پهلوان حسینِ دیوانه][3] با ده هزار سوار همه جوانانِ گزیده ازپیشِ بابر میرزا بمحافظتِ اصفهان آمده بودند و برلبِ زنده رود خیمه و خرگاه چون حباب برسرِ آب زده ازشهریان استمداد بمال و رجال مینمودند و اهلِ اصفهان چون از بابریان ظلم و تعدّی و بیراهی مشاهده کردند از امرای چغتای و داروغهٔ شهر خودرا کشیده میداشتند و کوچها و سر محلها را محکم میکردند و با خواجه عماد الدّین محمود حیدر اتّفاق نموده خودرا مرتّب و مهیّا می ساختند و بابر میرزا از شیراز متوجّه باصفهان بود چغتای امیدوار که بابر میرزا بزودی بدیشان پیوندد و اصفهانیان منتظر که ترکمانان زود تر ازراهِ جربادقان بایلغار در آیند و لشکرِ چغتای را احاطه کنند امرای چغتای واقف شدند در شبی از شبهاکه آوازهٔ نزدیك شدنِ ترکمان افتاده بود احمال و اثقال را براهِ شیراز روانه کردند و تا بروز برسرِ اسب پاس میداشتند چون روز شد بیکبار از درِ شهر روانه شدند و حسینِ دیوانه و خواجه غیاث الدّین از شهریان زنهار خواسته بلشکر ملحق شدند (121 b) و درینولا بابر میرزا از شیراز متوجّهِ اصفهان شده بود و سنجر میرزا در شیراز بأیالت نصب کرده بابر میرزا در حوالیٔ قصرِ زرد خبرِ هجومِ ترکمان و انهزامِ لشکر در یافت عنان از صوبِ اصفهان بجانبِ خراسان منعطف داشت و ترکمان باصفهان در آمد و

[1] N : قوقین
[2] Hr (70 a): چلبی
[3] Hr: 70 a.

بعد از یك هفته عمر شیخ بیك را بداروغگی و خواجه محمودِ حیدر را
بسرداری تعیین کرده بعضی اکابرِ اصفهان را مثلِ امیر قطب الدّینِ
3 ورزنه و شاه محمودِ خوزانی[1] و امیر عبدالله باب الدّشت و سیّد عمادِ
گلباری[2] و شاه محمّدِ صفوی‌را همراه برداشته متوجّهِ شیراز شد و
شیراز را بی زحمت و تعب تصرّف کردند و جهانشاه میرزا از حدودِ
6 آذربایجان بعراق نزدیك شد ایالتِ اصفهانرا بخواجه محمودِ حیدر
مخصوص فرمود حکم فرستاد و خواجه محمود بمراسمِ حکومت و وظایفِ
سرداری قیام مینمود چون زمستان منقضی شد اصفهانرا به پسرِ خود
9 محمّدی میرزا مخصوص ساخت.

درسنهٔ ٨٥٧ داروغه از جانبِ محمّدی میرزا لله محمّد نام
بشهر در آمد خواجه محمودِ حیدر با لو التفاتی نکرد و اورا مجالِ تمکّن
12 نداد و او از حشمت و اُبّهتِ خواجه اندیشناك بود وظیفهٔ ملازمت
بجای می آورد ناگاه خواجه محمود را از دیوانِ قضای آسمانی نشانِ
عزلِ حیاتِ فانی بطغرای «هوَالَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَوةَ»[3]
15 و بمضمونِ «اِنَّكَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَیِّتُونَ»[4] بدستِ ایلچیٔ اجل
بمجلسِ عشرت و شادمانی و نشاط و کامرانی در وقتی که بساطِ معاشرت
گسترده سازندگانِ دلنواز و نوازندگانِ پرده‌ساز زهره را درسماع پای
18 کوب و سرانداز ساخته بودند و خواجه با ماه رویان و بذله گویان
در گفت و گوی و گیرودار و جوق جوق جوانان از هرطرفی از
دولت سرایش علی حده صوتی گرفته و بعشرت مشغول و مشاعل

---

[1] Hr (80 b) böyle; N: خوزاقی
[2] Hr (80 b) böyle ; N : کلبار
[3] Mülk sûresi (LXVII), 2. âyet.
[4] Zumer sûresi (XXXIX), 31. âyet.

از هر جانبی افروخته بمطالعهٔ (122 a) او رسانیدند و بی امان بجای
شرابِ ارغوانی و لعلِ رُمّانی سمِّ قاتل و زهرِ هلاهل در کامِ جانِ
او ریختند اخوانِ صفا را معاشرت بمنافرت مبدّل شد که در نظارهٔ 3
خوبان چشمها گشاده بهمه تن در وصفِ ایشان دهن باز کرده بهزار
زبان باهر یکی در سخن بود جان در بدنِ او چون باد در قفس بیقرار شد
پرده از روی کارِ گفت و شنود برخاست و <چون> چنگِ گیسو بریده 6
بسیاری بر خود پیچید چون هیچ فائده نداشت سر بزانوی حیرت
نهاد و از غایتِ ملال بخواب رفت و آشوب بیدار شد چون خبرِ وفاتِ
خواجه بمسامعِ جلالِ پادشاه رسید پسرِ خود را محمّدی میرزا 9
باصفهان فرستاد و چون شاهزاده ببلوغ نرسیده بود و طفلِ دولتش
بحضانتِ تربیتِ لله صفر شاه اختصاص داشت و لله صفر شاه برادرِ
لله محمّد بود که پیشتر ویرا باصفهان فرستاده بودند و او مردی بود 12
بغایت محیّل و مدبّر و فتنه انگیز و خونریز چون باصفهان درآمد آتشِ
حرص و آز برافروخت و اکابر و اشرافِ اصفهانرا بتهمتِ موافقتِ
بابر و ارسالِ قاصد و پیغام منسوب[1] ساخت و مجموع ببهانهٔ توجّهی بقلعهٔ 15
نقشِ جهان حاضر کرد و ایشانرا مقیّد و محبوس گردانید و مألوف و
آلافِ نوّاب و کارکنانِ ایشان بمحصّل داد و صورتِ حال باُردوی
پادشاه در وقتی که بحوالیٔ خواجه حسنِ ماضی بود معروض داشت و 18
از پیشِ پادشاه سیّد احمدِ توقچی که تواجیٔ لشکر و از امرای عظام
بود از برای خراب کردنِ سور باصفهان رفت و از ولایت قریبِ پنجاه
هزار مردِ بیلدار و تیشه‌دار طلب داشت بارو را ویران ساخت و بعد 21

---

[1] N: و منسوب

از یك ماه جهانشاه میرزا درآمد و اکابر را که مقیّد بودند کوجانید و
اهل و عیالِ ایشان را بقلاعِ آذربایجان فرستاد و جمله را در اردو بامرا
3 سپردند و سه هزار تومان مالِ امان بر اصفهان (122 b) انداخت ، وضیع و
شریفِ اصفهانرا بشکنجهٔ آبِ نمك و داغِ انبر[1] گرفتار گردانید و
خود از برای قیشلامیشی بجانبِ قم متوجّه شد در عرضِ یکماه از برای
6 سه هزار تومان مالِ امان قریبِ ده هزار[2] تومان مال از اهلِ اصفهان
ستدند طلا که مثقالی بصد دینارِ عراقی بود به پنجاه دینار می ستدند و
از جواهر و اثاث البیت و جامها و زیورهای زنانه هرچه بده دینار
9 قیمت داشت بیکدینار برمیداشتند و بمحصّلانه و مهلتانه هرچه میخواستند
می گرفتند تا زمانی که معاملهٔ اصفهان بقتلِ عام قرار یافت چنانچه
ذکرِ آن در محلّی دیگر مستوفی شده؛ فَهَانَ إِصْفَهَانُ خربوا دُورَها
12 خرّشوا سُورَهَا وَ نَبَشُوا قُبُورَهَا وَ نهبوا ٱلْأَموالَ و حلّلوا
النِّساءَ و ٱلْأَطْفَالَ وَ قَتَلُوا ٱلرِّجَالَ بِأَسْوءِ ٱلْأَحْوَالِ .

---

[1] N : بشکنجه و آب نمك و داغ و انبر
[2] Hr (80 b) böyle ; N : دو هزار

<ذکرِ معاودتِ بابر میرزا بخراسان>[1]

وچون بابر میرزا ازمابینِ شیرازو اصفهان[2] متوجّهِ خراسان
گشت لشکرکه بر درِ اصفهان بودند بدو پیوستند و ایالتِ شیراز 3
بسنجر میرزا و حکومتِ یزد بخلیل میرزا که دختر زادهٔ شاهرخ‌میرزا
بود تفویض نمود و باستعجال از راهِ یزد بخراسان رفت پس جهانشاه
میرزا محمّدی میرزا را ازاصفهان و پیر بوداق میرزا را از شیراز طلب 6
داشت و بر حسبِ فرمانِ پدر هریك از محلِّ ایالتِ خود بعد ازظلم و
تعدّیٔ بسیار[3] بر رعایا بقم توجّه نمودند و در اواخرِ زمستان که طلیعهٔ
ربیع برلشکرِ سرما غلبه میکرد و اله چوقِ سیّاره را بخیمه و خرگاه 9
بدل مینمود بجانبِ سوق بلاق کوج کرد و اهلِ خراسان و عراق
چنان تصوّر کردند که جهانشاه میرزا از عراق و فارس قضای
وطرکرده بآذربایجان عاید خواهد شد و بابر میرزا چون خبر یافت که 12
شیرازو کرمان و اصفهان از ترکمان خالی مانده طمع کرد و سنجر
میرزا را با جمعی کثیر تجهیزکرده از راهِ کرمان فرستاد و کرمان (123 a)
وشیرازرا در تحتِ تصرّف آوردند سنجر جلاّب و پیر محمّدِ سمرقندی 15
بشیراز رفتند و درین ولا شیخ مرشد ولدِ شیخ ابوالخیر درشیراز خروج
کرده بود و جمعی‌را از ترکمان کشته چون سنجر نزدیك شد فرار کرده
بکرمان رفت و سنجرو محمّد بیك بحکومتِ شیراز نشستند و چون 18

[1] Bir iki kelimelik boşluk.
[2] N : از مابین شیراز و ایالت شیراز
[3] N : سیاب

بقلعهٔ ایزد خواست که درمیانِ اصفهان و شیرازست داروغهٔ چغتای
رسید و سیّد میر جلال پسرِ سیّد میر علیٔ گلبارِ اصفهانی که فرار کرده
3 بدان قلعه ملتجی شده بود باستعجال بجانبِ اصفهان آمد و خواجه
امام الدّین حسن نوادهٔ خواجه ظهیرالدّین عبدالله که ابا عن جدّ
متبوع و مقتدای مملکت بود و خواجه احمدِ صفوی و امیرعمادِ بابالدّشت
6 وخواجه اختیارِ افتخاری و شاه جابرِ طهرانی و بعضی از رؤسای
بلوکات که در مملکت مانده بودند تحریض برخروج نمود تا داروغهٔ
شهر حاجی تارمی را بقتل آوردند و لشکریان در شهر بودند مقیّد ساختند و
9 بعمارتِ باروی شهر مشغول شدند و یامجی باعلامِ حال بخراسان ببابر
میرزا روانه ساخت و بابر میرزا عازمِ عراق گشت چون سلطان ابوسعید
میرزا برین احوال اطّلاع یافت از سمرقند متوجّهِ خراسان شد پس بابر
12 میرزا از خبرِ توجّهِ او بخراسان [1] فسخِ عزیمتِ عراق کرد و بسمرقند
روانه شد و در سوق بلاق [2] جهانشاه میرزا نیز از خبرِ هجومِ چغتای و
خروجِ اصفهانیان < وقوف یافت > محمّدی میرزا را با جمعی از امرا
15 باصفهان فرستاد تا فتح کرده بقتلِ عام و خرابیٔ شهر قیام و اقدام نماید
بعد از آن پیر بوداق را بشیراز رخصت داد و از راهِ اصفهان متوجّه
شد در زمانی باصفهان نزول کرد که امواجِ فتن متلاطم و افواجِ محن
18 متراکم بود آب و زمینِ آن دیار بخونِ شهدا و سعدا و طفلانِ معصوم و
پیرانِ مظلوم چون دشتِ کربلا و دوشیزگانِ جمالِ عفّت و نوباوگانِ
بوستانِ عصمت دردستِ لشکرِ (123 b) بلا باه و واویلا

[1] N: از خبر توجه خراسان او
[2] N: از ساوخ بلاق

نظم

شهری چو بهشت و ساکنان اهل بهشت
مردان ملکی خوی و زنان حور سرشت

آبش چو شراب کوثر و شیر و عسل
خاکش زر و سیم و از رخام آجر و خشت

سیلاب بلا آمد و چون شهر ثمود
نگذاشت درو زنده و یك خانه نهشت

چند روزی بلب زنده رود نشست بخون اهل آن مملکت <دست> بشست وآنچه از قتل و اسر[1] و نهب که توانست بدان اتیان نمود و بعد از قضاء الوطر متوجّه شیراز شد و از چغتای جمعی که بشیراز آمده بودند از آوازهٔ معاودت قرا قوینلو و قتل عام اصفهان و توجّه پیر بوداق بشیراز پریشان خاطر گشتند مجال اقامت و استقامتشان نماند در عزم ارتحال بی اهمال شدند طاق و رواق امن و امان ایشان چون خانهای اصفهان ویران گشت هیچ مخلصی جز فرار نیافتند عند ورود الخبر و وصول الاثر از راه ذهاب کأغنام تَفرُّعَنِ الذّئاب رو بایاب آورده متوجّه کرمان شدند و پیر بوداق میرزا از عقب رفت سنجر میرزا را شکست و قتلی عظیم کرد چنانکه مذکور خواهد شد و بمقر ایالت خود عاید گشت .

---

[1] N : اسیر

ذکرِ احوالِ شیراز و کرمان بعد از توجّهِ
بابر میرزا بخراسان

3 چون بابر میرزا از شیراز بعزمِ رزمِ جهانشاه میرزا بجانبِ عراق متوجّه گشت سنجر میرزا را بداروغگیٔ شیراز نصب فرمود چون بقصرِ زرد رسید و خبر متواتر گشت که ترکمان بدار الامان
6 رسید و اهلِ اصفهان بإطاعت و اذعانِ ترکمان اتیان نمودند از عراق نومید شد و عنان بجانبِ یزد بعزمِ معاودت بخراسان معطوف داشت در وقتِ عبور از یزد خلیل میرزا که دختر زادهٔ شاهرخ میرزا
9 و نبیرهٔ محمّد سلطان بن <جهانگیر> بن امیر تیمور کورگان بود بأیالتِ یزد تعیین فرمود و خود باسائرِ امرا بخراسان معاودت نمود چون خلیل میرزا در یزد بحکومت نشست جمعی پریشان روی (124 a)
12 بدو آوردند بنابر آنکه در زمانِ سلطان محمّد میرزا بر شیراز مستولی شده بود و شیخ ابو الخیرِ جزری که حاکمِ شیراز بود بقتل آورده و بعد از معاودتِ سلطان محمّد میرزا از خراسان لشکر کشیده باستقبالِ
15 قتال با سلطان محمّد بیرون آمد و مغلوب گشت سلطنتِ شیراز مخمّرِ دماغِ آن بود بآن شرذمهٔ رجال متوجّهِ شیراز شد و سنجر میرزا ازخوفِ او شیراز را گذاشت و بجانبِ کرمان متوجّه گشت چون
18 بظاهرِ کرمان رسید سیّد شروانی که از قبلِ سلطان محمّد میرزا والیٔ آن مملکت شده بود و بعد از هلاكِ سلطان استیلا یافته بدو التفاتی نکرد و جمعی که با او بودند ازو اعراض کرده بسیّدِ شروانی پیوستند و سنجر

میرزا بخراسان توجّه نمود و خلیل میرزا نیز چند روزی در شیراز بر جناحِ
فرار از لشکرِ جرّارِ ترکمان مقتضای « كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ
اوعابِرُ سبیل و عُدَّ نَفْسَكَ مِنَ اَصْحَابِ اَلْقُبُورِ » را پیش
نهادِ ضمیر ساخته توشهٔ راهی بر هم می بست ناگاه از راهِ عراق
طم طراقِ توجّهِ پیر بوداق <رسید> خلیل <را در خوف وَ هراس>
انداخت دستِ تطاول بسوقِ بهایمِ اهلِ سوق و هایم کشید هر کجا
مرکبی یا بارکشی در بازار و کوچه یافت در زیرِ بار آورده و راهِ فساد
درپیش گرفته متوجّهِ ولایتِ کرمان شد و از راهِ کرمان بخراسان
رفت و پیر بوداق میرزا بحشمتی تمام و بی زحمتی از نوائبِ ایّام ملك[1]
در حوزهٔ تصرّف و حیطهٔ تملّك کشیده امرای عظام را چون امیر
بایزیدِ بسطام و امیر شاه علیٔ بیرام و پیر زاد بیك و غیرهم را بپایهٔ
سریرِ سلطنت مصیرِ پدر بازگردانید و بقلمِ رو فارس داروغگان و
عمّال روانه ساخت و روز بروز پایهٔ ولایتِ او ارفع و دائرهٔ ایالتِ او
اوسع گشت باتمامِ ضمایم و لواحقِ شیراز از اهلِ مدر و وبر تا بولایتِ
خوزستان و حدودِ لار و جرون[2] در قبضهٔ (124 b) تدبیر و
تصرّف کشید

نظم

تمکن پذیرفت بی رنج و غم	بتختِ بلندِ ملوكِ عجم
شد اصطخر را ز آتش افروخته	و زو خرمنِ سرکشان سوخته
شعاعِ مشعشع فرو رفت ازو	بلندیٔ الوند شد پست ازو

[1] N : و ملك

[2] Burası yeni Hürmüz'ün bulunduğu eski Hürmüz ve Bender 'Abbās'ın karşısındaki Cirūn adasıdır (Cirūn hakkında Le Strang'e bk., s. 319).

چون در عرضِ شش ماه مجموعِ عراق و فارس مفتوح گشت و
جهانشاه میرزا از اصفهان کوچ کرده درقم قیشلامیشی نمود پیر بوداق
3 میرزا از شیراز بعزمِ ملازمتِ پدر بقم رفت و چون در فصلِ ربیع
معاملهٔ اصفهان بقتلِ عام قرار یافت پیر بوداق میرزا رخصتِ انصراف
بفارس و کرمان و دفعِ مخالفانِ فارس و کرمان شد .

ذکرِ احوالِ مقابله و مقاتلهٔ[1] پیر بوداق میرزا با سنجر میرزا بعد از کشته شدنِ سیّدِ شروانی

در زمانی که بابر میرزا ازخراسان بشیراز رفت و عراق و فارس را 3
در تحتِ تصرّف آورد کرمان در تصرّفِ سیّدِ شروانی که از قبلِ
سلطان محمّد میرزا والی بود ماند و بعد از هجومِ ترکمان بر عراق و
فارس میانِ سیّد و اولادِ امیرقناشیرین اعنی قلدرویش و یار احمد که 6
حکومتِ کرمان از قبلِ خاقانِ سعید شاهرخ میرزا موروثیٔ
ایشان بود منازعت و مخاصمت بود تا زمانی که دربمِ کرمان قتال واقع
شد و سیّدِ شروانی بقتل آمد و باز درمیانِ برادران قلدرویش و 9
یار احمد اساسِ منازعه و ممانعت استحکام یافت و یار احمد سنجر
میرزا را از خراسان بسلطنتِ کرمان و شیراز دعوت کرد و
سنجر میرزا با چهار هزار مردِ مکمّل بکرمان آمد و کرمانیانرا تسخیر 12
کرد و قُلْدرویش بقلعهٔ کوه که متّصل بشهر است متحصّن شد
قریبِ ده روز درکرمان نشست تا اورا رام ساخته از قلعه فرود
آورد و مراسمِ تعظیم و احترام بجای آورد و شیخ جلال الدّین پسرِ 15
شیخ ابو الخیرِ (125 a) جزری را بداروغگیٔ کرمان نصب کرد و
بلشکری آراسته باتّفاقِ آن دو برادر قُلْدرویش و یار احمد بعزمِ شیراز
کوچ کرده از کرمان تا بمقامِ سرجاهان ولایت بولایت رفت درآن 18
مقام خبرِ قتلِ عامِ اصفهان و توجّهِ پیر بوداق میرزا بشیراز یافت پای

---

[1] N : مقاو مقابله

قرارش از جای بر خاست روی توجّه بر تافت و برجعت قهقری
هم ازآن قری معاودت نموده لجام ریز روی بگریز آورد و پیر بوداق
3 میرزا یراق کرده متعاقب میرفت و بهر ولایت از هرات و مرودشت [1]
وشهر بابك و غیرها که رسید داروغگان چغتای و هرکس از مخالفان
که می یافت به تیغ سیاست میگذرانید چون بسیرجان رسید بغارت
6 قری و ضمایم فرمان داد و لشکری آتش آشوب افروختند منجنیق
خوف و هراس بر باره و اساس قلعهٔ ثبات [2] یاراحمد قناشیرین کارگر
آمد و تیر باران رعب سپر صبر و تحمّل اورا پاره پاره ساخت
9 برادر زادهٔ خود را با پیشکش و تبرّکات بدرگاه شاهزاده روانه ساخت
و بعجز و انکسار احوال خودرا بر رای پیر بوداق معروض داشت
باظهار امتثال [3] فرمان و انقیاد پیش نهاد سر خضوع فرود آورد
12 فأمّا چنان بعرض رسانید که چون قضیّهٔ [4] سنجرمیرزا بإنقضا انجامد
بی تعلّل بوسیلهٔ کفن و شمشیر و عذر تقصیر بآستانهٔ فلك مثال که
نعم المصیر است خواهد آمد پیر بوداق میرزا بقبول وعده وعُدّهٔ
15 قبول نوازش فرمود و از آنجا کوچ بکوچ بظاهر کرمان نزول کرد و
شیخ جمال الدّین که داروغهٔ شهر بود بر سنن یاراحمد تسلیم شهر را
موقوف همان امر داشت و پیر بوداق چند روزی از برای استراحت
18 ازمتاعب [5] و آسایش مطایا و مراکب توقّف نمود و ازین جهت بر ظاهر

[1] N: از هرا و مروث
[2] N: بیات
[3] N: امثال
[4] Hr (73 a) böyle ; N: قبضه
[5] N: متاعت

کرمان خرابی بسیار شد اهلِ کرمان بر مثالِ ایّوب طعمهٔ < 125 b >
کرمانِ فتنه و آشوب و لکدکوبِ خوف از تراکمِ ترکمانِ نا مرغوب
ماند «رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِىَ ٱلضُّرُّ[1]» از کوچه و بازار و دیوارِ آنجا 3
بآذان و اسماعِ اهلِ قلاعِ عالمِ بالا میرسید

نظم

دیاری که بودی بیارای حق | زجناتِ رضوان گرفته سبق 6
نسیمش فرح بخش چون روی حور | چگویم ز آبش شرابِ طهور
شد از دستِ ترکمانِ خونخوار پست | چو بازارِ خوبان که گیرد شکست
چو زلفِ بتان گشته پر پیچ و تاب | چو چشمِ بتان نیم مست و خراب 9

درین حال سنجر میرزا درعقبهٔ لاور بود و خود را محکم کرده[2] و
احمال و اثقال و تعلّقاتِ خود را محفوظ بکوه و خندق ساخته بأسباب و
سلاح ملازمِ سنجر میرزا برجناحِ قتال مغدّ و مهیّا بودند چون 12
تقابلِ صفوف و تلاحقِ سیوف بهم مقارب گشت و شجعانِ هر دو فریق و
رکبانِ هر دو گروهِ باشکوه روی بمیدان آوردند و تیغِ مغادرت بر
روی یکدیگر کشیدند بیك طرفة العین خاك بر سمتِ سماك نشست 15
چشمِ خورشیدِ جهانگرد بگرد و غبار پوشیده شد سه نوبت چغتای
بر ترکمان غلبه کرد چنانکه پیر بوداق را پای ثبات لغزیدن گرفت و
اشراف بر انصراف یافت پیر قولیٔ کوکلتاش اورا از صوبِ فرار 18
بجانبِ استقرار دعوت مینمود علیٔ چکاكِ[3] اصفهانی که از جوانانِ

[1] Enbiyā sûresi (XXI), 83. âyet.
[2] N: کردند
[3] Hr (73 b) böyle ; N: حکاك

جست و دلیر و از محرمانِ پیر بوداق بود جمعی پیاده مرتّب و آماده
بر داشته از پشتِ کوهی که پناهِ متعلّقان و احمالِ چغتای بود روی
3 بخانهای ایشان نهاد و تکاپوی نهب و غارت <و> ولوله و زلزله درمیانِ
جنگیان انداخت اهلِ قتال از برای ضبطِ عیال و حفظِ مال بی تعلّل و
اهمال بخانها باز گشتند و ترکمان بر ایشان غلبه کرده پریشانی در ایشان
6 انداختند سنجر میرزا بجان امان یافته (126 a) گریخت و لشکر بیکبار
از هم فرو ریخت در یك طرفة العین قریبِ سه‌هزار کس از چغتای و
از امرای سنجر میرزا و امیر شریف که از اولادِ حجّة الاسلام محمّدِ
9 غزالی بود و پیر محمودِ شیرازی و قرا احمد را بقتل آوردند و قلدرویش
بقیدِ اسار گرفتار شد قریبِ هزار سر از کشتگان بارکرده باُردوی
جهانشاه میرزا بحوالی‌ٔ خواجه حسنِ ماضی فرستادند و پیر بوداق
12 میرزا باستخلاصِ کرمان متوجّه شد شیخ جلال الدّین فرار نموده
بسنجر میرزا ملحق گشت و پیر بوداق میرزا کرمانرا فتح کرد و دو ماه
درآن حدود توقّف نمود و والده‌اش از معسکرِ جهانشاه میرزا
15 بیزد رفت و پیر بوداق میرزا را [1] نیز طلب داشت و چون بدیدارِ
او پیوست مواجبِ شکرِ باری بأدا رسانید باشارتِ والده کرمانرا به
برادرش ابو یوسف میرزا [2] ارزانی داشت و بشیراز توجّه نمود و پیر
18 قولی‌ٔ کوکلتاش و مردین اوغلی را با جمعی از بد نفسان بکرمان فرستاد
تا اصول و اعیان و کبارِ محترفه‌ٔ کرمانرا کوجانیده بشیراز بردند و
کرمانرا چون استخوانی از گوشت و پوست عاری ماند ویا کاسه‌ٔ که
21 از طعام پرداخته گردد بصحرا گذاشتند ابو یوسف میرزا چون کرمانرا

[1] Hr (73 b) böyle ; N : پیر بوداق میرزا
[2] Hr (73 b) böyle; N : یوسف میرزا

بدین حال یافت صورتِ حال بپایهٔ سریرِ پدر معروض داشت و
جهانشاه میرزا از برای تعمیرِ آن مملکت سیصد تومانِ تبریزی و
دویست هزار من غلّه امدادِ رعایا و مزارعانِ آن ولایت فرمود درین 3
حالت الوند بن اسکندرِ قرا یوسف از خراسان نهضت نموده بحوالیٔ
کرمان آمد و بجرفت و رودبار رفت و محمودِ فارسی که از قبلِ یار احمد
مستحفظِ قلعهٔ سلیمانی بود قلعه را بملازمانِ الوند سپرد و الوند در بلوکِ 6
اقطاع [1] توقّف نمود و یار احمد را بموافقت و مظاهرت دعوت کرد و
یار احمد چون از پیرِ بوداق (126 b) یأس و هراس داشت با جمعی
لشکری معدّ و مرتّب بملازمتِ الوند شتافت و پسرِ خود را قناشیرین 9
با جمعی امنا در قلعه گذاشت و چون الوند را قوّتی نبود و جمعی
قلیل همراه داشت یار احمد از آمدن ندامت یافت قصدِ گرفتنِ
الوند یا فرار بمأمنِ خود نمود ، <چون> بر الوند این معنی ظاهر 12
شد بر گرفتنِ یار احمد سبقت یافت و اورا با اعوان و انصار مقیّد
ساخته بقلعهٔ سلیمانی فرستاد و قلعهٔ سیرجان همچنان در تحتِ تصرّفِ
قناشرین بود تا پیر بوداق میرزا محمّدِ علی شکر و باریك بیك و دوه 15
بیك را با جمعی کثیر از برای استخلاصِ قلعهٔ سیرجان فرستاد و آن
لشکر قلعه را بمحاصره کشیدند چون الوند میرزا ازین معنی خبر یافت
ایلغار کرده بیخبر بر ایشان تاخت و تارو ماری در آن لشکر انداخت و 18
محمّدِ علی شکرو دوه بیك و شیخ محمّدِ یساول را درکمندِ اسار آورد و
باریك فرار نمود بشیراز رفت و محمّدِ علی شکرو دوه بیك و هرکس که
گرفته بودند بقلعهٔ سلیمانی فرستاد و قریبِ صدکس را از مردمِ پیر 21

[1] Hr (74 a): قطاع

بوداق به تیغ گذرانید و قناشرین چون پدرش مقیّد گشته بود قلعه را
تسلیم نمود و الوند نوکری‌را بداروغگئ قلعهٔ سیرجان تعیین کرد و
3 از آنجا متوجّه گورکان شد و ششماه خود را در آن مقام محافظت
از ایلغار پیر بوداق مینمود ناگاه پیر بوداق میرزا چون برق خاطف و
ریح عاصف ایلغار کرده از جانب شیراز نزدیك شد و الوند را از
6 غایت اندهاش و ارتعاش پای قرار از جای بر خاست عنان بطرف
نیم روز منعطف داشته توجّه نمود پیر بوداق میرزا بر اثر او چون
سوار اجل دواسبه می تاخت و در چشمهٔ عمّار بدو رسید و آبی از تیغ
9 تیز بگلوی او ریخته اورا از سر چشمهٔ حیات بخاك فوات انداخت و
در معاودت شیراز چون (127 a) بپای قلعهٔ سیرجان رسید سَطِلْمِش
شیره‌چی‌را از برای تسخیر قلعهٔ سیرجان با جمعی تعیین نمود و قولی
12 نام که داروغهٔ قلعه بود چون ملاذی نداشت قلعه بسَطِلْمِش سپرد .

ذکرِ گرفتنِ لشکرِ جهانشاه میرزا دامغانرا

چون روی بهار شد از قشلاقات بیرون آمدند بهار بهمان ییلاق
3 < قرار گرفتند > بداعیهٔ آنکه امیر عبدالکریم دعوتِ ایشانرا قبول
کرده از ساری باُردوی ایشان پیوندد و امرای هزار جریب نیز بایشان
ملحق گردند چون دو ماه از اردی بهشت گذشت <محمّدی>میرزا از راهِ
6 سمنان بإتّفاقِ ملوكِ رستمدار و امرای جلاویه و امرای هزارجریب
متوجّه دامغان شد امیر ناصرالدّین سمنانی از قبلِ بابرمیرزا والیٔ
آنجا بود بقلعه در آمد و اهلِ شهر را بقلعه در آورد و از اطاعت و
9 انقیاد اباکرده قلعه را محکم ساخت و لشکرِ ترکمان چون محیطِ دائره
شهررا مرکز وار در میان گرفتند و درِ شهر بستند و جنگ بر قلعه
انداختند و بخار و خاشاك در خندق ریختن و سوراخ در باره کردن
12 مشغول گشتند این بنده دانست که اگر قلعه را بطریقِ جنگ بدست
خواهند آورد بیخ و بنیادِ حرث و نسلِ < ایشان > از آن شهر
خواهند برید از امیر بایزیدِ بسطام درخواست کرد که از مستی[1] خونِ
15 این گروه می باید گذشت « ارْحَمُوا مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ
مَنْ فِي ٱلسَّمَاءِ » و از روی تدبیر ایشانرا درمعرضِ خوف و بیم آورد و
در مجمعی که تمامِ امرای عظام بمعاشرت مجلسی آراسته و چون ابروی
18 خوبرویان درهم پیوسته با یکدیگر طریقِ انبساط گرفته و ابوابِ مزاح
ونشاط مفتوح ساخته بودند این سخن درمیان انداختم که اگر بابا حسنِ

---

[1] Aynen böyle.

قرقین که حاکمِ استرابادست در خلالِ خیال تابدین یك فرسخی
< به > عزمِ شبیخون توجّه نماید هیچکس را از آمدنِ او خبر
3 نخواهد بود (127 b) اولی آنکه صورتی انگیزیم که بناموس از درِ
این شهر بر خیزیم که مبادا صورتی واقع شود که تلافیٔ آن بهیچ وجه
نتوان کرد درین سخن بودیم که خبر از اردوی جهانشاه میرزا رسید که
6 رستمِ ترخان و سائر امرا و لشکریان در دیاربکر مقهور و مکسور گشته
به تیر بارانِ بلا گرفتار شدند و معدودی چند از آن ورطه بکنار افتاده
خود را باُردوی همایون رسانیده اند و چون این خبر به بعضی امرای
9 عظام رسید این بنده را واسطهٔ صلح ساخته بقلعه فرستادند و چون
این بنده را با خواجه ناصرالدّین سبقِ معرفتی بود و بیقین دانستم که
بر کلامِ این شکسته اعتماد خواهد کرد بر لبِ خندق استیذانِ دخول
12 کردم مولانا ابراهیم نام که ملازمِ خواجه بود و دوست بنده چون
این حقیر را از بالای باره مشاهده نمود بغایت مبتهج و شادمان گشت و
پیغام بخواجه رسانید و این حقیر را طلب داشتند باتّفاقِ غیاث الدّین
15 خلَجْ باندرون درآمدیم و از روی نصح و طریقِ دوستی او را بصلح و
اطاعت دعوت نمودم خواجه درجواب فرمود که بر عهدِ این طائفه
اعتماد نیست باصفّهان و اهلِ اصفهان با وجودِ هواداری کاری کردند
18 که تا انقراضِ عالم علم خواهد بود فأمّا اگر شاهزاده و امرا از حوالی
باستانه که سه فرسخیٔ شهر است کوچ کنند من شهر را بدو سپارم و
زن و فرزندِ خود را برداشته بطریقِ فرار از کناری بیرون روم بشرطِ
21 آنکه امرای عظام بکلامِ ملكِ علاّم سوگند خورند که بر اثرِ من

نیایند و قصدِ خونِ من نکنند و اهل و عیالِ من ، این فقیر پیغامِ
اوررا بامرا رسانیدم و سوگندِ غلاظ[1] و شداد بدیشان دادم و باز بقلعه
درآمدم و بتأکیدِ همان سخن اوررا مقرّر داشت چون این بنده 3
خواست که از قلعه بیرون آید اهلِ شهرچون کشتی شکستگانِ قلزم و
عمّان (128 a) که ببادِ مخالف بتلاطمِ امواجِ طوفان کشتیٔ شان شکستن
گیرد و دل‌از‌جان بر داشته و دندانِ طمع از فرزندان کنده باشند فریاد و 6
فغان بر آوردند همه را لبها چون خندقِ باره گرفته و دیدها چون دهنِ
خندق پرآب گشته چشمها چون سوراخهای تیرانداز باز مانده بمنجنیقِ
دعا عرضِ حال بر کرّوبیانِ عالمِ بالا میکردند 9

نظم

بیارب یارب و چشمانِ گریان بسوزِ سینه و دلهای بریان
گشاده دستهابسته میانها بخدمت پیشِ دانای نهانها 12

متشبّث بذیلِ این خاکسار گشتند و بزینهار خواستن‌از شاهزاده و امرای او
<از برای> عرضِ انکسار و عجز و افتقار این حقیررا وسیله میساختند این
بنده ایشانرا تسکین داد بامان امیدوار گردانید و چون بمجلسِ امیر 15
بایزید رسید صورتِ حالِ خواجه و پریشانیٔ عجزه معروض داشت و اردورا
از حومهٔ شهر بحکمِ ایمانِ مغلّظ کوچانیده بجانبِ آستانه برد چون
نمازِ شام درآمد امیر ناصرالدّین مشعلها برسم بر افروخت متعلّقانِ 18
خود را با نقود و اموالی که داشت از بارو بکمند بیرون برد محمّدی
میرزا چون از رفتنِ او خبر یافت نقضِ عهد کرده از برای اندك
طعمه سیصد سوار هم در شب بأطراف روانه ساخت بحمد الله و توفیقه 21

[1] و غلاظ

آن سواران بمطلوب نتوانستند رسید وخائبین خاسرین <و> آئسین قاصرین
بمعسکر باز آمدند و بمحمّدی جز پیمان شکستن و بد عهدی چیزی عاید نشد

3 نظم

هرکسی را که نیست عهد درست دست از خیر او بباید شست
زانکه ایمان قسیم ایمانست این نه قول منست قرانست

6 آن شب در آستانه قرار گرفتند تا زمانی که خفتگان بستر غرور بدم
سردئ باد فتنه انگیز بامدادی که دم از (128b) روز رستخیز میزد
سر از بالین رقاد بر داشتند و آفتاب غمّاز پیشه پرده[1] از روی مست و
9 مستور برداشت و مزیّن نفس امّاره بسرمهٔ حرص و آز چشم طمع
هریك را بخون و مال سیاه میکرد و گردن آزونیازشان بدماء و فروج
درازمی ساختند نوکران محمّدی میرزا و بعضی از امرا روی بقلعه نهادند و
12 پای از حدّ عهد و پیمان بیرون نهاده دست در زن و فرزند و مال و
منال ایشان زدند و بنهب و اسر[2] ولوله در سکّان آنجا انداختند این
شکسته ازین معنی خبر یافت بمسارعت پیش امیر بایزید آمد و سخنان
15 تند و تیز بی ملاحظهٔ شوکت و مناعت قدر امرا و سلطان خالصاً
بوجه الله گفت و ایشانرا بکفر و اباحت منسوب ساخت چنانچه حدّت و
شدت کلام در امیر نیکو رای عدالت گرای پاك اعتقاد. فرشته نهاد
18 کارگیر آمد فی الحال سوارشد و اسیرانرا رهانید و شاهزاده را سرزنشها
کرد و لشکریانرا سیاستها نمود و از آنجا کوچ کرده از راه هزار
جریب ییلاق به ییلاق آمدند تا بآب سردرود و در آن ییلاقات
21 فصل تابستان و بعضی از خریف گذرانیدند .

---

[1] N: پرورده
[2] N: اسیر

< ذکرِ توجّهِ جهانشاه میرزا به خراسان >

خبر از خراسان بجهانشاه میرزا رسید که در مشهد مقدّسهٔ امامِ
هشتم علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیة و السلام بابر میرزا که 3
سلطانِ خراسان بود تا بحدودِ کیچ و مکران و قندهار و بدخشان
تا بحدودِ هند بود داعیٔ حق را اجابت کرده بآبای عظامِ شاهرخ میرزا و
تیمور کورگان ملحق گشته و خراسان در عرضهٔ فتنه و آشوب افتاده 6
امرای چغتای شمشیر در یکدیگر نهاده قتلی عظیم کرده اند و جهانشاه
میرزا را ازین خبر داعیهٔ توجّه به خراسان برافراشته بری نزول کرد و
ایلچیان و بکاولان بأطرافِ ممالك (129 a) روانه ساخت از برای جمعِ 9
لشکر و تهیّهٔ اسباب ، و بأمیر بایزید و محمّدی نشان فرستاد که بری
معاودت نمایند تا تمامِ لشکر را آنجا عرض دیده روانهٔ خراسان گردیم و
تا رسیدنِ جهانشاه میرزا بری امیر بایزید نیز برکاب بوسِ همایون رسید و 12
غلاّتِ دیوانی که در قم منبّر بود بر لشکریان مقسوم گشت در اواسطِ
ذی‌الحجّه سنهٔ احدی و ستین و ثمانمایه از ری قبل از اجتماعِ تمامِ لشکر
بقدغن روانه شدند چون بولایتِ خوار درآمد امیر بایزید را و پیرزاد بیكِ 15
بخاری را باستقبالِ سیّد عبد الکریم بولایتِ فیروزکوه فرستاد و خود
با محمّدی میرزا و دیگر امرا از راه آبِ باریك و سمنان و دامغان بیك
فرسخیٔ شهرودِ بسطام رفت و آن صحرا را معسکر ساخت و خود 18
با محمّدی میرزا و ابو الفتح بیكِ تواجی و سایرِ امرا از دهنهٔ که بدان
صحرا پیوسته است ایلغار کرده متوجّهِ استراباد شد و پسرِ کوچکینِ
خودرا ابو القاسم میرزا در اردو گذاشت و امیر بایزید و پیرزاد 21

بیك با عبد الکریم ساری متعاقب به همان یورت رسیدند و
بی توقّف بر اثر سلطان رفتند و چون بنزدیك دهنه رسید قراول
3 فرستاد قراولان چنان خبر رسانیدند که سلطان ابراهیم پسر امیرزاده
علاء الدّوله بجنگل استراباد در آمده بابا حسن از شهر بیرون رفته وشاه
محمود میرزا ولد بابر میرزا را همراه برده که با سلطان ابراهیم مقاومت
6 و مدافعت نماید چون این خبر بمسامع سلطان رسید محمّدی وابو الفتح را
منقلای ساخته بإیلغار فرستاد و خود از عقب[1] توجّه نمود و از امرا و
ایناقان و بوی‌نوکران هرکس که همراه رفت دو اسبه بود و بعضی را جمازه و
9 بعضی را پالانی آنچنان سبك و سریع السیر رفتند که بدو روز بر در شهر
استراباد در وقت (129 b) طلوع آفتاب رسیدند مردم شهر بیخبر از
لشکر یاغی، ناگاه جمعی را دیدند بیگانه‌وار فروریخته و با هرکس در
12 آویخته همه حیران و پریشان بخانهای خود متوجّه شدند این خبر ببابا حسن
رسید از پیش دشمن و از عقب دشمن روی بفرار نهاد و سلطان ابراهیم را
تصوّر آن شد که بابا حسن از پیش اوگریخته دلاورانه متوجّه
15 استراباد شد در راه از افواه چنان بدو رسید که جمعی از ترکمانان
در سرحدّ بوده اند قریب هزار سوار اتّفاق کرده استراباد را
خالی یافته اند هجوم کرده آمده اند سلطان ابراهیم بإستعجال راند
18 ابوسعید میرم منقلای بود در راه یورتچیان جهانشاه میرزا از
آن خبر یافتند تلخته تاخته بشهر در آمدند و خبر معروض داشتند جهانشاه
میرزا در حمّام بود محمّدی و بایزید بیك جاکیری را بمنقلای فرستاد و
21 ازآن طرف منقلای سلطان ابراهیم بدیشان رسید و جنگی عظیم شد

[1] N : عفت

منقلای جهانشاه میرزا منهزم گشت از عقب جهانشاه میرزا رسید و
بمنقلای خود پیوست و منقلای چغتای نیز قوی گشت درسه فرسخیٔ
3 شهر در تنگنای جنگل مقاتله واقع شد جهانشاه میرزا بنفس خود
جنگی رستمانه کرد و بامرا و نوکران خود بانگ زد و گفت
مردن و زیستن ما اینجاست دل قوی دارید که کار افتاده و روز
6 مردیست و چون شیر خروش بر آورد شمشیر میزد تا ابوسعید میرم را
خود از اسب انداخت و دستگیر ساخت و امیر سعادت خواند شاه
و حسن علیٔ ترخان و جمعی که از امیر زادگان دستگیر شدند و بعضی
9 دیگر مثل سلطان حسین فیروز شاه و غیره در غلوای جنگ کشته
شدند سلطان ابراهیم جوانی کار نادیده بمجرد آنکه شنید که جهانشاه
میرزا خود باستراباد آمده گریخت و لشکریان او بعضی درجنگها تلف
12 شدند و بعضی دیگر دستگیر ترکمان گشتند چون شب درآمد (130 a)
جهانشاه میرزا از برای قتل اسیران بپای قرا تپه[1] نزول کرد و امرای
چغتای را بپرسش طلبید و بعد از سؤال و جواب بقتل حکم کرد
15 درپای مشعل قریب سیصد کس از جوانان کشتند وهم در شب هرکس
که بأردوی چغتای توانست رفت بنهب و تاراج و اُلجه و اسر[2] رفتند چون
آفتاب از مشرق سر بر آورد تمام لشکریان درآن اردوی آراسته ریختند
18 دست برزن و فرزند چغتای باسر[3] و اُلجه کشیدند و اردوی راکه

---

[1] Bu Kara-Tepe'nin Astar-Ābād körfezindeki Kara-Tepe (bunun hakkında H.L. Rabino, Mazandaran and Astarabad, GMNS, London, 1929, s. 12, 61, 62, 67, 125) olduğunu kat'i bir şekilde söylemek pek mümkün olmuyor. Çünkü, Astar-Ābād ile bu Kara-Tepe arasında epeyce bir mesafe vardır.

[2] N : اسیر

[3] N : اسیر

چون باغ ارم ازمال و جمال سبز[1] و خرّم بود درهر خرگاهی ماهی منزل
ساخته فامّا در خسوف خوف و ملال و درهر سایه بانی آفتابی از مطلع اعتدال
3 بر آمده لیکن در کسوف زوال و اخلال بهر لب جویی در هر قدمی
سروی خوش خرام ایستاده حیران و در هر سایهٔ درختی آفتابی نشسته
در ضمان غمان و اندهان چشمهای ترکانه چون چشم نرکس بیمار گشته،
6 رنگهای زعفرانی در زیر چادرها رنگ برنگ آمیخته چون شکوفه
بباد بی‌نیازی فروریخته و شامیانهای شاهی چون شفق شبانگاهی تا بدامن
در سیاهی نشسته

9 نظم

زچادر یکی زن برون می‌کشد یکی مرد درخاك و خون می‌کشد
نور دیده شد خرگه و سایبان ز «نطوی السما»[2] داد گویی نشان

12 صباح ازآن منزل کوچ کرده بحوالیٔ موضع حراشخانه[3] یورت گرفتند
وآن زمستان همانجا قشلامیشی کردند و اموال بابا حسن و سائر امرا
در نظر آورده بحوزهٔ ضبط و حیطهٔ ثبت کشیدند و کُمَاة بتحقیق
15 صونك یاغی در جنگلها و قُرا و مواضع درآمدند و بسیاری از جواهرو
نقود و اجناس و امتعه و بهایم بقبض ارباب تحویل سلطانی و امرا و
لشکریان آمد از اطراف و جوانب از ترکمان مینگ قشلاق و جلایرو
18 صحرا نشینان و سرداران (130 b) دار المرز بپایهٔ سریر اعلی آمدند و
اظهار بندگی و اخلاص کردند و تحف و بیلاکات و پیشکشها آوردند و

[1] N: و سیز
[2] Enbiyā sûresi (XXI), 104. âyet.
[3] Mevkii tesbit edilemedi.

محمّدی میرزا نیز بمشهد و نیشابور رفت و انواعِ مطالبات و مواخذات
کرد و از جانبِ ابراهیم سلطان رسول بعرضِ اخلاص و متابعت و
3 جانسپاری رسید و در جوابِ عرضه داشت اورا دعوت بآمدن و بملازمت
قیام نمودن کردند تا زمستان منقضی شد هرات و توابع در تصرّفِ او
بود و امیر اویسِ خواند شاه که از قبلِ او درتون و طبس والی بود و
6 استقلال یافته ایلچی فرستاد و خود را بفتراكِ عبودیّت و یکجهتی
< بست > و اعراض از سلاطینِ چغتای نمود و سنجر میرزا نیز در
ولایتِ مرو وماهان با[1] جمعی کثیر از هواداری و اخلاص < دم > زد و
9 پیوسته بوسایل و عرضِ رسایل نسبت با جهانشاه میرزا و امرای عظامِ
خود را درمقامِ یکجهتی و متابعت راسخ میداشت وعبدالله پیر زاد نیز
که در ولایتِ سرخس شوکتی داشت و جمعی کثیر برو مجمع گشته بودند
12 بنابر روابطِ سابقه خود را در سلكِ اختصاص و مسلكِ اخلاص کشید و
عرضه داشت ارسال کرد و استخارهٔ شتافتن بملازمت نمود و امیر حاجی را
چون با او قرابت بود رفت و اورا بپایهٔ سریر اعلی آورد چون مرکزِ
15 آفتاب بنقطهٔ اعتدالِ ربیعی رسید و حملِ مادر را از بار رهانیده سر
بمرغزارِ شمال نهاده سلطان از قشلاق براهِ تختِ ملکی ییلاق بییلاق
آهسته و پیوسته خودرا بمشهدِ مقدّسِ امامِ هشتم علی ابن موسی
18 الرضا علیه السّلام رسانید محمّدی میرزا نیز از قشلاق بیرون آمده
بمعسکرِ پدر پیوست و همچنین بتدریج میرفتند چون آوازهٔ توجّه بهرات
رسید ابراهیم سلطان با امرا و ارکانِ دولت و اکابر و اعیانِ مملکت
21 بولایتِ غور و غرجستان رفتند و قریبِ ده هزار خانه وار از شهر و

[1] N: باز

ولايتِ (131 a) هرات و توابع فرار نموده بهمان ولايت رفتند در اواسطِ
شعبانِ سنهٔ مذكوره پيرزاد بيكِ بخارى بداروغگئ شهر تعيين شد و
3 از كوسويه جدا گشته پيش از پادشاه بشهر در آمد و اكابر و اشرافِ
شهر بدين تفصيل: شيخ نورالدّينِ كازرانى كه[1] شيخ الاسلامِ شهر
بود و سيّد اصيل الدّينِ واعظِ شيرازى كه از اكابرِ ساداتِ شيراز
6 بود و در حديث و تفسير يگانهٔ زمان و از فحولِ مذكّران و ناصحِ
ملوك و سلاطين است و مولانا شيخ حسن كه‌در جميعِ علوم سرآمدِ
روزگار و از ساداتِ صحيح النسب است و در تقوى و ورع غريق و ثابت
9 قدم و در اقامهٔ حدود و رسومِ شرع مساعئ جميلهٔ او شايع و ذايع
است و ديگر علما و فضلا بدو منزلئ شهر استقبال كردند و تعظيم و استمالهٔ
تمام فايز گشته معاودت نمودند بعد از دوروز پادشاه و اركانِ دولت
12 بشهر در آمدند و جارِ حرز و امان و محافظتِ سكّانِ شهر و ولايت
انداختند و مولانا عبد الجبّار پسرِ مولانا جلاالدّينِ قاينى را بقضا و
احتساب تعيين فرمودند و تقويت و تأييد با على مدارج نمودند و چون مولانا
15 قطب الدّين احمد كه قاضئ قضاة و اعلمِ علما بود با مولانا زادهٔ ابهرى و مولانا
شمس الدّين صاحبِ كشف كه مدرّسِ غياثيّه بود از غايتِ وهم و
دهشت غيبت نموده بودند و مصالحِ[2] مدارس معطّل مانده بود اين بنده

[1] Aynen böyle. Bu şekilde bir yer adına rastlanamadı. Bunun كازرونى olması hâtıra geldi ise de emin olunamadığından tashih edilmedi. As (s. 1146, 1155) de bu zat sadece Nūr al-dīn Muḥammad olarak geçiyor. Mu'in al-dīn İsfizārī (Ravzāt al-Cannāt fī avṣāf-i madinat-i Harāt, yayınlayan M. Kāẓīm İmām, Tahran, 1339, s. 17, 276) de de aynen böyle, yani Şayḫ Nūr al-dīn Muḥamad.

[2] N: مصاحب

در غیاثیه مُجلّس شد و مولانا شهاب الدّین کوسویی را در مدرسهٔ
شاهرخ میرزا اجلاس کرد و مولانا سعید را در مدرسه که بجنب مسجد
3 جامع در شمال واقع است و مولانا زادهٔ ابهری را هم در مدرسهٔ .....[1]
و پسر مولانا عبد الجبّار را درمدرسهٔ نظامیه و مولانا زین‌الدّین علی را
در خانقاه چاوش هم بتدریس اجلاس کرد و پیوسته در مهمّ گذاریٔ
6 سادات و علما وخلاص (131 b) مظلومان از ایادیٔ متغلّبه قیام نمودند و
< این بنده > بتسوید تاریخ سلطانی بر حسب فرموده گاه گاه صفحهٔ
می‌نوشت و پادشاه پیش از دخول بلده که هنوز موضع کوسو<یه> تجاوز
9 نفرموده بود فرمود که جارجیان بانگ زنند که هیچ کس پیرامون
اهل دیار بزیادتی و ناواجب نگردد و بهایم بغلاّت رهانکنند و
بکاولان مصفحها در بغل گرفته امرای عظام و سرداران و کلانتران
12 لشکر را بغلاظ و شداد سوگند در محافظت نوکران و توابع از بی‌راهی
دادند و هم درآن روز بسیاری از شتر و گوسفند و اسب و گاوکه بغلاّت
مردم در آمده بود فرمود تا غارت کردند وخداوندان بهایم را تأدیب و
15 سیاست نمودند بنابرین آوازهٔ عدالت و نتایج استمالت منتشر گشت
زمانی هرکس که جلا کرده بود بجای خود راجع گشت و استقامت
درمیان خلق ظاهر و باهرشد اهل خراسان تمام بکار گذاری و قبول
18 مال پیش آمدند داروغگان و عمّال بولایات رفتند و سیّد نظام‌الدّین
عاشور و مولانا محمّد قبایی بوزارت تعیین یافته بودند و امیر بایزید
بسطام جاکیری که شریك الملك و امیر دیوان بود بدلجوییٔ

[1] N: Boşluk

اهلِ خراسان و مراعاتِ جوانب فراخورِ احوالِ هر کس قیام مینمودند
چون سه ماه برین گذشت سلطان ابوسعید میرزا از سمرقند توجّه نمود و
3 از آب گذشته ببلخ آمد و جهانشاه میرزا بشش فرسخئ بالای شهر
بلبِ رودِ جغجران بموضعی که لکلك خانه گویند ییلامیشی
کرد و مولانا نجم الدّین عمر نام از مرغاب جدا گشته از پیشِ سلطان
6 ابو سعید برسالت آمد و انگیزِ مصالحت درمیان انداخت و از جانبِ
جهانشاه میرزا سیّد نظام الدّینِ عاشور رفت و امرِ مصالحه
مؤکّد شد چون این خبر شایع گشت و خواطر بدان تمکّن و تقریر
9 یافت آوازهٔ سلطان ابو سعید منقطع گشت و قریبِ بیست روز (132 a)
هیچ کس ندانست که او بکدام صوب متوجّه شد مگر از روی مکر و
تزویر براهِ شعاب و تلال مخفیانه متوجّهِ اوبه[1] گشت و چون کیفیتِ
12 حال معلوم نبود جهانشاه میرزا از لکلک خانه کوچ کرد و بمقامِ
کهدستان[2] رفت که اگر ازآن راه آید بدفع مشغول شود و بعد از بیست
روز از راه اوبه طلیعهٔ لشکرش چون کواکبِ ثابت و سیّار طلوع
15 کردن گرفت ترکانِ ماه پیکرِ مرّیخ شکارِ تیر افگنِ تیغ گذار با
گردونها چون چرخِ فلكِ کج رفتار قریبِ پنجاه[3] هزار از کوهسار
بیرون آمدند و چون باردوی جهانشاه میرزا خبر رسید که سلطان
18 ابو سعید میرزا از عقبهٔ اوبه سر بیرون کرده از غرابت آن متحیّر
شدند چه اظهارِ صلح و تحالف و اقدام بتناکر و تخالف جرأت نمودن و
بر سرِ چنان لشکری آراسته آمدن از قبیلِ غرایبِ امور بود جهانشاه
21 میرزا عنانِ توجّه بجانب اوبه منصرف داشت درینولا پیر بوداق، میرزا

[1] Herat yakınında bir kasaba (İsfizārī, II, s. 216, 218).
[2] Hr (83 b) böyle ; N : مهدستان
[3] Hr (84 a) : böyle; N: پنج

از شیراز لشکر کشیده بولایتِ قهستان در آمده و با هجده هزار سوار
از لشکری خود بایلغار روانه گشته باُردوی پدر ملحق شد شادیانه
زدند و شادیها[1] نمودند لشکر را دل قوی گشت چون بیکدیگر نزدیك 3
شدند پیر بوداق با پدر گفت که مرا رخصت ده تا خود را برو زنم و
تا از کهسار بیرون آمدن و لشکر جمع ساختن اورا پریشان سازم و از
اردوی پدر جدا گشته قریبِ یك فرسخ پیش رفت جهانشاه میرزا 6
ابو الفتح بیكِ جاکیرلو را فرستاد و اورا ازآن عزیمت منع کرد وچنان
پیغام داد که ما را با او جنگ کردن مناسب نیست زیرا که حسن علی
خروج کرده و آذربایجان را در تحتِ تصرّف آورده ما را توقّف (132 b) 9
در خراسان مصلحت نیست خزائن و ممالك بدستِ او گذاشتن وبا سلطان
ابوسعید نزاع و خصام ورزیدن خلافِ طورِ عقل و کاردانیست یا غلبه و
استیلا ما را باشد یا اورا ، بر تقدیرِ غلبهٔ ما بر ایشان خراسانرا نمیتوانیم 12
نگاه داشتن دشمن را از عقب گذاشتن و روی بعراق و آذربایجان نهادن
نا صواب باشد و اگر غلبه اورا باشد چه کار کرده باشیم رسوایی و بی
ناموسی اندوختن و خانهٔ خود را بآتشِ جهل و غرور سوختن ببدیههٔ 15
عقل نا صوابست اولی آنکه با او مصالحهٔ کرده بآذربایجان توجّه نماییم
چون ابو الفتح بیك پیغام رسانید امتثال نموده معاودت نمود و مقدّماتِ
صلح از طرفین درمیان آمد و از جانبِ جهانشاه میرزا قاضی عبد الله 18
متردد گشت و قرار بر صلح یافت صورتِ صلح نامه را این بنده در
قلم آورد مضمونِ آنکه چون آبِ روشن[2] سرحدّ ملك و مقسمِ قلم
روِ استراباد ازآنِ علاء الدّوله میرزا و سایر ممالك خراسان و قهستان 21

[1] N: شادینها
[2] Āb-i Rūşan Cuvayn'a bağlı bir yer idi (Davlat Şah, s. 364).

بسلطان ابو سعید متعلّق باشد چون امرِ صلح بتحقیق ثبوت پیوست
جهانشاه میرزا باستعجال مراجعت نمود و امرای سلطان ابو سعید میرزا
بشهرِ هرات در آمدند هنوز لشکرِ جهانشاه میرزا در شهر بودند و
ابو یوسف میرزا در مسجدِ جامع بنمازِ جمعه حاضر بود که از اردوی
سلطان ابو سعید سیّد اصیل< الدین > و < پهلوان > حسینِ دیوانه و
قاضی قطب الدّین احمدِ هروی بدرِ شهر رسیدند ابو یوسف میرزا
از بازارِ ملك متوجّهِ بیرون بود وامرای سلطان ابو سعید از دروازهٔ
ملك باندرون آمدند و در پای قلعهٔ ارگ بهم متلاقی شدند امرا عنان
کشیده بمراسمِ تواضع قیام نموده سلام کردند و ابو یوسف میرزا را
گذرانیدند و هر دو لشکر بهم آمیخته شد و یتیمان و اجلافِ هرات فوج
فوج (133 a) برلشکریانِ جهانشاه میرزا دستِ تطاول بضرب و نهب
دراز کردند جمعی کثیر را برهنه و مجروح ساختند جهانشاه میرزا بسه فرسخیِ
شهر رسید سلطان ابوسعید بشهر در آمد و بازماندگانِ لشکرِ ترکمان را
رهانید و یتیمان و غوغائیانرا سیاست فرمود پس جهانشاه میرزا کوچ کرده
هر روز ده فرسنگ و دوازده فرسنگ میرفت و لشکریان جوق جوق
اتّفاق کرده از یمین و یسار دو روزه و سه روزه راه میرفتند و ولایات را
غارت میکردند و اسیر و اُلجه می آوردند چون به نیشابور رسیدند پیر بوداق
میرزا بعزمِ شیراز از اردو جدا شد و ابو یوسف بکرمان و هریك ازین
فرزندان غارت کنان میرفتند پیر بوداق میرزا چون به یزد رسید ابتدا
بعصیان و طغیان نمود مال و پیشکش و ساوری برشهر و ولایت انداخت و
به بعضی از ولایاتِ اصفهان رویدشت و نطنز و اردستان داروغه و
محصّل و برات د... فرستاد و اکابر و اعیان را طلب داشت صدتومان بر
نطنز و صدتومان بر اردستان حوالت نمود و چون بابرقوه رسید همین

طریقه مسلوك داشت و چون جهانشاه میرزا خوفِ استیلای حسن علی
داشت و پیر بوداق که پدرِ اورا مجالِ انصراف از آذربایجان نیست از
طریقِ متابعت انحراف نمود خیالاتِ فاسده شهرستانِ دماغِ اورا برهم 3
زده تموّجاتِ اهوای باطله شمع و چراغِ رایِ صوابِ اورا منطفی ساخت و
خاك و خاشاكِ فتنه و آشوب در مشربِ عذبِ عیش و حضورِ او
انداخت و جهانشاه میرزا چون بسمنان رسید داروغهٔ دامغان شهر را 6
انداخته خود را بمعسکر رسانید و از تعاقب و تواترِ حطّ و ترحال قریبِ
بیست هزار شتر (133 b) و ده هزار اسب و استر تلف شد و در هر منزلی
اثقال و احمال از ظروف و فروش وخیمه و خرگاه ما لا یُعدّ و لا یحصی 9
ریختند و در هر دو قدم شتری یا اسبی و یا استری افتاده بود در مسافتِ
یکفرسخ این بنده شمار کرده آنچه برجادّه دید از سیصد عدد
متجاوز شد . 12

< ذکرِ خروجِ حسن علی >

قریبِ پانزده سال حسن علی در قلعهٔ ماکو محبوس و مقیّد بود چون جهانشاه میرزا خراسانرا فتح کرده و خورشیدِ سلطنتِ او بسمتِ رأسِ کافّهٔ ناس و کوکبِ خلافتش بأوجِ عروج و استوا[1] رسید مؤدّای

إِذَا تَمَّ أَمْرٌ دَنَا نَقْصُهُ < تَوَقَّعْ زَوَالاً إِذَا قِيلَ تَمّ >

در هیجان آمد اولاً اولادِ او روی بخلاف و عناد آوردند از آذربایجان حسن علی لوای طغیان بر افراشت چون جهانشاه میرزا از برای اطفای نایرهٔ خلافِ او توجّه بآذربایجان خواست نمود حکایتِ مصالحه با سلطان ابو سعید درمیان افتاد و لشکرِ ترکمان چون خبرِ مراجعت متواتر یافتند دستِ استیلا و تطاول دراز کردند امن و امان از طرق برخاست و زبر دستان بما امکن تعدّی و تغلّب مینودند حضرتِ حقّ بمحضِ حکمتِ بالغه چون طبیبی که از برای جذبِ موادّ دماغی محجمهٔ بر ساقینِ مریض نهد خروجِ حسن علی را سببِ سبکباریِ خراسان ساخت و موادّ فاسدهٔ فساد و افسادِ ترکمانرا ازآن ممالك بآذربایجان کشید و مؤدّای فرمودهٔ عارفِ ربّانی قطبِ صمدانی خواجه عبدِالله انصاری که خدا با عبدالله عهدی دارد که هیچ ظالم را در هرات نگذارد بظهور رسید حسن علی خود را از قید و حبس رهانید و امیر عربشاه و محمود بیكِ آق قوینلو را نیز از بند بیرون آورد و به تبریز رفت و < زنانِ امراکه در شهر بودند > همه را با امرا و نوکرانِ خود بخشید و

1 N: استوار

دختران اهلِ شهر را بهرکس میداد و بقلعه داران که خزاینِ (134 a)
سلطانی را کوتوال و نگهبان بودند استمالت‌ها می نوشت و دعوت میکرد و
مردمِ اطراف از اراذل و اجلاف روی بدو آوردند و اهلِ قلاع 3
در اضطراب و اضطرار افتادند چون جهانشاه میرزا در هرات این خبر
شنید و نیز اعادی از جوانب برخاستند سلطان ابوسعید میرزا از سمرقند
لشکرِ جرّار با عربهٔ بیشمار متوجّه بهرات شد و سلطان حسین بایقرا که 6
بر استراباد مستولی گشته بود و حسین بیك سعدلو را که از امرای عظامِ
جهانشاه و از اقاربِ اوو استراباد را حاکم بود گرفت و اورا با جمعی
کثیر از لشکرِ ترکمان بقتل آورده و امیر بابا حسن راکه در زمانِ بابر 9
میرزا حاکمِ آنجا بود گرفت و بقتل آورد و حسن شیخ تمور در جاجرم
راهها مسدود ساخت و در قهستان نیز پسرِ محمودِ ندانی استیلا یافت و
داروغگان و نوکرانِ امرای ترکمان را که بولایت بودند میگرفتند و 12
عرصه بر جهانشاه میرزا تنگ شد و تختِ تبریز از دست بیرون رفت و
خزاین را درمعرضِ تلف می یافت متحیّر گشت هیچ چارهٔ جز مصالحه
با سلطان ابوسعید میرزا و مراجعت بجانبِ تبریز نداشت چون امرِ صلح 15
بمقطع رسید و مراجعت بدان کیفیت که مذکور شد وقوع یافت و بری
رسید از جانبِ صاحب قران عینه بیكِ حمزه حاجی سولانرا که مقیّد
بود در دامغان باُردو رسانید پیر علیٔ علی شکررا نیز که در محاربهٔ 18
رستمِ ترخان دستگیر شده بود و به دیاربکر مقیّد مانده آوردند و
حسن علی میرزا درینولا امیر قلیج اصلانرا و امیر عربشاه و محمود
بیكِ آق قوینلو را بجانبِ اردبیل بایلغار فرستاده بود ایشان از خوفِ 21
جهانشاه میرزا از حسن علی روگردان شدند و باُردوی جهانشاه میرزا
ملحق گشتند و جهانشاه میرزا (134 b) ایلغاری در وقتِ نزول بری
بجانبِ تبریز روانه کرد بسرداریٔ شهسوار بیك و سولان بیك و پیر علیٔ 24
علی شکرو چون حسن علی خبرِ اعراضِ قلیج اصلان و عربشاه یافت

از تبریز گریخت و امرای جهانشاه میرزا به تبریز در آمدند و حسن علی
چون شنید که هنوز جهانشاه میرزا بحدود آذربایجان در نیامده ایلغاری بسرداری
3 حسون اوغلی به تبریز فرستاد و امرا بیرون آمدند و باین ایلغار در سر آب
تلخ تبریز[1] متلاقی شد جنگ کردند حسون اوغلی کشته شد و بر ایلغاری
حسن علی غالب شدند این خبر بحسن علی رسید گریخت و بقلعهٔ ماکو رفت و
6 متحصّن گشت و جهانشاه میرزا به تبریز در آمد و امیر عربشاه را باز
امیر دیوان ساخت و درین اوان امیر بایزید بسطام وفات یافت و
برادرش را امیر ابو الفتح در دیوان قایم مقام او گردانیدند و امیر
9 پیر زاده بخاری و سولان بیك نیز در دیوان امارت مهر زدند و هرکس را
که در هواداریٔ حسن علی دمی یا قدمی زده بود دم اورا مباح ساخته
براه عدم روانه کرد و بحسن علی ایلچی فرستاد و نشان نوشت مضمون
12 آنکه اگر امیر و وزیر خود را بقتل آورد و سرهای ایشانرا بآستانهٔ
جهانشاه فرستد ما اورا امان دهیم و ذیل عفو بر جرایم او پوشانیم
حسن علی برمقتضیٔ فرمودهٔ پدر خواجه شمس الدّین حسین وزیر و
15 بعضی را از امرای خود بقتل آورد وسرها < را > فرستاد و التماس کرد که
خواهرم بیاید و مرا بدرگاه عالم پناه آورد جهانشاه میرزا خود از
خواهران او یکی فرستاد و بعهد و پیمان اورا به ییلاق سهند آورد امرای
18 عظام استقبال کرده اورا بمعسکر آوردند و منزل تعیین کردند و
اورا با فرزندان و نوکران و توابع فرود آوردند روز (135 a) دیگر
دستمال در گردن کرده پیش پدر آمده بعین اغماض و عفو ملحوظ
21 گشته بمجلس معاشرت نشست و درآن مجلس امیر عربشاه حاضر بود

[1] Bu, Tebriz'den geçen Acı (talḫ) çay olmalıdır.

بغمازئ عربشاه زبان بر گشاد و سخنان بی ادبانه که امیر عربشاه در
شان پادشاه در محلّ مباسطت و لاف زدن <سخنهای> مستانه
گفته بود بعرض رسانید و مجلس منقضی شد چون روزی چند گذشت
امرا را فرمود که بعزم شکار سوار شوند و اردوی حسن علی را
احاطه کرده اورا بگیرند امیر ابو الفتح و پیر محمّد تواجی و پیر زاد
بیك و دیگر امرا سوار شدند چون نزدیك منزل او رسیدند هجوم
سوارانرا دید اندیشناك گشت سوار شد و متوجّه خانهٔ پدر گشت
پیر محمد تواجی تاخت و بدو رسید و تیری انداخت و اورا مجروح
ساخت و حسن علی بحرم پدر ملتجی گشت و بیگم را که مادر سایر
فرزندان جهانشاه میرزا بود و آخر الامر بدست حسن علی کشته شد
وسیلهٔ نجات ساخت چند روزی جراحت او را تیمار کردند و بعد از
چندگاه پدر حکم باخراج او از قلم رو فرمود و چون پیر بوداق میرزا
در وقت مراجعت از خراسان بدائرهٔ عصیان قدم نهاده و بمال[1] و ملك
عراق دست زده بود خواست که بغداد را از تصرّف او بیرون آورد
تا پیر بوداق را هیچ مقرّ و ملجایی نماند حسن علی را به بیگم سپرد که
از راه بغداد اورا بحدود شام رساند و درین کسوه بغداد از گماشتگان
پیر بوداق بپردازد چون رایحهٔ این مکر بمشام بغدادیان رسیده راه
عبور بربستند و بدخول بیگم رضا ندادند حسن علی را از حوالئ
بغداد گذرانیده بشام روانه ساختند و این صورت نیز موادّ عداوت
گشت و بیگم از در بغداد معاودت نموده قرا الوس اکثر تمام پنجاه
هزار خانه بود عوض تصرّفی که پیر بوداق در اموال یزد (135b) و
عراق کرده بود کوجانیده بعراق و حوالئ آذربایجان آورده والله اعلم .

[1] N: مال

< ذکرِ لشکر کشیدنِ جهانشاه میرزا بجانبِ شیراز برای تأدیبِ پسرش پیر بوداق میرزا >

3 در روی بهار که جهانشاه میرزا از قشلاقِ اصفهان بشیراز متوجّه شد و خبر رسیده بود که پیر بوداق از حدودِ نیریز[1] تا بسرحدِّ شولستان که قریبِ پنجاه فرسخ است سدّی کشیده و در هرجاکه
6 لایق دانسته برج ساخته و دروازها گذاشته جهانشاه میرزا چون از اصفهان بیرون رفت علی رغمِ پیر بوداق شیرازرا نامزدِ پسرش محمّدی میرزا ساخت و اصفهانرا بدیوانِ خاصهٔ خود متعلّق گردانید
9 چون بقلعهٔ ایزد خواست نزول ساخت و در قلعهٔ آنجا داروغهٔ از جانبِ پیر بوداق بود جنگ بر قلعه انداخت و سه روز توقّف کرد قلعه را ندادند و بعرض رسانیدند که این قلعه جایی چنان نیست که
12 لایق بمحاصرهٔ چنین پادشاهی باشد اگر چنانچه پادشاه عفو فرموده عبور کند قلعه را بهرکس تعیین فرماید تسلیم نمایم جهانشاه میرزا از آنجا کوچ کرده تا بدنه نی[2] رفت چون دیدکه راه مسدودست
15 عنان بصوبِ ابرقوه و ولایتِ بوانات منصرف داشته تمامِ ولایاتِ سردسیر را به غارت و اسر[3] و نهب انداخت و با وجودِ غارتِ ولایات گرانیٔ غلاّت بنهایت رسیده و از اصفهان یك هزار مرد از برای رخنه کردنِ

---

[1] N: تبریز

[2] Bu ad iyi okunamıyor; Hr (93 a) : دهنه

[3] N: اسیر

دیوار آوردند و قریبِ سه ماه در پسِ دیوار بگرانیٔ تسعیر و سرگردانی
میگذرانیدند و از برای امدادِ امرا و لشکریان از قلعهٔ طارم که خزانهٔ
عراق آنجا جمع می‌شد چهار هزار تومانِ تبریزی آورد و باُمرا بقرض داد 3
تا بنوکرانِ خود علی مراتبِ مواجبهم قسمت نمودند و ازقم غلاّتِ
دیوانی بمعسکر آوردند و بلشکری فروختند و بدین گونه قسمتها کار
بر پیر بوداق (136 a) میرزا تنگ میشد و بتمکّن در ییلاقات بطولِ 6
حصار سیر میکردند و درین حال بر سرِ کوج این شکسته را
با سلیمان که وزیرِ محمّدی میرزا بود اتّفاقِ رفاقت افتاد دیوانِ
حافظِ شیرازی علیه الرّحمة که درویشانِ صاحب ذوق آنرا لسانِ 9
غیب میگویند بمیان آمد این فقیر با رفیقِ مشارالیه گفت که ازین
کتاب استکشافِ حالِ پیر بوداق میرزا کنیم بطریقِ تفأّل چون کتاب
را گشادیم برصدرِ صفحهٔ یمنی این بیت آمد که 12

سینه گو شعلهٔ آتشکدهٔ پارس بکش
دیده گو آبِ رخِ دجلهٔ بغداد ببر

باز از برای اطمینانِ دل بارِ دیگر از همان کتاب استخبارِ حالِ 15
جهانشاه میرزا کردیم این بیت آمد:

اگر روم زپیش فتنها بر انگیزد
ور از طلب بنشینم بکینه بر خیزد 18
توعمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی ازاین طرفه تر بر انگیزد

وبعد از چند روز باز بهمان مصاحبِ صادق و رفیقِ موافق اتّفاقِ
ملاقات افتاد و بإتفاق تعجّب از اشارتِ کتابِ مذکور مینمودیم باز
3 داعیهٔ تفأّل در شانِ احوالِ شیراز از خاطرِ حضّار سر زد یکی از
حاضران بدین نیّت کتاب‌را گشاد و این بیت آمد :

خوشا شیراز و وضعِ بی‌مثالش خداوندا نگهدار از زوالش

6 صورتِ این حال در مجلسِ امرا معروض شد این فقیر گفت که
زوالِ شیراز موقوفِ فتحست امیر ابو الفتح در جواب گفت : غلط
مکن زوالِ شیراز بتأخیرِ فتحست غالباً که درین دو روز ببرکتِ
9 دعای حافظ فتح خواهد شد و چنان شد که او گفت هم در آن دو روز از
بوانات بقصرِ زرد میل کرد، در آن ییلاق واقع‌شد قراولِ جهانشاه میرزا
از قر<اولِ> پیر بوداق میرزا جمعی‌را دستگیر کردند و پیر بوداق
12 غیرت کرد محمدِ علی شکررا که امیرِ دیوان وتواجی بود و ترخانِ
رستم (136 b) ترخان‌را و شادی بیك را با قریبِ یکهزار وپانصد
سوار بإیلغار فرستاد و مقامِ اوجان معسکرِ جهانشاه میرزا بود
15 چون خبر رسید که همچنین ایلغاری متوجّه است محمّدی میرزا و
ابوالفتح بسطامی و امیر شاه علی و امیر علی شکر و قاسمِ پروانچی با جمعی
کثیر از امرای عظام و لشکریان قریبِ پنج هزار سوار بإستعجال استقبال
18 کرده در پنج فرسخیِ اردو بهم متلاقی شدند جنگی عظیم واقع شد ترخان
گریخت و محمّدِ علی شکر و شادی بیك با قریبِ سیصد کس از
جوانانِ رعنا و <دلیرانِ> زیبا دستگیر شدند روزِ دیگر محمّدی[1]

[1] N: پادشاه و محمدی

میرزا و امرا آنجماعتِ اسرارا باُردو رسانیدند و محمدِ علی شکر و
شادی بیك را بدیوان آوردند و مخاطب ساختند و آنجماعت را در وقتِ
3 غروب حاضر کردند و پیر محمد بیكِ تواجی حاضر شد و همه را بیاساق
رسانید الاّ محمدِ علی شکر را و شادی بیك را که از برای خاطرِ
امیر علی شکر امان دادند و از ایشان پیمان ستده بجانبِ پیر بوداق
6 فرستادند چون هرکس ازین کشتگان در اردوی جهانشاه میرزا
خویشان و اقارب بعضی پدر و مادر و بعضی برادران و عمّان همچنین
تعلّقات و اقارب داشتند مصیبت در هر دو فریق افتاد و دلهای خلایق
9 از کشتنِ ایشان چون دریای خون و دیدها از اشك چون ارس و
جیحون گشت و در وقتِ کشتن بعضی درحمایتِ بعضی مانده بودند
چون نیمشب شد جار بإحضار انداختند و آن کسانرا از خانها بیرون
12 آورده در روشنائی مشعل بیاساق رسانیدند چون چند روز گذشت
ابراهیم شاه بیك [ولدِ شادی بیك] [1] که پروانچیٔ پیر بوداق بود و
از مصاحبان و معاشرانِ او و در طریقِ ندمت و مصاحبت از سرآمدگانِ
15 ایشان فرار کرده از دروازهٔ که بدو سپرده بودند (137 a) روی
باُردوی جهانشاه میرزا نهاد و چون بعزّ بساط بوسی رسید بخلعت و
تربیت و تشریفِ تقرّب و معاشرت بهره‌مند گشت و فرارِ او سببِ
18 قریبِ تزلزل و اختلالِ پیر بوداق و جهانشاهیانرا موجبِ حصولِ
امید واریٔ فتحِ شیراز و نجات از تنگنائی و غلای اقوات شد و از جهتِ
فرارِ او سخنِ صلح درمیان افتاد والدهٔ پیر بوداق بإلتماسِ پسر واسطهٔ
21 صلح گشت و برآن قرار یافت که پیر بوداق از برای مصلحتِ

[1] Hr: (93 b).

حفظ <و> صیانتِ ناموسِ پدر شیراز را تسلیم کند و بجانبِ تستر توجّه
نماید و بعد از چندگاه که آثارِ طغیان و عصیان از وجناتِ احوالِ
3 او زدوده گردد و بر عالمیان واضح و لایح شود که اوامر و نواهیٔ پدر
انقیاد و امتثال او نموده و از مهالكِ عقوق بمسالكِ رعایتِ حقوق
در آمده بار بأیالتِ ایل و شیراز عاید گردد بنابرین مقدّمات پیر بوداق
6 بجانبِ تستر کوچ کرد و چون پیر بوداق بجانبِ تستر رفت و شیراز
در تحتِ ضبط قرار یافت جهانشاه میرزا طمع در مملکت کرد و
با فرزند نقضِ عهد نموده پیغام کرد که باید از آنجا ببغداد رفتن و
9 از شیراز طمع بریدن، پس خواجه رشیدِ قزوینی بضبطِ امورِ مالیات
از دیوان متعیّن گشته بشیراز رفت چند روز جهانشاه میرزا با تمامِ
فرزندان و امرا و ارکانِ دولت بشهر در آمدند و بتوابع و لواحقِ شیراز
12 داروغگان و مباشرانِ امور رفتند و ایلچیان از جرون و لار و طارم
بتحف و تبرّکات و بیلاکات بدرگاهِ پادشاه آمدند و استمالتها و فتح نامها
بولایات ارسال یافت و ابوابِ مراحم و عواطف بر روی سکّانِ آن دیار
15 مفتوح گشت ابو یوسف میرزا <را> بایالت شیراز تعیین کرد و کازرون و
خبر و سرد سیراتِ چهار (137b) دانگ را بمحمّدی میرزا و
کرمانرا با ضمیمهٔ بوانات بأبوالقاسم میرزا اقطاع نمود و دیگر ولایات را
18 بامراء عظام مثلِ شاه علی بیك و شهسوار و لاله صفرشاه و دیگران داد و
باز اصفهانرا بمحمّدی میرزا مخصوص ساخت چون امورِ شیراز انتظام
یافت در اواخرِ خریف از راهِ ابر قوه بإصفهان رفت و درآن ولایت
21 قشلاق گرفت و بلاکشانِ اصفهان را که از دست تعدّی و ظلمِ
محمّدیان بجان آمده و کارد باُستخوان رسیده در زیرِ بار کشیده چهار
هزار خروار غلّه تحمیل کرد که هشت من و ده من به تنگه بفروشند و
24 آن فقیران بیست من بسلم میفروختند و ببهای آن دومن میخریدند و
میدادند و درآن زمستان پیر بوداق نیز ببغداد رفت.

<ذکرِ احوالِ حضرتِ صاحب قران>

وخلیلِ تواجی از جانبِ صاحب قران بمحاصرهٔ میشم[1] مشغول بود و
قریبِ دویست کس از کرد گرفت و بقتل آورد و در روی بهارشهر را و 3
در خریف قلعه را فتح کرد و ملك زین العابدین و ملك ایّوب که کشندگانِ
ملك خلف بودند بیاساق رسانیدند و ایالتِ شهر و ولایت، بالقبِ پاینده‌ٔ
سلطانی بشاهزاده خلیل الله که سالهای بسیار در ظلِّ لوای سلطنتِ پدرِ 6
بزرگوار پاینده باد انتساب یافت[2] منادیٔ ایادیٔ الٓهی بندای خوش ادا که

[1] Aynen böyle. Fakat ne eserlerde ne de haritalarda bu şekilde bir yer adı görülebildi. Bu sebeble bu yer adının هیتم olması muhtemeldir. Çünkü Abul-Farac'a yapılan ilâvelerin birinde (The Chronography of Gregory Abul-Faraj, II, London, 1932, ilâveler kısmı, s. XLIV), Hasan Bey tarafından Hıṣn kayfā'nın fethi anlatılırken onun kumandanlarından Halil Beg'in de (bizim eserimizdeki Halil Ağa) "Haitam" kalesini ele geçirmiş olduğu söylenir. Asıl nushada هیتم olan kelimeyi müstensihin میشم yazması mümkün olabilir. Şeref Han da (s. 159) kalenin adı هیتم olarak geçiyor. Burası Cazīrat ibn ʿUmār (bugün Cizre) yöresinde idi.

[2] İşaret edilen cümlelerin ilerideki bir bahisten (bk. s. 394) dalgınlıkla buraya yazılmış olduğu anlaşılıyor. Çünkü Malik Eyyūb ve Malik Zayn al-Ābidīn'in öldürülmeleri Hıṣn Kayfā'nın fethi üzerine olduğu gibi, Şehzade Halil'e verilen şehir de Hıṣn Kayfā idi (bk. The Chronography of Gregory Abu'l Faraj, ilâveler kısmı, s. XLIII - IV). Diğer taraftan, ileride Uzun Hasan Bey'in Hıṣn Kayfā'ya yürüdüğü yazıldığı halde fethinden bahsedilmiyerek başka bir bahse geçilmektedir. Halbuki, kaynağı bizim eserimiz olan Müneccim Başı'da (634 b) Hıṣn Kayfā'nın fethi ve buranın Şehzade Halil'e verildiği açıkça yazılmaktadır:
و بلغه ان صاحب حصن کیفا الملك خلف الایوبی قد استولی علی اسعرد فارسل
الیه حسن بیك یطلبها منه فلم یجبه الی ذلك فارسل حسن بیك ولده السلطان خلیل فی جیش
و حاصر حصن کیفا مدةً مدیدةً ولم یتمکن من الظفر به فعاد و اتفق ان حسن بیك کان

علم بر کش که برخوبانْتْ سلطانی مسلّم شد

برسرِ چهار بازارِ مظاهرِ وجود بمسامعِ جنودِ سلطانِ جود در دادند و
3 منهیانِ حرم سرای عالم ملکوت از ورای سرادقاتِ جبروت نویدِ
مزیدِ نعم و ازدیادِ موادِّ کَرَمْ بمسامعِ عمومِ امم وخطابِ

باش تا صبحِ دولتت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

6 بعزِّ اصغای سمعِ رضای حضرتش میرسانیدند مغنّیانِ خوش نوای
روح افزا در بزمِ معاشرانِ صدق و صفا بطپانچه و گوشمالِ دف
(138 a) و چنگک حریفانرا بگیرودار بدین ترانه بگفتار می آوردند

9 خوشا شهری که سلطانش تو باشی خوشا آن سرکه سامانش تو باشی

چون زمستان شد صاحب قران بقشلاق رفت و جهانشاه میرزا در قم
قشلامیشی کرد و در اوّلِ بهار جهانشاه میرزا از دوخارلو[1] قلعهٔ بایبرت
12 طلب کرد و ایشان از خوفِ صاحب قران امتناع نمودند و فرمودهٔ جهانشاه
میرزا <را> بإمتثال و اتّباع اقدام نکردند و بصاحب قران معروض
داشتند که قلعه را به بندگانِ درگاه خواهیم سپرد چون جهانشاه میرزا

یتفکر یوماً فی الظفر بالحصن اذ دخل علیه بابا عبدالرحمن المجذوب وقال مشیراً الی جانب الحصن «چنان بکشم تراکه هیچ ندانی» فامر حسن بیك بوضع تاریخ ذلك الوقت فبلغه بعد ایام ان الملك زین العابدین و الملك ایوب قد وثبا علی الملك خلف و هو فی حمام و قتلاه غیلةً فوافق وقت قتله وقت کلام المجذوب المذکور فسار حسن بیك بنفسه و حاصر الحصن و ظفر به و قتل الملکین المذکورین قصاصاً و انقرضت دولة الا یوبیة فی الحصن فاقطعه لابنه السلطان خلیل .

Ḥışn Kayfā 866 (1461 - 1462) da fethedilmişti (Sahāvī, al Żāv'al - Lāmi', Kahire, 1354, III, s. 112 - 113; The Chronography of Gregory Abu'l Faraj, ilâveler kısmı, s. XLIV).

[1] Daha önce de geçtiği gibi, Duḫārlu, Kara-Koyunlu ulusuna dâhil olan boylardan birisidir.

در یافت که اهلِ قلعه با او در مقامِ عناد و استبدادند با صاحب
قران در صددِ اطاعت و انقیادند نشانی فرستاد که تا قلعهٔ بایبرت را
بدان جنابِ اخوّت مآب ارزانی داشتیم پس قلعه را تسلیمِ بندگانِ 3
درگاه کردند و هم درین فصل حسن علی میرزا از عرب روی بدولتِ
پایدار آورد و بکنفِ رعایتِ صاحب قرانی ملتجی گشت و چند روزی
بملاحظهٔ عواطف گذرانید و بمصاحبت و معاشرت دفعِ ملالِ غربت و 6
ازالهٔ مکروهاتِ ایّام مینمود باز بهوای خدمتِ پدر بجانبِ عراق میل
کرد چون بمقامِ علی کرد[1] رسید نتوانست رفت از غلبهٔ خوف باز
برجعتِ قهقری بدرگاهِ صاحب قران معاودت نمود باز بهجومِ افکارِ 9
پریشان مغلوب گشته آهنگِ ملازمتِ پدر کرد چون بهمان مقام رسید
اخبارِ ایلغار از جانبِ پدرش از افواه و السنه متواتر گشت باز عود
نمود و برسننِ سابق ملحوظِ رعایت و احترام می بود تا زمانی که بر 12
صاحب قران افعالِ قبیحهٔ او از ترکِ صلوات و دست کشیدن بر
عوارت و ترکِ غسلِ جنابات و امثالِ آن ثابت و واضح گشت و اورا
از پیشِ خود راند و او ببغداد رفت و پیر بوداق میرزا اورا تعظیم 15
کرد و ابوابِ رعایت و احترام مفتوح گردانیده (138b) بوظایفِ
خدمت قیام مینمود درین زمستان جهانشاه میرزا در ساوه قشلامیشی
کرد در روی بهار ابراهیم بیكِ قرامانی که از جملهٔ محبّان و 18
هواخواهانِ صاحب قران بود وفات کرد خبر رسید که ملك اصلانِ
ذوالقادر ولایتِ قرامانرا غارت <کرده> اهلِ آن ولایت در دفعِ
او بذیلِ اعانتِ صاحب قران متشبّث و معتصم گشتند صاحب قران 21

[1] Aynen böyle; mevkii tesbit olunamadı.

بإلتماسِ آن مظلومان رایتِ جهانحمایت را بدفعِ ظلمِ ملك اصلان بجانبِ
قرامان متوجّه ساخت و آن ولایت را در کنفِ حمایت کشیده از چنگالِ
3 سباعِ آن ملك اصلان رهانید و احشامِ ذوالقادر را منهوب و ملك
اصلانرا مقهور و منکوب گردانیده حکومتِ آن ولایت را بإسحق بیك
داد و بقشلاق متوجّه شد و جهانشاه میرزا درین بهار و تابستان که از
6 قشلاقِ ساوه بیرون آمد بعزمِ بغداد و قلع و قمعِ پیر بوداق سیری
بتدریج در ییلاقاتِ عراق میکرد تا در وقتِ قشلامیشی بحوالیٔ بغداد
نزول کرد و غلّه از ری برشترِ عرب بار کرده بولایتِ همدان فرود
9 آوردند[1] و از آنجا برات داران باُلاغِ خود نقل بمعسکرِ او مینمودند و
اعراب بسببِ آن تحویل بارِ تحمّلِ ظلمِ او از گردنِ صبر انداخته
کوچ کردند و با اعیانِ ری مثلِ درویش جلال الدّین و درویش
12 شمس الدّین که معظمِ [اربابِ][2] زراعت و عمارتِ ری بود بخراسان
رفتند و سلطان ابوسعید میرزا ایشانرا رعایت کرده جای داد و نوازش
فرمود .

---

[1] N : فرموده آوردند

[2] **Hr, 94 a.**

ذکرِ محاصره و فتحِ بغداد

در شهورِ سنهٔ احدی و سبعین بمسامعِ جهانشاه میرزا میرسید که
آثارِ عقوق و طغیان بر پیر بوداق ظاهر است و حسن علی را نیز ببغداد 3
راه داد و در تعظیم و احترام جدّی بلیغ مینماید و از برای ادّخار و نقلِ
غلاّت و اقوات از ولایات مشغولست (139 a) و پیوسته بمقابحِ پدر
زبان برگشاده و جمعی از ملاحده بمصاحبتِ او افتاده طعن بر شرع و 6
دین میزنند و از شهر بندِ شرع و تدیّن بصحرای اباحت در آمده
بترکِ صلوات و صیام و رفعِ تکالیفِ اسلام قیام مینماید جهانشاه میرزا
بأطراف و اکنافِ ممالك بکاولان از برای جمعِ لشکر فرستاده محمّدی 9
میرزا از اصفهان و سایر امرا و تیولداران را از اعماقِ ولایات جمع کرد و
لشکری بی اندازه فراهم آورد و احشامِ تراکمه را کوجانیده بمعسکر
منضم ساخت و از ییلاقاتِ خرّقان و سلطانیه کوج بکوج حطّ و ترحال 12
مینمود تا زمانی که بغداد را چون جزیره احاطه کرد و جسر[1] بر شطّ
بست و محمّدی و جمعی کثیر از امرا از شطّ گذشته شهر را درمیان
کشیدند و پیش از وصول ببغداد ایلچی بصاحب قران فرستاد و پیغام 15
کرد که موصل و اربیل[2] و سنجار از آنِ جنابِ اخوّت مآب باشد
بشرطِ آنکه ازآن طرفِ شطّ بقدرِ امکان طریقِ امداد و اسعاد سپرد و
راهِ فرار بر پیر بوداق مسدود دارد چون صاحب قران امداد را بجای 18

---

[1] N : جذر
[2] N : اردهبیل

آورد و بعد ازآن متوجّه ِ محاصرهٔ خرپرت شد و پیشتر لشکری و
احشام را به ییلاقات فرستاد و جهانشاه میرزا دو سال برخارج ِ بغداد
3 نشست و خانها ساختند و ازتاب ِ گرمای بغداد خانها در زمین کندند و
بروز دروقت ِ هیجان ِ حرارت بدان نقبها و ثقبها فرو میرفتند و پیر
بوداق و اندرونیان در شهر به تنگی میگذرانیدند تا آنکه خلق ِ بسیار
6 ازشهر بیرون کرد و برلشکر ِ خود بی اعتماد شد بعضی از نزدیگان ِ او
گریخته پیش ِ پدرش رفتند و جمعی دیگر درصدد ِ فرار بودند و چون
اورا اطّلاع شد آن کسانرا بعضی‌بقتل آورد و بعضی را بآب انداخت و
9 زنان ِ خود را که یکی دختر ِ پادشاه ِ کامگار (139 b) امیر خلیل الله ِ
شیروانی طاب ثراه ویکی دیگر اززنان ِ الوند میرزا که بعد از وفات ِ او
بنکاح ِ خود آورده بود بقتل آورد و کسانی که گریختند زن و فرزند و
12 متعلّقان ِ ایشانرا با اطفال بآب انداخت عاقبت الامر دست بر دامن َ
عجز زده از پدر زنهار خواست و امیرعبدالرّحمن ِ بخاری‌را که برادرش
امیر ِ دیوان ِ جهانشاه میرزا بود برسالت پیش ِ پدر فرستاد که با پدر و
15 برادر محمّدی میرزا و امرا عهد و سوگند درمیان آورد امیر عبدالرّحمن
آمد و هرکس راکه توانست <دید> از پادشاه و ارکان ِ دولت سوگند
داد و مقرّر شد که شهر را تسلیم نماید و با معدودی چند از مخصوصان ِ
18 خود بیرون رود اولاً تمام ِ خزاین و اسباب و تجمّل ِ پادشاهانه که
داشت پیش ِ پدر فرستاد و بعد ازآن شهر را تسلیم گماشتگان ِ پدر
کرد و بتهیهٔ بیرون رفتن مشغول بود بیرونیان بیکبار بر شهر هجوم
21 کردند و محمّدی میرزا و پیر محمد بیك ِ تواجی شمشیر ها کشیده باندرن ِ
خانهٔ او درآمدند و ازمهابت ازجای خود برجست و تواجی را دشنام
داد و گفت : اگر حکم برکشتن ِ من رفته باید که محمّدی‌مرا بکشد ترا

در کشتنِ من چه مدخل است درین سخن بود که ضربها راندند و
کارِ اورا باتمام رسانیدند و العجب که چون پیر بوداق از شیراز به
بغداد در آمد و هنوز جهانشاه میرزا از بغداد دور بود هر بدو سه شب 3
بر آن طرفِ شطّ در برابرِ خانهٔ پیر بوداق میرزا شخصی می آمد و
بآوازِ بلند هر زمان بزبانی گاهی بترکی و گاهی بفارسی و عربی به پیر
بوداق دشنام میداد و میگفت : ای بدبخت توبه کن و الاّ خواهد آمدن و 6
ترا و اتباعِ ترا مجموع خواهد کشت وزن و بچه اسیر خواهد کرد و
پیر بوداق ازین معنی بیحضور میشد و کشتیها در آب میکرد که اورا
بیابند میسّر نمی شد و مردم در آن طرف پنهان میشدند از (140 a) برای 9
یافتنِ او و یافت نمیشد چون آواز میداده اینها میگریخته اند قریبِ
سه ماه چنین بوده ، این بنده از برای تاریخِ وفاتِ او این چند بیت گفته

پیر بوداق در فراغت و عیش	مدتی بر سریرِ جم جا کرد 12
پس ز حکمِ خدا و قولِ پدر	پای بیرون نهاد و غوغا کرد
رفت بی اختیار از شیراز	سوی بغداد و باره ملجا کرد
وز برای ذخیره از هر جا	خوردنی مردنی مهیا کرد 15
بعد ازآن بهرِ مردنی تاریخ	(خوردنی)[1] هست و رو بعقبی کرد

و محمدِ علی شکر که جملة الملك و تواجیٔ او بود در دروازه بمنعِ هجوم و
قبولِ داروغه ایستاده بود پایمالِ صولت و غلوای هجوم گشته بقتل آمد و 18
شهر دریك طرفة العین بسیلابِ اخذ و انتهاب عالیها سافلها گشت مردان و
زنان را دلها از موجِ طوفانِ خون چون شهرِ بغداد خراب و دیدها

[1] 870 (1465 - 1466) tarihi.

از سیلِ بارانِ گریه و زاری چون شطِّ بغداد پر آب طفلان از حرمانِ
دوش و دودمان بگریه افغان چون شیر از پستان چکیده بخاك و خون
3 غلطیده دوشیزگانِ ماه روی هلال ابرو را ماهِ جمال در عقدهٔ وبال و هلال
ابرویان درچینِ ملال افتاده خدود جدودِ خورشید صفتِ ایشان بگیسوانِ
شبِ یلدا پریشان شده و کرهٔ آفتاب درخمِ چوگانِ زوال افتاده

6 نظم

همه چشمهاشان چو ابرِ بهار	زخوناب دلها شده سیل بار
بر آورده ترکان بیکبار دست	چو چشمانِ ترکان همه نیم مست
9 تفرج کنان در دعا شیخ و شاب	قِنا ربنا مِن اشدّ العذاب
مساجد مزابل شده از نزول	چو پایگاهِ رستاق و جمعِ فضول
یکی کرده منبر حطب وار بار	به پشتِ خطیبی که انت الحمار
12 مؤذن بفریاد و بانگ و فغان (140 b)	ز آبِ نمك کالامان الامان

و بعد از خرابِ البصره از بغداد کوچ کرده متوجّهِ دار السلطنهٔ
تبریز گشت و آنجا قشلاق گرفت و بأنگیزِ فتحِ شیروان ایلچیان بشاهزادهٔ
15 جوانبختِ کامگار شیروانشاه فرّخ یسار پسرِ امیر خلیل که قدمتِ
خانوادهٔ ایشان در سلطنتِ شیروان و نسبت ایشان با نوشیروان بر عالمیان
بوضوح پیوسته و هرگز هیچ پادشاه ایشانرا از ملك بیرون نیاورده
18 تعظیمِ شانِ هرکس از آن سلسله که بسلطنت اختصاص یافته اند در
هر عهدی بر ذمّهٔ معاصرانِ او از سلاطینِ اقطار و امصار از قبیلِ
لوازم میدانستند روان میکرد و سکّانِ شماخی و ولایتِ شیروان را از
21 مهابتِ لشکرِ ترکمان بنیانِ اقامت و استقامت در اوطانِ مُشرف بر انهدام

گشت و ارکانِ صبر و قرار از شهر بندِ طبیعة بإنعدام بنقلِ احمال و اثقال و اهل و عیال بجانبِ در بند مشغول شدند و در مساجد و معابد بعد از ادای مواجبِ طاعات و رعایتِ عبادات دستها بدعا بجانبِ سما بر آورده الامان بناله و افغان میگفتند تا بحرمتِ دعای آن مساکین منازل و مساکن از فتنهٔ ترکمان مصون ماند و بادِ نفسهای صالحان بآتشِ سوز و نالهٔ ایشان بر آمیخته و بیکبار در خرمنِ افکارِ سلطانِ ستمکار افتاد تا روی خیمه و خرگاه را از توجّهِ شیروان بجانبِ دیاربکر منصرف گرداند

نظم

بشیرانِ این بیشه بازی مکن بمسجد درون اسبِ تازی مکن
بلاخفته اولی است بیدار باش مرنجان دلِ کس کم آزار باش
همه روم و هندوستان رام گیر کجا میروی میرم آرام گیر

ذکرِ یورشِ صاحب قران بغزای گرجستان

هم درین سال صاحب قران از برای نصرتِ اسلام و نقویتِ
3 رسول صلّی الله علیه و السلم کمرِ (141 a) احرام بقصدِ قلع و قمعِ
قلاعِ کفر و رباعِ عصیان و هدمِ حرمِ قوانین و قواعدِ بنیانِ
جهل و طغیان برمیانِ عزم و جزم بست تیغِ دو دم را که بیکدم دمار
6 از دشمنِ خونخوار برآرد از برای نیامِ مراقدِ غفلت و غرور از نیام
کشیده چون اعلامِ صبح بر سوادِ کفر برافراشت و شبدیزِ رهوارِ
روزگار رفتارِ قضا ایلغارِ بلا پیکار را چون تختِ سلیمان «غُدُوُّها
9 شهرٌ و رواحُها شَهر» باباد همعنانی میکرد سوار شده و امرا و ارکانِ
دولت و سرداران قلاع و بلادِ مملکت و بهادرانِ ترکتاز و شهسوارانِ
میدان نوردِ عرصه پرداز

12 نظم

همه ترکتازان تازی سوار	بر آرنده از قعرِ دریا غبار
کمان سخت و تیر افگن و نیزه باز	عنان سست بر دشمنِ جنگ ساز
15 کشیده براعدا چو خورشید تیغ	چو ابرِ بهار از کرم بیدریغ
به هیجا علم وش بر آرنده سر	بهرجا نماینده رویی دگر

از شهرِ آمد بیراقِ تمام متوجّهِ غزوِ گرجستان شد در آن حین که
18 بآمد رسیدند پیر علیٔ علی شکر را آزاد کرده متوجّهِ اردوی
جهانشاه گردانید از راه تبس[1] چون سیلِ کوه غلطان بکنارِ آبِ فرات

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

رسیدند و چون فرات در عینِ طغیان و عصیان بود و عبور ازآن از
ساحتِ امکان دوررخنها کردند و آبرا پراکندند تا معبری پیداشد و
باجودِ آن هریك قطاررا هفت و هشت سوار بایست که بگذرانند 3
پس مجموع بأنواعِ پریشانی از آب گذشته به ییلاقِ طارموق[1] آمدند و
اُردو را آنجا گذاشته بترجان رفتند و چند روزی توقّف کردند تا بقیّهٔ
لشکر جمع شد درین مقام سولانرا آزاد کرده بجانبِ جهانشاه میرزا 6
فرستاد پس بگرجستان توجّه نمودند چون (141 b) دبدبهٔ توجّهِ
رایتِ اسلام حمایت بمسامعِ مجامعِ منهیانِ آندیار از قلاع و بلاد و قرا و
مواضع رسید بعضی روی بجلا نهادند بعضی سینه را سپرِ تیرِ بلاساخته 9
پشتِ خود را بقلاع مستحکم دیدند از جای خود نجنبیدند اهلِ قلعه
<از> هیبت و اخافه قلعه را پرداخته انداختند[2] و گریختند و لشکرِ
اسلام از آنجا گذشتند و بقلعهٔ صماقار[3] که از خیبر محکمتر بود رسیدند و 12
جنگ انداختند و اهلِ قلعه از غایتِ اعتماد و استغنا که ایشانرا
بمناعتِ قلعه حاصل بود فریاد میزدند که این قلعه در هیچ قرنی
بدستِ هیچ کس نیامده و هرگز اسلام را بدین قلعه بفتح و ظفر استیلا 15
نبوده امیر تیمور که در قلعه گشایی یگانه و چون تیری بود بر نشانه

[1] Tarmuk'un mevkiini kesin olarak tesbit etmek mümkün olmadı (I. cüze bakınız, s. 103, haşiye 1).

[2] Her ne kadar bir از ilâve edilmiş olmakla beraber bu cümlenin tam ve doğru olduğundan şüphe edilebilir. Üstelik bu cümleden önce (yani اهل قلعه den) bir atlamanın yapılmış olması muhtemeldir.

[3] Samağar Oltu ile Tortum arasında, Oltu'nun Namran nahiyesinde bulunmaktadır (F. Kırzıoğlu, Kars tarihi, İstanbul, 1953, s. 463, haşiye 17).

در پای این قلعه نشست و بتدبیرِ فتح از هر باب که در آمد اورا
فتح البابی نشد و اسکندرِ قرا یوسف نیز مدّتی در اندیشه مقدّمات
3 ترتیب کرده <از برای دانستنِ> فکرِ مشکل گشای اهل رای از
برای حصولِ این مطلوب بهر جانبی فرستاد عاقبت برخلق ظاهر گشت
که آن فکرها سقیم و ترتیبِ مقدّمات عقیم بوده حضرتِ صاحب
6 <قران> پای ثبات باین ترّهات نلغزانید[1] و جوانانِ بیباك و پهلوانانِ
جست و چالاك را براقدام و قیام بمصالحِ اسلام اغرا میفرمود تا چون مرغِ
هوا گیر بر برج و باره پرواز کردند و ببرجی چند برمی آمدند که
9 در وقتِ امن و استقامت و فراغِ خاطر اگر کسی خواهدکه ازآن برجها
نزول کند نتواند در اوّلِ امر دو جوان ببرجی بر آمدند یکی بدرجهٔ
شهادت رسید و دیگری خود را به پناهی متحصّن ساخت بازجمعی بطرفِ
12 دروازهٔ سفلی توجّه نمودند و دروازه را گرفتند و کفّار به بالای قلعه
که بباروی دیگر محصور بود بر آمدند آن جوان[2] ببالای برجی بر آمد شمشیر
بروکشیدند آن جوان شمشیر بگرفت و خودرا بدان طرف انداخت و با
15 کفّار محاربه (142 a) میکرد تا شهید شد باز دلاوری دیگر از طرفی برآمد و
اورا نیز بقتل آوردند هشت کسِ دیگر بیکبار بر آمدند دو از ایشان
بدرجهٔ شهادت رسیدند و همچنین بر قلعه و باره بر می آمدند و کشته
18 میشدند تا زمانی که قلعه را جبراً وقهراً گرفتند و بنعمت و مالِ
بیقیاس فایز گشتند رجالِ سکّانِ آن قلعه را بقتل آوردند و اطفال و
زنانرا اُلجه و اسیر کردند و از آنجا کوچ کرده راياتِ فتح آیات
21 نصب کرده به بیك دیه اترکر رسیدند و جمیعِ اطراف را تا بکنیسهٔ

---

[1] N : بلغزانید
[2] N : جوانان

انجان[1] و طاوایل[2] تاختند و کافرانرا اسیر و اُلجه ساختند و غنایمِ[3]
بسیار از اغنام[3] و انعام و بهایم یافتند و صاحب قرانرا از آن یورش
مقصود آن بود که اخسخا[4] را بدست آورد و چون حاکمانِ قلعهٔ 3
قرا حصار و کماخ ازین غزو تقاعد نموده و بخرابی و اظهارِ عداوت و
استکبار گردن بر افراشته بودند و دفعِ شرارتِ عداوت و فسادِ افسادِ
ایشان بصلاحِ ملك و اصلاحِ ممالك اولی و اقدم[5] بود عنانِ عزمِ 6
همایون از توجّهِ اخسخا[6] منصرف گشت بأرزن الروم و از آنجا
شاهزاده سلطان خلیل و خلیل تواجی و امیر بیك و سهرابِ شیخ حسن و
سیّد محمودِ عرب کبیر را به محاصرهٔ کماخ فرستاد و خود[7] با لشکریانِ 9
خاصّه بقراحصار متوجّه شد بُعدِ مابینِ قراحصار[8] و ارزن الروم
هشت روزه و مابینِ کماخ و قرا حصار نیز همان مقدار، این هردو ایلغار
که قطعِ هردو مسافت بسه روز کردند و هر دو قلعه را بهر دو لشکر 12
محاصره ساختند خوش قدم قلعهٔ کیل[9] را گرفت مماش ابراهیم قورنار[10] را

---

[1] Bu şekilde bir yer adına rastgelinemedi. Bugünkü Tortum kasabasının eski adı Nihah olup, eserimizde burasının kasdedilmiş bulunması belki mümkündür..

[2] Burası Tortum'a bağlı داوایلی nahiyesi olmalıdır (Evliya Çelebi, II, s. 360; burada yanlış olarak : درانلی).

[3] بدست از اغنام

[4] Mb (634a) böyle ; N : اخشخا

[5] N : اقدام

[6] N : اخشخا

[7] N : جور

[8] Kelkit çayı üzerindeki Şarkî (Şebin) Karahisar.

[9] Mb (634 a): اکیل

[10] Mb (634) böyle; N : قوبار . Bunun da mevkii tesbit edilemedi.

گرفت و در آن محاصره بمسامع علیه رسانیدند که سلطان محمد روم
رسول بأهل هر دو قلعه فرستاده و ایشانرا بر ثبات قدم بمدافعه دعوت
3 نموده و بیراق و اسباب حرب از کمان و غیره تقویت[1] کرده با وجود
آنکه (142 b) اهل این دو قلعه فتنها با رومیان کرده و مضرتها و
آسیبها رسانیده بودند چون خبر محقق گشت صاحب قران باردوی
6 همایون ملحق شد و شهزاده محمد میرزا را بمحاصرهٔ قرا حصار تعیین
فرمود باندك زمانی اختلاف در میان سکان هریك از قلعتین واقع
شد و شهزادگانرا فتح روی نمود و کماخ بسلطان خلیل و قرا حصار به
9 محمد بیك مخصوص گشت و ارسته و ینکان و الکه[2] را نیز فتح کرده
متوجه قشلاق شدند و در بهار قلاع کردستان که عثمان بیك فتح
کرده بود و بعد از آن کردان تصرف کردند مفتوح گشت و جهانشاه
12 بیك[3] برادر صاحب قران برحسب فرمان بقلعهٔ ساج[4] و مهروان[5]
رفت و هر دو قلعه را در حصار انداخت و علی بیك پروانه نیز ترجیل[6] را
فتح کرده علیٔ قوجه حاجی قلعهٔ نوشاط[7] را گرفت و قلعهٔ

---

1 N: بنوبت

2 Aynen böyle; mevkileri tesbit edilemedi.

3 N: میرزا

4 Aynen böyle. Bu şekilde bir yer adı görülemedi. Acaba bu kelime aslında Hattāḫ mı idi?

5 Burası Silvan (Meyyāfāriḳīn)'nın batısında ana yol üzerindeki مهربان köyü olabilir (M. Rüşdü - M. Abdülkadir, Mükemmel ve mufassal Türkiye cumhuriyeti atlası, İstanbul, 1928, Bitlis vilâyeti haritası).

6 Mb (634 a) böyle; N: ترحيل. Tercil, I. cüzde de işaret edildiği gibi (s. 95, haşiye 4), Silvan'ın batısında Hazro köyü yanındadır.

7 N: اوساطه. Burası şüphesiz Silvan yöresinde bulunuyordu. Filhakika Şeref Han da (s. 325) Tercil, 'Ataḳ (Hattāḫ) ve Mehrani ile birlikte نوشاد adlı nahiyeden bahsedilir.

عین الدار[1] را محاصره کرد بعد از دو ماه آبِ عین الدار منقطع شد و
از ینجهت قلعه مفتوح گشت و صاحب قرآن به ییلاق رفت و حاکمِ پالو که
3 پیش ازین بیان کرده شد که در وقتِ آمدنِ رستمِ ترخان اجابت نکرد
در صددِ بندگی و اطاعت آمد اورا بگرفتند پالورا نیز فتح کردند و
صاحب قران از آنجا بترجان توجّه نمود و در مقامِ صارو قیا[2] بود و
6 جهانشاه میرزا از قشلاقِ خوی بیرون آمده به ییلاق در آمده بود و
قلعهٔ اخلاط را که کرد از جهانشاه میرزا دزدیده بود جهانشاه میرزا
لشکری تعیین کرد که بأخلاط فرستد لشکر <به> ارزن الروم
9 آمد که مابینِ ساروقیا[3] و <آن> موضع بیست فرسخی بود
بقصدِ آنکه از توجّهِ ایشان اردوی صاحب قرانرا تزلزلی واقع
میشود یانه امرا و ارکانِ دولت اتّفاق کرده کرةً بعد اخری بعرض
12 رسانیدند که این ایلغار برسرِ ما می آید و احتیاط واجبست صاحب
قران التفات نفرموده پای ثبات از جای نلغزانید و در مقامِ تمکّن
توطّن گرفت چون (143 a) ایلغار ازآن اختیار و تمکّنِ صاحب
15 قران اعتبار یافتند ازآن منزل مراجعت نمودند و بأخلاط رفتند و صورتِ
حال بجهانشاه میرزا عرضه داشت کردند پس جهانشاه میرزا ایلچی

[1] Burası Silvan'a bağlı bugünkü Ayındar köyü olmalıdır (Köylerimiz, s. 69).

[2] Saru Kaya Tercan'a bağlı olup, onun güneyinde bulunmaktadır. Saru Kaya bugün "Yukarı Sarı Kaya" ve "Aşağı Sarı Kaya" olmak üzere iki köy halindedir (Köylerimiz, s. 649). Saru Kaya hoş bir yaylak olduğundan Hasan Bey'in torunu Şah İsmail 905 (1500) yılında müridlerini toplamak için Türkiye'ye gelince burada bir kaç ay kalmıştı.

[3] N: صارو قاپو

فرستاد و بصاحب قران نامهٔ نوشت بعذر خواهی و اشارت بدین معنی
که مبادا که از عبورِ لشکر بجانبِ اخلاط صورتی نا ملایم پیرامونِ
3 خیال نگردد و ایلچی خواست که سوگند یاد کند از قبلِ جهانشاه
میرزا و صاحب قرانرا نیز سوگند دهد صاحب قران فرمود که
چه حاجت بسوگند زیرا که سوگند خورنده منافق است بر سوگندِ او
6 چه اعتماد و اگر مؤمن است سخنِ او معتمد علیه خواهد بود به سوگند
احتیاج نباشد سخنِ او سوگند است و علی شکر بیك را که در بند مانده
بود بایلچیٔ خود خورشید بیك همراه کرده بجهانشاه میرزا فرستاد و
9 هم درینولا برادرِ سلطانِ طرابزون به پیشِ صاحب قران آمد و
اموالِ فراوان آورد چون فصلِ خریف در آمد صاحب قران بصحرای
ارزنجان نهضت فرموده و پسرِ برادرِ خود را مراد بیك برسالت بسلطانِ
12 روم محمد بن مراد خان فرستاد بإعلامِ آنکه طرابزونرا بما دادند و
جزیه قبول کردند ملتمس آنکه قضیهٔ «وَلِيَ نَعْجَةٌ واحدةٌ»[1] را
متذکّر باشند و متعرّضِ طرابزون نشوند سلطان محمد بدان پیغام
15 التفات نکرد پس صاحب قران اغرلو محمد بیك را بجانبِ قویله
حصار[2] فرستاد و بأندك زمانی قلعه را در تصرّف آورد و خلیلِ تواجی را
با بعضی امرا فرستاد و قلعهٔ مَلَت[3] را محاصره ساخت و اطرافِ آن
18 قلعه را غارت کردند و اموالِ بیشمار بدست آوردند پس در صحرای
ارزنجان بتجهیزِ زفافِ شاهزادهٔ عالمیان کوکبِ برجِ سروری و
سروِ بستانِ جهان پروری نوباوهٔ حدیقهٔ شادمانی غصنِ شامخِ شجرهٔ امانی

---

[1] Ṣad sûresi (XXXVIII), 22. âyet.
[2] Burası hakkında I. cüze (s 42, 116) bk.
[3] Melet, Koyul (Koyla) Hisar'ın kuzey batısında bulunmakta olup, bugünkü adı Mesudiye'dir.

نظم

زمین و زمانرا خردمند فرزند عروس جهانرا برازنده داماد (143 b)
براوج سعادت درخشنده کوکب بباغ رشاقت چو سرو وچو شمشاد 3

سلطان خلیل میرزا اشتغال نمود طوی عظیم ترتیب یافت بساط عیش و نشاط گسترانیدند و سازندگان گوش[1]نواز و گویندگان خوش آواز آوازهٔ شادگامی بگوش حلقهٔ نشینان بزم نوشانوش و ساقیان سمن 6 ساق سیمین بناگوش میرسانیدند زهرهٔ چنگی بنظّارهٔ آن جوانان ماه سیما و سماع صوت و سرور آواز چنگ و عود و غناهای روح افزا با آنکه اورا دل از دست و دست از چنگ رها میشد عقول فلکیرا 9 در گوشمال می کشید و هرزمان پرده از روی صبر و قرار برمیداشت

نظم

زمین از زینت آن بزم زیبا ز «زَیَّنَّا ٱلسَّمَآء»[2] گویی نشان داد 12
قران مهر ومه شد بی‌حجابی ببرجی سعد تا باد اینچنین باد

چون امر زفاف انتظام و ایتلاف یافت شهزاده محمد بیك را درقراحصار گذاشت حضرت صاحب قرانی با عساکر منصوره چون بنیهٔ انسانیه 15 که از اصلاب آباء بأرحام امّهات در آیند ازآن ییلاق ببطون قشلاقات در آمدند تا در بهار چون ریاحین و ازهار از جیوب شعاب و وهاد ازرقاب قلال و انجاد سر بیرون کرده خیام شادمانی و سایه‌بان 18

[1] N: شکل
[2] Ṣaffāt sûresi (XXXVI), 6. âyet.

امانی را طناب در طناب در سرِ سبزه و آبِ روان کشید و درآن زمستان
از سرِ اطمینان قرار گرفتند درین اثنا خبر رسانیدند که قریبِ بیست
3 هزار مرد از روم بقویله حصار آمده اند و قلعه را در حیطهٔ محاصره
آورده و شاهزاده محمد بیك لشکری جمع کرده و از قراحصار بیرون
رفته و چون مقاومت نتوانست کردن رجعت فرموده و چون زمستان
6 بود با وجودِ امثالِ این اخبار پای از جای قرار بر نداشتند تا زمانی که
حِمْلِ ربیع حمل وار از رحمِ ادوار بیرون آمده (144 a) شاه جهانشاه
میرزا از جانبِ قشلاق به ییلاق فرمود و درین ولا خبر رسید که از
9 اعرابِ عنین[1] سیف[2] نام با اتباعِ بی سرانجام پای از جادّهٔ سلامت و
استقامت بیرون نهاده و دستِ طمع و تغلّب بر مال و منالِ حواشیٔ آن
اعمال گشاده صاحب قران شهزاده سلطان خلیل را فرستاد تا آن
12 اعراب را پایمالِ نهب گردانید و بأندك زمانی معاودت فرمود و اکثرِ
اموالِ مظلومانرا که اعراب ستده بود باز گردانید ، پس صاحب
قران بمحاصرهٔ اسعرد توجّه فرمود در اثنای محاصره باز خبرِ لشکرِ
15 روم و توجّه بجانبِ قویله حصار بمسامع علیه رسانیدند و بنابر توارد
این اخبار صاحب قران از آنجا ایلغار بصوبِ قویله حصار فرمود چون

[1] Bu oymak hakkında I. cüze bk. (s. 66, haşiye 2).

[2] Bu, belki Sayf b. ʿAlī olabilir. Sayf b. ʿAlī Āl Fażl'dan (gösterilen yere bk.) bir emir olup, Hama valisi Özdemir'i bir savaşta öldürmüştü. Kendisi de akrabasından ʿİcl oğlu ʿĀmir tarafından 887 (1482) yılında öldürüldü (İbn İyās, Badā'iʿ al zuhūr, İstanbul, 1936, III, s. 159, 161, 162, 166, 188 ; Sahāvī, al-Żav' al-lāmiʿ, Kahire, 1354, III, s. 288-289).

بمقامِ پامبوخلو[1] رسید و از آنجا مسافتِ پنجاه فرسخ بدو روز قطع
کرده بکوهِ یلدوز[2] رفت < اهلِ > روم از توجّهِ صاحب قران
متفرّق گشتند و صاحب قران امر فرمود تا غلّهٔ سیواز[3] را بقویله حصار 3
کشیدند و در حینِ توجّه بقویله حصار بمقامِ پامبوخلو از جانبِ جهانشاه
میرزا ایلچی عینل نام بکاول رسید و کمرِ شمشیرِ طلا و اقمشهٔ بسیار
بر سبیلِ هدیه آورد و صاحب قران بدان تفأل نموده کمرِ شمشیرِ 6
طلا بر میان بست، فرمود فرستادنِ کمرِ شمشیر تفویضِ امرِ سلطنت
است و از ورودِ رسول و تحف عظیم تعجّبی فرمود که با وجودِ
آنکه رستمِ ترخان بقتل آمد و امرا که با او بودند بعضی مقتول[4] و 9
بعضی مقیّد و مخذول گشته از جهانشاه میرزا بغایت غریب مینماید
که در چنین تکلّفات نموده و بعد از ایلغار بمقامِ طارموخ باُردوی
همایون پیوست و با تمامِ الوس متوجّهِ رومیان شد و سلطان محمدِ 12
روم موش علی را بطلبِ صلح ارسال فرمود پیش از ورودِ ایلچی
صاحب قران قاسمِ امیر (144 b) اخور <را> با امیر اوغلی حسن و بعضی
از بوی نوکران بجانبِ رومیان فرستاد و غارتی عظیم کردند و بعد از 15
نهب معاودت[5] نموده در محلّی از برای استراحت نزول کردند و هرکس
از ایشان بفراغِ خاطر درمقامی آرام گرفته بخواب رفتند ناگاه ایلغارِ رومیان
چون خوابِ گران بر ایشان تاختن آوردند و آنجماعتِ آسودگان با وجودِ 18

[1] Mevkii tayin edilemedi.

[2] Sivas'ın kuzeyinde ve Tokat'ın güney doğusunda bulunmaktadır.

[3] Yani Sivas. Halktan bazıları bugün bile Sivas'ı bu şekilde telâffuz etmektedirler.

[4] N : مقبول

[5] N : و معاودت

غفلت و فراغِ خاطر و امن از خوفِ دشمن از مضاجع بر جستند و بآلتِ
حرب دفعِ [1] اعادی پیوستند وحرب و ضربی عظیم درمیان افتاد قاسمِ امیر
3 آخور در شمشیر نه محل اثرِ شمشیرِ مخالفان مانده بود[2] و حسینِ ابراهیم را
در مردی و جلادت تیر برنشانه و اثر بر روی زمانه ماند یگان پیر علی
برهنه از اسب بیرون رفت و بر اسبی برهنه سوار شد و ترکشی برمیان
6 بست و خود را بمعسکر رسانید وسواری را از مخالفان به تیری از اسب
انداخت فی الحال این « فِئَةٍ قَلِيلَةٍ »[3] برچنان لشکری غلبه کردند و
بنصرالله تعالی اکثرِ آن جمعِ کثیر را دستگیر ساخته معاودت نمودند
9 و صاحب قران اسیرانرا از قیدِ اسار رستگار ساخت و ایلچیٔ روم را
که پیشتر رسیده بود با خورشید بیك که یکی از امرای عظامِ صاحب
قران بود بسلطان محمد روانه ساخت بمطالبتِ طرابزون و قلاعِ آن
12 نواحی ، و سلطانِ روم در ازاء آن کرم که صاحب قران نسبت
با امرا فرموده بود ایلچی به امرای خود فرستاد و ایشانرا با اعراض
از جانبِ طرابزون و باز گذاشتن بگماشتگانِ صاحب قران امر فرمود و
15 حضرتِ صاحب قران از برای تجهیزِ زفافِ شاهزاده محمد بیك
بصحرای ارزنجان معاودت نمود .

---

[1] N : و دفع
[2] Bu cümlede bir bozukluk var gibi görünüyor; yahut onun manası bizce anlaşılamadı.
[3] Baḳara sûresi (II), 250. âyet.

<ذکرِ ترتیبِ طوی فرمودنِ صاحب قران برای ازدواجِ شاهزاده محمد بیك در صحرای ارزنجان>

در صحرای ارزنجان که آبِ آن چون شرابِ طهور خوش گوار و 3
خاكِ او در طینت چون عنبرِ سار است ترتیبِ این طوی (145 a)
فرمود زمینِ این طوی‌را چون وادئ طور بنورِ مشاعلِ سرور و
شادمانی منوّر و هوای نسیمش[1] چون بهشتِ جاودانی معطّر گشت از 6
طعام و شرابِ آن سور رایحهٔ «مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ»
بمشامِ انام میرسید از شمع و چراغِ رخسارهای ستاره آسا ظلالِ
همومِ لیالی و ایّام از دلهای همه زدوده میگشت صراحی چون مستان 9
گاهی بدین سو مایل و گاهی در آغوشِ مردم چون حمایل میبود و گاهی
چون زاهدان دهن بسته و خود را تلخ و تند بر آورده ظاهرِ خود را
بنقش و نگار نگاشته و باطن را از مالِ حرام بر انباشته و پیاله تا لبی 12
بلبِ محبوبی رساند بکفِ گشاده هرچه داشت بر طبقِ اخلاص نهاده
خورای ایشان میساخت و ازخمخانهٔ قسمت هر جرعهٔ از تلخ و شیرین که
بدو میرسید از خود می‌گذرانید و هردم کاسه اش چون کیسهٔ درویشان 15
تهی میشد و باز به گدایی و در یوزه بر درِ سبوی و کوزه میگشت و
بزیرِ لب آیةِ «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنْ الْمَاءِ»[2] میخواند و بزبانِ استعداد
این دو بیت از گفتهٔ داعی انشا میکرد 18

---

[1] N : فسیحش
[2] A'rāf sûresi (VII), 48. âyet.

نظم

لبم برلب نه ای دریای اسرار مرالب خشك ساحل وار مگذار
3 که ما لب تشنهٔ آن گفت و گویم شرابِ عشق را جام و سبویم

تا سبورا از نیاز و اخلاصِ او خون در بدن بجوش می‌آمد و بمشافهه
با او سخنِ آهسته پیوسته می‌گفت و او را خوش حال باز میگردانید
6 او نیز هرچه را می‌گرفت با حاضرانِ مجلس درمیان می‌نهاد تا همه‌را
ببذل و ایثار چنان مقیّدِ خود ساخت که چون اورا از دور میدیدند
از روی تواضع بر میخاستند و سری میزدند بعضی از شرابِ محبّتِ او
9 چنان از دست میرفتند که بجای پای سر می‌نهادند و چنان از هوش
میرفتند که بجز آواز و فریادِ نی و دف و چنگ ایشانرا کسی بیدار
نمیتوانست گردانید

12 زهی خمخانه و ساقی زهی مَیْ (145 b) زهی پیمانه و رطلِ پیاپی

و بعد از فراغِ طوی راباتِ نصرت شعار بجانبِ قشلاقِ رقّه که
یلاقِ هارون الرّشید بوده برافراشتند درین اوان امرای قلعهٔ هتاخ[1] و
15 قلاعِ کردستان به بساط بوسی رسیدند در حوالیٔ قلعهٔ اسعرد مفاتیحِ
قلاع تسلیم کردند و درین مقام باز خبر رسید که سلطان محمدِ روم با صد
هزار مرد و ساختگیٔ تمام توجّه بدین دیار نموده صاحب قران چون آفتاب که
18 از قشلاقِ جنوب روی به ییلاقِ شمال نهد به ییلاقِ دیارِ ارر <زنجان>[2]

[1] N : هشتاخ

[2] N : ارر. Bu şekilde bir yer bilinmemektedir. Diğer taraftan Hasan Bey'in Erzincan'ın kuzeyindeki Urum Saray'da olduğuna biraz aşağıda işaret edilmiştir.

توجّه نمود درینولا جهانشاه میرزا در اصفهان بود و بر جناحِ توجّه
بجانبِ شیراز، سولان بیك را بصاحب قران از برای اخذِ عهد و
میثاق ارسال نموده بود و درین یورت سولان بیك بعزِّ وصول رسید 3
با بیلاکاتِ پادشاهانه بعهد و میثاق صاحب قرانرا دعوت نمود و باز
صاحب قران همان سخن میفرمود که اگر کسی از اهلِ ایمانست در
دوستیٔ او حاجت به یمین نیست و سولان بیك درین باب مبالغه <و> 6
الحاح میکرد تا صاحب قران دعوتِ او را بقبول مقرون داشت و
مولانا عبید را فرستاد تا جهانشاه میرزا را نیز سوگند داد و هنوز سولان
بیك در اردوی صاحب قران بوذکه خبرِ توجه سلطانِ روم بدیارِ 9
ارمن رسید و صاحب قران بإعداد و ترتیبِ اسباب وآلاتِ حرب
اشتغال نمود و لشکر از اطراف مجتمع ساخت و چون سلطان از روم
توجّه نمود اسمعیل بیك <را> که < حاکمِ قسطومون بود > [1] مقیّد[2] 12
ساخت و قسطمونرا گرفت[3] و درحینِ توجّهِ سلطان بجانبِ قسطومون
لشکریانِ صاحب قران چنان تصوّر کردند که حالیا توجّه بجانبِ
دیاربکر بتعویق افتاد و هرکس بجای خود معاودت نمود بعد از فتحِ 15
قسطومون باز خبرِ توجّهِ او رسید و صاحب قران < لشکر را > باز
تجهیز و ترتیب کرده پیش رفت وسلطان قویله حصار را (146a) در
دایرهٔ محاصره آورده بود و یار علی بیك که از قبلِ صاحب قران 18
داروغهٔ آن قلعه بود از خوفِ آنکه چون میانِ عساکرِ منصوره و
آن قلعه بُعدِ مسافتی بود مبادا هیچ مددی از آن جانب نرسد و سلطان

[1] Yani Kastomonu ve Sinob hâkimi Candar (İsfendiyar) oğlu Ismail Bey.

[2] N : او را مقید

[3] Kastomonu ve Sinob 865 yılı baharında (1461) fethedilmiştir.

بجبر و قهر قلعه را فتح کند و بقلع و قمعِ اهلِ قلعه حکمی واقع شود
بعهد و میثاق قلعه را تسلیم نمود و رومیان از آنجا توجّه بأرزنجان
3 نمودند صاحب قران بمقامِ اروم سرای[1] و سلطانِ روم بمقامِ یصّی
چمن[2] نزول کردند قراولانِ صاحب قران خبر رسانیدند که سلطان
فردا بدشتِ ارزنجان نزول خواهد کرد صاحب‌قران از اقارب و امرای
6 خود یوسف بیك و مهاد بیك و یار علی بیك و امیرِ عمر بیك را و
از نوکرانِ شهزاده سلطان خلیل الله حمزه بیك و عزیز بیك بادو هزار
سوار در مقامِ داشکرد[3] در کمینِ ایشان تعیین فرمود و بنفسِ شریف
9 بادو هزار سوار در مقامِ کیکوب[4] کمین کردند و از جانبِ
مخالف شهسوارِ ذوالقادر و سلیمان بیك و فرهاد بیك والیٔ انکوریه و
بورسه بابیست نفر از امرای سنجق بعزمِ حرب سوار شده بداشکرد
12 رسیدند و از هردو لشکر بی هنجار در یکدیگر آویختند گرد از میدان بر
تارکِ فرقدان نشست و سر چشمهٔ نور بگرد و غبار منطمس گشت

نظم

15 زسُمِّ ستورانِ وادی نورد بضربِ تکاپوی اهلِ نبرد
همه سنگ و ریكِ بیابان ودشت بساوید ودر دیدها سرمه گشت
فتاد آتشی آنچنان پر شرر که میسوخت از تابِ آن خشك وتر

---

[1] Erzincan'ın kuzeyinde bir köy olup, şimdiki adı Mecidiye'dir (I. cüze bk. s. 94, haşiye 1).

[2] Yassı Çimen, Urum Saray'ın batısında, Erzincan'ın kuzey batısında bulunmaktadır.

[3] Mevkii tesbit edilemedi. Bugün Erzincan'ın tam kuzeyinde Urum Saray'ın güney batısında Vaskird adlı bir köy vardır (Köylerimiz, s. 756; HGM, Erzurum, 1:500,000).

[4] Yeri tesbit edilemedi.

یوسف بیك جنگ مردانه کرد و دویست نفر از رومیان بقتل آورده شست
نفر از نامداران ایشان دستگیر شدند مهاد بیك در مبادرت و مبارزت
داد مردانگی داد بیکی از بهادران لشکر روم که حاکم بورسه بود 3
نیزه رسانید و اورا از اسب مراد انداخت و بشمشیر تیز (146 b)
وشبدیز فتنه انگیز راه گریز برخصم فروبست/ طبل و سنجق خصم
دریدند و شکستند و پارهای آنرا برفتراك چون < شکار > بهیمه 6
بستند بقیهٔ لشکر روم محروم و مهزوم افتان و خیزان بمعسکر سلطان
باز گشتند چون سلطان غلبهٔ خصم و انهزام امرای عظام مشاهده
کرد بمعاودت مبادرت نمود و درو قوّت ثبات نماند و باآنکه راهها از 9
برای عرابه[1] پاك کرده بود مجال درآمدن و از خلال جبال بهامون
که مواعد اجتماع و مقام تسویهٔ صفوف بود نتوانست آمدن و صاحب
قران را احتیاج بآمدن نماند سلطان روم بطرف کَلْکیت کوچ کرد و 12
ایلچی فرستاد باآنکه مارا بامسلمانان نزاعی و خلافی نیست ما بغزو
طرابزون احرام بسته ایم صاحب قران نیز از آنجا کوچ کرده ازراه
صقل طوتان[2] متوجّه شد تا پیش لشکر ایشان بگیرد و جوانان و 15
پهلوانان آق قوینلو از < هر > طرف اسیرها و الجها گرفتند و دلیرانه
بر ایشان تاختند و ایشانرا پریشان می‌ساختند چون درمیان آق قوینلو
شایع گشت که سلطان بغزو طرابزون احرام بسته صاحب قران 18
لشکر خود را از نهب و تعرّض بایشان منع نمود و حضرت عصمت

[1] N: ارابه. Bu kelime eserimizde ارابه ve عرابه olmak üzere iki şekilde yazılmaktadır. Burada daha fazla tanınmış olan عرابه yazılışı tercih edilmiştir.

[2] Mevkii tesbit edilemedi.

پناه والدهٔ صاحب قران و مولانا احمدِ یکرجی و سایرِ علما اتّفاق
کردند که چون او پادشاهِ مسلمانست و بغزا میرود منازعت با او بحسبِ
3 شرع مذموم است و نا صواب و صلح با او از مصالحهٔ اسلام و موجبِ
رفاهیت و فراغِ خاطرِ انام است و سلطان محمد نیز فرستاد و چنان
باز نمود که اگر والدهٔ صاحب قران از برای مصلحت اندیشیٔ
6 صلح بیاید در عوض طرابزون بدهم صاحب قران والدهٔ عصمت
پناه را فرستاد و ایشان نیز پسرِ قتلوشاه فرستادند و برآن نهج مصالحه
واقع شد و سلطانِ روم خلافِ وعده کرد و طرابزون را فتح نمود و
9 از آنجا براهِ چنلک[1] رفت (147 a) و جباخانه و اردوی او خالی ماند و
صاحب قران بنابر مصالحه هیچ تعرّض نکرد و مراجعت نموده لشکر را
جمع آورده بغزای گرجستان توجّه فرمود.

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi; Canik mi?

ذکرِ غزای گرجستان

چون رایاتِ نصرت شعار بأرزن الروم رسید شهررا خالی یافت
ودروازه گشاده بنابر معاهده و سوگند که با جهانشاه میرزا داشت 3
متعرّض نشد و از آنجا بآونیك رسیده چند کس را که بغلاّت و مزروعات
زیان رسانیده بودند بقتل آورد و ازآنجا بآخسیخا [1] رسید و تا ساحلِ
دریای اسود [2] راندند و بجایی چند رسید که هرگز هیچکس از اهلِ اسلام 6
بدانجا نرسیده بود سالمین و غانمین بغنایم از نقود و اجناس و بهایم
مراجعت نمودند و بسیاری از قلاعِ کفّار جبراً و قهراً فتح نمودند وآن
قلاع را بقلع و قمع با زمین هموار ساختند و بصحرای ارزنجان باُردوی 9
خویش مراجعت نمودند و بقشلاق توجّه کردند درینولا خبر رسید
که اسعرد را بملك خلف سپردند پادشاهِ صاحب قران ایلچی فرستاد
که اسعرد را بحقیقت ما گرفته‌ایم و شمارا [3] در آنجا حقّی نیست 12
ادای حقّ واجبست ملك خلف قبول نکرد صاحب قران شهزادهٔ
کامگار خلیل الله را که سالهای بسیار در ظلِّ ظلیلِ پدرِ بزرگوار
سایهٔ معدلتِ او بر مفارقِ اسلامیان پاینده باد با عساکرِ خاصّه‌اش 15
بمحاصرهٔ حصن کیف فرستادند مدّتی مدید حصار کرد چون فتح میسر
نگشت اورا باز طلبید و متوجّهِ قشلاق گشت و از جملهٔ کراماتِ سید

[1] Mb (634a) böyle ; N: بآخشیجان
[2] Mb (634a) böyle ; N: اسعرد
[3] N: مارا

المجذوبین بابا عبد الرّحمن یکی دیگر آن بود که شمشیری که طاس را بدان
زده بود و ذکرِ آن از پیش گذشت بر داشت و بجانبِ حصن کیف اشارت
3 کرده گفت : چنان بکشم ترا که هیچ ندانی ، پس در آن چند روز
خبر رسید که ملك <خلف> را ملك زین العابدین و ملك ایّوب در حمّام
بقتل آوردند تحقیق کردند در همانروز که اشارت رفته بود (147b)
6 اورا بقتل آورده بودند پس حضرتِ صاحب قران بنفسِ شریف
متوجّهِ حصن کیف شد و بمحاصرهٔ شهر امر فرمود[1] و شهزاده اُغرلی
محمد را با احشام بقشلاق فرستاد .

[1] Evvelce işaret edildiği gibi (s. 367), burada bir atlama yapıldığı anlaşılıyor. Çünkü, muhasaranın neticesinden bahsedilmiyor. Halbuki Hasan Bey bu defaki seferinde şehri ele geçirmişti. Nitekim Müneccim Başı'da bunu teyid etmektedir (gösterilen yerdeki Müneccim Başı'ya ait metne bk.).

<ذکرِ فتحِ قلعۀ خرپرت>

از پیش گذشت که چون جهانشاه میرزا متوجّهِ بغداد بود
پیغام فرستاد بصاحب قران که موصل و اربیل و سنجار ازآنِ تو باشد 3
بشرطِ آنکه <از> آن طرفِ شطّ وظایفِ امداد و معاونت بتقدیم
رسانی و راهِ فرار بر پیر بوداق مسدود گردانی ، پس چون صاحب قران
طریقِ امداد مسلوك داشت متوجّهِ خرپرت شد و قلعه را بمحاصره 6
انداخت و اکثرِ لشکریانرا به ییلاق فرستاد و نقب زده قلعه را در
مضیقِ حیرت انداخت و ملك اصلان [1] لشکر و احشام را که به ییلاق
رفته بودند چون اندك دید طمع کرد و با لشکری بشب از آبِ فرات 9
از جانبِ ملطیه عبور کرد و سلیمان بیكِ بیچن و ابراهیم آقا برادرِ
خلیل تواجی‌را باسی سوار دستگیر کردند و سلیمانِ بیچن درین
جنگ مردی و جلادت بظهور رسانید امّا ایشان بإستیلا قوی دل و 12
چیره گشتند چون بصاحب قران خبر رسید لشکرِ خود را جمع ساخت و
چنان در خیال داشت که در حوالیٔ خرپرت هردو گروه بحرب
متلاقی شوند ، پس ملك اصلانرا در آمدن متقاعد یافت بجانبِ او 15
توجّه فرمود رایتِ نصرت حمایت بر آن صوب برافراشتند در حینِ
توجّه قراولان خبر آوردند که ملك اصلان لشکرِ انبوه قریبِ سی
هزار از اتراكِ شام جمع کرده از آب گذشت صاحب قران از خانه 18
جدا گشته قصدِ ایلغار کرد ملك اصلان خود را در معرض
نتوانست آورده بملطیه رفت صاحب قران خبر یافت و از آب گذشت
باز ملك اصلان طاقت نیاورد از آنجا بأبلستان رفت و مترس 21

---

[1] Dulkadırlı beyi olup, Harput'da onun elinde idi.

کشید و چون زمام اختیار (148 a) از دست رفته بود و پای ثبات
از جای برخاسته در هیچ مقام صبر و آرام نتوانست یافت از آنجا نیز
3 برخاست و بمقام اسن دره[1] رفت و ابلستان بهجوم لشکر ظفر
پیکر در معرض غارت افتاد ملك اصلان بعرض عجز و اظهار قصور و
اعتراف به بندگی و اطاعت ایلچی بمعسکر همایون فرستاد و چنان باز
6 نمود که بحکم و اشارت در هر باب و هر مطلوب که از بندگان درگاه
صادر شود بجان منّت پذیرم و هنوز خود را در مقام قصور و در صدد
تقصیر خواهم دانست صاحب قران در جواب اشارت به تسلیم قلعهٔ
9 خرپرت فرمود و پسر چیچك و مولانا یحیی را که صاحب دیوان و
معتمد الملك بود طلب داشت و فرمود که این دوکس بیایند و قلعه را
تسلیم نمایند تا بنیان دوستی و محبّت مؤسس گردد و قواعد عداوت
12 از میانه برخیزد و با وجود اینچنین مراسلات صاحب قران چند کوچ
دیگر بصوب ملك < اصلان > کرد ملك اصلان در اسن دره نیز
نتوانست نشست بسیاری از خیمه و خرگاه بجای گذاشته بحوالیٔ آب
15 جهان[2] رفت و معتمدان مشار الیهما را فرستاد و بندیانرا هم فرستاد و
قلعه را تسلیم کرد[3] و صاحب قران بنابر وفور مروّت و فتوّت چهار
هزار اشرفی از برای او فرستاد و از آنجا بقشلاق متوجّه شد حالت
18 خبر عهد پیر بوداق و غدر جهانشاه میرزا متواتر گشت و صاحب
قران در مقابلهٔ قتل و بیداد بغداد روی بکامرانی و عشرت وشادمانی نهاد.

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.

[2] Yani Ceyhan ırmağı; ora halkı bu ırmaga, yazıldıgı gibi, "Cihan" yahut "Cahan" suyu diyorlar.

[3] Bu hâdise 869 yılı sonları ile 870 (1464) başlarında vuku bulmuştur. İbn Tağrı Birdi'ye göre (Ḥavādiṡ, s. 500,508) Hasan Bey, Gerger kalesini Mısır sultanına teslim etmesine karşılık, Harput'u elde etmek hususunda onun gizlice muvafakatını almıştı.

< ذکرِ طوی ساختنِ حضرتِ صاحب قران از برای زفافِ فرزندِ ارجمندش زینل میرزا >

از برای زفافِ فرزندِ سلطنت شعارِ معدلت دثار زینل میرزا 3
طوی عظیم ساخت در ییلاقی که صحنِ آن چون گلشنِ بهشت و هوای
آن صحیح چون فصلِ اردیبهشت چنانکه

نظم 6

روان گشته روی همه ریگ و سنگ (148 b)
شگفته درو لالهٔ رنگ رنگ
روان آب دروی چو جان در بدن 9
چمان سبزه دروی چو سروِ چمن
همه دشت و هامونِ او مرغزار
جبال و تلالش همه چشمه سار 12

دایرهٔ که قطرِ آن دو تیر انداز و محیطِ آن تقریباً سدسِ فرسخی باشد
اختیار کردند تا امرا و ارکانِ دولت بدورِ محیطِ آن دایرهٔ خیمه و
خرگاه و سایه‌بانِ فلك اشتباه در پیوستند هرکس با اتباعِ خود نشسته 15
مجالس را بنورِ راح و اقداح و ساقیانِ پری اشباح و معاشرانِ روح
افزا و ندیمانِ غم زدا و مطربانِ خوش آواز و نقش بندانِ دلنواز
چون بهشتِ برین و رخسارِ حور عین بر آراستند از هر گوشهٔ آوازِ چنگ 18
و عود و از هر مقامی بانگِ نقشی و سرور بنالهٔ نی و پیالهٔ پر می آمد

هرکس بلباسی فاخر خود را بر آراسته بمجلس می شتافت دخترِ رزکه
تا از مادرزاده بود روی بکس ننموده در حجرهٔ خم مستور میبود
3 درآن بزم مستانه هرزمانی که بکسوتی بر می‌آمد و با هرکسی جلوه میکرد
گاهی درلباسِ فقیری و پلاسی قیری درآمده خود را انداخته و گاهی
چون جوانانِ خود نما در لباسهای نقره بروس الملا در آمده و باهرکسی
6 بصوتی بی صدورِ[1] الفاظ و حروف بزبانِ بی‌زبانی ازآن رازهای نهانی
چنانچه دانی فصلها می‌پرداخت و کشتیٔ صبر و قرارِ حضّار را بتلاطمِ
امواجِ شوق و تصادمِ طوفانِ ذوق غرقهٔ دریای محیطِ آشنایی می‌کرد
9 باهریك به زبانِ حال بدین دو بیت در مقال آمده

نظم

شَرِبْنا علی ذِکْرِ آلْحَبیبِ مُدامةً
12 سَکِرْنا بِها مِنْ قَبْلِ اَنْ یُخْلَقَ آلکَرَمُ[2]

و نی از پی سرِّ ما فی‌الضمیر سرتا بقدم دهان و از برای رخسارهای
ماه و ستاره چشمها بنظّاره برگشاده گاهی از زیرِ زبان بیانِ وصلَ
15 خوبان گاهی ببانگ و افغان شرحِ شدایدِ هجران میکرد (149a)

مُحدِّث نیست کس در مجلسِ حال — بجز نی صحّ عند العشقِ ماقال
احادیث از زبورِ عشق گوید — که خون آید زچشمِ ربع و اطلال
18 بود در وادیٔ سیر و سلوکش — که آنجا ره نیابد دستِ آجال[3]
بود پروازِ او از شهپرِ عشق — زبالِ عقل باشد فارغ البال

---

[1] N: صبور
[2] N: شکرنها مهبا قیل ان تخلق الکرم
[3] N: ارجال

سماعش می برد دلرا بجایی که گیرد عقل آنجا حکم ِ اثقال [1]
ازآن عشق مدد یابد روانش که گیرد فیض ازوی عقل ِ فعال
3 بیا طهرانی از انفاس ِ قدسش مدد خواهیم بی اسما و امهال [2]
که ما لب تشنهٔ آن گفت و گوییم شراب ِ عشق را جام و سبوییم

وچنگ چون پیر ِ خمیده قامت ِ بی استقامت کاسهٔ بی نوایی بآهنك ِ گدایی
6 برداشته از زخم ِ مضراب ِ نوایب ِ روزگار و گوشمال ِ حوادث ِ لیل و
نهار ببزم ِ پادشاه ِ اسلام ظل الله علی الانام التجا آورده چون دعاگویان ِ
بی ریا اولاً در تهنیت ِ زفاف فصلی پرداخت که زهره را از سماع ِ آن
9 جای اقامت نماند متحیرانه چنگ در گریبان ِ عطارد میزد و رقص
کنان از ذروه بحضیض و از حضیض بذروه می‌آمد و میرفت و بعد از
فراغ ِ ادای تهنیت بخلوص ِ نیت و صفای طویت بدعای دوام ِ دولت ِ
12 صاحب قران میخروشید و رکهای جان ِ خود را باناخن ِ [3] تضرع و ابتهال
میخراشید و میگفت

تابود قامتم خمیده چودال تا که بر واو وار دست اعلال
15 تا بود لت نصیبم از استاد دولت ِ شاه در تزاید باد

و از جایی دیگر آواز ِ کوس و سرنای و نقاره ولوله در زمین و زمان و
طنطنه در صماخ ِ گنبد ِ گردان افتاده (149 b) از اطراف و جوانب اقارب و
18 اجانب راکباً و ماشیاً بعضی بدعوت و بعضی به تماشا جمع شدند

نظم

بفر ِ سریر ِ شه ِ جم شکوه چو فردوس ِ اعلا شد آن دشت و کوه

---

[1] N: انقال

[2] Bunun yerinde امثال kelimesinin olması daha uygun gibi görünüyor.

[3] N: استخوان

زمینش بشب همچوسقف ِ سما ز رخسارهای ِ چو شمس ِ ضحی
زسنبل گیاهش ز کافور خاك روان چشمها دروی از شاخ ِ تاك
3 درختش جوانان ِ شمشاد قد که باشد ز طوبی بر ایشان حسد
بخرگه در و خرگه ِ سر بلند فراوان چو الوند کوه و سهند
برو سایه‌بانها چو ابر ِ بهار ستونهاش تأیید ِ پروردگار

6 وچون ازآن عیش ِ[1] میمون و زفاف ِ بالرفا و البنین مقرون فراغ حاصل شد صاحب قران بقشلاق رفت و ایلچیٔ جهانشاه میرزا از جانب ِ بغداد باُردوی صاحب قران بخبر ِ قتل ِ پیر بوداق میرزا و فتح ِ بغداد
9 رفت و از مقتولان ِ بغداد سری چند برد صاحب قران در ازاء[2] آن یك طویله اسب ِ تازی بحسن حاجی همراه کرده فرستاد و جهانشاه میرزا بجانب ِ تبریز کوچ کرده در تبریز قشلاق فرمود امیر
12 شاه علیٔ بیرامی را که امیر الامرا و صاحب دیوان بود بخیانتی چند متّهم کرده مقیّد ساخت و بقلعه فرستاد و هرکس از امرای عظام را بالکاو ولایتی که داشت از برای یراق ِ یورش ِ دیاربکر رخصت ِ
15 رفتن داد و محمّدی میرزا ازولایت ِ همدان به ییلاق ِ بیش برماق جدا گشته متوجّه ِ اصفهان شد و باز اصفهانرا در معرض ِ حوالات ِ بی‌توجیه وتوجیهات ِ ناموجّه انداخت و دست درعرض و مال ِ مسلمانان زد چون
18 فصل ِ بهار نزدیك شد باز مواد ّ ِ فساد در اجساد ِ ایشان بهیجان آمد و دواعیٔ فتنه و آشوب درقلوب ِ ایشان ثوران یافت هرکس در قشلاق ابواب ِ شلتاق مفتوح ساخته اهبه و یراق (150 a) مرتّب گردانید تا
21 در اوایل ِ حمل ازهر محلّ متوجّه ِ تبریز شوند إلاّ ابوالقاسم میرزا که کرمان مقرّ ِ ایالت ِ او بود بنابرحرمت ِ مصاهرت ِ صاحب‌قران رخصت ِ اقامت درولایت ِ خود یافته بود .

[1] N: عرش [2] N: ازار

< ذکرِ احوالِ فرزندانِ جهانشاه میرزا >[1]

چون جهانشاه میرزا پیر بوداق را از شیراز استخراج کرد و او
ببغداد متوجّه شد ابو یوسف میرزا را در شیراز بجای او نصب فرمود و 3
پنج هزار تومان از شیراز در وجهِ خورشِ او تعیین فرمود بوانات وهرات و
مرودشت[2] را از ولایتِ شیراز ضمیمهٔ ولایتِ کرمان ساخت و محمّدی
میرزا را باصفهان عاید گردانید و سرد سیراتِ شیراز را باکازرون و 6
خفر و بعضی ازگرمسیرات ضمیمهٔ اصفهان گردانید تا خورشِ او نیز
موازئ خورشِ برادران شد ابو یوسف میرزا در شیراز معاشی باعتدال
کرد فامّا محمّدی در اصفهان قریبِ چهارده سال در ظلم و عدوان 9
بر یك منوال گذرانید یك دقیقه از دقایقِ فتنه و فساد و ظلم و بیداد
مهمل نگذاشت ظلمه و اراذل را والی و عامل میساخت تا بقدرِ امکان
در خرابئ کافّهٔ سکّان سعی مینمودند اخرالامر ایشانرا نیز بعذاب و 12
عقاب و شکنجه و نمکآب گرفتار میکرد و بعد از استیفای مال و استقصای
عذاب و نکال صلب و قتل امری مقرّر بود بعضی ازآن مفسدانرا هم
بأهلِ شهرو ولایت میفروخت و صد تومان و دویست تومان از عجزه و 15
مساکین میگرفت و ایشانرا بقتل می‌آورد و باز دیگری را تجربه میداد و
تربیت می‌کرد و بر رعایا تسلّط میداد «اِنَّ اللهَ يُمْهِلُ وَ لا يُهْمِلُ»
ظلم را وخامتِ عاقبت و شآمتِ خاتمت مقرّر است 18

[1] Bir buçuk satırlık bir boşluk.

[2] هرا و مروث

ستم پیشه اندیشه کن از جزا   بترس آخراز «یَوْمَ نَطْوِی ٱلسَّمَآءَ»[1]
هم اینجا جزا میدهد روزگار (150 b) نه موقوف حشر است و روز شمار
3 نگه کن بأیوان عاد و ثمود   که شد خاك و آنگاه بادش ربود
مناز ای برادر بجاه و بمال   که چا هست آنجاه و مالت وبال

امّا معاش ابو القاسم چنان بود که در ریعان بلوغ و عنفوان شباب
6 شره شاهده و شراب و حرص مناهی و ملاهی و ما يُعَدّ من هذا الباب
بر مزاج منحرف و طبع مُنخسف او استیلا یافت جار شکار یکماهه
می انداخت و رعایای تمام نواحی و ضمایم کرمانرا بسرما و گرما
9 می کشت و میگداخت و بمواضع و قری خانه و سرای مردم را ببهانهٔ نزول
باستیصال بنات حسنی و احصاء غلمان و نسا نمایندگان و ربایندگانرا اعمال و
استعمال میفرمود از جمعی ثقات چنان استماع افتاد که در جناح شکاری
12 بدیهی رسید و از دختری بحکم شریعت مهر برداشت . . . .[2] سالی دیگر
اورا هم در شکار بدان موضع گذار افتاد مگر بعضی از عورات آن
موضع بطریق تعییر و توبیخ بآن دختر گفته بودند که داماد آمد چون
15 ابو القاسم بموضع رسید همان دختر نا بکار را بهمان کار طلب داشت و
با او چنانچه معهود است بمراودت و بیان باعث درآن معاودت سخن
راند دختر از شماتت و توبیخ زنان موضع شکایت کرد ابو القاسم
18 خشمناك شد جار رسانید که سه شبانروز وطئ پیر و جوان از زنان و
مردان بر سایر لشکری سبیل باشد سه روز برین نهج درهر زاویه

---

[1] Enbiyā sûresi (XXI), 104. âyet.

[2] Burada iki kelimelik bir boşluk vardır. Mamafih bu keyfiyet manaya halel vermiyor gibi görünüyor.

ازآن موضع عمودی اسطوانی قایم ساختند و از برای تسویهٔ اجزا و
ارکانِ بیت الدخول بر درِ هر حجره از امشین[1] شاقولی آویختند مردانرا
با توبرهای ریش چون خر در زیرِ بارِ خویش می کشیدند و زنانرا 3
درپیشِ شوهران و اقربا و ابکار را درپیشِ امّهات و آبا آلودهٔ اواطه و
زنا روسیاه و رسوا میساختند و گاهی در شهرِ کرمان جار (151 a)
میرسانیدند که زنان برحواشئ میدان <به> تفرّجِ گوی و چوگان 6
مجتمع شوند و بعد از اجتماع سمندِ تیزکامِ شهوت‌را در جولان آورده
گوی مرادی از خوبان بچوگانِ ظلم می‌ربود ندانست که عاقبت الامر
چابك سوارِ هادم اللذّات سمندِ «اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ لَآتٍ»[2] در زیرِ ران 9
کشیده بمیدانِ انتقام خواهد راند و بانگِ «وَعُدَّ نَفْسَكَ مِنَ
اَصْحابِ الْقُبُورِ» برچوگان بازانِ شهوات خواهد زد و گوی مطالب
را از خمِ چوگانِ ایشان خواهد ربود و ایشانرا درعرصهٔ لذّات 12
از اسبِ شهوات انداخته پیاده و ماتِ خود ساخت

نظم

چه آیی بمیدانِ لذّات تیز — بسرخاكِ خواری مریز ای عزیز 15
زچوگانِ فرمانِ حق سرمپیچ — مشو ایمن از ورطهٔ پیچ پیچ
بسا پادشه زاده و پادشاه — که بودند هم خرگهِ مهر و ماه
بچوگانِ ایشان چوگویی زمین — ظفر پیشِ روشان و دولت قرین 18
ندانسته قدرِ چنان سروری — رعیت نوازی و دین پروری
فتادند ناگه ز اسبِ مراد — نخیزد کسی کان چنان اوفتاد

[1] Aynen böyle.
[2] ʿAnkebût sûresi (XXIX), 4. et.

امّا ذکرِ احوالِ پیر بوداق میرزا چون در طیِ احوالِ جهانشاه
میرزا اکثر مذکور شده درین محلّ احتیاج بذکرِ آن نیست مقتضیٔ
3 < ذکرُ الوحشةِ وحشةٌ > را کار بند گشته از تذکار و تکرارِ آن اعراض
اولی است ....[1] چون جهانشاه میرزا از بغداد بصوبِ تبریز توجّه فرمود و
حضرتِ صاحب قران از طویِ شاهزاده زینل بهادر فارغ گشت و از خرپرت
6 بقشلاق توجّه نمود و محمود بیك از قبلِ صاحب قران والیٔ .....[2] موضع[3]
بود بإمداد قلعهٔ مذکوره[4] محاصره ساختند و جبراً و قهراً والیٔ قلعه را که
نوکرِ سلطانِ مصر بود اخراج کرده قلعه را درتحتِ تصرّف کشید وچون
9 آن قلعه (151 b) سرحدِّ ولایتِ شام است و گاهی یاغی در آن ولایت
رایتِ استیلا بر می افرازد آتشی که درآن قلعه می افروزند در حلب
مرئی میشود و ازآن آتش استدلال بهجومِ لشکرِ بیگانه مینمایند و در
12 حلب نیزهم در آن دم آتش می کنند و علی هذا المنوال در آن شب
بهر منزلی آتش می کنند و علی هذه الحیثیة که در عرضِ پنج ساعت
خبرِ لشکرِ بیگانه بمصر می رسد سلطانِ مصر بصاحب قران رسول
15 بإلتماسِ قلعه فرستاد قرار بر مصالحه شد از قبلِ صاحب قران خواجه
رشید که مقرّبِ آن حضرت و منظورِ تربیت است و بسلطان الوزرا
خواجه رشید[5] انتساب دارد بملك الامراء شام از برای مصالحه

[1] Burada iki kelimelik bir boşluk vardır.
[2] Bir kelimelik boşluk.
[3] Aynen böyle; neresi olduğu anlaşılamadı.
[4] Burada bir atlamanın mevcut olduğu anlaşılıyor. Buradaki قلعهٔ مذکوره ile Gerger kalesinin kasdedildiği anlaşılıyor (daha sonraki haşiyeye bk.).
[5] Şüphesiz Cāmiʿal-tavārīḫ müellifi Raşīd al-dīn Fażl Allah.

میشده شما را یرلیغِ علیه و استیلا علی سبیلِ الاستمرار از جانبِ حقّ
نرسیده الله تعالی کریم و برحقّ است شاید که این نوبت غلبه با ما باشد

الصدقُ ینمو والحقُّ یعلو والعدلُ مالك والظلمُ هالك 3

پیرعمر که یکی از ملازمانِ قرا یوسف بود خبر بدو رسانیدند که
قرا عثمان رسید اورا هیچ انفعال و تاثّری نشد و ازجای نجنبید و چون
مقدمهٔ لشکر پیدا شد سوار گشته و جنگهای مردانه کرد اگرچه عاقبة 6
الامر مغلوب شد عجب حالتی است که درپیشِ جهانشاه میرزا مردم
هستند که خودرا از پیرعمر بمراتب غالب میدانند اورا چه شد که
بمجردِ خبری نا معتبرِ کاذب اینچنین متراکم و متلاطم میشود این از 9
قراینِ زوالِ دولتِ او و ترقّیاتِ حشمتِ ماست چنان مینماید که
نوبتِ دولت بما رسیده و از منهیٔ عالمِ غیب بابا عبد الرّحمن اشارت
بدین معنی گاه گاه میرسد که چون ظلم و فساد و افسادِ قرا قوینلو 12
بنهایت رسیده بود و ارادتِ حقّ جلّ وعلا بدان متعلّق گشته که
ببارقهٔ شمشیرِ آتش بار دمار از روزگارِ ایشان برآورده شود ازمبداءِ
فیّاض بردلِ مبارکِ تاجِ المجاذیب که جامِ روشن نمای عالمِ غیب 15
است این معنی فیضان می یافت و درطیِ عباراتِ شوریدگانه وحرکات و
سکناتِ مجذوبانهٔ او بزوالِ دولتِ قرا قوینلو اشارت میشد باز فرمود
که این سخنِ ایلغار صورتیست غیرِ واقع و کذبِ آن برهمه عالمیان 18
واضحست نیزه را در جوال پنهان (155 a) نمی توان کردن باید آنکس
که این سخن را رسانیده بسزای خود رسانند اینچنین کس لایق

بمحافظتِ حدود نمی باشد و این که فرموده ما از فرزندانِ خود یکی
بدان طرف فرستیم حال آنکه شما دائم بهتكِ عرضِ مسلمانان میکوشیده اید[1]
3 با وجودِ کبرِ سنّ و عظمِ شانِ سلطنت حرکات از شما صادر میشود
که از جمریان و اوباش مثلِ آن صورتِ نا پسندیده میباشد این صفاتِ
شیاطین است لایقِ سلاطین نیست سلطان ظلّ الله است نه ظلّ الشیاطین
6 بایستی که معاش بر وجهی مینمود که مردم باختیارِ خود و طوع و
رغبتِ بی طلب نزدِ شما می آمدندی و فرزندان فرستادندی فامّا معاش
بر وجهی واقعست که کس باختیارِ خود و طوع و رغبت فرزند پیشِ شما
9 نفرستند و باختیار عرضِ خود را بباد ندهند دیگر آنکه چون شما بی غیرت و
بی حمیّت نیستم اگر در قومِ شما حمیّت می بود اسکندر دو کس از زنانِ پدر که
حکمِ مادر دارند در نکاح نمی آورد و دستِ خیانت برو نمی
12 کشید و جهانشاه میرزا خواهر زنِ خود را نمی کشید و با برادرانِ
حرمِ خود فساد نمی کرد و با وجودِ کبرِ سنّ و منصبِ سلطنت بدستِ
خود شمع نگه نمی داشت تا دیگری با دیگری لواطه کند و دختران و
15 پسرانِ امرا و ملازمان و نوکرانِ خود را نمی کشید کسی را که احوال
بدین گونه باشد چگونه کسی را بر او وثوق و اعتماد تواند بود از صفاتِ
سلاطین گدام صفت با اوست که خود را سلطان نام کرده مگر صفتِ
18 داراب ، اوّلاً شب بتمامه بیدار و روز در خواب می باشد هرگز هیچ
آفریده اورا در روز نمی بیند و بغورِ هیچ داد خواه نمی رسد خلافِ
فرموده « وَجَعَلْنَا ٱللَّيْلَ لِبَاساً وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشاً »[2] پیش
21 نهادِ خود ساخته سلطانِ روم اورا نیکو تشبیهی بخفّاش کرده پادشاه

[1] N : کوشیده اند
[2] Nabā sûresi (LXXVIII), 10. ve 11. âyet.

باید که در روز غور رسیٔ خلایق کند نه اورا از نور (155 b) حظّی و
نه خلق <را> از دادجویی فائده ایست و این که فرمود که محمّدی را
با لشکر میفرستم مگر ما را معلوم نیست که محمّدی نانوازاده ایست 3
ازو چه هنر آید که ما را ازو ترساند

پرستار زاده نیاید بکار وگر چند باشد پدر شهریار

دیگر آنکه مصالحتی که سابقاً میانِ ما و او جریان یافت نه مبنی 6
بر خوف و بیم بود مارا از کثرت و انبوهی هیچ خوف و رعب نیست آن
صلح بنابر رفاهیتِ خلائق بود همه عالم میدانند که پدرانِ ما هرگز
پیشکش نداده اند اگرچه یك دراز گوش باشد غرض آن بود که 9
خلق پایمالِ حوادث نشوند و وبالِ نکالِ آخرت بما عائد نه گردد و
إلاّ از میدان نمی رویم و ایستاده ایم و صداء صلا بر رؤس الملا میز نیم
«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ ٱللَّهِ» [1] بعد ازآن 12
صاحب قران بجمعِ عساکرِ منصوره باطراف و جوانب فرستاد و زبدة
السادات افتخار القضاة صاحب الرای الصائب و الفکر الثاقب قاضی
علاء الدّین علی که در اداء رسالت بجزالتِ کلام و دلالت بمصالحِ 15
اسلام بنابر وفورِ علم و کمالِ دیانت و فطانت یدِ طولی دارد با پیشکشِ
لایق بجهانشاه میرزا فرستاد چون جهانشاه میرزا از آمدنِ او خبر
یافت رسالتش را مجالِ تمکین نداد و باستقبالِ او از برای منع از آمدن 18
کس فرستاد و اورا باز گردانیدو پیشکش نیز قبول نفرمود و پیغام
کرد که امرِ مصالحه موقوف به آمدنِ حسن بیك یا یکی از فرزندانِ

[1] Baḳara sûresi (II), 250. âyet.

اوست چون قاضی علی معاودت کرد و کیفیتِ احوال معروض داشت
صاحب قران احرامِ حرب و قتال بسته بتهیّهٔ اسبابِ حرب مشغول
3 شد و جهانشاه میرزا نیز محمّدی را از اصفهان و ابو یوسف را از شیراز و
امرا را از ییلاقاتِ ساوه و سلطانیه و ولایات و ممالك طلب داشت و صاحب
قران نیز اعتماد و توکّل بر حضرتِ حقّ کرده توجّه (156 a) فرمود و
6 استمداد از قلوبِ اولیا نموده ببدرقهٔ همم علیهٔ ایشان روی براه
آورده بابا عبد الرّحمن از سیخ کبابِ گرم گشید و بدو داد و اورا
سوار ساخت و بصوبِ لشکرِ جهانشاه میرزا روانه ساخت و فرمود که
9 یا پورناك اَمْسِکْهُ وَ اقْتُلْهُ و بدین اشاره و حواله وقوع < یافت >
آنچه فرموده بود اعتقادِ صاحب قران نسبت با تاج المجاذیب تضاعف و
ازدیاد پذیرفت و نیز از غرائبِ لطائف آن بود که از کتابِ کریمِ آسمانی
12 تفأّل فرمود این آیهٔ کریمه «إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»[1]
بر صدرِ صفحهٔ یمنی روی نمود و از کتابِ مثنوی و کتابِ تُرکیٔ
عاشق پاشا[2] نیز تفأّل فرمود حکایتِ موسی و فرعون آمد و همچنین
15 در رؤیاء صالحه چنان دید که جهانشاه میرزا کلاهی گهر بر سر نهاده
پیشِ صاحب قران رقص می کرد بچهار پاره و همچنین صلحای
آق قوینلو واقعهای غریب میدیدند و عرض می کردند و بتجربه اقدام
18 می نمودند تا بغایتی که صاحب قران را امرِ ظفر و غلبه یقینی و هلاكِ
اعدا مجزومٌ به گشت و از آنجا بآمد آمد در وقتِ وصول خبر رسید

---

[1] Ṭaha sûresi (XX), 25. âyet.

[2] Bu kitab şüphesiz ʿĀşıḳ Paşa'nın (1272 - 1333) Ġarīb Nāma adlı eseridir (bu müellif ve eseri hakkında: F. Köprülü, ʿĀşıḳ - Paşa maddesi, İ. A., I, s. 701 - 706).

که جهانشاه میرزا از ارجیش عبور کرد صاحب قران نیز به برادرش پادشاهِ
مغفرت پناه جهانگیر میرزا طَیَّبَ اللّه ثَراه اخبارِ احوال کرد و
جهانگیر میرزا لشکریٔ خود را با فرزندانِ نامدار مراد بیك و ابراهیم 3
بیك جمع کرد بمعسکرِ همایونِ صاحب قران پیوست و از آنجا باِتّفاقِ
یکدیگر متوجّهِ صوبِ جهانشاه میرزا شدند و نوکرانِ اسکندرِ پیلتن را
بقراولی فرستادند و درمقامِ شیخ ادریس[1] بقراولانِ جهانشاه میرزا 6
متلاقی شدند و درمیانِ قراولان جنگ واقع شد قرا قوینلو مغلوب گشتند
بعضی را بقتل آوردند و یکی را از برای تحقیقِ خبر باُردو رسانیدند
آن کس خبر رسانید که جهانشاه میرزا از ارجیش گذشته و اینك می رسد 9
(156b) صاحب‌قران استقبالِ لشکرِ دشمن کرد چون بدرِ تکیه ملغیسی[2]
رسید سدّی کشید و چون احشامِ آق قوینلو خایف می بودند فوج فوج
باطراف می گریختند و صاحب قران چون بدلائلِ ظفر قوی دل بود 12
شهزادگان و امرا می فرستاد و جمع می کرد و بیاساق می رسانید بعضی را
بینی سوراخ می‌کرد و اسحق آقا بعضی را خصی میساخت و سدِّ اوّل که
بسته بودند مقدارِ دوازده هزار کس کار می کردند ثانیاً باز مردم[3] را 15
جمع آوردند و سدّی محکم کشیدند

نظم

یکی سد بسنگی چو سنگِ رخام چو سدِ سکندر علیه السّلام 18
کشیدند و بستند راهِ عبور گشادند بر خصم راهِ نفور[4]

---

[1] Şeyh İdris, Ahlat ile Muş arasında bulunmakta idi.
[2] Hr (99 b) böyle ; N : بدر تکیه ملمسی
[3] N: با مردم
[4] N: بر خصم را نفور

وجهانشاه میرزا با لشکرِ جرّار که از اطراف و اقطار و بحار و احضار
از حدودِ قلمرو و بطون و اعماقِ ممالك از فارس و عراق و سائرِ بلاد
3 و ولایات تا بحدودِ هرمز و کنج و مکران و گیلان و طبرستان بیراقِ
هرچه تمامتر از دوابّ و اسلحه و جبه و جوشن جمع آورده بصحرای
موش بعدد ازمورِ بیابان و رملِ روان افزونتر طریقِ اجتماع بنوعی
6 گرفت که بیاضِ خیمهٔ و خرگاه که در روز چهره از چهرهٔ خورشید و
در شب سواد از چهرهٔ ماه میزدود

نظم

9 چو انجم سپاه از کران تا کران   درآن دشت پویان چو ریكِ روان
زخاور چو[1] خورشید سر برزده   سنان بر رگِ ابر نشتر زده

وبا اعتمادِ زور بازوی غرور از سرِ فراغت و حضور چون جوانان که
12 بکشتِ چمن چمان گردند و بیغمان که در حصارِ امن و امان باشند باده
نوشان بلهو و طرب کوشان متدرّجاً متدرّجاً سیر می‌کرد کوچ و اغرق و
اطفال و خواتین و بار و بارخانه و نقود و اجناسِ خزینه بقشلاقاتِ
15 آذربایجان روانه ساخت و رایاتِ مسارعت (157 a) بر مصارعتِ
صاحب قران بر افراخت و از صحرای موش بچپاخجور[2] نزول کرد و
بصاحب قران خبر رسانیدند که ابراهیم شاه از آبِ فرات عبور کرده
18 بقلعهٔ چپاخچور[3] رسید و تفحّص و تجسّس کرد و معاودت فرمود صاحب
قران پادشاه زاده سلطان خلیل را با سهراب بیك و شیخ حسن بیك و

[1] N: ز هر خود
[2] N: حباجور ; Hr (99 b): حپاجوز
[3] N: حباجور

خورشید بیك و یوسف بیك با ایشان دو هزار سوار فرستاد و حضرتِ
صاحب قران بنابر سبقِ عهد<قدم> از حدودِ قلمروِ خود بیرون ننهاد و
3 پیوسته طریقِ تواضع و انقیاد مسلوك می داشت و اعدادِ حرب و مقاتله
و اقدام بمقابله [1] در تأخیر می گذاشت تا اگر مألِ [2] آن فتنه بقتال انجامد
بنابر فتویٔ شریعتِ نبویّه علی واضعها افضل الصّلواة و اکمل التحیّات
6 که دفعِ صائل از قبیلِ مفترضات می شمرد شمشیرِ دفع و منع از نیامِ
انتقام بیرون کشید و هرکس را که پای ار مرز و بومِ حدودِ شرع و
اسلام در گذرانند و دماء و فروجِ اسلامیانرا در عرصهٔ اباحت و اهدار
9 اندازد گردنش را از بارِ سرکشیٔ فرمانِ «أَطِیعُوا اللّٰه» برهاند
چون مابینِ بقعتین و مسافتِ بین الطائفتین بقدرِ مسیرِ یوم او یومین قرار
یافت هرکس از امرا استدعای قراولی می کردند از آن جمله قاسمِ پروانچی
12 که امیرِ طارم و نزدِ سلطان ازجملهٔ اُشاقان و مقرّبان و معتمد الملك و المال
بود خواست که پروانه وار خود را بر آتشِ شمعِ دولتِ صاحب قران
زند جمعی را از نوکرانِ خاصّه برداشت و بقراولی بیرون رفت و از آبِ
15 فرات گذشت که بقلعهٔ چپاخجور از لشکریانِ شاه زاده سلطان خلیل
که بقراولی بیرون رفته بودند واقف شدند جنگی واقع شد هشتاد
نفر از ایشان بقتل آمد و شصت نفر گرفتار گشتند و بسیاری نیز بآب
18 غرق شدند قاسمِ پروانچی پروبال سوخته و وبالِ خجلت و انفعال
اندوخته باُردوی (157b) جهانشاه میرزا راجع گشت جهانشاه میرزا
ازین خبر خوفناك گشت وخامتِ عاقبتِ عجب و کبر ظاهر شد بزرگی و
21 نخوت بخواری [3] ومذلّت کشید و صاحب قران جوانانِ آق‌قوینلو را بر اسبانِ

---

[1] N: بمقام

[2] N: امال

[3] N: و بخواری

تازی که با باد بازی و با ابر انبازی می کردند از شش جهت میرزا
جهانشاه بقراولی فرستاده بود همیشه ایشان نیز از کنارهای اردوی او
3 مردم دستگیر می کردند و باردو بازار بپای‌دار میرسانیدند و جهانشاه
میرزا را روز بروز حیرت و اندهاش و اضطراب و ارتعاش زیادت
می شد شاهزاده سلطان خلیل بعد ازین فتوحات بمعسکر همایون لاحق
6 گشت سرهای مقتولانرا ببلاد و ولایات فرستادند آق قوینلو که از
خوف پراکنده میبودند قوی دل و جگر دار گشتند و بابا عبد الرّحمن
حسین حاجی ایناق را از اسب فرود آورد و بحضرت صاحب قران کشید و
9 اورا سوار کرده متوجّه بجانب میرزا جهانشاه ساخت درین ولا
شاهزاده سلطان خلیل میرزا را برؤیای صالحه که خبر مروی از
سید البشر علیه الصلوة والسلام که «الرُّؤيَا ٱلصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ أَرْبَعٍ
12 وَأَرْبَعِينَ جُزْأً مِنْ ٱلنُّبُوَّةِ» نشانیست که درشان آن چنان نموده شد
که ورقی چند از کتب بدو نزول یافت بر صدر صفحهٔ اولی این آیهٔ کریمه
از روی تفأل بر آمد «سُبْحَانَ ٱلَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً
15 مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَى[1]» و چون این
آیهٔ کریمه بیانیست از وصول حضرت رسالت پناه صلعم و آله[2] بأعلی
معارج انسان و دلیلی بود قوی بر ترقیّات دولت صاحب قرانی و شاهدی
18 صادق برازدیاد جاه و جلال و اقبال شهزادهٔ کامگار نیکو خصال

نظم

آن دل که بنور اوست روشن اسرار ازل دروست پیدا
21 روی تو چو مشرق هدایت رای تو چوروز عالم آرا (158 a)
سلطان بقا قبای شاهی بر قد تو دوخت خوب و زیبا

---

[1] İsrâ sûresi (XVII), 1. âyet.
[2] N: از وصول بأعلی معارج انسان حضرت رسالت پناه صعلم و آله

اطرافِ قتال بدان الوس پیوستند و آن خبرِ هائل چون زهرِ هلاهل
رسانیدند بیك طرفة العین قراولِ خوف و بیم برقابِ آسودگانِ
مراقدِ «اَلْعَوْدُ اَحْمَدُ» دست یافت فریاد و فغان ازنهادِ پیر و جوان
بر آمد «یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا ارضَعَتْ»[1] درشانِ
< آن > شبِ حبلی درست آمد بحمد اللّهِ والْمِنّه که ظلمتِ شب
هنگام غشای عشارا درمیانِ آن هر دو فریق فارق و بر چشمِ انتقام
< طارق > ساخت صاحب قران درآن یورت بخرگاهِ امیر جهانشاه
قرار یافت و صنادیدِ لشکر را که گرفتار شده بودند با بارقهٔ شمشیر راهِ[2]
عدم فرمود نمودن إلاّ محمّدی و ابو یوسف را بعد از سه روز که خبرِ
پدرشان محقّق گشت محمّدی میرزا را نیز بطریق اتلاف به پدر و اسلاف
ایتلاف دادند ابو یوسف میرزا را مقیّد ساخته محافظت و مراعات مینمودند و
یادگار[3] محمّد سلطان پسرِ پادشاهِ سعید سلطان محمّدِ بای سنغر که مربّیِ حجرِ
عاطفت و بالیدهٔ امیر جهانشاه بود و بدستِ بعضی از جندیان افتاده بنظرِ
تربیت و تکریم تشریف یافت و امراء چغتای را مثلِ ابوالحسنِ ترخان و
بهلول و فضل الله پیر زاد و جمعی دیگر که دستگیر شده بودند همه را
محافظت نموده بدو مخصوص ساخت[4] و بوعدهای پادشاهانه اورا امید وار
میگردانید روز بروز پایهٔ قدرِ اورا بلند تر میساحت ایالتِ خراسانرا
چون دو شیزه بعقدِ سلطنتِ او نامزد کرد و تربیتِ اورا دانهٔ دامِ
صیدِ قلوب و قیدِ اقدامِ اقوام گردانید و مقتضای «اَلْحُبُّ یَتَوَارَثُ»
را درشانِ عالیٔ شاهزادهٔ عالی تبار یادگار محمّد سلطان بظهور میرسانید و

[1] Ḥacc sûresi (XXII), 2. âyet.
[2] N: را
[3] N: بیادگار
[4] N: یافت

از امرا و امیرزادگان که مشمولِ عفو و منظورِ نظرِ تربیت گشتند از
اولادِ علی شکر پیرعلی بود و علی بیكِ جاگیری و سهرابِ < رستمِ >
3 ترخان و رستمِ الپاوت[1] و پیرمهادِ الپاوت[2]؛ وهم درین دو روز جار رسانیدند
(161 b) که هیچکس بر اثرِ لشکرِ شکستهٔ مهزوم نرود و تعرّض
نرساند و ضعفا و بازماندگان را از مردان و زنان دلجویی کرده رخصتِ
6 معاودت بأوطان با انعام و مراکب و توشهٔ راه فرمود و اجناسِ غنائم
از نقود و امتعه و بهایمِ مالا یُعدّ و ولا یُحصی بدستِ اعوانِ دولت
بی تعب و زحمت در آمد و بقیهٔ عسکرِ مکسّر چون قوافلِ
9 حوادث و نوازل روی بآذربایجان و عراق آوردند اگرچه قطاع الطریقِ
سرما راه بر ایشان می بست و جغداولِ خریف قوسِ غارت گری[3]
را در چلّه کشیده ایشان را به تیر بارانِ برف و باران گرفتار میساخت
12 هرکس را که لباسی یاپلاسی بود سبروار برسر می کشیدند و گریزان
گریزان افتان وخیزان میرفتند « يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ
وَأَبِيهِ » [4] بر ایشان طالع و روز تا شب < از > کدورتِ هوا و پریشانئ
15 هوا متجامع گشته زنان و مردان حیران و سرگردان از لذّات وشهوات
منخلع زن از مرد متفرّد و مرد اززن معتزل و منقطع نه آنرا از آلت
مردی اثری و نه این را ازحالتِ زنی خبری (تَكَادُ ٱلسَّمَوَاتُ
18 يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ » [5] هم درینولا
رایِ عدالت گرایِ جهان آرای بنصبِ لوای نُصرت حمایل بصوبِ

[1] N: الفاوت
[2] N: الفاوت
[3] N: عمارت گری
[4] ʻAbes sûresi (LXXX), 34. ve 35. âyet.
[5] Ṭaha sûresi (XIX), 92. âyet.

آذربایجان و بسط موائد عدل و احسان و ازالهٔ خبائث و رزائل ظلم و
عدوان مائل گشت بامرای دولت و امنای ملك و ملّت اشارت بشدّ رحال
عزم و تجهیز رجال رزم فرمود امرا چنان بعرض رسانیدند که اگر 3
رای جهان آرای رادرین اوان از برای ضبط آذربایجان و قلاع میل
کوچ واقع شود فتوری عظیم روی نماید همین لشکر را و هم لشکر
قراقوینلو را که بأوطان خود معاودت نموده اند چون حضرت صاحب 6
قران آن جمع پریشان روزگار را (162a) درکنف رعایت و حمایت آورده و
بزاد ره و مراکب روی براه معاودت ساخته اگر عساکر منصوره
متعاقب روند تمام قرا قوینلو در معرض تلف خواهند بود اگر چند 9
روزی پادشاه بحفظ جناح عزیمت لشکر هزیمت را امان دهد اولی
می نماید همین لشکر را اساسی و هم آنجماعت را امید جمعیتی باشد و اگر
متعاقب ایشان رویم بتوالی و تأنّی ازین حدود بمأمنی نتوانند رسید و نیز 12
کثرت برف و شدّت سرما راه برمابسته چندانکه مستیٔ زمستان شکسته
گردد و زبردستیٔ زمهریر به پستی میل کند و هوای کوه و بیابان
باعتدال آید مانیز چون سبزه و ریاحین و نسیم عنبر بیز مشك اگین دمیدن و 15
وزیدن گیریم و بآب و باران رحمت عدل و احسان حضرت سلطانیٔ
صاحب قرانی عالم را خرّم و خندان و عالمیانرا طربناك و شادان سازیم
صاحب قران را این صلاح اندیشی صواب نمود و تدبیر امرا مستحسن 18
افتاد و فرمود که بلی مارا امرای قرا قوینلو در بایست است اگر چندروزی
توقّف کنیم و دماغ جانرا از گرد و غبار اندیشهٔ کار دشمن خمار
دُرْدِ دنِ وقایع وفتن و آشفتگی و خستکی روی نموده بشراب خوشگوار شکر 21
ایزدی که چنین نعمتی بیدریغ کرامت فرمود مجلسی[1] چند بزیب و

---

[1] N: ترتیب و مجلسی

زينت حمد حضرت احديت <ترتيب> دهيم و مقتضای « فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا۟ ٱلْعَزْمِ » [1] را كاربند باشيم و در تاخير عزم فرموده « أَلْعَجَلَةُ مِنَ ٱلشَّيْطَانِ » را كار فرمايم عين صواب خواهد بود چون راى عالى برين قرار يافت فسخ عزيمت كرده ببلده آمد كه مشهورست بحامد [2] كه حامداً لله و شاكراً لأنعمه پای در دامن اعتزال كشيد و دست بذيل اتكال زد

نظم

چوباران رحمت برآن بوم و بر	فرود آمد و گفت نعم المقر
برآسود چون تخم دركشت زار	(162 b) كه بالا كشد سر بفصل بهار
درآمد درآمد چوجان در بدن	بعدل و بإحسان بوجه حسن

....[3] چون اين خبر انتشار يافت تمام ممالك مذكوره را احوال منقلب شد و ابواب فتن برروی خلايق مفتوح گشت در تبريز اولاد اسكندر خروج كردند و بعد ازآن حسن على پسر جهانشاه ميرزا و در سلطانيه شاه منصور شهسوار و در طارم زين العابدين شيخ حاجئ عراقی بمعاونت و امداد امرای گيلان و در قزوين امرای سلطان محمّد لاهجی و درری و خوار امرای رستمدار و جلاويان و در قم شاه ولئ قوز كه داروغهٔ شهر بود و از كرمان ابوالقاسم ميرزا ولد جهانشاه ميرزا كه بعزم عراق و

[1] Aḥḳāf sûresi (XLVI), 34. âyet.

[2] O zamanlar Türk halkının Āmid'e Ḥamīd (yahut Hemid) dedikleri anlaşılıyor (Dede Korkut, nşr. Orhan Şaik Gökyay, İstanbul, 1332, s. 23; ʿĀşıḳ Pāşā Zāde, Tariḫ, İstanbul, 1332, s. 247, 248; İskender Beg, Tāriḫ-i ʿālam ārā-yi ʿAbbāsī, Tahran, 1335 h.ş., s. 43, 1064).

[3] Bir satırlık boşluk.

آذربایجان لشکر انگیزی و از خراسان سلطان ابوسعید کورکان از
اولاد خاقان ماضی امیر تیمور کورکان که از اقصای حدود ترکستان و
ماوراء النهر و بطون خراسان و سیستان تا بطبرستان لشکر بجانب عراق 3
بعزم جهانگیری انگیخت و اوّلاً حکّام بلادی که بصوب عراق
واقع است بولایات عراق فرستاد و بعد ازآن امیر سیّد مزید
ارغون را برسم منقلای روانه کرد و متعاقب امرا و لشکریان 6
بإمداد می‌فرستاد و بعد ازآن از فرزندان خود سلطان محمود میرزا
که والیٔ استرآباد بود از عقب ایشان فرستاد و در اوّل ربیع
خود با لشکری جرّار و پنج هزار گردون که در منازل معسکر را بدان 9
محفوف میساخت متوجّه شد و از طرف دیاربکر حضرت صاحب قران
باستدعای اهل بغداد اوّلاً بعضی از امرا بمحاصرهٔ بغداد فرستاد و
بعد ازآن خود با لشکری گران متوجّه شد در اوّل ربیع نزول در 12
ظاهر بغداد نمود و چون پیر محمد که والیٔ شهر بود (163 a) در
تمرّد و عصیان استبداد نمود رایات نصرت شعار از برای دفع حسن
علی و فتح آذربایجان بجانب تبریز افراشته گشت و درین وقت حسن 15
علی میرزا آذربایجان را با تمام قلاع و خزائن تا بحدود قم فتح کرده
بود و داروغگان ببلاد روانه کرده ، مجمل احوال ممالك که درین
باب بذکر تفصیل آن قیام خواهیم نمود انشاء الله تعالی . 18

< ذکرِ احوالِ ممالك بعد از قتلِ جهانشاه میرزا >[1]

اوّلاً ساربان قلی که در شرارت و فضولی شتری بود دیوانه
3 با بعضی از مهزومین به تبریز آمد و خود <را> پیش آهنگِ اراذل ساخت و
بسر نفری و بی بصری کردن دستِ تطاول دراز کرد و جمعی را از رنود و
اوباش باخود یارکرده بضبطِ شهر مشغول شد بی‌وقوف ازآنکه ساربانِ
6 لیل و نهار قطارِ[2] مهارِ ثابت و سیّار را بندای افول و غروبِ صد هزار[3]
درین بیابانِ حوادثِ خونخوار درگلهٔ خدا گویی[4] خطابِ ایمانی بحدای[5]

شتر آهسته ران ای میرِ محمل که ره تاریك و نا پیدا است منزل

9 بگوشِ سفرکردگانِ منازلِ دنیا میخواند هم درآن دو روز مطیّهٔ اجل
بر درِ بارخانهٔ املش فرود آوردند بنات النعش وار متفرّق شدند
بناتِ اسکندر که برادر زادگانِ امیر جهانشاه بودند آرایش بیکم و شاه
12 سرای بیکم را بدخولِ بعضی از لشکریان بتبریز داعیهٔ خروج بحرکت
آمد وآن گروهِ پریشان بر ایشان جمع شدند و ساربان قلی را درپیشِ خود
چون شترِ قربانی پاره پاره میساختند و خزانه که در شهر بود از نقود و
15 اجناس برسپاهیان قسمت نمودند آرایش بیگم زیورهای زنانه بآلاتِ
رزم مبدّل ساخت معجر مغفر گردانید وسپر را چون نقاب بر سر کشید و
آینهٔ خود بین را که با او برابری میکرد شمشیرِ دوروی ساخت (163 b)
18 و بر روی دشمن کشید و باکمان که پیاپی با <ابروی> محبوبان دعویٔ معارضه

---

[1] Bir satırlık boşluk. [2] N : قطار و [3] Bu cümlenin fiili eksik olmalıdır. [4] N : حدا کری [5] N : بخدای

داشت چنان تیری بر سینه زد که از پشتِ او بیرون جست و سنان را که
با مژگانِ خوبان دم از خونریزی میزد بر سرِ چوبِ نیزه اش کرد و
چون عرصه را از شیرِ مردان خالی دید طرحِ بنیانِ سلطنت انداخت امیر 3
شاه محمدِ گاورودی و امیر علاءالدّین صدیقِ کججی را بدیوانِ امارت
و وزارت تعیین کرد و بعد ازآن حسین علی را که برادرِ ایشان بود و
در کُنجِ خمول آرامیده پای از دائرهٔ انزوا بیرون نمی نهاد و مرکزوار 6
برجای خود ثابت می بود و دائم چون دیده و زبانِ قلم بمطالعه و
قرائتِ کلامِ قدیم مشغول < بوده > و در فقر چون کاغذِ مشق ملابسِ
سواد الوجه < پوشیده > بگوشهٔ چشمی بطغرای زرنگار نمی نگریست 9

نظم

منم که خاكِ درش افسر و کلاهِ منست
فتادگی وملامت حصارِ جاه منست 12
سپاهِ عقل کجا قلبِ لشکرم شکند
که ظلِ عاطفتِ عشقِ او پناهِ منست

بفریبِ زنان و کمینِ رهزنان از پای سداد و پایهٔ رشاد افتاد و چون 15
میرِ نوروزی پنج روزی بزیّ ملك در آمد و از ژندهٔ درویشی که
خلعتِ حیاتِ جاودانی است بر آمد سکّه بنامِ او مضروب و خطبه بألقابِ
او منسوب گشت و علی بیكِ چغتای که از خراسان سلطان ابو سعید 18
میرزا اورا برسالت پیشِ امیر جهانشاه به تبلیغِ احکامِ موالات و
مصادقت و مواخات فرستاده بود و هنوز بعزّ ملاقات و عرضِ مقاصدِ
رسالت نرسیده در تبریز برحسبِ فرموده موقوف مانده بود اولادِ 21

اسکندر خواستند که باظهار یکجهتی متشبّث بذیل مظاهرت سلطان
ابو سعید شوند و حمای ملك موروث را بحمایت او خداوندی کنند اورا
3 نوازشها کردند و در خطبه بإدراج دعای سلطان (164 a) توسّل بدان
مقصد نمودند چند روزی بدین منوال گذشت و صورت خروج
ایشان بحرم محترمهٔ جهانشاه میرزا رسید درینولا حرم با دختران
6 عالیهٔ جهانشاهیه که هرگز هیچ نا محرم در درون سراپردهٔ ایشان راه
نیافته بود بلکه از شعاع آفتاب با وجود آنکه تأنیث اورا بطریق
سماع و رجع ضمیر «وَٱلشَّمْسِ وَضُحَاهَا»[1] در یافته بودند روی
9 خویش پوشیده می داشتند گاهی که فرّاشان بهار خیمهٔ ازهار[2] را از بارخانهٔ
شتا بدشت و صحرا می زدند نقّاش «هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي ٱلْأَرْحَامِ»[3]
آیت «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي ٱلْخِيَامِ»[4] بر درگاه عفاف ایشان از
12 برای دورباش نا محرم می نگاشت و چون ساربان «رِحْلَةَ ٱلشِّتَاءِ»[5]
بار اوبار برهم می بست و بی مدارا از صحاری بمَدَرْ می کشید حاجب
جناب عصمتشان پردهٔ «قَاصِرَاتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ
15 قَبْلَهُمْ ولا جَانٌّ»[6] بر در کرباس جلالشان فرو می گذاشت در وقت
التحام فریقین و التیام فئتین در خوی قشلاق گرفته بودند چون این
صورت روی نمود کوچ کرده بجانب مراغه و قلعهٔ جوشن که مخزن
18 خاصّ ایشان بود و برادران حرم شریفه حمزه بیك و قاسم بیك در

[1] Şams sûresi (LXXXXI), 1. âyet.
[2] N: اظهار
[3] Āl ʿİmrān sûresi (III), 4. âyet.
[4] Vākiaʿ sûresi (LV), 72. âyet.
[5] Ḳurayş sûresi (CVI), 2. âyet.
[6] Vākiaʿ sûresi (LV), 56. âyet.

آنجا با نوکرانِ خاصّه تحصّن[1] داشتند شتافتند و چون از خروجِ آرایش و
دیگر اولادِ اسکندر خبر یافتند برای اطفای نائرهٔ ایشان یك دختر را
3 با برادرِ خود حمزه بدار السلطنه فرستاد تا شهر را از آرایش برهم بسته
صورتهای بی‌معنی بپردازد چون قاسم و خواهر زاده متوجّه شدند در
شهر آوازه افتاد که جمعی متوجّه شده اند و گوییا حسن علی است که
6 از دربندِ قلعهٔ ماکو بیرون جسته و بطلبِ ملكِ موروث لشکری
« کَالْفِرَاشِ الْمَبْثُوثِ »[2] برهم بسته اولادِ اسکندر از صدمهٔ این
(164 b) خبر اندیشناك گشتند جمعی را از امرا که مرسوم و مواجب
9 داده بودند از شهر بالخود بیرون آوردند و بران قرار دادند که اگر
بیگانه باشد با او برابری کنند و حسن علی باشد از روی یاری و
برادری بذیلِ او متشبّث شوند چون فئتینِ قلیلتین بهم متلاقی شدند
12 حمزه ابتدا بحرب کرد نوکرانش بنامِ حسن علی صدوات دادند اولادِ
اسکندر را پای ثبات و جای مقاومت نماند لشکرِ ایشان چون اوراقِ
خزان که باندك بادی متناثر شود از هم فروریخت و حسین علی در حوالیٔ
15 خانهٔ صاحب آباد که دولتخانهٔ جهانشاهی بود کشته شد و خواهرانش
در حبالهٔ اسار گرفتار گشتند و معدودی چند از سوار و پیاده از اسبِ
حیات و پای ثبات بخاكِ فوات افتادند و حمزه در شهر دست بنهب و غارت
18 برآورد و آنچه توانست از نقود و اجناس گردآوری کرده باخود
برد و از خوفِ خروجِ حسن علی پای مصابرت نتوانست فشرد کوچ
کرده بخواهر ملحق شد .

---

[1] N: تفحص

[2] Ḳāria' sûresi (CI), 3. âyet.

<ذکرِ بیرون شدنِ حسن علی از قلعهٔ ماکو و نشستنِ او بر تختِ سلطنت>[1]

3 دوسال حسن علی بنابر طغیان و عقوقِ پدر درقلعهٔ ماکو مقیّد بود چون خبرِ فوتِ پدر وخروجِ اولادِ اسکندر و وقوعِ فتن و انقلاب بدو رسید از قلعه بیرون شد و جمعی از امرا و امیر زادگان و نوکرانی
6 چند که چندگاه در چول و بیابان بوقتِ مخالفتِ پدر با او بودند و ایشانرا بدین نسبت چولی نام کرده بود و همه را ایناق و محرم و مقرّبِ خود ساخته بود با او موافقت کردند چند روز در پای قلعه نشست
9 تا دوسه هزارکس برو مجتمع شدند بعد ازآن بتبریز در آمدند و امرا و امیر زادگان و لشکریانِ اطراف روی بدو آوردند شاه حاجی بیكِ گاورودی که بهزیمت از دیاربکر باز گشته بود و در سرِ راهِ
12 اردبیل بانتظارِ آنکه پادشاهی برکسی قرار گیرد پای در دامنِ خمول (165 a) کشیده بود با برادرش شاه محمد که از اولادِ اسکندر روی گردان شده بود و ازجای دیگر سیّدی قاسم پسرِ قلیج
15 اصلان و حاجی حسن آغا جری و جمعی دیگر از اعیانِ <قرا> قوینلو بدو پیوستند چون چند روزی ازین اجتماع گذشت استمالتها بأطراف فرستاند و امرای پدر را که در ولایت جمعیتی یافته بودند طلب داشت بشاه علی
18 بیكِ بیرامی که از حبسِ قلعهٔ قهقهه بیرون آمده و نوکرانِ خود را جمع کرده و بالُکای خاصّهٔ خود در آمده مکاتیب و نوازش نامها و

[1] İki üç kelimelik boşluk.

خلعت فرستاد و بشاه منصور پسرِ امیر شهسوارِ بیرامی که از هزیمت
بسلطانیه که الکای پدرش بود و نشوونما در آن شهر یافته بود رفته و
3 قریبِ دو هزار کس بنوکریٔ خود درآورده و استیلای تمام یافته بود و
انتظار می‌کشید که راياتِ نصرت آیاتِ سلطنت و جهانگشائی حضرتِ
صاحب قران بآذربایجان افراشته شود تا خودرا در ظلِّ جناحِ اقبال در
6 آورد و بنابر سوابقِ خدمت که پدرش را در وقتِ اخراج از قلمِ
روِ جهانشاهی با صاحب قرانی حاصل بود در سلكِ اعوان و انصارِ
دولتِ قاهره انخراط یابد احکام و استمالات و رسل و خلعتها می‌فرستاد و
9 او اظهارِ موافقت می‌کرد چون عددِ لشکریٔ حسن علی به بیست
هزار رسید روز بروز متلاحق می‌شدند و فوج فوج باُمیدِ تربیت می‌آمدند و
بخلعت و انعام زیاده از فراخورِ احوالِ خود فائز می‌شدند و خزائنِ
12 نقود و اقمشه بر روی او مفتوح و بر امرا و چولیان و لشکریان مقسوم
می گشت در عرضِ یك ماه بازارِ سلطنتِ او رواج یافت قریبِ دویست
هزار مرد از مردمِ اطراف در دیوانِ لشکرِ او بمرسومات و مواجب
15 مثبت گشتند محمود بیكِ آق قوینلو در دیوانِ امارت مهر زد و امیر
سیّد عاشور (165 b) و امیر علاء الدّین صدیق را در دیوانِ وزارت
مقرّر ساخت بعد ازآن امیر مجد الدّین اسمعیلِ شیرازی‌را که وزیرِ
18 پیر بوداق میرزا بود و قبای وزارت خلعتی بود بر بالای او راست
با ایشان هم قلم ساخت امیر شاه علی نیز بملازمت ملحق شد خزانه‌دارانِ
قلاعِ اورنتو و آلنجق خزائن سپردند یعقوبِ چهره که صاحبِ
21 قلعهٔ آلنجق بود بدرگاه آمد خزائنِ پدر که سالها جمع گشته بود و

بمنتهای جموع رسیده درمدّتِ حیاتِ اوغیرِ منصرف از برای ضرورتِ
امرِ ملك و تسخیرِ ممالك مصروف ساخت و براهل و نا اهل دستِ
3 سخا < گشاد > و بذل نمود و وجوه العینی که بضربِ وجوه و کسرِ قلوبِ
مظلوم و مُغلوب گرد کرده بودند برجماعتی < بذل > کردند که در میارِ
اعتبار ایشانرا هیچ وزن و مقداری نبود و عین المالی که در نظرِ مردم
6 بیشتر چون مردمكِ عین نورِ چشم می‌افزود با خاكِ راه یکسان گشت
هر چیز که آنرا در دوماه پیشتر می فروختند و کس نمی خرید چنان
بازاری یافت که به بیست دنیار می‌خریدند و کس نمی فروخت خریدنِ
9 آلاتِ حرب بی‌آلاتِ حرب میسّر نبود و دواسبه در پیِ بهایم بایست
بود تا الاغی چون اسبِ شطرنج گج رفتارِ ناهموار از پارهٔ چوبِ
خشكِ بی‌دست و پای بدست توان آورد و از برای جامه داری پیراهنِ
12 صبر را چون قبا چاك بایست کرد و دامانِ طلب درمیانِ جدّ و
جهد زده کوجه بکوجه دویدن و چون عین البقر هزار چشم بایست
گشاد تا جامهٔ رویی روی نماید در غلوای این حالات بمسامعِ حسن
15 علی می‌رسید که عراق در عرضهٔ انمحاق است در هر شهری حاکمی و
در هرولایتی مستولی پیداشده و ممالك در مهالك افتاده و از دیاربکر
صاحب قران را خورشیدِ دولت و اقبال هر روز برخلافِ توالیٔ
18 مرادِ ما درجهٔ قطاع (166 a) مینماید و از اوجِ استوا و استیلا ناظر بدیارِ
آذربایجان است

نظم

21 بر افراخته رایتِ سروری   بر افروخته نارِ خشم آوری
بکاخِ کیان صدمهٔ صولتش   فگنده دروبامِ با رفعتش
دمِ تیغِ تیزش زند دم بدم   دم از رهنمایی راهِ عدم

با امرای دولت و چولیانِ دیرینهٔ خدمت مشاورت کرده شاه حاجی بیك
پسرِ پیر حاجی بیكِ گاورودی که در فنونِ امارت و اقسامِ سروری
ارثاً و اکتساباً هوشمندیٔ همه‌دان و در طریقِ معاشرت و مجاورت 3
رفیقی بود خوش طبعِ روشن روان بدیههٔ او در نظمِ لطائف چون درِّ
خوشاب و نظرِ او در حلِّ دقائق آتشی بود در عینِ التهاب بأمارتِ
تمامِ بلادِ عراق نصب کرده بتُوق و نقاره و بانعاماتِ لایقه و تشریفاتِ 6
رایقه و مواجبِ گران و مواعیدِ بی‌کران با چندکس از امرا و امیر
زادگان مثلِ جمشید بیكِ آق قوینلو و حاجی حسنِ آقاجری و شاه
قلیٔ لله صفر شاه و از نوکران و ایناقانِ محمّدی‌میرزا دینی بیكِ چغتای و 9
جهانگیر با پنج هزار سوار بجانبِ عراق متوجّه ساخت و هر شهری را
بأمیری نامزد کرد همدان و قم بشاه حاجی بیك و اصفهان بدینی بیك که از
برای پسرِ محمّدی‌میرزا ضبط نماید و قزوین بحاجی حسن و نطنز و جربادقان 12
بشاه قلی و سلطانیه را بشاه منصور بر قرار مقرّر ساخت و خواست که
اورا بحسنِ حیل از سلطانیه بیرون برد چون آوازهٔ توجّهِ شاه
حاجی بیك بشاه منصور رسید چنان تصوّر کرده که این لشکرِ خاص 15
برای اوست والده و اخوات و نوّاب و لشکری را در سلطانیه گذاشت و
با معدودی چند به استعجال متوجّهِ تبریز شد شاه حاجی بیك و امرا
را در حوالیٔ موضعِ میانه ملاقی گشت و شاه حاجی بیك بنابر صداقتِ 18
سابقه متعرّضِ (166b) او نشد با آنکه کتابت از حسن علی در مقیّد
ساختنِ او همراه داشت چون شاه منصور رفت <و> امرا بسلطانیه چون
برف و سرما در اواسطِ دلو که شدّتِ سرما و حدّتِ بادِ صبا چون 21
ظلمتِ لیلِ عاشق و نکایتِ هجران در درونِ بیدلانِ عاشق که بطلوعِ
صبحِ صادق پیغامِ یارِ موافق بزوال و انحلال آورد امیر شاه

حاجی بسلطانیه رسید و لشکرِ حسن علی < را > که چون سرمای حوت
بی اعتبار و چون گرمای حمل نا استوار بود بخانهای شهریان فرود آورد و
مساکنِ رعایا و مساکین را باستیلا فرو گرفتند و دستِ تطاول بر انبارِ
ادّخارِ فقرای راه نشینانِ آنشهر دراز کرده قریبِ یکهفته توقّف
نمودند و ایلچی بنوکرانِ امیر قاسمِ پروانچی که کوتوالیٔ قلعهٔ شمعِ ایران
بدیشان اختصاص یافت و بایشان < به > داروغگی جمشید بیك فرستادند
قلعه داران بانقیاد و امتثالِ نشان گردنِ اطاعت نهاده جمشید بیك را
بقلعه دعوت کردند امیر شاه حاجی بیك نیز با تمامِ لشکر ایلغار کرده
از عقبِ جمشید بیك رفت و اگر میسّر شود از خزینه چیزی تصرّف
کند چون جمشید بیك بقلعه رسید بأندرون رفت و ابوابِ قلعه را مغلق
ساخت و شاه حاجی بیك را مجالِ مدافعت ندادند و خرج از خزانه
طلب کرد تمکین نکرده در جواب گفت که بپادشاه صورتِ حال را
باز نمایم اگر رخصت شود تسلیم نمایم شاه حاجی بیك ازآن قلعه مأیوس
گشت بی توقّف لشکر را از طارم بیرون آورد و بصوبِ ساوه متوجّه
شد حاجی حسن و سعادتیار بقزوین رفتند و داروغه و لشکریانِ کارگیا
سلطان محمّد از شهر بیرون رفته شهر و ولایت را بتصرّفِ حاجی حسن
گذاشتند و بزود باز معاودت نمودند و شاه حاجی بیك با سائرِ امرا
بساوه نزول کرد و درین وقت داروغگانِ سلطان‌ابوسعید میرزا بخبرِ
وفات جهانشاه میرزا (167 a) بعراق در آمده بودند و درین مقام
ذکرِ فرستادنِ سلطان ابوسعید داروغگانرا بعراق خواهیم کرد و بعد
ازآن راجع بذکرِ احوالِ سلطان <حسن> علی بن جهانشاه
میرزا شدن .

ذکرِ <فرستادنِ> سلطان <ابو سعید> داروغگانرا <بعراق>

از پیش ایمایی برسالتِ علی بیکِ چغتای از جانبِ سلطان ابو سعید میرزا و توقیفِ او در تبریز رفته همین علی بیك در تبریز بود و بعد از هلاكِ جهانشاه میرزا متواتراً و متوالیاً بسلطان ابو سعید میرزا اعلامِ حالات میکرد چون این واقعه روی نمود به بشارتِ این نعمتِ عظمی که مطلوب و متمنّای سلطان و مقصدِ اقصای اعلی <بود> از ارسالِ علی بیك استخبارِ این چنین حالات بود در اوانِ انتشارِ این خبر قاصدی که از هدهدِ سبا[1] بلکه از بادِ صبا أَسْرَعُ سَيْراً باشد روانه ساخت و در ثانی عشرِ ربیع الثانی در حدودِ دیاربکر این صورت وقوع یافته بود در ثالثِ جمادی الاوّل این حال معروضِ سلطان گشت <در> حالِ ورودِ این خبر بامراء سرحدّ مثلِ علیٔ جلایر که داروغهٔ دامغان و محمّد یار که داروغهٔ سبزوار و سیّد محمّدِ هزار جریبی که والیٔ سمنان بود رسل و احکام فرستاد و ایشان را بعراق توجّه نمودن تحریض و قدغن فرمود و چون خبر بحکّام رسید بر مقتضای فرمان بعراق در آمدند و بری نزول کردند و دبدبهٔ هجومِ چغتای در عراق و آذربایجان افتاد و اهلِ عراق چون سالها لکدکوبِ ظلمِ جهانشاهیان بودند و جانها بلب و کارد باُستخوان و تیرِ زهرآلودِ دعاهای دردمندان بجای کار رسیده بود و شخصِ دولتش بخاكِ مذلّت دوخته و تاج و تخت و جاه و جلالش درهم سوخته بود لب تشنهٔ زلالِ معدلت و مستسقیٔ بارانِ رحمتِ

---

[1] N : صبا

پادشاهی که درمزارعِ آمالِ رعایا سواقیٔ رعایتی اجرا کند و خارو
خاشاكِ اذیّتی که رعیّت را ازآن شکایت و نکایتی باشد بدستیاریٔ
3 سیاست و حراست ازمیان (167 b) بردارد می بودند بهجومِ امراء
چغتای شادمان گشتند اوّلاً از نوکرانِ سلطان ابو سعید میرزا حسینِ
خوارزمی با درویش جلال الدینِ رازی که دو سال پیش از واقعهٔ
6 جهانشاهیه بتراکمِ ظلمِ تراکمه و قهرمانِ مطالباتِ متصادیه با وجودِ
بسطت ید و مکنتِ مستند متشبّث بأذیالِ التجا و معتصم بعروه و ثقی
انتما بسلطان شده مواضع و قرای مغنیه با ربوع و منافع بأسْرِها گذاشته
9 بخراسان رفته بودند و مترقّب و مترصّدِ آنکه عوائقِ ظلم و موانعِ جور
وستم باندفاع طوائفِ جهانشاهیه از پیشِ راهِ مقصود برخیزد بری
آمده ساحتِ آن دیار را بری از آثارِ آن ظلمه و اشرار دیدند رعیّت را
12 بمعدلتِ سنیه امیدوار ساخته بزرع و ضرع مشغول کردند و بتشمیرِ
ذیل متهیّ و مستعدّ دفعِ مخالفت و رفعِ موانع می بودند و چون
از روی عِدّه و عُدّه ضعفی داشتند پیوسته گوش بر راهِ گذار و استخبار
15 گذاشته که اگر لشکری جرّار که دفعِ آن خارج از طوق و فوقِ قدرتِ
ایشان باشد روی نماید عنان بانعطاف منصرف دارند و اگر بعضوی زبون و
دولتی وارژگون رسند مادهٔ قهر و غضب را تحریك داده بقمع و قلعِ
18 آن تیغ آزمایی کنند چون شاه حاجی بیك بساوه رسید و دینی بیك
را بجانبِ اصفهان و شاه قلیٔ صفر شاه را بجانبِ جربادقان متوجّه
ساخت و خود از برای تسخیرِ قم و بیرون آوردنِ آن ولایت از دستِ
21 شاه ولیٔ قوزکه بعد از واقعهٔ جهانشاهیه در قم استیلا یافته بود توقّف
نمود تا شاه ولی قم را انداخت و با هزار نوکر و یراق و اُهبهٔ فراخور
متوجّه درگاهِ حسن علی شد هنوز شاه حاجی بیك درساوه بود که

شاه ولیٔ قوز ازساوه گذشت بعد از ده روز امرای چغتای اتّفاق نمودند و
بر در شهر آمدند و شاه حاجی بیك بیرون آمد و از طرفین صفها کشیدند
فامّا چون شاه (168 a) حاجی بیك امراء امیر حسن علی را بی اعتبار 3
می دانست میل بجانبِ چغتای داشت و بنا بر آنکه فرزندان و متعلّقانِ او
در تبریز بودند نتوانست اعراض نمودن توقّف نمود تا شاه محمد برادر و
محسن علی برادرزنش اعراض کردند و خودرا بصفِّ چغتای رسانیدند 6
چون لشکریانِ ترکمان این حال دریافتند روی بهزیمت نهادند بعضی از
مردمِ چغتای هجوم کردند و شاه حاجی بیك را دستگیر کردند و با آنکه
دانستند که اورا داعیهٔ مخالفت نمانده و بصمیمِ قلب و صفای اعتقاد 9
از حرب و قتال متقاعد گشته و روی بدولتِ سلطان دارد اورا مقیّد
ساختند و خزانه و اسبابِ اورا انتهاب نمودند و کوتوالی همراه کرده
اورا بخراسان بدرگاه فرستادند و در قم و ساوه داروغه تعیین و دستِ 12
تسلّط بر حقوقِ دیوانی و اموالِ ترکمانان و شناقص دراز کردند و
بجانبِ کاشان بعزمِ اصفهان وسائرِ بلاد باتّفاق روانه شدند چون خبر
یافتند که ابوالقاسم میرزا از جانبِ کرمان رایتِ تسخیرِ عراق برافراشته بدار 15
العبادهٔ یزد آمده و بعدّه و عُدّهٔ پادشاهانه متوجّهِ اصفهان است این
جماعت بعلّتِ قلّتِ مدد و فقدانِ عدد در صددِ مقابله و مقاتله نمی توانستند بود
ازکناره بنظاره می بودند و از سلطان بارسالِ رسل استخاره و اجازه می 18
کردند مشامِ مشوم باستشمامِ روایحِ وفاق و اتّفاق بمشارعِ عراق خصوصاً
اصفهان و توابع گماشته استکشافِ سوانح می کردند و باستدعای اکابرِ اشرافِ
آن دیار متدرّجاً متأملاً سیری بدان صورت می نمود و چشمِ ترتّب و 21
ترصّد بجانبِ خراسان باُمیدِ مدد و ازدیادِ عدد گذاشته متواتراً و
متوالیاً (168 b) ایلچیان بقدغنِ امداد بدانجانب روانه می کردند

قریبِ دوماه گاهی پای قرار و صبر می‌فشردند و گاهی طرفِ فرار از
هر طرف می‌شمردند و پیوسته از اکثرِ رؤس و اعیانِ اصفهان بنابر
3 مهابتی که از غلبه و استیلای ابو القاسم و تصلّبِ او در اشاعتِ ظلم و
بشجاعت مراسمِ فسق داشتن[1] مکاتیب بتحریض بر استعجال بچغتای
می‌رسید و این جماعت بنابر همان علّت بإهمال و استمهال میگذرانیدند
6 و جمعی دیگر از اهلِ اصفهان مثلِ امیر سیف‌الدّین پسرِ خواجه
عماد الدّین محمود حیدرِ استرجانی که پدرش وزیرِ سلطان محمّدِ
با یسنغری بود و سالها در عراق و خراسان بی‌مشارکت وزارت و
9 حکومت کرده بود بدین رابطه هواخواهان داشت راهِ مخالفت پیش
گرفت و بنصرت و تأییدِ ابو القاسم خلق را دعوت می‌نمود و عرضه
داشت بإستدعای مسارعت در توجّه بامرای ابو القاسم ارسال می‌کرد و
12 درین چندگاه از هر دو فریق هم از ابو القاسم و هم از چغتای احکام و
مکاتیب و استمالات بأهلِ اصفهان متعاقب و متواتر بود آن گروه در
کمینِ یکدیگر روز و شب بی‌قرار و آرام بودند.

---

[1] N: داشتند

ذکرِ توجّهِ ابو القاسم از کرمان براهِ یزد و امرای چغتای از جانبِ قم و کاشان بإصفهان

بعد از حدوثِ واقعهٔ جهانشاهیه والدهٔ ابو القاسم میرزا در روزِ تحقّقِ خبر از قشلاقِ خوی ایلچی بجانبِ کرمان برسمِ اداء مراسمِ تعزیت و اغرای فرزند بر اختیارِ ملاكِ[1] ملك و دولت و استباقِ قصباتِ سبق در امورِ سلطنت روانه ساخت و چون قرا الوسِ زمستان خانهای سیاه درپیشِ راه زده دستِ تطاول بر بلاد و قری و دشت و صحرا دراز کرده بود و رخت از جوانانِ سر بلندِ درخت می‌کشید و از آبِ زلال (169 a) سلاسل و اغلال در پای و گردنِ سروِ چمان می افگند و شاهزاده را نیز با وجودِ آن وقایع دشمنِ مرض بر دار الملكِ بدن دست یافته بود و امن و امانِ اعتدالِ مزاج و عدل در قسمتِ مال و منال از مقیمانِ معموره برداشته قلعهٔ دماغ را باکوتوالانِ حواس پای‌مالِ صداع و میدانِ فراغِ قلب را چون وادیٔ السباع ساخته گاهی گاهی طبیبِ کامل الصناعهٔ طبیعت[2] بقانونِ حکمت و منهاجِ طریقِ صواب از برای شفاء عاجل رخنهای فسادی می‌بست و گاهی قهرمانِ مرض بغوغای موادِّ فاسده ابوابِ فتنه و آشوب بر روی طبیعت می‌گشاد چون مدّتی احوال بدین منوال گذشت مدبّرانِ ملكِ مختلّ و خداوندانِ رایِ معتل اتّفاق بر تجهیزِ او بجانبِ عراق نمودند و محفهٔ او را نعش وار حمل کرده بداعیهٔ تسخیر خود را مسخرهٔ اربابِ رای و اصحابِ تدبیر ساختند در اوائلِ حوت بتقدیرِ «اَلْحَیُّ اَلَّذِی لاَیَمُوتُ» از کرمان با تمامِ

---

[1] N: هلاك
[2] N: طبیعت را

خدم و حشم و احمال و اثقال روی بعراق نهادند در وقتِ قرب و وصول
بدار العباده‌ٔ یزد شیخ لطیف و علی کرد که داروغگانِ دار العباده‌ٔ یزد
3 بودند بمفاتیحِ ابوابِ بلده و تحف و تبرّکات استقبال نمودند بیرونِ یزد
مُخیّمِ نزول گشت در عرضِ ده روز آنچه بدو سال از عهد ادای
آن بیرون نتواند آمد از مال و تغار و ساوری و پیشکش و دست انداز
6 استیفا کردند و از آنجا باصفهان بتدریج کوچ می کرد و درین اثنا خواجه
شمس‌الدّین محمّد پسرِ خواجه سیّدی احمدِ شیرازی که پدرش وزیرِ
خاقانِ سعید شاه رخ میرزا بود و خود تربیت یافته‌ٔ سلطان ابو سعید
9 میرزا بود و بغورِ حسنِ تدبیر و کیاست و کمالِ کاردانی آراسته از
خراسان برسمِ ایالت با معدودی چند بمدینه‌ٔ نائین رسید درین ولا خواجه
جلال الاسلام صاعدی مغلوبِ (169 b) امیر سیف‌الدّین و اتباعِ او شده
12 بود و اورا بضمان بخواجه جمال الدّین محمّد ترکه داده بودند در فکر و
ترتیبِ اهلاکِ او بودند که از نائین خبر بدور سید که خواجه شمس‌الدّین
محمّد بداروغگیِ اصفهان می‌آید چون خواجه صاعدی ازین خبر اطّلاع
15 یافت برؤسای رویدشت و قهپایه مکتوب نوشت که چون چنین دولتی
از مکمنِ غیب روی نموده باید که رؤسِ آن ولایت از سر قدم ساخته
استقبال نمایند و خواجه را بشکوه و شوکت بشهر در آورند قریبِ
18 دو هزار کس بیراقِ تمام چون جوانان که بشادمانیِ طلیعه‌ٔ عید خود را
بیارانیده ندای

خیزید ای خوش طالعان وقتِ طلوعِ ماه شد

21 بر یکدیگر زده باستهلالِ غرّه‌ٔ شوّال که فرخنده فالِ طلعت و اقبالِ
خواجه باشد بصوبِ نائین رفتند و در وقتِ وصول بحوالیِ شهر خواجه

صاعدی راهِ مسارعت باستقبال پیش گرفت جمعی که هوا خواهانِ[1]
ابو القاسم بودند و اورا مقید ساخته عنانِ مخالفت بصوبِ موافقت و مصادقت
معطوف ساختند و دستِ وفاق و اتّفاق در گردنِ مصالحه آوردند و 3
غباری که باثارتِ جهّال برچهرهٔ محبّت و وداد نشسته بود بآبِ صدق و
صفا از روی کار زدوده باجماع و اجتماع تلقّی باستقبال نمودند و خواجهٔ
صاحب تمکّن را بشهر در آوردند زمامِ حلّ و عقد و ملك و مال را 6
بکفِّ کفایتش طوعاً و کرهاً باز گذاشتند و شهر را بکلوخِ چینیِٔ
نا استوار باضطرار مستور ساختند چون بیست روز برین منوال گذشته
ابو القاسم میرزا از راهِ نائین و قهپایه خرابی کنان بدرِ اصفهان نزول 9
نمود سوادِ شهر را چون سوادِ دیده محفوف به بیاضِ خیمه و خرگاه
ساخت بروجهی که مردمِ شهر را مُفرّقِ بصر و مُبلّدِ رای و نظر
گشت سور درپیشِ اهلِ شهر ماتم گشت (170 a) و سرور بر دلهای 12
ایشان چون برآب نقشِ خاتم ، خلق دل ازجان و دستِ تحسّر بدندان
کندند دلهای شان چون بارهٔ شهر پاره پاره و خراب و لبها
چون خندقِ خشك بی آب[2] اشك از دیدهای شان چون آبِ زنده‌رود 15
روان گشت و کار و کسبِ ایشان چون باغِ کاروان دیده ویران
گشت و برلبِ آن کشت ساقیانِ بزمِ حلال اقداحِ ما لا مالِ دُردِ
تلخِ گلوگیرِ خوف درکامِ جوان و پیر ریختند و نُقْلِ لطف را بسمِّ 18
عنف در آمیختند زنانِ شهر دست بر سر زنان بنوحه و زاری کاسهای
سرها بر در و دیوار زدن گرفته و چنگ <وار> از گیسوی دراز تارهای
موی را چون اوتارِ عود می بریدند و بآوازِ سوز و ناله بهم می پیوستند و 21
دودِ آه با این سرود همراه کرده می گفتند

[1] N: هواخوان [2] N: و بی آب

چه مستیست ندانم که ره بما آورد — که بود ساقی و این باده ازکجا آورد

در روز دوم نزول بظاهر درب فنا الباغ قریب سیصد سوار بر اسبان
کجم‌دار بعزم حرب پیش رفتند و از اندرون شهر یکی از رؤسای
ولایت رئیس برکه نام از موضع زمان صد و پنجاه پیادهٔ جلد تیرانداز

نظم

همه جانسپاران سینه سپر — چو تیر خدنگ آن همه تیزپر
زبس تیزپایی نشان بر زمین — نمانده ازیشان بروزی چنین
بچشم عدو تیرشان وصله دوز — که دوزد شب تار بر روی روز

با خود از شهر بیرون برد تا بضرب تیر مرد افگن و سنگ فلاخن
آن کوه آهن را «كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنْفُوشِ» [1] ساختند و بر روشنایی <تیغ>
آتش بار راه فرار بدیشان نمودند و یك روز آن مخاذیل بر در شهر
نشستند و چشمها را چون کاه گل دیوار بستند و گاهی بإرسال
استمالات و گاهی بعرض اسباب جنگ و آلات اهل شهر را بمضیق
فضاء خوف و رجا دعوت می کردند و خواجه (170 b) شمس الدین محمد و
اکابر و اعیان بحصاری بیاری و توفیق حضرت باری عز و علا ملتجی
گشته سکان بلده را که چون کشتی شکستگان قلزم خونخوار در
تلاطم امواج ناهموار ببادبان دعاهای فتنه نشان و ره شناسیٔ سوز و
نالهٔ بلا کشان در قطع مسافت آن لجهٔ مخالفت بلنگر «إِنَّ ٱللَّهَ
مَعَ ٱلصَّابِرِينَ» [2] توطین و تسکین می نمودند و هر روز جوانان جنگ

[1] Ḳāri'a sûresi (CI), 4. âyet.
[2] Baḳara sûresi (II), 148. âyet.

جوی پلنگ خوی شیر افگن بی‌جبه و جوشن از شهر بیرون می‌رفتند و
دست بردی بدیشان می‌نمودند تا درین بیست روز قریب دویست نفر
3 از نام داران لشکر بقتل آمدند و جمعی کثیر کشته گشتند چون جای صلح
نماند و از کثرت جدال مصالحه را مجال نشد خرابئ بسیار در قری و صحاری
کردند و کوس رحیل فرو کوفته راه ولایت جربادقان پیش گرفتند
6 حرث و زرع از صوب توجّه او برانداختند و بقدر امکان و قدرت
مبادرت بنهب و غارت و اتّقاد[1] نائرهٔ شرارت جستند و از جربادقان بامید
آنکه اولاد و اتباع امیر علی شکر بانقیاد و متابعت اقدام نموده طریق
9 تأیید سپرند بجانب خروره متوجّه شدند و امراء سلطان ابوسعید میرزا
که در ولایت نطنز انتظاری کشیدند که ابوالقاسم میرزا ازدر اصفهان
بانهزام افتد و یارای آن نداشتند به یك منزل پیشتر روند چون خبر
12 کوچ ابوالقاسم میرزا شنودند ایلغار کرده باصفهان جنگ نا کرده
جلدو میخواستند چهار روز بطمع طعمه ماندند بعد از چهار روز از
اصفهان چون شیران ولیکن شیر ژیان بلکه شیر زنان از پستان روان
15 شود بجانب قم معاودت نمودند و بامیر سیّد مزید ارغون که مرجع ملك و
مال سلطان ابوسعید میرزا بود وزمام حلّ و عقد لشکر بقبضهٔ اقتدار
او مربوط (171a) بود بابیست هزار مرد و دو هزار گردون از خراسان
18 بتأیید امراء سابقه آمده بود پیوستند و امیر سیّد مزید تمام لشکر را جمع
در آورده بجانب خروره بعزم اخراج ابو القاسم روانه شد چون مسافهٔ
مابین مطوی گشت و تلاقئ فریقین متقارب از هر دو طرف بترتیب لشکر و
21 تسویت صفوف مشغول شدند و در وقت التحام قتال ابوالقاسم میرزا
با معدودی چند از لشکر جدا شد و مال و اسباب و لشکر در معرض هلاك
گذاشت و بدلالت اجل راه التحاق بار دوی برادرش حسن علی پیش

[1] N: انقیاد

گرفت تادر ظلِ حمایتش از نوائبِ زمان امان یابد ندانست که افعالِ
ناشایست گریبانِ اورا گرفته کشان کشان از فرازِ تختِ سلطنت بزیرِ
3 تیغِ بیدریغ خواهد نشاند

چه سود ای برادر که برگشت بخت بباد فنا بررود تاج و تخت

برادر را یار و یاورِ خود انگاشت و امرای پدر را دستگیرِ روزِ
6 بی‌نوایی پنداشت غافل از آنکه برادر همان امرا را باراقهٔ دمِ او
خواهد گماشت

نظم

9 هیچ یار و برادری کس را نیست ای دوست همچو فعلِ حسن
نیك کردار باش تا که شود در حوادث عمل ترا مأمن
چون کشی جان از کسی و کُشی پیش رویت کشید تیغ و کفن

12 درین ولا حسن علی میرزا از تبریز بعزمِ عراق براهِ آق زیارت لشکر
بیرون آورده چون ابو القاسم درحوالیٔ آق زیارت باُردو نزدیك شد و
حسن علی از انهزامِ او خبردار بود بوهمِ آنکه مبادا برادرش پناه
15 بدرگاهِ جهان پناهِ صاحب قران برد امرای دولت و ارکان[1] را
بجست و جوی ابو القاسم از اُردو بطریقِ ایلغار بیرون فرستاد بیك
منزلِ اُردو اورا گرفته بیك فرسخیٔ (171 b) معسکر آوردند و از
18 امرای عظام چند کس را تعیین فرمود مثلِ امیرشاه علیٔ بیرامی و شاه
منصورِ شهسوار بیك و یار علیٔ علی شکر و ابراهیمشاه بیك که باتّفاق
اورا هلاك سازند امرا برحسبِ فرموده طناب درحلقِ او انداختند و

[1] N: ارکون

اورا چون مرغِ نیم بسمل درخاك پیچان پیچان ساختند والدهٔ ابوالقاسم را
نیز که بعهد و پیمان و سوگند بکلامِ فرقان و مواعیدِ وظائفِ فرزندی و
3 خدمتکاری و اقامتِ مراسمِ بندگی و جانسپاری ازقلعهٔ جوشین با برادران
آورده بود و بوساطت و رسالتِ سیّدِ ولایت پناه امیر سیّد نعمت اللهِ
ثانی که خواهرِ خودرا تبرّکاً و تیمّناً بعقدِ نکاحِ او در آورده بود
6 درهمان روز با برادرانش حمزه و قاسم بقتل آورد خاتون را بهمان طریقِ
ابو القاسم و برادرانش را بشمشیر ، چون خاطر را از ایشان بپرداخت
ازآن منزل عنان پیچیده لشکری بعددِ رمال و نمال و بزیب و زینتِ
9 جوانانِ نوخاسته مرتّب و آراسته بجانبِ موضعِ میانه آمد بعزمِ آنکه
عراق را از چغتای بپردازد و امیر سیّد مزیدِ ارغون که منقلای چغتای
بود بعد از آنکه ابو القاسم را منهزم ساخت و شاهزاده سلطان محمود از
12 استراباد بدو لاحق شده چند کس را از امرا بسلطانیه فرستاد مثلِ بابا
حاجی شیخ علی بهادر و حسینِ خوارزمی و پهلوان یوسفِ شیرازی و
چندکسِ دیگر بمحافظتِ سلطانیه و عمارتِ قلعهٔ سلطان محمّد خدابنده
15 علیه الرّحمه فرستاد و باتّفاقِ شاهزاده بموضعِ اُوه[1] سلطانیه آمد چون
خبر یافت که حسن علی بعزمِ عراق لشکر بموضعِ میانه کشیده ایلچی
فرستاد و مکتوبی که حسن علی بسلطان ابوسعید فرستاده و اعلام نمود که
18 ولایتِ عراق و شیراز را درحوضهٔ ضبط آورند هیچ مضایقه نیست
(172 a) چه ما را باآق قوینلو کاری عظیم واقع شده است و بمحافظتِ
آن بلاد قیام نمی‌توانیم نمود آن مکتوب را بامرای عظامِ حسن علی فرستاد و
21 چنان باز نمود که ما[2] برضا و رخصتِ او بعراق آمده ایم اکنون

[1] N: آوه
[2] N: ما را

خلافِ آنچه درین مکتوب است بظهور می رسد و این صورت موجبِ
تزلزلِ بنیانِ محبّت و یکجهتی خواهد بود نسبت با حضرتِ سلطان
ابو سعید ، چون رسول باُردوی حسن علی رسید و مکتوب معروض
کرد و <امیر سیّد مزیدِ ارغون> راهِ معاودت بجانبِ خرورہ پیش
گرفت ببهانهٔ آنکه شاهزاده را بشیراز رزانه میکنم و چند منزل
برسمِ مشایعت میروم دو روزه راه را بیك روز قطع کرد و تمامِ
لشکر را بجانبِ امام سهل بن علی بن ابی طالب علیه السّلام کشید ،
چون رسول باُردوی حسن علی < رسید احوالِ او > نیز از احوالِ
سیّد مزید و چغتای پریشان تر بود از خوفِ پادشاهِ صاحب قرانِ
دین پناه پشت بآذربایجان نمی توانست کرد و درمیانِ خوف و رجا
چند روزی درآن نواحی پرکاروار سرگشته و پابرجا مانده بود و لشکر
در تنگنای حیرت گرفتار گشته از کثرتِ خلق و قلّتِ مطاعم و مشارب
چه آنچنان جمع شده بود که قلمِ هیچ مورّخ قدم در دائرهٔ عرضِ
لشکری بدان کثرت واثاث[1] ننهاده بود و زبانِ هیچ مخبرِ صادق
نشان[2] از طولِ چنین معسکری نداده بیراقی که عطاردِ دبیر در تحریرِ
نقیر و قطمیرِ آن از عهدهٔ عشرِ عشیر بیرون نتواند آمد قریبِ یکصد و
پنجاه هزار تومانِ تبریزی از طلا و نقره و اقمشه و امتعه و قطارِ مهار و
غلاّت و بهایم بر نوکران قسمت کرد و اردویی چنان بر آراسته بود که
از بسیاریٔ جبه و جوشن بحرٌ مِنْ زیبق[3] درین بادیه مادّه وجودِ
عینی یافته بود و از زینت و جواهر جَبَلٌ (172 b) من یاقوت برهر شخصی

---

[1] N: اساس
[2] N: نسیان
[3] N: ریبق

صادق، < و > در هر صحرایی که لشکر پدرش بیگماه علف خوار میکرد
بیك روز از آن خاك بر تارك افلاك می نشست و بهر نهری که بهایم ایشان
دُم بآب می رسانید آن جوی از تشنگی چون مستسقی آب جوی می گشت 3
جواهر آبدار و گنجهای درهم و دینار که سلاطین روزگار را جمع شده
بود و بتصاریف زمان و انقلاب دوران خرده ریزهای اجزای خزائن
پدرش گشته بوده و سالها نداء اسم القابض از برای تحصیل و استخراج 6
آن وجوه از خزائن و دفائن دنیاپرستان که در دارالضرب روز
جزا سکّهٔ «فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا
مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»[1] بر جبین ایشان خواهند زد بگوش محصّلان 9
در قدغن فرود آوردن آن وجوه صدای «خذوه فَغُلُّوهُ ثُمَّ
ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ»[2]
رسیده بخزانهٔ «لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَوَاتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ»[3] فرود آمده 12
تا بازاء اسم درویش نواز الباسط بر رؤس الاشهاد بآواز بلند حافظان
آیت «هُوَ ٱلَّذِي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِعِبَادِهِ» بچهار روایت بر اهل
هفت اقلیم خواندن گرفت و آن درهم و دینار را نثار وار برای قدوم 15
شخص موعود صاحب قران کامگار برعموم خلایق پاشند و تتمّه را
از برای مصالح تجهیز لشکر نعمت تامّهٔ حضرت اله عم نعمه و
آلاؤه که عالم و عالمیانرا از جنگل وقایع و چنگال سباع ظلم شایع 18
بدار الامان عدل و احسان در ظلّ رأفت این پادشاه دین پناه ظلّ الله

[1] Tevbe sûresi (IX), 35. âyet.
[2] El-Ḥāḳḳa sûresi (LXIX), 30. 31. ve 32. âyet.
[3] Baḳara sûresi (II), 284. âyet.

على الارض بالطول و العرض و

آیتِ امن و سورهٔ ایمان حسن بن علیّ بن عثمان [1]

3 قرار و آرام خواهد داد تا خطیبِ بلیغِ نطق و بیان بر منبرِ سربلندِ
زبان با تیغِ «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا (173 a)
وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [2] بدعاء اَللَّهُمَّ أَيِّدِ الْإِسْلَامَ
6 وَالْمُسْلِمِينَ وَ الْمُلْكَ وَالدِّينَ بِدَوْلَةِ هَذَا السُّلْطَانِ فِي مِهَادِ
الْأَمْنِ وَالْأَمَانِ مزیّن دارد مدخّر مانده، درینولا حضرتِ صاحب
قران از بغداد توجّه به تبریز نموده و سلطان ابو سعید میرزا از خراسان
9 بجانبِ عراق روانه گشته و او درمیان گرفتار مانده .

---

[1] Bu, Hasan Beg'in mührünün kitâbesi olsa gerektir.
[2] En'âm sûresi (VI), 45, âyet.

< ذکرِ توجّهِ صاحب قران بجانبِ بغداد و بعد از آن بجانبِ آذربایجان و ویران شدنِ حسن علی[1] >

بعد از حدوثِ واقعهٔ جهانشاهیه لوای ظفر نگارِ نصرت شعارِ صاحب قرانِ کامگار بدار النجاة آمد که مستقرِ سریرِ سلطنت مصیرِ حضرتش بود بپرواز در آمد و در آن زمستان در آنجا قشلامیشی کرده رسولان را با استمالتها و نوازش نامها بامرای جهانشاهیه و داروغگانِ بلاد و قلاعِ اکراد و ولایتِ بغداد بدعوتِ ایشان بإطاعت و انقیاد فرستاده پیشتر خلیل آقارا بسنجار فرستادند و موصل را تسخیر کردند و شاه علی حاکمِ سنجار به بساط بوسِ صاحب قران رفت و به تربیت و عواطف اختصاص یافت و اربیل را بدو ارزانی داشتند و شاه علیٔ حاجی لو[2] امتثال نموده قلعه پولاد[3] را و قلعهٔ اربیل و امیر سعادتیار موصل را به بندگانِ درگاه سپردند و اقبال وار بپایهٔ سریرِ خلافت مصیر آمدند و بأنواعِ عواطف و نوازش فائز گشتند خلعتهای پادشاهانه و انعاماتِ لایقه از کمرِ شمشیر های طلا و اسبانِ گران بها قطار های شتر و خیمه و خرگاه و غیر ذلك از تحویل دارانِ سلطانی بستدند و در سلكِ ایناقان و مقرّبان انخراط یافتند چون برین حال چند روزی گذشت و ایلچیٔ پیر محمّدِ آلپاوت از بغداد بإظهارِ عرضِ عبودیت و انقیاد بپایهٔ سریرِ اعلی رسید و اهلِ بغداد از قضاة و علما و (173b) اصول و اعیان عرضه داشتی مشحون بإظهارِ خلوصِ نیّت و دعاء دوامِ دولت و رسوخ بر جادّهٔ طاعت و اطاعت و استظلال با جنحهٔ لواء عزّت و جلال

[1] Bir buçuk satırlık boşluk.   [2] N: حاجی لوا
[3] Mevkii tesbit edilemedi.

ارسال کردند بنابر التماس ایشان شاهزاده محمد بیك را با نوکران
خاصّهٔ او قریب دو هزار مرد اشارت علیه رسید که بجانب بغداد
3 روانه شوند و مقرّر شد که سعادت‌یار قائد و رائد [1] آن لشکر شود
هم در اوائل زمستان برحسب فرمان متوجّه شدند چون سعادت یار
بشعاب جبال و وهاد و تلال آن بقاع راهبر بود لشکر برسر جماعتی
6 از اکراد که در پیغولهای آن بلاد قشلاق داشتند کشیدند [2] و
ایشان را در معرض غارت انداختند نعمت فراوان بدست لشکریان
در آمد پیر محمد الپاوت که امیر جهانشاه بعد از قتل پسر خود پیر
9 بوداق میرزا اورا امارت بغداد داد تمرّد و استبداد ورزید و بشهر
بند جهل و غرور تحصّن < کرده > خود را از دولت متابعت محروم
گردانید امیر زاده محمد بیك صورت حال بپایهٔ سریر اعلی معروض
12 داشت و صاحب قران را اگرچه عزم بغداد نبود و فتح آذربایجان را
اولی و اقدم میدانست فامّا چون قضاة و اعیان بغداد استغاثه کرده
بودند و اجابت داعی خصوصاً باز افتادگان بیابان حیرت را
15 برهمّت بلند لازم می‌شمرد توجّه بدان صوب نموده رحل نیّت بر
مطیّهٔ جهان نورد سیر سلوك بست سپهداران و تواجیان ندای صلای
الرحیل در دادند چون امیر قافلهٔ ربیع درای خوش نوای مرغان
18 الحانرا بجنبانیدن آورد و ساربان حداگوی [3] خداجوی باد بهاری
شتران ابر آذاری‌را درکوه و بیابان در سیران کشید بار عذب
فرات امطار از (174 a) دریا بار اعطاف پروردگار و الطاف
21 حضرت آفریدگار بدیار خاك نشینان نبات و لب تشنگان
گم گشتهٔ فلوات می بردند حضرت صاحب قران از آمد سلسلهٔ رأفت‌و
معدلت نسبت باسکّان عراق عرب در جنبانیدن آورد چنان از آمد کوچ

[1] N: زاید   [2] N: کشتند   [3] N: خداکوی

کرد که دراوّلِ بهارشکوفه وارخیامِ اقبال برظاهرِ بغداد زدند و پیر
محمد را بدولتِ پاینده دعوت < کردند > چون کشتیٔ رایِ خطا گرای
3 او شکسته بود و در گردابِ اضطراب و دجلهٔ اندیشهای ناصواب
افتاده بود ابوابِ اجابت بر روی دولتِ جهانگشایی مسدود و مردود
ساخت و بأقدامِ بندگی و طاعت اقدام باستقبال ننمود و از سعادتِ
6 دو جهانی که طاعتداریٔ اولوالامر طاعتِ خدایرا ثالثِ ثلثه است
محروم ماند

نظم

9 کسی کوز دولت فتد درکنار | همه آن کند کش نیاید بکار
کسی را < که > بخشش کند یاوری | نپوید رهِ کوی زور آوری
چو برگشت خورشید از استوا | دگر باز گشتنش نباشد روا
12 گرابله چراغی فروزد بروز | بود روغنِ خویش را هرزه سوز

وچون هوای عرصهٔ بغداد درحرارتِ هر روزه بسانِ تضاعیفِ بیوتِ
شطرنج متزاید می شد صاحب قران عنانِ اسبِ عزیمت بعد از آنکه
15 چهل روز بغداد را محاصره[1] کرده بود بشاه راهِ فتحِ آذربایجان معطوف
داشت و پیر محمدِ گم بازِ کوته اندیشن را به تنگنای پیل ماتِ چرخِ
منصوبه باز فرزینوار[2] گذاشته از راهِ ییلاقات بآذربایجان[3] راياتِ فتح
18 برافراشت و باعثِ قوی و حاملِ کلّی بر توجّهِ آذربایجان و دفعِ حسن
علی آن بود که پیوسته بمسامعِ علیه می‌رسید که حسن علی از صراطِ
مستقیمِ دینِ (174 b) قویمِ اسلام به بیابانِ ضلال و چولِ نکال افتاده

[1] N: بمحاصره [2] N: فرزین رو [3] N: آذربایجان

طریقِ اباحت مسلوك می دارد و گردنِ خود را از ربقهٔ اوامرِ شرعِ مطهّر بیرون برده و دستِ تعدّی دراز کرده و دماء و فروجِ مسلمانانرا
3 د عرصهٔ اهدار و اباحت انداخته از جمله حرمِ پدر را که حقوقِ ، دری و تربیت برو داشت بدستِ بیگانگان و نا محرمان داد تا اورا از پردهٔ عفاف بیرون کشیده بخاكِ مذلّت انداخته و طناب درگلو کرده
6 بقتل آوردند و برادرِ خود را بهمین سبیل و زنانِ امرا و ایناقان را در یك مقام جمع می سازد و خود درمیانِ ایشان می نشیند و بلهو و لعب و هتكِ ما یجب استتاره مشغول می‌شود و عورات را بسماع و رقص
9 امر می‌فرماید و با هرکدام که میلِ وقاع روی می‌نماید قضیه بفیصل می‌رساند و هرکس را از اعیانِ ملك که ببهانهٔ مقهور می‌سازد ازواجِ او را در همان روز بی طلاق و بی انقضاء عدّه در نکاحِ دیگران می‌آورد و
12 باعثی دیگر بر توجّه آن بود که قبل از معاودتِ صاحب قران از بغداد حسن علی رسولی امیر نام بپایهٔ سریرِ اعلی فرستاد و مکتوبی مشتمل بر آنکه عهدی که در زمانِ ملاقات با آنحضرت واقع شده
15 بود یعنی درآن اوان که پدر اورا اخراج کرده بود و اوبعزِّ مصاحبت و دولتِ مصادقت استسعاد یافته بود برآن عهد ثباتِ قدم حاصل است و بخزانه و ملك بهیچ وجه مضایقه نیست وعقدِ مواخات و مصافات صحیح و
18 عقد موافقت و مصادقت منتظم و استوارست و از برای خونِ پدر و برادر هیچ غباری و ملالی نه ، پدر و برادر بجزاء اعمالِ نا پسندیده و نقضِ عهد گرفتار شدند و ایشانرا با من از ابوّت و اخوّت بجز صورتی
21 خالی از معنی نبود ابوّت بی‌عطوفت و اخوّت (175 a) دور از مروّت عینِ بیگانگی است آنچه از لوازمِ ابوّت و اخوّت است از آنحضرت

مشاهد بوده و نعمت <از> قبلِ ایشان علاوهٔ سائرِ ایادی است اگر
عنانِ التفات بدین صوب انصراف یابد هیچ عقبهٔ در راه نیست

کرم نما و فرودآ که خانه خانهٔ تست 3

حضرتِ صاحب قران بنابرین بواعث متوجّه شد و کوچ بکوچ تابصحرای
موش رفت و درینولا حسن علی بعد از قتلِ مادر و برادر بصوبِ
دفعِ چغتای میل کرده بموضعِ میانه و دیهِ ترکمانان <به> بایلاق 6
سیر می کرد و چون خبرِ توجّهِ صاحب قران دریافت باز بتکرار همان
مواعید و تذکارِ عهود و مواثیق رسولی بابیلکات فرستاد و مقصود
آن بود که صاحب <قران> بدین تنزّلات و تواضعاتِ مجوّفِ مزحرف 9
منخدع و از تعرّض[1] باحوالِ او متقاعد و مرتدع شود صاحب قران
التفات بدین ترّهات نفرمود چون رسول بمشاهدهٔ این حال و کیفیتِ
توجّه و کوچِ هرروزه بحسن علی رسانید[2] حسن علی از یورشِ 12
چغتای اعراض کرده بجانبِ مرند[3] رفت وسیّد مزیدِ ارغون چون
خبرِ اعراض و توجّهِ او بجانبِ صاحبِ قران دریافت دلیرانه بجانبِ
میانه آمد درینولا صاحب قران خواست که ببهانهٔ کسی را برسالت 15
بنزدِ او روانه سازد و از کیفیت وکمیتِ لشکرِ او استخباری
نماید سلطان محمودِ حاجی لو بنا برآن که درزمانِ التجاء حسن علی
بظلِّ عواطفِ صاحب قرانی اورا با حسن علی حقوقِ خدمت بود 18
وبا او وعدها داشت که چون پادشاه شود اورا نوازشهای پادشاهانه
کند از حضرتِ صاحب قران التماس کرد که اورا برسالت تعیین

---

[1] N: منخدع وار بعرض [2] N: رسانند [3] N: مزید

فرماید و حضرتِ صاحب قران ملتمسِ اورا مبذول داشته روانه
گردانید دراثناء باز گشتنِ حسن علی از یورشِ (175 b) چغتای
3 باُردو ملحق گشت و مکتوب و پیغامی که داشت معروض گردانید و
بالتفات ملحوظ شد درین حال امرا خواستند که خودرا در کسوتِ
یکجهتی بر حسن علی معروض کنند التماسِ کُشتنِ رسول کردند و
6 چنان باز نمودند که اگر پادشاه رخصت دهد که ما این رسول را باسی
نفرِ نوکرکه همراهِ اویند بقتل آوریم حسن بیك از موافقتِ ما قطعِ
طمع کند و اورا محقّق شود که ما رو بمتابعتِ او نخواهیم آورد حسن‌علی را
9 این التماس مستحسن افتاد و ایشان را بدین امرِ شنیع که مستقبحِ
تمامِ اهلِ اسلام است رخصت داد و این جماعت سلطان محمود را باسی
نفر از توابعِ او شهید ساختند و از توابعِ او یك کس را زنده گذاشتند
12 تا باز گردد و کیفیتِ حال باز نماید چون این خبر بمسامعِ علیه
رسیده و صاحب قران از آنجا کوچ کرده روانه شد چون بقوس اری[1]
نزول فرمود امیر نام که در حوالیٔ بغداد صاحب قران اورا بحسن
15 علی فرستاده بود رسید و چنان رسانید که حسن علی درمقامِ طاعت
است و در وفای عهد ثابت و از خزائن و مملکتِ پدر حصّه خواهد داد
پس صاحب قران سلطان محمود نام را با او همراه کرده باز بجانبِ
18 حسن علی فرستاد و بمطالبتِ وجهِ موعود وانگه از ولایات آونیك و
عادل جواز را تسلیمِ گماشتگانِ صاحبِ قران گردانند چون ایلچیان را
روانه ساخت رایاتِ گیتی ستانی کوچ کرده بآلشکرد رسید و درین‌منزل
21 خبر رسانیدند که ایلچیانرا حسن علی دتساق[2] ساخته ریسمانی محیطِ دائره وار

---

[1] Mevkii tesbit edilemedi.
[2] N: دستاق

بگردِ ایلچیان گردانیده تاکسی با ایشان اختلاط نکند ، پس
صاحب قران کوج کرده تابخوی باستعجال رفت و نزول فرمود و درین
3 منازل خبر رسانیدند که از اکرادِ بدلیس بإمدادِ حسن علی جمعی خواهد
رفت صاحب قران صوفی خلیلِ بکتاش را فرستاد (176 a) تا همه را
دستگیر کرده باُردوی همایون رسانید و حکمِ قضا جریان بر آن نفاذ
6 یافت که چون ایشان حقّ را ندیدند و دیده بر باطل گماشتند چشمهای
ایشانرا از کاسهای سر های ایشان بیرون آوردند و از آنجانب حسن علی
بمرند[1] رسید و بیك مقام قرار گرفت اردوی خود را بخندقِ عمیق محفوف
9 ساخت و حضرتِ صاحب قران از آق قوینلو فوج فوج بأطرافِ
اردوی او می فرستاد و جرأتها و جلادتها می نمودند جماعتِ کفرلو
درمقامِ دزه در دسان[2] جمعی را از نوکرانِ حسن علی دستگیر کرده
12 باُردو رسانیدند و جمعی دیگر از جنود[3] بر متردّدانِ تبریز
تاختند و بسیاری از قرا قوینلو گرفته باُردو رسانیدند و ستلمشِ[4]
میرآخور با جمعی بر سرِ خندقِ[5] حسن علی ایلغار کرد جمعی را
15 از قرا قوینلو بقتل آورد و این جلادتها موجبِ اضطرارِ حسن علی
می‌شد و از جای خود نمی توانست جنبید تا اردوی[6] او از غایتِ مگس و
کثرتِ حیوانات و مردنِ بهایم متعفّن گشت و علف نا یاب شد و قحط
18 در اردوی او افتاد ، پس حضرتِ صاحب قرانِ فرمود تا لشکریان
سنگ از برای فلاخن جمع آوردند و جوانان و قولّقچیانِ لشکررا که

---

[1] N: مزید
[2] Aynen böyle; mevkii tesbit edilemedi.
[3] N: جنوب حسن علی
[4] N: سلمش
[5] N: خند [6] N: از اوردو

قریبِ هشتاد هزار بودند در سنگِ فلاخن انداختن شد نشانه گیر ودور
اندازو دلیر اشارتِ علیه صادر شد که وقتِ التقاء هر دو فریقین و اشتغالِ
3 حسن علی به تسویهٔ صفوف برجمِ آن زانئ محصن و راعئ نا مؤتمن
قیام نمایند چون حسن علی را پای در وحلِ وجل و رای از خوفِ
اجل از جای نمی جنبید صاحب قران از آن یورت کوچ کرده بإظهارِ
6 فرار یك روزه راه باز گشت تا حسن علی بفرار فریفته شود و جرأت
نموده از آن یورت بیرون آید فامّا برحسن علی (176b) چنان مهابت و
مخافت مستولی بود که چون نقطهٔ مرکز از دائره قدم بیرون نمی توانست
9 نهاد درینولا ترادفِ[1] رسل میانِ چغتای و صاحب قران متعاقب گشت
درین مقام ایلچی از جانبِ چغتای بصاحب قران رسید و خبر رسانید
که چغتای بقراحمقق نزول کرده اند ، پس صاحب قران نیز رسمِ
12 مهماندار را باسی نفر از بهادرانِ آق قوینلو بجانبِ چغتای از برای اغراء
ایشان برمبادرت بإستعجال ارسال فرمود و این جماعت غارت کنان
تا بحوالئ تبریز رفتند هنوز ایشان مراجعت ننموده بودند که انهزام
15 بحسن علی راه یافته بود پس صاحب قران چون در بازندگئ نردِ
پیکار یگانهٔ وقار در روزگارست کعبتینِ ملك و ملّت و دین در دستِ او
هر[2] نقش که از حضرتِ مراد بخش می طلبد زیاد از آنچه مطلوبِ
18 اوست بر می آید در یافت که حسن علی درین مکثِ طویل درششدرِ
غم افتاده و هر نقش که خواهد خواست بی فائده است طاسِ
تدبیر و کعبتینِ زد و گیر را پیشِ خود کشید گاهی بدین یورت و گاهی
21 بدان مقام انتقال و ارتحال می نمود تا شریکانِ تدبیرِ حسن علی از نردِ او

---

[1] N : توایف
[2] N: بهر

نومید گشتند و مهرهای تخته برهم ریخته از باختن بی فائده دست کشیدند و
هرچه داشتند بداوی که خوانده بودند بحریف گذاشته بناگزیر روی بگریز
نهادند امیر شاه علیٔ بیرامی که کوکب جاهش هنوز از حضیض 3
حبس و بند امیر جهانشاه خلاص نشده بود که بقید امارت او گرفتار
گشت انتهاز فرصت می نمود ازو[1] روی گردان شده درینولا باتفاق
برادر زاده اش شاه منصور شهسوار بیك و امیر ابر< اهیم > شاه فرار 6
نمودند و بدولت قاهرهٔ صاحب قرانی اقبال وار توجّه نمودند و بعضی
از فرزندان و متعلّقان را (177 a) در اردوی او باز گذاشتند همان
روز حسن علی را ازین حال خبر شد بعضی را از متعلّقان ایشان بقتل 9
آورد و از امراء عظام سولان بیك علی پاشا را نیز بیاساق رسانید
اردویی که چون بزم فلك درو ماه رویان زهره جبین و آفتاب
وشان سایه نشین درهم نشسته و خیمه و خرگاه چون عقد ثریا درهم 12
پیوسته بود و مشاعل سرور در مجلس انس و حضور از جمال خوبان
افروخته و مشاعل[2] غم اندوز در چشم حریفان خانه سوز شُهُبْ و
نیازك سوخته بر هر دری ماه پیکری چون دُرّی از دُرجی ویا کوکبی 15
دُرّی ازبرجی تابنده و بخنجر مژگان خون ریز درکشتن عاشقان چون
عمر شتابنده بیك طرفة العین چون مجلس مستان فروریخته و باده و
خون درهم آمیخته گشت 18

نظم

بی نی و مطرب حریفان درسماع بی می و ساغر ندیمان گشته مست
تیر ها افگنده را می ناپدید ریخته خونها و ناپیدا دو دست 21

[1] N: از
[2] N: مشاعل

هرکس که توانست اهل و عیال و بقدرِ استطاعت از نقاوهٔ اموال
بر داشت و از هر طرف چون سیلِ بهاری روبهر دیار که پیش آمد آورد
3 قریبِ سی هزار خیمه و خرگاه هریك چون فلكِ تدویر ولی بی‌حامل و
سایه‌بانهای ممثّل بفلك مائل سربچنبرِ افلاك کشیده و دامان بدستِ
بادِ خاك انداز گذاشته از خرابها ندای «یَوْمَ نَطْوِی ٱلسَّمَاءَ»[1] بمسامعِ
6 صخرهٔ صمّا و مجامعِ تودهٔ غبرا می‌رسید دو روز آن معسکر چون بهشتِ
شدّاد خالی افتاده بود چون امیر شاه علی بعزِّ بساطبوسی رسید و
بنواز شهای پادشاهانه سرافراز گشته تحریض بایلغار از عقبِ حسن
9 علی نمود <بنابرین>[2] از عقب رفتند بعد از دوروز بنهبِ اردو
وبغارتِ آنچه دستِ محرّرانِ روزگار از ثبت (177b) و شمارِ آن
قاصرند مشغول شده همه را در تحتِ تصرّف آوردند و امیر یوسف را
12 که از زمانِ کسرِ اردوی پدر باز در[3] پای بندِ اسر[4] بود و
بدیدهٔ تحسّر دزدیده در جمالِ ملك نگران و عروسِ خودرا در آغوشِ
دیگران می دید فرمانِ همایون بنفاذ پیوست که منظرِ چشمش را
15 از دیده بانِ بینایی بپردازند و اورا بگور خانهٔ مادر و پدر مجاور سازند

نظم

یوسف که بچشمِ مردمی گشته عزیز
18 زنهار که چشمِ خویش را نالایی
گر مال و جمالِ مردم آری در چشم
یعقوب صفت بر آیی از بینایی

---

[1] Enbiyā sûresi (XXI), 104. âyet.
[2] Burada bir kelimelik boşluk vardır.
[3] N: از
[4] N: اسیر

و چون حسن علی فرزندِ ناخلفِ بد که مال و منالِ پدر را درسرِ کارِ قمار زد و برهنه و عریان و رسوا و پریشان

شهر بشهر و کو بکو خانه بخانه در بدر 3
باخته نقدِ جنسِ خود مال و منال سربسر
یوماً بِحُزْوَی و یوماً بالعقیق وبال
عُذَیْب و یوماً بِالْخُلَیْصَاءِ 6

از مقرِّ عیش و حضور ابتر و غمناك و گریزان کَشت زن و فرزند ازوجدا و ملك و مال بربادِ فناشد < از > لشکرگاه بجانبِ بردع افتاد فرزندانِ پیریٔ قرامانی که بعد از واقعهٔ جهانشاهیه بحکومتِ آن دیار استقرار 9 یافته بودند خواستند که اورا مقیّد ساخته بدرگاهِ صاحب قران فرستند باز نادم گشته اورا گذاشته تا بجانبِ اردبیل روی آورد و خودرا بآستانهٔ مشایخِ عظام انداخت از آنجا باتّفاقِ شیخِ تقوی پناه بعد 12 از دو ماه بدرگاهِ سلطان ابوسعید میرزا پیوستند و در وقتِ ویران شدنِ اردوی حسن علی سیّد مزیدِ ارغون بولایتِ گرم رود رفته و آن ولایت را خراب ساخته منتظرِ خرابیٔ حسن علی بود که ناگاه 15 خبرِ ویران شدنِ او رسید فی الحال ایلچی بجانبِ سلطان ابوسعید میرزا باعلامِ این حالُ (178 a) و داروغه به تبریز روانه ساخت و از جانبِ صاحب قران حضرتِ شاهزادهٔ عالمیان زیبندهٔ سریرِ 18 کامگاری طرازندهٔ تاجِ بختیاری

نظم

نگینِ خاتمِ فرمانروایی فروغِ چهرهٔ عالم گشایی 21
طرازِ رایتِ ملك و ایالت نشانِ فتح و توقیعِ عدالت

رخش رخشنده‌تر از صبحِ صادق ظلامِ صبح را کالفجرِ فالق
پدر چون آفتاب و اوست پرتو پدر چون روزِ عید و او مهِ نو

3 سلطان خلیل بهادر که قرنهای بسیار با اقرانِ کامگار و اخوانِ نامدار
در ظلِّ راياتِ صاحب قران چون صبحِ صادق پیش روِ آفتابِ
فتح و جهانگشایی باد از برای تسکینِ نائرهٔ فتن و ترفیهِ سکّانِ
6 دارالسلطنهٔ تبریز مقرّر گشت و باستعجال تبریز را مخیّمِ سرادقاتِ
اقبال ساخت و عامّهٔ سکنهٔ بلدهٔ ولایت را در حیطهٔ امن و امان و
حوزهٔ فراغِ قلب و اطمینان قرار داد وشه زادهٔ عادلِ غضنفرِ مویدِ
9 فرخنده روی پسندیده رایِ حسن خوی علی سخای محمّد نامِ علی
الشان محمد بیك بجانبِ جوشین و یوسف بیك را بجانبِ سراو بر اثرِ محمود
بیك [1] و گریختگانِ آق قوینلو ، و شاه علی بیكِ پورناك را با جمعی
12 از عساکرِ منصوره بجانبِ قلعهٔ آلنجق فرستاد و در یورت خبر رسید
که حاکمِ قلعهٔ ماکو در مقامِ انقیادست وزنِ حسن علی را که در آن قلعه
بود گرفته پیشِ [2] صاحب قران فرستاد وقلعه را تصرّف کردند و در مقامِ
15 خوری خبر رسید که شاه علی بیك نیزالنجق را تسخیر کردودر اندك
زمانی چنین قلعه [3] بی تعبی با خزائن در حوزهٔ تصرّف آمد و این معنی
مصدّقِ احکامِ تورانشاهیه گشت صاحب قرانِ (178 b) سابق امیر
18 تیمورِ کرکان با چنان علوّشان قریبِ هفده سال حصار کردو کس

---

[1] Yani Hasan Beg'in amcası Ak-Koyunlu Mahmud Beg; daha önce geçtiği gibi (s. 358) Hasan Ali'nin, babasına karşı giriştiği isyanda bulunmuş ve sonra Hasan Ali hükümdarlığa geçince onun başlıca emirlerinden birisi olmuştur.

[2] N: پس

[3] N: خبر قلاع

بود که در ایّامِ محاصره متولّد شد و ببلوغ رسید و با محاصران قتال
کرد و بعد از مشاقّ[1] و متاعبِ بسیار مفتوح گشت و درین دولتِ پاینده
بتأییدِ الٓهی ممالك و خزائن باندك زمانی بدست آمد و هیچ ضرری بسکّانِ 3
اقالیم نرسید چون داروغهٔ چغتای که از جانبِ سیّد مزید منقلای
< بود > این‌حال مشاهده کرد دستِ استیلا و حکومت از آستینِ اقتدار
بیرون نیآورد و سرِ فتنه انگیزی از گریبان بیرون نکرد و کیفیت 6
حال بأمیر سیّد مزید اعلام کرد و از برای عرضِ حال بپایهٔ سریرِ
اعلی سلطان ابو سعید میرزا روانه گشت و درینولا رایاتِ سلطانی از
سلطانیه تجاوز کرده بود چون این خبر می رسید حسن علی میرزا نیز 9
خود در معرضِ فرزندی آورده گفت : از پدرِ خود هرگز عطوفت
ندیده ام و شوكِ شکوكِ ایذای او از پای خود نکشیده ام دائم
مرا محبوس و مقیّد داشت سه نوبت خروج کردم طالع مدد نکرد و 12
از سرابستانِ عشرت هیچ گلِ دولت نچیدم اکنون دستِ منست و
دامانِ فقر و انزوا اگر شفقتِ سلطان شاملِ حال باشد در گوشهٔ
منزوی خواهم شد بعد از تمادئ صحبت شیخ الاسلام برخاست[2] و بمنزلی 15
که تعیین شده بود نزول فرمود و حسن علی را نیز فرود آوردند وعمر
بیك با شوکتی که داشت بمنزلی که خواست منزل گرفت روزِ دیگر
شیخ را بخانهٔ عبد الرّحیم جای دادند و سلطان بزیارتِ او آمد و صحبتی 18
طولانی مشحون بنصایح واقع شد و وظائفِ تعظیم و ترحیب بظهور
پیوست و شیخ الاسلام باعمر بیك از برای یراقِ سلطان بأردبیل عائد
گشتند و بعد از سه روز (179 a) چون سلطانِ درویش نوازِ فلك 21

[1] N: میثاق
[2] N: بر خواست

پرواز اعنی خورشیدِ گیتی فروزِ خسروِ ملکِ نیم روز بدریوزهٔ دلها
بر بامِ منظرها و منزلها بر آمد و از دریچها و روزنها خلوتخانها را بنورِ
3 ظلمت سوزِ خود می‌افروخت و بردرویشانِ فقیران حدیثِ «کُنْتُ سَمْعَهُ
وبَصَرَهُ» و بر برهنگانِ[1] بی سر و پایان «فَاسْتَكْسُونِي إِلَيْكُمْ»
می‌خواند سلطان ابوسعید میرزا بشهر درآمد و بخانقاهِ قدسی‌سماتِ طهارت
6 صفاتِ شیخ صفی الحق که قبلهٔ فقرا و غرفاتِ عرفاست از روی
خضوع و خشوع در آمد و امرا و اعیان و اکابر و علما که درمیانه بودند
مجالست کردند و سخنان از هر باب گفتند و طعام فراخورِ احوالِ اقوام
9 کشیدند و بعد از انقضاء صحبت سلطان باردو عائد گشت و بتوجیهاتِ
غلات و جست و جوی اقوات خلقِ شهر و ولایت گرفتار گشتند اهلِ
قری با اهل و عیال روی بجبال آوردند اهلِ شهر جبراً و قهراً گرفتار
12 شدند و در زیرِ بارِ غلّه فروختن چون خردر گل فروماندند و لشکری
از برای نان چون سگِ دربدر دوان و پویان شدند.

---

[1] N: برهنگام

ذکرِ امرای جهانشاه میرزا که باردوی سلطان
ابو سعید پیوستند

3 چون سلطان بمیانه رسید هرروز جمعی از امراء جهانشاهیه که از حسن علی فرار نموده بودند باُردوی او می رسیدند و بحسنِ تربیت فائز می گشتند اوّل محمود بیكِ آق قوینلو که عمِّ صاحب قرانست با علی
6 بیكِ آقا جری و جمعی از امیر زاه‌گان مثلِ سهرابِ رستمِ ترخان و پسرِ قلیچ اصلان و شاه علیٔ حاجیلو و اویسِ اینال[1] و غیرهم بملازمتِ سلطان رسیدند و متعاقبِ ایشان پیر علیٔ علی شکر با برادران رسیدند و
9 مجموعِ امرا که می‌رسیدند با نوکرانِ (179 b) آراسته آمدند و اردوی سلطان ابو سعید میرزا از رسیدنِ[2] ایشان شکوهی‌عظیم و زینتی تمام یافت قریبِ ده هزار جوانِ ترکمان با سبانِ تازی سوار باُردوی او
12 لاحق گشتند و هم درین یورت امیر یوسفِ جهانشاه میرزا از تبریز با چشمانِ خون آلای[3] اشك ریز باُردو پیوست و سلطان اورا تعظیمِ بسیار فرمود و تسلیهٔ خاطر بوعدهای پادشاهانهٔ مشفقانه نمود و اورا
15 بخانقاهِ مظفّریهٔ تبریز که مدفنِ ابوینِ اوست فرستاد و بعد ازآنکه

---

[1] Bu emir şüphesiz Cihangir ile Cihan-Şah arasındaki savaşlarda (1450-1451) Ak-Koyunlular'a tutsak düşen اویس عینل dan başkası değildir (I. cüz, s. 198).

[2] N : رمیدن

[3] N : پالای

امرِ عداوت میانِ سلطان ابوسعید میرزا و صاحب قران مقرّر گشت
حسن علی میرزا را نیز با نشانِ سلطنتِ آذربایجان روانه ساخت و
3 محمود بیك عمِّ صاحب قران را بجانبِ دیاربکر[1] روانه ساخت تا صاحب
قران را پریشان احوال سازد.

---

[1] N: کرا. Bunun Diyarbekir olacağı âşikârdır. Çünkü, Mahmud Begin (Hasan Beg'in amcası olduğu için) orada girişeceği faaliyetler ile Hasan Beg'in müşkil bir duruma düşeceği ümid ediliyordu. Nitekim bu, aşağıda müellifin bir ifadesinden de açıkça anlaşılacaktır.

ذکرِ فرستادنِ صاحب قران مراد بیك را برسالت

چون صاحب قران پیشتر ازآنکه بولایتِ نخجوان درآمد شاهزاده
سلطان خلیل را به تبریز فرستاده بود و از جانبِ چغتای نیز داروغه 3
به تبریز و سائرِ ولایاتِ آذربایجان رفت و حرکاتِ نا پسندیده از ایشان
بظهور میرسید صاحب قران فرمود که این داروغگان جاهلانند مبادا که
بشآمتِ فساد و افسادِ ایشان عداوتی درمیانِ دوستانِ قدیم افتد شاید که 6
چون این خبر بسلطان ابوسعید میرزا رسد مردمِ خود را ازین مکروهات
باز دارد ویا از ولایات بیرون برد چون نزولِ همایون به نخجوان
واقع شده درین ولا خبر رسید که قلعهٔ جوشین و اوینك و قلعهٔ 9
بایزید و قلعهٔ گرنی بدستِ اعوانِ دولت مسخّر گشت صاحب قران
پیشکشهای پادشاهانه با برادر زادهٔ خود مراد بیك بدرگاهِ سلطان
ابوسعید روانه ساخت (180 a) و سلسلهٔ محبّت را به پیغامهای دلپذیر 12
تحریك داد و چشم میداشت که سلطان با وجودِ سلوكِ جادّهٔ اطاعت و
قلع و قمعِ اعادی که از صاحب قران مشاهده میشود و روز بروز ملكِ
او گشاده تر می گردد اعتباری گیرد و بملكِ عراق که بمیامنِ تیغِ 15
بیدریغِ صاحب قرانی بدو انتقالی یافته قانع شود و پای طمع از آذربایجان
باز کشد چون مراد بیك در صحرای میانه باُردوی سلطان ابوسعید
رسید اورا در حوالیٔ اردو موقوف داشتند تا اردو را بعرابه[1] محصور 18
ساختند و سایبانها و کندلانها و خیمه و خرگاهِ بسیار بجرگه زدند و بعد

---

[1] N: آرابه

از دو روز اورا باُردو در آوردند و جمعی را بطریقِ قَلْماغیان برساختند و
گفتند که این جماعت آدمی خوارانند و چون مراد بیك نزدیك بحصارِ عرابه
3 رسید کسی را درپیشِ پای او بدستِ آن جماعت <دادند> تا فی‌الحال
اورا کشتند و پاره پاره در می ربودند که میخوریم و اسبی چند که
مراد بیك از برای پیشکش برده بود می رمانیدند و چون بحصار
6 درآمد اوّلاً اورا بدیوان بردند تا سلطان محمّد پسرِ سلطان ابو سعید
میرزا و امراء دیوان را ملاقات کرد بعد ازآن اورا ببارگاهِ سلطان
در آوردند و شیلانی بزرگ کشیدند سلطان برسریر نشست مراد بیك را
9 درپای سریر نشاندند و عرضِ تجمّلاتِ پادشاهانه کردند و بعد از
ادای پیغام سلطان ابوسعید میرزا فرمود که حسن بیك باید که
آذربایجان را بما گذارد که گورخانهٔ پدرِ منست و دیگر آنکه فرزندان را
12 بجانبِ روم و شام خواهیم فرستاد انشاء الله چون آن دیار مفتوح شود
ولایت درعوضِ آذربایجان ارزانی خواهیم داشت و چون مراد بیك را
روانه (180 b) می‌ساخت رسولی با او همراه کرد و بهمان سخن پیغام
15 داد و این پیغام نیز محرّکی بود صاحب قران را برقتال و جدال ، چون
ایلچی با مراد بیك بپایهٔ سریرِ دولت مصیر وصول یافت و ازآن امورِ
شنیعهٔ فظیعه که در وقتِ ملاقاتِ مراد بیك مثلِ رمانیدنِ اسبانِ
18 پیشکش و کشتنِ آن شخص و پیغامی که داشت معروض گردانید صاحب
قران فرمود که رمانیدنِ اسب‌رمانیدنِ دولت است و آدمی‌خوار برساختن و
مظلومی‌را بدستِ ایشان هلاك کردن و بعد ازآن پاره پاره ساختن
21 ظلمی است که کفّار بامثالِ آن اقدام نمایند کسی که دعوئ اسلام و
عدالت و شرع پروری کند چگونه تجویزِ اینچنین صورتها کند و این
که دعوئ ملكِ آذربایجان می کند و می گوید که گورخانهٔ ماست

راست می گوید گوییا زوالِ دولت و هلاكِ او درین دیار خواهد بود و
العجب که مستخرجانِ احکامِ نجومی درتقاویم نوشته اند که درین
سالِ پادشاهِ سمرقند را در رای و تدبیر فتوری روی نماید و موجبِ 3
هلاكِ او باشد اگر از کانونین بگذرد بحالِ صلاح آید و در ازاءِ جوابِ
ایلچی فرمود که مثلِ ما و او مثلِ آن دو برادرست که در بادیه عطش
بر ایشان مستولی گشت یکی ازآن دو برادر دو کوزهٔ آب یافت یکی‌را 6
ببرادر داد و یکی‌را خود نگاه داشت آن برادر از غایتِ شره و حرص
کوزهٔ هنوز تمام ناخورده طمع در کوزهٔ دیگر کرد برادر با او گفت
که این هر دو کوزه‌را من یافتم از روی مروّت برادرانه قسمت 9
کردم تو هنوز کوزهٔ خودرا نپرداختی چشم در کوزهٔ من انداختی
عراق و آذربایجان دو کوزه ایست من این هردو را یافتم عراق بدو
گذاشتم و آذربایجان را (181 a) برای خودنگه داشتم سلطان ابوسعید میرزا 12
هنوز عراق را تمام نامتصرّف شده روی بآذربایجان آورده غایتِ
بی‌مروّتی است و در مکتوبی که از جانبِ سلطان ابوسعید میرزا مصحوبِ
رسول بود ذکرِ ایمانِ مغلّظه دربیانِ محبّت و دوستی کرده بود و 15
آن را بتاکید و مبالغات ساخته تا صاحب قران را بمکر و خداع آمن
سازد و از سرِ فراغ ازآن منزل کوچ کرده برجعتِ قهقری بمنزلی
دیگر که از برای آرام گرفتن انسب والیق باشد فرود آید و چون 18
رسول را با مراد بیك روانه ساخت کوچ کرد و حضرتِ صاحب قران[1]
از غایتِ تیقّظ متفطّن شد که چون او ایلچی‌را روانه می‌نماید کوچ
خواهد کرد و بدان یورت ملتجی خواهد شد و بسخنان و پیغامِ[2] محبّت 21

[1] N : قرانرا
[2] N : پیغامی

آمیز صاحب قرانرا غافل می‌سازد و متواتر کوج خواهد کرد در روزِ
وصولِ ایلچی کوج کرده بصوبِ سلطان ابوسعید میرزا متوجّه
3 شد و بمقامِ سلطانی بابی [1] نزول فرمود و بنابر شواهد و دلائل و تفأّلات [2]
متعیّن بود که غلبه و استیلا اوراست از جملهٔ شواهد آن بود که در
زمانی که مراد بیك را برسالت فرستاده بود مراد بیك ازوجنات
6 احوالِ سلطان ابوسعید مشاهده نمود که او بر جناحِ تسخیرِ آذربایجان
است و مطلقاً انصراف و تقاعد ازآن عزم ندارد بصاحب قران کیفیتِ
حال اعلام کرده بود و صاحب قران بإعدادِ اسباب و تأمّل و تدبّر
9 در بابِ تدبیرِ قتال و حراب اشتغال نموده شبی برؤیای صالحه چنان
دید که شخصی در غایتِ مهابت و عظمِ جثّة بدو روی آورد و
چون نزدیك رسید پای او برهوا رفت و سرِ او بر زمین نشست و سری
12 بشکلِ سختیانیٔ (181b) سرخ ازو پیدامیشد چون صبح طلوع کرد
خواست که آن واقعه را به بشاراتِ تفأّلِ قرآنی مؤکّد و مقوّی سازد
< قرآنِ > کریم را بدین نیّت گشاد «جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا» [3] بفالِ
15 نیکومثال [4] برآمد و درِ منزل برگشاد چنان دیده بود که تاج المجاذیب
بابا عبد الرّحمن گفت: ایران و توران ازآنِ تست و در یورتِ سلطانلو
که ایلچی رسید و هم درین یورت شاهزاده سلطان خلیل نیز از تبریز
18 معاودت کرده باُردوی همایون پیوست و رسل و رسایل درمیان متواتر و
متعاقب گشت موادِّ فتن روز بروز متراکم و عناصرِ محن لحظه بلحظه

[1] Aynen böyle. Bunun isme ait olmayıp alelâde bir kelimenin bozuk bir şekli olması da mümkündür. Çünkü az aşağıda (str. 16) burası sadece سلطانلو olarak geçiyor.

[2] N: مقاولات [3] Hūd sûresi (XI), 84. âyet. [4] N: منال

متغامم می‌شد پیرِ تدبیرِ عقلِ روشن ضمیر در اصلاحِ آن مفسدت
چون طفلِ شیر و شیخِ ضریر آمد عطارد که قاضیٔ فلك و نیك و
بدِ روزگار را محك است درین قضیه هرچند متخاصمین را بصلح 3
خواند راضی نشدند سلطان ابوسعید میرزا بشاهد زور و بیّنهٔ[1] غرور
ملك را متقاضی[2] و صاحب قرانی بحکمِ آسمانی و تنفیذِ تقدیرِ ربّانی
راضی شد و هرچند زهره بساز و آهنگ و آوازِ چغانه و چنگ ایشانرا ازآن 6
جنگ ببزم و تركِ رزم دعوت میکرد < و > مرّیخ به تیرِ تعییر و تیغِ
توبیخ ایشانرا < از > ترکتازان باز میداشت و آفتاب هر صبح تیغ کشیده از
پیِ خونریزیٔ[3] لشکرِ ظلام سر از جیبِ افق بیرون میکرد و چون علمِ 9
صاحب قران بر رؤسِ الملا آیتِ فتح و ظفر بر انصار و اعوان میدمید
ماه پلاسِ تغییرِ دول بر سر کشیده از راهِ ختای بعزاء سلطانِ چغتای
اشارتی میکرد و بروحِ بایندر و روانِ اُغوز و بایسنغر بشارتی میداد 12
صاحب قران بعد از وصولِ ایلچی و اداء پیغامِ او قاضی علاء الدّین
علی را که قاضی عسکر بود با همان ایلچیٔ سلطانی علی نام که
با نعمت الله آمده بود بجانبِ (182 a) سلطان روانه ساخت و چون 15
صاحب قران در بعضی از مراسلات باز نموده بود که هر پادشاه که
بولایتی توجّه نماید و بر سرِ جمعی از اهلِ اسلام لشکر کشد اورا
درآن یورش حجّتی و سندی باید . بیدلیلِ قاطع < شمشیرِ > ساطع کشیدن 18
خلافِ قانونِ جهانداری و ایالت و مصادمِ دین پروری و عدالت است و
حال آنکه بسلطان از ما بجز نیکی و معاونت نرسیده عراق و فارس از
ممّرِ تیغِ بیدریغ و اثرِ صولتِ این دولت برای او مستخلص 21

[1] N : بلیه
[2] N : متعاصی
[3] N : حونریز

گشت و سلطان در جوابِ این پیغام نوشته که سند و حجّت درین
یورش آنست که تبریز گورخانهٔ پدرِ ماست و درین چندسال آن
3 خانه واده مطیع و منقادِ این خانه واده بوده اند اکنون نیز باید که
اطاعت و انقیاد برسننِ آبا و اجداد باشد رایِ من چنان اقتضا میکند که
از آذربایجان قطعِ طمع کرده بدیاربکر معاودت نماید که در عوض
6 بعد از فتحِ روم و شام ولایات بدو ارزانی خواهیم داشت چون قاضی
علی را باردوی سلطان روانه میساخت در جوابِ آن پیغام چنان اعلام
رفت که تا بدین غایت بغیر از سلوكِ جادّهٔ محبّت چیزی ازما صادر
9 نشده در ازاء نوازشها و تربیتها[1] که از امیرِ بزرگ تیمور کورکان طاب
مضجعه درحقِّ خانه‌وادهٔ ما صدور یافته بود آنچه مقدور بوده از
دولتخواهی و یکجهتی ازما بظهور رسید سیّما درینولا که متواتراً
12 ومتوالیاً آنچه رسم و آیینِ مروّتست بجای آورده ایم اکنون چون بجای
نیکی بدی خواهد بود و حقوق در معرضِ قبول نخواهد پیوست هرچه
میشد از خود دانند ما اوّل همچو شمشیری بودیم که قبضهٔ آن دردستِ
15 شما بود و به دشمن حواله می شد اکنون قبضهٔ آن بدستِ دشمن
داده اید و برخود میزنید (182 b)

نظم

18 در اتمامِ[2] یاری و حفظِ عهود — بسی سعی کردیم امّا چه سود
بود رشتهٔ حب چو سنگی[3] متین — بود دوستی عین ماء معین
سرِ رشته باید نگه داشتن — نشاید سرِ چشمه انباشتن

[1] Hr (104 a) böyle; N : بلتها
[2] N : الهام
[3] N : جنكى

بود دوستی همچو فصل بهار — ازو کوه و هامون همه لاله‌زار
بود دشمنی همچو فصل خریف — درو باد و باران و رعد عنیف
غنیمت شمر عنفوان بهار — گل و سبزه و دامن کوهسار 3
برون کن ز سرباد عجب و غرور — که برباد دهی فراغ و حضور
بسی تاج داران با تخت و بخت — که بر تختهٔ نعش بستند رخت
فگندند خود را ببحر هلاك — بهشتند بر جای این توده خاك 6

اکنون چون قرار کار بر حرب و پیکار خواهد بود در قرا باغ
انتظاری کشم باید که جنگ مرتّب دارند و بیدرنگ روی بمیدان
آرند و این دو سه بیت ترکی انشا فرمود 9

[1] ....

دیگر فرمود که ملك موروث شمارا جهانشاه میرزا تصرّف کرده بود
اگر یك خروار بار میخواستند که از یزد بار کنند تا ده بار داروغگان 12
یزد معروض نمیداشتند رخصت حاصل نمیکردند <و> میسّر نمیشد
خیمه بر سر ایلچیٔ شما انداختند و شمارا مجال جدال با او محال بود
با توفیق ذی‌الجلال کوکبهٔ دولت شمارا ازآن وبال گذرانیدیم بایستی 15
که بجلدو بعضی از ممالك (183 a) عراق بما میدادید اکنون آذربایجان
را بضرب شمشیر از چنان پادشاهی که ملك موروث از دست شما
بیرون آورده بود گرفته ام میخواهید که آنرا بمکرو تزویر و 18
سوگندهای بدروغ و چرب زبانی بستانید غایت بی انصافی است

[1] **Maalesef nüshada bu türkçe beyitlerin yeri boş bırakılmıştır. Anlaşıldığına göre türkçe bilmeyen müstensih bu beyitleri türkçe bilen birisine okutarak yazmak üzere yerini boş bırakmıştır.**

حکایتِ ما و شما بعینها حکایتِ ابومسلم و منصورِ دوانقی است که
ابومسلم آلِ مروانرا بهواداریٔ آلِ عبّاس برانداخت و ملك را برای
3 عبّاسیه پاك ساخت آخر الامر بقصدِ او برخاست اگر حقِّ ما پیشِ
شما ضایع است عند الله ضایع نیست و ایلچی را بدین پیغامها اجازهٔ
انصراف داد و عداوتی که درکسوتِ مداهنات می بود آشکارا شد و قراولانِ
6 آق قوینلو دست بردها نمودند اوّل امیر حسین حاجی رفت و چندکس را
از چغتای گرفت و بعضی را کشت و بعضی را زنده رسانید و بعد ازآن
شاهزاده اُغرلو محمد رفت و غارت کرد و جمعی جاکیراو که
9 روی گردان شده بودند بدستِ نهب و اسیرِ[1] او گرفتار شدند در عرضِ
سه ماه بهادرانِ سپاه بحوالیٔ خندق و حصارِ عرابهٔ سلطان می تاختند و
دستگیر و نهب میکردند و ببانگ و فریاد زبان بدشنامِ عمومِ چغتای
12 میگشادند و از اهلِ اندرونِ حصار هیچکس را یارای خروج و پیکار
نبود و درین مدّت پیوسته از لشکرِ چغتای از امیر زادگان و مردم
نامدار می گریختند و باردوی صاحب قران می پیوستند و خبر می رسانیدند
15 که سلطان ابوسعید میرزا از آمدن پشیمان و حیرانست و از غایتِ
پشیمانی و اضطرار خود را در مقامِ دوستی می آورد و بسوگند مؤکّد
می ساخت و چون راهِ تدبیرش بسته و دستِ تحیّر گشاده (183 b)
18 شده بود هرزمان بوسیلهٔ متشبّث میشد که خود[2] را ازآن مهلکه
برهاند یا بر صاحب قران دستی یابد ایلچی فرستاد و چنان نمود که از
اینجا مراجعت می نمایم اگر درمیان صلحی جریان یابد اولی باشد

[1] N: اسیر
[2] N: ماخود

صاحب قران رستم ِ مهاندار را بآن ایلچی همراه کرده فرستاد ، رستم را
گرفت و کوچ کرده باستعجال آب ِ مهری را گرفت بقزل آغاج
3 رفت و مقصود ِ او ازین کوچ کردن آن بود که آن مقام خالی از
خوف و خطری نبود و در آن مقام مقاتله نمیتوانست کرد و بآن ایلچی
فرستادن صاحب قرانرا مشغول و ایمن ساخت و کوچ کرد درینولا
6 خبر رسانیدند که از خراسان جبه‌خانهٔ سلطان ابوسعید میرزا با جمعی
کثیر و اموال ِ بسیار باُردوی سلطان نزدیك شده صاحب قران امیر عمر
بیك [1] را فرستاد تا ایشانرا با جبه خانه و اموال از راه بگردانند و
9 باُردوی همایون رساند امیر عمر بیك [2] سیصد جوان همچو شیر ِ ژیان و
پیل ِ دمان و رعد ِ سوزنده و آتش ِ فروزنده باخود همراه برد و جبه‌خانه را
با هرکس و هر مال که همراه بود در حوزهٔ تصرّف آورده باُردوی
12 همایون رسانید و چون امرای قرا قوینلو در اوّل ِ امر بدو پیوسته
بودند و بعد ازآن حسن علی نیز بدو پیوست چنانچه پیشتر معلوم شد
سلطان خواست که فرّخ یسار ِ شیروانشاه ِ شروانی نیز اورا
15 مؤیّد و معاون بوده و بغلاّت و اقوات و سائر ِ جهات بچغتای
درمیان [3] و از آق قوینلو محترز و روی گردان باشد تا موجب ِ
پریشانئ ایشان گردد بنابرین ایلچی فرستاده و از شیروانشاه
18 دخترش را خواستاری کرد و بعبد الغفّار و امرای قرامانلو نیز
ایلچی بکمر ِ شمشیر و خلعت روانه کرد و ایشانرا دعوت نمود
(184 a) و ازینجهت عبد الغفّار شکی و امرای قرامانلو از دولت ِ

[1] Hr (104 b) : امیر بیك
[2] Hr (104 b) : امیر بیك
[3] Aynen böyle. Burada belki bir atlama var veya müstensih yanlışlıkla bu kelimeyi yazmıştır.

عاطفتِ صاحب قرانی محروم و درویش[1] خذلان محجوب و ملوم ماندند
درینولا بهادرانِ آق قوینلو داعیهٔ جوانب تاختن و هرلحظه شکاری
3 از چغتای انداختن در سر افتاد حسینِ قوجه حاجی بقراولی رفت و
دادِ مردی و پهلوانی داد و چندکس را از ایشان بقتل آورد و چند
نفر دستگیر کرده بمعسکر عاید گشت بعد ازآن شاه علی بیك رفت و
6 او نیز استیلایی تمام یافت قریبِ پنجاه کس بقتل آورد و عرابهٔ بسیار
شکست و حضر بیكِ ترخان نیز رفت و بسیاری را دستگیر کرده
باُردو رسانید دیگر بار شاهزاده محمد را فرستاد و او نیز بسیاری از
9 ایشان بقتل آورد و بعد ازآن شاه علی بیك رفت و قریبِ پنجاه نفر را
از ایشان کشت و بسیاری از عرابها درعقب می‌شکست و بعد ازآن سلطان
حمزه و یوسف بیك شبیخون بردند و خیمه انداختند و بعد ازآن شاه
12 منصور و حسینِ اویس و ذوالنون رفته مردیها کردند چون سلطان
ابوسعید میرزا این جلادتها دید حیرتش زیاده گشت غیرتِ زور آوری
بینداخت و روی بإعراض آورد خواست که از آنجا کوچ کرده
15 بجانبِ محمود آباد و شروان نزول فرماید و چون راه آبِ سیاه بود و
عبورِ لشکر ازآن متعذّر فرمود که قریبِ ده هزار خروارنَیْ برمعبر
انداختند و هنوزوافی نبود جار انداختند که هرکه احمال و اثقالِ زیادتی
18 دارد درآن راه برسرِنَیْ اندازد کلیم و نمد و زیلو و سائرِ اثقال آنچه
مقدور بود انداختند و سه روز لشکر از آنجا گذشت و فتنهٔ عظیم درآن
عبور واقع شد چون گذشتند مردم را بهجت و سرورِ عظیم روی
21 نمود تصوّر چنان کردند که حیاتی بتازگی یافتند و سلطان (184 b)

[1] Aynen böyle.

بدان مقام که خواست نزول فرمود از یك طرف آبِ کور و یك
طرف دریا داشت و یك طرف که معسکرِ صاحب قران < بود >
بخندق وعرابه محکم کرد و چون از غایتِ خوف قدم ازخندق بیرون نتوانستند 3
نهاد درمیانِ اردو چاهها کندند و در مابینِ کور علف زاری بود آنرا
ضبط کردند از برای چهارپایان ، درینولا صاحب قران شاهزاده سلطان
خلیل را و شاه علی بیكِ بیرامی و شیخ حسن بیكِ پورناك و علی میرزا 6
برادرزادهٔ خودرا و ابراهیم شاه بیك و مراد بیك بن جهانگیر میرزا و
علیخان را باسه هزار جوانِ بهادرِ دلیر

نظم 9

همه شیر گیر و پلنگ انتقام	بسختی همه همچو سنگِ رخام
همه راست رَوهمچو تیرِ خدنگ	بروی اعادی روان روزِ جنگ
بر اسبانِ تازی جوانان سوار	چو بر شاخِ گلبن گلِ نو بهار 12
چو سایه پیِ شاهزاده دوان	ویا آب در پایِ سروِ روان

بعزمِ شبیخون باُردوی سلطان روانه ساخت تا درمیانهٔ شب از اندرونِ
اردوی سلطان بسیاری را بقتل آوردند هرچه در بیرونِ حصار و خندق 15
از اسب و استر و اشتر هرچه یافتند بتاراج ببردند و ولولهٔ عظیم
در اردوی ایشان افتاد و جنگهای مردانه کردند و معاودت نمودند
سلطان ابوسعید میرزا را بیکبار دل ازجای و قوّت از پای رفت هرکه 18
از اردوی وی فرار توانست کرد قرار نگرفت یا بشروان کشید
یا باُردوی صاحب قران ملتجی گشت چون چند روزی برین منوال

گذشت و هر که از اردوی سلطان بشروان کشید راه مفتوح بود و غلّه
از شروان باُردو متتابع و خرید و فروخت درمیانه شایع گشت و بصاحب
3 قران خبر رسید که دریك فرسخیٔ اردوی (185 a) سلطان ابو سعید
میرزا معبری هست و درآنجا سوداگران از اهلِ شروان بمعامله وداد
وستد مشغولند عثمان بیك بن جهانگیر میرزا را با حمزهٔ بکتاش
6 ۰ صد سوار فرستاد تا بسیاری ازچغتای بقتل آوردند و غارت کردند و
چون اردوی سلطان بدیشان نزدیك بود و لشکریانِ عثمان بیك اندك
بودند ایلغاری ازآن اردو بدیشان متوجّه شد و شخصی خروس بهادر
9 نام که با عثمان بیك بود بسببِ جنگِ جاهلانهٔ متهوّرانه بدستِ چغتای
گرفتار گشت و عثمان بیك عنان کشیده جنگ میکرد و برجعت خودرا
ازمیانِ عدوّ بیرون میکشید و عدوّ بتصوّرِ آنکه مگر کمینی هست جرأت
12 نمیتوانستند کرد و از دنبالِ عثمان بیك نتوانستند رفت در آخر ازآن
شخصِ اسیر استفسار نموده معلوم شد که کمینی نیست بر عثمان بیك
دلیر شدند و بر ایشان تاختند عثمان بیك بآن جوانان که همراه داشت
15 جنگهای مردانه با چغتای کردند و جنگ کنان خودرا از آن معرکه
بیرون انداختند شروانیان که تا بدین غایت با چغتای موافق بودند و
سخنِ پیوند درمیان داشتند ازین جلادتها عبرت گرفتند و از سلطان
18 ابوسعید میرزا نومید شدند عبدالخالق نام را بقرعِ بابِ وفاق و تحریكِ
سلسلهٔ اتّفاق بدرگاهِ سلطنت و پایهٔ سریرِ معدلت فرستادند و ازچغتای
متقاعد گشته منعِ بیعِ غلّه و سائرِ معاملات کردند و از جانبِ
21 صاحب قران امیر عبد الحقّ از ملازمانِ جهانشاه میرزا برسالت و

اظهار محبّت و عنایت بجانب امیر فرّخ یسار شیروانشاه رفت و اورا
بفنون عواطف امیدوار ساخت باز درین اوان بابا عبد الرّحمن را (185 b)
درمنام چنان دید و ازو ببشارت ظفر امیدوار گشت و سلطان ابوسعید 3
میرزا باز بر سبیل اضطرار یك کوچ دیگر بطریق عود نمود و این خبر
بصاحب قران رسید امیر بیك عمر [1] و بایندر بیك و محمد بیك و بشارت بیك و
امیر اصلان ذوالقادر و منصور افشار و مراد بیك و یوسف بیك بن جهانشاه 6
بیك و ابوسعید ایناق و موسی بیك عرب را با هزار نفر فرستاد تا از
دور خود را بچغتای نمایند و ایشانرا تخویف کنند تا چند روزی توقّف
نمایند مگر بدین توقیف صاحب قران بمنقلای خود پیوندد و باتّفاق 9
خود را بدیشان زنند امرا بنابرآن تدبیر امتثال فرمان نموده خود را
بر ایشان میزدند و از ایشان بقتل می‌آوردند و از جوانب دخلهای عظیم
میکردند و صاحب قران متوکّلاً علی المنّان بی تکلّف سوار شد و از آب 12
ارس گذشت و با او زیاده از شش کس نبود و کوتل اورا پیاده
می‌کشیدند بمحازات محمود آباد نزول فرمود و در زمانی که سوار
می‌شد میمنه و میسره را از رکوب حضرتش هیچ اطّلاع نبود گوئیا 15
اورا در آن سواری اختیاری نبوده بحکم اشارت غیب سوارشده درین
منزل قلیلی از عساکر منصوره رسیدند و هم درین یورت شخصی از
صلحا در واقعه دیده بود که بابا بهرام چلبی بشتری گردن کوتاه 18
<و> پای سرخ سوار بود اشارت می‌فرمود که این است دشمن برو و اورا
بر زمین میزنم و آن شتررا گرفت و بر زمین زد علی الصّباح که ترك
خاوری تیغ انتقام <از> نیام کشیده بر سمند باد پای هوا پیمای 21
<از> دائرهٔ ارتفاع روی بمیدان عرصهٔ هامون نهاد و قرا الوس

---

[1] Hr (105 a): امیر بیك

دولتِ معکوسِ حبشه و زنگبار اعنی احشامِ ظلمت احتشامِ سوادِ شام را
وارْگون میساخت صاحب قران بر سمندِ یکرانِ (186 a) میدان نورد و
3 تکاورِ خصم گیرِ شیر نبرد سوارشده

اقبال هم عنان و ظفر درجلو دوان
توفیقِ حقّ رفیقِ ره و فتح هم رکاب

6 و او چهار صد سوارهمراه و اسحق آقا و مولانا شیخ احمد و شاه علیٔ
پورناك را بیورت گرفتن ازپیش فرستاد و درراه خبر رسانیدندکه لشکرِ
چغتای غلبه کرده اند و امیرعمر بیك [1] را مغلوب ساخته و لشکر منهزم .

---

[1] Hr (105 b) : امیر بیك

< ذکرِ > جنگِ امیر مزید و گرفتار شدنِ او

چون از امیرعمربیك [1] آسیبِ بسیار بچغتای رسیده بود و از جلادتها و
جرأتهای او بجان آمده بودند و تفحّص کرده که با او مردمی اندك 3
همراه اند غوغا نموده بیکبار از خندق بیرون ریختند و از امرای چغتای
امیر سیّد مزید و محمّد یارِ تواجی و حسینِ دیوانه و امیر شیر حاجی
وشیخ بهلول و از امرای قرا قوینلو اولادِ علی شکرو دیگر امرا بعزمِ 6
استیصالِ امیر عمر بیك [2] معدّ و مرتّب گشته بدر آمده اند و لشکرِ
امیر بیك از آمدنِ صاحب قران بیخبر بودند و لشکرِ چغتای را
نیز پنداشتند که شرذمهٔ بیرون آمده اند چون فرقتین متقارب شده اند 9
جنگی عظیم واقع شد و چون چغتای بسیار بودند و آق قوینلو اندك ایشان
غالب شدند و آق قوینلو عنان کشیده جنگ کنان روی بگریز نهادند
بعضی به تیر از اسب افتادند و هلاك شدند و باقی در معرضِ تلف ماندند 12
چون لشکرِ دشمن بیقیاس و مأمن دور و معاون مفقود امیر بیك را از اسب
انداختند در محلّی که کسری نمود و بر ولدِ جهانشا < ٥ > .... [3]

---

[1] Hr (105 b): امیر بیك

[2] Hr (105 b): امیر بیك

[3] Burada üç buçuk satırlık bir boşluk vardır.

< ذکرِ هزیمتِ چغتای و اسیر شدنِ سلطان ابو سعید میرزا >

3 (186b) درین حال مابینِ صاحب قران و محلِّ قتال یك فرسخ بود مولانا شیخ احمد با الیاسِ حسنِ فرّاش که امیر عمر بیك [1] فرستاده بود خبر رسانید که اینك لشکرِ چغتای امیر عمر بیك [2] را منهزم ساخته
6 میرسند صاحب قرانرا از استماعِ این خبر محلِّ قرار و مجالِ آرام نماند و بنفسِ مبارك خود کجیم بر اسب انداخت و پیش از سوارشدن جمعی را از بهادران بإمدادِ لشکرِ مهزوم فرستاد و ایشانرا بر منقلای
9 ساخت و میمنه و میسره را بقدرِ امکان تعیین نمود و چون چغتای درین حال شنودند که صاحب قران رسید بیکبار انهزام یافتند سیّد مزید را پسرِ شیخ علیٔ مهردار دستگیر کرد وامیر حسینِ دیوانه را علیٔ عرب و
12 فوج فوج دشمن را دست از عقب بسته بدرگاهِ جهان پناه میرسانیدند چون این خبر بمسامعِ سلطان ابو سعید میرزا رسید بی طاقت شد غیاث‌الدّینِ مازندرانی که از اکابرِ ملوكِ دار المرز و از فرزندانِ
15 سیّد قوام‌الدّینِ مازندرانی بود بدر خواستِ صلح درلباسِ استخلاصِ سیّد مزید بپایهٔ سریرِ صاحب قران فرستاد و چنان پیغام کرد که هرچه مطلوبِ صاحب قرانست ازآن تجاوز نخواهد بود چون سیّد
18 غیاث‌الدّین روانه شد هنوز معاودت نا کرده والدهٔ خود را نیز

---

[1] Hr (105b) : امیر بیك
[2] Hr (105b) : امیر بیك

از غایتِ اضطرار و اضطراب فرستاد و سیّد عبدالحی که از اکابرِ
سادات و نقبای مشهدِ مقدّسِ امامِ علی ابن موسی الرّضا علیه و
3 علی آبائه التحیة والسلام و سیّد ابراهیم بقوس قمی[1] را با والده همراه
کرده بدعوتِ صلح و استخلاصِ سیّد مزید فرستاد چون والدهٔ
سلطان با ساداتِ عظام رسیدند و سخن معروض داشتند صاحب قران
6 فرمودکه با وجودِ این بی مروّتیها که از سلطان ابوسعید میرزا صدور
یافت اگرخود بیاید آنچه (187 a) مقصودِ اوست حاصل است
والده اش فرمودکه آمدنِ او تعذّری دارد حجابی عظیم درمیان افتاده و
9 عذری چند گفت پادشاه فرمودکه اگر شاه محمود میرزا بفرستد
مسؤل حسب المأمول خواهد بود چون روز شد و والده معاودت نمود
عرصهٔ اردو بسانِ زمینِ حشر در زلزله و اضطراب بود مجموعِ خلایق
12 را دلها در موجِ خون و دیده چون ارس و جیحون پایها همه از غایتِ
<خون> چون میخِ خیمه بزمین فرو رفته نه جای ستیز بود و نه پای
گریز سلطان که دائم در مجلس میگفت که عرصهٔ زمین اندك جاییست
15 یك کس کدخدائیٔ این خانه را بس است و عراق و خراسان و
ماوراء النهر تا بحدودِ هند و خطای در نظرِ او چون چشمِ ترکان
تنگ می نمود درآن محلّ بسوراخی مختفی تواند شد راضی بود بعضی را
18 از ازواج در شب روانه کرده منتظر بود والده رسیده جوابِ شافی
نداشت سلطان روی بگریز نهاد فرمود تا نقاره زدند و بانتظارِ فرزندان
یك لحظه توقفّ کرد سلطان محمّد میرزا و شاهرخ میرزا ازخانهای

[1] Hr (105 b) : سید فتحی

خود بدو پیوستند و شاه محمود میرزا از خانهٔ خود باجمعی از امرای
عظام روی براهِ سلطانیه و ری نهاد سلطان نیز از اردو باستعجال توجّه
3 نمود و صاحب قران از برای ضبطِ خزانه جمعی را فرستاد و بیوتاتِ
خاصّهٔ سلطانی را بحرزِ اختصاص کشید و حکم فرمود که در نهبِ
اردو و از دماء و فروج خود را نگاه دارند اموال و نعم و نقود و اجناسِ
6 مالا یُعَدّ ولا یحصی بدستِ لشکریان در آمد بعد از آن صاحب قران
بنفسِ شریفِ خود بنظّارهٔ اردو از کناره در آمد و در بیوتات نظری
انداخت و همان نقاره‌چیانرا امر فرمود تا نفیرِ نفورِ چغتای در زدند و
9 بطنینِ کورکه و صدای کره‌نای (187 b) کاخِ صماخِ مرّیخ را سوراخ
و گوشِ گردون را پر از طنطنهٔ ناله و صراخ ساختند و شاهزادگانِ
جوانبخت سلطان خلیل میرزا و زینل میرزا و شاه علیٔ بیرامی در عقبِ
12 سلطان ایلغار کردند و صاحب‌قران بمنزلِ خود معاودت نمود و بعضی
ازازواجِ سلطان ابوسعید میرزا محفوظ و مضبوط گشتند بعد از ساعتی
چند سلطان ابوسعید میرزا را باز گردانیده باُردوی همایون آوردند و
15 چون مجلسِ همایون نزدیك شد صاحب قران تعظیماً لِشانه استقبال
نموده از خرگاه بیرون رفت و با سلطان معانقه کرد و چون بخرگاه
درآمدند با او در نشستن تواضعی لایق نفرمود و امیر شاه علی را برومقدّم
18 نشاندند سلطان فرمود که جای من نه اینست صاحب قران درجواب
فرمود که اگر تو خود می آمدی جای تو بلند می بود چون ترا آورده اندجای
توآنجاست سلطان فرمود که میانِ ماو خانهٔ شما دوستیٔ صد ساله است و
21 عداوتِ سه ماهه، حقوقِ دوستیٔ قدیم باندك عداوتی ضایع نباید ساخت
صاحب <قران> فرمود که دوستی میانِ خاندانِ شاهرخ میرزا و خاندانِ
مابوده است مارا با شما هیچ دوستی نبوده اکنون از خاندانِ شاهرخ میرزا

یادگار محمّد میرزا پیشِ ماست و رعایتِ حقوقِ جدّ بزرگوارش
ضایع نیست وظایفِ نگهداشت و مراقبه و مراعات نسبت با او بظهور
خواهد رسید بعد از آن صاحب قران همان مثلِ دو برادرکه دربیابان 3
بودند و دو کوزهٔ آب یافتند بمیان آورد و نیز حکایتِ عورتِ داد
خواه که برسرِ راهِ سلطان محمود آمد و شکایت از لشکریانِ او کرد
سلطان فرمود که حالیاً بروم توجّه دارم چون معاودت نمایم بغورِ <کارِ> 6
تو خواهیم رسید داد خواه درجواب گفت (188 a) که این همه ممالك
در تحتِ تصرّف آوردی چه کردی روم نیز گرفته گیر حکایتِ تو نیز
همان حکایت است در زمانِ جهانشاه میرزا یك خروارنار از یزد 9
بی مهرِ او نمیتوانستند بردن با اینهمه ممالك را برای تو مستخلص ساختیم
آذربایجانرا که بضربِ شمشیر گرفته ایم بما ندادی و گفتی که چون
روم و شام بگیریم ترا ولایات دهیم روم و شام نیز گرفته گیر بعد از آن 12
سلطان فرمودکه اگر بامن نیکی خواهی کرد ضایع نخواهد بود مرا
فرزندانند که همه در حدودِ ماوراء النهر و خراسان پادشاهند و ممالكِ
بسیار و لشکرِ بیشمار دارند صاحب قران فرمود که مرا از تو چه باك 15
بود که از ایشان اندیشناك باید بود وچون صحبت متمادی شد صاحب
قران اشارت فرمود که اورا بیرون بردند و بمنزلی فرود آوردند و
چند روزی محافظت کردند آخر قرار بر قتل یافت صاحب قران بنابر 18
آنکه سلطان ابو سعید میرزا گهر شاد بیگم که حرمِ حضرتِ خاقانِ
سعید شاهرخ میرزا بود بقتل آورده بود بیادگار محمّد اشارت فرمود که
اورا بقصاص رساند کوتولان او را سوار کرده بدرِ خانهٔ یادگار 21
محمّد بردند تا نوکرانِ یادگار محمّد اورا بقتل آوردند والله اعلم .

باب دربیانِ احوالِ آذربایجان و عراق و لشکرِ چغتای بعد از هلاکِ ابو سعید میرزا

ذکرِ احوالِ چغتای

3

چون بواسطهٔ غلای غلاّت و ضیقِ مطاعم و اقوات و هلاکِ بهایم و اصطکاکِ صوارم اعنّهٔ همم و ازمّهٔ عزایم از انصراف و انعطاف
6 بجانبِ تبریز و دیارِ عراق متقاعد بود سوارانِ گور شکار ازگرسنگیٔ شکارِ گور و پیادگانِ آهو رفتار بدامِ بی قوّتی و بی مؤنتی گرفتار شده رای عالم آرای صاحب قرانی براقامتِ چند روزه درآن نواحی قرار
9 یافت و از (188 b) برای گرسنگان عسکرِ مکسور و لشکرِ مقهور هرروزه اطعامی عام انعام فرمود و از امرا و اسرای چغتای هرکس را که داعیهٔ معاودت بأوطان بود بمراکب و توشهٔ راه و پلاس فراخورِ
12 احوال بنواخت و جمعی را که هوای انخراط در سلکِ طاعت و انسلاك در عقدِ خدمت و متابعت بود تربیت فرمود و بقطارِ شتر و خیمه و خرگاه و خرجی و مراکب علی قدر المناصب و المراتب نوازش نمود و
15 مجموع را بتابینِ شاهزادهٔ بایسنغری قرار داد و ایالتِ خراسان را و سائرِ ممالكِ ماوراء النهر بنامِ رفیعش رقم فرمود و بإمداد و معاونت درفتحِ آن بلاد وعدهای پادشاهانه از بارگاهِ الطاف اصدار فرموده
18 ایشانرا امیدوار ساختند و فرمانِ جهانمطاع صادر گشت که تعرّض بأحوالِ گریختگان ننمایند و بهمان اسلوب که با عساکرِ جهانشاهیه

مسلوك بود نسبت با چغتای نیز مرعی دارند تا از سر فراغ خاطر
بمواطن و مصادر خود عائد گردند و مادر سلطان ابو سعید میرزا را
رعایت کرده رخصت فرمود که نعش سلطان را بهرجاکه خواهد 3
نقل کند و خرجی و الاغان انعام فرمود و خاتون نعش فرزند را حمل
فرموده از حدود قزل آغاج بیرون آورد و طوالش رسیدند و اورا
غارت کردند بنوعی که نعش را در بیابان انداخت و گریخت باز فرمان 6
همایون اصدار یافت که امیر عبد الکریم صدر را از غلّ و زنجیر
بیرون آوردند تا نعش سلطانرا بخراسان نقل کند و اورا بما یحتاج الیه
امداد فرموده روانه ساخت و امیر سیّد مزید ارغونرا محافظت نموده 9
بمحفهٔ و قطار شتر و اسبان خوب و مرغوب و انعامات و مراحم از سائر
امرا و اعوان ملك ممتاز گردانید و امیر محمّد یار و امیر عبدالوهّاب
(189 a) و امیر عبد الرّحیم صدر راکه ارکان دولت سلطان مرحوم 12
بودند در سلاسل و اغلال نگاه میداشتند تا بدو ماه عبدالرّحیم صدر که
سراپای او از اخلاق ذمیمه فراهم آمده بود در غلّ وسلسله پیاده
با برادرش عبدالوهّاب کوج بکوج میرفت تا آخر الامر کار او بر قتل 15
قرار یافت امر همایون بر سلخ جلد نافذ گشت و عبدالوهّاب برادرش
در قطار بندیان تا بچهارماه منزل بمنزل پیاده میرفت عاقبت بالتماس
حضرت سعادت پناه مرتضیٔ ممالك اسلام افتخار العترة الطاهرة 18
زبدة الملّة الزاهرة سیّد نظام الدّین عبدالغفّار که از سادات عالی نسب
ولایت کرمان است و در علوم غریبه و معارف الّهیه ید طولی و دلی
دانا دارد از سلسله خلاص گشت و با اهل و عیال بخراسان توجّه نمود 21
و از فرزندان سلطان مرحوم سلطان محمود میرزا که والیٔ استراباد

بود جمعی از امرای عظامِ پدرش مثلِ امیر سیّد مراد و برادرش سیّد
محمّد بدو پیوسته و از اردوی پدر در وقتِ اختلال روی بفرار نهادند
3 واز راهِ سلطانیه غارت کنان متوجّهِ خراسان شدند چون بولایتِ
قزوین رسیدند سیّد حسن برادرِ سیّد مراد که داروغهٔ قزوین بود
با جمعی از سرداران خراسان که بنام بردار <ی> آمده متوجّهِ معسکرِ
6 سلطان بودند و قریبِ ده هزار سوار و پیاده از ایتام و او باشِ خراسان
که بر جناحِ یورش هم در قزوین بیراقِ یورش مشغول بودند
از وقوعِ این حال خزانه که در قزوین بود از نقود و اجناس بار کرده
9 بدیشان پیوستند و جبه خانه و قورخانه و اسبابِ فتحِ قلاع از بوره و
قزغانها و طویلهای اسبان و استر و قطارهای شتر و الاغان و عرابه که
از ولایاتِ (189 b) سمرقند بقزوین رسانیده بودند در قزوین
12 گذاشتند بعد از دو روز از رفتنِ ایشان امیرِ مازندران که از امرای
سیّد کارکیا سلطان محمّدِ لاهیجی و از امیر زادگانِ مازندران بود
با سیصد سوار و دویست پیاده برحسبِ فرمودهٔ کارکیا سلطان محمّدِ
15 لاهیجی بمحافظتِ قزوین رفت و بتفحّص و گرد آوریٔ اموالِ چغتای
مشغول شد مال و حقوقِ دیوانی پیش از لوازمِ ادای آن بتحصیل
داد آنچه توانست حاصل کرده بگیلان از برای سلطان روانه ساخت
18 و هرچه قابلِ نقل نبود در قزوین فروخت عرابه‌هارا بهمگی فروختند
و بهایمها را از اسب و استر در زیرِ بار<با> مخلّفاتِ چغتای از خیمه و
خرگاه و جبه و آلات و اسبابِ حرب کشیدند بعد از چند روز بامرِ
21 کارکیا سلطان امیرِ مازندران و کیا نامور که از سرهنگانِ لشکر بود
متوجّهِ قلعهٔ شمعِ ایران و ولایتِ طارم شدند و سیّد عضد پسرِ موسیٔ

قزوینی از قبلِ کارکیا بداروغگیٔ قزوین بجای امیرِ مازندران مقرّر
شد و چون بقزوین رسید دستِ تغلّب دراز کرد و با هرکس بهانهٔ
انگیخت جرمانها حواله نمود خواجه عبد الرّشید و خواجه محمّد شاهی 3
را بچار صد تومان بدستِ محصّل سپرده بقلعهٔ لمسر فرستاد و اموالِ
ایشان را قلمی کرد و از خواجه قطب الدّین قابض ده تومان استیفا کرد و
شاه سلطانِ دیلمی را که وزیرِ محمّدی میرزا و از بزرگ زادگانِ شهر 6
است و بعد از واقعهٔ جهانشاهیه با اکابرِ اصفهان در امرِ پیشوایی و
محافظتِ مملکت شریك بود <و> در زمانِ سلطان ابو سعید میرزا وکیلِ
رعایای قزوین و پیش دادِ امورِ دیوان بود از خوفِ سیّد عضد 9
از شهر بعزمِ بساط بوسِ صاحب قران بیرون رفت و شهر در دستِ
گیلانیان بود تا زمانی (190 a) که نزدیك شد که از درگاهِ جهان
پناهِ صاحب قرانی داروغگان از برای ممالك و بلادِ عراق مقرّر 12
گشته بقزوین رسند

ذکرِ توجّهِ امیر یوسف میرزا و حسن علی بجانبِ همدان و کشته شدنِ شاه حسینِ لُر

3 [1] [در آن اوان که سلطان ابو سعید بقتل آمد پیر علی ولدِ علی شکر بیک ابو یوسف میرزا را بسلطنت بر داشته روانهٔ همدان گردید < و > محمود بیکِ آق قوینلو و سلطان علی ولدِ حسن علی بایشان

6 پیوستند بعد از بیست روز سلطان علی را بقتل آوردند چون بحدودِ همدان رسیدند خبر آمد که شاه حسین حاکمِ لُرِ کوچك همدانرا تاخته در شهر درد بر سرِ الوسِ بهارلو ریخته ایشانرا غارت کرده است

9 بنا بر آن عساکرِ نصرت نشان بر سرِ ایشان ایلغار نموده غافل بر سر وی ریختند و شاه حسین را با پانصد نفر از ملازمان بقتل آوردند بعد از آن از همدان روانهٔ جردبادقان گشتند و بقتل و غارت و خرابئ ولایت

12 شروع کردند و محمود بیکِ آق قوینلو را بتاختِ نائین و اردستان و ابرقوه و یزد فرستاد < و > از آنجا کوچ بر کوچ روانهٔ شیراز گردید]

واقعهٔ [2] سلطانِ مرحوم در افواه والسنه افتاده بود وصیتِ

15 معدلت و جهان پروریٔ < صاحب قران > اسماع و آذانرا فرو گرفته اهلِ اصفهان مستظهر و آسوده خاطر بودند و از تخویفاتِ امیر ابویوسف و اتباع هیچ اندیشه نمیکردند و یعقوب را تجربه مینمودند.

---

[1] Bu bahis N da atlanmıştır; anlaşılacağı üzere buraya Hr dan alınmıştır (yaprak 110 b - 111 a).

[2] N: بعد از واقعه . Müstensihin az ilerideki بعد از kelimelerini yanlışlıkla buraya yazmış olduğu sanılabilir.

ذکرِ تعیینِ داروغگانِ اصفهان و سائرِ بلاد

بعد از واقعهٔ سلطان ابو سعید چون صائقهٔ قهرِ الآهی تاج و
تختِ پادشاهیٔ سلطان ابوسعید میرزا را درهم سوخت و سحابِ عاطفت 3
بارِ جودِ صاحب قرانی از دریا بارِ الطافِ ربّانی برآمد و گرسنگانِ
معسکرِ اورا که از برای نان چون تخم در خاك افتاده بودند بنشو ونما
امید وار میساخت و آفتابِ معدلتش پرتوِ تربیت و تمشیت بر همگنان 6
می انداخت

نظم

ما آبِ روانیم درین جوی روانیم 9
ما بادِ دمانیم و ازانسوی وزانیم
ما سایهٔ اویم درین سایه گریزید
و آنها که نیایند بدُمشان بکشانیم 12

اکابر و اشرافِ خراسان و عراق و سائرِ أطراف که بعضی بإجبار و بعضی
بإختیار در آن اردو پریشان و گرفتار بودند و بعد از ذهابِ اسباب و
بعد از اعزّه واحباب و عروضِ قروض در مضیقِ حیرت و اضطراب 15
و معروضِ قتل و انتهاب می بودند روی بدرگاهِ عالم پناه آوردند و چون
اهلِ حشر که بنفخِ صورِ از قبور برهنه و عور بیرون آیند و هیچ مفرّو
مقرّی بغیر از التجا بجنابِ شفاعت مآبِ رسالت قباب ندانند و بهر دری که 18
روی آوردند فتح البابی نیابند مگر بدرگاهِ (190 b) عالم پناهش آن

سرگشتگانِ بوادئ اندهاش و غرق شدگانِ وادئ رعب و ارتعاش
دستِ اعتصام بحبلِ متینِ لطفِ بیدریغِ حضرتِ صاحب قران که
« بالعُرْوَةِ الْوُثْقَى لاَ انْفِصَامَ لَهَا »[1] است زدند

نظم

نیست در عرصه بجز بابِ تو ملجأ وَ مآب
تشنهٔ بادیه را خاكِ درت عذبِ فرات
هست طوفان زدگانرا کرمت کشتئ نوح
هست مرگم شدگان را علمت صبحِ نجات
یدِ بیضای تو خورشید صفت تیغ زنان
برده از رویِ زمین ظلمت و ظلم و شبهات

و آن حضرت ابوابِ انعام بر رویِ خاصّ و عام مفتوح داشته هر طائفه را
از طوائف چنانچه پیش ازین مذکور شد بما یحتاج ملحوظِ نظرِ
التفات میساخت و بولایتی که محلّ اقامتِ ایشان بود میفرستاد و
از برای ضبطِ امورِ مال و حقوقِ دیوان امنا تعیین فرموده بیکبار
از برای عراق حکّام و مباشرانِ امور را با خواصّ و اشراف <که>
بشرفِ التفات اختصاص یافته بودند از اردوی همایون به بدرقهٔ نصایح و
وارشاد در امرِ معاشِ زیر دستان[2] و سائرِ سکّانِ ولایات که
نصب العین و پیش نهادِ ضمیرست روانه ساخت <و> با اکابرِ اصفهان
اعنی ساداتِ عظام و نقباء کرام امیر سیّد زین العابدینِ میرِ میران و

[1] Bakara sûresi (II), 257. âyet.
[2] N: با زیر دستان

شاه فخرالدین هادی و بعضی ازموالیٔ عظام داروغهٔ[1] یعقوب آقا
نام < را > همراه کردو با قضاةِ قم و کاشان و نطنز واردستان و
اعیانِ دیکر ولایات بهمین سبیل حکّام فرستاد و امیر ظهیرالدّین 3
ابراهیم شاه که از امراء عظام و ایناقانِ جهان شاه بود و در فنونِ
رعیّت پروری و کمالِ نفس و حسنِ سیرت وجودتِ طبیعت از دیگران
ممتاز بود اورا بحکومتِ دارالعبادهٔ یزد تعیین فرمود و حسن 6
چلبی را بقزوین (191 a) و زین‌العابدین بیكِ طارمی را بطارم و یار
علی نام را بسلطانیه و دارا بیك بری و جهانگیر که از امرای محمّدی
میرزا بود بساوه و سعادت یار بیك که هم از مقرّبانِ محمّدی بود و 9
بسبقِ خدمت و بندگی نسبت با صاحب قران از اقران امتیازی داشت
بکاشان و حاجی علیٔ قپوجی باردستان و شاه محمّد بیكِ پیر حاجی
بیكِ گاورودی و امیر زاده جهانگیرِ شاه حاجی بیكِ گاورودی که 12
همدان و توابع موروثیٔ پدرِ شان بود بهمدان و بحکومتِ مالیات خواجه
نظام‌الدّین امیر علی پسرِ خواجه عمادالدّین محمود حیدر که پدرش
از اکابرِ عراق و وزیرِ بلا شریكِ سلطان محمّدِ بای سنغری بود و 15
خواجه ضیاءالدینِ محمّد که از اکابرِ یزد بود واخی شهریارِ منشیٔ
قزوینی تعیین نموده با ایشان همراه ساخت و بمناشیرِ جهانمطاع و استمالت
نامهای واجب الامتثال والإتّباع اهلِ عراق را بعدلِ شامل و فضلِ 18
کامل امید وار گردانید واین مجموع[2] از حکّام و امنا واکابر و اشراف و
سادات و علما از راهِ خلخال و طارم و قزوین روانهٔ عراق شدند و
چون بطارم نزدیك رسیدند و لشکریانِ کارکیا سلطان محمّدِ گیلانی 21

[1] N: و داروغه
[2] N: مجموع را

که در طارم بمحاصرهٔ قلعه و غارتِ توابع مبادرت نموده بودند فرار
نموده چون شغالانِ گیلان درخزیدند و جمعی که در قزوین هم از قبلِ
3 کارکیا بحکومت آمده چون امرا ازطارم عبور کرده بقزوین نزدیك
شدند ایشان نیز بمواضعِ قهپایه و جبال که درمیانِ قهپایه ورودبارست
گریختند و از دور در عرصه می نگریستند تا باز چه بازی رخ نماید که
6 ایشان گرگ وار درآمدند و طعمه ربودند و چون بقزوین نزول کردند
امیر ابراهیم شاه بکارکیا ازبرای استخلاصِ صواحبِ قزوین که
درقلعهٔ (191 b) لمسر مقیّد بودند پیغام فرستاد و بتکرارِ مراسلات
9 ایشان را رهانیده بقزوین آورد و حسن چلبی بداروغگی نشست و امرا و
حکّام باتّفاق روانهٔ عراق شدند و چون امیر یوسف بعراق آمده بود
رعایتِ حزم می کردند و بتدریج میرفتند هنوز هرکس بمقصد و مقامِ
12 خود نا رسیده خبرِ ارجوفه از اعدای دولتِ قاهره بسلطانیه رسید و
بدیگر ولایات سرایت کرد مضمونِ خبر این بودکه جمعی از امرای
قرا قوینلو[1] و چغتای بإتّفاقِ فرزندانِ امیر بایزیدِ بسطامی اردوی
15 همایونرا که از آفاتِ زمان دراماں باد برهم زده اند و فرّخ زاد پسرِ
جهانشاه میرزا که هنوز بسنّ تمیز نرسیده بپادشاهی[2] برداشته اند بمجردِ
این خبرِ کاذب جمعی پریشان روزگار مثلِ محمّدِ علایی که از خواجه
18 زادگانِ سلطانیه بود و دیگر امیرزادگانِ قرا قوینلو که درآن حوالی
قشلاق داشتند برین خبر اعتماد کرده قدم در دایرهٔ عصیان و طغیان
نهادند و محمّدِ علایی بأهلِ قزوین مکتوب فرستاد و این صورتی بی‌معنا را
21 بأقبحِ وجوه و اشنعِ طرق باز نمود و برادرِ خودرا شاه ولی نام

---

[1] N: اق قوینلو
[2] N: بپادشاه

بجانب حسن علیٔ جهانشاه بیك به کردستان فرستاد و همین صورت
برو عرض کرد و اورا بسلطانیه و قزوین دعوت نمود و حسن علی
میرزا مع جنونه و عدم سکونه[1] این خبر را تصدیق نکرد و بدعوت 3
او فریفته نشد و قزوین وری بشآمت جوار گیلان و رستمدار و امرای
فیروزکوه و خوار برهم زده شد سیّد عضد که از مهابت داروغگان
بجبال قهپایه رفته بود چون این خبر شنید بی تأمّل لشکر کشید و 6
بظاهر قزوین آمد و در بیرون دروازه صف کشید تا داروغه را
از شهر بیرون کند حسن چلبی که داروغه بود (192 a) هیچ التفات
ننمود و پای وقار و استقرار خود را ازجای نجنبانید و مطلقاً ازخانه 9
بیرون نیامد و از اهل شهر استعانه و استمداد ننمود و باسلحه وآلات
حرب دست نکشید چون سیّد عضد آثار تمکّن و شجاعت اورا
مشاهده کرد ازمعرض مقابله اعراض نموده ازآن دروازه بدروازهٔ 12
محلّهٔ رستق القطن[2] که قطّان آن محلّه اقربای اویند ومشهورست بمحلهٔ
سادات میل کرده و بخانهٔ یکی از اقارب خود درآمد و سپاهیانرا
بحراست خانه باز داشت و بصفیر نفیر و آواز نقاره طنطنه و دبدبه 15
درشهر انداخت حسن چلبی را عرق جلادت ازین حرکت در ضربان
آمده و نائرهٔ غضب اشتعال یافت با معدودی چند که نوکران او بودند
سوار شد و بسر محلهٔ سادات آمد بمقابلهٔ نوکران سیّد و پیغامهای 18
تهدید آمیز فرستاد وزبان بدشنام و طعن برگشاد و بمحض تخویف و
انذار اورا از شهر اخراج کرد و بخانهٔ خود معاودت نمود سیّد به نیم
فرسخی که مسمّی است بدستجرد آن شب اقامت نمود و مترقّب 21

---

[1] N: سکونت [2] N: برستق القطن

میبود که آن خبر بتواتر و تعاقبِ ورود <و> وفود تحقّق یابد و صدقِ
آن بوضوح پیوندد تا باز بشهر درآید چون روز شد آن خبرِ کاذب بتواتر
3 پیوست ازجانبِ محمّدِ علایی و قشلاقیانِ آنجایی و داروغه از تواترِ
اخبار و تعدّدِ روایات متأثّر شد و بإنتخابِ اموال و تعلّقات و اعدادِ
طریقِ تجانب[1] مشغول شد هنوز <آفتاب> ارتفاع نیافته بود که باز
6 سیّد عضد چون غمّهٔ از غمام ویا ظلمهٔ[2] از ظلام ازافقِ بلده برآمد و
غباری از رهگذرِ او بر خاطرِ اربابِ بصائر نشست داروغه از برای
فرار نقودِ اموال وخفافِ احمال و اثقال بر شتری تیزکام بست و نوکری
9 چندکه داشت و عددِ ایشان متجاوز نبود همراهِ شتر پیشِ[3] خود
بإستعجال میراند (192b) چون سیّد عضد از فرارِ او خبر یافت
با لشکریانِ خود و جمعی دیکر از اهلِ شهر که بحکمِ ضرورت و
12 مصلحتِ حال همراهئ او برایشان لازم بود <بر> اثرِ داروغه از برای
اسر و نهب شتافتند حسن چلبی راهم درآن نیم فرسخی دریافتند و چون حسن
ایشانرا براثرِ خود دید نوکران را براندن[4] و محافظتِ شتر اغرا و
15 تحریض نمود وخود بنفسِ واحد برایشان تاخت و تارومار<ی>درایشان
انداخت و مقتضئ «رُبَّ واحدٍ یَعْدِلُ أَلْفاً» بظهور رسانید و چون
حسن پشت کرد سیّد باز آن جمعِ پریشان را بهم رسانید و بارِ
18 دیگرحمله آورد باز حسن نوکرانرا باشتر درپیش انداخت وحملهٔ دیگر
بر آن حمله

چون شیرِ ژیان زنده و چون گرگِ درنده
21 افتاد درآن گلهٔ چون میشِ رمنده

[1] N: بجانب [2] N: ظله [3] N: پیش پیش [4] N: بزندان

و بهر حمله چند کس را مجروح میساخت و بهر طرف که روی میآورد
پشتِ خود را درپیش میکشیدند و هرگاه که حسن نیزهٔ خود را
می جنبانید درپیشِ چشمِ ایشان هرمژهٔ ازمژگانِ ایشان سنانی مینمود و 3
چون شمشیر از نیام می کشید لمعانِ تیغِ آبدار در نظرِ آن مردم چون
قلزمِ خونخوار می آمد و کشتیٔ صبر و قرارِ شان پاره پاره می گشت
هر کسی بر اسبی چون غریقِ بحار که بر پارهٔ چوبِ بی اعتبار سوار 6
شود و عنان بدستِ بادِ مخالف داده نداند که بکجا خواهد افتاد
بگوشهٔ می‌افتادند و سیّد عضد چون عضادهٔ اسطرلابِ معجون فروشانِ
میدانِ قزوین از درجهٔ ارتفاع افتاده و خطوطِ حظوظِ سعادت 9
از صحیفهٔ مطلوبش زدوده و فرسوده حیران و سرگردان گاهی بدین
سر جنوباً و < گاهی بدان سر > شمالاً می تاخت چشمها چون سوراخِ
لبنه بی نور بر اسبی چون عنکبوتِ کج رفتار و بی زور بر گردِ برج و 12
باروی شهر بر خلافِ توالیٔ مراد می گشت و شظیهٔ نیّتِ بی رویتش
بمقنطرهٔ[1] (193 a) مقصود راه نمی یافت بهروجه که بود چون آفتاب
بوسطِ السماء استوا پذیرفت بشهر در آمد و باز بهمان حجره که دی‌روز 15
ازو محجور و مهجور بود فرود آمد و بهمان ساعتِ معوّج بطالعِ
نا مساعد خبر یافت که سهراب بیك پسرِ رستمِ ترخان که در زمانِ
چهانشاه بیك که والیٔ قزوین بود و آن شهر باقطاع داشت باتّفاقِ 18
شاه قولی برادر زادهٔ لله صفر شاه که عمّش از امرای عظام و صاحبِ
طوق و نقاره بود بنابرهمان خبر از قشلاق که هم در آن شش فرسخی
بود بشهر خواهند آمد و داعیهٔ انتقام از گیلانیان و التقامِ طعمه که 21
بدستِ ایشان در آمده دارند سیّد عضد هنوز از پیکارِ حسن فارغ

---

[1] N : بمغطره

تا گشته در معرضِ اندیشهٔ دیگر افتاد و چون بی امرِ سلطانِ خود
بی مشاورتِ امرا و اعوانِ دولت درین امرِ خطیر «كَالْعَشْوَاء
فِي ٱللَّيْلَةِ ٱلظَّلْمَاء» افتاده بود از کارکیا نیز خائف و هارب بود و
بهلاك شدن راضی و راغب آن شب برو چون روزِ بحران در کشاکشِ
خوف و بیم بپایان رسید گاهی امیرِ مرض دست و پای اورا برهم
می بست و گاهی والیٔ طبیعت ابوابِ اطلاق بر روی میگشاد تا زمانی که
بر آسوده‌گانِ مراقدِ امن و آمان و غنودگانِ مهادِ خوابِ گران
بندای «ٱلصَّلٰوةُ خَيْرٌ مِنَ ٱلنَّوْمِ» و صدای «اَلْاَمْسُ ٱلدَّابِرُ خَيْرٌ
مِنَ ٱلْيَوْمِ <ٱلْغَابِرِ>» ازخوابِ غفلت بیدار می شدند و مستولیانِ
وساوسِ آمال بسلاسل و اغلال یك یك را گردن بسته کشان کشان بمیدانِ
اعمال می آوردند و صحرا نشینانِ حواسِ ظاهره بهیمهٔ طبیعت را بهیمهٔ
هواجسِ نفسانیه در زیرِ بار آورده بشهرستانِ بدن می کشیدند هرکس
که از حوالیٔ قشلاقاتِ امیرزادگان باری یا خرواری بشهر می آورد
خبر رسانید که امیرزادگان قریبِ پانصد سوار و پیاده از ترکمان (193 b)
و کُردولُر جمع آورده چشمها بخونِ دماء گیل و حکومتِ شهر و
ما يُعَدُّ مِنْ هَذَ ٱلْقَبِيل سیاه کرده متعاقب میرسند تمامِ اهلِ شهر
علی الصباح چون شعاعِ آفتاب بر درو بام افتادند و مجموع متحیّر و
پریشان و متغیّر که آیا ازین گردو غبار چه فتنه ویا ازین پیاده و سوار
چه بازی رخ نماید خاطرِ صلحا و زهّاد و علما و عبّاد و فقرا و مساکین
و شهریان و دهاقین چون هوای گیلان آشفته گشت و دیدها چون دریای
قلزم در موجِ خوناب و اضطراب افتاد ناگاه از طرفِ سیادهان سیاهیٔ
سپاهیان نزدیك آمد و از اندرونِ شهر سیّد عضد باز نفیر و طبل بازی
کنان و هنگامه گیران درپیش انداخت و سواران را لعبت بازانه از پرده

بیرون آورده ازین ضلع بدان ضلع و ازآن گوشه بدین گوشه‌می کشید دی روز از مقاتلهٔ یك سوار تارومار گشت امروز بمقابلهٔ پا نصد پیاده و سوار خود را استوار می یافت 3

بسر سرسام داری در شکم باد تو پنداری که آن عقل است واین زور
ببك شافه ترا معلوم گردد که هستی ناتوان و از خرد دور

امیر زاده‌گان بر دروازهٔ ابهر که یکی از ابواب شهرست آمدند و سیّد 6 عضد از اندرونِ شهر بهمان صوب متوجّه شد امیر زادگان عنان پیچیده بدروازهٔ محلهٔ سادات که بر صوبِ رودبارِ گیلان گشاده است آمدند تا راه بر ایشان بگیرند ایشانرا چون حیواناتِ جنگل بچنگالِ 9 سباعِ ترکمان و کُردولُر گرفتار سازند سیّد عضد نیز بهمان صوب روی آورد و جمعی را باستعانه پیشِ شیخ نورالدّین عبدالرّحمن فرستاد و چون سیّد عضد بدرِ دروازه رسید ازپیشِ شیخ دوکس ازعلما و صلحا 12 بمصالحه بدیشان پیوست مجالِ تصالح محال نمود شیخ نیزاز خانه (194 a) متوجّهِ ایشان گشت تا رسیدنِ شیخ آتشِ حرب تیزشده بود ولشکرِ گیل چون وقودِ خشك درهم سوخته قریبِ سی نفر کشته 15 شده و باقی مجروح فامّا بعضی که جلد و پهلوان بودند از اسب فرود آمده بخانها چون زنان پنهان شدند و سیّد عضد ببك سواره ازآن میان در صدمهٔ اولی که هنوز موادِّ فتنه غلیان نیافته بود گریخت و هیچ 18 جا عنان باز نکشید تا سراز دامانِ کوهِ رود بار بیرون کرد

نظم

شنیدم که آن مردِ کوتاه دست جلِ جامهٔ خویش برگاو بست 21
یکی آب پیش آمدش بس عظیم گذر یافت در راند بی ترس و بیم

چوگاوش به تیر آبِ وادی رسید بگردید پالانش و دید آنچه دید
برو ن رفت گاوش ازان آبِ زفت ولی بارو پالانش یکسر برفت
3 چنین گفت باگاو کای حق گذار چه خوش پاك بیرون شدی زین گذار
رهیدی ز پالان و بارِ گران مراهم رهانیدی زین آب و آن

وکیای نامور که یکی از سرهنگانِ لشکر و والیٔ طالقان بود گرفتار و
6 پسرش زخم‌دار گشت و در روزِ دوّم در قزوین پسرش بهمان جراحت
وفات یافت و قریبِ بیست نفر اسیر ماند و بدر خواستِ شیخ از قتل
خلاص شدند و امیر زادگان در شهر منزل گرفتند و بضبطِ صونکِ
9 گیلان و صونکِ چغتای مشغول شدند و آوازه افتاد که کار کیا سلطان
جارِ احضار انداخته که لشکر از تمامِ گیلانات و رستمدار با بیل و تبر
بیرون آیند و قزوین را خراب کنند و بقتل واسر و غارت و آنچه
12 مقدور باشد از بدی قیام نمایند و ازین خبر اگرچه محضِ ارجوفه بود
تمامِ خلق دل ازجان و دستها بر آسمان برداشتند وقوعِ این صورت
در آخرِ رمضان (194 b) بود صباحِ عید هیچکس را پروای تهنئت
15 و مجالِ اطعام و استطعام و خروج بمصلّی و اتیان بوظائفِ عید نمانده
بود شیخ و بعضی از صلحا بمسجدِ جامع در آمدند و نمازِ عید
گذرانیدند و بدعا و زاری و تضرّع مشغول گشته خطیب برمنبر بر آمد
18 وخطبهٔ مودّعانه آغاز کرد اهلِ مسجد چون گناه‌کاران که بپای
دار انتظارِ راحت کشند حاضر شده با دلهای پر آشوب که ناگاه
در اثنای خطبه آوازه افتاد که نوکرِ قطب‌الدّینِ قابض از معسکرِ
21 همایون آمده و بشارتِ صحّت و عافیتِ ذاتِ همایون که همیشه در کنفِ
حفظ و حرزِ حضرتِ آفریدگار باد باستمالت و نوازش نامها بسکّانِ قزوین

از دیوانِ اعلی آورده عیدی که بر خلق چون روزِ عاشور پر فتنه و شور
مینمود چون ماتمی بسور مبدّل شد بتقدیرِ محوّل الاحوال و مقلّب
القلوب والابصار تغیّر و تبدّل یافت چون خطیب از منبر فرود آمد آن 3
شخص آمد و احکامِ جهانمطاع که بتاریخِ عشرین رمضان اصدار یافته
بود علی رؤس الملا رسانیده خواندند و دعاها نثار کردند و آن شخص
گفت که همراهِ منصور بیك که داروغهٔ این شهرست از قبلِ شاه و 6
شاه زادهٔ عالمیان سلطان خلیل بهادر که سالهای بسیار با اخوانِ
نامدار در ظلِّ ظلیلِ رایاتِ گیتی ستانی بر مسندِ ابّهت و جلال و
سریرِ عزّ و کمال پاینده باد با او همراه بودم و داروغه از طارم عبور 9
کرده فردا علی الصباح بشهر نزول میکند و داروغهٔ که گریخته بود
همراهِ او مراجعت مینماید و شیخو بیك نام که بداروغگیٔ سلطانیه معیّن
شده همراه بود از طارم بجانبِ زنجان رفت از ورودِ این خبر چون 12
نسیمِ روح بخش آن شهر بر آشفته چون جنّاتِ نعیم شگفته
و خلقِ محتضر را جانی تازه درکالبدِ رمیم دمیده گشت و از خوف
(195 a) ووهمِ آن خبرِ کاذب اعنی لشکر انگیزیٔ گیلان هیچ باکی 15
بغیر از چنین بشارتی نمیدانستند روزِ دیگر داروغه چون عیدِ اضحی دو
ماه را قطع کرده رسید

عیدی وچه عیدی وچه عید <ی وچه عیدی> 18
گویی خبر از آن مهِ فرخنده رسیدی

و شیخو بیك از راهِ زنجان <به> سلطانیه [1] متوجّه شد و از سلطانیه محمّدِ
علایی قریبِ سیصد سوار و پیاده <از> هرجانبی جمع آورده بطریقِ معارضه 21

[1] N: و سلطانیه

و ممانعه باستقبال رفت و داروغه را پیرامونِ شهر نگذاشت و بر
امرارِ استبداد استقرار[1] نمود تا زمانی که صدقِ آن خبر چون آفتابِ
3 ضحی سایهٔ امن واماں بر کافّهٔ اهلِ ایمان افگند و برادرِ محمّدِ
علائی که پیشِ حسن علی میرزا بدعوت رفته بود خبرِ یاس فرستاد
وحسن علی از کوهستان روی بهمدان آورده بود و جهانگیر پسرِ شاه
6 حاجی بیك در قلعهٔ همدان بود بمحافظاتِ قلعه مشغول چون محمّدِ
علائی را انتباه شد و بر خطای خود واقف و آگاه گشت روی بگریز
نهاد و هم از فراغ شدگانِ او شخصی بو سعید نام از عقبِ او رفت
9 و اورا دستگیر ساخته بشهر آورد و داروغهٔ سابق امیر علی نام که
محمّدِ علائی اورا مقیّد ساخته بود تمامِ یراق ازو بازستده از قید بیرون
آمده و محمّد را در معرضِ انتقام کشید و مغلول و مسلسل ساخت و
12 داروغهٔ دوّم نیز بشهر در آمد و باتّفاق شش نفر<را> از نوکرانِ محمّدِ
علائی پوست کندند و محمّد علائی را بتعذیب و اشکنجها نداختند و اموال
که در ایّامِ طغیان جمع کرده بود ازو ستدند و اورا نیز پوست کندند
15 در روزِ پوست کندنِ او این بنده بحکمِ واجب الاذعانِ گیتی ستان
که از پایهٔ سریرِ اعلی نازل شده بود بسلطانیه رسیده وبحوالیٔ اردبیل
که مخیّمِ جلال بود توجّه داشت والله اعلم (195 b).

---

[1] N: و استقرار

ذکرِ توجّهِ حسن علی بهمدان و کشته شدنِ او

از پیش گذشت که در زمانی که سلطان ابو سعید میرزا بمیانه
رسید و حسن علی از اوجِ ابّهت و ذروهٔ اقتدار بخاکِ مذلّت و انکسار 3
افتاده بود و تختِ تبریز در تحتِ تصرّفِ شاهزاده سلطان خلیل میرزا
و اعوانِ دولتِ صاحب قران درآمده بود حسن علی میرزا روی استعانه
بدرگاهِ سلطنتِ سلطان ابوسعید میرزا آورد و محمود بیك عمّ صاحب 6
قران با جمعی کثیر از امرا و امیر زادگان و ایناقانِ پادشاهِ مرحوم
جهانشاه میرزا از پیش آمدنِ حسن علی و بعد ازآن برآن درگاه مجتمع
شده و سلطان بایشان امیدوار بود که در مقابلهٔ صاحب قران بإنتقام 9
اقدام نمایند و از برای مصلحتِ ملك محمود بیك <را> بحدودِ
دیاربکر بأمارت نامزد کرده روانه ساخت و حسن علی میرزا را تبریز
چون عرصهٔ شطرنجِ سلطانِ مرحوم برهم زده شد و انگیز که کرده 12
بود محضِ گنده بازی و بی تدبیری بود بیدقی را که بامید واریٔ فرزین
شدن رانده بود اورا روی باز گشتن نماند

چو شاه ازمیان رفت فرزین چه باشد 15

حسن علی را از خبرِ ویران شدنِ سلطان مجالِ اقامت نماند هرچه
توانست برداشت و بجبالِ کردستان و همدان روی آورد و ابو یوسف میرزا
نیز بهمین سبیل ، فامّا از یکدیگر گریزان بودند حسن علی ببعضی < از> 18
قهستان خودرا محکم ساخت و قریبِ شش هزار کس برو مجتمع شدند و
بتدریج قوّتی یافت و ابو یوسف میرزا نیز بإتّفاقِ علیٔ علی شکر و اولادِ

محمّدی میرزا و جمعی کثیر بجانبِ همدان و اصفهان متوجّه شد چون
اورا مجالِ مکث درآن حدود نماند وازحسن علی گریزان بود از همدان
3 گذشت و حسن علی را داعیهٔ فتحِ همدان و قلاعِ آنولایت کشان
کشان (196 a) بهمدان آورد و شاه ویسِ حاجی پیری و برادرش
شاه محمّد و جهانگیرِ شاه حاجی در وقتی که داروغگان بعراق
6 ازپایهٔ سریرِ صاحب قران میرفتند بضبطِ همدان و توابع رفته
بودند بقلعهٔ همدان تحصّن نمودند و بمدافعهٔ حسن علی اشتغال نمودند
چون شاهزادهٔ عالمیان محمد بیك نامزدِ یورشِ عراق شد احمد
9 بیكِ احمدلورا بداروغگئ اصفهان از پیش روانه ساخت چون
احمد بیك بدرگزین رسید شاه ویس در دفعِ حسن علی استمداد
و استعانت کرد و احمد بیك بإمداد توجّه بهمدان نمود چون بدرِ
12 همدان رسید شاه ویس از قلعه بیرون آمد و بإتّفاقِ احمد بیك بمقابلهٔ
حسن علی بمحاربه آمد و جنگهای سخت واقع شد میمنه و میسرهٔ اورا
شکستند و از مردمِ حسن علی بسیاری بقتل آوردند و بغارت مشغول
15 شدند و قلبِ حسن علی بقلبِ شاه ویس حمله آورد و اورا شکست و
چون مردم بسببِ غارت متفرّق بودند انهزام واقع شد شاه ویس را
کشتند وجهانگیر بحصن درآمد و احمد بیك روی بفرار نهاد و حسن علی
18 از عقب رفت واوسه نوبت بازگشت و با او بحرب اقدام نمود تا عاقبت
بدرجهٔ شهادت رسید چون این خبر بمسامعِ شاهزاده رسید با هزار
سوار ایلغار کرده بر حسن علی تاخت و شرحِ آن عنقریب مذکور
21 خواهد شد.

ذکرِ توجّهِ صاحب قرانی بجانبِ عراق

در اوائلِ شوّال که سلیمانِ فلك مدارِ جمشیدِ مسند نشینِ سپهرِ
چارمین از دیارِ معمورهٔ جنوب که جوانغارِ معسکرِ همایونِ اوست 3
لواء زرنگار بدار الملكِ شمال که برانغارِ اردوی عالم حمای حضرتش
باشد و این تودهٔ غبرا رباطی است در گذرگاهِ مسافرِ آنولایت
بر افراشته و یکماهه راه از نقطهٔ تقاطع که زاویهٔ ایست بر سرِ دوراهِ 6
مشرق که یکی ازآن دو راه منطقة البروج و دیگر یرا معدّل النهار
(196 b) خوانند کوچ بکوچ بسیری معتدل آهسته و پیوسته قطعِ
مسافت کرده سرحدّ اردیبهشت را که ییلاقیست چنان سبز و خرّم که 9
کوئیا باغِ ارم نمونهٔ ویا روضهٔ بهشت گوشهٔ ازوست مخیّمِ جمالِ
جهان آرای ساخته ساقیانِ سواقی و عیون را درلاله زارِ جبال و
تلال و مراتع و اطلال امر میفرمود که زلالِ سلسالِ « عَذْبٌ 12
فُرَاتٌ سَآئِغٌ شَرَابُهُ »[1] < در> پیاله و جامِ نسترن و نسرین و
اقداحِ رنگارنگِ ازهار و ریاحین ریزند و نوازندگانِ رودهای
دلنوازِ آبِ روان و سازندگانِ سرودهای غمگداز پر برگ و نوای 15
اغصانِ سروچمان و بلبلانِ دستان سرای خوش الحان را بدین بیت
ترنّم کنان گردانید

یار و نگار آمده تازه بهار آمده جامهٔ تقوی ببند جامِ لبالب بیار 18

حضرتِ صاحب قران از قشلاقاتِ موغان رایتِ ظفر نگار برافراشته

---

[1] Melāike sûresi (XXXV), 13. âyet.

بعزمِ اردبیل <و> تبریز و یورشِ عراق بیرون آمد <به> شاه <و>
شاهزادهٔ عالمیان نوباوهٔ بوستانِ عدالت غنچهٔ گلستانِ ایالت نخلِ باسقِ
3 سروری صبح صادقِ دادگستری برازندهٔ چترِ خسروی و رشکِ نگاشتهٔ
مانوی رقم فرموده بود و اشارت کرد که باده هزار جوان از نوکرانِ
خاصّهٔ خود با بعضی از امرا مثلِ عثمان بیكِ جهانگیر و علیخانِ جهانگیر
6 و ابراهیم بیكِ و مظفّر بیك < و > سیّدی احمد بیك < و > شاه منصورِ
شاهسوار و سهرابِ < رستمِ > ترك ترخان و شیخ حسنِ پورناك و شیخ
محمودِ قطبگو < لو > برسمِ ایلغار برحسن علی تازند و بنیادِ ظلم و فساد و
9 افسادِ اورا از جهان بر اندازند و از آنجا باصفهان متوجّه شوند و یراق
کرده بدفعِ امیر یوسف و اتباع و پاك کردنِ عرصهٔ فارس و اشیاع قیام
نمایند شهزادهٔ عالمیان برحسبِ فرمان < از > معسکرِ همایون (197 a) چون
12 نهری که از ارس منشعب گردد روانه شد و بعزّ قدومِ حیات بخش
تا بموضعِ میانه منازل و رباع را چون بارانِ رحمت خرّم و خندان
میساخت و آوازهٔ نغمهٔ اقبال و تشریفِ رایاتِ جلالش روز بروز
15 مستجلبِ امن و امان و موجبِ سکون و اطمینانِ کافّهٔ بلادِ عراق
بل سائرِ اهلِ ایمان می شد چون بموضعِ میانه نزول فرمود از الوسِ
خاصّه جدا گشته ایلغار کرد و سه شب درمیان کرده با هزار نفر سوار
18 بردرِ شهرِ همدان در وقتی < که > حسن علی قلعهٔ شهر را محاصره ساخته
بود و شاه محمّد بیك و جهانگیر بیك و برادر زادهٔ او شاه حاجی بیك باو
مقاومتها کرده بودند و قریبِ ششصد جوان از نامداران و نامورانِ ایشان
21 که از برای دفعِ صائل از قلعه بیرون آمده بودند بدرجهٔ شهادت رسیده
سکّانِ قلعه را جان بلب آمده فریادِ الغیاث و نعرهٔ یارب یارب منجنیق وار

بقلعهٔ طارمِ اعلی میفرستادند و صفیرِ نفیرِ حسن علی نفور و
تشویر در صغیر و کبیرِ قلعه انداخته بود شاهزاده چون ابرِ آبدار که
برلبِ تشنگانِ بادیهٔ خونخوار طالع شود جناحِ نجاح و سایهٔ نجات و 3
فلاح برآن مستسقیانِ خشك سالِ قحط الرجالِ همدان انداخت وآن
سوختگان را ازحرِّ سمومِ قهرِ آن مدبرِ شوم درکنفِ حمایت کشید
بیك لحظه تار ومار در آن شهر <یار> نابکار انداخت و ببارقهٔ شمشیرِ آتش 6
بارِ لشکرِ اورا نیستان وار درهم سوخت و حسن علی بقیدِ بی خلاص
وقهرِ بلامناص گرفتار گشت به تیغِ آبدار و بأنواعِ اهانت و خواری
جانسپار گشت فریاد و فغانِ ماتم زدگانِ قلعه را فریادرس رسید 9
و مصیبت زدگان را بعزا پرسی و مجروحانرا بمرهم سازی و غم دیدگان را
بدلنوازی دریافت والعجب در عرضِ یکماه دو شخصِ فتنه انگیزِ
بی دین از روی زمین (197 b) بأسفلِ السافلین و سجنِ سجّین فرو رفتند 12
یکی شاه حسینِ لُر و یکی حسن علی و درین فتح نیز نعمتِ فراوان
از درهم و دینار و جواهر بیشمار و بهایم و اغنام و اسلحه و دوابّ
بدستِ یاورانِ اسلام و دشمن کشانِ دوستکام در آمد و حضرتِ 15
شاهزاده بآسودگی و فراغِ خاطرحطّ و ترحال[1] میفرمود تا <به> اغرقِ
همایون و بمعسکرِ میمون التحاق یافت و هم در آن یورت که شاهزاده را امر
بایلغارِ همدان و توجّه بجانبِ اصفهان میفرمود پادشاهزاده یادگار محمّد 18
سلطان را نیز تربیت فرموده علم و نقاره داد و تمامِ امرای چغتای که
بتابینِ این شاهزاده تمکین و توطین فرموده بود بتازه نوازش و انعام
فرمود و هریك را فراخورِ حال بتشریفات و انعاماتِ پادشاهانه سرافراز 21

[1] N: ترخان

ساخت و بنصبِ رایتِ ایالت بجانبِ خراسان و ملكِ موروث امر
فرمود و پادشاهزادهٔ عالی تبار یادگارِ خواقینِ نامدار درِّ یتیمِ شاهوار که
سالهای‌بسیار در ظلِّ رأفت و عاطفتِ <حضرتِ سلطنت پناه> از آفتِ
زمان در امان باد <با> امرای شیخ ابو الفضلِ علیکه و ابو الحسنِ
ترخان و احفادِ امیر فیروز شاه و امیر شیخ حاجی و شیخ بهلول و پیر
محمّدِ پیرزاد و پیر عثمانِ هندوکه و جهانگیر میرزای برلاس و سلطان
احمدِ چهارشنبه و حسینِ خوارزمی و افضلِ برلاس و کریم داد و دیگر
امرا و امیر زادگان با دو هزار سوار و پیاده تقریباً از باز ماندگانِ
پادشاهِ سعید سلطان ابو سعید میرزا و جهانشاه میرزا از راهِ سلطانیه
وقزوین وری کوچ بکوچ متوجّه گشت و در سمنان که مفتحِ ولایتِ
ایالتش بود داروغه گذاشت و بدامغان و بسطام نیز داروغگان فرستاد
و در اواسطِ محرّمِ سنهٔ ٨٧٤ بی مانعی و منازعی بدار الملكِ استراباد
در آمد و منابرِ (198 a) آن بلادرا بدعاء خلودِ سلطنتِ صاحب‌قران
وذکرِ القابِ نامدارش مزیّن ساخت و سکّهٔ رواج بر درهم و دینار
باسمِ پایندهٔ حضرتش زدند والله داد نام را بخبرِ فتح بپایهٔ سریرِ خلافت
مصیر فرستادند در زمانی که رایاتِ صاحب‌قران در یورشِ عراق بحدودِ
همدان و شاهزاده به ییلاقاتِ اصفهان رسیده بود الله داد رسید و فتح نامه
بمطالعهٔ نوّابِ نامدار رسانید و بیلاکات و تحف و خلعتِ پادشاهانه
<که> برای شاهزاده یادگار محمّد فرستاده <شده بود تسلیم کرده>
معاودت نمود و درینوقت حضرتِ شاهزادهٔ عالمیان محمد بیك باصفهان که
مصرِ ایالت و نامزدِ عدالتش بود نزول فرمود بعزِّ قدومِ همایون آن
مملکت را مخیّمِ سرادقاتِ اُبّهتْ و جلال ساخته بود و اکابر و اشراف را

علی قدرِ مراتبهم بتشریفاتِ لایقه و سکّانِ آنولایت را که سالها
گرفتارِ ظلم و ستم در زیرِ بارِ اندوه و غم بودند بخلقِ کریم و لطفِ
3 عمیم امیدوار ساخت و در اصفهان از برای تجهیزِ عساکرِ منصوره
قریبِ یکماه مکث نمود دیوانیانِ خاصّهٔ شریفه اش مالِ واجبیٔ آن
ولایت را از برای ادای مواجب و مرسومات و گرک یراق بتحصیل
6 نهادند و ارباب و رعایا از غایتِ ابتهاج بمقدمِ همایون و استبشار بصیتِ
معدلت و دولتِ روز افزونِ حضرتِ خاقانیٔ صاحب قرانی بی کلفتی
آنچه در معرضِ یکسال بایست داد دفعةً واحدةً جواب گفتند و
9 شاهزاده چند روزی[1] باجلیسانِ همراز و انیسانِ هم آواز
و نقش بندانِ بذله گوی و دستان سرایانِ خوش خوی تازه روی
وساقیانِ سیمین ساقِ سیم عذار و محبوبانِ شیرین گفتارِ خوش رفتار

12 نظم

همه سرو قدّانِ صهباعذار پیاله بکف همچوگل در بهار
یکی در زده دست در تارِ چنگ (198 b) یکی نقشها ساخته رنگ رنگ
15 یکی عود بر دامن و دربغل نشسته بآهنگِ قول و عمل
گرفته دگریك سرودی دگر ارس باری[2] آن یك بروی دیگر
بر لبِ زنده رود بعیش و عشرت مشغول شد والله اعلم.

---

[1] N: روزی بعیش و عشرت

[2] Aynen böyle.

ذکرِ احوالِ شیراز از زمانِ حادثهٔ جهانشاهیه تا زمانِ فتحِ صاحب قرانئ گیتی ستانی سلیمانِ ثانی

3 بتاریخِ اوائلِ شوّالِ سنهٔ ۸۷۲ که جهانشاه میرزا از تبریز بجانبِ دیاربکر لشکرانگیختن گرفت امیر سیّدی علی بیكِ بغدادی را که یکی از امرای عظامِ پیر بوداق میرزا بود و سالها از قبلِ او
6 دربغداد حاکم باستقلال و استعداد بود و درسنهٔ ۷۱ < ۸ > بعد از آنکه جهانشاه میرزا بغداد را فتح کرد و پسرِ خود را پیر بوداق بقتل آورد واورا نواخته همراه به تبریز آورده بود و تربیت کرده بایالتِ
9 شیراز نصب فرمود و زمامِ حلّ و عقد و ملك و مال بکفِّ کفایت و قبضهٔ اقتدارِ او مربوط گردانید و سیّد < ی > علی در اوائلِ ذی‌القعده بدار الملك رسید بوظائفِ مملکت داری و اقامتِ مراسمِ
12 شهریاری چنانکه طریقهٔ حکّامِ نیك نام و سنّتِ سنیّهٔ ولایتِ اسلام است قیام نمود اهلِ آن دیار را بمراعات و دلجوئی در ربقهٔ مخالصت می‌آورد و نهالِ محبّت در ریاضِ دلها بخیالِ فاسدِ سلطنت می نشاند
15 و چون پادشاهِ سعید بحدودِ دیاربکر رسیده بود و روز بروز مادّهٔ اختصام میانِ او و صاحب قران ازدیاد و استحکام می یافت آن داعیه درو قوی ترمی شد و درکنارِ عرصهٔ شطرنج تفرّج کنان می بوده
18 تا منصوبه بازِ فلك ازین طرحِ غریب که انداخته و دو شاهِ با تمکین را دریك گوشه بروی یکدیگر کشیده کدام را از اسبِ مراد پیاده خواهد ساخت (199 a) و در معرضِ شاه مات خواهد انداخت تا

عاقبة الامر بمرادِ خود رسید و باخبرِ هلاكِ پادشاهِ سعید نهالِ مغروس
را آب دادن گرفت ابوابِ عطا و سخا بر روی اربابِ رجا برگشود
و پایهٔ جاه بقدرِ دستگاه بلند ساخت اعیانِ سپاهیانِ پادشاه که 3
در اولکها و تیولات مانده بودند و اماثل و اقرانِ او که از رویِ
نسب خویشتن را بلند ساخته بودند بنوکریٔ او فرود آمدند و بمرسومات
و مواجب و تشریفات و انعامات علی قدرِ المراتب بهره مند گشته در ربقهٔ 6
طاعتش روزی بناکام میگذرانیدند و ترقّبِ ایّامِ استقامت و ترصّدِ
روزگارِ سلامت می نمودند و چون از فرزندانِ جهانشاه میرزا
نومید شدند و بنای کارِ ابوالقاسم میرزا نا استوار میدیدند و 9
حسن علی میرزا با آنکه بعدِ مسافتی درمیان بود بقلّتِ عقل و خللِ
دماغ انتساب داشت ازو نیز جانب و نا امید می بودند بناچار با
او در ساخته تسلیهٔ خاطرِ خویش و توطینِ عقولِ دوراندیش 12
می نمودند تا سلطان ابو سعید میرزا عراق را در حوزهٔ تصرّف کشید و
زبدة الافاضل مولانا محمّد صاحبِ کشف را که از به بهانِ ولایتِ
شیراز است و سالها بود که از وطنِ خود دور افتاده درهرات باستفاده و 15
افاده اشتغال داشت و سلاطین اورا بواسطهٔ علوِّ حسب محترم و سموِّ
نسب مکرّم میداشتند بر سالت از حدودِ خراسان در وقتِ یورشِ عراق
بجانبِ شیراز فرستاد و سیّد< ی> علی را بآستانِ طاعت و فرمان برداریٔ 18
خود دعوت نمود و بمواعیدِ پادشاهانه اورا استمالت داد وچون
مولانا الفاضل بشیراز رسید بتعظیم و تکریمِ <او> نشانِ تلقّی‌حکم کرد
واورا محافظت و مراعات می نمودند و یکی را از صواحبِ شیراز 21
خواجه قوام‌الدّین محمّد از برای ادای مراسمِ عبودیت و عذرِ تقاعد
از توجّه بآستانِ (199 b) سلطنت با پیشکشِ لایق فرستاد و همچنان

مترقّب می بود که همان استادِ منصوبه باز طرحی دیگر انداخته و باز بخیال
انگیزی رنگ آمیزی درین عرصه ترك تازیٔ غریب خواهد کرد و
3 پیوسته ازبرای خبر گیری ببهانهٔ عرضِ عبودیت قاصدی و عرضه
داشتی بدیوانِ اعلی می فرستاد و تأسیسِ امرِ سلطنت که مخیّلِ دماغِ
مخبلِ او بود قیام می نمود آخر الامر زبدة السادات و الاشراف سیّد
6 اختیار الدین حسن به بهانی که در کرم مرتضیٔ دوران و صحّتِ نسب و
رفعتِ شان مشهورِ ایران است و خال خودرا هردو با مولانا شمس‌الدین
همراه کرده روانه بجانبِ حدودِ اردبیل که معسکرِ سلطان
9 ابو سعید میرزا بود ساخت و انتظارِ انکسار می کشید مولانای
مشارالیه بارسولان بقزوین رسیدند و این بنده اورا بتخویف توقیف[1]
مینمود و برمقتضیٔ مصادقتِ سابقه با او مصاحبت و موانست بتقدیم
12 میرسانید و قرائن و علاماتِ انهزام و انکسارِ سلطان براو عرض میکرد
واو اعراض و استبعاد می نمود تا خبرِ هلاكِ سلطان با تعاقبِ ورودِ
لشکریان برهنه و عریان و پریشان و حیران بقزوین رسید و مولانا
15 سیّد حسن که داروغهٔ قزوین بود و جمعی کثیر از امیر زادگان و اعیانِ
خراسان که بنام بردار<ی> آمده بودند و ایشان نیز انتظارِ خبر می‌کشیدند
بخراسان معاودت نمودند و سیّد اختیارالدین توقّف نمود تا باتّفاقِ این
18 بنده بپایهٔ سریرِ اعلیٔ صاحب قرانی افتخار یافت و بعواطفِ بیدریغ
فائز گشته استمالت از برای سیّدی علی بیك بتعظیمِ هرچه تمامتر گرفت و
بشیراز متوجّه شد تا سیّد اختیارالدّین بشیرار رسیدند امیرزاده یوسف
21 بشیراز رسیده بود و سیّدی علی بیك فرار کرده بجانبِ یزد توجّه نمود

---

[1] N : بتوقیف و تخویف

ذکرِ توجّهِ امیر یوسف بجانبِ (200 a) شیراز و انهزامِ سیّدی علی بیك

چون سیّدی علی بیك در شیراز استقلال یافت و دو سال تمامِ 3
فارس را خداوندی کرد و اموالِ سلطانی و امراکه در شیراز و توابع بود
در تحتِ تصرّف آورد و بتجهیزِ لشکر و یراق صرف نمود و داروغگان
بشهرهای فارس و خوزستان و ولایتِ اصفهان میفرستاد و خرابی میکرد 6
و احکام برسمِ سلاطین بأکابر و اشرافِ عراق مینوشت وصیتِ
شوکتِ او بهرجانبی رسید امیر یوسف بجانبِ شیراز بامیدِ آنکه سیّدی
علی اورا معاون باشد و سلطنتِ او <را> راضی و فرمان بردار توجّه نمود 9
چون از حدودِ همدان بولایتِ جربادقان رسید بأکابرِ اصفهان استمالتهای
لطف آمیز نوشت و ایشانرا دعوت بوعدهای پادشاهانه نمود و رسول
روانه ساخت و سیّدی علی بیك نیز از شیراز قریبِ دو هزار سوار بحومهٔ 12
اصفهان بامیدِ فتح فرستاده بود اصفهانیان هیچکدام از آن دو فریق
را در معرضِ قبول نیاوردند و یعقوب آقارا که از پایهٔ سریرِ اعلیٔ
صاحب قرانی بداروغگی همراهِ سیّد زین العابدینِ میرِ میران آمده بود 15
مراعاتی مینمودند و چشمِ امید بشاه راهِ نزولِ رایتِ جهان پناهِ
صاحبِ قرانی گماشته درپسِ دیوارِ انتظار نشسته بودند ازین طرف
لشکرِ شیراز از اصفهان مأیوس و از امیر یوسف گریزان بشیراز معاودت 18
نمودند و از عقب ایشان امیر یوسف نیز از اصفهانیان نومید هم بدان
صوبِ مقصود توجّه نمود و اهلِ اصفهان مترصّدِ اخبارِ بشارت

می بودند که ناگاه بطلوعِ خورشید از روشنائی چراغ فراغ یافتند و
آفتابِ دولتِ محمّدی از مشرقِ امیدِ شان تابیدن و تیغِ خورشیدِ
شوکتش سنان آسا در چشمِ اعادی خلیدن گرفت خبرِ قتلِ 3
حسن علی شایع و آثارِ توجّهِ شاهزاده از همدان باصفهان متواتر و
متشایع گشت (200 b) .

ذکرِ توجّهِ صاحب قران از اردبیل بعراق و فارس و توجّهِ شاهزاده از اصفهان بشیراز

چون صاحب قران شاهزاده محمد بیك را بعراق و یادگار محمّد 3
میرزا بخراسان فرستاده ازراهِ اردبیل بعزمِ قلع و قمعِ امیره سلطانِ
استاره توجّه فرمود و امیر علی بیك پسرِ امیر بایزیدِ بسطام راکه
امارتِ اردبیل و قزل آغاج و موغانات با تمامِ قبائل و اقوامِ جاکیرلو 6
موروثئ او بود و در حادثهٔ جهانشاهیه صاحب قران اورا از قتل امان
داده امضای امارت در ملكِ موروث بعهد و میثاق روانه ساخته بود
با سلطان ابوسعید میرزا اختلاطی تمام نکرده بود و ازو تجافی مینمود و 9
بعد از قتل وخرابئ سلطان روی بدولتِ قاهره آورد و بنوازش و عواطف
محظوظ گشت اورا با جمعی کثیر بپای قلعهٔ شندان که گریزگاهِ امیره
سلطان بود فرستاد و رایاتِ جهانستانی نیز متعاقب بولایتِ اردبیل که 12
متّصل بدان قلعه است نزول فرمود وعلی بیك درجنگل و شعابِ جبالِ
امیره سلطان درآمد و خرابئ بسیار برمواضع و قرای او جریان یافت و
معدودی چند از اعزّهٔ لشکر در کمین گاهِ کوهیان دستگیر شدند و امیره 15
سلطان رهائیٔ ایشانرا با شفاعتِ شیخ الاسلامِ اعظم شیخ جعفرکه واسطهٔ
عفوو اغماضِ صاحب قرانی از جرایمِ امیره سلطان شده بود منضم
ساخت و بتوسّلِ درخواستِ شیخ از صاحب قران و اخذِ عهد و میثاق 18
ازو درسلكِ متابعت وقبولِ مال و پیشکش و تسلیمِ مفاتیحِ قلاع از قهرِ
سلطانی و محاصرهٔ قلعه خلاص شد فرمانِ همایون به بیرون آمدنِ

علی بیك و کوچ کردنِ اردوی همایون از آن ولایت صادر شد و
ازظاهرِ اردبیل و حومهٔ قلعهٔ شندان کوچ کرده از راهِ ولایت <و>
قصبهٔ سراو بدار السلطنهٔ تبریز <توجّه فرمودن> مقرّر شد و از ییلاقات
سراو باصغارِ شهزادگان و والدهٔ عظمی و مهادِ سلطنتِ عفاف و جمعی
مخصوص از دیوانیان و ایناقان و محرمان (201 a) در اواخرِ ذی القعده
ازالوس جدا گشته شاهزادهٔ عالمیان سلطان خلیل بهادر و میرزا محمدِ
تواجی و دیگر امرای عظام را در اردوی همایون گذاشته به بلدهٔ طیّبهٔ
تبریز چون رحمتِ آسمان روانشد و در اوائلِ ذی الحجه احرامِ دخولِ
بلده بسته بِرداء «التعظیمُ لاَمْرِاللهِ» و ازار «الشفقةُ لِخَلْقِ اللهِ»
توجّه بتعظیمِ کعبهٔ رضای حقّ عزّ و علا و قبلهٔ صدق و صفا
با بندگانِ درگاهِ مولی پیش آمد و اعیان و اشرافِ بلده چون مجاورانِ
حرم بتعظیم و تکریم محملِ خلافت بیرون آمده با تحفِ سلام و دعا و
تبرّکاتِ تحیّه و ثنا آواز بملاء اعلاء رسانیدند

نظم

سلامٌ علیکم مرحبا خیرَ مقدمِ   بخیرِ زمان جئتُمُ خیرَ بلدةِ
ا انتم جبالٌ من حدیدِ مسرّدِ   تجاهَ العُتاةِ الارذلین الاذلةِ
ام الابحرالذخارة الصف او بها   فتبلغُ صرعی حایصتها کلقمةِ
جراحـتنا التامت و راحتنا نمت   بدکةِ اطلالِ الا باطیلِ دکّتِ
وقودُ دواعیهم علیهم توقّدت   عمودُ دعاویهم علی العدلِ دلتِ
کنارالتعدی بالهزال تشبّبتْ   برازَ التحدّی للبرازِ تجلّتِ

عرانینُ بطنانِ الزهادةِ والتُقی ادیموا دعاءً من صمیمِ الطویةِ
عفی الله عن ذنبی وعن کلِّ مَن دعا عزیزاً خلیاً عن سماتِ الرُعونةِ

3 [1] ....

صباحِ دوشنبهٔ عیدِ فرخنده وآفتابِ تابنده برآن شهر سایهٔ معدلت گسترانید و از راهی که مفضی است بمسجد و خانقاهِ مظفّریه که 6 احداثِ[2] خاتونِ جهانشاه بیك ومدفنِ پادشاهِ سعید و خاتون و فرزندان محمّدی و ابوالقاسم است عنانِ دخول < به > بلده منعطف داشت و چون بمابینِ مسجد و خانقاه رسید عنان کشیده فاتحه و دعایی بر کشتگانِ 9 خنجرِ خونریزِ خویش خواند

نظم

آفرین بر دلِ نرمِ توکه از بهرِ ثواب
12 کشتهٔ غمزهٔ خودرا بنماز آمدهٔ

واز روی تواضع با مجاوران که سفرهٔ تبرّك از خانقاه پیشِ راه آورده بودند وعدهٔ معاودت بزیارتِ شاه وشاهزادگان و التفاتِ ضبطِ مسجد و 15 بقعه و خادمان و مجاوران فرموده (201 b) واز آنجا عبور کرده از راهِ میدان بخانهٔ صاحب آباد که بنای پادشاهِ مرحوم است و بمبارگی و طالعِ مسعود فرود آمد و روزِ دوّیم نزول سادات و علما و اهالیٔ 18 تبریز و سائرِ بلاد که در ظلِّ لواء دولتش بشهر در آمده بودند

[1] Dört satırlık boşluk.
[2] N: حدث

بمجلسِ همایون دعوت فرمود و بمواعظ و نصایح و ارشادِ متصدّیانِ
امورِ ملك و دین مجلس را مزیّن فرمود و چون بمسامعِ علیه شکایت
3 از خیانتِ قضاة و متولّیانِ امورِ شرعیهٔ آنجا رسیده بود قضاة را
تخویفی بلیغ کرد و بعداز چند روز مجموع را معزول ساخت و یکی‌از
موالیٔ تُرك بتعریفِ این بنده و تقویت و تربیتِ صدورِ عظام بحکومتِ
9 شرعیّات متعیّن گشت و تخفیفی عظیم در جهاتِ دیوانی که بر سکّانِ
آن بلده و ولایات در زمانِ پادشاهِ سعید و سلاطینِ سابقه مقرّر بود
فرمود و نشانِ واجب‌الاذعانِ منشیانِ دیوانِ اعلی بإنشا و املای شکسته
9 بستهٔ این حقیر اصدار فرمودند چون نمازِ عید گزارده شد باُلوسِ
همایون پیوست و کوچ بکوچ تا بهمدان در عرضِ یکماه رفت در آن
ییلاقات خبرِ فتحِ استراباد بدستِ شاهزاده یادگار محمّد سلطان و ذکرِ
12 القابِ همایون برمنابرِ استراباد و بلادِ قومس و ضربِ درهم و دینار
نیز بإسمِ نامدارِ جهانگیرِ او برسالتِ الله داد نام بپایهٔ سریرِ خلافت
مصیرِ اعلی رسید و از یزد نوکرِ امیر ابراهیم شاه با عرضه داشت
15 مشتمل بر خبرِ دخولِ امیرزاده یوسف بشیراز و خراب شدنِ امیر
سیّدی علی و پناه بدرگاهِ جهان پناه آوردنش بدیوانِ اعلی آمد وهم
در آن ییلاق فرمانِ همایون بنامِ شهزاده محمد بیك بتجهیزِ لشکرو
18 توجّه بجانبِ شیراز صادر گشت و رسولِ یادگارمحمّد سلطان با خلعتِ
پادشاهانه از برای شاهزاده و مکتوبِ لطف آمیز و انواعِ مواعید
بازگشت (202 a) ورایتِ ظفر پیکر بعزمِ یورشِ فارس بجانبِ
21 مشهدِ مقدّسِ امام سهلِ علی صلعم و مزارِ مقدّسِ خواجه حسنِ

ماضی[1] بر افراشته شد و شاهزاده بعد از وصولِ فرمانِ قصا جریان از
اصفهان بلبِ زنده رود نشست و بترتیبِ لشکر مشغول شد و جمعی
از امراء عظام از پایهٔ سریرِ اعلی بدو پیوستند و در عرضِ یکماه 3
حضرتِ صاحب قران نیز ییلاق به ییلاق بحدودِ ولایاتِ اصفهان نزول
فرمود و شاهزاده کوچ بکوچ متوجّه گشت بعد از ده روز رایات
جهان پناهِ صاحب قرانی بمرغِ رستم که به پنج فرسخیٔ شهرِ اصفهان 6
است فرود آمد و اکابر و اشراف اقبال وار استقبال نموده بمزیدِ عواطف
و احسان سرافراز گشتند و ساوری و پیشکش چون پای مور و حضرتِ
سلیمان کشیدند و از آنجا کوچ کرده اکابر را باز گردانید و بقدغن و 9
استعجالِ تمام متوجّه گشت و شاهزاده منقلایِ لشکر بود و پنج مرحله
پیش حطّ و ترحال می فرمود چون نزول در حوالیٔ ایزد خواست
نمود خبر رسید که صیتِ عزمِ صاحب قران و توجّهِ شاهزاده بأمیر 12
یوسف رسید و اوراپای ثبات و قرار ازجای رفته بجانبِ ولایاتِ کرمان
توجّه نمود بدین خبر و اخبار شاهزادهٔ عالیمقدار بپایهٔ سریرِ اعلی عرضه
داشت نوشت و فرمانِ همایون اصدار یافت که عنان از صوبِ شیراز 15
مصروف بجانبِ ابرقوه گرداند و پیشِ راهِ ایشان بصدمهٔ صدای
توجّهِ لشکرِ جرّار بربندد بر حسبِ فرمان شاهزاده عنان پیچیده
بصوبِ ابرقوه متوجّه شد خبر گیران از هر جانب آمدند و چنان 18
رسانیدند که امیر یوسف بالشکری عظیم بشبانکاره رسیده و مجالِ توقّف
ندارد بدین خبر شاهزاده ایلغار کرده براهِ شبانکاره روانه شد و از راهِ
راست راياتِ صاحب قرانی کوچ بکوچ بشیراز توجّه نمود تا نزولِ 21

---
[1] N: قاضی

همایون بیك موضع مابین واقع شد چون ابو یوسف میرزا از شیراز رفته بود و شیرازیان از رستخیزِ (202 b) غوغای ایشان بدستکاهِ صیتِ [1] معدلتِ صاحب قران امیدوار بودند چون مستسقیانِ خشکسال که از برای نزولِ باران از شهر بیرون روند بطلبِ داروغه و استدعاء امن و امان روی به بیابان نهادند و دار الملكِ شیراز که مدّتی مغلوبِ فتنه و آشوب و لکدکوبِ جمعی پریشان منکوب بود بزبانِ حال روی بدین مقال آورده می گفت :

نظم

بیا که منظرِ چشمِ من آشیانهٔ تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

از پایهٔ سریرِ اعلی امیر مجدالدّینِ اسمعیل که صاحب قرانرا وزیرِ کافیٔ نیکو تدبیر است و بعد از وزارتِ پیر بوداق و حسن علی و سلطان ابو سعید میرزا در دیوانِ صاحب قرانی بهمین منصبِ شریف منسوب و منصوب بود از برای استمالت و استیناسِ کافّهٔ خلق و عامّهٔ ناس و ضبطِ امورِ ملك و مال و نصبِ کارکنان و عمّال برحسبِ اشارتِ علیه پیشتر بشهر در آمد و فوج فوج از اکابر و اشراف از جوانب و اطراف بتحفِ دعا و ثنا و هدایای صدق و صفا روی بشاه راهِ امید نهاده باَردوی همایون می پیوستند و از اُردوی همایون امرا و ایناقان جوق جوق از سرِ عیش و حضور و ذوق و شوق بشهر در آمدن گرفتند و بنزولِ آیتِ رحمت بزاویهٔ رضوانِ رهوان حمایت بشارت میدادند

[1] N: دستکاه بصت

نظم

ای سبك روح چون نسیمِ شمال وی سبك سیر مرغِ میمون فال
از کجا میروی[1] و چیست خبر وزکه داری بگو نشان و اثر 3
هستی از بوستانِ خلقِ حسن یا نسیمی زوادیٔ ایمن
مرحبا مرحبا تعال تعال انا عطشان انتم السلسال

6 بعد از حصولِ امان و حلولِ اطمینان صاحب قران سایهٔ اجلال و افضال بر وهاد و تلال و رسوم و اطلال انداخت و بشوارقِ شموسِ عدل واحسان ظلامِ ظلم و عدوان ازدر و دیوارِ عیشِ سکّانِ آن دیار بیکبار بر داشت چنانکه قولِ شاعر 9

نظم

گشت شیراز گلشنی تازه (203 a) وزبهشتش هزار دروازه
چون گلستانِ شیخ تازه وخوش همچو بستانِ جاودان دلکش 12
بسعادت ربوده از میدان گوی عیش وحضورورامن‌وامان

ازین طرف تختِ شیراز منقادِ فرمانِ سلیمانِ زمان شد و از آن طرف دیوانِ ضلال و اضلال مسخّرِ قهرمانِ شاهزادهٔ جهان و امرا و ارکان ....[2] 15 بسلاسل و اغلالِ نکال گرفتار شدند شاهزاده چون کوکبی تابنده با جوانی چند چون قضای آسمانی شتابنده براهِ شبانکاره بر سرِ آن قومِ جفاکیشِ ستمکاره تاخت هشتاد فرسخ راه بشش روز قطع کرده 18

[1] N: میرسی
[2] Burada bir kelimelik bir boşluk vardır.

صدمهٔ صولتش چون اجلِ معلّق ایشانرا فرو گرفته حركة المذبوحی
می نمودند بيك لحظه معدودی چند و شاهزاده بر سمندی چون برقِ جهنده
و چون رعدِ دمنده 3

نظم

همه‌جا علم وار برکرده گوش چو کوس و کورگه بجوش و خروش
بوقتِ تلاطم چو کشتیٔ نوح حصارِ امان و کلیدِ فتوح 6
چو تختِ سلیمان علیه السّلام که باباد صرصر بُوَد هم لجام

همه برباد پایانِ آتش کردارِ گور افگنِ آهو رفتار بر آنجماعت که از
دوازده هزار سوار متجاوز بودند تاختند و بشمشیرِ آتش بار دمار 9
از روزگارِ شان بر آوردند امیر یوسف که چشمِ جهان بینش چون
دیدهٔ یعقوب برهم و کارِ ملك و مال و اهل و عیالش چون زلفِ زلیخا
آشفته و درهم بود اسیر و دستگیر و خونِ بیگناهان اورا دامن گیر گشت 12
کارِ او بر قتل قرار یافت و نامدارانِ لشکرش بر قرار

نظم

عزیزی و خواری خدا مید هد بهر کس که باشد روامیدهد 15
« تُعِزُّ مَن تَشَآءُ »[1] آیتی از کتابِ جمالِ او « وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ »[2]
روایتی از فرقانِ جلالِ اوست

نظم 18

نی عقل بکنهِ لا یزالِ تورسد نه فکر بغایتِ جلالِ تورسد
در کنهِ کمالت نرسد جز توکسی کوغیرِ توکس تا بکمالِ تورسد

[1] Âl ʿİmrān sûresi (III), 25. âyet.
[2] Aynı âyetin devamıdır.

در منتصف ربیع الثانی امیر یوسف میرزا (203 b) بقتل آمد و اردوی
برهم بسته اش درهم شکسته گشت و پیر علی با جمعی از مخاذیل
«کَالْعَشْوآء فِی اللَّیْلَةِ الظَّلمَاء» حیران و پریشان وبشآمت ظلم و عدوان 3
ونقض عهد و پیمان از محروسهٔ امانی سر درمهالك خذلان و مسالك
عصیان وطغیان نهاده اهل و عیال را بدست اسیری گذاشته با جمعی
از بقیة السیف که چون گوی درخم چوکان تصاریف روزگار و 6
تقالیب لیل ونهار افتاده بودند و بهرجانبی که روی می آوردند از غایت
بی دولتی دربدر < هر > دولتی و ازهر صولجانی دُولتی می یافتند روی بخراسان
آوردند و بسلطان حسین میرزا پیوستند و شاهزاده چون ازآن ایلغار فارغ 9
گشت روی بدرگاه جهان پناه صاحب قران <در> شیراز که مضرب
سریر نصرت صریر بود آورد و در اواخر ربیع الثانی ببهجت و شادمانی
دولت وصول را حائز و بتشریفات قبول محظی و فائز گشته با امراء 12
عظام صاحب قران که بامداد و اسعاد از پایهٔ سریر اعلی رفته بودند
بشهر شیراز در آمد وصاحب قران دو ماه بلدهٔ محروسه را در کنف
حفظ و امان وسادات و قضاة اسلام و علما و ائمّهٔ اعلام و صلحا و فقرا 15
و صدور و اعیان را بنظر تربیت ملحوظ ساخته همه بإمضا و ابقا و
مناصب و سیورغالات و مواجب نواخت و ارباب حاجات <را> مقضی
المرام خشنود و شادکام ساخت و بعزم قشلامیشی از راه ابرقوه و 18
ولایات رویدشت و قهپایهٔ اصفهان بکاشان نزول فرمود و بعد از
توقّف[1] دو سه روز بمدینهٔ قم توجّه فرموده بعمارت خاصّهٔ شریفه که
در خانهٔ الیاس خواجه امیر بانشا و احداث نموده بود نزول اجلال 21

[1] N: دوسف

ارزانی داشت و امرا و ارکانِ دولت با خاصگیانِ حضرتش هریك
بخانه که یراقِ زمستان در آن خانه گرفته بودند فرود آمدند و هر
3 چهارشنبه بر سریرِ سلطنت که پیشگاهِ خانه میزدند بارِ عامّ میدادند تا
دادخواهانِ ممالكِ محروسه درآنروز (204 a) عرضِ حاجات مینمودند
و بحصولِ مقاصد و وصول بمطالب عائد میگشتند سه ماه از زمستان
6 ودو ماه از ربیع برین منوال مقرّر بود و هرشبِ جمعه سادات و علما و
اکابر و اشرافِ اطراف که بپایهٔ سریرِ عدالت مصیر می آمدند بمجلسِ
همایون دعوت میفرمودند و مسامعِ حضّار را بفوائد و لطائف و
9 مواعظ و نصایح و ذکرِ صلحا و ابرار مزیّن میداشت و درین قشلاق
شاهزادهٔ عالمیان درِّ درجِ خلافت درّیِ برجِ سروری و انافت سلطان
خلیل بهادر ملازمِ درگاهِ جهان پناه بود تازمانی که آفتاب ببرجِ حمل
12 درآمد و قشلاقِ گریختگانِ قوای نامیه را بصد زیب و آیین در صحنِ
چمن جلوه داد بلبلانرا در[1] گلستان بهزار دستان در سراییدن آورد و
گل را بصد برگ و نوا برخسارِ بوستان بنظّارهٔ مستان خنده زنان
15 ساخت نسیمِ سحری نقاب از رخسارِ گلبرگِ طری کشید و زلفِ عنبر
آگینِ بنفشه را از برای جمعیّتِ دلهای پریشان شانه میزد چشمِ نیم
مستِ نرگس بعارضِ سیمینِ سمن نگران و غنچه بر یادِ لبانِ خندانِ
18 نارون جامه دران می شد درینوقت حضرتِ خاقانئ صاحب قرانی اورا
رخصت فرمود که بقزوین که اقطاعِ او بود توجّه نماید و سکّانِ
آنجا بعزِّ قدومِ همایون در ظلِّ رایتِ حمایت جای دهد و لشکرِ خاصّه
21 را یراق کرده بهر جاکه معسکرِ ظفر پیکر باشد بظلِّ جناحِ

[1] N: از

رایتِ جهان حمایت رساند بر حسبِ فرمانِ واجب الاذعان بقزوین
توجّه نمود و بعد از یکماه بدرگاهِ جهان پناه معاودت فرمود هنوز
رایاتِ صاحب قرانی از بلدهٔ قم به ییلاقات بیرون نرفته بعزِّ رکاب 3
بوس رسید و درهشتمِ ثور بعزمِ امدادِ یادگار محمّد سلطان ولدِ
سلطان محمّدِ بایسنغر با لشکرِ خاصّه و دیگر امراء عظام بامرِ جهانمطاعِ
صاحب قرانی متوجّهِ خراسان شد و دریندولا شاهزادهٔ عالمیان زینل 6
میرزا بکرمان که مقرِّ ایالتش بود قشلامیشی فرموده بود .

ذکرِ احوالِ کرمان (204 b) بعد از وفاتِ جهانشاه میرزا تا اوائلِ سنهٔ ست و سبعین و ثمانمائه

3 چون جهانشاه میرزا بسیفِ قاطعِ اجلِ معلّق جانسپار گشت
و پسرش ابوالقاسم میرزا بعزمِ مملکت گیری از کرمان روی بیزد و
اصفهان آورد بعد از یکماه از جانبِ سلطان ابوسعید میرزا داروغه و
6 عامل بکرمان رسیدند و بضبطِ ملك و مال اشتغال نمودند چون سلطان
ابوسعید میرزا نیز بهمان تیغِ بیدریع سرِ تسلیم نهاد و سیّدی علی بر شیراز
مستولی گشت پسرِ خود را اخی فرّخ بکرمان فرستاد و از جانبِ صاحب
9 قران نیز یادگار طغایی که خالِ شاهزاده یادگار سلطان محمّد بود
بأیالتِ کرمان رفته بود چون با اخی فرّخ استطاعتِ مقاومت نداشت
شهر را تسلیمِ اخی فرّخ نمود قریبِ سه ماه درکرمان رایتِ استیلا
12 بر افراشت و خود را اسد المعارك نام کرد و بخیالِ سلطنت رقمی در آب
میزد و نمی از سر آب میجست و با وجودِ آفتابِ نیمروز چراغی می
افروخت و از شیراز زیره بکرمان برده بود و میفروخت و چون امیر
15 یوسف از اصفهان عبور کرده سیّدی علی فرار نموده لشکرِ خود را
به تنگ شکم کشید و پسرِ خود را اخی فرّخ از کرمان طلب داشت و
بتکلیف پای مصابرت بر جای می فشرد ابو یوسف میرزا بعد از استیلا
18 بر شیراز تجهیزِ لشکر کرده بدان صوب توجّه نمود و تقاربِ هردو
فریق مهیّجِ موادِّ حمیّتِ[1] جاهلیّت گشت اخی فرّخ را بادِ غرور

[1] N: جمعت

آشفته دماغ ساخت تا بهیجانِ سودای مقابله خود را درپیش انداخت
و از پدر داو طلبیده لشکر ستد و بعزمِ جنگ از اردوی پدر لشکر
بیرون کشید و یسال کرده متوجّه شد فامّا رؤسِ لشکرکه نعمتِ 3
پروردگانِ دولتِ جهانشاهیه بودند و از امارتِ متوالدین ننگ و عار
داشتند خود را پهلو کشیده میداشتند و بر جناحِ اعراض و التحاق
بامیر یوسف سپری بتکلّف با او میکردند چون اخی < فرّخ > این معنی 6
از صفحاتِ احوالِ (205 a) ایشان در یافت عنان از صوبِ توجّه
بر تافت و هم درهمان روز بیورت عاید گشت و امرای الوس اتّفاق
نموده منقطع از آن اُردو فرود آمدند و سیّدی علی ازآن انقطاع استدلال 9
بر انخلاعِ ایشان از ربقهٔ بیعت و خروج از دائرهٔ طاعت نمود چون
شب در آمد باِتّفاقِ پسر ازآن منزل با مخصوصانِ یکجهت و موافقانِ
یکدل بکرمان توجّه نمود و لشکر بیکبار روی بخدمتِ ابو یوسف 12
آوردند و سیّدی علی بکرمان در آمد در امرِ ایالت بحرکة المذبوحی
قانع گشت و از جانبِ امیر ابو یوسف یار علیٔ علی شکر با هزار
جوانِ آراسته بجانبِ کرمان بدفعِ سیّدی علی < توجّه نمود > و سیّدی 15
علی از توجّهِ او آگاه گشت جای ثبات نیافت بامیدواریٔ
امدادِ ابراهیم شاه بیك بنابر سوابقِ حقوق که در خدمتِ پیر بوداق
میرزا درمیان داشتند به یزد که دار الحکومتِ او بود متوجّه شد و 18
اورا وسیلهٔ رفعِ حجاب ساخت و ابراهیم شاه بیك عرضه داشتی مشتمل
بر کیفیتِ آن حال و خلوصِ بندگیٔ سیّدی علی بدرگاهِ جهان پناه
فرستاد و عرضه داشت در ولایات و ییلاقاتِ اصفهان بمجلسِ همایون 21
معروض گشت و استمالت نامه از دیوانِ اعلی در بارهٔ او اصدار

یافت و سیّدی علی در اثناء توجّه بشیراز در حدودِ اصفهان بعزّ
بساطبوس رسید و مشمولِ عواطفِ بیدریغ گشت در ظلالِ اجنحهٔ
راياتِ نصرت شعار بشیراز رفت و در زمانِ معاودتِ همایون از شیراز
بعزمِ قشلامیشِ قم چون بابرقوه نزولِ اجلال وقوع یافت
مظلومان ازو شکایت کردند و در تظلّم از حرکاتِ شنیعهٔ او سعیِ
بلیغ نمودند تا از التهابِ آتشِ تشنیعِ آن سوختگان نارِ غضبِ
سلطان افروخته گشت و حکمِ جهانمطاع بصلبِ سیّدی علی صادر
شد و اهلِ ابرقوه در هنگامِ صلبِ اوبرو سنگ باران کردند
و چون یار علی بکرمان رفت و چند روزی او نیز خودنمایی کرد و دیده
بر عراق و پارس انداخته درعرصه نگاهی میکرد تا از پسِ پرده
چه صورت انگیخته شود ناگاه خبرِ انکسارِ امیر ابو یوسف و غلبه
(205 b) و استیلای لشکرِ جرّارِ خونخوار رسید و گریختگانِ لشکر
بکرمان رسیدند قایتمش که از قبلِ حضرتِ صاحب قران بحکومتِ
نطنز رفته بود و مبلغی از مالِ نطنز گرفته و روی گردان شده بأمیر
یوسف پیوسته بود بعد از خرابئ لشکرِ امیر ابو یوسف بعزمِ خراسان
بدو پیوست باتّفاقِ یکدیگر متوجّهِ هرات شدند و در وقتِ توجّهِ
صاحب قران بجانبِ شیراز و دفعِ ابو یوسف و پیر علی از حوالئ مشهدِ
امامِ سهل علی علیه السلام شاهزادهٔ عالمیان زینل میرزا برحسبِ
فرمانِ همایون بجانبِ کرمان رایتِ تسخیر بر افراشته بود درزمانی که
یار <علی> بإنکسارِ ابو یوسف میرزا و خبرِ ایلغارِ شاهزاده زینل بهادر
گریخت < و> حضرتِ شاهزادهٔ عالمیان بکرمان نزول فرمود و اهلِ
آن دیار بعزِّ جاه و جلالِ او امید وار گشتند و شاهزادهٔ دریادلِ

بلند همّتِ کیوان رتبتِ مرّیخ صولتِ خورشید دولت که برسمندِ شوکت شهسواریست میدان‌نورد و در میدانِ مبارزت و مبادرت شیر شکاریست رستم نورد 3

نظم

چو معدن بدست و چو دریا بکف برخ مهرِ تابان بگاهِ شرف

بهنگامِ رأفت چو فصلِ بهار همه کوه و صحرا ازو لاله‌زار 6

بهنگامِ رفعت چو حرّ سموم که سوزد عدو را همه مرز و بوم

بود بزمِ او همچو باغِ ارم که دروی نبیند کسی روی غم

ارم خود چه باشد که روضِ جنان بود پیشِ خلقش یکی بوستان 9

بایلغار چون بزم[1] سازد لجام زند بانگ بر دلدلِ تیزکام

کند قطعِ ده روزه آن در دو شب بسوزد عدو را بتفِ غضب

12 چون آیتِ رحمت برایشان نازل و لطفِ عامّش آن جمعِ پریشانرا شامل گشت آن بلاکشندگانِ رنج و عنارا بیکبار از شفاخانهٔ اجابتِ دعا دوایی و در ظلمتِ جور و ستم نورِ صفایی رسید گرسنگانِ سیرجانرا که 15 درطلبِ نان از جان سیر و در نالهٔ بم و زیر سالان و ماهان در زحمت و زحیر بودند همه را از خوانِ « وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ ٱللهِ لاَ تُحْصُوهَا »[2] حظّی وافی و نصیبی (206 a) کافی « مِنْ حَيْثُ 18 لاَ يَحْتَسِبُ »[3] روزی شد بلا کشیدگانِ آن دیار و رنج رسیدگانِ آن آقطار که بلکدکوبِ حوادثِ روزگار و نوائبِ لیل و نهار جان

[1] Aynen böyle.
[2] Ḥicr sûresi (XIV), 37. âyet.
[3] Talâḳ sûresi (LXV), 2. âyet.

بلب و کارد باستخوان رسیده بود و بتضرّع و زاری چون ایّوب بکرمان
بذلّت و خواری « رَبِّ أَنِّى مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ »[1] از نهادِ هریك بگوشِ
3 ملك و ساکنانِ فلك میرسید

نظم

چو ایّوب در چنگِ کرمان اسیر چو یعقوب درشوقِ یوسف ضریر
6 ازآن ورطه ناگه امان یافتند همه زنده گشتند و جان یافتند

قریبِ یکسال آن دیار در کنفِ عدل و داد مرفّه الحال ماند چون
حضرتِ صاحب قران از قشلاقات نهضت نمود شاهزاده بعزمِ
9 بساطبوس باستعجال با مخصوصی چند ازراهِ ولایاتِ اصفهان به نیلِ
مقصود فائز گشت والله اعلم .

---

[1] Enbiyâ sûresi (XXI), 83. âyet.

ذکرِ احوالِ بغداد مع توابعِها و توجّهِ شاهزاده سلطان مقصود میرزا بدان دیار

پیش ازین مذکور شد که در زمانی که صاحب قران بغداد را 3
محاصره ساخت و پیر محمّدِ آلپاوت در آن شهر استیلا داشت بغدادیان
چنان بعرض رسانیده بودند که حسن علی در تبریز قایم مقامِ پدر شده و
ممالك و خزائنِ پدر در تصرّف آورده و بسلطنت استقرار و استقلال یافته 6
اگر پادشاه برو غالب شود

ماهمه بندگانِ فرمانیم سرز فرمانِ او نگردانیم

< بنابرین صاحب قران > رایاتِ جهانگشایی بآذربایجان < برای > دفعِ 9
حسن علی میرزا متوجّه ساخت و خلیل آقای تواجی را در موصل و شاه‌علیٔ
حاجیلو را از قرا قوینلو در اربیل[1] بأیالت و تسخیرِ آن حدود گذاشت و خلیل
آقا با آنکه پیر محمدِ تواجی که بر بغداد مستولی بود اربیل را در حوزهٔ 12
تصرّف کشید و بسیاری بقاع و قلاع مثلِ قلعهٔ فرعون و کرکوش و تون
بدست آورد پس در حالتی که رستمِ اوران در قلعهٔ خفتان باجماعتِ قلقار و
جمعی از احشامِ باغیه طریقِ عناد پیش گرفته بود و امیر ذوالنونِ دُگر[2] 15
با محمّدِ سارلو لشکر بر ایشان کشیده شاهزاده سلطان (206 b) مقصود
میرزا از ییلاقاتِ سهل علی بخلیل آقا پیوست و باتّفاقِ سائرِ اعوان
ولایتِ خفتان را غارت کردند و اموالِ بسیار بدست آوردند و درین اوان 18

---
[1] N : اردبیل
[2] N: دیکر

پیرمحمّد یعقوبی[1] راکه در بغداد کشتیٔ حیات <در> دجلهٔ اجل غرق گشت
وحسین علی[2] پسر زینل برانی دخترش را در عقد نکاح آورد و اهل
3 بغداد با او اتّفاق کردند و اورا بأیالت برداشتند چند روزی او نیز
جسر جسارت بر شطّ خسارت بست و بجمع اقوات سکّان شهررا
تجربه و تسلیه می نمود تا اورا نیز در اندك زمانی بساط امانی در نوردیده
6 گشت و از شهرستان حیات بی ثبات براسب «انّ اَجَلَ اللهِ لأتٍ»[3]
سوارشده روی بدیار «إِنَّا لله وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون»[4] آورد و
برادرش شاه منصور قائم مقام او گشت پس چون در عرض شش
9 ماه چند حاکم بی آنکه بیگانه بر ایشان دست یابد بمحض تأییدات
الهیه که قرین روزگار صاحب قرانست وفات یافتند اهل بغداد
از آن استبداد روی بإنقیاد آورده دست در دامن عجز زدند و رضا
12 بقضا دادند و شهررا بشاهزادهٔ جوانبخت کامگار سپردند و شاه
منصوررا با بعضی از موافقان او خلیل آقا بیاسا رسانید و شاهزاده
خودش ملك بغداد را با آنکه در سنّ مراهقت بود معانقت فرمود
15 و در حجال خلافت تمکّن یافت و اهل بغداد بعزّ طلعت همایونش
شادمانی و از دجلهٔ جدال و قتال بساحل نیل امانی و آمال رسیدند

[1] Yani Alpavut tavacı Pîr Mehmed Beg. Kara Yusuf'un emîrlerinden Alpavut Yakub Beg, Pîr Mehmed'in dedesi idi.

[2] Hr (111b) ve Mb (635b) da da böyle; al Ġiyāṣī'de (s. 284 - 285) ilk önce bu şahsın adı حسن علی yazılmış olmakla beraber sonra yine ondan حسین علی olarak bahsedilmesi, bu emîrin adının hangisi olacağı hususunda tereddüdü ortadan kaldırıyor.

[3] 'Ankebūt sûresi (XXIX), âyet.

[4] Bakara sûresi (II), 151. âyet.

نظم

گشادند دست و زبان بر دعا   با خلاص از روی صدق و صفا
که بغداد باد از تو دار السلام   زتو دجله بادا چو کوثر بنام 3
رسیدیم یارب بمقصودِ خویش   دوای دلِ ریش و بهبودِ خویش
بعفو و باغماض بادی مدام   چو موسیٰ کاظم علیه السلام
همه شامِ بغدادیان صبح گشت   وزو گشت خندان همه کوه و دشت 6
دگر بوی جنّت وزیدن گرفت   ریاحینِ نزهت دمیدن گرفت
فَطُوبی لَنَا ثُمَّ طَوبَی لنا   بان حقّق الله آما لنا (207 a)
فحمداً یوافی و شکراً لمن   هدانا الیه بوجهٍ حسن 9

صاحب قران بعد از فتحِ شیراز هنوز در قشلامیشِ قم بود که خبرِ فتحِ بغداد بمسامعِ علیه رسانیدند.

ذکرِ تفویضِ ایالتِ شیراز بحضرتِ شهزاده سلطان خلیل میرزا

3 . در اوائلِ خریفِ سنهٔ ۸۷٤ که حضرتِ صاحب قران از فتحِ شیراز و استیصالِ ابو یوسف میرزا فارغ گشت و بقشلامیشِ قم توجّه نمود و امیر بیك که حاکمِ دیوانِ اعلی و از جملهٔ دُهاةِ ارکانِ دولتِ
6 پایدار و صاحب تمکین و وقار و کار دیدهٔ وقایعِ روزگار بود در شیراز حاکمِ جائز الفرمان و والیٔ واجب الاذعان گشت و در اندك زمانی تمامِ ضمائمِ شیراز تا بحدودِ اهواز در سلكِ ضبط و حوزهٔ تدبیر کشید و
9 ابوابِ عدالت مفتوح و بنیانِ ستم و ظلم منهدم و مرجوج[1] گردانید و قریبِ یکسال و نیم در شیراز سکّانِ آن دیار را بمراعاتِ احوال و اسبابِ اختلال نگاه می داشت تا زمانی که شهزاده سلطان خلیل میرزا
12 از خراسان معاودت < فرموده > و چون کارهای پسندیده از حسنِ تدبیر و معاش در خراسان از و صدور یافته بود نیز سلطان ابوسعید میرزا را بعد از فرارِ او در قیدِ اسار آورده بود میخواست بجلدوی این امور
15 نوازشی لایق فرماید زمامِ سلطنتِ شیراز را بقبضهٔ اختیارِ او گذاشت و پیش از معاودتِ[2] او حسن بیك را که امیرِ دیوانِ شاهزاده بود بجانبِ شیراز ازقم فرستاد و از ییلامیشی بحوالیٔ سلطانیه شاهزاده را نیز روانه
18 ساخت و بزمانی مسعود و طالعی فرخنده شاهزادهٔ جوانبختِ کامگار از معسکرِ همایون عنانِ عزیمت بصوبِ فارس منعطف داشت .

---

[1] Aynen böyle.

[2] N : و پیش از او معاودت

< ذکرِ توجّهِ خلیل میرزا بجانبِ فارس >[1]

واز ییلاق به ییلاق کوج بکوج چون آبِ روانِ رحمت بشیراز
نازل گشت وخلیل آسا نارِ (207 b) ظلم و ستم را که در آتشکدهٔ فارس 3
در زمانِ قرا قوینلو سوزان و فروزان بود چون گلشنِ باغِ بهشت
تازه و خندان ساخت شیرازیان راکه پرورده‌ٔ خوانِ نعمتِ ابراهیم
سلطان بن شاهرخ میرزا بودند و مدّتها دردستِ قراقوینلو از حرارتِ[2] 6
بیداد بر کناره افتاده باز بدیدارِ خلیل الرّحمن در میدانِ سعادت‌بنظّارهٔ
مقصود رسیدند واز نهادِ درو دیوار صدای این گفتار از دیوانِ اشعارِ
حافظِ شیرازی بر آمد 9

نظم

بیا که منظرِ چشمِ من آشیانهٔ تست
کرم نماو فرود آکه خانه خانهٔ تست 12

---

[1] Burada iki satırlık boşluk vardır.

[2] N: مرادت

ذکرِ فتحِ قلاعِ کردستان

در سالِ ثلث وسبعین و ثمانمایه لشکرِ دیاربکر را با داروغگانِ آن

3 مملکت بولایتِ بختی [1] فرستاد چون اهلِ آندیار سلاطینِ کبار را مطیع و
منقاد می بودند صاحب قران ایشانرا برکاب بوسِ همایون دعوت فرمود
امتناع نمودند پس شاهزاده سلطان حمزهٔ جهانگیر میرزا را و سلطان

6 احمد داروغهٔ آمد و رستمِ فخرالدّین داروغهٔ بیره‌چوك [2] و شاه علی
داروغهٔ [3] و لشکرِ صؤر و حسین بیكِ خلیل حاکمِ سنجار و خلیل پسرِ
تورمیش حاکمِ تلّ عفر [4] و سهرابِ ترخان و شمس الدین پیر حاجی

9 حاکمِ موصل و بیرامشاه بیك حاکمِ اروقیه [5] با پنج هزار سوار بمحاصرهٔ
شهرِ جزیره [6] فرستاد تا فتح کردند و قلعهٔ ساق [7] را نیز در حوزهٔ

---

[1] N : بخی ; Cazīrat ibn ʻUmar (bugünkü Cizre) yöresindeki başlıca büyük Kürd aşîreti olup, Cazīra hâkimleri bu aşîrete [illegible]nıyorlardı. Cazīrat ibn ʻUmar'ın kuzeyindeki Finīk kalesi de bunların elinde idi (bu aşîret hakkında Cl. Cahen, Contribution à l'histoire du Diyar Bakr au quatorzième siècle, Journal Asiatique, 1955, s. 166, 196).

[2] Yani Bīre, şimdi de Birecik.

[3] Burada bir atlama olsa gerektir.

[4] تل غفار. Bu şekilde bir yer adı görülemedi. Tall ʻAfar'a gelince, I. cüzde de işaret edildiği gibi (s. 244, haşiye 1), burası Musul-Sincar yolu üzerinde ve Eski Musul'un güney batısında bulunmaktadır.

[5] Mevkii tesbit olunamadı.

[6] Yani Cazīrat ibn ʻUmar, bugünkü adı Cizre.

[7] Bu, Şeref Han'da geçen (s. 159) ساخ kalesi olmalıdır. Bu müellife göre, bu yörenin ekser halkı Ermeni ve Nasrānī (Suryani ?) idi.

تصرّف آوردند و حاکمِ شهر[1] بدرو بیك[2] که ایالتِ آنجا موروثیٔ
او بود فرار نموده بقلعهٔ کرسی[3] متحصّن شد آن قلعه را نیز حصار کردند
بدرو بیك بحکمِ ضروت فرود آمد و قلعه را تسلیم کرد و سلیمانِ بیجن 3
بیك از امراء عظام و امیرزادگان مثلِ اصلان بیكِ ذوالقادر و احمد بیكِ
اسفندیار[4] و ایل الدی بیكِ چبنی[5] و امیر محمدِ سعدلو و امیرجانِ سعدلو <و>
ولدِ سارو و پیرعلی[6] و شاه محمدِ دخارلو با پنج هزار سوار بمحاصرهٔ بدلیس 6
فرستاد بنابر آنکه <امرای> عظامِ آنجا نیز اطاعتِ سلاطین میکرده اند و
چون صاحب قران بر حسن علی (208 a) میرزا لشکر کشیده بود
مخالفت کردند و لشکرِ شهرِ موش را بإمدادِ او میفرستادند و خلیل 9
بیكِ تواجی ایشانرا تمام دستگیر کرده با ردوی اعلی رسانید چنانچه
مذکور شده و چون امراء عظام بدلیس را محاصره ساختند والیٔ آنجا
ابراهیم بیك مادرِ خود را با نائبِ خود بشفاعت فرستاد و صاحب 12
قران عفو فرمود لشکر را باز گردانید و بمحاصرهٔ شهرِ موش خلیل

[1] Yani Cazīra

[2] Bu, Şeref Han'daki (s. 165-166) Emîr Abdāl'ın oğullarından Cazīra hâkimi Emīr Bedr'dir. Fakat aynı müellif, Cazīra, nin Emir Bedr'den sonra ona halef olan Kak Muḥammed zamanında Ak-Koyunlular'ın eline geçtiğini ve Cazīra'nin Türkmen beylerinden Çelebi Beg'e verildiğini söylüyor (ayrıca bk. The Chronography of Gregory Abû 'l Faraj, ilâveler kısmı, XLV.).

[3] Hr (111b) böyle; Şeref Han (s. s. 158, 159) bu yöredeki bazı kalelerin sahibi olan olan کارسی aşîretini zikreder ; N: کدسی

[4] Hr. (111 b) böyle; N sadece اسفندیار بیك . Bu, Candar oğulları'ndan meşhur Kızıl Ahmed Beg olup, Sultan Yakub'un hükümdarlığının ilk yıllarında da Ak-Koyunlu hizmetinde bulunuyordu.

[5] چنی

[6] N: میرجان سعدلو ولد سارو و پیرعلی

بیكِ پیلتن‌را فرستاد و احمد بیك از نوکرانِ اسحق آقا با خلیل بیك و
لشکرِ کیغی و اسکندر بیك و ابابکرِ دخارلو بمحاصرهٔ اخلاط متعیّن
3 شدند و هم درین سال جمشید بیك و صوفی خلیل و اصفهان بیك با کور
علی بیكِ آقاجری و روح اللهِ جا کیرلو و ابو الفتحِ محمود و قومی که
ایشانرا الی حاجی‌لو گویند درآن حدود برای ضبط و حفظِ آن دیار
6 گذاشته بودند و خلیلِ باشی تلونیز با ایشان بود این امرا هفت هزار
سوار تمامِ شکی را درتحتِ تصرّف آوردند [1] .

[1] **Hr (111 b) da bu bahis biraz farklıdır:**
هم درین سال جمشید بیك ولد صوفی خلیل موصلو بفرمان حسن پادشاه بلاد
شکی را تاخته لوای استیلا بر افراخت هم درین سال حسن پادشاه صوفی خلیل موصلو
و سلیمان بیك پرناك و جمشید بیك وعلی بیك آقاچری و سهراب را [اقاچری را سهراب با
:metin] بها سپاه بیکران بر قرامانلیان فرستاد زیرا که بختیار قرامانلی بواسطهٔ جهل
و نادانی حسن علی را کریزانیده بملازمان حسن پادشاه تسلیم نکرده بودند صوفی خلیل
غافل بر سر ایشان ریخته بختیار را با دویست نفر از ملازمان بقتل آورده رؤوس
ایشانرا بدرکاه عالم پناه فرستادند .

ذکرِ لشکر فرستادن بجانبِ < خراسان برای امداد
و اسعادِ یادگار محمّد سلطان > [1]

<حضرتِ صاحب قران> افتخار السادات فی الایّام قاضی علاءالدّین 3
< را > که قاضیٔ معسکر و صدرِ اربابِ علم بود بجانبِ سلطان حسین میرزا
روانه ساخت و قاضیٔ مشار الیه در هرات بعزِّ ملاقات رسید و مقدمِ شریفش را
بموجبِ تکریم و تعظیم تلقّی نمودند و در اعادتش طریقِ تعویق و 6
در قبولِ ملتمس سبیلِ اعراض پیش گرفت و باعدادِ اسبابِ
دفعِ یادگار سلطان (208 b) با لشکر بجانبِ ولایتِ قومس و استراباد
توجّه نمود قاضی علی را بعد التسویف والتأخیر روانه گردانید 9
و چون یادگار محمد بعد الانهزام بر مراسلاتِ مشروحه وقوف یافت
در توجّه بجانبِ عراق متردّد و خائف بود از آنکه صاحب قران
اورا بسلطان حسین سپارد بنابرین تعلّل و فتور در توجّهِ اوراه 12
یافت فامّا چون هیچ ملاذی بجز الطافِ صاحب قران نمی یافت
خودرا باز بجوارِ رأفتِ او رسانید از سمنان عبور کرد بولایتِ خوار
در آمد و ایلچی با عرضه داشت دربیانِ احوالِ خود و استمداد 15
بپایهٔ سریرِ خلافت مصیر فرستاد در وقتِ نزولِ رایات از شیراز
بقم ایلچیٔ شاهزاده و قاضی علی نیز از جانبِ سلطان حسین میرزا

---

[1] Anlaşılacağı üzere, بجانب kelimesinden sonra altı satırlık bir boşluk bulunmaktadır. Burada asıl nüshada başlığın devamı ve bahsin ilk sözleri vardı.

هر یك از جانبی رسیدند و صورتِ حالِ استبداد در نگهداشتِ
فرزندانِ علی شکر بر ضمیرِ منیر واضح گشت ملتمسِ شاهزادهٔ یادگار
3 سلطان بقبول مقرون گشت و صاحب قران در امداد و اسعادِ او
بلشکرِ منصور حسب المعهود بتصمیمِ عزم توجّه فرموده شاه علی بیك
را بأیالتِ استراباد روانه ساخت بعد از آن جمعی از امراء عظام مثلِ
6 یوسف بیك و حسین بیك و شاه منصورِ شهسوارِ بیرامی و اویس خلیل
و یعقوب برادرِ اسحق آقا را متعاقب؛ پس شاهزادهٔ کامگار سلطان
خلیل را بامدادِ شاهزاده یادگار محمّد سلطان میرزا روانه ساخت
9 چون امراء عظام که پیش رفته بودند و بیادگار محمّد سلطان پیوسته
بسلطان حسین میرزا نزدیك شد<ند> درحوالیٔ آبِ روشن وقراولان از هر
دو طرف بهم رسیدند جنگی واقع شد و مزیدِ بکاول از قراولِ امراء
12 عظام دستگیرِ قراولِ سلطان حسین میرزا شد و اورا بسلطان حسین
رسانیدند و استفسارِ احوال نمودند کیفیتِ حال معروض داشت و از
توجّهِ شاهزاده سلطان خلیل میرزا و کثرتِ ایشانرا خبیر گردانید
15 سلطان حسین میرزارعایتِ حزم فرموده مزید را رهانید و فرمود (209 a)
که مرا هیچ نزاعی و اختلافی با صاحب قران نیست و درمقامِ صدق و صفا
ثابت و استوارم و هم از آن مقام بخراسان عاید گشت و شاهزاده سلطان
18 خلیل از جانبِ گرگان باستراباد در آمد و گرگانِ آن جنگل روباه
وار روی بفرار آوردند و امیر حسن شیخ تیمور که از قبلِ سلطان حسین
میرزا داروغه بود بقلعهٔ شاسمان متحصّن گشت و تمامِ ولایتِ استراباد
21 درتحتِ تصرّفِ شاهزاده در آمد داروغگانِ ولایات و نویسند گان
و گماشتگان بتحقیقِ مال و جهات و صونگك یاغی رفتند منابر
بألقابِ همایون و درهم و دینار باسم نامدار مزیّن و مقرون گشت و

شاهزادهٔ معدلت دثار آن دیار را از آسیبِ لشکرِ جرّار محفوظ داشته
رعایارا باشغال و اعمالِ معهوده مستمال و مرفّه احوال گردانید و از برای
فتحِ مازندران از امراء خاصّه علی محمدِ ایناق و نوکرانِ ابو بکر برادرِ 3
امیر عمر بیك را مرتّب داشته روانه گردانید تا بأندك زمانی جانبی چند
که لشکرِ صاحب قرانِ سعید امیر تیمورِ کرکان از فتحِ آن عاجز و
از عبور و سیران در آن شعابِ صعاب و خلالِ درخت و آب < قاصر > 6
بودند گذشتند و آمل و ساری را ضمیمهٔ تسخیرِ استراباد گردانیدند
وهم از قشلاق در وقتِ توجیهِ لشکر و توجّهِ شاهزاده سلطان خلیل میرزا
نشانِ همایون باسمِ نامدارِ زینل میرزا بجانبِ کرمان اصدار یافت 9
مضمونِ آنکه باید که از کرمان بجانبِ خراسان و التحاق بمعسکرِ
برادر توجّه نماید و شاهزاده از امراء خود داراب بیك و احمد بیكِ
پورناك و دندارِ اخج اری[1] و نورعلیٔ شیرچی‌را باسه هزار سوار از شهر 12
پیش فرستاد و درینولا شیخ زاهدِ طارمی که پیشتر حاکمِ استراباد بود
از قبلِ سلطان حسین میرزا در ولایتِ قهستان داروغه بود چون امراء
شاهزاده به قهستان در آمدند ایشانرا با شیخ زاهد جنگی عظیم واقع شد 15
و اورا دستگیر کرده بقتل آوردند سرِ اورا جداکرده بمعسکرِ همایون
در زمانی که از قشلاقِ قم به ییلاقِ خرّقان رفته (209b) بود رسانیدند چون
سلطان خلیل میرزا باستراباد توجّه فرمود یادگار محمّد سلطان با امراء 18
آق قوینلو که از عراق بإمداد پیش از توجّهِ شهزاده سلطان خلیل
رفته بودند بخراسان درآمد و سلطان حسین میرزا بر نهجِ سوابقِ ایّام بچول
توجّه نمود و امراء آق قوینلو براثرِ او بمقامِ چهل دختران رفتند و 21

[1] Aynen böyle, Ağaç-Eri mi ?

بدو نتوانستند رسید معاودت نمودند و پادشاهزاده یادگار سلطان تا بهرات
بی مانعی رفتند و شاهزاده چون روزگار نادیده و شدائد ایّام نا چشیده
3 بود غرورِ جاه و جوانی و شرهِ لذّات و کامرانی اورا از تأسیسِ
قواعدِ ملك و ترصیصِ بنیانِ سلطنت باز داشت تا درباغِ زاغان که
مستقرِّ سریرِ عدالتِ جدِّ بزرگوارش شاه رخ میرزا و مقرِّ قرائت
6 وتلاوت و مستقرِّ طاعت و عبادتِ او بود مجالسِ شاهد و شراب مرتّب
ساخت و درآن باغ چون سرو سرِ غرور بر افراشته و چون آبِ روان
در چمنِ عیش و عشرت دوان و بسر پویان بود بیخبر از آنکه نهالِ
9 عیشِ او ببادِ شبیخونِ حوادث از بیخ کنده خواهد شد و سلسالِ
عذبِ حیات بکدوراتِ دواهیٔ روزگار متغیّر و گنده خواهد گشت.

< ذکرِ معاودت سلطان خلیل میرزا از خراسان >[1]

و شاهزاده سلطان خلیل درین ایّام بعد از ضبطِ ولایاتِ استرباد
و فتحِ مازندران تا بمشهدِ مقدّسِ حضرتِ ولایت پناهِ امامت دستگاه 3
الراضی بالقضا علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه السلام والتحیة و
الاکرام از برای تقویتِ یادگار سلطان بتدریج سیری میفرمود و
ولایات که بر صوبِ مقصد بود و مرتکزِ رایتِ فتح آیتش میگشت 6
ضبط میفرمود داروغگان از برای حفظِ بلاد و قرا نصب میکردند پس
امراء (210 a) چغتای را که با یادگار سلطان بودند از استیلای
لشکرِ جرّار خوفِ زوالِ ملك در دل افتاد و روز بروز بمشاهدهٔ 9
غلبهٔ انصارِ دولت موادِّ رعب و دهشتِ ایشان در ازدیاد بود پس
یادگار سلطان را بر آن داشتند که چون مقصود بحاصل شد و نتیجهٔ
تربیتِ صاحب قران قرینِ روزگار گشت اگر بسلطان خلیل میرزا 12
معروض شود که چون بیمنِ تأییدِ صاحب قران و التفاتِ سلطانی
گوی مراد از میدانِ اجتهاد بچوگانِ امداد و اسعادِ آنحضرت ربودیم
و بحجّتِ قاطعهٔ شمشیر و بیّنهٔ ساطعهٔ حسنِ تدبیر در مرکزِ خود 15
قرار یافت و خانهٔ موروث که بغصب در ایادئ اعادی بود عائد بممالك
شد و حکمِ قضا جریانِ صاحبِ قرانی را بنفاذ و امضاء سلطانی ظاهراً
و باطناً بر آن مرتّب گشت اکر چنانچه حضرتِ سلطنت مآب را داعیهٔ 18
ایاب باشد حاکمند و ما را بیمنِ دولتِ ایشان از دشمن هیچ خوفی

---

[1] İki satırlık bir boşluk.

نمانده تا خاطرِ فیّاض را ازین معنی نگرانی نباشد و برین نهج صورتِ
حال بر سلطان معروض گشت و شاهزاده را چون خاطرِ شریف
3 از مراقبتِ او فارغ شد و مقصودِ یادگار سلطان بر ضمیرِ منیر واضح
گشت عنانِ عزیمت از خراسان منعطف داشت و امراء آق قوینلو را که
همراهِ یادگار سلطان بودند از برای احتیاط در هرات گذاشت و
6 یادگار سلطان از سرِ فراغِ خاطر بملاعب و ملاهی و فسق و فجور و سائرِ
مناهی منهمك گشت و لشکرِ آق قوینلو را با برادرِ اسحق آقا رخصتِ
انصراف داد پس حسن ملکی و علی میر آخور و بعضی از علماء هرات
9 که در حلّ و عقدِ امور دخلی داشتند از روی هوا خواهی بسلطان
حسین میرزا اعلام کردند که فرصت غنیمت است شاهزاده و یاران
بخوابِ غفلت اند و پروای سرِ خود ندارند استعجال میباید نمود و در فلان
12 شب که نوبتِ کشیك و پاسِ درگاه بما متعلّق است اکر بباغِ زاغان
توجّه نمایند به نیلِ مقصود حائز و فائز (210 b) خواهند بود چون
این خبر بسلطان حسین میرزا رسید توسنِ تیزکامِ ایلغار که دائم رامِ
15 لجامِ بی‌ارام و مقصد[1] و مرامِ او بود در زیرِ رانِ تیزران کشیده
توجّه نمود و در شبِ معهود بر درِ باغِ زاغان تاخت یادگار محمّد را
از بالشِ خوابِ مستی برداشت و اورا از تختِ جبروت فرود آورده
18 بر تختهٔ تابوت بست فریاد و فغان از نهادِ خواب آلودگانِ فراشِ مستی
اهلِ شهررا بیزار ساخت امراء آق قوینلو روی بفرار آورده شترانرا
از گله درپیش کرده روانهٔ عراق گشتند چون ... [2] رسیدند فرود
21 آمدند اعرابِ خراسان که از خوفِ دستبردِ فترات اجتماع نموده

---

[1] N: لجام و بی آرام مقصد

[2] Bir iki kelimelik boşluk.

بودند بر ایشان شبیخون آوردند علیٔ موش ،لی و یار احمد خازن ثبات
قدم بر محاربهٔ ایشان اقدام[1] نموده بوظائف مردانگی در دفع صائل
اقدام نمودند و خود را بمعسکر سلطان خلیل میرزا رسانیدند چون این 3
خبر به مسامع علیهٔ صاحب قرانی رسید و وضوح امر مخالفت بسلطان
حسین میرزا در ضمیر منیر قوّت یافت میل بجانب خراسان که پیش
نهاد خاطر فیّاض بود ازدیاد پذیرفت و نیز غلای غلاّت و اقوات 6
در ولایت عراق علاوهٔ آن اسباب شد پس صاحب‌قران را در آن
عزم جزم گشت و < به > شاهزاده محمد بیك اشارت فرمود که از
اصفهان با ستر آباد توجّه نماید و درینولا شاهزاده از ایلغار لُرستان 9
معاودت نموده بود کارهای غریب و پیکارهای عجیب از عساکر
خاصّه اش در دیار لرستان بظهور رسیده بنابر فرمان همایون شاهزاده
از راه اردستان متوجّه استراباد شد و از عساکر منصوره فوج فوج 12
با شاهزاده متلاحق میشدند و صاحب قران از ییلاقات متوجّه بقم شد
و جمعی کثیر از عساکر منصوره بری قشلاق کردند بقرار آنکه
دراوّل بهار رایات نصرت شعار بصوب خراسان منصوب گردد و 15
چون دبدبهٔ وصول شاهزادگان (211 a) بولایت استراباد وصیت
تعاقب و ترادف عساکر منصوره بمسامع سلطان حسین میرزا رسید
از برای اطفاء نائرهٔ فتنه و فساد شیخ‌الاسلام اعظم شیخ عبدالله که 18
از فرزندان سلطان الاولیا ابو سعید ابوالخیراست با مکتوبی ممتلی بوفر
اخلاص مشحون بأنواع تواضعات بجانب سلطان صاحب قران ارسال
فرمود و در آن مکتوب ایمائی با آنکه استراباد بدو ارزانی دارند نموده 21

[1] N : بر محاربه اقدام ایشان

بود چون رسولِ ولایت مأب در مدینهٔ قم بمجلسِ همایون رسید و از
محاورهٔ بهیّهٔ او آثارِ صلاح و اصلاح و انوارِ تقوی و ورع و صدق و صفا
3 ظاهر و باهر بود مقدمِ عزیزش مغتنم و منجلیٔ[1] او در بابِ صلاح و
دین و دنیا مقبول و معقول افتاد پس از تقدیمِ مراسمِ مهانداری و
انعاماتِ لایقه نشانِ همایون بإسمِ فرزندانِ دولتیار اصدار فرمود
6 مضمونِ آنکه استراباد را بگماشتگانِ سلطان حسین میرزا گذارند و
لشکری را از آن حدود بنوعی بیرون آورند که برعایا از رهگذرِ ایشان
آسیبی نرسد و آن نشان را با قاضی علاءالدّین علی درصحبتِ شیخ الاسلام
9 با تحف و تبرّکات از برای سلطان حسین میرزا روانه ساخت و از جهتِ
علما و اعیان و اکابرِ هرات تحف و بیلاکات انعام فرموده[2]
فرستاد و از ورودِ رسول و رساله و نشانِ همایون بهجتی عظیم باهلِ
12 آن دیار روی نمود و موردِ شریفِ قاضی را بواجبِ تعظیم و تکریم و
نوازشهای لایقه تقدیم نموده بعد از اتیان بعهد و پیمان اورا رخصتِ
انصراف دادند و شاهزادگان و امراء عظام از استراباد و توابع کوچ
15 کرده بر موجبِ فرمانِ واجب الاذعان متوجّه بجانبِ عراق و ایل
< و > بدرگاهِ پادشاهِ بإستحقاق گشتند درفصلِ ربیع بأوائلِ ذی القعده
سنهٔ ۸۷۵ که حضرتِ صاحب قران از قشلاقِ قم بساوخ بلاق
18 قشلامیشی فرمود بمعسکرِ اعلی لاحق گشتند و هریك از شاهزادگان
مجاز و مرخّص گشته بدار الایالهٔ خود عاید شدند (211 b) اولاً
محمد بیك بإصفهان و بعد از آن سلطان خلیل میرزا بشیراز ییلاق
21 به ییلاق متوجّه فرمودند

---

[1] Aynen böyle.

[2] N: و بیلاکات از برای سلطان انعام فرموده

< ذکرِ ورودِ رسولان از جانبِ روم و مصر >[1]

اولاً از سلطان محمّدِ روم رسولی با تحف و هدایای پادشاهانه و مکتوبی
مشتمل بر اظهارِ اخلاص و وداد و استقامه بر جادّهٔ سداد و رسوخِ عهد و 3
میثاق و تهنیتِ فتحِ عراق آمد و با جوابِ مکتوب منصرف گشت و بعد از و
رسولی از جانبِ سلطانِ مصر قایتبای با بُهّت و شوکتِ تمام با تحف و تبرّکاتِ
نفیسه[2] رسید ومکتوبی بلاغت آمیز در بابِ مصادقت و موالات و تهنیتِ 6
ولایات رسانید و اورا نیز بعد از اقامتِ مراسمِ تعظیم و تکریم و انعام و
اکرام باز گردانیدند و از جانبِ یزد محملِ حجّ که امرِ همایون بترتیب و
تزیینِ آن صدور یافته بود و انواعِ تکلّفات در ترتیبِ آن بجای آورده 9
بودند رسید و عالی جنابِ سیادت پناه سیّد نعمة الله ثانی از برای تعظیمِ
شعارِ اسلام رسمِ تشییع بجای آورده از یزد آنرا بقم رسانید وجمّی غفیر
وجمعی کثیر از احرام بستگانِ سفرِ مبارك بعضی با اهبه و یراقِ خود و 12
بعضی بامید واریٔ صدقاتِ سلطانی همراه شده رسیدند و حضرتِ
صاحب قران با شاهزادهٔ نامدار و امرای عظام و صدورِ وزرای کرام
و سائرِ لشکریان و سکّانِ قم باستقبال از شهر بیرون رفتند و محملِ 15
شریف را باندرونِ شهر درآوردند و گرسنگان و برهنگان را که ازهر
جا نداء دعوتِ حجّ البیت بسمعِ قبول رسیده بود و لبیك اللّهم لبیك
گویان بسر پویان بودند از حضرتِ صاحب قران باستطاعت موصوف 18
گشته بزادو مرکب روانه شدند و برادرِ خود را اویس بیك میر حاجّ

---

[1] Bir buçuk satırlık boşluk.

[2] N: نفیه

ساخته با زمامِ حلّ وعقد و مصالحِ حطّ و ترحال بقبضهٔ اقتدارِ او
موکول گردانید و جمعی کثیر ازسوار و پیاده را مرسوم داده ببدرقکی
3 همراهِ محمل کرده و خلیل بیكِ پروانجی (212 a) راکه عمزادهٔ صاحب
قرانست از برای تأییدِ شاهزاده مقصود بیك با محملِ شریف نصب
فرموده همراهِ محمل ببغداد فرستاد و زمامِ حل و عقدِ امورِ شاهزاده
6 بدستِ حسنِ تدبیر و کیاستِ او منوط گردانید و با قافلهٔ حجّ همراه
کرده بدان دیار فرستاد بقرارِ آنکه چون بدارالخلافه رسد شاهزاده
مقصود میرزا که قریبِ یکسال از عزِّ قرب و حضورِ والدِ بزرگوار
9 دور و مهجور مانده وشوق[1] دیدارِ مسرّت‌فزای او برآنحضرت غالب
بود به ییلاقات مابینِ سلطانیه و تبریز روانه دارد و هم درین قشلاق یکی
از اعیانِ دولتِ امرای قرامانلو باستغاثه از نوائبِ زمان بدرگاه رسید و
12 چنان رسانید که سلطان محمّدِ روم با احمدِ بیك بن ابراهیم بیك وقاسم
بیكِ قرامانی که عمّه زادگانِ اویند درمقامِ تغلّب و استیلاست و اکثر
بلاد وولایاتِ ایشانرا در تحتِ تصرّف آورده و ساحهٔ ملك بر ایشان
15 مضیق ساخته و پیراحمد بیك والدهٔ خودرا که عمّه زادهٔ سلطان محمد است
باستغاثه و استنصار بحضرتِ صاحب قران ارسال نموده و مرا
در خدمتِ او تعیین فرموده که شرحِ حال بعرضِ همایون رساند و
18 در راه والده اش بجوارِ حقّ پیوسته پس صاحب قران اورا نوازش
فرموده درجوارِ الطافِ پادشاهانه بوعدهٔ امداد و اعانه آرام داد تا
زمانی که از قم رایاتِ نصرت شعار از برای تأییدِ امراء قرمان بجانبِ
21 آذربایجان و حدودِ روم افراشته گشت و هم درین قشلاق اسکندر
لك که صاحب قران را برادرِ مادری بود بمرضِ مزمن که مهرهٔ
اطبّا را اجوادِ حدسِ صائب از طیِّ میدانِ علاج فاتر و حمامِ بلند

[1] N: مشرق

پرواز رای اصابت گرای در هوای دوای آن عاجز و قاصر بود داعیٔ
حقّ را اجابت نمود و والدهٔ بزرگوار و برادر نامدارش در اقامت
3 وظائف تجهیز عزای اواز مکروهاتی که اهل بدع و اهوا از ارباب
دنیا بدان اقدام نمایند احتراز کرده بآداب فرایض و سنن و مستحبّات
اکتفا نموده (212 b) و در اثناء این عزا بمسامع علیه رسید که اهل
6 عراق خصوصاً قزوین در مصائب انواع مکروهات شنیعه و منهیات
فظیعه از شق جیوب و ضرب خدود و تسوید ثیاب و عریان شدن
اقارب و احباب و سائر مایعدّ من هذا الباب ارتکاب مینماید و صاحب
9 قران ازین معنی استبعاد و استغراب نموده حضّار را اغرا و تحریض بر
منع و زجر فرموده بر اکابر و اعیان بلاد در ترویج امر احتساب و قلع
و قمع بنیان بدع و منکرات احکام مطاوعه اصدار فرموده و هم درین
12 ایّام میرزا محمد تواجی را از برای تدبیر فتح رستمدار و تسخیر قلاع
و ولایات جلاویان بنابر آنکه در ابتدای فتح که داراب بیك بأیالت
ری رفته بود از ملوك رستمدار و امراء جلاویه سوء الاذئ چند صادر
15 شده بود و از دعوت بپایهٔ سریر اعلی امتناع مینمودند فرستاد و ملوك و
امرا بعد از مشاهدهٔ علوّشان و رفعت مکان و خلوّ عرصهٔ ملك از
اعادئ دولت قاهره بوسیلهٔ کفن و شمشیر خودرا بآستانهٔ دولت رسانیدند
18 و بعفو تقصیر و بفوز بأیالت ولایات موروثه بهره‌مند گشتند و امیر شاه
علیٔ بیرامی و ابوسعید بیك ایناق و پسران دارا < ب > و حاجی بیك
باجمعی کثیر از بوی نوکران بتسخیر قلعهٔ خرّم آباد برحسب فرمان رفتند
21 و آن قلعهٔ رفیعه را که درعالم بمکانت ارکان ورصانت بنیان نامدارست
و بملوك عبّاسیه که شاه حسین از ایشان بود و ذکر قتل او از پیش

گذشته انتساب داشت مسخّر ساختند و شرارتِ اهلِ آن دیار< و> قلعه
که دائماً بسلاطین خصوصاً درزمانِ جهانشاه میرزا میرسیده ازمیان
3 برداشتند و چون زمستان بإنقضا پیوست و آفتاب از نقطهٔ اعتدال
بجانبِ شمال درآمده بیست درجه از برجِ حمل قطع کرده بود بحکمِ
« قُمْ فَأَنْذِرْ » [1] بعزمِ استخلاصِ قرامان از قشلاقِ قم کوچ کرده
6 لواء گردون مآثر و چترِ خورشید مفاخر بر افراخته و سمندی رونده و
چون بادِ بهاری خوش آینده (213 a) به تیزکامی چون حاملِ قمر روز
خوش لجامی چون مائل درانعطاف فرمان بر

9 نظم

بود گوشِ اوخصم را چون ذنب نماید بدو کار های عجب
سَمِ ناقع از سُمِّ او منفجر ببوم و برِ دشمنانِ مضر
12 ولی بر احبّا چو آبِ حیات کزو سیر [2] گردد سراسر نبات

بزیر رانِ کامرانی در آورده بتعاقبِ ارتحال و تقاربِ حطّ و ترحال
به ییلاقِ ساوخ< بلاق که> در اعتدالِ هوا وعذوبتِ ماء نمونه ایست
15 ازجنّة المأوی تَهبُ عینه المعین ماء [3] کَشَرابِ طهورٍ و یَهبُّ من اطرافهِ
نسایمُ المسك والکافورکأنّ عیونها نابعةٌ من الکوثر و ماؤها من الکافور
ازکی و اطهر نزول فرمود تا مطایا و مراکب ازمشاقّ و متاعبِ قشلاق بر
18 آسایند و در مراتعِ آن دشتِ و سیع خیمهای رفیع و سایه بانهای منیع بر
ریاحین و لاله و نسرین زدند و قریبِ چهل روز در آن ییلاقات آسایش
یافتند و چون شاهزادگان از استراباد معاودت فرموده بدان ییلاق

[1] Muddeşşir sûresi (LXXIV), 2. âyet.
[2] N: شوره [3] Bu ibare aynen böyledir.

بعزّ بساطبوس رسیدند و هریك بمحلّ ایالتِ خود آیل شدند حضرتِ صاحب قران از آنجا بقزوین نزول فرمود و وضیع و شریفِ آن مملکت‌را 3 دلجویی و نوازش کردند سه روز در دولتخانه که بامرِ همایون احداث نموده اند اقامت فرموده بغورِ داد خواهان میر سید پس از آنجا در سابعِ ذی الحجّه کوج کرده در ییلاقی مابینِ سلطانیه و قزوین 6 از برای اقامت بوظائفِ عیدِ قربان توقّف فرمود و در روزِ عرفه از ییلاقِ جکجکی بدشتی چون عرفات مهبطِ نزولِ رحمت و محطّ رحالِ برکت[1] و درصفا و نزاهت کالمشعرِ الحرام و البیت المقام نزول 9 فرمود و توشمالان بترتیبِ عید واعدادِ انعامِ عامّ و فرّاشان ببسطِ الفروش و رفعِ العروش و ضربِ الخباء علی الروضة الخضراء و نصبِ الاساطینِ الی سقفِ السماء اشتغال نمودند در صباحِ عید صاحب قران 12 بطالعی سعید از حرم بیرون خرامیده < تمامِ اهلِ اردو > ساعیاً الی خباه[2] و مسلّماً علی محیاه (213 b) بتهنیت پیش آمدند چنانکه

نظم

15 ای روی‌تو فرخنده تراز مطلعِ عید چون کعبه درت قبلهٔ احرار و عبید
احرام بخاكِ آستانت هرکو از روی صفا بست بمقصود رسید

وچون ببارگاهِ عامّ قرار گرفت و وظائفِ طویِ پادشاهانه بتقدیم 18 پیوست از برای سنّتِ قربان و صلوةِ عید سوار شد و بعد اداء ما امربه الشرع رایتِ جهانگشایی بجانبِ سلطانیه منصوب و مرفوع داشتند در حوالیٔ ابهر امر بتعمیرِ مسجدِ جامعِ آنجا نموده مصالحِ آن از

[1] N: برکات
[2] N: العباد

خاصّ المالِ خود تعیین فرمود و بقُرقِ سلطانیه که متّصل بشهرست
نزولِ اجلال ارزانی داشت و قریبِ یکهفته در آن مقام گرفت و زیارتِ
3 سلاطینِ عادل سلطان محمّد خدابنده و سلطان ابو سعید در یافت و
بتعمیرِ قبّهٔ عالیه و ابوابِ البر از موقوفاتِ آنجا که درحوزهٔ دیوان<بود>
فرمانِ همایون اصدار فرمود و در آن مقام شاهزاده مقصود بر حسبِ
6 فرمانِ واجب الاذعان از بغداد بمعسکرِ همایون پیوست پس از آنجا
کوچ کرده به ییلاقِ سهندِ تبریز[1] که بآب و هوا حکایت از خلدِ برین
و بلاله و ریاحین روایت از کلاله و رخسارِ حور عین کند چون نسیمِ
9 صبحدم که از باغِ ارم وزیدن گیرد در آمد و چند روزی بر آن
ییلاقات چون انهارِ جنّات و آب از سرچشمهٔ حیات بهر جانبی پویان
بود تا در اوّلِ محرّمِ سنهٔ ٨٧٦[2] بشهرِ تبریز بطالعی سعادت آمیز و وقتی
12 نشاط انگیز نزولِ اجلال ارزانی داشت و دیارِ آذربایجان را بفرِّ مقدمِ
میمون و طلعتِ همایون مشرّف ساخت ابوابِ خیرات و مبرّات بر فقرا
و مساکینِ آن دیار مفتوح گردانید هر چند روز مبلغی کثیر بدستِ امنا
15 از برای صرف بر مستحقّانِ آن خطّه از علما و صلحا و حفّاظ و فقرا
و مساکین و قرّا می فرستاد تا بقدرِ استحقاق هرکس را بهره‌مند
میداشتند و بشیلانِ حلالِ (214 a) هر روزه که بر حسبِ استمرار
18 در حلال خانه مقرّر و سفرهٔ عامّ که از برای درویشانِ تاج المجاذیب
بابا عبد الرّحمن علی الدوام مقرّر بود فقرا را آسودگیٔ تمام حاصل گشت و
هر شبِ جمعه علما و اکابرِ اطراف و اکناف که بدرگاهِ عالم مطاع

---

[1] N : به ییلاق تبریز سهند

[2] N : ٨٧٤ ; bu, müstensihin eseri nasıl bir dikkatsizlik ile istinsah ettiğini açıkca meydana koyan misallerden birisidir.

از برای قضای حوایج آمده بودند بمجلسِ همایون راه میداد و بفوائدِ
خاصّه عامّهٔ حضّار را بهره مند میگردانید و باطعام و انعامِ عامّ همه را
می نواخت و بعد از یکماه از اقامت در تبریز بعضی را از امرا مثلِ مهماد 3
بیك و سلیمان بیكِ پورناك و بایندر بیك بادو هزار مرد بجانبِ بدلیس
و دیارِ ارمن فرستاد که آن ولایت را در حوزهٔ تسخیر و تصرّف
آورده مترصّدِ توجّهِ راياتِ همايون باشند تا در ظلِّ لوای گیتی 6
گشای بجانبِ روم متوجّه شوند و درین ولا قاسم بیك برادرِ پیر احمد
بیك از قرامان بدرگاهِ جهان پناه رسید بعزِّ التفات و تشریفِ عنایات
افتخار یافت و بعد از انقضای دو ماه بعزمِ آنکه از دار السلطنه شاهزادهٔ 9
عالمیان درِّ درجِ خلافت و درّئ برجِ انافت مطلعِ اعتدالِ بختیاری
غرّهٔ اصباحِ کامکاری غنچهٔ گلستانِ دار الخلافهٔ بغداد نو باوهٔ بوستان
عدل و داد ابو المظفّر مقصود میرزا 12

نظم

آنکه دجله زجودِ او خجل است زان ببغداد در نمی آید
خواست راهی بخاکبوسِ رهش چه کند چونکه بر نمی آید 15
درّ و جوهر ز معدنی در عدن از تو پاکیزه تر نمی آید
با رخت مه تمام بر نامد با قدت سرو بر نمی آید

بامتثالِ فرمانِ واجب الاذعان بسنّتِ ختان که فرض است بر عاقل و 18
بالغ و بوظائفِ طوی و لوازمِ آن امر فرمایند در اوائلِ ربیع الاوّل
از شهرِ تبریز بجانبِ سهند که کوهِ الوندبا چندین هزار چشمهٔ حیات و
جویهای عذبِ فرات لب تشنهٔ ژاله و حیرانِ ریحان و لالهٔ اوست و 21

از آنجا بدشتِ اوجان که هوای او جانرا نضارت بخش و آبِ او روانرا غزارت فزاست زمینش به نباتِ (214 b) گونا گون ملوّن
3 چون سقفِ سماکه بثوابت و سیّارات مزیّن است نزولِ اجلال ارزانی داشت و در آن دشتِ هامون اولاً بوظائفِ تعظیمِ ثانی عشرِ ربیعِ الاوّل که روزِ میلادِ مصطفی است علیه افضل الصلواتِ و اکمل التحیّات
6 قیام نمودن فرمود تا تمامِ علما و صلحا در معسکرِ همایون بدعوتِ تامّه و نعمتِ عامّه مجتمع ساختند و یکی از صلحا باسماعِ اخبارِ ولادتِ بابرکات اشتغال نمود و بعد از ختمِ کلامِ اللهِ مجید بإطعامِ عامّ اقدام
9 نمودند و هم در آن روز اجتماعِ آوازهٔ معاودتِ حجّاجِ بیت الله و زوّارِ مدینة النبی علیه الصلوة والسلام باردوی همایون رسید و وضیع و شریف بإستقبالِ محملِ لازال ذاهباً از اردوی همایون توجّه نمودند و حجّاج
12 بندای ادای

بیت

ای قومِ بحجّ رفته کجایید کجایید معشوق همین جاست بیآیید بیآیید

15 و بحداء خوش صدای

سلام علیکم مرحبا خیرَ مقدمٍ بخیرِ زمان جئتم خیر بلدةٍ

بدرگاهِ عالم پناه کالبیت محطّ رحالِ الآمال و احمال الاعمال فرود
18 آورده همه را برخوانِ احسانِ بی پایان « اللهُ یَدْعُو إلَی دَارِ السَّلامِ »[1] نشانده بشارتِ « اَلْحَجُّ یَهدِمُ مَاکَانَ قَبلَهُ » از زبانِ حال بگوشِ حاضران میدادند

21 نظم

برسرِ آن خوانِ احسانِ بلند کین سلاطین کاسه لیسانِ و یند

[1] Yunüs sûresi (X), 26. âyet.

چون دعوتِ ثانیه بإنقضا پیوست بدعوتِ ختانِ شاهزاده که مقصود از خروج <از> تبریز اقامت بوظائفِ آن بود صلای عامّ بر امراء عظام صدور و قضاةِ اسلام و وزراء آصف نشان و امنای عالی شان و سرورانِ 3 لشکرِ منصور و سائرِ نامدارانِ مشهور دردادند و برسطحی از آن صحرا که با استوا هیچ نقطه بر دساطیر ناروا [1] نباشد و بإعتدالِ هوا روز و شب درو علی السوا نماید 6

نظم

زمینی بخوبی چو بامِ بهشت   هوایی چو ایّامِ اردی بهشت
دوان بر سرِ سبزه آبِ روان (215 a) چو در قالبِ زنده روحِ روان 9

دائرهٔ اخبیه و خرگاه و سایه بانهای فلك اشتباه زدند هر خرگاهی بشکل و هیکل بفلكِ تدویر و برو کوکبی ممثّل و چون فلكِ اطلس بی طناب و ستون قائم و مؤسّس خیامش چون قصورِ دار السلام 12 بیقصور مطلّی و مطرّا تحادیب [2] و تقاعیرش از تفاوت و تقصیر مبرّا و معرّا و هرسایه بانی چون میزبانی بلطف و مهربانی بلکه چون الطافِ صاحب قرانی در امن و امان بمثابهٔ آسمانی و هر خیمه و خرگاهی منزلِ 15 یکی از امراء نامدار و وزرای کامگار و مجلسِ یکی از مقرّبانِ درگاهِ فلك اشتباه و آن دائره برسانِ منطقة البروج مسندِ صاحب قرانی را چون کرهٔ شمس حامل و افاضهٔ نورِ جهان فروزش آن منازل و مجالس را 18 شامل در هر مجمعی جمعی از سازندگانِ گوش [3] نواز و گویندگانِ خوش آواز با چنگ و نی بنالهٔ بم و زیر باهر عودی نغمهٔ داودی وبا هر

[1] N: دساتر و ماورا
[2] N: تحاذیب
[3] N: مشکل

چنگی و نیی ترانه و سرودی ودر هر منزلی بآوازهٔ آن سنه[1] جماعتی بسمع
وطاعت کمر بسته اوّلاً نی بتمام بدن دیده گشته بهر کسی نگران و بقبول
3 نفس در هر دمی بسر پویان باشد و عود از برای ترطیب دماغ و
ترتیب ایاغ .... [2] اقداح علم ادوار را از اوتار خود درعمل آورده و
چنگ از روی خضوع برکوع بدعا [3] و ثناء شاه و شاهزاده پشت
6 خود را خم ساخته هر رگی بر تن او زبان برگشاده می گفت :

نظم

تا کند قطع باغبان ببهار شاخهای زیاده از سر تاك
9 تاکه از بهر آب دادن باغ کند از راه دور خاشه وخاك
چشمهٔ عیش شاهزادهٔ ما باد زاینده از کدورت پاك
باد تاك نشاط عشرت او بر گذشته ز هفتمین افلاك

12 و از برای هر منزلی از طعام و شراب علیحده مطبخی مع الاسباب مرتّب
ومهیّا گردانیده و بیکبار در خلال لاله و ریاحین ظروف زرین و سیمین
وآلات چین فرو چیدند و چندان قدور راسیه در پیشگاه منازل عالیه
15 کشیدند (215 b)

از[4] بخار طعام گونا گون مرغها بر هوا کباب شدند
تا هوا بحر گشت وآن مرغان همه مرغابیان در آب شدند

18 وهرکس ازاعیان دولت که بدان دعوت روی آوردند از برای رعایت
رسم اسبان تازیٔ نامدار و استرهای تیزکام خوش رفتار و دوقزها
از نفایس اقمشه و ابریشم و صوفهای قبروسی وکتانهای روسی بیرون

---

[1] Aynen böyle.
[2] Bir kelime okunamadı
[3] برکوع خم ساخته و بدعا
[4] N: کر

ازحدّ و شمار بمحلِّ عرض کشیدند و با حکمِ موسی که در رسانیدنِ
موسی بقضایدِ بیضا نموده بود علی سنّة ابراهیم علیه السلام تیغ رانده
دست بعطای بیدریغ بر گشادند و از نقره و سیم و خلعتها و اقمشه اورا 3
چندان نوازش فرمودند که مطایای او از تحمّلِ عطایا فروماندند و
جون از وظائفِ طوی فراغ حاصل گشت باز بشهرِ تبریز نزولِ همایون
برای قشلامیشی واقع شد درآن زمستان بحضورِ قلب وطمأنینتِ خاطر 6
گذرانیدند چون مسندِ کوکبِ نهاری از قشلاقِ جنوب بمعتدل خانهٔ
بهاری انتقال یافت و فرّاشانِ صبا و شمال فروشِ زربفتِ بنفشه و
ریحان بر لبِ جویهای آبِ روان گسترانیدند و سایه بانهای پر نقش و 9
نگار از شاخ و برگِ بید و چنار بر افراشتند و طبعِ پیر و جوان چون
سروِ چمان مایل باستنشاقِ هوای عنبر آگین و استرواح از نفحاتِ لاله
و نسرین گشت چند روزی صاحب قرانی را بباغات و بساتین 12
« طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ » [1] از اوراقِ درختانِ نضارت بارش
بمطالعهٔ خوانندگانِ خطوطِ الهی که از قلمِ قدرت بر بیاضِ غرّهٔ
غرّای بناتِ نبات نگاشته شده بآخر میرسید بساطِ عیش و نشاط گسترد و 15
سرخ و سفیدِ درهم و دینار چون گل و شکوفه بر معاشرانِ مجلسِ
بهشت آیین پاشیدن گرفت و بعطیّاتِ پادشاهانه هرکس را از حضّار
نواخت و بعد از احتظا [2] ....[3]] با جنودِ زیاده از قطراتِ امطار از تبریز 18
بیرون آمده در چمنِ مرند نزولِ اجلال نمود در آن مقام خسروِ
گردون غلام چند روز مکث نمود با سپاه و یراق در آلاداق فرود آمد

[1] Ra'd sûresi (XIII), 28. âyet.
[2] N: احتطا
[3] Elimizdeki metin burada sona ermektedir.

و در آن اوان مولانای اعظمِ اکرم مولانا علیٔ قوشچی ازخراسان آمده
منظورِ نظرِ شهریارِ برّ و بحر گردید بیست هزار تنگهٔ شاهرخی و
3 یلك دوقوز قماش بوی عنایت شد][1] .

[1] **Hr (114b). Müneccim - Başı (636a) da Otluk - Beli savaşının sonuna kadar olan bahis şöyledir:**

«و جعل اخاه اویس بیك امیر الحاج وکان ذلك فی سنة ست و سبعین و ثمانمائة و اتخذ تبریز دارملك لنفسه فوفد الیه کثیر من العلماء و الفضلاء و کان یجالسهم و یحسن الیهم و یبالغ فی اکرامهم ثم التجأ الیه پیر احمد بیك القرامانی و شکی من سلطان الروم الیه و استنجده علیه فتجهز للمسیر الی الروم لیرد القرامانیین الی مملکة ابائهم فرحل من تبریز الی صوب آلاطاق فوصل الی خدمته فیها مولانا علی القوشجی من خراسان و هو یرید الحج فاکرمه و بالغ فی الاحسان الیه و سیر الی صوب مقصده ثم توجه حسن بیك فی سنة سبع و سبعین و ثمانمائة الی طرف الکرج و عاث فی بلادهم و فتح عدة حصون و قلاع و نهبها و خربها حتی قبل ملکها بکرات الجزیة و التزم المال منها و اطاعه بعض ملوکهم مثل الکسندر و قرقره و تمرد الملك بکرات فاخذ حسن بیك جمیع مابیده من الحصون و القلاع و سلمها الی الملك قرقره و الکسندر و اقطع علیها اموالاً فاخذ بعضها عاجلاً و بث العسکر علی بلاد الکرج و قبض منها اشیاءً کثیرةً و سبوا الذراری والنسوان فعادوا الیه غانمین فعاد منصوراً مظفراً الی دارملکه تبریز و اقطع تفلیس الامیر الاعظم صوفی خلیل بیك ففوض الیه تدبیر تلك الثغور و یحکی انه لما خرج من بلاد الکرج وصل الیه قاصد بکرات ملك الکرج الذی کان قد اخذ ما بیده و اعطاه الی الملك قرقره و الکسندر و مع القاصد قطعة یاقوت وزنها تسعة عشر مثقالاً و قطعة لعل وزنها اثنا عشر مثقالاً کان قد اهداها الیه لرده الی ملکه فلم یجبه حسن بیك الی ذلك و رد القطعتین الیه وکان قد خرج من بلاد الکرج مع ثلاثین الف نفس من الاساری غیر الاموال و الجواهر و المواشی و الاثقال وکان حسن بیك لما غزا بلاد الکرج قد ارسل قریبه یوسفجه میرزا فی جمع الی صوب الروم لامداد قرامانیة فسار یوسفجه و اغار علی نواحی توقات و سیواس و استولی علیها وکان معه پیر احمد القرامانی ثم قاتلهما السلطان مصطفی بن محمد خان نائب والده فی بلاد القرامانیة وکسرهما فقتل یوسفجه میرزا فی المعرکة فی سنة سبع و سبعین و ثمانمائة ثم توجه حسن بیك بنفسه الی صوب الروم لاخذ الثار و قاتل عسکر الروم فی حدود ارزنجان و کسرهم و قتل مقدم عسکر الروم خاص مراد بیك فحصل الحسن بیك بذلك اغترار فجسرعلی قتال السلطان الروم فی السنة القابلة سنة ثمان و سبعین و ثمانمائة فاقتتلوا بقرب بایبرد قتالاً شدیداً فقتل ولده زینل میرزا و انکسر حسن بیك کسرةً قبیحةً فهرب حسن بك الی صوب آذربایجان ولم یتبعه سلطان الروم و منع عسکره ایضاً التعقیب»

ضمیمه

قسمتهای که از احسن التواریخِ حسنِ روملو نقل شده است متعلّق به لشکر فرستادنِ حسن پادشاه بجانبِ روم و محاربه نمودن با سلطان محمّد در آن مرزبوم

قضایایی که در سنهٔ ستّ و سبعین و ثمانمائه[1] واقع شده

(114 b) چون حسن پادشاه قبل از فتح آذربایجان و عراق از حکّام
روم[2] و شام آلام کشیده بود جهت ضعف و قلّت اعون و انصار 3
از دشمنان آن اقطار هر نوع آزار دیده میخواست که در آن اوقات
از جانب مغرب هم کشوری چند گیرد بنابرآن با لشکر و حشم
از ممالک عجم بادعاء قائم مقامیٔ فریدون و جم بولایت دیاربکر مراجعت 6
نمود و از آنجا در اندیشهٔ تعرّض حدود شام آغاز ترک تازی فرمود
در آن اثنا پیر احمد بیك و قاسم بیك اولاد قرامان چنانچه قبل ازین
مذکور شد بواسطهٔ غدر و طغیان و نفاق و کفران سر خودرا از تیغ 9
سیاست و شمشیر سلطان گریزانیده بعد از یاس و حرمان از دیار
قرامان بدرگاه آمده بودند حسن پاشاه بنابر عصبیّت جاهلانه و نقص
نا خردمندانه ع : 12

آمد اولاد قرامان از برای انتزاع[3]

ملك سلطان بخاطرش گذشت سپاه عظیم از ترکمانان کماندار و ظالمان
خونخوار همراه امیر بیك ولد بکتاش موصلو که سرامد آن لشکر و 15
مهتر آن کشور بود بتاخت بلدهٔ توقات فرستاد ایشان درآن شهر و
ولایت بتاراج و غارت افتادند

---

[1] Bu ve bundan sonraki hâdiseye ait verilen tarih yanlıştır. Bu tarihlerin doğrusu 877 ve 878 olacaktır.

[2] N : آذربایجان عراق و حکام و روم

[3] Aynen böyle.

بیت

زهر سو بتاراجِ مال ومنال عقابِ ستم را گشادند بال

3 بعد از نهب و غارت بتخریبِ ولایت آتشِ دوزخ درخان ومانِ اهلِ آن بلده انداختند چون این اخبارِ فساد بسمعِ سلطان بایزید رسید از بلدهٔ آماسیه [1] بیرون آمده متوجّهِ ایشان شد و این خبررا به پدرش

6 سلطان محمد فرستاد چون خبرِ توجّهِ سلطان بایزید به امیر بیك رسید مراجعت کرده متوجّهِ دیار بکر گردید در زمستان برهنمونیٔ پیر احمد بیك وقاسم بیك موازیٔ بیست هزار سوارِ جرّارِ خونخوار بسپهسالاریٔ

9 یوسف بیكِ جهانگیر که برادر زادهٔ حسن پادشاه بود متوجّهِ دیارِ قرامان شدند در آن اوان سلطان مصطفی از قبلِ پدرش فرمان فرمای ممالكِ قرامان بود این خبررا به پدرش سلطان محمد [2] فرستاد و سلطان

12 داود پاشا را با سپاهِ آنادولی بمددِ او ارسال نمود امرا و لشکریان در برابرِ سپاهِ ترکمان صف آراستند و بریکدیگر حمله کردند هوا پر از گردِ سپاه سیاه شد وازبیم چهرهٔ سیم پیکرِ ماه رنگِ زعفران

15 گرفت شهسوارِ چرخ چون ناهید شیون (115 a) آغاز کرد و زهره در بَرِ برجیس و بهرام بجوش آمد و دل در سینهٔ کیوانِ پرکینه خوناب شد و زمین ازخونِ بهادران لعل پوش گشت

18 شعر

پر ازگرد شد روی ماه ازنبرد پر ازخاك شد گامِ ماهی زگرد

زمین‌همچوکشتی شد ازموج خون گهی راست جنبان وگاهی نگون

21 زگردِ سپه خنجرِ جنگیان همی تافت چون خندهٔ زنگیان

[1] N : آمانیه [2] N : محمود

بعد از کوشش و کشش بسیار سپاهِ ترکمان راهِ [1] فرار پیش گرفتند
یوسف بیك با جمعی امرا دستگیر شدند و از آنجمله بیست هزار سوار
عشری بهزار عسر بسلامت بدر رفتند داود پاشا اسیرانرا بحضورِ سلطان
مصطفی آورد از میانِ آن جمعِ مقهور یوسف بیك را با سردارانِ
مشهور باستنبول فرستادند و حسن پادشاه با سپاهِ خون آشام متوجّهِ
دیارِ شام شد و از آبِ فرات عبور کرده ببلدهٔ ملاطیه و عینتاب [2]
روی آورد و در موسمِ زمستان قلعهٔ بیره را محاصره نمود و سلطانِ مصر
قایتبای جهتِ امدادِ اهلِ قلعه یاش بیكِ دواتدار را از مصر با ملك
الامرای دمشق و حلب بمقابلهٔ حسن پادشاه فرستاد ایشان در مقابل ایستاده
آبِ فرات اگرچه درمیان حائل بود امّا بتوب و تفنگ سپاهِ بسیاری از
ترکمانان [3] برخاكِ هلاك انداختند بواسطهٔ طغیانِ آب و سیلهای <بسیار>
حسن پادشاه از سرِ قلعه خائف و خاسر و از مقابلِ لشکرِ مصر بغایت
منفعل و منکسر بجانبِ دیاربکر مراجعت نمود و امیر بیكِ موصلّو که
امیرالامرا بود علمِ عزیمت بجانبِ آخرت بر افراخت <بعد از معاودتِ>
حسن پادشاه از آن دیار در اوائلِ بهار از نوازلِ آسمانی و بلاهای
ناگهانی سیلی عظیم بمیانِ سپاهِ ترکمان روی نهاد و جمعِ کثیر را غریقِ
گردابِ فنا کرد (115 b) .

---

[1] N: را
[2] N: عتاب
[3] N: از ترکمانرا

گفتار در قضایایی که در سنهٔ سبع و سبعین و ثمانمائه واقع شد

3 ### محاربه نمودنِ حسن پادشاه با سلطان محمد پادشاهِ روم

چون خرابیٔ شهرِ توقات بسلطان محمد رسید با امرای درگاه و مقرّبانِ بارگاه مشورت فرمود و ایشان معروض گردانیدند که بتدبیرِ
6 حرب و بترتیبِ اسبابِ طعن و ضرب لشکر قیام باید نمود که بیضهٔ ملك از مخالفت اهلِ عناد و نفاق بحمایتِ تیغِ بیدریغ محفوظ ماند بنابرآن سلطان بترتیبِ لشکر مشغول گردید

9 بیت

شد اندیشه فرسای پیکار <و> جنگ
به آرایشِ خیلِ روم و فرنگ

12 چاوشانِ قمر مسیر برای اجتماعِ سپاه باطراف و اکناف و اقطارِ دیار در حرکت آمدند

شعر

15 (116a) بفرمانِ جمشیدِ دارا پناه ز هرسو بجنبش درآمد سپاه
ز نعلِ ستورانِ آیین نبرد مهِ نونهان گشت در زیرِ گرد
بیامد زهرسویکی سروری بهر یك ملازم شده لشکری

18 سپاهِ بی پایان ولشکرِ فراوان از ولایتِ موره و بوسنه وسرحدِّ افلاق و علائیّه و آنادولی و منتشا ایلی و قرامان و قسطمونیه و طرابزون وسائرِ

بلادِ روم بدرگاهِ سلطان جمع آمدند بدین تفصیل بیست هزار عرب و
ده هزار ینکچری و ده هزار قپو خلقی و شصت هزار سائرِ سپاه از
استنبول بعزمِ جهانگشایی‌آهنگ عبور از دریای روم فرموده بجانبِ
ساحل بر کنارِ سبزه زارِ دریا نمای دیارِ آنادولی گذر نمود < به >
دیارِ شهرِ ایزنیك[1] روانه شدند چون جهتِ گذارِ تمامِ لشکرِ ستاره
عدد < و > مور شمار معبرِ استنبول و کشتیِ آنجانب وافی نبود امرا
و جنودِ اروم‌ایلی از معبرِ کلی بولی عبور کرده درینکی شهر باردوی
همایون ملحق گشتند در موضعِ بیلك بازاری سلطان مصطفی فرزندِ
سلطان با امرای قرامان و سپاهِ فراوان باردوی پدر ملحق گردید و
امرا و سپهداران آنادولی و سرداران سپاه و گردنکشان درگاه درآن
گلِ زمین باردوی ظفرقرین ملحق گشتند در صحرای قاز آباد سلطان
بایزید با سپاه چون سدِّ حدید بر وضعِ بحرِ عمّان بدریای محیط اتّصال
یافت چون صحرای سیواس محلِّ نزولِ اردوی آسمان اساس گردید
بعرضِ سپاه < امرفرمود > چون بلدهٔ ارزنجان محلِّ نزولِ سلطانِ
جهان گردید ایلچی بحسن پادشاه فرستاد و از توجّهِ خویش آگاه
گردانید حسن پادشاه جواب داد که مانیز با سپاهِ خونریز متوجّهِ
آن دیاریم تا آنگه تو نزدیك آیی با یکدیگر مقابله نماییم

بیت

یا بر مراد بر سرِ گردون نهیم پای   یا مردوار بر سرِ همّت نهیم سر

لشکرهای آذربایجان و عراق و فارس و عراقِ عرب و ساحلِ عمّان
و کرمان و دیاربکر را جمع آورده با دلاورانی که بنوكِ پیکانِ جانستان

[1] N: اوزبك

کُلَه از تارکِ کیوان بر دارند و بسرِ سنان از سرِ آسمانِ سیمابی قبّهٔ
زرّینِ آفتاب را ربایند

3 شعر

همه گردنکشانِ گرد افگن همه نیزه زنانِ تیغ گذار
بخت دانند حرب را [1] تدبیر نیك بینند جنگ را هنجار

6 کوج بر کوج متوجّه گردید

نظم

بجنبش زمین از سپه سرگران ز گردِ زمین آسمان سرگران
9 زگلبانگِ شیران مردِ آزمای شده شیرِ افلاك بی دست وپای

در موضعِ اوجان بسانِ سپاه امر فرمود چهل هزار سوارِ جرّارِ نیزه
گذار در شمار آمد وسی هزارِ دیگر سپاهی داشت امّا از کردارِ
12 خود نادم بودند لیکن مفاسدِ اندیشهای فاسدِ ایشان از درجهٔ صلاح
گذشته بود و ماهچهٔ سلطنتش همچون دلِ مدقوق لایزال در خفقان
آمده وشقّهٔ علمِ دولتش چون برگِ خزان دید < ه لرزان و چون روی
15 او > رخسارِ مردم ترسیده مبتلای مرضِ یرقان شده امّا اُغرلو محمد را
باده هزار سوارِ جرّار منقلای گردانید چون عساکرِ سلطان بنزدیكِ لشکر
گاهِ اورسید چون آفتاب که سحاب را حجاب سازد شعابِ جبال و وهاد
18 و تلال که نزدیكِ نهرِ فرات بود در آمد و آن آبِ عظیم را درمیان گذاشت
در آن اثنا خاصّ مراد که امیر الامرای اروم‌ایلی بود بقراولی بیرون
رفته اغرلو محمد با فوجی ترکمانانِ پرکین در کمین بود گاهی از کنارِ
21 عساکرِ روم اعلامِ خود را می افراخت و گاهی خود را متواری و

[1] N: دانند حربرا

پنهان می ساخت خاصّ[1] مراد قاصدی نزدیكِ سلطان فرستاد و مدد
خواست سلطان محمود پاشا را با بعضی بهادران بمعاونتِ وی ارسال
نمود چون محمود پاشا مکر و کیدِ مخالفان را معلوم (116b) نمود 3
خاصّ[2] مراد را از مقابله منع کرد امّا بعضی از جوانانِ بی تجربه و
سکون و جمعی از دلاورانِ بی حزم و آزمون بخاصّ[3] مراد گفتند که
محمود پاشا آثارِ مغلوبیّتِ سپاهِ ترکمانانرا بعلامات و شواهد تحقیق کرده 6
می خواهد که بچوگانِ مراد گویِ مسابقت رباید صلاحِ دولت
آنست که ما پیشتر بر ایشان تازیم و سلكِ جمعیّتِ ایشانرا ازهم پاشیم
بنابرآن خاصّ[4] مراد بر ترکمانان حمله نمود اغرلو محمد نیز ازکمین درآمده 9
ویرا درمیان گرفته بعد از اشتعالِ نیرانِ قتال سپاهِ روم راهِ[5] فرار
پیش گرفتند ترکمانان خاصّ[6] مراد را با چهار هزار سوار بقتل آورد
عمربیك ولدِ دورخان بیك با بعضی امرای عظام دستگیر گردید اغرلو 12
محمد مردمانِ نیکخواه بحسن پادشاه فرستاد و پیغام نمودکه صلاح
در آنست که درهمین روز باتّفاقِ جنودِ عالم سوز از عقبِ منهزمان
رویم و محمود پاشا را نیز مغلوب سازیم حسن پادشاه اراده نمود که 15
در همان روز با رومیان مقابله نماید سلجوقشاه خانم که مادرِ سلطان
خلیل و سائرِ فرزندانش بود مانع شد و بعرض رسانید که اغرلو محمد
داعیه دارد که شکستِ سپاهِ روم بدستِ او واقع شود تا درمیانِ لشکر 18

---

[1] N: خاصه
[2] N: خاصه
[3] N: خاصه
[4] N: خاصه
[5] N: را
[6] N: خاصه

اعتبارِ تمام پیدا کند حسن پادشاه گفتارِ آن کفتار را قبول نموده اغرلو
محمد را طلبید بعد از چند روز با خیل و سپاه سوار گشته متوجهِ
3 میدانِ رزم گردید هرچند صوفی خلیلِ موصلّو نصیحت کرد که جنگ
کردن مصلحت نیست که مآلِ حال را بجز علاّم الغیّوب کسی نمیداند
حسن پادشاه بسخنِ وی التفات ننموده روانه گردید بعد از قتلِ خاصّ
6 مراد اردوی رومیان بهم بر آمد

بیت

دل ازجای شد لشکرِ روم را چو از کورهٔ آتشین موم را

9 امّا سلطان اصلا تغییر بخاطرِ خود راه نداد و منزلِ دیگر پیشتر آمد
تا روزِ چهارشنبه شانزدهم ربیع الاوّلِ سنهٔ مذکوره[1] از یمین و یسارِ لشکرِ
سلطان بر قللِ جبالِ ترجان[1] چند صف از لشکرِ ترکمان نمایان شدند
12 منهیان بعرضِ سلطان محمد رسانیدند که حسن پادشاه با سپاهِ کینه
خواه در کوهِ مستحکم خودرا محکم ساخته است و لوای جدال و قتال
بر افراخته شاید که از آن شامخِ جبل بمکر و حیل دستبردی نماید
15 در آن محلِّ کوهسار بر وضعِ سباعِ ضارّ در کمینِ شکارست که
صیدِ مقصود را بکامِ خود آورد چون خبرِ مذکور بمسامعِ عالی رسید
سلطان بر ابرشِ گردون خرام

18 شعر

رونده همچو مراد و رسنده چون روزی
جهنده همچو نسیم و خورنده آتش وار

[1] Hr başlıktaki 877 yılını kasdediyor; halbuki doğrusu 878 dir.
[2] N: ترخان

سوی نشیب شتابان چو قطره در نوروز
سوی بلندی تازان چو ابر در آذار
فراخ گام چو اندیشه دوربین چو طمع 3
اثر رسان چونکوبی خجسته پی چویسار

سوارشده بتعبیهٔ سپاه فرمان داد و بنفسِ خود در قلب منزل گزید مستغرقِ آهن گشته 6

نظم

نهان در زرهِ شهریار هزبر چو خورشید تابنده در زیر ابر
ز نرکس بسی دیده حیرانِ او دو صد جان زهرگوشه قربانِ او 9
چونای دوسر نیزه اززهربار بجای شکر در نیشِ زهرِ مار
چوخورشیدِ تابان بسر برزده رخش طعنه بر ماهِ انور زده

و پیشِ سپاهِ خود را بعرابه و زنجیر استحکام داده حصنی بغایت 12
حصین ساخت .

بیت

چوشه زحمتِ قلبِ لشکر کشید در آن رخنه سدّ سکندر کشید 15

و موازیٔ ده هزار ینکچری درپیشِ صفّ ایستاده هرکدام تفنگی دردست
و حربهٔ تیز داشتند در نزدیکِ قلب قربِ هزار و پانصد سوار که
ایشانرا سپاهی اوغلانی گویند و هچنین دو هزارِ دیگر که موسومند 18
بسلاح دار و جماعتِ جوانانِ عزب ایگدی دو هزار از یمین و یسار
(117 a) و جماعتی علوفه‌جیان ازچپ وراست دو هزار مجموع سواره
و پیاده در قلب < با > سلطان بیست هزار بودند فرزندش سلطان بایزید 21

ومحمود پاشا وزیرِ اعظم با چهل سنجق از امرای معظّم و صاحبانِ
طوق و علم در میمنه قرار گرفتند وجماعتی عزبانِ اروم ایلی که سپاهِ
3 پیاده بودند بر وضعِ جنودِ ینکچری درپیشِ لشکرِ اروم ایلی استادند
و از جانبِ میسره سلطان مصطفی با سپاهِ قرامان داود پاشا با جنودِ
آنادولی بابیست وچهار امیرِ نامدار و بیست هزار عزب بقانونِ اروم ایلی
6 درپیشِ لشکریان صفّ بستند واز کسوت وسلاح و سیوف و رماحِ
سپاهِ صفّ شکن وپیادهای‌شیر افگن فضای صحرا چون بوستان و
گلشن گشته بود

9 شعر

زوالای گلگون سنان زیبِ مهر زده آتشِ کین علم در سپهر
سپرهای گلگون در آن گیرودار نمودی بچشم یلان لاله‌زار
12 زمین سبزه زاری شد آراسته چو رخسارِ خوبانِ نوخاسته
زسوی دگر خصمِ زور آزمای بآهنگِ جولان روان شد زجای
سلاطین و خانانِ ایران زمین کشیدند صف از یسار و یمین

15 حسن پادشاه بر کُمیتِ کوه اندامِ باد رفتار

بیت

کُه اندام و مه تازش وَ چرخ گرد زمین کوب و دریا بروزِ نبرد
18 بجستی چوباد و ببالا چو ابر شناور چوماغ و دلاور چو ببر
نهادی بتیغ آن گره بسته‌دم دو سیّار بریك درم جاره‌سم

سوار گشته با فوجی ترکمانانِ متهوّر و ترکانِ متحیّر در قلب قرار
21 گرفت و درمیمنهٔ میمون فال فرزندِ خود زینل بیك را با امرای
نامدار مثلِ شاه علی بیكِ پرناك و بایندر بیك و صوفی خلیلِ موصلّووو

سلیمان بیچن با فوجی دلاوران صفّ شکن قرار گرفتند در میسره
مراد بیك جهانگیر و علیخان بیك جهانگیر و قاسم بیك قرامان اغلی
و منصور بیك افشار و ایل الدی بیك چبنی و اصلان بیك ذوالقدر 3
با جمعی کثیر از بهادران جوشن در رایات مقاتله برافراختند و فرزند
بزرگش اغرلو محمد درجناح یسار منفصل از لشکر جرّار احتیاط
توقّف فرمود بعد ازآن گروه گروه فوج فوج روانهٔ میدان قتال شدند 6

شعر

سپه از پی یکدگر خیل خیل　　خروشان رسیدند مانند سیل
بهم از دوسو فتنه کوش آمدند　　چو دریای قلزم بجوش آمدند 9

ولشکر ترکمان برای دفع سلطان و قلع و قمع رومیان تیغ آتش
فشان ازنیام بیرون آورده و سنان فتنه نشان برگوش تکاوراز
راست کرده بر زمین رزم و پیکار و برقلل جبال بسان ستاره برفلك 12
دوّار صفّ کشیدند

بیت

جیشی همه بشدت نیرو چو ببر و شیر　　خیلی همه بسینه و بازو چو ژنده پیل 15

و عرصهٔ نبرد از سواران جنگ آوران نامدار و پیادگان جرّار
دشت محشر شد و از نیزه‌داران بر صحن صحرا پشتها پیدا گشته و از
عکس سنان خون فشان روی هوا پر از شهاب درخشان شد و از 18
هیبت آواز کوس و کره‌نای و سنج و زرّین درای بیم آن بودکه دائرهٔ
فلك از حرکت باز ایستد و مرکز آب چون خاك روان شود حسن
پادشاه درآن بالای کوه پر اندوه با آن گروه با شکوه غریو و 21
غوغای مکروه دردشت و کوه انداخت

بیت

هیا هوی گردان درآن مرحله — در افگند در نه فلك زلزله

دمیدم چون ابرِ تیردر هر کوه برقهای تیغ و سنان را نمایان می‌ساخت

بیت

سپرها بدوشِ یلان پر شکوه — چو خورشیدِ تابان نمایان ز کوه

و غلغلهٔ رعد کردار بر بالای کوه می انداخت امّا از مقامِ خود
یك قدم پیشتر نمی نهادند

نظم

چو دانست سلطانِ نصرت شعار — که آمد بلا از یمین و یسار
نجنبید چون کوه ازآن سیل تیز (117b) فرو داشت‌پای جدل درستیز

سلطان سپاه را امر بصعود فرمود باز اوّل محمود پاشا با سپاهِ سرخ
کلاهان و عزبان و سوارانِ آنادولی متوجّهِ ترکمان شدند و آتشِ
قتال را مشتعل گردانیدند و سیلِ آفات و بلیّات را بخلافِ معتاد
از زیر بر بالا بر انگیختند توب و تفنگ بیکبار برایشان ریختند

بیت

شرارِ تفنگ شد بچرخِ برین — که جارتنگ بود ازسپه برزمین

و صدای نقاره و کوسِ پر طنین و آوازِ نفیر و نایِ رویین بر فلك
الافلاك رسید

شعر

خروشان چو مستان خم هفت جوش
برون برده جوشِ وی از فرق هوش

خم آنچنان برد دل را ز دست
همه خلق را کرد بی پا و دست

از میمنه سلطان بایزید ببالای کوه عروج نموده بر اغرلو محمد حمله 3
کرد و جنگِ عظیم بوقوع انجامید و دخانِ آتشِ سنان بایوانِ
کیوان رسید و شعلهٔ تیغِ خون افشان زبانه بر آسمان کشید دلیران
نوكِ پیکانرا از آبِ چشمهٔ چشمِ بدسگالان آب میدادند و بهادران 6
به نیشترِ خنجر رگِ جان میگشادند و تیرِ جگر دوز درزی صفت مغفر
بر جنگیان[1] می دوخت و چون سوزن از حریر و پرنیان. ازخود و خفتان
بیش گذشت و تفنگ مانندِ برق و صاعقه از عیبهٔ جوشنِ روشن 9
گذار می شد

نظم

درآن رزم شد مهروماهِ فلك	پی دیدهای زره مردمك 12
یلانرا که شمشیر بر فرق بود	توگویی[2] ببالای سر برق بود
زخونی که تبرك زد از فرقِ مرد	شفق شد برین گنبدِ لاجورد
زخون کاسهٔ فرقِ مردانِ جنگ	قدحها پراز بادهٔ لاله رنگ 15

از مسیره سلطان مصطفی وداود پاشا بالشکرِ قرامان بر بالای کوه که
مقرِّ حسن پادشاه بود دویدند

بیت 18

دویدند فوجی دلیرانِ روم چو طفلانِ آتش بتاراج موم

وسپاهِ آنادولی و پیادهای عزب ازروی غضب حمله کردند وقلب را

[1] N: جنکانیان
[2] N: چوکویی

بضربِ توب و تفنگ منقلب گردانیدند چنانچه سرِ طوق و نیزها
از ضربِ تفنگ سوراخ سوراخ شده بود

3 شعر

ز برقِ تفنگ سر علم در عذاب شده نعلكِ منقل از تف و تاب
گذر کرده تیر از رهِ تند و تیز ز دلقِ بلا کرده مرغان گریز

6 هنوز سلطان بر شامخِ جبل و محلِّ سپاهِ پرحیل نرسیده بود که عزبانِ
آنادولی که سردارِ ایشان محمود آقا بود بر سپاهِ زینل بیك ولدِ حسن
پادشاه رسیده حمله نمود زینل بیك چون شیرِ ژیان و ببرِ دمان با فوجی
9 تیرهای اژدرها کردار در گوشِ تکاورانِ باد رفتار گذاشته
بر ایشان جلو انداخت

شعر

12 ز پهلو بدل چاکها متصل سنانها شده سوزنِ چاكِ دل
گریبان پر از خون زاندازه بیش یلانرا بگردن همه خون زپیش[1]

چندان مرد و مرکب بر زمین افتاد که پشتِ گاو از بارِ شان خم و
15 مرکزِ زمین از خون شان نم گرفت از جوارح و اعضای کشته‌ها
طریقِ عبور تنگی یافت امّا فائده بر آن مترتّب نشد درمیانِ پیادها در آمده
محمود آقا اسبِ اورا پی کرده و زینل بیك از پشتِ زین بر روی
18 زمین افتاد و محمود آقا سرِ اورا از بدن جدا کرده پیشِ سلطان
مصطفی بر زمین نهاد و شاهزاده سرِ اورا بقلب نزدِ پدر فرستاد و بعد از
قتلِ زینل بیك که جناحِ حسن پادشاه پر و بالِ آن حضرت درهم

[1] N: جون جیش

شکسته در آن اثنا سپاهِ آنادولی و لشکرِ عزبان خود را بپای طوقِ
حسن پادشاه رسانیدند و پرچمِ علمِ قائمش چون کاکلِ مهوشان پریشان
و آشفته گردید از هر طرف آن گروهِ باشکوه برسرِ حسن پادشاه 3
تاختند و علمِ وی را بر افراختند

نظم

فتاد از هوا طوقها پر ملال رسید آفتابِ علم را زوال 6
(118 b) چوکشتی فلك غرق دریای خون که گشت از علم باد بانش نگون

آنحضرت یقین دانست که اگر یك لمحه توقّف نماید دستگیر خواهد شد
تمامِ حشم و خدم را گذاشته یکه سوار بی اختیار از معرکهٔ کار زار 9
بدررفت و پیر محمد بیكِ الپاوت که مشابهتِ تمام بحسن پادشاه
داشت توقّف نموده رومیان اورا گرفتند و گفت: من حسن پادشاهم و
جمعی عساکرِ روم که علمِ حسن پادشاهرا از پای در آوردند پیر محمدِ 12
الپاوت که بحسن پادشاه مشابه بود دستگیر کرده بودند با امرای عظام
و سرخیلِ ترکمانرا در سلاسل و اغلال محبوس با اعلامِ منکوس
درمیمنه نزدِ سلطان بایزید آوردند. هنوز اغرلو محمد در برابرِ ایشان 15
ایستاده بود علمِ پدرش را نمایان کردند دیگر اورا طاقتِ مقاومت
نمانده راهِ فرار پیش گرفت سپاهِ سلطان بایزید ایشانرا تعاقب نموده
جمعی کثیر را بقتل آوردند 18

شعر

فتاد آن بگرز آن دگر یك بتیر فتادند بر خاك یکسان اسیر
همه تیغها غرق درخونِ ناب فرو ریخت آتش ز دریای آب 21
زبس خون در آن عرصهٔ شوروشر زمین بیضه سرخ شد در نظر

آنحضرت بواسطهٔ حرکتِ نا فرجامِ ابلقِ توسنِ ایّام که مرکبِ مرادش
چون عذرِ لئیمان < لنگ > بود و عرصهٔ جهان بروی مانندِ حوصلهٔ
3 بخیلان تنگ که از اردو تا محلِّ کارزار سه روزه راه بود بیك
روز آمد رومیان اردوی ویرا غارت کرده عمر بیك ولدِ دورخان بیك
که در جنگِ خاصّ مراد گرفتار شد خلاص نمودند درین جنگ
6 میرزا محمد باقر و میرزا زینل و میرزا مظفّر که فرزندانِ میرزا سیّد
احمد بن میرزا میرانشاه بن صاحب قرانِ امیر تیمور کورکان بودند
دستگیر شدند و به امرِ سلطان در قلعهٔ آماسیه محبوس گشتند سلطان
9 دررزمگاه فرود آمده با امرای درگاه و سرانِ سپاه بتعاقبِ حسن
پادشاه قرعهٔ مشاورت درمیان انداختند اکثر امرا صلاح در تعاقب دیدند
امّا محمود پاشا که بر جمیعِ امرا و ارکانِ دولت بواسطهٔ عقل و فراست
12 و فهم و کیاست امتیازِ تمام داشت سلطانرا از رفتن بدیارِ عجم مانع شد
بعد از آن سلطان امرای قرا قوینلو را که تابعِ قرا یوسف بودند سوی
پیر محمدِ الپاوت وعمر بیك ولدِ بایزید بیكِ چاکیرلو مجموع را آزاد
15 گردانید و مردمانِ بی تعیّن را بحالِ خود گذاشت و بعضی خدم مثلِ
طبّاخ و فرّاش بخدمتِ لایق باز داشت امّا فضلا و علما را رعایتِ تمام
کرده ازآن جمله قاضی محمودِ شریحی و خواجه سیّدی محمّدِ منشی که
18 منصبِ انشاء حسن پادشاه بدو تعلّق داشت و قاضی علیٔ حصن کیفی
که بامامت و مصاحبتِ حسن پادشاه منسوب بود در علومِ شرعیّه
خصوصاً حدیث و قراءت مهارتِ تمام داشت منظورِ نظرِ سلطان گشته
21 بمناصبِ عالی سرافراز شدند و سلطان بشکرانهٔ این فتح موازئ چهل
هزار غلام آزاد نمود و مقدارِ یکصد خروارِ نقره که هرخرواری

صد هزار آقچهٔ رومی بود با امرا و لشکریان انعام فرمود و همگی طائفهٔ
آق قوینلو را در نظرِ سلطان یگان یگان گردن زدند تا آنکه موازیٔ
3 سه هزار دریك روز بقتل آمدند سلطان سه روز درآن رزمگاه نشسته
بعد از آن معاودت نمود و فرمان داد که در هر منزلی چهار صد نفر
مردمانِ آق قوینلو را گردن زده جسدهای ایشانرا در سرِ راه اندازند
6 یکی از فضلا در تاریخِ آن گفته

نظم

عونٌ لدینِ المصطفی سلطان محمد بن مراد
9 سلّ سیفَ الحق ِ للقهرِ علی الخصم الغوی

عن لسانِ القلبِ من غیبٍ جری تاریخه
دام منصوراً بعونِ الله والحکمِ القوی (878)

12 (118 b) در تاریخِ تُرکیٔ رومی مشهور است که حسن پادشاه روزِ
چهارشنبه را برخود مبارك دانسته بود زیرا که جهانشاه پادشاه و
سلطان ابو سعید را گرفته بود[1] درین روز و درین نوبت در روزِ
15 چهارشنبه جنگ کرده مغلوب گردید

[1] Böyle bir ifade Anonim Tavārīḫ-i āl-i ʿUs̱mān'da (F. Giese, Breslau, 1922, s. 114-115) görülüyor (bu eserden naklen Luṭfī Paşa, Tavārīḫ-i āl-i ʿUs̱mān, İstanbul, 1341, s. 188). Halbuki Cihan-Şah Mirza Salı günü yenilmişti (12 Rebiul-âhır 872= 10 Kasım 1467). Ebû Said'in ordugâhından kaçtığı ve yakalandığı gün de Pazartesiye rastlamaktadır (16 Receb 873 = 30 Ocak 1469). Otluk-Beli savaşı ise, denildiği gibi, Çarşamba günü vuku bulmuştur (16 Rebi ul-evvel 878 = 11 Ağustos 1473).

سلطان کوچ بر کوچ روانهٔ استنبول گردید چون حوالیٔ قراحصار
محلّ نزولِ سپاهِ بی شمار گردید دارای آن قلعه داراب بیكِ پرناك
3 در قلعه متحصّن گردید عساکرِ روم قلعه را مرکز وار درمیان گرفتند
داراب بیك از خوفِ رومیان قلعه را تسلیم نمود سلطان از آنجا متوجّهِ
استنبول شد بعد از مراجعتِ پادشاهِ روم حسن پادشاه در تختِ آذربایجان
6 نزولِ اجلال فرموده لوای استیلا برافراخت .

فهرست الاسماء الرجال والنساء

[1] Aynen böyle. Bunun hangi kelimenin bozuk şekli olduğu anlaşılamadı.
[2] Bu beg'in altda ikinci sıradaki şahıs ile aynı olup olmadığı anlaşılamadı.

[1] Aynen böyle.

چ

ح

خ

[1] Belki : تلو

[1] Metne Hr. dan alınarak آقاچری kelimesi ilâve edilmiştir. Fakat bu Sūlāṇ Beg'in de ondan sonra zikredilen Sūlān Beg ile aynı şahıs olması ve آقاچری kelimesinin, yanlışlıkla Hr. tarafından yazılmış bulunması pek muhtemeldir.

ش

[1] Yukarıdaki ile bu beyin aynı şahıs olması muhtemeldir.
[2] Bu sahifede gösterilen ʿĪsā Beg'in aynı şahıs olduğunu sanıyorum.

---

[1] Bay Sungur oğlu Sultan Muhammed ile Cihan-Şah arasında yapılan barış üzerine Sultaniye, Kazvin, Hemedan Kara-Koyunlu hükümdarına bırakılmış, o da Kazvin'i Kılıç-Aslan'a vermişti. Daha sonra Hasan Ali'nin isyanında onun tarafından Erdebil'e gönderilen, fakat Cihan-Şah'a katılan Emîr Kılıç-Aslan aynı şahıs olsa gerektir. Bu Kılıç-Aslan'ın da Ak-Koyunlu Kılıç-Aslan olması mümkündür.

[2] Burada az önce geçen Kılıc-Aslan'nın oğlu ve kardeşleri kasdedilmektedir.

ن

فهرست الاماکن

چ

ح

خ

ش

ص

ع

[1] Bu kale yukarıda geçen شبكه kalesi ile aynı olabilir. Fakat bunlardan hangisi doğrudur ?

غ

ط

ف

ق

[1] **Bu, aşağıda geçecek olan قوتول un yanlış bir şekli olsa gerektir.**

فهرست القبائل و الاقوام و السلسله و الطوائف

فهرست الكلمات والتعبيرات التركيه والمغوليه والاصطلاحات

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

Koyunlu beylerinden 20 den fazlasının adları geçiyor [9]. Bu sebeple Diyārbakriyya'da daha önceki hâdiseler münasebeti ile zikredilen bu isimlerin, bu bahse bizzat Ḥasan-i Rūmlu tarafından ilâve edilmiş olduğu hâtıra geliyor.

Bu cüzün son sahifesinde görüleceği üzere, neşre esas olan nüshada eksiklik, 876 yılı baharının geldiği ve Ṣāhib Ḳırān'ın (Hasan Beg) bir kaç gün Tebriz'de bağ ve bostanlarda eğlence ile meşgul olduğu ve meclislerinde bulunanlara atiyyeler verdiği anlatılıp asıl bahse girilirken başlamaktadır. Ḥasan-i Rūmlu ve Müneccim-Başı'daki ifadelerden bu bahiste, Ak-Koyunlu hükümdarının kalabalık bir asker ile Tebriz'den Merend çayırlığına gelerek orada bir kaç gün kaldıktan sonra Van gölü kuzeyindeki Ala-Dağ'a gittiği, orada Horasan'dan hacc niyeti ile çıkmış bulunan Ali-Kuşçu'nun Ak-Koyunlu hükümdarının katına gelerek onun iltifat ve in'amına nail olduğu ve Hasan Beg'in bu ünlü âlimi gideceği yere yolladığı hususlarının anlatıldığı anlaşılıyor. Her iki müellif Hasan Beg'in Ala-Dağ'a varışını müteakip birbirlerinden ayrılıyor. Müneccim-Başı, Hasan Beg'in, yukarıda kaydedilen Gürcistan seferini anlatmaya geçiyor, Ḥasan-i Rūmlu da aynı hükümdarın Rum ülkesine asker göndermesi bahsini yazmaya başlıyor. Ayrıca şunu da belirtmek gerektir ki Müneccim-Başı'daki bu Gürcistan seferi, çok kısa da olsa, Ḥasan-i Rūmlu'nun eserinde zikredilmediği gibi, bu müellifdeki, Hasan Beg'in Osmanlı ülkesine asker göndermesi ve Otluk-Beli savaşı bahislerinin de, Müneccim-Başı'nın bu konuda verdiği pek kısa bilgi ile müşterek bir tarafı yoktur.

Bütün bu mülâhazalara dayanarak, Diyārbakriyya'nın, Ṣāḥib Ḳırān'ın (Uzun Hasan Beg) 876 yılı sonlarında Van gölü kuzeyindeki Ala-Dağ'a varışı ile son bulmuş olması kuvvetle muhtemeldir.

Beg ve Şah Ali Beg merkezde (uluğ gol), Süleyman Beg de sağ kolda (barangar) mevki almışlardır (s. 299, satır 49, 51, 62, tercüme s. 303-304).

[9] Yarlık'ın transkripsiyonunda Bayındır teveçi Beg olarak gösterilen isim, Arab harfli, metinde yazıldığı gibi (s. 6, satır 49), Bayundur tavacı (تواجی) Beg, Hasan Ağa Yimile Hacı, Hasan Ağa-yi Mile Hacı, (yani Mile Hacı oğlu Hasan Ağa) olacaktır. Veli begi Ali Paşa, Veli Beg-i Ali Paşa (yani Ali Paşa oğlu Veli Beg), İspend Pervaneçi Kazı oğlu Ali Beg, İspend-i Pervaneci Kazı oğlu Ali Beg (yani Pervaneci Kazı oğlu Ali Beg'in oğlu İspend) şeklinde anlaşılmalıdır.

b) Hasan Beg'in ordusunun sayısının 70.000 olduğu üzerinde herhangi bir mütalâada bulunmak şimdilik mümkün değildir.

c) Uğurlu Mehmed'in, Hass Murad Paşa'yı bozguna uğrattıktan sonra umumî bir taarruza geçilmesi hakkında babasına yaptığı teklifin, zevcesi Selçuk-Şah Begüm'ün tesirine kapılarak Hasan Beg tarafından reddolunduğu sözlerinin, Ak-Koyunlu hükümdarının emri ile yazılmış olan Diyārbakriyya'dan alınmış olması mümkün değildir.

ç) Bunun için de aynı şeyi söyleyebiliriz. Yani Musullu Sûfî Halil Beg'in Osmanlı ordusu ile savaşa girişilmeyerek ihtiyatlı hareket edilmesi yolunda yaptığı tavsiye ve buna Hasan Beg'in ehemmiyet vermemiş olması da bizim eserden alınmış olamaz. Çünkü sonuç Ṣūfī Halil Beg'i haklı çıkarmıştır.

d) Ak-Koyunlu ordusunun sağ ve sol kolunda bulunan beylere gelince, Fatih Sultan Mehmed'in yarlığında Zeynel Mirza müstesna olmak üzere zikrolunan 9 beyden yalnız üçünün adı görülebiliyor [8]. Halbuki adı geçen yarlıkta ise savaşa katılan Ak-

bir mensubu olan İdrīs-i Bidlisī (Haşt-Bihişt, T. T. Kurumu ktp., nr. 43, 143ab) amcasının oğlu olduğunu yazarlar. Osmanlı resmî vesikalarında da Yusuf'un Hasan Beg'in amcası oğlu olduğu söylenmek sureti ile bu müverrihlerin ifadeleri teyid olunuyor (Yusuf Beg'i yenen Şehzâde Mustafa'nın babasına gönderdiği mektup, Feridun Beg, Munşaāt al-salātīn, İstanbul, 1274, I., s. 280; Bekir Sıtkı Baykal, Uzun Hasan'ın Osmanlılara karşı kat'î mücadeleye hazırlıkları ve Osmanlı Ak-Koyunlu harbinin başlaması, Belleten, sayı 82, s. 284, vesika IV). Yalnız Şehzâde Mustafa'nın babasına gönderdiği arîzada, Yusuf'un Zeynel, Ömer ve Muzaffer adlı kardeşleri olduğu söyleniyor ve bunların da aynı savaşta (Ak-Şehir–Bey-Şehir arasındaki Eflatun Pınarı savaşında) tutsak alındıkları ve Muhammed Bakır Mirza'nın da öldüğü kaydediliyor (gösterilen yer). Halbuki Osmanlı tarihlerinde bu şahısların (yani Zeynel, Muzaffer ve Muhammed Bakır; Ömer zikredilmiyor) Timur'un oğlu Miran-Şah'ın neslinden geldikleri ve Otluk-Beli savaşında esir düştükleri yazılır (dahi, Fatih Sultan Mehmed'in yarlığı, yayınlayan R. Rahmeti Arat, Türkiyat Mecmuası, VI, s. 299, satır 69-70, tercüme s. 305). Bu durumda şimdilik bu meseleyi emin bir şekilde halletmek bize güç görünüyor. Yukarıda adları geçen müverrihlerden Yusuf'u Hasan Beg'in kardeşinin oğlu gösteren İbn Kamāl'in ifadesi doğru olabilir. Çünkü, işaret edildiği gibi, Hasan Beg'in kardeşlerinden Cihan-Şah Beg'in bu adda bir oğlu olduğunu biliyoruz.

[8] Bunlar da Bayındır Beg, Pürnek Şah-Ali Beg ve Biçen oğlu Süleyman beylerdir (bk. II. cüz, s. 576-577). Yalnız Ḥasan-i Rūmlu da bu beyler sağ kolda gösterilmişlerdir. Fatih Sultan Mehmed'in yarlığına göre ise, Bayındır

lıca bu esere (yani Haşt-Bihişt'e) dayanmıştır. Ancak Otluk-Beli savaşına ait bahiste, Haşt-Bihişt'te görülmeyen bazı kayıdlar vardır ki, bunların başlıcaları şunlardır :

a) Müellif, Tokat'ın tahribinden sonra Ak-Koyunlu kuvvetlerinin başında Karaman ülkesine giden Yusuf Beg'i, Cihangir'in (Uzun Hasan Beg'in ağabeyisi) oğlu olarak gösterir.

b) Hasan Beg, Fatih Sultan Mehmed'in üzerine yürümekte olduğunu haber alınca Ucan'da ordusunu topluyor. Bu ordunun sayısı, 40.000 i kargılı olmak üzere, 70.000 idi.

c) Müellife göre, Rum-ili beylerbeyisi Hass Murad Paşa'nın kumanda ettiği Osmanlı öncü kuvvetini yenen Uğurlu Mehmed olup, bu başarıyı müteakip Uğurlu Mehmed babasına gecikmeksizin umumî bir taarruz yapılmasını teklif etmiş ise de Hasan Beg, Uğurlu Mehmed'in üvey annesi olan zevcesi Selçuk-Şah Begüm'ün tesirine kapılarak bunu reddetmiştir.

ç) Hasan Beg bir kaç gün sonra savaşa girmeye karar verdiği zaman Musullu Sûfî Halil Beg bu kararın isabetli olmadığını söylemiş, fakat Hasan Beg onun bu sözlerini dinlememiştir.

d) Savaşta Ak-Koyunlu ordusunun sağ kolunda Şehzâde Zeynel Beg ile Pürnek Şah-Ali Beg, Bayındır Beg, Musullu Sûfî Halil Beg, Biçen (oğlu) Süleyman Beg bulunuyorlardı. Sol kolda da Cihangir'in oğulları Murad Beg ve Ali Han Beg ile Karaman oğlu Kasım Beg, Afşar Mansur Beg, Çepni İl-Aldı Beg, Zülkadir Aslan Beg mevki almışlardı.

Meseleyi bu defa daha yakından tetkik edince, bunların Diyārbakriyya'dan alınmış oldukları şeklindeki eski kanaatım epeyce zayıflamış bulunuyor:

a) Ḥasan-i Rūmlu'nun, Ak-Koyunlu ordusunun başında Karaman ülkesine giden Yusuf Beg'i Uzun Hasan'ın ağabeyisi Cihangir'in oğlu olarak göstermesi, başta Diyārbakriyya olmak üzere hiç bir kaynakta teyit edilmiyor. Diyārbakriyya'da bu adta yalnız Uzun Hasan Beg'in diğer kardeşi Cihan-Şah'ın bir oğlu görülüyor[7].

[7] S. 485. Osmanlı kaynaklarında bu hususta ihtilâf vardır : Dursun Beg Yusuf'un Uzun Hasan Beg'in kız kardeşinin oğlu (Tārīh-i Abū'l Feth, TOEM, s. 148), İbn Kamāl (Tavārīh-i āl-i ʿUsmān, yayınlayan Şerafeddin Turan, T. T. K., Ankara, 1957, s. 320) kardeşinin oğlu, ʿĀşıḳ Paşa Zâde (Tāvarīh-i āl-i ʿUsmān, İstanbul, s. 17) ile Ak-Koyunlu divanının eski

Beg'e mukavemet edemiyeceğini anlayan Quarquare, oğullarından birisini barış yapmak için, Ak-Koyunlu hükümdarına göndermeye hazırlandığı esnada, onun Samtzkhe'ye girdiği görüldü. Hasan Beg, başta Atsqur olmak üzere bütün ülkeyi istilâ etmiş ve Gürcüler'den her sınıftan bir çok kimseler ölmüşlerdir. Bunu müteakip Hasan Beg geri dönmüştür. Bu arada Ak-Koyunlular Atsqur'daki Meryem Ana'nın resmini alıp götürmüşlerdir[4]. Aynı kaynaklarda yukarıda zikredilen Bakrāt'tan, Hasan Beg'in 1478 yılında yaptığı sefer dolayısıyle de bahsediliyor. Hasan Beg'in Tiflis'e yürümesi üzerine Kostantine Tiflis'i Ak-Koyunlu hükümdarına teslim etmiş, kral Bakrat da Radşa'ya kaçarak orada ölmüş ve kendisine oğlu Alexandre halef olmuştur[5].

Netice itibariyle Müneccim-Başı'nın 877 yılında zikrettiği Hasan Beg'in Gürcistan seferi ile ilgili hâdiselerin, hiç olmaz ise bir kısmının, 881 (1478) yılında vuku bulmuş olduğuna hükmedilebilir. Nitekim bizzat Müneccim-Başı'da 877 yılında bahsettiği hâdisenin 881 de vuku bulduğunun söylendiğini yazıyor[6]. Bu husus aynı zamanda, bu Gürcistan seferine ait bahsin Ḥasan-i Rūmlu'da görülmemesinin bir atlama ile ilgili olması ihtimalini zayıflatıyor.

Ḥasan-i Rūmlu'daki Timurlular tarihine ait bahislerin en mühim kaynağı ʿAbd al-Razzāḳ-i Samarḳandī'nin Matlaʿ al-saʿdayn'i olduğu gibi, Osmanlı tarihi için de kullandığı başlıca kaynak İdrīs-i Bidlisī'nin Haşt-Bihişt'idir. Bu müellif, Hasan Beg'in Osmanlı ülkesine asker göndermesi, kendisinin de bu esnada Memlûk idaresine geçmiş olan Bire'ye (Birecik'e) taarruzu ve nihayet Otluk-Beli (Baş-kent) savaşına ait bahislerde de baş-

[4] S. 322.

[5] S. 13, 382-383.

[6] و جمع جيشاً عظيما من جميع البلاد التى تحت حكمه و غزابهم بلاد الكرج وفتح قلاعاً كثيرةً و غنم اموالاً عظيمةً فى اوائل شهور سنة احدى و ثمانين و ثمانمائة فعاد سالماً غانماً و معه غنائم عظيمة و سباياً كثيرة الى دار ملكه و قيل ان الغزوة التى ذكرت فى سنة سبع و سبعين و ثمانمائة هى التى ذكرت فى هذه السنة اعنى سنة احدى وثمانين و ثمانمائة و قيل غيرها لان ملوك الكرج لما بلغهم خبر انكسار حسن بيك من سلطان الروم اظهروا العصيان ولم يردوا الاموال المقطوعة عليهم فغزاهم ثانية والله اعلم (636a).

GİRİŞ

Birinci cüzün Önsöz ve Giriş kısımlarında söylendiği gibi, bu neşre, eserin bilinen biricik yazması esas olmuştur. Bu yazma da, yine orada belirtildiği üzere, müellifin kaleminden çıkmış olmayıp, sık sık boşluklara rastgelinen, takdim-tehirler, dalgınlık ve bilgisizlik ile ilgili yanlışlar bulunan bir nüshadır. Yayınlayanlar, iktidarları nisbetinde, eseri tashihe çalışmışlardır; bununla beraber, eserde tashih edemedikleri bazı yerler aynen kalmış olduğu gibi, bazı düzeltmelerde de yanılmış olmaları mümkündür.

Burada asıl üzerinde durmak istediğimiz husus, eserin nerede son bulduğudur. I. cüzün "GİRİŞ" kısmında bu mesele ile ilgili sözlerimiz, eserin Otluk-Beli (Baş-Kent) savaşı ile sona erdiği kanaatını vermektedir[1]. Gerçekten bana o zaman bu fikri telkin eden deliller şunlardı :

1 — Diyārbakriyyadan en fazla faydalanan iki müelliften birisi olan Müneccim-Başı'ya göre, Uzun Hasan Beg 877 (1472) yılında Gürcistan'a bir sefer yaparak bazı kaleleri açmış ve Gürcü meliklerinden Bakrāt, Aleksandır ve Ḳurḳura'yı vergi vermeye mecbur etmiştir. Fakat çok geçmeden Bakrāt muhalefete başladığından Hasan Beg ülkesini elinden alarak bunu diğer Gürcü meliklerine vermiş, Musullu Sûfî Halil Beg'i de Tiflis'e vali tâyin ettikten sonra, bol ganimetle seferden dönmüştür[2]. Müneccim-Başı'nın verdiği bu bilgi Ḥasan-i Rūmlu'da olmadığı gibi, diğer İslâm kaynaklarında da görülmüyor.

Gürcü kaynaklarına gelince, onlarda 1472 yılında Uzun-Hasan Beg'in Rum ülkesine giderek orada tahribatta bulunduğu yazıldığı gibi[3], yine aynı yılda onun mühim bir ordu ile Samtzkhe üzerine bir sefer yaptığından bahsediliyor. Hasan

[1] S. XIX, XXV.

[2] Müneccim-Başı'daki bu bahsin metni için, bk. Diyārbakriyya, II, s. 564, haşiye 1.

[3] Histoire de la Géorgie, fransızca tercüme M. Brosset, St. Pétersbourg, 1856, s. 382.

TÜRK TARİH KURUMU YAYINLARINDAN
SERİ III — No. 7[a]

ABŪ BAKR-İ ṬİHRĀNĪ

KİTĀB-İ DİYĀRBAKRİYYA

AK-KOYUNLULAR TARİHİ

II. Cüz

Yayınlayanlar
NECATİ LUGAL FARUK SÜMER

Giriş ve Notlar
FARUK SÜMER

TÜRK TARİH KURUMU BASIMEVİ — ANKARA 1964

KİTĀB-İ DİYĀRBAKRİYYA

AK-KOYUNLULAR TARİHİ